

















دل بر تو میخواب این ذات موصوف با بهترین صفات است را غیبی مائل گشت تا جانشانگ شیده بمطاب یک  
 نصیر و ایاک مستقیم بر شتاب ایمنی انچه بر کسیان میبایدست و عبادت بر او بود و از چنین مستقیم استقامت بر عبادت را و است  
 بر تو ماند و چون استقامت در هر جهات مراد خود تقدیم ذکر عبادت بر شتابت در نهات اریاب تقدیم و مسائل بر  
 مقاصد باشد و بر تقدیر یک استقامت در عبادت از اریاب تقدیم مقاصد بر مسائل بود و هر دو نوع در کلام آمده و از  
 لطفاست فیض شده برین که تواند بود تا خیر فکر استقامت که وسیلت هر ثلث نیست حمایت فاعله بود تا موافق ملک  
 تویم الدین در رب العالمین شود و این جمله بیان نموده و ازین جهت مقصود نموده سوال چون حمد از  
 قول باشد و عبادت از اریاب فعل بود فعل بیان قول چگونه شود جواب تقدیم یعنی نوع است این عباس گفت  
 ذکر عبادت هر گاه که در الفاظ است یعنی تو حید بود و توصیه و محیا نفراد و الوهیت مستوجبی در در استحقاق  
 باشد و از استحقاق بهتر تا احوال اند برین معنی ایاک بعد از بیان الحمد شده و ازین جهت از تنجی جمیل بر توصیف  
 است و توصیف خدا را وصایت و تخصیص او میبایدست از باب ششمی جمیل است سوال دایک استخیم غیبت  
 بر ایاک نمید است و عطف بر بیان بیان باشد استقامت در نهات بیان الحمد مدحی و جبر شود جواب  
 ترک استقامت که مفید تقویم مراد از استقامت در هر نهات شود و توصیف استقامت در هر نهات بدات یک  
 خدای حل و علما توصیف او بر شارب جمیل و از غضا که برای بیان او تمام پذیرند و جبر دیگر در بیان و اشتن ایاک  
 بعد و ایاک مستقیم هر الحمد قدر رب العالمین است که حمد برای انا که لا محاله سبوق بالنام است شکر است  
 و شکر است و جبر مفید است قال المشاعر افاد بکم النعمانی ثلثه نمیدی و لسانی و الفیض المحی بیدین و جبر غلبه  
 که عبادت بیان شکر بود و استقامت در عبادت مقدم بر عبادت است و مقدم بر عبادت است با شکر  
 و جمله اید تا الصراط المستقیم بیان طلب عبادت که مضمون و ایاک مستقیم است آمده چنانچه بالا بر تهر که تو مستقیم  
 ذکر کرده غیبتی آیت ترا می پندیم نه خیر بر او کسی در هر چه شکرش پیدا ایم و از تو یاری میجویم نه غیبتی  
 و دیگر نه الا یاری خوانیم می پنداریم نه غیبتی را را نای که مستقیم و از استقامت هیچ و جبر کثرتی ندارد و عقل سلیم  
 در سلامت و اعتناست آن هیچ حتی شک نمی آرد سوال دعا کنندگان میخواستند راه نموده شده باشند  
 و راه نمود چگونگی طلب میبونی کند و خود را با وجود ابتدا در هر طه استقامت آن چه نوع افگند چو است اید بنا  
 معنی مبتدیان علی الاشد با وجودی طلب ثبات بر ابتدا باشند و راه نمود و با طلب ثبات بر راه یافتن باید کرد  
 وونی بر استقامت و استقامت آن باید بود که راه خطی است و مطلب اصابت هر است و روی چند  
 راه نموده شد که نه اولی بر روی بایستی و دیگر و نه خود با اشتن ذلک و نه تنه مالک سوال ارباب  
 معنی غیبتی علی الاشد می پنداریم نه غیبتی را را نای که مستقیم و از استقامت هیچ و جبر کثرتی ندارد و عقل سلیم























و عمر و بنو نضیر و جماعه و ان انشد به الرزق و كنت انت الرقيب يا شدا نجا بر اى شخصين نباله بغير الكرم و السعوه  
بسمي الكرم الا التقوى كسره جيا نجا و الحيايت كشياف فخره فخره جماعت مشاير اليها يا و فيك فخره و بر فلاح غير  
مقلد الحيات نه ليد لام و الا المقلدون يعني الذين يملك انهم المقلدون في الاخره بر اى هم يمشون بعيني الذين يمشون و انشد  
الحقيقه بر اى منسب بود و بعضي قصر بر مدتها بر طريق زيه الامير و غير الشجاعه گویند و بعضي فلاح از اهل کتاب که  
ایقان بقرآن ندارند جویند لیکن مقام مدح قرآن نوافض اولی است بر بعضی مدح مومنان است و مطلوب  
سعوه دن ایشان است مقام مذمت کافران نیست بنظر در مقام تمسید نفی فلاح از کافران بی معنی است  
سوال از او نیک کالافنام بل هم اضل ملک المقلدون و عطف جمله تغییر جمله اولی نگردد و در او نیک علی هر  
من در جهاد او نیک بام المقلدون ایشان و جمله عطف گویند نمایان ایشان فرقی نیست و این فصل دوصل بر  
یعنی است جواب مضمون او نیک کالافنام و اء نیک هم المقلدون یکی است و یا اتحاد و منهم محل عطف  
نیست و آتی محض عطف است زیرا که حکم این دو جمله یکسان است بودن ایشان بر مدی سبب بود و در ضمای  
است و بودن ایشان مقلع سبب است و در و در آخری است معنی نیست ایشان نمی نمایند ای محاسب غیر معین از  
بر و در کار خویش بر مدی اند هر صاحبان است و ایشان یعنی گویند کان لقرا ن همین مقلدان و در و غیر غیر  
بر متدرا معنی چنین بود و ایشان هم ایستادند مقلدان اهل کتاب که غیر مومنان اند لقرا ن ان الذین لقرو  
سواء علیهم و ان الذین هم کافرون هم کافرون و ان الذین هم مسلمون هم مسلمون و ان الذین هم یهود هم یهود و ان الذین هم نصرانی هم نصرانی  
خبر مبتدا است جمله قرآن است لای و مومنون جمله یسیه است یا معالیه است مراستوی ترسانیدان ترسانیدان  
و تو اند و لا و لا و حق قرآن است و سوا خطیتم قدر هم ام لم تدرهم جمله موعظه است و راتهای حکام بود معنی نیست  
بدست می آید آنکه کافر شده ایمان نخواهید آورد و تصدقین نخواهید کرد و کیست است و در عدم ایمان ترسانیدان و  
تا ترسانیدان ایشان سوا ان میان این جمله جمله الذین و مومنون و جمله الذین و مومنون با هم دیگرانند و لیکن از فلاح  
است که کفر بعد ایمان است و ان جماع و نمی است و میان او و میان جمله نیک الکتاب و جماعه مدی جاسع  
است چه عطف کفر کتاب بعلق مقلد یا مقبول بود و ان از باب تشایف باشد با وجود جماع و تناسیب بر عطف  
انگردد و در طریق ان لا یار علی تعظیم و ان العیاری هم بر احراف عطف نیاید و جواب کلام سابق در مقام ذکر کتاب  
بود و در ذی ذکر و بکار رزی خود وجه در تفاوت کتاب بر طریق عنوان و ذکر کتاب کرد و چند وجه بر وجه آورده  
باینظ ذلک اشارت سوی کتاب شده و از جهت ولایت بر عطف است و احتمال ذلک که برای اشتاد است بعد است  
آمده و متبع لبعده عینه و خبر بر وجه ملافت منسب کتاب بر روی عطف و شرح و از جمله لای تشایف میان آنکه که است  
برخ از ایشان باید داشت و در بعضی سبب و تشایف نباید بر وجه اشتاد است بعد است و در بعضی سبب و تشایف

[illegible]



مصدر بر وجهی است بطریق زید عدل آورد و چنگیز بدی نخواست و معنی بود بدی غلطی که او بکشت  
 بعد از ذکر کرده کتاب مذکور بدی است بر تنهایی از راه نماست بر مومنان و اگر چه اصل کلمه اند و از باب تلامذ  
 اند و چون ثابت شده که کلام این در مقام فکر کتاب بود و ذکر کافران و ذکر مومنان ایشان که مومنان این کلام است  
 سایرین این مقام نمود و در مقام تلمیح چنانچه از حدیث اختلاف خبر داشتند فصل کنند از جهت تبااین مقام با وجود  
 جاسع نیز جدا می کنند فصل دیگر از جهت تبااین مقام است و از جهت اختلاف تفسیر کلام است و با جهت تبااین  
 در باب فصل و وصل قاعده تبااین مقام برای از هم فصل فر کرده و همین آیه را آورده تا که در این کلام از جهت ابرار  
 مقصود و مکارها بر وجه دوگانه باشد از جهت ابرار و بد و بد و چنانچه در آیه را بی فیهما یعنی آیه و در  
 ان قومی که چون و آنست آن تحقیق شده سوال چون الذین یؤمنون بما فی انفسهم و الذین یؤمنون بما فی انفسهم  
 معتد باشد و اگر چه علی هر یکن بهر جهت باید و این مقام را مقام ذکر مومنان دارند و خارج از مقام مذکور  
 کتاب بنظر اند و میان مومنان و کافران تفاوت است بجا و بی گناه و بی گناه باشد میان ایشان تبااین مقام  
 جواب پنج مومنان ایمان آوردن کتاب متضمن بر کلام آیه این جمله که در حدیث مومنان کتاب است  
 از مقام بی کتاب خارج نشده و همان الذین یؤمنون در مقام مذکور است کافران بود و از این جمله که در مقام مذکور  
 کتاب است با وجود جامع مفصول شود و سوال آنکه گمانی که کافر شده و تفسیرین که شیون ایمان مشرف  
 گشته شقاوت ایشان بسعادت بدل گشت و محبت ایشان بر بی دوست حکم بر ایمان بر سبیل  
 عموم که مستقیم آید و محبت آن بر نوع روی نماید چو اسپه بعضی از تفسیرین کافران مذکور جماعت  
 چون ابو جریل و غیره و شیه و لید و غیره و کعب بن اشرف و تبارک ایشان که خدای خواسته بود و اگر ایشان که کافر  
 تا وقت بمردن دین اسلام نیز نیند مراد دارند برین وجه سوال مذکور متوجه پذیرند و آنرا ندید که عیسای کفران  
 بر او مشهور و حکم بر ایمان مفید بر زبان گراوت که بر باشد و آنست که این کفر و اسوای علیهم السلام از جهت تفسیر  
 زمان ارا و شد کفر هم فیه لیدران الذین یؤمنون فیهما و کلام معنی ان الذین کفروا و ارا و شد  
 دوام کفر هم پذیرند و بر قول بشری اعتبار از هم راست کافران یک کلام است که کفر باشد بر قول نقدی که  
 حاجت نیست و کافران کافران هم برین معنی است **حکم الله بحال** یعنی **حکم الله بحال** یعنی **حکم الله بحال**  
 است و بر مومنان محلی سابقه دلیل است معنی انست که کافران مذکور ایمان نیارند و از این تفسیرین نگارند زیرا که  
 هر که در وقت خدای دینان بر دلهای ایشان تا صورت صدق نبی صدف بر دلهای ایشان در دنیا بدید و در وقت  
 ایشان را بر روی تزلزل و علی بن الحنفیه و غیره و هر که در وقت نزول ایشان تا قبل حق و در وقت  
 در گوش ایشان رخص نیاید و وقت سماع ایشان با درگاه این نسبتا بدید و تا آنکه اگر از ان الذین کفروا















باشد سوره البقره که از اینهاست و خود را بر اینها نشان می‌نمایند و از اینها که از اینهاست  
 که بود و آن سنانی نشان باشد سوره البقره که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 فی قوله هذا یعنی که عالم و الخلیفه است و بطور خلاصه اینست که از قول این آیه  
 این قول سنانی نشان بود و تواند بود که گویند که این آیه از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 صحبت می‌نمودند و صاحب ترویج و صاحبان نشان از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 شکی نیست که سوره البقره از اینهاست و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 سیان نورش بود پیش مسلمانان باشد سوره البقره که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 الا حرف تفسیر است اینهاست و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 او بداند است و تاکید در این است و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 ایشان هم ایشانند و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 نمی‌خوانند مسلمانان که بر بعضی گفته و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 همچنین و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 کرد و این جافعی عالم در این فرق چیست و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 بهجت و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 الملاقه شوق سابق نمود و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 امر است و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 الی الله سید طاهر و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 داخل اند سوره البقره که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 تاکید اخبار در صورت اخبار بر قدری و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 اخباری که می‌نویسند و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 اندک آن بود که در صورت اخبار بر قدری و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 صحیح نیست چون بگویند سوره البقره که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 صلی الله علیه و سلم از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست  
 دم را از کوفی و از اینها که از اینهاست و از اینها که از اینهاست

ایشان را از سبب بیدار شدن ایشان بجهت سبب بودن ایشان برای انقیاد و تسلیم بنیاطین مانند  
 بروج استعارت ایشان را بنیاطین خوانند و اینها مستغفرین خود را در این جمله مقرر است و جمله انما  
 یا ستغفره است چنانکه چون ایشان انما مستغفرین گفتند کافران سوال بافتنمون فی صحتهم ایراد کردند ایشان برو چه  
 استیفاء در جواب کافران انما نحن مستغفرین آوردند و انما برای تفسیر است چون ایشان بر صورت ایران بنمودند کفار  
 مستغفرین ثبوت ایران ایشان را بودند ایشان فخر خویش بر صفت استغفرین بر مومنان کردند و نفی ایران از خویش ایشان کردند  
 و این جمله را باعتبار تاکید یا استیفاء افضل کرد بغیر حق عطف آورد معنی ان نیست ایمان با کلمه استغفر کردن و ایشان را  
 در سخر گفته یعنی بالقصدین بروج سخر داریم و تعظیم ایشان بر جمیل استغفرای می آریم **اللَّهُ يَسْتَعْفِرُ الْغَنَمَ لَهَا** و  
 این جمله ستغفره بود جواب اذ الفعل الله بهم باشد معنی ان نیست خدا استغفرای ایشان بسبب کفر و نفاق  
 ایشان پیش خواهد آورد درین کلام صفت استغفر است یعنی خرامه استغفر را بلفظ استغفر آوردند و گفت بلفظ استغفر  
 آورد از جهت آنکه در صفت استغفر آن آمد و چنانچه در جزایر سینه تباری عقوبت و کما تدین بدان ای که انفعال تجاری  
 تحقیق شده و تقدیم بنسب الیه بر فعلی مفید است مرغانه تقوی و بیان است مرین که جزای استغفر الله خواهد بود  
 و لا یواله روی خواهد نمود و ایراد فعل مضارع در جمله اسمیه که دال است بر ثبوت مفید استغفر و ثبوت بود و این مبلغ است  
 از جمله فعلیه و از جمله اسمیه خبر او اسم باشد و **يَسْتَعْفِرُ فِي ظُلُمَاتٍ مِّنْ دُونِهَا** عطف است بر استغفر بهم  
 یسبحون حالت انفعول بهم معنی ان نیست و بنفایه خدای ایشان را در طغیان ایشان یعنی در غلو کردن گفته  
 تجاوزه از حد و عصیان درین حال که جزا نداشتند ایشان و هر گران بعضی می گویند معنی یسبحون گنایه معنی مصلحت دهد و بر دارد  
 ایشان را و طغیان و عصیان و آن و ایراد در جواب اصل که استغفر بدان تا نزل حد صریح است و در اشتقاق ایشان  
 بر طغیان که در وی ایشان را هیچ منفعت نیست لغزش است او **لَا يَكُنَّ لِلَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِالنَّفْسِ كَيْدًا** و  
 اول اسم اشارت است و کاف برای خطاب است خطاب به غیر است علیه السلام و با خطاب غیر معین جمله مذکور  
 معتبر است برای نذرت منافقان و شاعت کلام ایشان معنی ان نیست ایشان ای محمد ایای با خطاب غیر معین  
 آنکه استند که خریده اند یعنی بدل کرده اند بدی گمراهی و بصلاح دادند گمراهی و بتباها استخوانند  
 اشتراک استغفر است در استبدال بروج استغفر است و این استعارت هر چه نیست که از استغفر معنی ذکر نوح و تجارت  
 قمار است تجارت آنکه عطف است بر اشتراک و او این استعاره را بجهت سود و کسب نافع بود تجارت است  
 سود است سود و کسب نافع است و این تجارت به معنی ان نیست پس سود و ذکر و مبدل گفته بآن مذکور و مبدل  
 مسطور یعنی ایشان در تجارت خویش سود کردند و درین کار بهره نداشتند و ماکان و امثالهم  
 این جمله تشریح معنی ان نیست و نبودند ایشان متدبیری و اعمال بر شایسته و در تجارت استبدال سازوی کارها

بود و میزدن و نواختن و ضعیف کردن کافری بود و لا جرم ایشان اضمالات و کفرانی روی نمود  
 مثلهم کمثل الذی استتوقد ناراً این جمله مقرر است بر غرض جمله سابقه که هر دو  
 برای مذمت منافقان و نکویشان ایشان هم ازین جهت فصل کرد و حرف عطف نیاید و الذی استتوقد بمعنی  
 الذی استتوقد است و لفظ الذی صالح است برای هر دو جمع هر چه لفظ من افراد ضمیر است و ضمیر با حوله یا عتبا  
 افراد لفظ الذی است و جمع کردن ضمیر نسبت به بنور هم و ترک هم فی ظلمات بمعنی اینست حال این  
 منافقان همچو حال انکسالت که آتش با افراد خود در آفر و خشن و دشمنی را به خویش حسنه و انکسالت  
 ما حوله که کتب الله یؤدیهم لما ظف است مرد سبب شد بنور هم جمله ذمه بنور هم با متعلق  
 خویش عطف است بر استتوقد ناراً بمعنی اینست پس هر گاه که آتش مذکور را آنچه که برگرد بود از آنکه و استتوقد ناراً  
 و استتوقد ناراً را بر دشمنی و نه معرض استند آورد و خدای نور ایشان بر دو سبب تاریکی سبب تاریکی  
 نور که در حقیقت مصاف سبوی تاریک است بسوی ایشان با دنی ملائمت بود یا اعتبار آنکه نور آتش ملائمت ایشان  
 با فرد خلق ایشان وی نمود و آنچه یکی از فرد دارند و چه دیگری را با خط کتاب گوید بر و استتوقد ناراً چه با جانب  
 مخاطبت جوید و این جمله جواب لما است و ضمیر بنور هم عاید بر فردندگان آتش است و تواند بود و جواب لما خود  
 باشد بقدر فلما اضریت ما حوله فطفت و خمدت بود یعنی هر گاه که روشن کرد آتش چیز را که در برگرد ایشان بود سبب  
 روشنایی در چشم روان ظاهر نمود آتش فرد مرد و کشته گشت کار ایشان بعد شوری پیوسته ایشان در تاریکی افتاد  
 و میمانند برین تقدیر جمله ذمه بنور هم معلله تشبیه که شود و ضمیر بنور هم عاید به منافقان بود و سبب  
 فی ظلمات لا یبصرون با بصرون حال است از مشغول ترکم با صفت است مرطبات استتوقد ناراً طای  
 لا بصرون پسینا جمله و ترکم عطف است بر ذمه بنور هم بمعنی اینست و گذاشت ایشان در تاریکی و درین حال هیچ  
 چیز برائی بنشیند یا در ظلماتی که سبب آن پنج چیز بر آید و بنور آتند و ترک مشغول لا بصرون برای چشم درین تشبیه  
 عالی منافقان است مشبه به حال آتش افرادندگان است که در شب تاریک برگرد و خویش را روشن کنند و خود را  
 در روشنایی انگند باز ناگاه آتش فرو میرود و مقام تاریکی پذیرد و تشبیه پیدا آمدن و نا پیدا شدن روشنایی  
 بود و میان منافقان و میان افرادندگان آتشی که روشنایی گیر پس فرو میرود و اشتراک دارد که در ایشان روشنایی  
 اسلام پیدا آید و طبعیت کفر و نفاق ناپدید شود صرر بصر عظمی این هر سه لفظ اخبار استند و محذوف  
 آمده بقدر هم هم کلمه می شده و این جمله مؤخر است میان محذوفات و محذوفات برای پیوسته منافقان و نکویشان حال پسینا  
 ایشان و این باز با تشبیه موکده باشد و هر دو طرف تشبیه بر وجه حمل لفظی بالقیاس مانع استتار بود و معنی  
 ایشان کردند گمانند که راستند و صرر بصر عظمی تاریک است بمعنی اینست بنور ایشان

که ان و گنگان و کوران سبب برانی اینکه ایشان از مثال و کلامی سوس را دست باز دارند چه که گفتار باز  
گردانده نشوند و گنگان کسی از راهی که از راهی را می بینند ندانند که این مقصد نیست تا باز گردانده نشوند  
پیوندند او که پدید می آید عطف است بر کشتن الذی استوقد انار و دو معنای مخدوف است ای  
دوی صیبت از نیست یا صفت است اگر صفت است بر بود ابر سیاه تو بر تو بارنده مراد باشد ظلمات  
یا ظلمت شب شود و اگر صیبت است بر و از این ظلمت است بر و ظلمت شب و ظلمت شب و ظلمت شب و ظلمت شب  
از جهت مجاورت است ابر بود برق و برق مجاور باشد یا بر روی مخدوف معنای تقید بر فی زمانه است  
و بعد و برق بارنده و تنگ صیبت برای نوعیت بود و صیبت مائل مراد باشد و بدانکه اگر از صیبت مراد باشد  
بیشو و فاده من السماء تاکید بر ای دفع احتمال باران مخدوف باشد چنانچه معنی من در او است و در کلام  
برای دفع احتمال خواب غفلت تاکید بر آنکه و لا طایر طیر بخاجیه برای دفع احتمال طیران است مگر  
اگر از صیبت مراد باشد صیبت است بر و از این صیبت بارنده و در آن کس بود که آب از دریا در چاه  
کشتاب به آوردن آب از آسمان بکشد و آوردن آب از دریا در غیر منع آورده سوال او در کلام غیر  
برای شکست و در اخبار بارشانی شک بر او نیست ابر و کلام او درین محل یکدلم معنی است جواب است  
او را درین محل معنی داد و گذشته اند و برای افادست جمع پنداشته اند تا در اخبار باری تعالی شک نیاید و شود  
روئی نماید و این جواب مشکوک است که در روی طایر احتمال و خواب غفلت است احتمال از خلقت است و خواب غفلت  
گویند که کلام مذکور و مقال سید و اگر چه در وقت نیست لیکن متضمن است مراد از این کلام و در تفسیر و در تفسیر  
معنی ایشان مثل هم مثل کند او مثل کند باقی از قبیل خاجیه من و این سرین بود معنی ایشان معنی منافقان  
همچو مالک نفس از روزندگان است که روشنائی گیرین تاریکی پذیر و همچو حال کسانست که بر ایشان باران  
و ایشان در هیچ و مشتاق آمد فیض طاعت و سر غل و برقی یجعلون احدی احدی  
فی آله من الله و اعرف حدی الموت و الله و حیط بالحبک فی آله  
عطف ظلمات و بعد و برق صیبت مراد باشد و جمله یجعلون جواب هم صفت است از ظلمات و بعد و برق  
را جمله ای فیه ظلمات و بعد و برق صیبت مراد باشد و جواب با فایه یجعلون حیط و فصل  
یجعلون و حذر الموت مفعول است یا مفعول مطلق است مفعول مخدوف را ای بخیز و در حذر الموت یا مفعول  
است معنی خادین موت یا مفعول است ای وقت حذر الموت جمله است تحیط با الکافرین مترجمه است ای  
عالم بودن خدای بکمال کافران و قادر بودن او بر خیر و اوباش ایشان جمعی انیمیت در ان باران بارانها است  
تاریکی شب تاریکی ابر و تاریکی باران که پیشینده هوا نیست و بعد و برق است برای صفت که نقیضه باران





که مغروض بود چنانچه چیزی که سیاه در دو نام است بدینا می شک که فوج اید برست بشبه شود در نشان ایشان از جبر و  
و متدیر و الحاق و عید ملائم نباشد تشدید و الحاق و نشان منافقان است نه در حق ایشان برین فوج این جمله جمله  
بسته و بهم و پیر و غیره فی کفایا تم میمون که و عید منافقان است معطوف بود و عطف تذکره بلا میم و مناسب باشد چنانچه  
دران جمله که معنی کور و بی ایشانی آورد درین جمله که می و کوری چشم و گوش ظاهر ذکر کرد معنی اینست ایشان را  
در حالت کوری دل گذاشت و بلای کوری دلی بر ایشان گذاشت اگر خدا خواستی که چنانچه بنیانی باطل ایشان  
برده است بنیانی و ششواتی ظاهر بر روی و چشم و گوش ظاهر ایشان را نیز بنیانی و ناخوشوایی آوردی و تواند بود  
ضمیمه هم و البصیر هم برافروزدگان استش مذکور و مبتلا شدگان بدان مسطور دارند و این فوج در دنیا و احوال معلوم خدا  
سپاردند و این جمله معطوف بر معنویان جمله شکم کشل الذی است و قد انار تا آخر باشد و متصل هم بوط با او بود و چون  
جمله مذکور برای تشبیه منافقان بهین و گروه مذکور است و مدار تشبیه و جوه مسطور است یکی از آن جوه مسطور بالا میبیند  
ناوین یا استعدا و دیدن است و دیدن رفته اگر چه رفته و بنیانی زوال پذیرفته چنانچه بیان کرد که منافقان  
در روشنائی می بینند و نیز بیان کرده که کوران تشبیه اند کوران اند و نیز بیان کرده مبتلا شدگان بدان مذکور و ظلمات  
ورعد و برق مسطور نزدیک است که برق روشنائی چشم ایشان را بر باید هنوز نبوده و نیز بیان کرده در روشنائی  
برق می بینند و این معنی دلیل بر بقای البصر نموده بخوای این کلام اثبات بهر ثابت گشت و معنی لم یبصر باشد  
البصیر هم پیوست و لو شاعرا شد لزم سبب البصیر هم و البصیر هم عطف بر ذکرده جمله مناسب است و جمله سابق آوردن  
معنی چنین آید خدای از منافقان بصیرت برده و بهر نموده و ایشان را یافت کوری سپرده و اگر خواستی از آن فرمودی  
استش و مبتلا شدگان بدان سمع و البصر بر روی و ایشان را بلای کوری و کوری چشمی و تواند بود که بهر سبب هم و البصیر هم  
بر روی صیبه تشبیه و هم که مثل منافقان مثل ایشان مشبه است نماید بود و این جمله بر معنویان جمله کما اضداد هم  
مشبه و فیروز از انهم علیهم قانوا معطوف باشد که معنویان او نیست که ایشان بنیانی داشتند در روشنائی می بینند  
و در تاریکی و پیران می توانستند و چون این جمله معطوف بر جمله مذکورده باشد از صفات ذوی صیبه تشبیه است بود و  
را از اندین که گاهی در جهان واقع شده بود مستحق دانند تا بوده مغروض می بیند از معنی چنین بود مثل منافقان  
هم مثل مبتلا شدگان بدان مذکور است و ظلمات و برق مسطور است که ایشان از صیبه تشبیه تاریکین می بینند  
و چون از روشنائی برق روشنائی حاصل شدی می بینند و خدای بنیانی ایشان خبر و با بود اگر خواستی که بر روی  
و ایشان را یافت کوری و کوری چشمی را **بسم الله کل یسیر** یعنی که در این جمله ترسکی  
یعنی در ذیل جمله سابق برای تاکید مذکور شده چنانچه در و قل جاء الحی و زین الباطل ان الباطل کان زین قوفا آمده  
و چون بیان قدرت خدای نبیند چیزی که مستلزم قادر بودن او بر مغرضی منافقان است و اخبار بر آنانی بر عذاب





اسلام توحید گرفته بود و در خطاب ایشان یا ایها الذین آمنوا بلامی نمی نمود اگر در این متون متخلف ثابت نشود و متناقص حکم بظاهر و محال اخبار بر وجه اغلب بود و سوال در گشت خطاب یا ایها الناس سوره التافات فرق ثلثه را داشته و بعضی معنیران خطاب هر متر کان نگه اینداشته و چون خطاب یا ایها الناس هر متر فریق را دارند خطاب اعبودا هر متر فریق را چگونه سابع پسند دارند چه مسلمانان متقی در عبادت اند طلب عبادت از ایشان تحصیل حاصل باشد و کافران از اهل عبادت نه اند طلب عبادت از ایشان صحیح نبود خواهیست بر تقدیری که از یا ایها الناس هر متر فریق مراد دارند یا خطاب هر متر کان بکنند دارند از بعد از ابرادت کل جنس طلب کل عبادت مراد شود و امر بایمان که اصل عبادت است متناول لفظ باشد در تحت عموم کل جنس عبادت در آید و کفار را امر بشوئیع چون معزونی با هر یا ایها الناس باشد سابع نماید چنانچه در آید و اقیمو الصلوة و اتوا الزکوة و اطعوا نوح العین عباد امر و آمنوا بما انزلت من عند ربکم لکما معکم آمده و در حق کفار امر بایمان و عبادت واقع شده و مسلمانان را امر بکل عبادت تحصیل حاصل نمود پس در یا ایها الناس اعبودوا اشکالی نباشد و تواند بود که امر بعبادت در حق عبادان امر بدوام عبادت متناهیست بران باشد و در حق غیر عبادان امر با حد است عبادت بود برین حد یک لفظ ارادت دو معنی می آید و یک ملوک و ولایین میباشد بگر آنکه گویند اعبودوا و اقمتم سننهم از افعلو افضل العبادة و عبادت ثابت و عبادت جاد شده هر دو فعل را عبادت گویند و وقوع کل بر همه خیرات بارادت کل جنس چویند ارادت یک معنی بود و یک لفظ ارادت دو معنی نباشد و تواند بود و اعبودوا بمعنی اعرافا دارند و درین معنی ورود اشکالی نه پندارند و شک نیست که کافران را خطاب بشوئیع و سرفشته آمده و برین وجه خطاب اعبودوا در حق ایشان سابع شده و در حق مسلمانان طلب دام است و خواستش مزید اعتنا و اهتمام است سوال چون خطاب یا ایها الناس متناول هر متر فریق نبود و در حق مقتدیان خطاب لکما معکم تقوون حاصل نباشد و خطاب فلا تجعلوا مشدا اندا و ان کتم فی ربیب او غویندا لکم ملائم بود و خوب است در کلام عرب آمده است خطاب را که متعلق به بعض قوم است متوجه سوئی کل دارند یا ایها القوم افعلو کذا و افعلو کذا اگر چه آن فعل مخصوص معینی از آن جماعت باشد نه بیکل در حق کل سابع پندارند چنانچه در یا ایها القوم لکما معکم لیساقون تحقیق نشده و در و اذ قلتم نفسا فادانتم فیها آمده و بر قول بعضی منبرین که خطاب هر متر کان بگره را دارند و کلام از یا خطاب بر وجه عموم نه پندارند خبر سوال یا ایها الذین آمنوا بلامی عبادت و از دین بود و مان نیز بر وجهی که بیان کردیم شکل نشود انذی جعل لکم الکافرا فقلوا لا اله الا الله و انزل من السماء ماء و انزل من السماء ماء صفتی دیگر است هر یک را یا یا مفعول است متر تقوون یا یا مفعول امری است یا فقیه عباد امر و تقوون امری هو الله صحت کلام و این جمله معترضه بود و پیشینش نامی دیگر باشد معنی اینست بپدید و کار خود را بچشمش کنید و از آفرینندگان خود را طاعت در زید آنکه گردانید برای شما زمین را که سوره و ولایت سبقتی و قرار کرده و گردانید آسمان را برای برادرده

بسطه فغن انواع تغییر کرده و از آسمان آبی یعنی از ابر بارانی فرو آورده و آنرا بسبب نیاز زمین که رطوبت آنرا  
 عین الشکر است در نزد ما بگویم بعد عطف بهت بر منزل معنی انبساط پس برای شمار زرق عظیم از جنس میوه یا  
 یا گوشتی میوه را از جهت روزی دادن بیرون آورد تا در عالم آنکه زرق است سفر شمار پیدا کرد برین تقدیر من  
 تنبیه باشد زرقا مفعول به بود و تواند بود که زرقا مفعول به اخرج دارند و من در من الثمرات یعنی چند دارند جاره  
 حجر و در حال زرقا باشد تقدیر از جهت نکارت و الجلال بود معنی چنین آید بیرون آورد زرقی که در شمار است در حالت  
 که از جنس میوه است سوال ثمرات جمع قلت است معنی جمع قلت از سنه تازه بود و شرفی که غذای بیرون آورده  
 بهت بسیار است معنی جمع قلت در افراد کثیر بود چه متعل شود جواب جواد کامل عطا کثیر را بجای قلیل و ذکر  
 آن با کثرت معنی جمع قلت آرد و عطا کثیر را قلیل نماید و در نظر او بخش عظیم حقیر آید در کثافت جواب این سوال  
 طریقی آورده و حل شکل برومی دیگر کرده و آن آنست که ثمرات جمع تیره است و لفظ تیره در استعمال معنی جماعت است  
 دارند و در کثرت تیره است و کثرت را از ثمرات برین جمع جمع باشد و معنی جماعت ثمرات بود برین نوع او را  
 سفید کثرت گویند برین طریق لغات کثرت جویند برین وجه شکل تیره و سوال دفع تیره زیرا که ثمرات اگر جمع  
 تیره که معنی جماعت ثمرات است بود و لفظ ثمرات معنی جماعت ثمرات باشد اگر چه دلالت بر قیاس افراد نکند لیکن عدد جماعات  
 را در قلت افکنند استقلال ثمرات در محل ثمرات جمع کثرت است ملازم مقام بیان کثرت باشد و مقتضای مقدمات  
 کثرت نشود و تقدیر امام زاهد لام الثمرات لام عهد داشته و معنی انواع ثمرات جنات پنداشته روایت کرده اند چون  
 خدای عزوجل آدم علیه السلام را از بهشت در زمین فرستاد از انواع میوه های بهشت را و نوشته داد میوه های که در آن  
 پیدا شد از جنس آن میوه آمده فلا تجعلوا لله اندادا فلا تجعلوا مثل صفای است جواب امر و است  
 شده با فاعل جمیع از آن مضمون آمده معنی انیت بر پیوسته خدای را و توحید و ندیدن که خدای را شریک  
 نگردانید باین جمله متصل است بحکم الهی بر تقدیری که الهی خبر میدهد محذوف باشد و فلا تجعلوا کسبی  
 فلا تجعلوا ضیعه منی بود معنی آن آید و آن خدای است که گردانیده است برای شما زمین را چنین آسمان را چنان  
 پس گردانید و خدای را شریک آن تواند بود که عطف بر اعباد دارند معنی چنین پندارند ای مردمان پرستید  
 پروردگار را و اگر آنکه آفرید شما را و روزی و او را و روزی و ایام از هر سو بر شما کشد و پس از آنکه او را پرستید  
 دیگر بر او عبادت او شریک نگیرید و آنست که تعالیه و آن جمله حال است و در تعلیم مفعولی بحسب مقام  
 تقدیر کنند تقدیر کلام و انتم تعلیم انما تعلیمم در زکم و اخرج من الثمرات زرقا کم و انه لا یلیق ان شریک بگویند یا  
 منزل منزل لازم دارند و معنی و انتم تعلیمم با تعلیم ندارند معنی انیت و حال انیت که تمامید اند که او را  
 آفرید است و از عدم موجود گردانیده است روزی داده است و درای نعمت بر شما کشد و است میداند

که غیر از این معنی و جمل لایق نیستش بود و در تفسیر عبادت و بندگی و اطاعت بنایند یا گویند شما اهل ذلالت و بندگی  
 بدرائمه میکنید و فارق میان خیر و شر میشود و خیر خالق و برتر از قس و جرمی برست پیش کنی که سر از پرستش ببرد  
 چرا سر بر زمین می نهید و آن که در حقش کتب آمده است که تا حکم الهی نماند تا قائل بود که سوره قصص  
 و آن کتب می نویسد سوره قصص قاتل انبیا من جمله برای شرط است این جمله شرطی که برای و انشا است یعنی فاقوا الیوم من جمله انبیا  
 چه معنی در جمله شرطی است معنی است بر جمله اعیان و آن که این امر بعین است و این بیان عجز قرآن و حقیقت  
 معطوفی است معنی انبیا است و اگر شما را آنچه می شناسید و می بینید قرآن می بیند و خویش یعنی بر محمد و رشک باشد و درود  
 آن شری از برای معنی و شری است و شری است غیر که می شناسد و صادر از قوت بشری و انبیا من سورتی از مثل قرآن باید  
 و هرگز نتواند زیرا که شک نیست مثل این کلام که در باب انبیا است و معنی صفتی از اوصاف او نقد و طاعت  
 به مقام خالی بود و روی از درستی لفظ و معنی هیچ اعتباری که می دانستی باشد قال الله تعالی الحمد لله الذی انزل  
 علی عبده الکتاب و لم یجعل له فجور اخبار از صفیات است که خود خدای دیگری نتواند که علم غیب مختص بدوست  
 جزو کسی نداند و درستی و بی که بیان کرده بام و بی که بقا بکشد بعقل را چنانکه و هر چند که در وی نگه کنی جلالت  
 و عظمت او بیشتر پیدا آید و بیشتر بزرگوار و جبر است تا به او باز و نه انبیا به بشر نتواند آورد و کسی کلامی برین  
 صفت پیدا نماند که در سوال پیغمبر علیه السلام را بلفظ عبدا ذکر کرد لفظ نبیا و رسولنا و در سر چیست و اختیار  
 لفظ عبدا بر چه می است جواب یا فتن شرف رسالت از خلوص عبودیت است و نیل درجه نبوت از کمال خضوع  
 است پسیت خواجگی را خواجگی از بندگیست بندگی کردن کامل خواجگی است به عبودیت مدار کمال فناء  
 جلالت است پسیت داع غلامیت کرد یا پیغمبر و نبی است و سیر ولایت می شود بنده که سلطان خبرید به هم از صفت الهی  
 شرف عبودیت جای میگزیند علی عبده الکتاب گفت و در کلام شهادت میفهم عبودیت بزر رسالت همین معنی خضوع است و این  
 معنی امر قاتل انبیا من جمله امر پیغمبر است برای اظهار عجز و فرمان زانو زدن مثل سورتی از انبیا سوره قرآن چون این آیت  
 نازل گشت عجز همه بکار از آوردن مثل او ظهور پیوست قال الله تعالی قل لئن اجتمعت الالباب علی ان یا تو ابر  
 هذا القرآن لایاتون بنمله ولو کان بعضهم طبعی لم یمل سوا ال در قرآن بعضی آیات و حکایات از منقول دیگر است  
 منقول از اخبار و افکار و دشواری است کلام دیگری که در قرآن محکم است اگرنا این اعتباری که این کلام  
 را با علی در جات بلاغت رسانیده و بفرمان آوردن سورتی مثل او عجز گردانیده و انبیا نشان صادر و مشو خبر طاعت  
 واقع نباشد و اگر این اعتبار بجا و در کلام پیغمبر و در حد عجز بود جواب کلام دیگر از احکام کیان گاهی  
 چنانچه گفته است می آرند در حق پیغمبر و تبدیل جایز می بیند از بد چنانچه در کتب از احکام طلاق و عتاق و  
 افراد و انکار عبادت که می آرند یا کلام کوئی چنانکه گفته است با عتق کوئی و کان کوئی و این و سایر و گاهی نقل معنی



میکنند یعنی دیگر بر این تبارت خویش می آرند و درین صورت برای این معنی عبارتی خویش بر دارند و این مفهوم  
 را مستقیم تر بگویند در خود خویش سازند چنانچه در این فرمان پادشاهان و نویسندگان کتابان گفته کسی در قلم آرند حکایات  
 و قصص قرآنی ازین قبیل است بیان معنی کلام دیگران عباراتی است که در خود تفسیریل است و هم چنین آنچه در قرآن  
 منقول است بر زبان عباده و بر وجه تلقین تعلیم چون الحمد لله رب العالمین و ایاک نعبد و ایاک نستعین اینها  
 الصراط المستقیم نیز عباراتی لایق مستقیم معبود است و در او سوری که مطالبقت آن بلغی را باید و شاید معبر است  
 چنانچه بشر سلطان مکتوبات برای کتابت عبرت کسی بر دارند و آنرا لباس وای مقصود است که هر کس از سوره ال  
 نیست که در حقیقت قرآن کافرا را شک بود و ریب در وی از دل و زبان ایشان متحقق نمی شود و احتمال آن  
 که در شرط غیر مردم الوقوع باید اینجا چه وجه سلیق آید جواب از جهت اینکه دلائل اعجاز قرآن ریب و اق  
 میکند از هیچ وجه بر نمی آید و در ریب ایشان را که مخرفم الوقوع است در حکم غیر مخبر و هم محمل احتمال آن بسیار  
 سوال صاحب شک مدعی نیست که از وجه طلبند آوردن مثل قرآن از ایشان چه وجه طلب کنند جواب  
 شک در قرآن شک در اعجاز قرآن است و شک در اعجاز قرآن معنی از دعوی قدر است یا بشر در آورد مثل نیست  
 پس فایده سوره من مثله طلب محبت از ندی دعوی قدرت بود طلب محبت از شکان خود می نباشد معیت با چنین  
 پیوده گوئی میتوان گفتن اگر قوی داری بگو در قدرتی داری یا شواهد معوا شهادت آن که در حق حق  
 الله ان مکنته صدیقین عطف است بر امر سابق من دون باشد متعلق است بقوله و او عوا  
 و ان کتم صدوقین شریکیت استغنی از خبر الکتابا معنی معنی نیست و بخوانید حاضران مجلس و اخوان خویش را  
 که شمار ایاری دهند گانند در قضایا شما گوامانند تا در شان کلام شما بهما ملتاین کلام گواهی دهند و کلام  
 شمارا در جنب این کلام قدری و تشریح دهند اگر سینه شمارا نیست گو در دعوی آوردن سودتی مثل با وجه دیگر  
 آنست که از شمار کلام الله ایشان هر دو دارند معنی کلام چنین میزند برند معبودان خویش را بخوانید و یاری ده خوشتر  
 گردانید و از ایشان مدد جویند و کلامی مثل این بیارید که شمارا است پیگویند که ایشان در اعتقاد شما معبودانند  
 شمارا در کار یاری و مانند برین چه را چه این جمله با جمله فلا تعجلوا الله انداد اظهر است و تفریق میان دو کلام  
 خوشتر است چنانست که امر فایده سوره من مثله تقییر مخاطبان است و او خوشتر آنست که من و ان شد ان کتم صدوقین  
 تقییر آله ایشان است سوال معبودان ایشان را شنید آنچه گویند و این معنی ازین تقییر بطریق جویند  
 جواب ایشان در شان معبودان خویش هولا نشنید و ان کما عند الله یکفون و از ایشان در شان  
 خویش گواهی می جستند پس معبودان ایشان به اعتقاد ایشان شنید یا شنید و در زعم ایشان سر او را هم  
 شنید بشنود سوال کسی را که در چیزی شک باشد حاکم حکمی خود او را بصدق و کذب نسبت نتواند

بیان آن گنجینه صادقیه فی ربیب است یا ربیب چون در ربیب چه اسب همدی در دعوی متوالا می شود  
 لنا عند الله یاد دعوی الوهیت و ناصریت که که خیر خداوند را بود صدق در ربیب و شک بر او نباشد و چون شک  
 در قرآن بود در دعوی اعجاز قرآن چیست آورد و مشکون قرآن که ساینکه او را اساطیر الاولین می گفتند بر طریق او  
 هر دو موطود گشتند در خبری که شک روا نباشد از اخبار آن چگونه در آن وقت که گفتند او کن تفعلوا  
**فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْأَشْجَارُ أَيَّدَتْ لِكُفْرِهِمْ**  
 خدا عدت الکافرین حال است از النار که منفعتی تقوا افتاده بتقدیر بر هر طریق جاو که حضرت صدق و جمله تقوا  
 النار الی جزای شرط است بلکه شرطی یعنی فان لم تفعلوا باجزای عطف است بر شرط اولی و بر هر یک از این  
 که سعد است برای کافران که نیست است از ایمان آوردن بقرآن یا ماندن از شک و ارتباب در آن و از کفر و کفر  
 بدان می توان لم تفعلوا الا نیان بسوره سوره وادعوا الله را که کم فاعملوا بقرآن و استغنیوا به ولا تترابوا فیه القمار  
 النار الی و قودها الناس و الحجاره و جمله و لن تفعلوا مضمون است بیان شرط و جزای تحقیق عجز ایشان در آوردن  
 بشل قرآن استعمال آن در جهت عدم خرم شرط بگمان محاط با آن است و خرم نمی لن در ولن تفعلوا اما اعتبار علم خدا  
 بجز ایشان است معنی انیت خبر اگر این کار نکنند و سوره ای از بشل قرآن نیارند و هرگز نخواهند که در واصل  
 مثل آن نخواهند آورد که خدای تعالی شمارا بر آوردن بشل آن قدرت نداده و دل و زبان شمارا از آن مجرمانه و انکار  
 آورده پس از آتش که سیرم آن در میان و معکمای انسانم با که هر جت است تهریب و ازین نوع عذاب از این چنین عذاب  
 بر هر یک در حالت که ساخته شده است آن برای عقوبت و عذاب کافران پس عذاب بگذازد ایمان بقرآن آرید  
 این از باب کنایت بود چرا که آثار نار مستقر ایمان بقرآن باشد و انداختن بتاب در سیران امانت است مکاران  
 و انداختن کبریت از جهت آنست که اول طبیعت سربل و قووم و طبیعت است و آتش او نیز ترو سوزان و آتش سوزش  
 معنوی است و چشمت تر است بر تن زیان کار تر است ببدن نیز آتش او بونی بد دارد و بونی بد او را و در غی محو  
 دیگر ندارد و معنی گویند چون اهل دوزخ بگردند و ببالند و عجز و زاری کنند ازیری نیایم پید آید و دوزخیان را  
 امید ببارانی نرزمی نماید سنگهای سوارنه سنگ سیاه بار و آتش را پیوسته در میوزتاب و در سوال از سانسوز  
 نذر برای کافران لازم می آید که آتش مخصوص بکافران بود و غیر کافران بدو معاف بود و لازم آید که صاحب کبریا و تعالی  
 مرده چون تعذیب و بنار منعم و مرده چنانچه معسر له بگوید که کافر باشد بخواب سناختن مقامی برای کسی سناختن  
 بودن دیگر بنود چنانچه قاضی مدیون را بخوبی که گفتند او در پند بخاند که عد برای دوزان و هفت عصب کفد چنانچه  
 کسی در خانه که برای سکو شتخو بسین ساختن همانی از برای آن کسی عاریت دیدند لیل که در صفت جنت است  
 المستقیم گفته و در آیدن نصیبان مجانبین در آن باتفاق میجو سبب اگر چه ایشان بتقیان نشیند مکلف باشند و نمی بختند













سینه که جامی جمع شدن کینه است دارند و ذکر صفت را گنایت از منقوش پیدا شد و جمله و لفظون عطف است  
 بر جمله و لفظون چونند معنی نیست و انگسانی را بر می که خدا امر کرده است لفظون قطع میکند و قریب قریب  
 را در قطعیت می انگند از قریب آن که مسلمان شده اند بر سر ایشان و در ادعای و قطعیت نیز و قطعیت بر سر  
 کار است ناگزیده و تعلیم است پندیده مخالف شریعت و مروت و منافق طبیعت و قوت است قاطعان و هر گاه  
 از مشرکان مکه که با پیغمبر مهاجرانی که سوی پیغمبر اسلام هجرت کرده بودند قریبی داشتند ایشان بعد مسلمان شدن  
 ایشان دشمن پنداشتن صله رحم بر نیدند طبیعت در زیدند در حدیث آمده ان الرحم سمیحة من الرحمن فقال الله  
 تعالی من وصلک وصلته ومن قطعک قطعته و تفسیر و تفسیر طای الا ان فی منقطع فیفسدون است و  
 یفسدون عطف است بر قطعون معنی نیست و انگسانی که در زمین فساد میکنند و همان مردمان کرم هستند  
 و تباهی می انگند و این گنایت است از منافقان که با مسلمانان هم موافقت میزنند و بر سر ایشان طایخی شده  
 بر کارون میسایند و آنرا سبب فتنه میگردد و این خبری که کلام از باب و نشر بود و اگر نه هر صفت صفاست  
 کافران گویند بصفت مذکوره مذمت همه کافران باشد چه آنچه نقص عمد مذکور نقص عمد روزی شاف و در نزد قطع اسرا  
 به ان وصل قطع میلات و مسلمان پیدا شد و فساد در زمین معنی را تحاپ کفر و معاصی گویند و صفاتی که در همه کافران  
 موجود است و لکن هم الخسیرون اولک مرفوع المحل بر است است الخسیرون خبر مبتدا است هم ضمیر  
 فصل است جمله تریل است معنی نیست ایشان همین صفت زبان زد کی و فساد می دارند و خود را و استحقاق  
 عذاب عقاب می آرند کیف تکفرون یا الله و کنت اموالنا فاحکما و کنت اموالنا فاحکما و کنت اموالنا فاحکما  
 و کنت اموالنا فاحکما و کنت اموالنا فاحکما و کنت اموالنا فاحکما و کنت اموالنا فاحکما و کنت اموالنا فاحکما  
 تقریر مذمت ایشان به وجه التفات از غیبت سومی خطاب و توجه به بعد از تکلیف که بر وجه توجه است معنی لا یخفی  
 ان تکفروا بالله و کیف حال از فاعل کفرون آنرا از غیبت استحقاق صدر مذمت شده اسی علی آیه کیفیت کفر و کفر  
 مذکور که کنت اموالنا فاحکما و کنت اموالنا فاحکما و کنت اموالنا فاحکما و کنت اموالنا فاحکما و کنت اموالنا فاحکما  
 را بود و بودن ایشان در کفر و ان ماضی بعید است محلی شده نشود و جواب ماضی بعید را باعتباری در موضع قرار  
 آرند و بجهتی قریب پیدا آرند بعید بنود و محل قد شود و چنانچه گویند کتبت قد قال رسول الله صلی الله تعالی  
 علیه وسلم انکم من الکذاب گفتار پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم این حدیث اگر چه ماضی بود چون محفوظ و متبع  
 است قریب نمودم چنانچه ساجات خیانت و از بنده کشتن میسازد و طبع زمان گذشته را اگر چه دور باشد  
 نزدیک نگردد و نیز برین وجه صفت تم میگویم تم القیه بر جنون بر کنت اموالنا فاحکما و کنت اموالنا فاحکما  
 و کنت اموالنا فاحکما و کنت اموالنا فاحکما و کنت اموالنا فاحکما و کنت اموالنا فاحکما و کنت اموالنا فاحکما



نمی تواند پیوسته و جمیع کشف جلد باشد حال منیدارد و تمام قصه بنا بر میل و قضیت که در الفقه عال می پذیرد  
بر حالت مجموع قصه نیز باید اعتبار اشتغال او بر مقتضات مذکوره اشکال می آید زیرا که قصه که مشتمل بر اینست بر اینست  
مجموعه او در حالت وجود عامل شکل نماید جواب اینست با اعتبار معلومیت معنی و انتم عالون بعد الفقه  
مستارن عامل بود چه کافرانی که علم دارند و مبارزه میکنند علم ایشان ثابت است و علم کسانی که جاهلانند نظیر ذوالکمال  
در حکم ثابت باشد و اگر باعتبار غم که معنی او محطت یا ترفی است کلام معنی قدافی مانده و تراخی احیاء ایا که در تراخی  
انکم ترجمون الیو اند تستبقات مذکور بر طریق مسطور ماول با ضعیف پذیرند و در وجه مستقیم آید و بر این یکی اشکال  
روی نماید فاحیا که با مخطوفات خویشین عطف است بر و کنتهم امواتا سنوال در فاحیا که استعمال کرده و در مخطوفات  
شم آورد میان ایشان غرق نیست تفاوت مذکور چه چیزی معنی است جواب موت و کنتهم امواتا معنی عدم دیات  
است که در لفظ بدر لفظ و در شکم ما در صنفه چنین است عدم حیات مذکور محتمل تا وقت احیاء است پس احیاء  
متصل بر بود و محل درآمدن فاحیا و تانت مترافی است از احیاء و احیاء مترافی است از اموات و تفسیر سوسه  
حسابگاه خدا که مضمون شم الیو ترجمون است مترافیت از بعث و اگر احیاء ثانی عبارت از احیاء در قبر دارند آنرا  
نیز محتمل از منته که بعد از موت تا نهادن در گور بود مترافی از اموات چندین معنی انفسیت چگونه کفر میوزید و بحث با  
فنی گروید و حال انیت که شمار دکان بجان بود و عدم حیات استدار اموات خوانند و ترفیت موت عدم الحیات  
عما من شانه الحیوة دانند و این صفت در چنین پیش از حیوة متحقق است چه بجان بودن و تحقق است پس اشکال  
در رحم زن گردانید پس از ان با اقتضای جل خواهد میرانید پس باز در بعثت بر زندگی خواهد رسید پس بسوی حسابگاه  
او باز گردانیده خواهد گشت و بجزای سزا کفر خواهد پیوست یا مرد از غم حکم احیاء و گور بود و غم الیو ترجمون احیاء بعثت است  
چه در گور اگر چه در عادت روح توقف است لیکن عادت در وی حق است و احیاء برای او را که العام و ایلام متحقق  
و از امتنا امتنن و احیاء امتنن یعنی زیادت نمی آید و میان این برین جدو آیه مذکوره معارضه معنی نماید چه تقصیر  
معد و موجب تخصیص نبود بدلیل قصه غیر و قصه چندین مردی اسیر بابل که از ترس موت از شهر میر و ن گاهند مردند  
بعد از چند گاه بدعای پیغمبری که در آن عصر بود زن شدند و بدلیل کسانی که پیغمبر علیهم السلام نقل گشتند با  
بهوت پیوستند هو الی حلق که ما فی الارض جمع عتای این جمله تا کید تو بیخ بر کفر و کفران است  
چه این جمله متضمن نفی نفی دیان کمال کرم است و ذکر کمال قدرت و عظیمیت است از روی معنی تحمیل بسیار است  
ستایش بوده مثل تو بیخ بر کفر و کفران باشد معنی لایمینی ان لا تکفروا یا امشدر دارند در حکم تقریر جمله کیف تکفرون با عتد  
پذیرند چنانچه بدی القنین را کفر مذک الکتاب داشته اند بر طریق جاری زید زید پذیرفته اند و بدل علی هذا الوجه قول  
نعالی جل الیوم تکفرون با عتد معنی عتای الارض فی یومین و تکفرون له اندا و ذلک است رب العالمین حبیل و صیبا و ذلک

من فو قها وبارک فیها و قد فیها اقواتنا فی اربعه ايام سوا الیسا عین ثم استوی الی السماء و هی دخان حیث جعل  
 مضمون هذه الآیه و هی خلق الارض و السماء یعنی التو بیخ علی الکفر و لا یشرک هو مرفوع الجمل برایست موجود  
 باصله خبر بتداست جمیع احوال است از ما فی الارض که مفعول است مخلق یا محیی انیسست خدا یی عزوجل آنست  
 که همه برای تنها آفرید و آنچه در زمین است برای منفعت شما بود و گردانید چنانچه غذای خوب و پوشمای مرغوب  
 آوازه های خوش سازهای و لکش و صو تنهای بیاد چشمه های دریا و جزایر از خطوط و لذات اصناف لذایذ و انواع  
 مشتمیات و بعضی برای تحصیل آن مطالب و اعتداد و استعداد این مطالب چون پیر و کمان و دام و شمشیر  
 مانند آن برای شکار و چوبه آهن و گاو و کوسن برای شرب و غرس و اشجار و بعضی برای دفع بفساد و حصول آرامش  
 و از چون مسکن و مادی از جهت دفع گرما و سرما و آسمان گیرش و از پریشانی امان یافتن و چون دوا از جهت دفع  
 داء و آسمان یافتن از پریشانی طبع و حصول شفا و بعضی از جهت عورت و حصول خبرت چون موت و حکم و مشقت  
 و الم اما آنچه غرض بدان غیر مشروع است و دفع گرفتن بدان ممنوع است باعتبار آنست که مستحق بخت غیر مشروع و جبه  
 از اسباب ملک کسی گشته یا شرع از انقطاع بدان یاز داشته و منفعت آنرا بدست ساخته چون در حق همه مسلمانان محرم و غیر  
 و در حق مردان زرد و حریر و همچنین اقله بی باکی و اصناف ناز و تنگی و بیکاری و حرات و بدرگاری و بعضی  
 از جهت تحصیل کمالات چون مشاعظا و باطن بسیار است و ادات و بعضی از جهت ابله و عجز و تقصیر در کار چون  
 سنجان و خطا و سائر اعذار درین تقدیر و قول باعتبار آنست که برای امانت همه چیز است و بدین آیه گنند  
 خود را در احوال محرمات انگنند و بدین نشان باطل است لائل قطعه میوه و بر این یقین و عقاید که موجبات  
 تحریم محرمات اند و مازن و مقابلت ثم استوی الی السماء اصل قولهم استوی الیه مقده و عقب استویا  
 کا السهم المرسل الی الفرض و این معنی در لغت خدا باشد بهر سبب سلف دران آنست که بر حقیقت آنچه  
 سر او خدا آنست اعتقاد و حکیم و در طلب علم بود مشغول نشویم و مشغول بتاویل شوند و بعد است و سوزی آسمان  
 معنی ارادت آفریدن او دارند و بتاویل هم اراد و بیخ و سمار پندارند و محیی چنین باشد او آنست که آفرید برای شما  
 آنچه در زمین است و از آن همه منفعت یقین است پس از آن بار آورده او مطلق گشت تعلقی را بدست و درست که آسمان  
 را بیا فرستید که قدرت کامله و ارادت شایسته با بجا و اختراع بگزیند و حق سبحان و تعالی  
 انی خلقن خلقا استویا سما اسم جنس است ضمیر من عاید سوزی افرا و جنس نباتات و حیوانات مفعول و ممت مرفوع و من  
 را بتفصیل جعل انی فسوهم و جعلن سبع سموات و یا حال است از من انی خلقن جان کونا سبع سموات یا حال است  
 که جمله فسوهم عطف است بر استوی محیی انیسست راسته کرد و آسمانها را هفت آسمانهای آفرید و ازین است  
 و درست بی مقدر و شقوق و آریا است و جمهوری و بلندی و جزایر و تفسیر نور و خدا یی عزوجل آسمانها را بطریق

قبه کرده بر هفت آسمان بر طبق قبه اقرین و سهریکی را مظهر عجایب گردانیده و در سراسر آسمانی فرشتگان را داشته  
در نیمه آسمانها موفع قدیمی از عبادت فرشتگان خالی نگذاشته در همه آسمانها فرشتگان در عبادت اند بعضی در رکوع  
اند و بعضی در سجود تا قیامت اند و در آسمان هفتم بعضی فرشتگانند از این وقت که ایشان آفریده اند روی سبحان  
و سران سجده بر نمی دارند تا قیامت همچنان خواهند بود و خوف خدای گریه و زاری خواهند نمود از گریه ایشان هر  
قطره که می افتد بر هفت آفرین تیش و در روز قیامت سربانی خویش از سجده بر آری و بجزو زاری سر خفته دارند و عبادت  
حق عبادت تک گویند و در تفسیر خویش چونند آتی بروردگار چنانچه حق عبادت است و با بدتر عبادت نگردیده ایم چنانچه  
تو استحقاق پرستش داری پرستش بویجا نیاورد ایم تفسیر زورده در این آسمانها این وسعت و فراخی بر نسبت کسی  
فراکشتم هستند هر چه در زیر آسمان نیست و کسی بر نسبت خویش هیچ حلقه و پیاپی نیست و **وَهُوَ بِكُلِّ**  
**شَيْءٍ عَلِيمٌ** و هو بعلم با و سکون او و خواستند ضم با بر اصل و سکون او با اعتبار ششایسته و اندوه و هم و قوع المجل  
بر اینست است علمیم بر نسبت است بکل شیء متعلق است بعلمیم این جمله تشریح است معنی اینست که خدای عزوجل بهر چیز  
دانا است و هر کس که در این موصوفه علم توانا است این چنین که هر چه آفریدن آسمان و زمین و خرد و انای مطلق ندانند و چنانچه  
فعل خرد و انای محقق تواند سووال آیه هو الذی خلق کل ما فی الارض جمیعاً ثم استوی الی السماء فسلطهن سبع سموات  
صریح درین آیه که آفریدن آسمانها سوخته است از خلق آنچه در زمین است و شک نیست که خلق آنچه در زمین از خلق زمین  
سوخته باشد پس بر حکم این آیه است خلق از خلق زمین سوخته بود و آیه استکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین که  
قوله و هی دخان درین معنی چه چیز است که خلقت آسمان از خلقت زمین خلقت آنچه در زمین است سوخته است و آیه  
والارض بعد ذلک صیداً متقنی است که خلق زمین سوخته از خلق آسمان چه است و در لغت است کردن است  
زیر زمین غیر خلق زمین بود و از آن سوخته از خلق زمین نباید سووال تقدیم آفریدن آنچه در زمین است بر آفریدن آسمانها  
متعلق بقین است آسمانها موجود بود و بعضی چیز که در زمین است از انواع حیوانات و سایر انواع سوخته است گوناگون در  
برج مسکون و غیر مسکون بود و قائل شدن بتقدیم آفریدن همه چیز که در زمین است بر خلق آسمان شک نیست از صریح  
بالفقه جمیعاً ارادت بعضی غیر محقق است جواب تقدیم خلق آنچه در زمین است محمول در هوای مانی الارض بود یا خلق  
مانی الارض محمول بر زمین تقدیم باشد تا خبر برای تراجمی در اخبار بود برای تراجمی در فعل نباشد برین هر سه وجه سوال نماید  
و اشکال روی نماید و تواند بود که درین آیه تقدیم و تاخیر باشد تقدیر کلام چنین بود هو الذی خلق کل ما فی الارض جمیعاً  
فسوین سبع سموات ثم استوی برین وجه الی السماء را متعلق خلق کل ما فی الارض جمیعاً دارند و الی یعنی سوخته اند فام  
فسوین برای تفسیر خلق آسمان باشد و ثم استوی یعنی ثم استقام خلق السموات و الارض بود و بعضی چنین دید برای شما  
ای مخالفان آنچه در زمین است یا آسمان آفریده است و در است هفت آسمان گردانید پس خلق زمین و آسمان است و







بعد از آنکه قالب آدم مهیور ساختند چهل سال سیلان کرد و طایفه داشتند و فرشتگان خوبی او می بیند و نوزنیانی او  
 تعجب میکردند و ابلیس علیه اللعنه آمد و می شیب جوتی کردی و گفتی عجبی است بی برگردن نه سست و پستی بریز  
 افتد و بعد برگردن کاهی نماید ازین جسد بدین صفت کاری نیامد آنا و بدینینه او جانب چپ حجره ایست فی ذلک  
 که در پی چپ نهانست میدانم مقام لطیفه ربانی همان است چون روح نزدیک قالب مشغول بر تمام تنگ تار یک  
 و پدید خواست که در آید و خواست که از آمدن ایام نماید و در آمدن آوردند و در قالب مکره در آوردند آدم  
 زنده گشت و بصفت حیوة پیوست عطر در نه با لباس قدای الحمد بدید بر زبان آید و بدولت شکر نعمت رسید  
 از قدای تعالی جواب بر حجاب شد شنید گفته اند بر حکم نقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم خوبی که در عین انس آمده  
 بر ضد جز و مقسوم شدن و در نه بر آدم را بود و چون عالم را روی نمود آن یک جز و صد جز گشت و در نه جز و سیست  
 پیوست و یک جز و نصیب باقی نمی آید و میان همه بمقادیر مختلفه مقسوم شدن فتاب که شد احسن الخالقین  
 سبب ان الله رب العالمین معنی انیست حق سبحانه تعالی آدم را برین صفت آفرید و اسما همه که اشیا ظالمه کرد و  
 معلوم او گردانید که این ارض است و این سما این نار است و آن هوا این طبع است و آن تراب این آب است  
 و آن حساب این نبات است و این جان و این جماد است و این حیوان این فرس است و این انسان این  
 دل است و آن جان این گل است و آن خار این مور است و آن مار فی الجمله اسماء همه چیز از الملک و افلاک  
 تا نمل و شرک معلوم اول است و بعلم او پیوست **وَلَقَدْ عَلَّمَهُم عَلَى الْمَلَكَةِ قَوْلًا لَّيْسَ بِهِ**  
**يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ كَلِمَتَهُمْ هِيَ الَّتِي تَكُونُ فِي الْأَفْئِدَةِ** هم باید است بر اسمیات اسما که مذکورند بدلالة ذکر اسما بدلیل  
 اینستونی یا اسماء هو الله ال ضمیر هم باید بر عقلا بود بر اسمیات اسما که مشتمل بر عقلا و غیر عقلا است چگونه باید  
 شود چو است عظماء را بر غیر عقلا تعلیم کرد و تفسیری که محقق بعقلا است و جمله هم در عطف نیست بر و عالم آدم  
 الاسما که آفرید و لا یله میکند بر یافتن نبات تانی و ندید و در یافتن نبات تامل و تذکر اینستونی لیس است  
 ترا عطف و جمله اینستونی مقبول قال است و جمله خیال عطف است بر ضمیر چون این قول مقبل عرض اسمیات ذوات  
 بود عطف او یفا سانع نبود و آن کلمه صادقتن شرطی است تقنی از خبر اکثافا منسی معنی اینست پس ترا از تعلیم ان  
 اسما مذکور اسمیات را بر ملاک عرض کرد و هر یک یک پس از ایشان خلعت آورد و پس گفت بر فرشتگان را خبر کنید مرا  
 از اسماء این اسمیات از این صای این تر و نبات که این را یک نام اسم و انداخته اند یک نام نام خواست اگر نیستید شما در  
 دعوی فضل بر آدم صادق است و دعوی شما را بر استیفاء سوال صدق ایشان در دعوی فضل خویش را  
 متعنه است احتمال سخن ندارد عقل او باشد آنکه مخصوص بیدم خرم است چگونگی باز در جواب تواند بود که آن کلمه  
 صادقین فی زعمهم را باشد متعنه الوجود نبود سوال صدق ایشان در زعم ایشان این است خبر منقطع قطع محقق است

و بخیر فهم الوتوقیع محل دایود مذخل آن نباشد چه است همچنین است صدق ایشان در علم ایشان متعلق بقیس است  
 لیکن چون مقام ضد قراین عوی را ازین بر سیکند و تحقق نعم مذکور در دین انتقامی افکند خرم وقوع بعدم خرم سوست  
 بر طوفان انقراض عینم الذکر صفی آن کثرت و ما سیر غیر محل استقلال آن گشت قائلو استجنت لا علم لنا الا  
**مَا عَلَّمْنَاكَ اَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ** قائلو جمله متناظر است در جواب ایا داقالو احین  
 قبل لم یستونی با سماء و لایسجناک لا علم لنا الا ما علمنا بقول قائلو یستونی علم معنی معلوم است و ما یستونی است  
 بعاید مخدوم است ای لا معلوم لنا الا الذی علمنا **سؤال** بقصد این سوال بیان تخریف لغوی است و اینست  
 جمله لا علم لنا الا ما علمنا است گفتن سبحانک در صدر کلام از هر چه است و برای تخریب است جواب سبب ذکر سبحانک  
 برای تخریب است چنانچه جمله یادیم انبتم با سماء برای تخریب است بر طریقی بقصد نه مقال چون سماء پیش از کلام  
 شتاب پیش از سوال قراین از بابی لکن بزیادت جمله باعتبار نکته ادع چنانچه در ال دین مجنون لغز خرم چون سبب  
 ربحم و یومنون به ولی تحققون للذین انما معلوم شدن ذکر یومنون که ذکر سیر است مکان است با اعتبار از کلام  
 شرف ایمان است و گرنه با ایمان جمله عرض همه عالم دارند باین اعتبار این نکته ذکر در این سبب پیدا کنند چرا که است العلمیم  
 الحکیم تر تریل است تاکید او از جسته ایزاد مع بر وجه و کالت باشد و تری بر انکار شود و در سبب انیمت فرشتگان  
 بیای یاد میکنم ترا ای پروردگار ما نیست معلومی ما را دیگر چیزی که تو ما را تعلیم کرده و علم آن درون انقبیل و کرم و حقیر  
 آورده بدرستی و تعلیمی هم غیر ما پیدا می کردی چیزی بر مقتضای حکمت یقانی قال یا دهر **آیه**  
**يَا سَمَاءُ كُنْ هَـؤُلَاءِ اَنْبَاَهُمْ يَسْمَعُ قَالُ اَمْ اَقْلُ لَكَ اِنِّي اَعْلَمُ**  
**تَحِيَّاتُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ اَعْلَمُ مَا يَكُونُ وَمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ** قال جمله متناظر است جمله یادیم  
 جمله که بعد از است بقول است چنانچه بالا گذشت است مقام ذالم اقل برای سحر است جمله استقنا نیقول قال است  
 جواب لما است لما ظرف قال است و جمله عطف است بر جمله سابق آنی قال شد یا آدم اینهم با سماء هم قائلو است  
 صیرل بنا هم آدم الم اقل کم الایه معنی اینست خدای عزوجل گفت ای آدم خبر کن ل ایشان را از آسمان این سبب است  
 که ترا تعلیم کرده ام و بتفصیل بکمال فضل فزیل یک یک دل تو آورده ام پس چون آدم فرشتگان را بنامای این سبب  
 بتعلیم خدای عزوجل بنیالو باینست باینست علم ظاهر گردانید خدای عزوجل گفت ای آدم من شما را که در  
 و راستی کرم آنیم که آنچه در آسمان و زمین از دیگران غایب است امید ایم شما را نمیشناسا آشکارا میکند و سبب اینچنین است  
 برو است کرده اند در آن وقت که قائل آدم صلوات الله علیه پیش از تخریج روح میان ملائک و ملک بود امری عجیب بود و می نمود  
 ایلیم فرشتگان که ناود بودند قائل مذکور را سید عالم بنیست گفت که این برای کارنی بدید آورده اند و برای شانی پیدا  
 کرده اند اگر این را بر شما بگویند شما چه کنید و چه عداوت یادم محبت بفرستگان گفتند ما مطیع خداییم و فضل او مضاعف

















آورد پس خطای عزوجل توبه اورا قبول کرد بدینستی که او یعنی پروردگار آدم بهوشت تو برید پس بن و خطایا آمرزش  
 و عطایا بخشید بعضی گویند کلمات مذکوره این بود دنیا طلبنا الفسنا وان لم تغفر لنا و نرحمنا لنكونن من الخاسرين یعنی  
 گویند لا اله الا انت سبحانک و محراب علمت سور و ظلمت نفسی فاغفر لی و انت خیر المافرین لا اله الا انت سبحانک و محراب  
 رب علمت سور و ظلمت نفسی فارحمنی و انت خیر الراحمین و بعضی گویند سبحانک اللهم و محراب و تبارک سبحانک و تبارک  
 حدک و لا اله الا انت سبحانک و ظلمت نفسی فاغفر لی فان لا تغفر الذنوب لا اله الا انت و ان محمد عبدک و رسولک و بعضی گویند یا رب  
 بحق محمد ان تغفر لی چون آدم گفت بحق محمد فرمان شدای آدم محمد را چه دانی که مرا بحق او میخوانی آدم گفت در بهشت چرا  
 که نظر میکردم لا اله الا انت محمد رسول الله بنشسته میدیدم ازین جهت اورا اگر من مخلوقا هستم در خضعت تو و شتم و اعظم  
 کنو جودات پذیرد شتم و نیز روایت کرده اند که گفت چون نفخ روح در من شد چشمم کشا و دم نظر بر ساق عرش کردم  
 لا اله الا انت محمد رسول الله بنشسته یا فقم لا جرم در اعظام او شنا فقم و اعتقاد بر بزرگی او کردم بران جهت اورا در کار  
 خویش شفیع آوردم سوال در کتب فدا آورده اند که دعا کردن بحق کسی مکرده باشد چه کسی را بر خدای تعالی  
 اثبات حق نابوده ممتنع بود اگر دعای آدم بحق می تأیید شود این روایت چگونه درست آید جواب در ثبوت  
 حق بن بر خدای میان اهل علم اختلافی مشهور است در کتب کلامیه شیخ مذکور است نزدیک جبره افعال بنده  
 خیر نیست من کل الوجوه استحقاق او متقی است و کمروم ثواب بر حکم و عدل و عید است ففعلنا و قمر لا من حیث  
 انهم استحقوا الصلوات بحق بروجواز است ابر او کام در مجاز در خیر جواز است بر قول معتزله افعال عباد که اختیارات  
 مخلوقی عباد است بحقیقت افعال ایشان است و جز آن حق تحقیقی است که فاعل مستحق آن است و برین سبب اهل  
 سنت و جماعت خدای عزوجل افعال عباد یعنی بر اختیار متعلق بالاست ایشان آفرین آفرین خویش را بر مویست  
 فدا و از ایشان گردانیده چون فعل بر افعال ایشان آورده جزاء فعل را حق ایشان گردانیدند و چون بر ابرو  
 حقیقت بر خدای حق نیست جزاء افعال عباد اگر چه حق تحقیقی باشد حق جعلی بود چنانچه در حدیث من این است  
 و رسول و اقام الصلوة و صامهم رمضان کان حقاً علی الله ان یدخل الجنة اجرانی سبیل الله و علی شرف ارضه التي  
 ولد فیها مولد در نظام الاسرار شرح مشارق الانوار در تفسیر جزاء بحق اقوال ثلثه بتصریح آورده و توضیح و تشریح  
 بیان کرد و آنچه در دعای آدم اصل بر اعتبار حق جعلی است چنانچه اهل سنت جماعت گفته اند و آنچه از حق و عدل است  
 افتاده است محمول بر حق تحقیقی است که معتزله بران گفته اند و از جهت امتزاز و مهم ثبوت حق تحقیقی مردمان در  
 باسک بحق غلبان منع کرد و از جهت تحقق حق جعلی در دعای آدم اسانک بحق محمد آمین قلنا اذهبوا منکم  
 جميعاً فاما یا ایةکم منی هدی فمن تبع هدی فلا خوف علیکم و کفره فممن یضل فممن یضل فممن یضل فممن یضل  
 اورا تفسیر آورده که قلنا اذهبوا منکم اسرعت برای تا کید و این به شکل است زیرا که قلیق آدم مخلوق است قلنا اذهبوا

سابقه ذکر قلنا ایهلو انکار بر نومی تا کید بود بقدم معطوف بر تا کید لازم شود و ترتیب خود مقدم تا کید بر معطوف واجب آورد و بهر جهت  
جایز بود و غیر از این مانع گرفته مگر آنکه بر تقدیر تا کید بودون قلنا ایهلو اقبلتی او هم معترضه دارند و معطوف بر جمله سالک نه  
نیدارند و به دیگر در تفسیر آورده که تکرار برای ترتیب فاما یا تا کید معنی پیدا باشد آن نیز مشکل است چه ترتیب او بر قلنا ایهلو  
سابق بی تکرار قالیست چون ترتیب بی تکرار حاصل شود برای ترتیب تکرار حاجت نباشد مگر آنکه تکرار برای دفع توهم ترتیب  
او بر جمله متوسط گویند و با عادت ذکر طبعی ترتیب خود نیز برین وجه این جمله باعتبار ترتیب فاما یا تا کید در بیان تا و فی بود  
بدل از و یا بیان او باشد و تواند بود که این کلام را از باب تکرار در ظاهر بیرون اول از جهان تا آسمان و بیرون ثانی از  
آسمان تا زمین نیدارند و جمله معترضه برانی بیان رجا و استغفار خوف و خزن بر تقدیر اتباع هدی بود یا استغفار در  
جواب ماضی سبب نمیداد و کتب باشد و ایهلو است قول قلنا است و جمیعاً حال است فاما بید نیست برای میان ترتیب و عقب  
مضمون این شرط بر بیرون ایشان مادران شرط نیز این است برای تا کید و بر شش فی کحرف او موکد پاد باشد چون  
تا کید در آیه چنانچه در اما ترین من البشر و اما متقدم فی الحرب بشو هم من خلقهم در آن هر می مصدر است معنی هدایت و  
داد و دای کنایه است معنی نیست و خطاب در فاما یا تا کید خطاب در ترتیب آدم است که جمیع متوجه شدن بر طریق و او قلمم  
فادرا هم و آیتها الیه انکم اساقون آن و اگر خطاب تا کید در آدم باشد بر می معنی بنی نذران معنی رسول نیدارند چه  
رسول استیعابنا و رسولی بود سهو ال آمدن کتاب و پیغمبران تلقین تحقیق او بعلم خدای ثابت است و آنچه تلقین تحقیق  
او بعلم و ارادت خدای ثابت بود شک نیست مقطوع الوقوع باشد و در مقطوع الوقوع اولا باید استقال آن بچند  
آید چون باین اعتبار اگرچہ ایشان بر می معلوم خدای بود مسامح است مقید الوقوع میشود و در واقع علم معانی  
مستقر است که درین باب جرم و عدم جرم مسامح نیز مستقر است و تا کید فعل بنون اقلید از جهت تحقیق وقوع فعل بود نذر علم  
سکون و ارادت و وقوع آن باشد قسرتی مرفوع المحل است جمله فاعول علیه و لا هم جزون ضرب بقدر است و جمله  
قسرتی بعد از آن تا آخر شرط سابق را از است و قسرتی نیست گفتیم و شما هم از همیشه فرود رویه و در زمین ساکن  
نست اگر از من شمار راه راست نمودنی و رهنمودی کردنی بیاید یا راه راست نمایند از کتاب بنی روی نماید پس  
کسانیکه راه نمودن و رهنمودی کردن بر اسپر قسرتی کنند و فرستاده و راه نمایند از مرفوع و متفاد شود پس حکم کرده  
شود برای ایشان که نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اند و بگویند باشند سوال با اتباع هدی و سبیل دولت  
است خوف سبق کنایه خشیت تبدیل تفاوت است تفاوت باقی است حکم با تفاوت خوف سبیل عموم که از جمله  
لا خوف علیهم و لا هم جزون مفهوم میشود بر چه و قسرتی است بر قولی اشعری اعتبار در سعادت و شقاوت  
و ایمان و کفر خاتمه راست شتبع هدی نزدیک و نه ای همان کس است که ختم او بر هدی است و نزدیک است  
مگر که ایمان آورده و قبول اسلام کرده در حال تبع هدی است لیکن ختم بر سعادت باشد و تراب آن جز است









و انهم يتكلمون اذ الحق في كتمان حق باوجود و مستحق ان يكون حق است و شئت ترست و و بآل و كمال ان اكثر است كناه  
 باجمل احتمال خدود و دوزخ و كناه را با علم في الجملة بد ترمي بنادر و دوزخ از من حيث گفته اند و بل للجمله صرة و قلعه  
 سبعين مرة و تواند بود و تقديرون منزل منزل لازم بود و مقبولي التقدير گفتند معنی و انهم متفقون با علم باشد سوال ليس  
 حق بياطل و كتمان حق و وثلي عاصده نيست هر چا كه ليس حق بياطل است كتمان حق و روي داخل است و و بايني و چا  
 باشد و معنی از جمع چگونه بود چو اسب لانه كم كه ين و و فعل عاصده اند بلكه ليس حق بياطل است كذا معنی و و كنند  
 بجای آن چیزی و بگرانند كتمان حق انست كه در خواندن و و نسبت بايني را بگذرانند و و در نمودن حاضران و است بر  
 بدارند يا آيتي كه در تزييف دين اند بگویند كه نيز و ايشان شنيد و ايد و داشته را بگویند يا و نداريم و شنيد و ايشان سوال  
 برين طريق و معنی و بگویند معنی از جمع و نسبت نمايه چون هي از جمع باشد از تنها بودن يك فعل معنی نبود چنانكه كذا  
 السك و نشر اللبن جمع بين الفعلين معنی بود هر يك تنها معنی باشد انجائي از هر فعلی با افراد و با جمع و از معنی از جمع  
 براتي چه بنهند چو اسب چون جمع میان و فعل معنی بود و تواند بود و كم هر يك تنها معنی عده نباشد چو و لا تا كر  
 السك و نشر اللبن عدم معنی از هر فعلی گفته اند و تواند بود هر يك فعل معنی عده نباشد و جمع میان ایشان نیز معنی عده بود  
 چنانچه در انشاء خبر و ترفی و لا تكذب فانه معنی از جمع ترفين از عده است شناخت حال جمع كندگان بود جمع میان و  
 اشغ از افراد يكی باشد معنی انست حق را با باطل پوشيد و در تزييف باطل بگویند چنانكه گفت و چو كه حق است پوشيد  
 و در اظهار حق و حال كه باطل است پوشيد و چون پوشيد و دل به كماريد معنی حق را خا به كنيد نهان بداريد  
 و حال نيست كه شما حق ميدانيد و كتاب را كه حق و باطل بيان کرده است بخوانيد و آيت كنيد و حق بنی است  
 به عبارت است و در حق و ديكران با شارت است چون مشركان كه تو حيد را كه حق است با شر باطل پوشيد و  
 بهر شش آيت باطل پوشيد و در حق نصاري كه و لك عيسى با حقيقت خوانند و بندگی عيسى را بفرزند می كه باطل است بدل  
 كردند و اقيموا الصلوة و اتوا الزكوة و اذكروا مع التواكيد و اجمعين و كمال نه كوره موقوفه اند بر نشاء  
 آن سابقه سوال انشاءات سابقه خطابات بنی اسرائيل است اين جمله بر هر علم عطف هم از من قبيل است و معنی  
 اسرائيل در هنگام آن خطابات كافر بودند و پيل ایشان را با امر انوا بما انزلت مصداقا لما علمكم ايمان فرمودند و كاهرا  
 مخاطب بعبادت نه اندك در دن مملوك و زلوع كه از عبادات است مخاطب چه نوع شوند چو اسب خطاب بعبادات  
 كه مقرران خطاب بآن بود آن به پيل آنكه مشركان بلكه خطاب با ايهما الناس عبد الله و جهت تقنين امر بكم عبادت  
 ايمان را كه اصل عبادات است مخاطب شده چنانكه گفت ايمان بياريد و سایر عبادات بجا آريد چنانچه بالا تحقيق  
 شد و بيان اين مشيخ آمده و به پيل آنكه فقها در نفي خطاب كاهرا و عبادت گفته اند كه ايمان اصل عبادات است باقتضا  
 مامور ميشود و پيل نصرت حق است بدينكه امر بايمان نصرت باشد خطاب ببايع جايه بود و و نشاء و كمال نه كوره موقوفه اند بر نشاء

الف بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی من لا نبي بعده  
وكانت نبی موم الدین شایسته کرده و سوره در آخر کتاب موعودیا بنویسد و پنج کس فی کتب و در دنیا و آخر  
نشود و محل کردن اجیمو المصلوح و اوقا از کس قبول مصلحت و در پیش اهل تقیست و در پیش اهل تقیست  
قبول مصلحت و در کس و تقیست آن اهل ایمان شده و در ضمن این امر سوره ای از انزل شده تا ۱۱۰ که در آن معنی است  
نماز برای داری و در کس مال بدید و در کس کفایت کان کوی کفایت و در کس کوی با سنانان را کس موافق با سنان  
که اهل کتاب در نماز خویش را کس نداشته و آنرا از ارکان نماز می نهند و در کس آیه ایشان در نماز بر کس مامور شده  
اند و بعد خطاب بایمان بسیار عبادت مخاطب اند و سوال از قید مع الرکعتین لانهم اید که نماز گذاردن تنها را بخود  
بغیر جماعت چنانچه معنی علم گفته اند فرض باشد چه است این امر است مریب و در آن کس و در نماز بعد از امان  
و امر است ایشان را با جماعت در این کار با سنانان و امر گذاردن کس و در نماز مطلقه بنویسد که در نماز ایشان کس از ارکان  
مطلوبه نبود و معنی موافقت در تحریم و آنرا نماز جماعت نبود و موجب فرضیت جماعت نشود و در کس قدرت جماعت  
بغیر نباشد و قدرت بغیر قدرت نبود و در کس قدرت نباشد و در کس جماعت فرضی باشد و در کس قدرت نباشد و در کس  
جماعت فرض نتواند بود و فرضیت او و می نتواند نمود سوال جماعت را عباد در نماز جماعت فرض گفته اند و در راه فرضیت  
آن فرضیت نباشد و در کس فرضیت جماعت در نماز جماعت نباشد و در کس فرضیت نباشد و در کس فرضیت نباشد  
الغنا و جماعت بود جماعت این از انفراد جماعت فرض نشود و جماعت جماعت قدرت بر امان سنانان و قدرت بر قدرت  
است و آن را معنی خود نباشد و در کس سیان آن دو فعل بعد حصول فعل دیگری که جماعت بود قدرت بغیر نباشد و در کس  
که بغیر تکلیف در استاقین قرار گیرد و بتکلیف نباشد یا ادسی در قیام تحریری پذیرد که در فرضه فقط آورده و اقامه و نماز فرضیت  
نباشد و در کس در این باب نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد  
بود و حاصل او شده کار و نتواند بر فعل دیگری نباشد و جماعت قاید جماعت که در سنانان و در سنانان و در سنانان  
مطلوبه است و در هر خطبه فعلی دیگر از آن قاید باشد و جماعت قاید جماعت نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد  
نبود و در کس نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد  
در جماعت بر عباد و در مقام اقامه استاده گردانند و در کس نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد  
یا الیس و تکتون انفسکم و انتم تکتون انفسکم افلا تعقلون و در کس نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد  
بر وجه توحید معنی الیس و تکتون عطف است بر ظاهر و در کس نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد و در کس نباشد  
استقامت است و برای عطف جمله عطف است بر جمله که مفهومی است از توحید سنانان و در کس نباشد و در کس نباشد  
قد تاملون الناس فی السیر و تفسیرهم انفسکم افلا تعقلون قیام عظیم باشد و توحید راجع معنی نباشد و اگر استقامت

در کس نباشد









واریه بجواب انظار اشی اسم سنای برضا یا اعتبار نگار ایشان زبان خویشند نه بر خویش مجاز سابق شدت تفسیر میسر  
 باسم مایه اول الیه یحیی و یونس و درانی ازانی اعصر خمر درگاه عریک نده در قفسه زوده اند فرعون و ابلیس که کفر  
 از نسبت المقدس خواست فرعون و گروه او را سوختن و بنی اسرائیل سلامت گداشته و بنی اطلب کرد و دل را طلب  
 تغییر این بر آرد و خاطر تحقیق او گماشت ایشان گفتند از نسبت المقدس مردی پیدا شود که هلاک تو و گروه تو را بپوش  
 باشد فرمان داد شهر پسری که در بنی اسرائیل زاده شود و بکشند و در شهر برای خدمت زن دارند تا گویند و دانه نر  
 بچرا و بختی گویند و قتاد را بچرا بکشند تا اگر خلق جمع بشوند پیش او گفتند چون این مردان بودند مردان و دیگر جا  
 نشود جهان خوابی گیر و عالم شبای پذیرد فرمان داد که تو نیست که نه در سالی بکشند و در بهایی بداند در سالی که نشود  
 ناکشند بود و هر روز صلوایه علیه ستود بکشند و در سالی که بوقت کشتن بود موسی شملوات اند علی و سلامه بود است  
 پیوسته بچرا و زن مادر موسی با الهام شد تا بوقت ساختن موسی را در تابوت کرد و در میان انداخت تا شاید سلامت  
 ماند و خدای او را باز بد و رساند تا بوقت مذکور زیر قفس فرعون گذشت از بالا قفسه نکل و نظر او گشت تا بوقت آمدند  
 موسی را از تابوت بیرون آوردند زن او گفتند این از بنی اسرائیل نیست از جای دیگر آمده برای اینکه ما او را فرزند  
 سازیم از عیب پیدا شده ما را که فرزند داریم فرزند شود مرا و در شانی چشمم کرد و بر خویش داشتند و فرزندها  
 برای طلب دایه کردند مادر او را باسم دایه آوردند و عده انا را داده الیک علی پیوسته و درین معنی اظهار کمال  
 خدای نمود در گشت چندین هزار کرد که راکشت آنکسی که هلاک فرعون و قوم او بسبب کس بود زنده داشتند  
 کسی را که بسبب هلاک او بود در یافت هم در خانه او ترویجیت و پرورش یافت ایستاد گشت و شمنت قوی شد  
 قوی تر است نه می باش معقم خداوند مستحسانه در بر پایی پیل سرورک ضعیف باز دست گیری گشت  
 مانده در امان و آیه **وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَدْعُكُم لِكُلِّ فِتْنَةٍ فَأَتُوا اللَّهَ خَائِفِينَ** و آنکه در نظر او  
 داد فرقتا عطف است بر او و خجنا کم حکیم است بفرقتا خلق سیدیه و تواند بود سبب همچو آلت اعتبار کنند یا  
 برای استغاثت گویند صعب مجازی بود این آیه معارفان اضرب بعضاک البحر فافلق نشود فاجعنا کم عطف است  
 بر فرقتا و بحر فافلق است بر خجنا کم و انتم شرفون حال است معنی نیست بسبب شما و یا را جدا کردیم و یا را جدا  
 آوردیم شما اندر دیا گد شقید و از شر فرعون و لشکر او نجات یافتید و فرعون و لشکر او را غرق گردانیدیم و از ره آب  
 نانش دفع رسانیدیم و حال نیست که شما نیند و آن تو حال ایشان نظر میکردید پس نیست فرعون که شده آتی شما  
 ره آتش شده پس خاک بسراشتن بر کوشی و طغیان و قفسه بخندان بود که قوم فرعون تلف کردن بنی اسرائیل  
 هجست و سران نبرگان ایشان بهر غدر فرعون گفت بنی اسرائیل را برای چه میگذاهی و بسبب چند نده میدانی از ایشان  
 بگردد و تباهی زوی خواهد نمود موسی علیه السلام ایشان این سخن بشنید و فایده گفت و بقتل گشتند

باز می





بیرون بلند و در جبهه فرعون در نظر ایشان مرغی سازد در حکایت آورده اند چو قی آخر شب در خواب نامی طلبی است در دنیا  
دست در شب بیدار شد پیش فرعون که بر صبح بجا آورد و بر دست او افتاد و نمویا از رخ بزم کرد و جواهر از ریش و پیر و آن  
آورد و این زن در کوشک فرعون بجز دوی خشت میزد و دنیا افتد او در آن می خورده و آنی آواز داد و خدی اجر کرد  
کوش می رفت و این حکایت میان خلق آشکار گشت غرق شدن و علم زمان سوخت چه صبح بجا آورد پیش فرعون  
بود و غیر از برین صفت کسی نمی نمود و برین صفت اشارت است که در باقیب طالع نمویا سوخت و حاکمیت مظلوم و سنگار است  
و آنکه و حد ناموئی که در این کمال است و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است  
و اعدا نابریضه ماضی معروف از باب شرب از باب شرب است و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است و شکر است  
بر او از فرقتا موسی مفعول اول است از برین مفعول دوم است یا طرف است و از صفت و خبرین و دو وجه غیر محتمل است  
و این هر دو وجه مشکل است زیرا که و عده در حیل شب بخوابد و طرقت شود و زمان مذکور موجود نیست تا مفعول بود و اگر  
آنکه مفعول اعدا موسی مضاف سوی از برین لایقه تقدیر کنند کلام تقدیر و اعدا تا موسی مضاف از برین لایقه گویند  
از برین لایقه بخیر مضاف و اقامت مضاف الیه مفعول دوم بود و یا طرف و نقیضین او دنیا گویند معنی و  
او دنیا الوعدی از برین لایقه و بنید موسی ال ایفاء و عده نیز در حیل شب بخوابد و طرقت شود و زمان مذکور موجود نیست  
جواب ظرفیت بخیر مضاف تقدیر و او دنیا فی القضا از برین لایقه بود و یا بیرون مجاز یا اعتبار قرب مجاز  
باشد ثم اتخذه العجل عطف است بر اعدا العجل مفعول اول است و مفعول دوم محذوف است ای اتخذه العجل  
معبودا من بعد طرف است بر اتخذه و انتم ظالمون حاله است معنی انیست و یا و کنی ای بنی اسرائیل آن حکام  
که عده کردیم یا موسی معاند چیل شب یا گویند و عده کردیم و عده را در هنگام الضام چیل شب یا اعدا آورده ایم  
پس شما گویا که اگر رفتید و معبود خواست یا خفت و حال انیس که شما درین کار استمکارانید از دنیا و زکندگی  
چه عبادت در غیر محلی می آید و غیر حق را اله می پذیرید در بیگانه است و اگر چیل شب کرد و روز را و زبان نیارد  
زیر آنچه در عرب تا شیخ بنیها است لفظ ایشان در تواریخ لغت خلود و لغت لغتین بن شهر کفر است و چیل شب  
مذکوره معامله مستور در آن قوی نمود لیلی ذی القعدة تمام و عتبه و بچه بود و ایت کرده اند چون فرعون غرق  
بنی اسرائیل نجات یافتند در مصر آمدند برای عمل کتانی ندا شدند موسی صلوات الله علیه مناجات بر او و خدا  
یا او و عده دادن کتانی و کوه طور را میعاد گردانید و معیت ماندن از و کوه از شی شب تا چیل شب رسانید و عده  
در کوه جایی ساخت و بارون بر او و خود را به ان قوم خلیف گردانید تا که دشمن مدت مذکور در کوه بود و عده  
و اون کتانی انتظار میزد و قوم موسی با منکال سامری فرزندند و غیبت موسی گویا که از پیر سپیدند و سامری  
الاسل از کوه سال پرستان بود پیش موسی علیه السلام متعلق بدین اسلام اعتقاد می نمود و در ملکیت موسی فرستاد



يا فتى موسى اضلّال بنى اسرائيل شاكراً سامري بنكرو در کار زگرى دستى داشت دل پر ساعلى گوساله از زر به  
 قبطيان گناشت در زعفران بندي زعفران بسي که جبر پيل بران سوار بود محل سديدن هم او در نظر آورد و عجب از عجب  
 معانيه ميگرد هر جا که سم او ميرسيد سبز شود تازه ميذميه گفت درين خاک نشاني نميديد شايد در حيازه اسوانت کار آيد  
 مقداري خاک از محل سديدن سم او برداشت و آنرا بجا خلط بر خويش داشت چون سبيغ زرد و عده موسى گذشت  
 و خبرى از موسى پوچول نپيشت سامري زرامى که بنى اسرائيل از قبطيان بهاريت آورده بودند گداخت صورت  
 گوساله ساخته مظهرى از ان خاک زد و بنى انداخت گوساله آواز کرد به ايشان فتنه پديد آورد و بعضى گويند قبطيان  
 در لب گوساله در آمد و از ان انا ريگيم فايده برآند ايشان بشنيدند پرستش اورا بگزيند سامري بدترين حيله ايشان  
 را گمراه کرد و در گوساله پرستى آورد و نيم سبط که چهار سبط هم را در هفتاد و پنج هزار مرد داشتند گوساله پرستيدند و نيم  
 سبط که صد و بيست و پنج هزار مرد داشتند مظهر موسى شدند و بعضى گويند هر دو سبط پرستيدند مگر دو هزاره نهر ارتن خدا  
 پرست ماندند گوساله پرستى پسنديدند يارون عليه السلام با پرستندگان گوساله شكفت و در نصيحت با قوام آنها فتنه  
 مى گفت يعنى گوساله در نشان خفاخته شده است براى شما بلاتى آمده است بدترينى پروردگار شما رحمان است و اگر  
 مهربان است متابعت من كنند و اطاعت من در زياد ايشان گفتند تا آنكه موسى بيايد مادرين كار خواهم چيم بود  
 و درين محل طاعت خواهم نمود و بعد تمام شدن چهل شب موسى سواى ايشان مراجعت كرد الواح توريت برآورد و نشان  
 آورد از بارون برادر خويش رنجيد و قوم را طاعت كرد و نكوهيد توبه كرد و عذر آورد و باقى قصه انشا الله در سوره  
 اعراف و طه گفته آيد و بيان آن تشريح و توضيح روى نمايد **ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْهُمْ جُزْءًا مِّنْ حَقِّهِمْ لَو أَنَّهُمْ كَانُوا يَشْكُرُونَ**  
 ثم عفو ناعطف است بر قضايت خود و اسي قضايت خود را چه قدر عفو نايست و بغير توبه و اسلام عفو نشود من بعد و انك  
 شاكرون است لعفونا لعكم تشكرون يعنى لى تشكروا متعلق است بعفونا يعنى انيست پس بعد توبه شما اين جزا عفو  
 و اين جزا عفو ان آورديم تا شما تشكركناريد و دل را بريان و توميد ثابت داريد **وَأَذِنتُمْ لِمُوسَى أَنْ يُخْبِرَ  
 وَأَلْقَى قَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ** عطف بر او و اذنا موسى مفعول القوت الكتاب مفعول و قسم و الفرقان عطف است  
 بر الكتاب لعكم تهتدون بيان علت غايى اتياى كتاب فرقان است علت غايى مذکور با جمله معانى فرقان که ذکر کرده  
 به ترتيب و تعلق نشانهاى است تطبيق او با معنى خدا شدن بنى اسرائيل از كافران در غايت اخلاص است و همچنين ساير معانى  
 را تعلق با خداست يعنى انيست يا و كنيد شكلى که موسى را كتاب فرقان و وييم و منبرى جامع بيان كتاب بود  
 قيرق بيان حق و باطل نمودن فرستاديم تا شماراه انيست گيريد و استا پذيريد و نظير او انيست که گويند انيست  
 انيست و انيست اى انيست ابراهيم الهى بود او انيست شجاع كاليت و يعنى كتاب عبارت از توريت و از سوره فرقان و غيره  
 و غير از انيست که موسى را بود و پذيريد و نيز يك يعنى از كتاب توريت و صفت چنانچه در آيه گيريد اين صفت ابراهيم

موسی را بدو و انور فرقان بجزاتی که فارق نیست میان حق و باطل چون عصا و ید بیضا و جزآن مرلوا باشد و بعضی  
فرقان را بمعنی جدا شدن آن است و در این بعضی از بعضی برای گذشتن موسی و قوم او گویند و بعضی از فرقان معنی جدا شدن  
بنی اسرائیل از قبطیان و خلاص یافتن آنرا از ظلم ایشان گویند و آنکه در تفسیر این نام را از کتاب را بتوریت و فرقان  
بر القرآن میان کرده و تقدیر یک نام و از آنجا موسی الکتاب و القرآن آورده این را بدست هر کس که قلم را بر میزند  
است چه یاد کردن اگر کند یا نشود در امری که حاضر است یا غایب بود و اذ قال موسی اقم لی قیوم را از آنکه  
ظلمت انفسکم باشتیاق که از جهل و اذ قال عطف است بر و اذ آتینا موسی الکتاب بهایه که قلم است انفسکم  
قال مستدیا قوم جمله را میبری تنبیه به حال است نه قیوم ازین جمله شکایت از ظلم گویند و سوره است که این جمله از  
جست است که ایشان و منمنون جمله را دارد اشتیاق عبادت عجل را ظلم نمی بیند اشتیاق است و مصدر است صفات  
بموسی فاعلمت الجبل مغفول اول است مغفول دوم مخدوف است شای با شای و کم الجبال کما صحت انبسطه و یاد کنید  
آن هنگام که موسی سرزنش قوم خود و صحبت بریدین عزرا شمر قوم خود گفت ای گروه من بدستی شما بفرستاد  
خویش ظلم کردید بنیکم گو سال را اگر فتنه معبود و ثوب سیاه کنید و بپرستش او و پر افشاید و شکایت کنید از ظلم  
مغفول بعد و درین کلام ضحی البقی فی غیر محله پیدا نمیشود که سال که سامری پدید ایشان از زمرای قبطیان است  
کنند و برای آواز کردن آن خلای از زمرای مسلمانی که مشغول در مخالفتی باشند و در و بکنند هر چند که از و آوازی آید و بگویند  
او صومر است چپاتی نماید و فارق عادی عیبت و دست بن شانی غریب باشد چون غفل کسی مغفول پذیرد و بجهل دست  
و خود گیرد او را با الوهیت چه عکاس است بود یا میبود است چه مناسبت باشد اصل خبر را که گرفتن این چنین محذوفی  
شما و از خود دانست معبود ساختن این چنین معنوی را و ضحی البقی فی غیر محله خوانند و اذ قال موسی اقم لی قیوم  
و اذ قال عطف است بر و اذ آتینا موسی الکتاب بهایه که قلم است انفسکم  
الی یار تکم مغفول است بتو با جملة سبب ظلم سالک و اذ قال عطف است بر و اذ آتینا موسی الکتاب بهایه که قلم است انفسکم  
ظلم کردید و این چنین جزیره آید و پس قیوم را که در و هم تراست زیند و با فریاد کار خویش باز کردید و شکر تو بجا  
آید پس تو به شما انفسهای خویشی کشید و برین طریقت خود را ازین جزیره کشید و دران روز قتل نفس تو به با شرط صحت  
و به بود از ان بعد از ایشان را در هنگام تو به قتل نفس نموده کرد و در حقیقت است پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم که تو به  
بندهم و از گناه گذشته و خرم بر و هم آن در ایندین کافی آمده فای فاقبلوا برنی تفسیر قیوم بود و برای تحقیق باشد  
اگر برای تفسیر باشد تو به عبارت از قتل نفسی بود اگر فارسی برای تحقیق باشد قتل را و هم و هم تو به پندارند و اذ قال عطف است  
لکم و اذ قال عطف است بر و اذ آتینا موسی الکتاب بهایه که قلم است انفسکم  
خیر که خبر عباد است عند بار تکم طرف است مر خیر مظهر است مکه ای خیر حاصل کلمه عند بار تکم و جمله مظهر است















بود ای فخر بخصایه فایز فخرت منه انشا عتق فاعل است بر فایز فخرت حیثا بمنزله کل الناس فاعل است بر علم مشرب  
منقول به است این جمله صفت انشا عتق و حیثا بمنزله کل الناس فاعل است بر علم مشرب  
زرق است متعلق به است بکلوا و اشربوا و جمله و انشیروا و عطف است بر کلوا و کلوا هم محمول به است بر فخرت کل ای فخرت  
کلوا و اشربوا و جمله عطف است بر فخرت کل ای فخرت کل الناس مشرب هم فی الارض متعلق به است بلا لقیوا فی الارض منفسدین  
جمله عطف است بر کلوا و اشربوا سوای عشی سباحت در فساد بود و ذکر سفیدین بعد از تکرار باشد چو اسباب  
لافتوا را که فخرت فضل به است بر بان است دال بر فخرت فساد دارند و منفسدین یا که صیغه اسم مقید بر بان  
دال بر ثبوت فساد دارند برین اعتبار منفسدین که تکرار نبوده یعنی لا تحذفوا النبا لقوله فی الفساد حال که تکرار  
فی الفساد و بانند معنی انفس است یا و کینه تنگامی که تکرار است بر می قوم خویش سوئی پس گفتیم با این بعضا  
خویش سنگ را پس میرونی که با این دو و از جمله آب بر عدد و از نه سبط آب شیرین و گوارا بدستی و دست هر جا  
از او میان مشرب خویش از آب روان یعنی هر سبطی آبی را که در دست خویش روانی یا فخرت مشرب خویش را  
و سوئی آن مشتاق است پس گفتیم تا ایشان را میوه ناولها می که از این آب حاصل شود یا از تفری و می کرده که  
شمار از من و سلامی بخورید و از قیاس آب شیرین و گوارا که تسوی هر سبطی بی شرکت غیر می روان کرده این بیان  
در فساد سبب گفته مکیند برین حال که شما سفیدید و در سنگ مذکور اختلافت کرده اند بعضی گویند سبب این  
لام او برای معهود زمین باشد که اشارت سوی مردم غیر زمین بود و بعضی گویند سبب این که از پیشتر آید  
و سوی میشود لام برای معهود خارجی دارد اشارت سوی همان سنگ معدن پیدا فخرت بعضی گویند آن سنگ است  
آدم صلوات الله علیه از بهشت آورده طول آورده گزگز سوئی مثل قامت سوئی میوه اینبار او را شاعران  
میراث رسید شیب علیه السلام عوسی علیه السلام و ایا او بود خورشید سوئی صلوات الله علیه آنرا بر خود داشته  
و بردن او با خود در سفر تا پس عطف پیدا شد و بعضی گویند آن سنگ را بر می از طوره بعضی گویند از قبر و یا در سنگ  
عجوبه گرفته بود بعضی گویند سراجی و بعضی گویند سراجی و بعضی گویند سراجی و بعضی گویند سراجی و بعضی  
یکت گردید که از چهار جانب او سنگان چشمه میبود و استقامتی است از سمن مسلمانان متواتر از این خبر  
اظهار عابدی و سبب افکندگی است کاری سبب افکندگی است و این است کرده اند که سبب این صلوات الله علیه  
با استقامت برین بد مورچه بر روی عایافت حصول غرض که استقامت بود و دریافت قوم جور گفت که ای قوم  
باز گردید شما بدعای غیر خویش یعنی بدعای سوره چه آورده اند و سوسی که استقامت کرده و سنگان که استقامت  
یا فخرت بغیر ما بالای منیر استقامت کرده عای اللهم فخرنا انزل بر زبان آورده و فخرت و فخرت و فخرت  
طاهر و احسن عطف است بر فخرت ای و از گوارا بی استقامت از فخرت با سوئی از الایه جمله مذکور با ما فخرت خویش



که راه تا کبریا نیست متعلق است به معنی نیست ازین مقام انتقال کند و در بعضی موارد آن نیز است که بدست می آید و متعلق است  
آنچه توانستند در این مظهر است ادنی مظهر است ادنی یا فیه فی محلی که آن میرود بر وین و بطریق مانت مذکور و چون  
تواند بود در این مظهر مظهری دارند و علم شهری مخصوص پیدا دارند بر تقدیر بودن او و اسم بقدر ضریب او و چون  
پیدا شده بر تقدیر بودن او و اسم کان صرف با مقدار و نسبت یک و تواند بود که معبر آنکه باشد معنی مظهری از  
استاد بود و این بودی است بار و استیلا دیگر سلطان نیست چه روایت کرده اند که ایشان از تفرقه در مظهر نرفتند بلکه  
بر این اکثرها بجا می آمد و آنرا که زنده ماندند در پست المفسر آنند سوال نه بود و فرود آمدن و بکنند می کشید  
با ندرت بودن آمدن از تیره بود و معنی بود و جوان است احتمال دارد که زمین تیره بلند جز از زمین مظهر به استیلا  
از مظهر طعام سادی بعضی طعام از معنی که مظهر معنی است و یا باشد و ضریب علیهم الدلالة و المبهمة  
**و بانی فی غضب الله** و ضربت علیهم الدلالة غطف است بر جمله قلنا که در این مظهر است  
بر جمله قبل که بعد از مظهر است با و غطف است بر ضربت و غلبه غضب برای تفخیم است بغضب متعلق است بقوله  
و یا ذین اشد صفت است غرض است از این کلام را معنی صادر و احقا غضب معنی اشد دارند و بعضی معنی جعوا  
طعن است و غلبه است بر این معنی از این غضب و غضب کرده شد بر ایشان خیر خوار و مسکنی و این کنایت است  
ازین که خوار بر ایشان پیوست و مسکنی محیط ایشان گشت ذات و مسکن است در معنی احاطت تشبیه بخیمه کرد  
اشبات ضربت بر وجه تحبیل آورد بعضی گویند یکی از ذات ایشان است که صاحب بر ایشان اهل خبریگر  
و گرفتار خبر بر ایشان بر وجه خوار می چنانچه در کتاب شریعت نوشته اند با و است بر ساینده ایشان را از خوار  
غضب شد بر ارضای غرض جل شد و یا گویند ملتزم بر شدند باز گشتند ذلک یا کفر کافرا و کافرا و کافرا  
**یا ایها الله و یقتلون النبیین یغاری الحیث ذلک یا عهوا و کافرا یعتنه و ذلک فروع المخل**  
ابتدا است این اسم و خبر خویش مجرب است جبار و مجرب خبر قبلا بسته و جمله تمیل است و یقتلون غطف است بر  
یکه درون آیات است که خبر کافرا است بغیر الحیث متعلق است بقتلون ذلک ثانی نیز مرفوع بر ابتدا است با و عهوا  
معنی است انی بعضیا هم و کونهم معین و جمله تمیل است معنی نیست آن یعنی خوار و مسکنی و استحقاق  
غضب است که ایشان با یات خدا کفر و نیکو دایاتی که در توبه است در صفت پیغمبر با صلی الله تعالی علیه و سلم  
پس اگر و انبیا و پیغمبران را می گوید و بعضی می گویند و در کتاب بر چنین خبر عظیمه است که آن معنی است  
غضب است بر این و اعتقاد است که مشکیلی بود و قتل انبیا است و ذلک بر کفر و قتل انبیا یعنی کفر  
ایشان بر این عصبان و اعتقاد ایشان ایشان است و این جمله است تا آنکه فروع میان علت باشد یعنی غضب از  
جست کفر و قتل انبیا است کفر و قتل انبیا از جهت عصبان و اعتقاد است که فروع می بودن و تباهی می نمودن شد

تفسیر شرح جلال

عظیم داور و میرات بر خرمی بالا تر از آن نبرد آرد چنانچه گفته اند من می توانم با او بسوی خوبان است  
 من می توانم با او بسوی حق و حقیقت بران افرازم من می توانم با او بسوی حق و حقیقت بران افرازم  
 سوال قتل انبیا که بجهنم می رسد و قتل غیر حق چه فایده بود چه اسباب ذکر غیر حق برای تشنگی قاطعان  
 و بصر حق با حق بودن قتل ایشان است و این را در اصطلاح معانی بتیمیم که می توانم با او بسوی حق و حقیقت بران افرازم  
 الایهام که می توانم با او بسوی حق و حقیقت بران افرازم الایهام که می توانم با او بسوی حق و حقیقت بران افرازم  
 رب ان الذین آمنوا والذین هادوا و الذین هم من اهل الکتاب من امن بالله و الیوم  
 الاخر و عمل صالحا فاکمل لهم اجرهم عند ربهم و لا یخوفهم عذاب جهنم  
 و لا هم یخشون **○** نادر و معنی بتهود و است ای دخواستی الله الیه و دین و نصاری جمع نصرات است  
 چنانچه ندای جمع ندان است هم نصاری الایم نصیر و المسیح و صلی با خود و است از صلی ای ال صلیان گروه  
 اند که از ملت یهود و مسیحیرون کردند و مائل سوی عبادت که که شد و بعضی گویند سوی عبادت ملائکه شدند و بر  
 قرائت و الصابین چه درجه همی لازم باشد مشتق از صلی ای خرج من دین الی دین یهود الذین آمنوا و معلوفات او  
 آن است من آمن بالله و الیوم الاخر اگر بدل از معلوفات بود و توار الذین آمنوا و معلوفات او  
 بغير حاجت سوی قیدی درست آید و اگر من بدل بعض از کل یا معتد یا باشد و جمیع اهرم خبر بود مبتدرا  
 یا خبر خبر آن و اندر برین تقدیر از ان الذین آمنوا بمنافقان مراد باشد ای الذین آمنوا نقاطا و با استقامت  
 این چه اختیار صاحب کشف است و چه اول اختیار امام قائل است چون در کتب سابقین خواری کافران  
 استحقاق غضب عظیم در حق ایشان ذکر کرد ذکر ایشان بر حکم و بعد از استین الاشیاء ملوح شده بیکر صند ایشان  
 از اهل اسلام و ایران عظیم ملوح ساخته است بر آنکه اگر در چهار بر و پستان ملائکه و فضل آورد لا یعنی لیس است خوف است  
 عظیم بر لیس است بجهنم عطف است بر جای ساری یعنی غم اهرم بحال است تقدیم من الیه بخری یا با حرف نفی و جمله لا محذورون  
 تخصیص نیست بر طریق ما انما قلت هذا و ما انما سمعت فی حاجتک و این جمله عطف است بر جمله و لا خوف عظیم  
 سعی نیست بدستی آنکس اینکه ایمان آوردند و آنکسانی که جوید شدند و ترسیدان و صابیان یعنی مستبد  
 پریشان هر که از ایشان بخدای ایمان آورد و بر قیامت را که آمدنی است تقدیم دارد و لیس مراد ایشانرا  
 و اجر ایشان تر و کج بود و گار ایشان از مستویان اسلام و ایمان و نیست نفی فی برایشان و از هیچ  
 چیز ترست و هم ایشانست که اندر ملائکه نباشند کافران اند و ملائکه بوند و از کردار زشت خویش اندوه گشته  
 و از آنکه ناکامینا فکرم و در حق کلام الطور و از اخذنا عطف است بر و از تقدیم یا سوخته  
 ای و از آنکه و یا بنی اسرائیل اذا اخذنا منکم و فخرنا و کلام الطور سعی نیست یا و کینه ای بنی اسرائیل

بیان می شود و نصاری صلیان



[illegible]





سوال در افادت مذکور وجه تاکید تقسیم و لازم و قد چو بود و جهت اظهار جمله سوره بقره که چو باشد چو جنب  
 چون ایشان محبت خداست و از کتاب معصیت نمیکند اشتقاق این معنی علامت است از انکه از سوره غیرت گرفته و با یک  
 و چو نیز بر فتن است بدین جهت ایشان را تشریف نکرده که بر سر ایشان نگردد و در کلام خود آید و در معنی است  
 هر آینه بدرستی دانسته آید شما آنرا که تقدی کردند و در سبب یعنی روز شنبه گرفته و با همی که در پیش روز ایشان فا  
 درام بود از حد در گذشتند **فَقُلْنَا لَكَ عُذْرٌ كُنْتَ أَتَقُولُ** **وَلَا تَقُولُ لَكَ عُذْرٌ كُنْتَ أَتَقُولُ** **وَلَا تَقُولُ لَكَ عُذْرٌ كُنْتَ أَتَقُولُ**  
 قلنا قرده خبر کون است خاصین خبر دوم است مرکب از اولا صفت قرده نیست چه اگر صفت قرده بود جمع سلامت  
 مستقیم نیاید و کون از قرده خاصین مقول قلنا است این گفتار در حق کافران مذکور است این است از قرده  
 شدن ایشان تغییر بکتابت کرد صادر و قرده تصریح نیاید و لا یخرج و لا یخرج من التیمیم معنی اینست که تغییر  
 با امر ایشان باشد بفرکان شرط و ان خوار شدگان **فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّلْمُتَكِبِينَ** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**  
**خُذُوا زِينَتَكُمْ مِثْلَ مَا كُنْتُمْ تَحْمِلُونَ** **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبُخْلِ** **وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ** **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ**  
**يَعْلَمُ السِّرَّ بِالْغَيْبِ أَنْ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبُ إِلَّا بِالْغَيْبِ** **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُعَذِّبُ النَّاسَ أَنْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُعَذِّبُ النَّاسَ أَنْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**  
 اگر ما بر حقیقت خود باشد و عبارت از ذنوب بود ما بین بدیه عبارت از ذنوب گذشته حاضران و آ  
 دارند و ما خلفها عبارت از ذنوب آینده ایشان ندارند و باز ماندن از ذنوب گذشته تبرک بود و  
 از گذشته تبرک فعل باشد و تواند بود و ما معنی این دارند و ما بین بدیه عبارت از ذنوب گذشته تبرک  
 ندارند و حال و منع در حق گذشتگان باعتبار اخبار بدان در کتب سابقه بود و در حق آیندگان بساطت این طقه  
 از مردمان با و می قرآن باشد و تواند بود و بر تقدیری که از ما معنی این مراد شود ما بین بدیه عبارت از ذنوب  
 و آینه باشد چه مفهوم بین بدیه امکان قریب است پس نفرور است ما بین بدیه عبارت از حاضران و آینه بود  
 از گذشته تبرک و ما خلفها چنانچه مفسران گفته اند عبارت باشد از آیندگان کلام متضمن ذکر گذشته تبرک  
 نسبت محبت بنوی ایشان نبود و هیچ اشتباه نشود بعضی امری تفسیر جملنا ما باید بر قریه اصحاب نسبت و آینه  
 و ما بین بدیه عبارت از قریه که پیش از آن قریه بود پس آینه بدیه چو در ضمیر بر غیر مذکور  
 می آید و عمل نکال بر ذرات قریه بسید نمایند مگر آنکه گویند قریه که طعن اصحاب نسبت بودند ملول اصحاب نسبت باشند و خلفها  
 بقدری جملنا عقوبت و استخفا کلا یا بر وجه میان نسبت بر طریقی زید عدل جمل مذکور نیستیم و معنی اینست که  
 اگر آیندیم این عقوبت است منع از بر باز ماندن حاضران و واقع از گذشته تبرک بود و باز ماندن  
 از گذشته تبرک فعل مذکور است و آیندیم این عقوبت نکال است منع مرگ گذشتگان با خبر از آن در کتب

ی

بهرین در آیه مذکور از مشایخ و مکتبه گان باین رسیدن می قرآن یا گویند که این آیه هم عقوبات مذکور را  
 منع و نه چیز غیر حاضر در واقع مشاهده کنند گان آن در میان گان که این خبر خوانند شنیدند و گان یا بوی قرآن  
 یا گویند گویند باینهمه قریب اصحاب سبب را که اهل آن بودند بشنیدند و قریب دیگر که پیش او و پس او  
 بود و قریب مذکور را بهیت در بیت مشاهده بشنیدند کوه رومی نمود و در اینهمه این عقوبات را به عفت عظیم تقیاً  
 در چند خیمه برپا کرد گان تا بر تقوی ثابت ماند و پیوسته کاری لازم دانستند قصه سبب آنست که در زمان  
 او و علیه السلام که برای عبادت پیرویان روضه متعین شده بود ایشان را برای احتیاج عبادت روضه  
 ساخته نمود از مشایخ و مکتبه گان خدا و اختیار تعین هوا و روضه فتنه ایشان گشتند و عاقبت آن بعقوبات پیوست  
 چه ایشان را در روضه شکارهای حرام بود از جهت ابتلا ایشان در روضه های بسیار بر روی آب می نمود  
 ایشان در روز منع صید کثرت ماهی میدیدند و در حضرت آن چون مانی بی آب می دیدند تا آنکه حکمیه را پسندیدند  
 اختیار کردند و در روز در راه بیفرمانی آوردند و روضه دایمی انداختند تا خطره صید ماهی نیساختند و در  
 یکشنبه های بسیار روی آوردند و در خانه های خویش میبردند میگفتند ما در روضه ماهی می بردیم در آب بسیار داریم  
 و از آب در روز یکشنبه بیرون می آوریم چون خدای ایشان را درین عمل در حال گرفت داشتند که این کار  
 از ما صلاح پذیرفت احتمال کردند و در بعضی تصویب بخورند می خوردند و می فروختند و هر کسی را  
 میدادند و در شهرهای دیگر نمائی کرده برای فروختن میفرستادند و چهل سال بعضی گویند هفتاد سال برین حال  
 گذشت و از بهار ماهی ایشان را غنای و ثروت حاصل گشت و شکار کنند گان ماهی سوارانه هفتاد و هزار نفر  
 بودند و سوارانه هزار آدمی از شکارهای اصرار می نمودند بدین چیل و تدهیر عصیان نمیکردند و در آب  
 امر و نهی بخوابی آوردند تا آنکه میان مساکن خویش و مساکن ایشان سدنی ساختند و فرزندان و قریب خویش  
 را از ملاقات ایشان بازداشتند چون مصلح از مفسد جدا گشتند و قریب همان بعقوبات پیوست همه منع شدند  
 بوزنه گشتند سوارانه و دوازده هزار مرد که ناجی بودند مرخص شدند گان را میگفتند لم ننکم عن ذلک یعنی ما  
 شما را ازین نمی نمیکردیم و بر باز ماندن این معصیت نمی آوردیم ایشان را تا آن می شنیدند سر می جنبانیدند  
 میگریستند و یکدیگر می نگرستند بعد از روز هلاک شدند و همه در فدا آمدند با وی پیدا شدند بهر در در آن  
 و زمین را از لوث ایشان پاک ساختند و او ایست کرده اند این عباس رضی الله تعالی عنهما این است  
 میخواند و سبیل از چشم سیرانند و حق تعالی عنه برود و آید و درین باب معنی آن را بن عباس رضی الله  
 تعالی عنهما گفت درین آیه است و لقد علمت الذین یخفون و انکم فی السبیل اندیشه میکردم و دل را بهنگام  
 کردن منی قدر یافتن می نمودم آدمی آوردیم که میفرماید که گان بر روضه سبب بوزنه گشتند و باز دارند گان

ایشان را می‌خورد که گمان بفرمایند پسند حال ما که گفتیم چه خواهد بود و ایشان را چه دوزی خواهد بود و حکم  
گفت سالکان را حکم امر کنندگان است حکم ایشان حکم ناچیان نیست این عباس قبول سخن پیغمبر و دلیل شایان  
مدعی از حکم مذکور و دلیل آن که پیغمبر علیه السلام گفت چون امر بر و ف و فرض کفایت باشد در فرض کفایت بجا  
آوردن بعضی می‌خواهد آوردن کل بود این عباس را برین سخن بجهت روی نمود حکم بر رضی الله عنه جائز و  
وَلَا ذَا قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَلَّوْا بِحُجُوبِ الْقُبُورِ  
عطف است بر و اذ اخذنا نیتا که ای ذکر و اذ قال موسی لقومه و قال در محل خبر است باضافه اذ و امر کردن  
خدای عزوجل بآنچه کردن گادی و کشتن حیوانی که مرده رنده شود بدست خویش چیر چیست که سامع را درود  
آورد و حکم او را در حکم سالک بفرماید جمله را با تا که آید و چنانچه برای نیست که احد حکم فی است عند ربی یعنی  
و یستغفر لکم الله یعنی اینست یا دکنید هنگامی که موسی از قوم خود فرج کردن گادی چیست ایشان را الله  
یا مکر ان تذبحوا بقرة گفت یعنی بدرستی خدای شما را میفرماید که گادی را ذبح کنید و بعضی از گوشت آن را بر  
بزرگوار است کرده اند و بنی اسرائیل پیروی غنی بود او را و بنیاد گان و بعضی گویند بر و ز راه گان فقیر و  
ایشان نظر بر مال او داشتند چون حیات او را از کشید دل بکشتن او گشتند گفتند در راه انداختن بر او  
قتل است او پرداخت در حق مقتولی که قاتل او معلوم نبود قتل است و دیت چنانچه در شریعت بایست و در حدیث  
موسی هم بود و شریعت موسی علیه السلام همین نوع قتل است که در شریعت ما است پیغمبر بود قتل است و قتل او  
تذکیر برین و و قریه متوجه گشت و قبول و انقیاد پیوسته است پس با آنکه قبول قتل است و او را خواست قتل  
و چون خود را برای از کشتن بنی اسرائیل از موسی خواست تا دوست بدخا بر آید و شاید خدای قاتل او را پیدا  
آید و چنانچه در آیت دیگر آمده است و اذ قلتم انفسا فاداءتم فیها و انفسا فخرج بالکنتم کفون موسی فضلو انفسه  
عباس از ایشان فرج بقرة چیست ان باشد با مکر ان تذبحوا بقرة گفت یعنی خدای شما را فرج کردن بقرة می‌فرماید  
تا شما را ملاست قدرت خویش نباید قالوا آتینا ناکه هرا و اقال اعود یا الله ان  
آتینا ناکه هرا و اقال اعود یا الله ان  
ناذا قالوا قصیر منصوب یعنی تا مفعول است یا تخم نیز و مفعول دوم است جمله مفعول قالوا است یا الله ان  
انکار بر وجهی است آن کون تقدیر برین کون فخرن الجاهلین مفعول اعود یا الله است جمله مفعول  
قال است یعنی اینست گفتند ای موسی برنا استنرا سکنی و ما را از برین خوشی آگهی چه کار است برین کار  
کسی که این کار نیست خوب باشند و نسبت کسی بکاری که می‌خواهم این باشد استنرا بود موسی گفت بخدا اینها  
میگویم از اینکه من این کار را با شما و عیسای دانی بیدارم که می‌خواهم کار نادانان را نادانان میگویم آنچه فرما

فما









آمده گفتند ای موسی اکنون بگو آن بوی و در تحقیق در آمدی که این چنین بقره ممتاز از سایر بقرات موسوم  
 به بقرت سمات نیز او را آن بود که در و این چنین خاصیت باشد و از و این نوع اثر بطور پیوسته در بقرت  
 را تحسین کردند هر کسی یافتند بنیانی گران خریدند پس آنرا بچ کرد و این امر را در امتثال آوردند و  
 نزدیک بودند که این فعلی کنند و نمیخواستند که دم این کار زنند و در غایت آن آورده اند که مردی را یک سیر  
 خرد بود و گوسفاله برین رنگ درین شکل داشت آن گوسفاله را به نیت آن سیر و مرغزاری گذاشت  
 تا در آن مرغزار بچد و افزایش نماید آن سیر را کار باید در وقت گذشتن بجای می رسید آن مرد بچ را آن  
 نیت بود و مادر او را سیر درش می نمود و بچه مذکور در حق مادر و پدر هر دو داشت دل بر رعایت طاعت ایشان  
 می گذاشت چنانچه حکایت کرده اند که روزی بچه مذکور در حیات پدر و درمی نفیس به بیجا هزار درم خرید کرد چون  
 در را در خانه برای ادای مال آورد پدر را در خواب یافت به بیدار کردن بپوشید و گفت بر ختم گفت کلید صند  
 بریده است صبر کن تا بیدار گرد و صندوق بکشاید مال بد به بعد ساعتی ختم در گرفت و هزار درم من از دست  
 دزد کم میکنم پدر را بیدار بکن و مال بیار بهار در مذکور بودی بر من بسیار گفتم بیدار کردن پدر نتوانم  
 اگر نه بیداری پدر توقف کنی نیست هزار درم خرید کرد و انهم تا پدر در خواب بود ختم از دست شتابی بهار درم  
 میگردد و سیر از جهت ادب که از خواب بیدار نکند در بهار درمی افزود و بعد مردن پدر در فتنه مالی نیز کشید  
 و در بهار درم کشی بخی دیدی نمی بهار سیرم بزوج پدر صدقه کردی و نمی در نظر مادر آوردی مادر آنرا قوت خود  
 قوت او ساخت و بکار معاش خانه پرداختی المقصود چون در بهار درم کشی آن سیر مدتی گذشت در بخی و بقیه  
 پیوست یکایک و از به شنبه و از هر کسی خبر در گوش او رسید که بنی اسرائیل باین چنین بقره حاجت است پیوسته  
 و در راه حاصل کردن می یابند و می کنند که هر که این چنین بقره دارد برای فروختن بیدار و تا آنرا بمانیم  
 و پس آن بیدار بمانیم برادر این حکایت رسانید و پیش او قصه روشن گوید و این مادر گفت پدر تو گوسفاله بدین  
 به نیت تو داشت و در چنین مرغزاری برای چیدن گذاشته آنرا بچ شاید در یابی و بقرشی و بهار آن سیر  
 سیر مذکور در طلب گاه داشت و در مرغزاری که مادر او داشت آن گوسفاله مذکور هر چند که چشمی بود کسی  
 انقیاد نمی نمود بچ را آنکه آور از آن سیر فریاد میشد و متفاد داشت و نه بیدار آنرا گرفته می آورد و در خانه میبست  
 در اسرائیل چهل سال در طلب این چنین گاوی بودند و در جستجوی آن گوسفاله میبستند و مذکور را بر دست داشت  
 سیر دیدند بهار یک طلسمه بر سرش میبستند که از جهت پیوسته بیدار بود و توقف میکرد چنانچه گفتی که بهار گا و مذکور را  
 در از یاد می آورد و تا بهار او بر میبستند و پیوسته بیدار بود و تا او برین اندازه انجام میداد  
 فروختن و رضا داد پس در فروختن نهاد و این اثر را دارد و در دنیا و آخرت شرف میبخشد آورد و حقوق

[illegible]











کرده ایم چون بعضی از ایشان با بعضی خلوت کنند و بیان خویش و هم از گفتن بر نهند یکدیگر بپوشیدن حق چو  
 بعضی مبر بعضی را گویند ایشان را یعنی محمد و موسی و نوح را بدینچه خدای بر شما گشاده است از تعلیم محمد و نوح و موسی  
 او و بیان است و بجا که بر او خبر میکنند و از فضائل جزا مثل هو نشان و صفات پسندید و نفوت گیرند ایشان  
 و یشاق و عهد بر ایمان بر غیر کسی که نبوت شود و حضرت و حکایت میگویند تا در عاقبت ایشان یعنی محمد و عیسی  
 او با شما عهد را بشود محاجه کنند و بدینچه خبر کرده اند شما ایشان را در دعوی حق پوشیدن و ابطال آن کوشیدن  
 و ترک و قمار عهد و یشاق و هم خاصیت بر نهند و بگویند که شما بطلان آیات خدای را مخفایند که با وجود او  
 صفات پیغمبر و اطلاع بر رسالت او کفر و زریدید و با وجود اینست بدین اسلام نگویید و اجابت تعلیم و تقویر  
 پیغمبر بجا نیاروید و عهد یشاق ایمان آوردن بدو و یاری کردن او بسبب فریب در بین دعویها گفتار شما و بسیار  
 اندازند و اقرار شمارا محبت سازند تا میلی نمیکند پس در نمی تابید که ایشان خصمان شما اند یا ایشان حکما  
 سر خویش نباید کرد و از خویش را چهار سبب آورد این فریق در نمی تابند و این معنی نمیدانند بدین معنی خدا  
 میداند آنچه ایشان از اعتقاد و عمل نهان میدارند و آنچه از قول و اقرار آشکارا می آرند و بعضی منکران آیه مذکور  
 را محل بر تقدیم و تاخیر کنند کلام را یعنی ایستاد و شتم بر آنزل علیکم من بعد یکم گویند و اگر نه جواب ده در آخرت  
 وقوع خاصیت مذکوره در قیامت روی نماید و مسئله این محاجه در دنیا است در آخرت نیست مگر آنکه محاجه  
 کتاب خدای در دنیا محاجه عند الله دارند یا محاجه مذکوره در آخرت بمعنی گفتن هو نشان مرا ایشان کفرتم  
 بجه بعد آن و فتنم علی صدقه و اقرارتم ان فی کتابکم پیدا یاید یا این که منافقان و جهودان متبلمانند گفتار  
 نابوده از ایشان عجیب اند برین تقدیر تقدیم و تاخیر حاجت بنود معنی تقدیم و تاخیر میگویند باشد و آیه  
 هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْكِتَابَ الْاِمَانِي وَالْاِيْظَانِي  
 این جمله عالی دیگر است از فاعل آن یونوا بعد و قدر کان فریق منجم میگویند کلام باشد تا آخر آیه این کتاب  
 صفت آیهون است و الا امانی استثناء منقطع است اما لیکن امانی حاصله لهم و تواند بود که الا امانی استثناء  
 متصل باشد از قبیل و بلع لیس بها انیل الا لیس فی و الا العیسر و و امانی جمع آیه است و امانی کلام در حق  
 و اقرار است ان آیه است و هم مرفوع المحل بر بدست است الا لیسون استثناء منقطع است و جمله صفت است بر الا لیسون  
 معنی نیست و بعضی از ایشان میگویند یعنی خواندن و نوشتن باشد بنسب زنی بوی نام نداشتند چنانکه از اندر زاده شده اند  
 اینجا اند یعنی نمیدانند ایشان کتاب یعنی تورات یکبار یا چیزی که حرف و منقر است که تحریف گفت بجان تورات بر دست  
 اند و آنرا بدین نوع کتاب خدای ساخته اند یا کتاب بمعنی کتابت دارند الا لیسون الکتاب بمعنی الا لیسون الکتاب  
 چندند برین خبر از منقر کتاب از او منقر کتابت و بکتابت فهم شود و کونایت اولی از خبری در مزارع انصاری بود

معنی امیشتا همان باشد که بالا گذشت و شرح آن پیش ازین رفت یا گویند اسپهبدی قرات آمده چنانچه در و ما  
 در اینجا که من قبلک من رسول و ابی الاوفی یعنی ابی الشیطان فی انبیه امی فی قرآه تحقیق شده یعنی ایشان  
 کتابت نمیدانند مگر همان قراتهای که تحریف کنندگان کتابت میخوانند و نماند بود که اما فی هیچ انبیه معنی آرزو باشد  
 معنی چنین بود نمیدانند ایشان کتابت را مگر همان آرزو که تحریف کنندگان قرات ایشان را بدان آرزو و سرگرد  
 و بر آرزو کردن آن آورده و عده عفو چنانست و ناگزیر قتل بحکمیات و گفته اند که ایشان را برین آورده که پدر  
 ایشان که انبیا بوده اند ایشان را شفاعت خواهند کرد و گمان آنکه ایشان را آتش بخوابد و هر چند روز و  
 نذرند ایشان بگمان برنده و در شان کتابت میخوانند و غیر ما نبوده می پذیرند و گمانهای ناپسندیده را  
 در خاطر می آرند ایشان را صاحب یقین چگونه خوانند و ایشان را لایق دولت ایمان چگونه دانند و قوی  
 لَکَیْنِ یَکُونُ الْکِتَابُ بِأَیْدِیْهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ  
 لَیْسَ تَرَوْا بِهِ شَیْئًا قَلِیْلًا این جمله معترضه است بر طریق و اعلم فاعلم المرید ان سوت  
 یاتی کل ما قدر برای تشفیج محنتان کتاب بکتون کتاب بایدیم صله ازین است جمله تم یقولون عطف است بر  
 بکتون جمله بذات من عن امده مقول یقولون است لیست و اب شفا و ابلا متعلق است بکتون و لیست و اب شفا  
 و استعمال غم که برای تراخی است تنفس یاد رفت تشفیج است چه بازده گفتن سخن دروغ بر زبان آوردن دریا  
 صلت فکر و یافتن فرصت اندیشه بغایت شین است سوره ال کتابه ماضی را در فویل الذین بکتون کتاب  
 بایدیم بصیغه فعل مضارع چرا که در فویل الذین بکتون کتاب ابیضیه ماضی چنانچه آورد نکته چیست اختیار بصیغه مضارع  
 بر چه مبنی است جواب کتابت نابوده از ایشان اگر چه ماضی بود ماضی را از جهت استحضار حالت تشفیج بر چه  
 حال نمود چنانچه در و شد الذی ارسل الیراح فتسیراها یعنی اناروت گفته اند و در استعمال بصیغه مضارع در آیه  
 مذکور برین وجه گرفته اند معنی نیست پس وای مرا انگسان که کتاب را بدست شما نرود پیش میروید و پیش میروید  
 یافتن صلت فکر و یافتن فرصت اندیشه میگویند این کتاب از نزد خداست فرستاده حق جل و علا است  
 تا بدو من اندک را بدل کند و از جهت شتی تسیر خود را در علم و غنا و فهم و گفته بعضی گویند و بن نام خدا  
 در و فرج بود که در و زد آب ندام و فرخیاں روان شود فویل که صفت است آیه و  
 یَوَدُّ یَکُونُ ناعاطفه است برای تعقیب که پیش ازین بکتون  
 یعنی فویل کنایه است از و بعد از آن و و یل روی نمود یکی فویل کتابت نابوده که از ایشان در و فرج تو برست حال  
 گشت و و فویل از کار نام نشان نیست که اکنون کسب میکنند و عین غنیمت میجویند و خوشنام میگویند و بعد از آن  
 معنی اینست پس وای مرا این کسان از جهت آنکه نبسته است و شما را ایشان را وای مرا ایشان را از آنچه



بنوار و برین و عذاب و نوبت یکتا کسب سینه و احاطت به خطیئه و نوبت یکتا  
 اصحاب النار و کسب سینه و نوبت یکتا کسب سینه و احاطت به خطیئه و نوبت یکتا  
 و مانند کسب سینه و نوبت یکتا کسب سینه و احاطت به خطیئه و نوبت یکتا  
 جمله با خبر خویش مقرر اجماعی نیست که مضمون علی است و سن لفظ او مفرد است و معنی او جمع است از جهت لغوی  
 لفظ کسب و احاطت به خطیئه به معنی مفرد آورد و از جهت معنی اولی که صاحب النار هم قتها خالدون جمع کرد معنی  
 نیست کسانیکه بهی که کسب کنند و گناهان ایشان را محبط شوند برین که تا وقت موت بران نهم مانند و بهر  
 نوبه نکند پس ایشان اصحاب النار خواهند بود و آنست که ایشان را بر صفت جاودی محضیت نوبت و سوال  
 از کتاب خطیئه و از کتاب صراط بران برند و بهی که صفت جماعت خلود و درین کتاب  
 سینه و از کتاب صراط بران بر خلاف بهی که صفت جماعت خلود و درین کتاب  
 برای تو معنی باشد نوعی از سینه که کفر و غیره است مراد بود سوال دارد و میشود و اگر از سینه مذکور که مراد از  
 محمول بر سخنان و احتمال پذیرند و نوبت اند و که از خلود طول مدت مراد شود و نیز سوال دارد و میشود یا گویند بر  
 مومن مذیب احاطت گناه نیست چه در سوال هر یک کفر یا ایمان عظیم فرجه است و الذین اعتقوا  
 و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون  
 این جمله عطف است بر جمله سابقه سوال جمله سابقه مقرر است مضمون علی که احباب خلود عذاب کافران  
 بایک برین جمله نیز مقرران باشد و این جمله بر تقدیر مذکور مقرران بچه وجه بود چو است بر حکم و نقد و تشبیه  
 الاشیاء بر بیان انعام و ستمان مقرر تقدیر کافران است و خلود و ستمان در ستمت بر حکم تقابل دال خلود  
 کافران و در ستمان است و اگر این جمله عطف بر مضمون علی بود سوال مذکور و در نشود و معنی نیست و آنکه  
 ایمان آورده اند و عمل صالح کنند از ایشان اصحاب بهشت باشند و در بهشت جاوید مانند و اذا خلدوا  
 هیهنا بقولنا سر ایل کالعبودون الا الله کشف عطف نیست بر از سابق یعنی بر از اول قلم نفسان فادرا  
 فیها ای او که دایمی اسر ایل او خدا نیست و بنی اسر ایل و خطا و ذکر و امر بنی اسر ایل است که حاضر  
 و مراد از بنی اسر ایل در او خدا نیست و بنی اسر ایل که شکا کنند که عیثا با ایشان بود و عهد مذکور با ایشان  
 روی نمود و خطا و بنی اسر ایل بر وفاق او که در امر حاضر اند و ستم و تخمین خطایانی که پیشتر هستند حاضران  
 بطلان مخاطب شده اند برین وجه که گفتیم در کلام التفات نبود و اگر از بنی اسر ایل در او خدا نیست و بنی  
 اسر ایل بر وفاق او که در حاضران مراد دارند درین کلام از خطاب ذکر و سوی غیبت بنی اسر ایل و از غیبت  
 بنی اسر ایل سوی خطاب تفات پیدا کنند برین وجه اضافه عیثا سوی حاضران و نسبت ثوی سکو ایشان











خلاص نویسنده مشک سنج و نه سجد بن معاذ قنصل مردان حکم کرد زنان چکان ایشان را در حکم سبی و استرقاق آورد  
بسیار از ایشان را به عیبه و ستم فرمودند و حکمت حکم الیک یعنی حکم خدای عز و جل حکم کردی و آنچه در لوح محفوظ مکتوب  
بود بر زبان آوردی حکم خدای در حق ایشان همین بود و این را نیز به صلی الله علیه و سلم اطلاع بر لوح محفوظ  
پیدا بخیر غیبی انصیر جلا کردند و بر وجه صفار و نعلت بر او و خنجر آوردند و در و ز قیامت یاد کرده شوند ایشان سوسی  
ترین عذاب و در ناک ترین عذاب بدیدت خدای عز و جل ترا خیر شما میکنند و از جرمی که خود را در آن می گفتی اولیایک  
الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم یُنصرون و شیخ او لیک در محل رفع بر آنجا است موصول با جمله خبر مبتدا است فلا یخفف عطف است  
بر اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة از باب عطف مستقمل بر ماضی برای بیان ماضی در اول و استقبال در ثانی چه  
شبه نیست که عذاب ایشان استقبال است و اشتروا معکوز ماضی است و لا هم یخففون عطف است بر لا یخففون  
باب عطف اسمیه بر فعلیه تقدیم کنند الیر فی فعلی و تخفیف نفی بدو و حمدا و تکلیف الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة  
بر عقوبت جمله سابقه است و از هر دو جمله بیان بدو حالتی کافران و در ششکاری ایشان است و نیز نفی تخفیف و نفی نصرت  
تنت بعد عذاب است معنی اینست ای محمد آنکسانند که حیات دنیا را با آخرت خریدند و دنیا را بر آخرت گزیدند  
پس عذاب بر ایشان تخفیف کرده نیست و ایشان را در عذاب سختی و محنت نیست و هم ایشانند که منصور نشوند و سنا  
سجده تا صراحت و شفاعت شافان پیوندند و لقد آتیکم موسی الکتاب و قفینا من بعدی بالرسول  
جمله و لقد آتینا سقر نه سبت سیان معطوف بر یعنی و او استند ایشانرا که هر عذاب و کلم الطور که پیشتر خواهد آمد معطوف بر  
یعنی و او خدا بنا کلم لا استکون و ما هم برای نفی شد ایشانرا که قبل تا بگویند که نباید استیم بنا وانی مجرم گشتیم و قفینا  
عطف است بر آیتنا و لا یخفف عنهم عذابنا و فی القیم آتیکم موسی الکتاب قفینا من بعدی بالرسول  
نفتان نفی زید عمر و ای سید و آناه علی قفاه ای الی عذبه و نفی زید عمر و ابیک برای محمل بکر اثبات و اثبات علی  
قفاه و المعنی هتاه و هتاه الر من آتین علی قفاه و از سنا هم عطف است بر آیتنا موسی الکتاب یعنی و تو  
و از هم عطف است بر یعنی عذاب و رسولان را در عذاب است و چه کرده اند که بعد موسی تا زمان عیسی علیهما  
السلام پیوسته چهار هزار و سیصد و تو بیست بود و چون یوشع و شمعون و ایوب و داود و سلیمان و الیس و  
الیسع و ذکر یاری عذبه ایشان که بر سر کی متابعت تو نیست میگویند و آتیکم موسی الکتاب قفینا من بعدی  
عطف است بر قفینا معنی اینست و از هم عطف است بر عذبت یعنی عذبات طاہرات چون بنیاستن  
و در شستن بر وضو و شستن چهار و شفا یافتن ابرص و نفس سیر افزوده که روزی بودی سوان چهار  
هزار بار یا بیشتر و گاهی عذبتی را آوردند عیشی را عذابت گاه سیزده می کند و سیفت تند است با شمشیر

باذن خداوند عز و جل شد و باز میگشت و توانا بود و هر روز این بیانات را بخیل بافتند و جمع کردند بیانات  
 را و از انجیل بارادیت بیانات بود و آید **سبب** در سوره القدر این سوره عظیم است  
 بر فضیلت سابقه القدس که کون دال و ضمه فوات و معنی هر دو یکی دانند معنی اینست او را بروج القدس یعنی  
 بجهت میل استوار کردیم و جبرئیل را که مد و کارها معنویت او آوردیم چه خبر میل او را در حالت طفولیت از قریش بخوان  
 نگاهداشتند و در بهتها بر آسمان چهارم برداشتند و از شر دشمنان باز داشتند و جبرئیل را روح گویند از جهت آنکه  
 به معنی روحی است و روحی سبب حیات دینی است چنانچه روح سبب حیات جسمی و زندگانی بدنی است و او را اضافت  
 سونی قدس کنند چنانچه حاتم را حاتم الخود گویند و بعضی گویند از روح القدس روح پاک عیسای مراد است که استوار  
 و زندگانی او بدان بود و حیات بقای او بدان روحی نمود و بعضی گویند از روح انبیا عظم مراد است که مردگان بدان  
 زنده شوند و او را نیز برین وجه که سبب حیات باشد روح گویند **آقا کلاما حاتم که در سوره القدر**  
**تقوی النفس کما استکبر** کما طرف است و استکبر هم را و این جمله عطف است بر جمله  
 سابقه یعنی بر آیتنا موسی الکتاب و حقیقت این بوده با ارسال هم استقامت برای انکار و وجه توفیق است و در تقیید  
 و ترتیب جمله مذکوره بر جمله سابقه یعنی بر آیتنا موسی الکتاب به حقیقت این بوده با ارسال و همزه  
 استقامت برای انکار و وجه توفیق است در تقیید و ترتیب جمله مذکوره بر جمله سابقه  
 معنی اینست موسی الکتاب یعنی توحید و اویم فرستادیم و اویم عیسای بیانات  
 یعنی معجزات ظاهرات پس هر بار که چیزی را که دوست میدارند و آنرا بلفظها میخوانند و او را میخوانند و او را میخوانند  
 آن از قدر او و جل شهادت کرد و بزرگی نمود و دیگر بلفظها میخوانند و او را میخوانند و او را میخوانند  
**تقتلون** عطف است بر جمله من کلاما جبارکم رسول یا الهی **تقتلون** استکبر هم را و این جمله عطف است بر جمله  
 زیرا که چون استکبار را بر کسی بود معاد است با کل واقع شود پس این کلام استغفار از تقیید جمیع الانبیاء است  
 سوال کند بتم بصیغه ماضی آورد و در فرقیا تقتلون بصیغه مضارع خبر استعمال کرد و جواب تقتلون را  
 معنی تقتل دارند استعمال بصیغه مضارع از جهت استحضار صورت شنیع قتل پیغمبران پیدا دارند یا تقتلون از جهت  
 ارادت حال ذکر کنند چه ایشان در خیال ذکر پیغمبران بودند بعضی را گفته اند و در کشتن خاتم انبیا محمد مصطفی  
 صلی الله تعالی علیه و سلم سعی می نمودند سوال این جمله را چرا مطلق میخوانند که این باشد بلکه استکبر هم را  
 بوجه مطلقند استند و اسبب زیر اینچه استکبر هم بر کلاما جبارکم رسول مبتدع است اگر این جمله  
 بر استکبر هم باشد این نیز ترتیب بر کلاما جبارکم رسول شود و ترتیب ذکر پیغمبران نیز بر همان ترتیب استقیم نیاید  
 پس عطف او بر جمله مذکوره یا بدین ترتیب استقیم آید معنی اینست چون با بر رسولی تکبیر کردید پس رسولان



را دشمنی ایشان پس فرقی را از پیغمبران تکذیب کردید و در معرض دروغگوئی آوردید و فریضی را میگوید یعنی در  
 حال کشتن ایشان اید بعضی را کشته اید و محمد را اینجو آید که بشید گرد بر گرد کشتن او میگردد یا گویند فریضی را کشته  
 کردید و فریضی را کشته چنانست که کشتن ماضی در حال حاضر نیست و نیز خیال دردی در حال ناظر است و  
 قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ عطف است بر استکبار و در و التفات است از خطاب سوی غیبت نکتة التفات  
 است که راه مخاطبه و اعراض از سوا چه مجاز و تمکاید ایشان بایشان دیگر است عطف جمع از غیبت است و غلظت  
 معنی اقل است و اقل ناخته کرده را گویند و از ویر و وجه استعارت معنی سطر و پند یا از باب تشبیه قلوب لغت  
 دارند و مستور بودن وجه تشبیه پندارند یا گویند غلظت غلظت است بضم عین و لام و اوجع غلاف است بر طبق  
 کتب و کتاب معنی اینست و گفتند ایشان و لهار با غلظت مستانی پرده خلفی پوشیده است نصیحت پند گویند  
 بد لهار ما ز سیده است یعنی آنچه پیغمبران می آرند در دل نمی رسد و نصیحت ایشان در ظاهر مادی آید یا گویند لهار  
 ما غلظت با علوم است غلظت غلظت است از میان دیگری غنی است و از تلقین غیر می ستی است پس  
 لَعَنَهُمُ اللَّهُ يَكْفُرُوا عطف است بر مضمون قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ و اضرب است از ان می نیست قلوبهم غلظت  
 کذک و می حکم کل مولود یولد علی الفطرة مسقطه لقبول الذین یعنی قلوب ایشان مخلوق با خلوات و عطلات  
 بر حکم کل مولود یولد علی الفطرة قابل قبول دین حق میشود و تا شیر لعنت خدای حال ایشان را گردانیده و در حیرت  
 لهم قلوب لا یفتون بهار رسانیده معنی اینست بلکه چنین است که ایشان میگویند و بدان تمسک میجویند خدا  
 ایشان را بسبب کفر ایشان لعنت کرده و در دوری از رحمت خویش آورد و قَلِيلًا مَّا يَكْفُرُونَ  
 فاسبب است و ما زانده است و قلیل صفت مصدر مخدوم است ای یوشن ایماناً قلیلاً تو صیف ایمان بقلب  
 باعتبار فاعل دارند یا باعتبار آنکه ایشان ایمان بعضی کتاب می آرند معنی اینست پس ایمان آوردنی اندک  
 ایمان می آرند و مردمان اندک دل بر ایمان میگذارند سوال چون همه ملعون و میگرد و بشوند ایمان باز کسی  
 متصور نبود و از اندک مردمان نیز حاصل نشود جواب قلبی کنایت از عدم بود یا از لعنت الله لعنت اکثر  
 شود و کَلَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ قُلُوبُهُمْ غُلْفٌ  
 جواب لما مخدوم است ای کذب و لما یقبلوه بدلالة قوله فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به و این جمله عطف است بر قَالُوا  
 قُلُوبُنَا غُلْفٌ ای قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ و کذب و این جا هم کتاب مصدق لما معهم معنی اینست و بعد که آمد  
 ایشان را کتابی از خدای یعنی قرآن که تصدیق کننده است کتابی را که با این است با ایشان گفته میاید  
 و در خبر قبول یا و رد و کَلَّا مِنْ قَبْلِ كِتَابِ اللَّهِ قُلُوبُهُمْ غُلْفٌ  
 این جمله حال است از فاعل جواب لما که مخدوم است ای کذب و او قُلُوبُهُمْ غُلْفٌ



[illegible]

فیما عطف است برشته و آنچه و لکن او بر غلبه همین تزیین است معنی نیست پس از او رفته اند ایشان  
 سبب از خدای یعنی بر غضب غضبی که مجبور علی است بحریف توریست است آن سبب باقی است و غنی که مجبور با  
 تبرک لیکن این سبب است که آن سبب لایق است تواند بود و کذا غضب علی غضب کثرت غضب مراد شود چنانچه  
 و حسنیت الی احسانا علی الاحسان کثرت احسان مراد گردد و مراد از آن سبب ندانی خوار کننده و در خوار می  
 لکن ساری گفته و اذ اقبل لهم امنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل  
 علینا و یکفرون بما وراة کاف و هو الحق مصدقاً لهما  
 بما انزل الله متعلق است با منوا و جمله آمنوا با متعلق خویش بنا و یل هذا القول مقول الیهم سیم فالعطف است مریل  
 و اذ اقبل لهم هذا القول و جمله شرط جزا است جمله تو من با انزل علینا مقول قالوا است قالوا با مقول خویش  
 جزا شرط است و یکفرون عطف است بر قالوا اما در آیه متعلق است یکفرون و هو الحق حال است از با و آیه مصداق  
 لما یعمم حال بود که است املی حقه مصداقاً لما سیم جمله شرطیه یعنی و اذ اقبل با جزا خویش عطف است بر جمله  
 یعنی برو قالوا قلوبنا غفلت معنی نیست چون گفته شود مرا ایشان راستند مجمع یعنی که فرستاده است از خدا  
 عز و علا در کتاب تشر که ایمان آرید و هر را نقدیق کنید و راست بود و راست و اینند گویند ایمان می آریم با آنچه  
 بر ما و کافر شوند بچیزی که و را راست یعنی لقرآن که نشر است بر افغانا انبیا ثابت است حق است صدق او  
 متحقق است درین حال که تصدیق کننده است کتابها را که یا ایشان است اعجاز او بر طرق همه کتابها است  
 بر این است قل فیکم تقتلون انبیاء الله من قبل ان یرسلکم فیکم مقتلون معنی ماضی است ای سبب قتلهم الانبیا الله القول یعنی نون  
 فاسببیت و استقام برای انکار بر وجه تو نبی است و یقتلون معنی ماضی است بدلالة قوله من قبل و مقتول  
 انصاف بصیغه ماضی برای استحضار صورت قطعی قتل انبیا است ای سبب قتلهم الانبیا الله القول یعنی نون  
 بما انزل علینا و کان بدایین ان مستقبل نشده معنی ماضی باشد چنانچه و ان کان وجهه فیه من تحقیق شده  
 و جمله مخرجه است برای رد دعوی که ایشان میکردند تو من با انزل علینا میگفتند معنی نیست بگو یا محمّد  
 بگفتید بد آنچه بر ما نازل است ایمان آورده ایم و کتابی که بر ما نازل بود تصدیق کرده ایم پیغمبر این خدا را پیش  
 ازین چرا گشتید و گشتن کان انبیا چگونه گشتید اگر شما موس بودید این چنین چرید چه نوع کردید و گفته بقاء گفته  
 فیکم مقتلون انبیاء الله من قبل ان یرسلکم و انکم ظالمون  
 این جمله عطف است بر مقول قل ثم اخذتم العمل عطف است بر جارا که هم جمله و انتم ظالمون حال است معنی  
 و نه آیتیه برستی خوشی بر شما معجزات ظاهر آورده و نوح و بنیات اثبات رسالت کرده بعد از آنکه مدعی برست  
 اندیشیده یا خفته و حق را شناسانند و دل بران نبیند از دین برشته گو سال بر جود گرفته و حال نیست که شما







وصول آنرا عاشق و حصول آنرا واسق بود و لكن بستموه ابد لهما قد مته ایدی  
 والله علیکم بالظلمین <sup>۱</sup> این ناصیه است سقوط نون تمیوه علامت نصب است اید طرف است  
 با قدمت متعلق است بل تمیوه اسی یعنی تمییم الموت سبب اعمال سینه قدمت اید پنجم و این جمله مقتضای  
 برای بیان اینکه ایشان در گفتار خویش دانی دارند از علمای رب خویش میسرند جمله است علیم بالظلمین <sup>۲</sup>  
 معنی اینست و هرگز یهود و نیک را آرزو نکنند و نماند آن در جملات بیگانه بسبب خوف گناهانی که دستهای ایشان  
 پیش فرستاده است و چوای که نفسهای ایشان آورده است از تکذیب و غیر این و تحریف کتاب سایر انواع  
 کفر و عصیان میداند که احوال ناشایست ایشانرا بسوی دوزخ خواهد کشید ایشان با اعمال ناپسندیده بعد از  
 الیم خواهند رسید و این اخبار از غیب آینده است و معجزه نبوت نمایند است و خداوند علیم است بحال ظالمان  
 داناست نشان همه مردمان محکم حاکم در جزا دادن کاف است از ایشان و اقامت بنیات مستغنی است حاکمی که  
 قضیه بداند محرم پیش او انکار کردن نتواند بی توقف شراب دهد و بیدار نگذرد بخت کند سوالی معنی فعل است  
 انتقال از پیش خلق بچ تحقیق شود و مطابق است این خبر و قوه را چگونه میداند و جواب بمشاهده مندر  
 مدعیان مذکور از نبوت و کرامت ایشان بلکه را حاضر و غایب و قوت انتقار تمی مرگ ظاهر شود زیر چشمتی  
 چیزی باکر است او جمع نگردد و لکن <sup>۳</sup> احصا للناس علی حیوة <sup>۴</sup> تخیدن از افعال قلوب  
 هم مغفول اول است احصا مغفول دوم است علی حیوة متعلق است باحصا لام در جواب قسم محمد و است  
 اسی اقسام تخیدن هم احصا للناس علی حیوة و این جمله مستتره دیگر است برای بیان اینکه ایشان مرگ را آرزو نخواهند  
 کرد و خود را هرگز بر خواهش مرگ نخواهند آورد معنی اینست و هر آینه هر آینه بیانی ایشان را یعنی بود را  
 حریص ترین مردمان بر زندگانی و طلب از یاد عمر ایشان از مخطات مقاصد و امانی در راه طلب شفا از امرض  
 یونان دارد از طبیب و افسون از افسونگر و یا ن مشاهده این اعمال از ایشان تا آخر دم از حیات دلیل قاطع  
 باشد بر تائید انتقار تمی ثبات و تکلیف حیوة برای نوعیت است یعنی برای دلالت بر نوعی از حییات مدینه با دوام  
 و ثبات و بمن الذین انشروا <sup>۵</sup> یوم <sup>۶</sup> احد <sup>۷</sup> هم <sup>۸</sup> کو <sup>۹</sup> یوم <sup>۱۰</sup> الف <sup>۱۱</sup> سنه <sup>۱۲</sup>  
 و ما <sup>۱۳</sup> هم <sup>۱۴</sup> بمن <sup>۱۵</sup> حربه <sup>۱۶</sup> من <sup>۱۷</sup> العذاب <sup>۱۸</sup> ان <sup>۱۹</sup> یوم <sup>۲۰</sup> الله <sup>۲۱</sup> یوم <sup>۲۲</sup> یوم <sup>۲۳</sup> یوم <sup>۲۴</sup> یوم <sup>۲۵</sup> یوم <sup>۲۶</sup> یوم <sup>۲۷</sup> یوم <sup>۲۸</sup> یوم <sup>۲۹</sup> یوم <sup>۳۰</sup> یوم <sup>۳۱</sup> یوم <sup>۳۲</sup> یوم <sup>۳۳</sup> یوم <sup>۳۴</sup> یوم <sup>۳۵</sup> یوم <sup>۳۶</sup> یوم <sup>۳۷</sup> یوم <sup>۳۸</sup> یوم <sup>۳۹</sup> یوم <sup>۴۰</sup> یوم <sup>۴۱</sup> یوم <sup>۴۲</sup> یوم <sup>۴۳</sup> یوم <sup>۴۴</sup> یوم <sup>۴۵</sup> یوم <sup>۴۶</sup> یوم <sup>۴۷</sup> یوم <sup>۴۸</sup> یوم <sup>۴۹</sup> یوم <sup>۵۰</sup> یوم <sup>۵۱</sup> یوم <sup>۵۲</sup> یوم <sup>۵۳</sup> یوم <sup>۵۴</sup> یوم <sup>۵۵</sup> یوم <sup>۵۶</sup> یوم <sup>۵۷</sup> یوم <sup>۵۸</sup> یوم <sup>۵۹</sup> یوم <sup>۶۰</sup> یوم <sup>۶۱</sup> یوم <sup>۶۲</sup> یوم <sup>۶۳</sup> یوم <sup>۶۴</sup> یوم <sup>۶۵</sup> یوم <sup>۶۶</sup> یوم <sup>۶۷</sup> یوم <sup>۶۸</sup> یوم <sup>۶۹</sup> یوم <sup>۷۰</sup> یوم <sup>۷۱</sup> یوم <sup>۷۲</sup> یوم <sup>۷۳</sup> یوم <sup>۷۴</sup> یوم <sup>۷۵</sup> یوم <sup>۷۶</sup> یوم <sup>۷۷</sup> یوم <sup>۷۸</sup> یوم <sup>۷۹</sup> یوم <sup>۸۰</sup> یوم <sup>۸۱</sup> یوم <sup>۸۲</sup> یوم <sup>۸۳</sup> یوم <sup>۸۴</sup> یوم <sup>۸۵</sup> یوم <sup>۸۶</sup> یوم <sup>۸۷</sup> یوم <sup>۸۸</sup> یوم <sup>۸۹</sup> یوم <sup>۹۰</sup> یوم <sup>۹۱</sup> یوم <sup>۹۲</sup> یوم <sup>۹۳</sup> یوم <sup>۹۴</sup> یوم <sup>۹۵</sup> یوم <sup>۹۶</sup> یوم <sup>۹۷</sup> یوم <sup>۹۸</sup> یوم <sup>۹۹</sup> یوم <sup>۱۰۰</sup> یوم <sup>۱۰۱</sup> یوم <sup>۱۰۲</sup> یوم <sup>۱۰۳</sup> یوم <sup>۱۰۴</sup> یوم <sup>۱۰۵</sup> یوم <sup>۱۰۶</sup> یوم <sup>۱۰۷</sup> یوم <sup>۱۰۸</sup> یوم <sup>۱۰۹</sup> یوم <sup>۱۱۰</sup> یوم <sup>۱۱۱</sup> یوم <sup>۱۱۲</sup> یوم <sup>۱۱۳</sup> یوم <sup>۱۱۴</sup> یوم <sup>۱۱۵</sup> یوم <sup>۱۱۶</sup> یوم <sup>۱۱۷</sup> یوم <sup>۱۱۸</sup> یوم <sup>۱۱۹</sup> یوم <sup>۱۲۰</sup> یوم <sup>۱۲۱</sup> یوم <sup>۱۲۲</sup> یوم <sup>۱۲۳</sup> یوم <sup>۱۲۴</sup> یوم <sup>۱۲۵</sup> یوم <sup>۱۲۶</sup> یوم <sup>۱۲۷</sup> یوم <sup>۱۲۸</sup> یوم <sup>۱۲۹</sup> یوم <sup>۱۳۰</sup> یوم <sup>۱۳۱</sup> یوم <sup>۱۳۲</sup> یوم <sup>۱۳۳</sup> یوم <sup>۱۳۴</sup> یوم <sup>۱۳۵</sup> یوم <sup>۱۳۶</sup> یوم <sup>۱۳۷</sup> یوم <sup>۱۳۸</sup> یوم <sup>۱۳۹</sup> یوم <sup>۱۴۰</sup> یوم <sup>۱۴۱</sup> یوم <sup>۱۴۲</sup> یوم <sup>۱۴۳</sup> یوم <sup>۱۴۴</sup> یوم <sup>۱۴۵</sup> یوم <sup>۱۴۶</sup> یوم <sup>۱۴۷</sup> یوم <sup>۱۴۸</sup> یوم <sup>۱۴۹</sup> یوم <sup>۱۵۰</sup> یوم <sup>۱۵۱</sup> یوم <sup>۱۵۲</sup> یوم <sup>۱۵۳</sup> یوم <sup>۱۵۴</sup> یوم <sup>۱۵۵</sup> یوم <sup>۱۵۶</sup> یوم <sup>۱۵۷</sup> یوم <sup>۱۵۸</sup> یوم <sup>۱۵۹</sup> یوم <sup>۱۶۰</sup> یوم <sup>۱۶۱</sup> یوم <sup>۱۶۲</sup> یوم <sup>۱۶۳</sup> یوم <sup>۱۶۴</sup> یوم <sup>۱۶۵</sup> یوم <sup>۱۶۶</sup> یوم <sup>۱۶۷</sup> یوم <sup>۱۶۸</sup> یوم <sup>۱۶۹</sup> یوم <sup>۱۷۰</sup> یوم <sup>۱۷۱</sup> یوم <sup>۱۷۲</sup> یوم <sup>۱۷۳</sup> یوم <sup>۱۷۴</sup> یوم <sup>۱۷۵</sup> یوم <sup>۱۷۶</sup> یوم <sup>۱۷۷</sup> یوم <sup>۱۷۸</sup> یوم <sup>۱۷۹</sup> یوم <sup>۱۸۰</sup> یوم <sup>۱۸۱</sup> یوم <sup>۱۸۲</sup> یوم <sup>۱۸۳</sup> یوم <sup>۱۸۴</sup> یوم <sup>۱۸۵</sup> یوم <sup>۱۸۶</sup> یوم <sup>۱۸۷</sup> یوم <sup>۱۸۸</sup> یوم <sup>۱۸۹</sup> یوم <sup>۱۹۰</sup> یوم <sup>۱۹۱</sup> یوم <sup>۱۹۲</sup> یوم <sup>۱۹۳</sup> یوم <sup>۱۹۴</sup> یوم <sup>۱۹۵</sup> یوم <sup>۱۹۶</sup> یوم <sup>۱۹۷</sup> یوم <sup>۱۹۸</sup> یوم <sup>۱۹۹</sup> یوم <sup>۲۰۰</sup> یوم <sup>۲۰۱</sup> یوم <sup>۲۰۲</sup> یوم <sup>۲۰۳</sup> یوم <sup>۲۰۴</sup> یوم <sup>۲۰۵</sup> یوم <sup>۲۰۶</sup> یوم <sup>۲۰۷</sup> یوم <sup>۲۰۸</sup> یوم <sup>۲۰۹</sup> یوم <sup>۲۱۰</sup> یوم <sup>۲۱۱</sup> یوم <sup>۲۱۲</sup> یوم <sup>۲۱۳</sup> یوم <sup>۲۱۴</sup> یوم <sup>۲۱۵</sup> یوم <sup>۲۱۶</sup> یوم <sup>۲۱۷</sup> یوم <sup>۲۱۸</sup> یوم <sup>۲۱۹</sup> یوم <sup>۲۲۰</sup> یوم <sup>۲۲۱</sup> یوم <sup>۲۲۲</sup> یوم <sup>۲۲۳</sup> یوم <sup>۲۲۴</sup> یوم <sup>۲۲۵</sup> یوم <sup>۲۲۶</sup> یوم <sup>۲۲۷</sup> یوم <sup>۲۲۸</sup> یوم <sup>۲۲۹</sup> یوم <sup>۲۳۰</sup> یوم <sup>۲۳۱</sup> یوم <sup>۲۳۲</sup> یوم <sup>۲۳۳</sup> یوم <sup>۲۳۴</sup> یوم <sup>۲۳۵</sup> یوم <sup>۲۳۶</sup> یوم <sup>۲۳۷</sup> یوم <sup>۲۳۸</sup> یوم <sup>۲۳۹</sup> یوم <sup>۲۴۰</sup> یوم <sup>۲۴۱</sup> یوم <sup>۲۴۲</sup> یوم <sup>۲۴۳</sup> یوم <sup>۲۴۴</sup> یوم <sup>۲۴۵</sup> یوم <sup>۲۴۶</sup> یوم <sup>۲۴۷</sup> یوم <sup>۲۴۸</sup> یوم <sup>۲۴۹</sup> یوم <sup>۲۵۰</sup> یوم <sup>۲۵۱</sup> یوم <sup>۲۵۲</sup> یوم <sup>۲۵۳</sup> یوم <sup>۲۵۴</sup> یوم <sup>۲۵۵</sup> یوم <sup>۲۵۶</sup> یوم <sup>۲۵۷</sup> یوم <sup>۲۵۸</sup> یوم <sup>۲۵۹</sup> یوم <sup>۲۶۰</sup> یوم <sup>۲۶۱</sup> یوم <sup>۲۶۲</sup> یوم <sup>۲۶۳</sup> یوم <sup>۲۶۴</sup> یوم <sup>۲۶۵</sup> یوم <sup>۲۶۶</sup> یوم <sup>۲۶۷</sup> یوم <sup>۲۶۸</sup> یوم <sup>۲۶۹</sup> یوم <sup>۲۷۰</sup> یوم <sup>۲۷۱</sup> یوم <sup>۲۷۲</sup> یوم <sup>۲۷۳</sup> یوم <sup>۲۷۴</sup> یوم <sup>۲۷۵</sup> یوم <sup>۲۷۶</sup> یوم <sup>۲۷۷</sup> یوم <sup>۲۷۸</sup> یوم <sup>۲۷۹</sup> یوم <sup>۲۸۰</sup> یوم <sup>۲۸۱</sup> یوم <sup>۲۸۲</sup> یوم <sup>۲۸۳</sup> یوم <sup>۲۸۴</sup> یوم <sup>۲۸۵</sup> یوم <sup>۲۸۶</sup> یوم <sup>۲۸۷</sup> یوم <sup>۲۸۸</sup> یوم <sup>۲۸۹</sup> یوم <sup>۲۹۰</sup> یوم <sup>۲۹۱</sup> یوم <sup>۲۹۲</sup> یوم <sup>۲۹۳</sup> یوم <sup>۲۹۴</sup> یوم <sup>۲۹۵</sup> یوم <sup>۲۹۶</sup> یوم <sup>۲۹۷</sup> یوم <sup>۲۹۸</sup> یوم <sup>۲۹۹</sup> یوم <sup>۳۰۰</sup> یوم <sup>۳۰۱</sup> یوم <sup>۳۰۲</sup> یوم <sup>۳۰۳</sup> یوم <sup>۳۰۴</sup> یوم <sup>۳۰۵</sup> یوم <sup>۳۰۶</sup> یوم <sup>۳۰۷</sup> یوم <sup>۳۰۸</sup> یوم <sup>۳۰۹</sup> یوم <sup>۳۱۰</sup> یوم <sup>۳۱۱</sup> یوم <sup>۳۱۲</sup> یوم <sup>۳۱۳</sup> یوم <sup>۳۱۴</sup> یوم <sup>۳۱۵</sup> یوم <sup>۳۱۶</sup> یوم <sup>۳۱۷</sup> یوم <sup>۳۱۸</sup> یوم <sup>۳۱۹</sup> یوم <sup>۳۲۰</sup> یوم <sup>۳۲۱</sup> یوم <sup>۳۲۲</sup> یوم <sup>۳۲۳</sup> یوم <sup>۳۲۴</sup> یوم <sup>۳۲۵</sup> یوم <sup>۳۲۶</sup> یوم <sup>۳۲۷</sup> یوم <sup>۳۲۸</sup> یوم <sup>۳۲۹</sup> یوم <sup>۳۳۰</sup> یوم <sup>۳۳۱</sup> یوم <sup>۳۳۲</sup> یوم <sup>۳۳۳</sup> یوم <sup>۳۳۴</sup> یوم <sup>۳۳۵</sup> یوم <sup>۳۳۶</sup> یوم <sup>۳۳۷</sup> یوم <sup>۳۳۸</sup> یوم <sup>۳۳۹</sup> یوم <sup>۳۴۰</sup> یوم <sup>۳۴۱</sup> یوم <sup>۳۴۲</sup> یوم <sup>۳۴۳</sup> یوم <sup>۳۴۴</sup> یوم <sup>۳۴۵</sup> یوم <sup>۳۴۶</sup> یوم <sup>۳۴۷</sup> یوم <sup>۳۴۸</sup> یوم <sup>۳۴۹</sup> یوم <sup>۳۵۰</sup> یوم <sup>۳۵۱</sup> یوم <sup>۳۵۲</sup> یوم <sup>۳۵۳</sup> یوم <sup>۳۵۴</sup> یوم <sup>۳۵۵</sup> یوم <sup>۳۵۶</sup> یوم <sup>۳۵۷</sup> یوم <sup>۳۵۸</sup> یوم <sup>۳۵۹</sup> یوم <sup>۳۶۰</sup> یوم <sup>۳۶۱</sup> یوم <sup>۳۶۲</sup> یوم <sup>۳۶۳</sup> یوم <sup>۳۶۴</sup> یوم <sup>۳۶۵</sup> یوم <sup>۳۶۶</sup> یوم <sup>۳۶۷</sup> یوم <sup>۳۶۸</sup> یوم <sup>۳۶۹</sup> یوم <sup>۳۷۰</sup> یوم <sup>۳۷۱</sup> یوم <sup>۳۷۲</sup> یوم <sup>۳۷۳</sup> یوم <sup>۳۷۴</sup> یوم <sup>۳۷۵</sup> یوم <sup>۳۷۶</sup> یوم <sup>۳۷۷</sup> یوم <sup>۳۷۸</sup> یوم <sup>۳۷۹</sup> یوم <sup>۳۸۰</sup> یوم <sup>۳۸۱</sup> یوم <sup>۳۸۲</sup> یوم <sup>۳۸۳</sup> یوم <sup>۳۸۴</sup> یوم <sup>۳۸۵</sup> یوم <sup>۳۸۶</sup> یوم <sup>۳۸۷</sup> یوم <sup>۳۸۸</sup> یوم <sup>۳۸۹</sup> یوم <sup>۳۹۰</sup> یوم <sup>۳۹۱</sup> یوم <sup>۳۹۲</sup> یوم <sup>۳۹۳</sup> یوم <sup>۳۹۴</sup> یوم <sup>۳۹۵</sup> یوم <sup>۳۹۶</sup> یوم <sup>۳۹۷</sup> یوم <sup>۳۹۸</sup> یوم <sup>۳۹۹</sup> یوم <sup>۴۰۰</sup> یوم <sup>۴۰۱</sup> یوم <sup>۴۰۲</sup> یوم <sup>۴۰۳</sup> یوم <sup>۴۰۴</sup> یوم <sup>۴۰۵</sup> یوم <sup>۴۰۶</sup> یوم <sup>۴۰۷</sup> یوم <sup>۴۰۸</sup> یوم <sup>۴۰۹</sup> یوم <sup>۴۱۰</sup> یوم <sup>۴۱۱</sup> یوم <sup>۴۱۲</sup> یوم <sup>۴۱۳</sup> یوم <sup>۴۱۴</sup> یوم <sup>۴۱۵</sup> یوم <sup>۴۱۶</sup> یوم <sup>۴۱۷</sup> یوم <sup>۴۱۸</sup> یوم <sup>۴۱۹</sup> یوم <sup>۴۲۰</sup> یوم <sup>۴۲۱</sup> یوم <sup>۴۲۲</sup> یوم <sup>۴۲۳</sup> یوم <sup>۴۲۴</sup> یوم <sup>۴۲۵</sup> یوم <sup>۴۲۶</sup> یوم <sup>۴۲۷</sup> یوم <sup>۴۲۸</sup> یوم <sup>۴۲۹</sup> یوم <sup>۴۳۰</sup> یوم <sup>۴۳۱</sup> یوم <sup>۴۳۲</sup> یوم <sup>۴۳۳</sup> یوم <sup>۴۳۴</sup> یوم <sup>۴۳۵</sup> یوم <sup>۴۳۶</sup> یوم <sup>۴۳۷</sup> یوم <sup>۴۳۸</sup> یوم <sup>۴۳۹</sup> یوم <sup>۴۴۰</sup> یوم <sup>۴۴۱</sup> یوم <sup>۴۴۲</sup> یوم <sup>۴۴۳</sup> یوم <sup>۴۴۴</sup> یوم <sup>۴۴۵</sup> یوم <sup>۴۴۶</sup> یوم <sup>۴۴۷</sup> یوم <sup>۴۴۸</sup> یوم <sup>۴۴۹</sup> یوم <sup>۴۵۰</sup> یوم <sup>۴۵۱</sup> یوم <sup>۴۵۲</sup> یوم <sup>۴۵۳</sup> یوم <sup>۴۵۴</sup> یوم <sup>۴۵۵</sup> یوم <sup>۴۵۶</sup> یوم <sup>۴۵۷</sup> یوم <sup>۴۵۸</sup> یوم <sup>۴۵۹</sup> یوم <sup>۴۶۰</sup> یوم <sup>۴۶۱</sup> یوم <sup>۴۶۲</sup> یوم <sup>۴۶۳</sup> یوم <sup>۴۶۴</sup> یوم <sup>۴۶۵</sup> یوم <sup>۴۶۶</sup> یوم <sup>۴۶۷</sup> یوم <sup>۴۶۸</sup> یوم <sup>۴۶۹</sup> یوم <sup>۴۷۰</sup> یوم <sup>۴۷۱</sup> یوم <sup>۴۷۲</sup> یوم <sup>۴۷۳</sup> یوم <sup>۴۷۴</sup> یوم <sup>۴۷۵</sup> یوم <sup>۴۷۶</sup> یوم <sup>۴۷۷</sup> یوم <sup>۴۷۸</sup> یوم <sup>۴۷۹</sup> یوم <sup>۴۸۰</sup> یوم <sup>۴۸۱</sup> یوم <sup>۴۸۲</sup> یوم <sup>۴۸۳</sup> یوم <sup>۴۸۴</sup> یوم <sup>۴۸۵</sup> یوم <sup>۴۸۶</sup> یوم <sup>۴۸۷</sup> یوم <sup>۴۸۸</sup> یوم <sup>۴۸۹</sup> یوم <sup>۴۹۰</sup> یوم <sup>۴۹۱</sup> یوم <sup>۴۹۲</sup> یوم <sup>۴۹۳</sup> یوم <sup>۴۹۴</sup> یوم <sup>۴۹۵</sup> یوم <sup>۴۹۶</sup> یوم <sup>۴۹۷</sup> یوم <sup>۴۹۸</sup> یوم <sup>۴۹۹</sup> یوم <sup>۵۰۰</sup> یوم <sup>۵۰۱</sup> یوم <sup>۵۰۲</sup> یوم <sup>۵۰۳</sup> یوم <sup>۵۰۴</sup> یوم <sup>۵۰۵</sup> یوم <sup>۵۰۶</sup> یوم <sup>۵۰۷</sup> یوم <sup>۵۰۸</sup> یوم <sup>۵۰۹</sup> یوم <sup>۵۱۰</sup> یوم <sup>۵۱۱</sup> یوم <sup>۵۱۲</sup> یوم <sup>۵۱۳</sup> یوم <sup>۵۱۴</sup> یوم <sup>۵۱۵</sup> یوم <sup>۵۱۶</sup> یوم <sup>۵۱۷</sup> یوم <sup>۵۱۸</sup> یوم <sup>۵۱۹</sup> یوم <sup>۵۲۰</sup> یوم <sup>۵۲۱</sup> یوم <sup>۵۲۲</sup> یوم <sup>۵۲۳</sup> یوم <sup>۵۲۴</sup> یوم <sup>۵۲۵</sup> یوم <sup>۵۲۶</sup> یوم <sup>۵۲۷</sup> یوم <sup>۵۲۸</sup> یوم <sup>۵۲۹</sup> یوم <sup>۵۳۰</sup> یوم <sup>۵۳۱</sup> یوم <sup>۵۳۲</sup> یوم <sup>۵۳۳</sup> یوم <sup>۵۳۴</sup> یوم <sup>۵۳۵</sup> یوم <sup>۵۳۶</sup> یوم <sup>۵۳۷</sup> یوم <sup>۵۳۸</sup> یوم <sup>۵۳۹</sup> یوم <sup>۵۴۰</sup> یوم <sup>۵۴۱</sup> یوم <sup>۵۴۲</sup> یوم <sup>۵۴۳</sup> یوم <sup>۵۴۴</sup> یوم <sup>۵۴۵</sup> یوم <sup>۵۴۶</sup> یوم <sup>۵۴۷</sup> یوم <sup>۵۴۸</sup> یوم <sup>۵۴۹</sup> یوم <sup>۵۵۰</sup> یوم <sup>۵۵۱</sup> یوم <sup>۵۵۲</sup> یوم <sup>۵۵۳</sup> یوم <sup>۵۵۴</sup> یوم <sup>۵۵۵</sup> یوم <sup>۵۵۶</sup> یوم <sup>۵۵۷</sup> یوم <sup>۵۵۸</sup> یوم <sup>۵۵۹</sup> یوم <sup>۵۶۰</sup> یوم <sup>۵۶۱</sup> یوم <sup>۵۶۲</sup> یوم <sup>۵۶۳</sup> یوم <sup>۵۶۴</sup> یوم <sup>۵۶۵</sup> یوم <sup>۵۶۶</sup> یوم <sup>۵۶۷</sup> یوم <sup>۵۶۸</sup> یوم <sup>۵۶۹</sup> یوم <sup>۵۷۰</sup> یوم <sup>۵۷۱</sup> یوم <sup>۵۷۲</sup> یوم <sup>۵۷۳</sup> یوم <sup>۵۷۴</sup> یوم <sup>۵۷۵</sup> یوم <sup>۵۷۶</sup> یوم <sup>۵۷۷</sup> یوم <sup>۵۷۸</sup> یوم <sup>۵۷۹</sup> یوم <sup>۵۸۰</sup> یوم <sup>۵۸۱</sup> یوم <sup>۵۸۲</sup> یوم <sup>۵۸۳</sup> یوم <sup>۵۸۴</sup> یوم <sup>۵۸۵</sup> یوم <sup>۵۸۶</sup> یوم <sup>۵۸۷</sup> یوم <sup>۵۸۸</sup> یوم <sup>۵۸۹</sup> یوم <sup>۵۹۰</sup> یوم <sup>۵۹۱</sup> یوم <sup>۵۹۲</sup> یوم <sup>۵۹۳</sup> یوم <sup>۵۹۴</sup> یوم <sup>۵۹۵</sup> یوم <sup>۵۹۶</sup> یوم <sup>۵۹۷</sup> یوم <sup>۵۹۸</sup> یوم <sup>۵۹۹</sup> یوم <sup>۶۰۰</sup> یوم <sup>۶۰۱</sup> یوم <sup>۶۰۲</sup> یوم <sup>۶۰۳</sup> یوم <sup>۶۰۴</sup> یوم <sup>۶۰۵</sup> یوم <sup>۶۰۶</sup> یوم <sup>۶۰۷</sup> یوم <sup>۶۰۸</sup> یوم <sup>۶۰۹</sup> یوم <sup>۶۱۰</sup> یوم <sup>۶۱۱</sup> یوم <sup>۶۱۲</sup> یوم <sup>۶۱۳</sup> یوم <sup>۶۱۴</sup> یوم <sup>۶۱۵</sup> یوم <sup>۶۱۶</sup> یوم <sup>۶۱۷</sup> یوم <sup>۶۱۸</sup> یوم <sup>۶۱۹</sup> یوم <sup>۶۲۰</sup> یوم <sup>۶۲۱</sup> یوم <sup>۶۲۲</sup> یوم <sup>۶۲۳</sup> یوم <sup>۶۲۴</sup> یوم <sup>۶۲۵</sup> یوم <sup>۶۲۶</sup> یوم <sup>۶۲۷</sup> یوم <sup>۶۲۸</sup> یوم <sup>۶۲۹</sup> یوم <sup>۶۳۰</sup> یوم <sup>۶۳۱</sup> یوم <sup>۶۳۲</sup> یوم <sup>۶۳۳</sup> یوم <sup>۶۳۴</sup> یوم <sup>۶۳۵</sup> یوم <sup>۶۳۶</sup> یوم <sup>۶۳۷</sup> یوم <sup>۶۳۸</sup> یوم <sup>۶۳۹</sup> یوم <sup>۶۴۰</sup> یوم <sup>۶۴۱</sup> یوم <sup>۶۴۲</sup> یوم <sup>۶۴۳</sup> یوم <sup>۶۴۴</sup> یوم <sup>۶۴۵</sup> یوم <sup>۶۴۶</sup> یوم <sup>۶۴۷</sup> یوم <sup>۶۴۸</sup> یوم <sup>۶۴۹</sup> یوم <sup>۶۵۰</sup> یوم <sup>۶۵۱</sup> یوم <sup>۶۵۲</sup> یوم <sup>۶۵۳</sup> یوم <sup>۶۵۴</sup> یوم <sup>۶۵۵</sup> یوم <sup>۶۵۶</sup> یوم <sup>۶۵۷</sup> یوم <sup>۶۵۸</sup> یوم <sup>۶۵۹</sup> یوم <sup>۶۶۰</sup> یوم <sup>۶۶۱</sup> یوم <sup>۶۶۲</sup> یوم <sup>۶۶۳</sup> یوم <sup>۶۶۴</sup> یوم <sup>۶۶۵</sup> یوم <sup>۶۶۶</sup> یوم <sup>۶۶۷</sup> یوم <sup>۶۶۸</sup> یوم <sup>۶۶۹</sup> یوم <sup>۶۷۰</sup> یوم <sup>۶۷۱</sup> یوم <sup>۶۷۲</sup> یوم <sup>۶۷۳</sup> یوم <sup>۶۷۴</sup> یوم <sup>۶۷۵</sup> یوم <sup>۶۷۶</sup> یوم <sup>۶۷۷</sup> یوم <sup>۶۷۸</sup> یوم <sup>۶۷۹</sup> یوم <sup>۶۸۰</sup> یوم <sup>۶۸۱</sup> یوم <sup>۶۸۲</sup> یوم <sup>۶۸۳</sup> یوم <sup>۶۸۴</sup> یوم <sup>۶۸۵</sup> یوم <sup>۶۸۶</sup> یوم <sup>۶۸۷</sup> یوم <sup>۶۸۸</sup> یوم <sup>۶۸۹</sup> یوم <sup>۶۹۰</sup> یوم <sup>۶۹۱</sup> یوم <sup>۶۹۲</sup> یوم <sup>۶۹۳</sup> یوم <sup>۶۹۴</sup> یوم <sup>۶۹۵</sup> یوم <sup>۶۹۶</sup> یوم <sup>۶۹۷</sup> یوم <sup>۶۹۸</sup> یوم <sup>۶۹۹</sup> یوم <sup>۷۰۰</sup> یوم <sup>۷۰۱</sup> یوم <sup>۷۰۲</sup> یوم <sup>۷۰۳</sup> یوم <sup>۷۰۴</sup> یوم <sup>۷۰۵</sup> یوم <sup>۷۰۶</sup> یوم <sup>۷۰۷</sup> یوم <sup>۷۰۸</sup> یوم <sup>۷۰۹</sup> یوم <sup>۷۱۰</sup> یوم <sup>۷۱۱</sup> یوم <sup>۷۱۲</sup> یوم <sup>۷۱۳</sup> یوم <sup>۷۱۴</sup> یوم <sup>۷۱۵</sup> یوم <sup>۷۱۶</sup> یوم <sup>۷۱۷</sup> یوم <sup>۷۱۸</sup> یوم <sup>۷۱۹</sup> یوم <sup>۷۲۰</sup> یوم <sup>۷۲۱</sup> یوم <sup>۷۲۲</sup> یوم <sup>۷۲۳</sup> یوم <sup>۷۲۴</sup> یوم <sup>۷۲۵</sup> یوم <sup>۷۲۶</sup> یوم <sup>۷۲۷</sup> یوم <sup>۷۲۸</sup> یوم <sup>۷۲۹</sup> یوم <sup>۷۳۰</sup> یوم <sup>۷۳۱</sup> یوم <sup>۷۳۲</sup> یوم <sup>۷۳۳</sup> یوم <sup>۷۳۴</sup> یوم <sup>۷۳۵</sup> یوم <sup>۷۳۶</sup> یوم <sup>۷۳۷</sup> یوم <sup>۷۳۸</sup> یوم <sup>۷۳۹</sup> یوم <sup>۷۴۰</sup> یوم <sup>۷۴۱</sup> یوم <sup>۷۴۲</sup> یوم <sup>۷۴۳</sup> یوم <sup>۷۴۴</sup> یوم <sup>۷۴۵</sup> یوم <sup>۷۴۶</sup> یوم <sup>۷۴۷</sup> یوم <sup>۷۴۸</sup> یوم <sup>۷۴۹</sup> یوم <sup>۷۵۰</sup> یوم <sup>۷۵۱</sup> یوم <sup>۷۵۲</sup> یوم <sup>۷۵۳</sup> یوم <sup>۷۵۴</sup> یوم <sup>۷۵۵</sup> یوم <sup>۷۵۶</sup> یوم <sup>۷۵۷</sup> یوم <sup>۷۵۸</sup> یوم <sup>۷۵۹</sup> یوم <sup>۷۶۰</sup> یوم <sup>۷۶۱</sup> یوم <sup>۷۶۲</sup> یوم <sup>۷۶۳</sup> یوم <sup>۷۶۴</sup> یوم <sup>۷۶۵</sup> یوم <sup>۷۶۶</sup> یوم <sup>۷۶۷</sup> یوم <sup>۷۶۸</sup> یوم <sup>۷۶۹</sup> یوم <sup>۷۷۰</sup> یوم <sup>۷۷۱</sup> یوم <sup>۷۷۲</sup> یوم <sup>۷۷۳</sup> یوم <sup>۷۷۴</sup> یوم <sup>۷۷۵</sup> یوم <sup>۷۷۶</sup> یوم <sup>۷۷۷</sup> یوم <sup>۷۷۸</sup> یوم <sup>۷۷۹</sup> یوم <sup>۷۸۰</sup> یوم <sup>۷۸۱</sup> یوم <sup>۷۸۲</sup> یوم <sup>۷۸۳</sup> یوم <sup>۷۸۴</sup> یوم <sup>۷۸۵</sup> یوم <sup>۷۸۶</sup> یوم <sup>۷۸۷</sup> یوم <sup>۷۸۸</sup> یوم <sup>۷۸۹</sup> یوم <sup>۷۹۰</sup> یوم <sup>۷۹۱</sup> یوم <sup>۷۹۲</sup> یوم <sup>۷۹۳</sup> یوم <sup>۷۹۴</sup> یوم <sup>۷۹۵</sup> یوم <sup>۷۹۶</sup> یوم <sup>۷۹۷</sup> یوم <sup>۷۹۸</sup> یوم <sup>۷۹۹</sup> یوم <sup>۸۰۰</sup> یوم <sup>۸۰۱</sup> یوم <sup>۸۰۲</sup> یوم <sup>۸۰۳</sup> یوم <sup>۸۰۴</sup> یوم <sup>۸۰۵</sup> یوم <sup>۸۰۶</sup> یوم <sup>۸۰۷</sup> یوم <sup>۸۰۸</sup> یوم <sup>۸۰۹</sup> یوم <sup>۸۱۰</sup> یوم <sup>۸۱۱</sup> یوم <sup>۸۱۲</sup> یوم <sup>۸۱۳</sup> یوم <sup>۸۱۴</sup> یوم <sup>۸۱۵</sup> یوم <sup>۸۱۶</sup> یوم <sup>۸۱۷</sup> یوم <sup>۸۱۸</sup> یوم <sup>۸۱۹</sup> یوم <sup>۸۲۰</sup> یوم <sup>۸۲۱</sup> یوم <sup>۸۲۲</sup> یوم <sup>۸۲۳</sup> یوم <sup>۸۲۴</sup> یوم <sup>۸۲۵</sup> یوم <sup>۸۲۶</sup> یوم <sup>۸۲۷</sup> یوم <sup>۸۲۸</sup> یوم <sup>۸۲۹</sup> یوم <sup>۸۳۰</sup> یوم <sup>۸۳۱</sup> یوم <sup>۸۳۲</sup> یوم <sup>۸۳۳</sup> یوم <sup>۸۳۴</sup> یوم <sup>۸۳۵</sup> یوم <sup>۸۳۶</sup> یوم <sup>۸۳۷</sup> یوم <sup>۸۳۸</sup> یوم <sup>۸۳۹</sup> یوم <sup>۸۴۰</sup> یوم <sup>۸۴۱</sup> یوم





فصل جگرهای که زیر زمین است بشیطان طعام نخستین است و از طعام که اسرائیل یعنی یعقوب صلبوات آید  
بر خود حرام گردانیده بود برسد پانچ این صورتی که یکتا بود از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم همان شد  
که یعقوب علیه السلام مرعوب بود چنانچه مرض او در غایت شدت میبود و نذر کرد که اگر خدای او را از این مرض شفا بخش  
بهترین مطومات و مشروبات و کیش بر خود حرام گرداند محبوب ترین طعام و شراب ایشان گوشت و شیر است  
بود و خرچ گوشت و شیر مذکور بر خود التزم نمود بعد از آن گفت بر تو که اسم فرشته روحی می آرد و که نام ملک بی نام  
خدای میگزارد گفت جبرئیل می آید آنچه خوان میشود و باز میگوید این صورتی که گفت جبرئیل و شمع باست و ما را از  
جمله اعدا است اگر آن روحی بیکائیل بود بر تو ایسان می آوردیم و ترا پیغمبری تقدیق میکردیم برای عداوت  
جبرئیل چنانچه سببی ذکر کردی آنکه نبوت در میان ما بود جبرئیل در غیر ما آورد و دیگر آنکه موسی علیه السلام  
خبر کرده بود که از مردی بنی اسرائیل نام بیت المقدس اخراجی بود می خواهد نمود دل بر تحسین حال بنی اسرائیل و میگوید  
قوی تر از برای تقصیر و فرستادیم تا چون او را در یاد آورد و دفع شر و بریدن سر او بشتابد سر او را به تیغ آید  
گرداند و شر او را بکفایت برساند چون آن مرد کو در مسکنی ضعیفی بدین نام دریافت در بریدن سر او و فرم  
نشد و شتابت جبرئیل پیش آمد با او در گفتار و آید گفت اگر این همان است که خدای شما بدست او حکم  
کرده است گشتن نتوانی و اگر این آن نیست بگذار حق او را از سر سائی بدین کلمات از گشتن باز داشت  
و او را برای خرابی بیت المقدس باقی گذاشت و دیگر جبرئیل بر سر او را مطلع میشد و بر همه میزد و او را میزد  
و او را بر حال مطلع میگردد و در شان این صورتی که کور این آیت نازل گشت و حال کسی که دشمن جبرئیل باشد  
به بیان پیوست و بعضی از امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه در سوغت کسفت جماعتی از پیغمبر را بر وجهی حجت  
گفت چرا ایما بر پیغمبر ما نمی آید و دل بر تقدیق او نمیگمارید گفت بر جبرئیل فرود می آید با او تود و تود  
بیناید و او دشمن باست فرقه ما را از اعدا است اگر بیکائیل برود و روحی با ایمان می آوردیم و او را پیغمبر  
تقدیق میکردیم زیرا که بیکائیل فرشته رحمت است از زانی و قذر رفتی آرد جبرئیل فرشته عذاب است سختها  
و بلاها را و ازین جهت جبرئیل را دشمن داریم و بیکائیل را دوست خویش نپذیریم و نیز گویند عمر رضی الله عنه  
گاه گاه ایشان با ملاقات میکرد و دل بر صحبت ایشان می آورد تا کلمات ایشان بشنود و بداند که در شان پیغمبر  
چه میگویند و در حق او از غیر و شر چه میگویند و زنی امیر المومنین عمر را گفت ما را دوست میداریم و غلام ما را دوست  
تو میگردانیم گفت من نیز از جهت شما می آیم و از صداقت شما تود و تود و میگویم برای این معنی نمی شناسم تا  
فصل جگر که در گناهنا است دریا نم بعد که گفته جبرئیل را از دشمن قدیم است ما را با او دوست است  
و او بیکائیل را دشمن میدارد و بیکائیل او را دشمن می بیند و امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه در  
تفسیر

ایشان گمانی ایشان را ازین گفتار تا شاید باز داشت گفت هر که دشمن جبرئیل بود او دشمن جیکائیل شد  
 و هر که دشمن جیکائیل باشد دشمن جبرئیل بود و هر که دشمن بر و بود دشمن خدا باشد چون عمر رضی الله تعالی عنه  
 پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمد این آیه پیش ازین فرود آمده بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بطریق دیگر فرمود  
 گفت لقد وافقك و بك انما لم اكن منكم فقلت بعد ان خود را درین خدای در صلابت سخت تر از سنگ  
 یا فتم و در صلابت حق تیر تر از تیغ شتافتم و من من کان عدو الجبریل شرطیه است و اوست شرطه و من است ای  
 من کان عدو الجبریل عادى من لا یلیق ان یأدی فانه نزل به جبرائیل و فی لیل است ضمیر نه عاید بر جبرئیل  
 و ضمیر نه عاید بر قرآن است اگر چه بالا ذکر او نرفته است بر طریق حق تو ازت با الحجاب ای تو ازت الشمس علی  
 قلوبکم متعلق است بنزل باذن الله غیر متعلق است بنزل بمصدق اما این بدیه حال است از ضمیر نه که عاید  
 بر قرآن اما این بدیه متعلق است بمصدق اما این بدیه عبارت است از تقدم بر وجه تشبیل چه چه بیان و  
 کسی بود پیش او باشد و بدی عطف است بر مصداق و بشری عطف است بر بدی و لکن متعلق است به  
 و بشری معنی اینست بگو یا محمد هر که جبرئیل را دشمن بود دشمن باشد کسی که لایق نیست که دشمن داشته  
 زیرا که جبرئیل قرآن را بر دل تو باذن خدای و فرمان او فرود آورده است و نظم و معنی آن راست و ارزنده  
 و تصدیق کننده است هر چه بر آن پیش فرود است از تورات و انجیل و در خاطر تو استوار کرده است خداوند  
 راه راست نمودن و فرود دادن است و میان را در هر که کتابی آورد که مصدق باشد مکتبی را که سوسه  
 بایمان بنوازد بپاشد که او را عداد دارند و لایق نبود که او را دشمن بنماید پس سوال چون پیغمبر نامو گفتم  
 این سخن نباشد پیغمبر را علی فنی باید گفت علی قلبک گفتن بیان نمود و جواب پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
 که هر که شرطیه و هو قوله من کان عدو الجبریل فقد عادى من لا یلیق ان یأدی ما سور شده و دلیل بر شرطیه  
 هو قوله فانه نزل علی قلبک باذن الله مصداق اما این بدیه و بشری لکن متعلق است کلام امر آن است  
 کان عدو الله و ملککم و رسولکم و جبرئیل و میکائیل فان الله حدی لکم فیوین جیکائیل پیغمبر که بعد از میکائیل  
 مجذوف یا و کمال مجذوف بر دو خوانند و منجی کی دانند من شرطیه است و جزاء مجذوف است و مجذوفان الله  
 عدد و لکن این تعلیل جزاء مجذوف است ای من کان عدو الله و ملککم و رسولکم و جبرئیل و میکائیل فان الله  
 حدی لکم لان الله حدی لکم فرین و هو منعم و چون شرطیه خطاب مروج سوی مضمون این جمله بود بتقدیم مروج مانده  
 جمله بیان نمود معنی اینست هر که فرستگان و رسولان جبرئیل و میکائیل را دشمن بود یا خدای و دوستان  
 خدای غرض و جل از شقاوت عداوت و در خدای غرض و جل دشمن او باشد زیرا که خدای غرض و جل کافران را





که با ایشان گفت و در ایشانست و این تخت و فرمان است که فرمودی آنکه سانی که داده شده اند کتاب مکتوب خدای  
یعنی یقین است را پس نشانه نویسی انداختی که هیچ گاه کسی را نباید از دست و یقین را نمی شناسند  
**وَاتَّخِذُوا لِلشَّيْطَانِ عِلًّا مَّيْمَنًا**  
این خبر عطف است بر آیه اولی فی قلوبهم الجمل و علی که در میان دست و شتر خسته بود و بیان و و کلام متصل است  
منو و چنانچه بالا گذشت و نکته آخر این هر یکی بنویسند و بگویند که استخوان معنی ماضی است مثل الشیاطین ایراد  
ماضی لفظ مضارع صیغه حال است پس حاضر آوردن حالت شیعه ایشان است معنی اینست و پس می گردند که  
کتاب سحر و راکه آنرا شیاطین میخوانند و اندکی از آن را میخوانند و اندکی از آن را میخوانند و اندکی از آن را میخوانند  
بهر معنی آمده و در کلام عرب هر سه صیغه متصل شده معنی سوم موافق استعمال علی است و بر معنی اول معتقد  
سوی تقنین معنی اقرار است امی تیلو معتقدین علی بلکه سیلیمان و ایت کرده اند که شیاطین نزد یک آسمان  
میفتند و استراق سحر از فرشتگان کرده بر کاهنان میگفت و آن را یاد میکردند و در کتابت می آوردند و در  
رامی آموزانیدند و بخلاف می رسانیدند و آنرا علم سیلیمان میخوانند تا بگوید سیلیمان نسبت میکردند و می گفتند  
سیلیمان را ضبط آد میان و پریان و باد و پرندگان و سحر و سحر و او را قرار دادند و ضبط آد میان و سحر و سحر  
دست داده بود سیلیمان این خبر شنید کتابها سحر از دست ایشان کشید بر خویش آورد و زیر تخت خویش  
کرد بعد وفات سیلیمان وفات آنکسانی که برین سحر وقت بودند شیاطین پیش مردمان باز نمودند سیلیمان علم سحر  
داشت که بدان جهان را سحر و سحر است برای اثبات سخنی که اقرار کردند کتابها سحر از زیر تخت او بیرون آورد  
حق سبحانه تعالی بر پیغمبر علیه السلام وحی فرستاد از اقرار ایشان خبر دارد و **مَا كَفَرَ السَّيْطَانُ**  
این جمله بمعنی است امی و ما سحر سیلیمان را کفر سحر معنی اینست و سحر کرده است سیلیمان پس و کافرت  
و این عمل ناشایسته و کار ناپسندیده و نوبیاده **وَاللَّيْن الشَّيْطَانِ كَفَرُوا بِالْحَمْدِ**  
**الثَّالِثُ الشَّيْطَانِ عَطْفٌ** است بر و کفر سیلیمان و کفر برای سحر است و جمله **وَاللَّيْن الشَّيْطَانِ كَفَرُوا بِالْحَمْدِ**  
یا تعلیل است معنی اینست و کفر شیاطین کافر شدند درین حال که مردمان سحر می آموزانیدند و پی تسلیم  
خویش سحر میکردانیدند سحر اطهار امور عجیبه است بآب و آب غریبه است بشرط آنکه انعام بنیت کنند و غیر  
اطهار بنیت داخل علم خوانند و حکم مختلف است اگر در سحر قلبی یا فعلی بنویسند یا بنویسند سحر بر این مریض  
نموده و امر ندیدند انکار کرد و بر روی جاری دارد و سحر را از جهت ارتداد و کشتن زن سحر  
را سحر مریضه میگویند تا آنکه ازین عمل توبه کند و خود را ازین جرم عظیمه دور افکند و اگر در قول و فعل  
سحر بنویسد و بر او سحر از جهت انعام بنیت و به نیت باشد لیکن اگر سحر ایا که نفوس کفر و سحر قطع طریق و سحر



نفوس مضمونه را در پهلایان گنجد از جهت سعی نفسا و بکشد و بنیان بسا حیره سا حیره فرق نکند در تفسیر  
 امام زاهد راجع آورده اگر ساحری دعوی تقلیب اعیان و تغییر تصور موجودات چون تقلیب انسان به حیوانی دیگر  
 از بیمه و جرآن که از خاص الوهیت است که یاد هم از فعل معجزات چون طیران در هوا و قطع مسافت یکماه  
 و زیادت از آن در یک شب که از خاص این بنیاست نزدیک کافر کرد و مژده شود و اگر او را درین دعویها تصدیق  
 او بر تصدیق مذکور کافر بود و نسو ال بر مثل این طیران قطع مسافت یکماه و زیادت از آن در یک شب از  
 اولیای حکایت کرده و ثقات آنرا در کتب خویش آورده اند میان روایت مسطور و حکایت مذکوره و توفیق  
 چیست اصحاب این حکایت را از جمله این روایت چگونه تقصیری است جواب تقلیب اعیان آدمی را در هوا  
 طیران و در کیشب یا یکروز مسافت یکماه یا زیادت از آن از امور ممکنه است و همه ممکنات مقدور حق ایند بقدر  
 خدا و ایجاد او ممکن است که موجود شود کسی که وقوع آیتا بقدرت خدای دعوی کند وجود آنرا با محادی منسوب  
 گرداند صادق باشد و کفر نباشد و سخن او واقع را مطابق بود و اگر دعوی کند که من تقلیب کرده ام و این فعل غیر سبب است  
 پیدا آورده ام کافر شود زیرا که آن فعل را نسبت سوی خویش کرده و منصف سوی قدرت خویش آورده  
 دعوی خدائی باشد کفر بود و همچنین دعوی فعل معجزات آن نیز فعل خداست اگر نسبت بخود کند خود را فاعل آن  
 گوید دعوی خالقیت کرده باشد و ارتداد عظیم بود اما آنچه از اولیا را اختیار روایت کرده اند از اصفیاء را بر آورده  
 حکایت آورده اند محمول بر آن است که ایشان نسبت بخود نکرده و منصف سوی خود نیارده و محفل نسبت سو  
 خدا داشته یا منصف سوی سبب نباشد و **وَمَا أَنْزَلْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بَيِّنَاتٍ كَمَا كُنْتَ وَهَّادٌ**  
**وَمَا أَنْزَلْ عَلَى سُلَيْمَانَ السَّحْرَ وَهَارُونَ وَهَارُونَ عَطْفَ بَيِّنَاتٍ سَمِعَ مِنْ بَلَكَيْنِ رَاسِمَتِ**  
 آنچه هر دو فرشته فرستاده شده که نام ایشان هارون و هارون آمده و بعضی از ما را نانی و عطف  
 بزودا کفر سلیمان نیز دارند سمو ال برین معنی نئی انزال سحر بر هارون و هارون بود اثبات تعلیم و شفا  
 و تعلیم و ما را از ایشان که از وایلمان من احد الا به مفهوم است مشکل شود جواب صحت تعلیم و تسلیم  
 یعنی به علم بود یعنی بر نزول سحر ایشان نباشد بیان نئی از سحر کبری و اثبات تعلیم و تعلیم آن از منافات نبود سوال  
 چون تعلیم سحر از فرشتگان و تعلیم مردمان سحر از ایشان ثابت گویند بیان تعلیم شیاطین و تعلیم ایشان فرق  
 بجو و جو نیز چون انصاف تعلیم سحر از شیاطین برای عمل بود و تعلیم فرشتگان برای توفیق باشد بقرون یعنی  
 آید متضمن برنج نماید چنانچه از خودی و بایمان من احد حق بقول اما سخن گذشته ظاهر فیه میشود و چنانچه از و  
 متناهی بقرون برین امر و وجود و تعلیم و ما فیض سحر و لا یتفهم مفهوم میگردد و تواند بود که ایشان تعلیم علم  
 خواص میگردد از بنیان کردن و شمشیر قبل سوی خویش که کفر بود نیاز نیست و اما صراحت به کفر و تعلیم سحر

و ثبوت تعلم از ایشان نفی میکنند و منتهی باین عاید بر فرشتگان نمیدارد و عاید بر کفر و سحر می بیند و در حق می یقیند  
 اما سخن قنوت فلا تکفر را غایب از نا بیداران نداشته کلام بتقدیر و با بیداران برین حد بل رسالتان فی منتهی حتی یقینا انما سخن  
 قنوت فلا تکفر پیدا نشود و تفسیر انا انما نرشد فاعلمون منما عطف بر و یعلمون الناس السحر باید داشت معطوف بر و با بیداران  
 سخن غایب نباید داشت و در ما انزلنا مانافیه دارند عطف بر و با کفر سلیمان پذیرند و اینست که در این فرشتگان  
 چون فسق و فجور آدمیان مشاهده کردند و قباحات آنرا در دل آوردند گفت ای بار خدا خلق را آفریدی و با انواع  
 عطایا مخصوص گردانیدی و ایشان ترا بیفرمانی میکنند و عصیان می ورزند اگر بجای ایشان ما باشیم بی فرمانی  
 نکنیم و خود را در ورطه عصیان نمیکنیم فرمان شد و فرشته اختیار کین که ایشان در زمین حکومت یافتند و جهان  
 فرماندهی بود فرشتگان جبرئیل و میکائیل را اختیار کردند ایشان بجز و زاری رو با استغفار آوردند خدا می عفو  
 کرد و ایشان را درین ورطه بیرون آورد و فرشته دیگر که ایشان نیز از فرشتگان بزرگ بودند یکی غریب  
 با رومی و یکی غریب با ملکی یعنی ماموت اختیار کردند و چندی از صفات آدمیان از شهوت بلین و فرج در ایشان  
 نهادند و از قصار آن منع کردند و برای حکومت در زمین فرستادند ایشان تمام روز در زمین حکومت میکردند  
 و شب بر آسمان میرفتند و تا با داد و بیاورست مشغول شگفتی تا روزی عورتی زهره نام ممتاز بحدی جمال که با شوق  
 خدمت داشت پیش ایشان آمد محبت او در دل هر یکی از ایشان درآمد هر یکی از دیگری شکم پیدا داشت و  
 اخفا در محبت مذکور را لازم نپنداشتند آخر دل برین شرمی داشتند و خاطر بر طلب دلگذاشتند عورت مذکور  
 ایا آورد و طلب تعلیم اسمم کردم و ایشان اسمم میدادند و بقوت آن اسم از زمین بر آسمان رفتن می توانستند  
 پس او را تعلیم کرده بر عورت اسمم مذکور آوردند و عورت مذکور پاک شد و در جبهه درآمد و در عورت اسمم مذکور  
 مشغول گشت چون تعلیم اسمم مذکور را شرط کنی ساخته بود و بصورت ستاره میشد و بر آسمان رفت و مستقیم  
 آدمی ممنوع بصورت کواکب گرد و صورت نا متبدل بصورت ستاره شود و لیکر نه هر که یکی از سیارات سمیه  
 از گاه خلقت آسمان مخلوق شده و میان هفت کواکب سیاره آمده قابل شدن بدین گونه این همان زهره  
 مسوی است صحیح شده و صحت آن را اخبار نقاط نیاید و این دو فرشته را بفرم سیاره مذکوره از زمین بر آسمان  
 باز داشتند میان عقوبت و دنیا یا مشیت عقوبت آخرت میان عقوبت آخرت مجسم ساختند ایشان جبرئیل  
 مشورت کردند و دل بر اختیار عذاب نیا آوردند عذاب آخرت و مشیت نیست متعلق با و انت حضرت اوست  
 ایشان در چاه بابل می ریختند بابل زمین کوفه او نیخته اند و سابعنه هناعه نهران خدا عذاب میگفتند ساحران  
 بر ایشان برای طلب علم سحر می آیند ایشان اول زبان بوعظ و نهی میگویند و در نهی از سحر میبایست میبایست  
 و ما یحیی الموتی من اجب یحیی الموتی یحیی الموتی و کلا تکفر

زاید و ستم است ای عباد حق بگویند انما نحن قسمة فلان کفر جاهل و غیره بابت برای که نیست تعلیم سحر و تعلیم با نیست  
آن و نیز بعضی را اینست و تعلیم میکنند ایشان هیچ که را سحر را تعلیم کنند بود آن سحر کفر و زور و سحر که را تعلیم کنند  
و در بعضی پیش می آید و بعضی را سحر می باز بیند و میگوید سحر را تعلیم کنند با کس و سحر را تعلیم کنند و سحر کفر  
مرد قیت یقولون فیهم ما یفیرقون بسبب کین الماس و زوجه  
عطف است بر مفهوم با عیلمان من حدیثی بگویند انما نحن قسمة فلان کفر جاهل و غیره بابت برای که نیست تعلیم سحر و تعلیم با نیست  
به بین المرد و بر طرف یقولون است معنی اینست پس ایشان یعنی ساحران از دو رشته مذکور می آید و نیز  
سبب کین میان زن و شوهر جدائی می انگشند و ما هم یقولون فیهم ما یفیرقون بسبب کین الماس و زوجه  
یا ذین الله و یقولون ما یفیرقون بسبب کین الماس و زوجه  
این جمله معترض است برای بیان اینکه ساحران هر چند که زیان کارانند بفرشته خدا می یابند و نیز بیان می فرماید  
او کسی را سحر نتوانند گردانند بجهت یکذره لطف کار عباد را به برداشت کسند او فرشتان و فرشتگان و تعلیم و  
عطف است بر تعلیم معنی اینست و نه اند ایشان یعنی ساحران زیان رساننده و سحر خویش هیچ کی را با علم  
و مشیت و قصاص خدای جل و علا و تعلم میکنند ایشان چیزی را از سحر آنچه زیان میکند ایشان را در دنیا و آخرت  
کشتن و کشته شدن و در آخرت بغایت محال پوستن که ساحران را خواهد بود و ایشان را رومی خواهد نمود و  
تواند بود که در انزل علی الملکین عطف بر استوا شیاطین باشد برین تقدیر نیز فیتعلمون عطف بر مضنون و ما  
عیلمان من حدیثی بگویند انما نحن قسمة فلان کفر جاهل و غیره بابت برای که نیست تعلیم سحر و تعلیم با نیست  
بین المرد و زوجه باشد و لقد علموا لمن اشترای ماله فی الاخرة من  
خلاق و کیش ماکش و ایه انفسهم لو کانوا یعلمون ۰ بایمان منقول او معترض است بفرشته  
مقام می لو کانوا یعلمون مضرة السحر یا منزل است منزله لازم و فعل مطلق کنایت است از فعل متدی منقول به  
یا من شربوا حساوه و عینا عداة ان یری فیهم و یسمع و اغنی ای لو کانوا اذنی علم فیتعلمون مضرة السحر لازم در جواب  
فشیخ مخوف است ای و قسم نقد عاوا و لام لمن انشده لام ابتدای است در افعال قلوب در می آید و اعمل در لفظ  
یا من میزاد و این در اصطلاح تعلیق با هم گویند و از خصایص افعال قلوب دانند و جمله قسمیه معترضه است بر  
نکوهش کفر و مذمت سحر و لیس باشد و انبه انفسهم عطف است بر لمن انشده سوال عطف جمله و لیس باشد و  
انفسهم بر لمن انشده ماله فی الاخرة من خلاق عطف انشاء بر خبر یا اختلاف خبریت و انشاء است عطف چگونه جایز  
باشد چه انشاء اخبار خبری دانند و کلام تا اعمل و المقول فی شأنهم به الکلام دانند و تا کلامه منف و به است  
تفسیر خبر پیش رسد و مخصوص ندیم مخوف است ای و لقد علموا لیس شیئا یا من شربوا حساوه و عینا عداة ان یری فیهم و یسمع و اغنی ای لو کانوا اذنی علم فیتعلمون مضرة السحر لازم در جواب

ولو كانوا يعلمون شریعتی مخدوفه الخیر ای لو كانوا یعلمون بمقتضی السحر و تنبأ علیه السلام سحر واد لم یعتقدوا  
 الشیاطین و تواند بود که لو بر می بینی باشد جزا طلب و هر دو وجهی معترضه بود سبب ان تنبی چیزی یعنی از عدم  
 قدرت بر حصول او باشد تنبی از خدای عز و جل بچیز معنی بود چو اب تنبی مذکور منسوب به خدا نیا شد بلکه متعلق  
 مقول فی شأنهم که بالا مقدم است مقول مردمان بود معنی چنین گویند گفته شود در شان ایشان کاشکی که ایشان  
 از اهل علم باشند مسرت جادوگری بدانند یا گویند صیغه تنبی که در کلام خدای واقع شود مجاز از مطلق بودن  
 تنبی باشد و طلب از صفات خدایی بوده و قیاس تنبی معنی طلب از یک نام خدای است بعد نباشد و صاحبان  
 تنبی را مجاز از ارادت داشته زیرا چه ارادت را چنانچه مذکور است ملازم است معنی طلب پنداشته  
 و نزدیک اهل سنت و جماعت ارادت ملازم فعل بود مستلزم حصول مراد باشد پس معنی ارادت اینجا سیاق نماید  
 که از ثبوت ارادت علم ایشان حصول مراد لزوم آمد اگر علم ایشان مراد خدای بودی بر حکم یا شیاء باشد کان  
 حصول آن رونی نبود ای ایشان را علم حاصل نشد ته ارادت نه پیوسته است پس بر مذکور است اهل سنت ارادت  
 علم گویند و از تنبی مذکور معنی ارادت بخوند معنی نیست و بدستی دانسته اند ایشان هر آنچه کسی که سحر و  
 سحر را بدل کتاب و خدای یعنی کتاب خدای بگذارد و عمل سحر را بر دست آورد مراد در آخرت خطی نبود و  
 نصیب نباشد و هر آنچه بد چیزی است آنچه فروخته اند نفس خود را بدان و اتباع کردن ایشان شیاطین در سحر ایشان  
 اگر ایشان مسرت سحر کنند و خود را در جادوگری نیکنند یا گویند کاشکی ایشان اهل شکیانند تا مسرت  
 ساحری بدانند سوال لقد علموا اثبات علم بر طریق توکید قسمی بود ولو كانوا یعلمون موجب نفی علم باشد  
 چون لو بر نفی درمی آید دلالت بر نفی علم کند اثبات علم یا نفی علم چگونه مستقیم شود چو اب اثبات علم در حد  
 بر سبیل تحقیق و بیان واقع باشد و نفی علم که از لو كانوا یعلمون فهم میشود بر طریق تزییل عالم که بر مضمون علم  
 شود و بمنزله چنان بود و از جهت ظهور انرا ایه و الیه برخلاف مضمون جمله لقد علموا سماع را در مضمون و بمنزله  
 منکر مصر داشت بدین سبب جمله که یقسم و لام ساخت و کوا انهم آمنوا و انهم آمنوا و انهم آمنوا  
 عین الله خیر کوا کوا یعلمون ع لو برای شرط است انهم آمنوا فاعل است من انهم آمنوا  
 که شرط است ای لو ثبت انهم آمنوا لثبت الله عز و جل انهم آمنوا و انهم آمنوا و انهم آمنوا و انهم آمنوا  
 جمله سید آید یا لو در لو انهم برای تنبی است جماعه شریعه معترضه است برای بیان فضیلت و ایمان تقوی سوال  
 خیریت ثواب خدای و بهتری او شریک بر ثبوت ایمان و تقوی ایشان به نسبت این جمله جزا آن چگونه شود مترب  
 بدان چه نوع بود چو اب مسلم است که ثبوت خیریت ثواب موقوف بر ثبوت ایمان و تقوی ایشان نبود  
 یا ذکر آن حکم کردن بنان مترتب بران باشد چنانچه در روایات من گفته ام آمده و در بیان میکند که نسبت

ع

رسل قبلک تحقیق شده و تواند بود و در و لو اسم آمو ابرای متنی بود جزا طلب جمله معترضه بود و وجهی اثباتی  
 عند ایستد خبر معترضه دیگر باشد جمله لو کافو اعلیون در احتمال شرط و متنی و احتمال حذف مفعول بقدرینه تقدیر لو کافو  
 بعلون خبر تیره المبتویه یا تریل نیز لازم هر طریق لو کافو بعلون سابق سبب با آن سوال و جوابی که متعلق  
 بدوست و جمله لو کافو اعلیون معترضه بود مقتضی نفی علم ایشان باشد معنی نیست اگر ایمانی و تقوی ایشان  
 ثابت شدی هر آینه ثوابی عظیم از خدای بهتر بودی از مسرفی که تصور کنند و از هر سودی که حاصل دانسته ناشکی  
 که باشند ایشان اند و دانند آن گویند اگر ایشان اهل دانش باشند غیر بیت ثواب خودی دانند و آنرا بهتر از رفاهیت  
 و نوبی خوانند. تکلیف مشوبه تواند بود که از جهت تعلیل باشد بر طریق و رضوان من شد اگر بود یعنی ثوابی قلیل  
 از خدای بهر دست از حرمان از ثواب تواند بود برای تفحیم و تکلیف بود یعنی ثواب یا بیان تقوی که کثیر و عظیم است  
 کاین از فضل خدای کریم است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا سِرًّا وَ قَوْلًا**  
**اَنْظُرْنَا وَ اسْمَعُوا وَ لَكُم مِّنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ** و آیت کرده اند احب صایه رضوان شد علیه  
 در هنگام تبلیغ و رای را عیای رسول الله میگفتند و این مطلب را عیای از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم سید استند  
 یعنی رعایت ما کن و می با استگی نگذار دل بر فهم ما دار و لفظ را عیایان یهود بلغت سریانی یا عبری و شام بود و درین  
 میگفتند یهود و منافقان همین لفظ و باب پیغمبر لفظ و شام گفتند که گفتند این آیه نازل گشت و این نظم بود و  
 پیوست و این جمله معترضه است برای تنبیه مسلمانان و آگاهیدن بتلیس کافران در خطاب پیغمبر علیه السلام بلفظ  
 که مشایخ لفظی است نزدیک ایشان در دشنام و قول اعطف است بر لا تقولوا و اسمعوا اعطف است رد قولوا جمله  
 و لکما و من عذاب الیم مثل است معنی نیست ای مؤمنان پیش پیغمبر این لفظ گویند و حاجت تانی و استی  
 پیغمبر را و او می بدین لفظ مجویند که دشمنان بدین لفظ اظهار متابعت گشتار شما کنند و در دل مقاصد انچه میان  
 ایشان است از استعالی این لفظ در دشنام باشند از این چنین لفظ احتراز کنند از پیغمبرین کلام توفی نماید و  
 انظرنا که مفید معنی رعایت است بگویند و بدین لفظ معنی انظر فمنا و راقب ادر اکتا بگویند و نیکو بشنوید و هوش و  
 گوش بران بگمارید تا نیکو دریا بید و محتاج سوی باز گردانیدن و طلب استی نمودن نشوید و مرکاژان را که با  
 پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مثل این عداوتها انداختند و در دشنام و شایسته او گوشتند عذاب و در و قاک است  
 و عذابی هولناک است **مَا يَوْذُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن أَهْلِ الْكِتَابِ لَا الْمَشْرِكِينَ**  
**أَن يَنزِلَ عَلَيْكُم مِّنْ خَيْرٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَ اللَّهُ يَخْتِصُّ بِرَحْمَتِهِ**  
**مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** نیز از تخفیف و تشدید خوانند و معنی بر حسب آن دانند موصول  
 صله فاعل بود و بدست من بیانیست خارج و رجال چون از فاعل کفر و اول المشرکین عطف است بر اهل الکتاب



و لا یبرأ من ذنوبه حتی یتوب الیه علیکم مفعول است مبرود الیه من ذنوبه خیر زانده است و من ذنوبه یعنی کلمه ابتداء است و جمله یا و الذین کفر و انهم یستعترضون است برای بیان جسد کافران و اختصاص بغير و هو نشان نیکل تنهها و مجده و است تخلف بر جسته من ایشان نیز نیکل است و جمله و انهم یستعترضون است معنی اینست و دوست ندارد آنانکه کافر شدند از انکه از انکه کتاب و نه مشرکان که فرود آورده شود بر شما یعنی بر بنی اسرائیل شما خبری معنی قرآن و منی نزل است از شما یا حتی که کاین است از پروردگار شما و خداي مخصوص گردان بر حمت خویش هر که را خواهد یعنی بر حمتی مخصوص کند گران در دیگری بود چون فضائل غیر صلی الله علیه و سلم و خصائص که آیات اولیا مكرم و خداي عزوجل که پادشاهی قدیم است خداوند فضل عظیم است نیست پادشاهی است که خداوند غیب هر دو عالم یک گداخت ما انشی من آیه او نسیها نأت بخیر منها او میشلها نشیخ یفتحون و منی از نشیخ لغیم نون و کسر سین از انشاخ و نهم چنین تنهها لغیم نون و کسر سین از انشاخ که اصل لسان است و فتح نون همزه ساکنه بعد سین مفتوحه از مناسبتی تا خیر خوانند و معنی هر یکی بر حسب اختلاف است و استراة فمکنه و انشد ما شریطه است نشیخ شرط است او تنهها عطف است بر نشیخ مات خبر شرط است بر شرط است به نارت من در منها تفصیلیه است او مثلها عطف است بر شرط و معنی شرط است برای رطوبت کافران و نشیخ بعضی احکام و انرا روا است کرده اند کافران و ثقاتان در وقوع نشیخ طعن میکردند که حکمی می آرد بخیر می که امر میکند باز از ان باز میدارد و از چیزی نمی میکند باز همان را میفرماید و در طلب آن کوشش مینماید این آیت نازل گشت و این نظم بود و بدو است معنی اینست آنچه میگفت از آیه قرآن یا قراوش سبک و انیم از دلهای ایشان می آیم بهتر از ان یا مثل آن و این نسبت صاحب شمع بیان است مردت حکمی که غنای شد وقت بود بر نسبت با تبدیل است از جهت آنکه ظاهر او را حکم بقا مینماید و در ان جا طعن نمود و محل عیب نباشد **أَمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ** کل شیء قدیر است تمام بای انکار است و انکار نفی تثبیت و تقریر است و خطاب مخاطب را است یا مخاطب غیر معین او ان با اسم و غیر خویش قائم است مقام و مفعول تعلیم علی کل شیء متعلق است بنوعی و ان جمله تشریل است معنی اینست یا منیدانی یعنی میدانی که خدای تعالی بر هر چیزی قادر است حکم کردن دان و حکمی کرده است برگرفتن آن تواند **أَمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مَلَكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** و ما انکم من دون الله من و لی و لا نصیر و این است تمام نیز برای انکار است چنانچه بالا گشت که ملک السموات و الارض خبر ان است با اسم و غیر خویش قائم است مقام و مفعول الم تعلیم و جمله و ما انکم من دون الله من و لی و لا نصیر حال است و این جمله یعنی الم تعلی ان الله له ملک السموات و الارض تشریل بعد تشریل و تاکید بعد تا نیست معنی اینکه آیا میدانی یعنی میدانی بدستی خویش عزوجل را در ملک آسمانها و زمینها و تعرف و قدرت

بران و برین انچه خواہد از آسمان از نباتات ناسخ و دفع بشوند و یاران و بہکف بفرستد و انچه خواهد افتاد این از  
 بان و کشت و سعادتی و جز آن بیرون آرد نیست مر شمار انچه خواہی و استی جناہب و لایست بر شما و نہ دوستی کنند  
 و یاری دہندہ کہ حکم کند بر شما بولایت و ملک خویش انچه خواہد از حکم کردن و برگردن بکلی بر بدن بجائی آو و دیگر اور  
 اَمْ يَرْجُونَ اَنْ نُّسَلِّطَ لَكُمْ كُفْرًا كَمَا سَلِّطْنَا لَكُمْ مَوْسٰى مِنْ قَبْلُ  
 وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ لَا يُمْكِنُ قَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ  
 روایت کردہ اند بیود از پیغمبر علیہ السلام نزول کتاب خواہستن آئینا با کتاب مجاہدہ و احیاء گفتند چنانچہ  
 در آیتینہا کہ اہل کتاب ان غیر از علیہم کتاب یا من الہما بر فقرہ عا لہا موسیٰ اکبر من ذلک قالوا رنا اللہ جبرۃ  
 آمدہ و از آیت و قال الذین کفروا لہا انزل علیہ القرآن حمیدہ واحدہ ثابت نغذہ و بعضی گویند نزول آیت در شان  
 عبد اللہ بن امیہ مخزومی و جماعتی از مشرکان سبت کہ با او بودند پیش پیغمبر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم گفتن لون  
 نو من ملک سبی تفرج لنا من الارض ینہو عا یعنی ایمان نیادیم بتو نا تشکا فی برای ما را از زمین چشمہ حرمت نمودند ام  
 معنی بل سبت و این کلام اضراب سنت از مضمون ماننسخ سبتیہ کہ منفسن طعن در بنوع سبت اسی انکم تلعنون  
 فی بنو قحطہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و یطعنکم فی الناسخ و المنسوخ و سوالکم تزییل الکتاب و حجتہ و انہ و لو انکم تفرجوا بیور  
 من الارض بل تریدون تسالوا رسولکم اکبر من ذلک کما سئل موسیٰ من قبل عند تکذیبہ و انکار نبوت و قولہم  
 ارننا اللہ جبرۃ من یتبدل الکفر شرطی سبت مخذوف الجواز فقہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم سبت مخزومی من یتبدل الکفر  
 بالا یان لا یفعل لانه فقد ضل سواء السبیل و این حمیدہ تزییل سبت معنی انست شمار دعوت پیغمبر صلی اللہ تعالیٰ  
 علیہ وسلم بوقوع منتجع و تبدیل طعن میکنید و معجزات اختراعی همچو تزییل کتاب از آسمان یکد فقہ و بیرون آوردن  
 چشمہ از زمین از و میجوید بلکہ باشد کہ در طعن ترقی کنید و از سوال خویش بالا ترازان خواہید چنانچہ بنی اسرائیل  
 از موسیٰ خواہستند و ارننا اللہ جبرۃ گفتند ازین حرأت کہ از ان فرجہ زاد آتش آسمانی بر آستان افکند و ہا کہ  
 بشنوند بظننا و نزول همچو سبتند و ہر کہ بداند کفہ را با بیان یعنی بتبدیل میان کفر اختیار کند و بہ آیت کہ نازل  
 کفر و زود آیت دیگر طلب نماید بمقصود سبت و بطلون نیاید زیرا چہ بد رشتی اورا راست را کم کردہ است  
 و خود را بہ ظنما لہا و گمراہی آوردہ سبت نجات چگونہ نماید و فلاح چگونہ دریاید و کثیر و کثیر  
 اَهْلَ الْاَرْضِ لَوْ يَرْجُونَ اَنْ نُّسَلِّطَ لَكُمْ كُفْرًا كَمَا سَلِّطْنَا لَكُمْ مَوْسٰى مِنْ قَبْلُ  
 حَسَدًا اَمِنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ هُمْ مِنْ بَعْدِ مَا كُنَّا بَيْنَ كُفْرٍ اَلْحَقُّ رُوِيَ اَيْتُ كَرْدَہ اند بعضی اہل  
 کتاب عمار بن پاستر و خدیفہ بن میانہ گفتند کہ ہر دین خویش بگردید متابعت ما شود عمار گفت سن با خدا  
 عہد کردیم کہ ہرگز محمد کافر نگردیم و شما کہ کتاب خدا را پیروی کنید و نہ ہیکار بی نقد عہد میدانید و خدایک گفت خدا



و بدادن جزا و نشر آن تواناست و قالوا ان یدخل الجنة الامم کان هودا او نصاری  
این جمله غلط است و ابتغوا لا تسئلوا الشیاطین و جملة منقرضه کلام در میان بود و کلام متصلی مانع نمود  
نکته هر یکی از آن بالا گذشت و وجه انقراض هر یکی در ذیل آن تفسیر پیوسته ای قال اهل الکتاب لمن یدخل الجنة  
الامم کان هودا او نصاری درین آیت لف و نشر است او برای منع خلوت است و آن الجمع زیر آن جمع در لف  
موجب است هر جمع در نشر یعنی گفتند ایشان را ایشان این دو سخن و آن یکی و این دیگری آن تفسیر پس نظر  
در مجموع من حیث المجموع اجتماع بود و خلوت با اتفاق فریقین ملحق است بدین طریق بودن او برای منع خلوت و آن  
الجمع واضح باشد و هود جمع باید است چنانچه بذل جمع باذل معنی انیتت هود و نصاری گفته اند غیر هود و  
نصاری در بهشت در نیامند سوال این کلام را محل بر لف و نشر چرا کنند و در ره لف و نشر یکدم دلیل روند  
جواب بدلیل آیه و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء چه درین آیه  
بگمراه خواندن هر یکی از دو فریق نو کوز فریقی دیگر را تصریح است و این بر لف و نشر دلیل صریح است چه هر یکی  
از ایشان در بهشت برای خود سیگویند پس چاره نباشد که محل بر لف و نشر کنند یعنی گفته اند هود و نصاری  
غیر هود و نصاری اند نصاری در بهشت غیر نصاری در آمدن نتوانند **تلك امناء**  
تلك اشاره الى التمنیات الباطلة و هی حصرة و قول الجنة علی الفسنة و عدم واد تهم تریل خطی المؤمنین و داد او اتم  
ارتداد المؤمنین ای تلك التمنیات الباطلة تمنیات غیر حقیقه و توانند و تلك اشارت سوی مقالست مذکور یعنی این خط  
الجنة الامم کان هودا او نصاری باشد و اما ما نیم مفسر بات مهوده ایشان را و شود چنانچه لکن تسنا النار الا ایام معدود  
و یشیع لنا ابوابا الانبیاء و یفر لنا ربنا خطایا ویرحمنا و کلام از قبیل تشبیه سو که بود و بحد اوقات تشبیه است  
بده المقالته مثل مفسر یا تم الممهودة مما ذکر فی البطلان باشد و اما فی جمیع اندیشه است بر وزن افضلیه اصیل است و بود  
احتمال مرنمی روی روی نمود این جمله متناقض است چنانست که کسی گفته با حال تلك الامم غیره تا شبیه با کسی گوید  
**بما هم مما هم** یعنی تو که من یدخل الجنة الامم کان هودا او نصاری فقیل تلك المقالته مثل ما نیم الممهودة  
فی البطلان و تواند بود که مفسر باشد برای بطلان مافی مذکور معنی نیست آن تمنیات باطله مذکور و از روی  
نا پسندیده مستطوری در آمدن بهشت را بر نفسهای خویش حکم کرد و نارسیدن خبر بر یونان از روی و لکن تسنا النار الا ایام  
معدودات گفتن و یشیع لنا ابوابا الانبیاء و انبیت تمنیات آن که در و آن گاهی نخواهد بود و حصول آن وقتی روی نخواهد بود  
سوال مشک نیست که هر یکی از تمنیات مذکوره تنهی است و اخبار بحکم تلك ما نیم ما مذکور چیست جواب خبر مبتدأ  
در مثل این محل تاویل بوقت شده بود او گفته و کلام را در معرض غایت افکند چنانچه در الارض و البغیر سمار الارض  
ساقطه و السماء عالیه تاویل کرده اند و از انان و شعری شهر می تاویل انان و کابل و شعری کابل گفته اند



انما انا انبى ايشان را و تاويل باسور غير مستحق كه است مشهوره او است كذا معنى كلامه انك انما انا انبى  
وانت قل هاكوا ب زهبا كنكم ان كنتم ضد قيت  
جمله ستانده است چنانستى كه بغير گفت ما ذا قول انولا لربططين فقل يا توبه بر ما كنم معنى انيست كوايچ  
محت خویش بر گفتار خویش از توبت و انجيل ياريد اگر شما در دعوى مذکور و در مائت مسطور است كوايچ  
بلى حرف ايجاب است مرايچ ايشان بگووى لمن يذ فضل فخره الامن كان هو ذا انصارى لنى كزده بودن از درگاه  
غير خویش در بهشت معنى چنين باشد غير هو دان و ترساين در بهشت و رانيد مومنان غير ايشان اين در جهان  
ناب من اسلم وجهه لله وهى تحسن فله اجر فاعينه  
ر به ولا خوف عليكم ولا هم يحزنون من اسلم شرا طست وجه  
معنى ذاته مفعول است شد معلق بر اسم راست جمله و هو محسن حال است فله اجر خبر است فخره بر طرف است مكرم  
كه طرف است مكرم نوف اسم است عليم خبر او است جمله طفت است بر له اجره خبره افزا صاير له اجره خبره  
از جهت افزا و لفظ من است و ايراد صاير جمع در عليهم و لاهم خبر نون از جهت معنى است تقديم سنده اليه خبر فعلى  
حرف نفى موجب تخفيض نفى است سنده اليه نفى خبر مخصوص بر ايشان بود هم ايشان باشد كذا نده بگيرن نباشند  
و محزون نبوند نفى خبر در كافران نبود ايشان هميشه در اندوه باشند و جمله من اسلم تا آخر تحليل ايجاب است  
كه مضمون بلى است معنى انيست هر كه ذات خود مكرم خداى را بپارد و دل خود بر اخلاص آورد درين حال كه از نيكى  
كننده و نيكى در زندگى است پس مرايچ ايشان است ثواب ايشان نزد يك پروردگار هر مان و خوفى بر ايشان نبود  
و هم ايشانند كه ايشان را غنى و اندوهى نباشد و قالت اليس هو ذلكم الذى  
على شكهم وقالت النبى لى هو على شكهم و شكهم و شكهم و شكهم  
روايت كرده اند نبودان مدینه و ترساين بنى نجران بشين بغير صلى الله تعالى عليه و سلم بگيرن خبره  
و جودان ترساين او ترساين جودان را بهيچ وجهى آورده اند خبر نميشد يا د خصوصيت جود و ترساين او ترساين  
ايشان اين آيه نازل گشت و در حق ايشان اين نظم برود و پيوست اين جمله با مفعولات خویش عطف است  
بر و قالوا لن يدخل الجنة و هم يتدان الكتاب حال است معنى انيست گفتند جودان نيستند ترساين  
بر خبرى از نيكى در دين و منكر حقيقت هميشه و انجيل شدند و گفته ترساين نيستند جودان بر خبرى از نيكى و دين  
و منكر حقيقت موسى و نوريت گشتند و حال انيست كه ايشان نمي جودان و ترساين كتاب ايتوا اند و در كتاب  
هر كى تصديق كتاب و پيغمبر فرين و گيرميدانند و در انكار هر كى تصديق كتاب پيغمبر فرين دوم را انكار كتاب و پيغمبر  
خویش بود بلكه انجا جودان پيغمبر ان باشد كذا قال الذين لا يعكسون مشك فويلهم

معنى ذاته مفعول است شد معلق بر اسم راست جمله و هو محسن حال است فله اجر خبر است فخره بر طرف است مكرم







این جمله معترضه است برای تشبیه دل مسلمانان و آرام خاطر ایشان را و دنیا را اینکه منع کردن مساجد و اذان و ایستادن  
 زبیران ندارد و کوشیدن خرابی آن در حق مومنان مضر نمی آید که همه زمین را برپای عبادت مسلمانان مشحون  
 گردانیده اند و همه بقعات کثرت محلیت عبادت رسانیده اند آیتها از کلمات شرط است و لو اگر چه در مآدمه سقوط  
 نون علامت خرم شده خبر شرط محذوف است فتم وجه افتد تعلیل است ای اینها تو را فتم نیات کلم عبادت است  
 لا فتم وجه افتد و جمله ان الله واسع علیهم تمهید است و تا که بگوید از جهت لیدار و شمار باری بر وجه کمال است و استوری  
 معنی اینست مشرق و مغرب خدا را است زمین بهر محل عبادت خداست در هر مکانی که رو آید محل عبادت  
 خدای پندارید الان فتم وجه افتد و این آیه تشبیه است سلف گویند که اینچه مراد خدا نیست حق است اعتقاد کنیم  
 مشغول آن بتاویل فتویم خلف وجه را تاویل برضا کنند یا معنی جبت توجه در عبادت که خدای عزوجل تغییر  
 کرده است گویند بدین آیه ثابت شود که تمام زمین جای عبادت بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده است  
 جعل فی الارض مسجد اسجده گاه و انشت و ناست یعنی عالم است به نیات عبادت کنندگان و اخلاص دکان  
 ایشان و قالوا اتخذ الله وکذا این جمله عطف است بر و قالت اليهود لیست البصاری ای و قالت  
 اليهود و البصاری و خبر کو العرب اتخذ الله وکذا معنی اینست گفتند یهودان و ترسیان و مشرکان عرب که گفتند  
 خدای ارجمند برای خویش فرزند یهودان عزیز ابن الله گفتند و ترسیان المسیح بن الله گفتند و مشرکان عرب  
 ملائکه را یا الله خوانند و برقرات قالوا بغیر او خوانند این جمله را تاکی گفتار سابق را تا چه کسانی که  
 اتخذ الله وکذا گویند و در راه این چنین باطلی پسند گفتارهای سابقه از ایشان عجیب نبود و کلمات متقدمه  
 از ایشان مستبعد نباشد و همچنین مصدر است مرفعل محذوف ای سبح الله تعالی این جمله معترضه است  
 تنزیه معنی اینست بیایکی یاد میکنم خدا را از همه غیب پاک یاد کردنی و برابرت و نزاهت پیغمبر از همه نقیض  
 تیرات خستنی فرزند اگر آفریده شود هیچ سائر مخلوقات مخلوق و ملوک بود و ملوک فرزند جن باشد و اگر مخلوق نبود  
 قول بعدا آید شرکت در قدم روی نماید و نیز هر چه قدیم بود حاصل از خدای نباشد پس فرزندیش شود  
 بکن الله ما فی السموات و الارض ملوک که فلا یکن الله وکذا معنی اینست بلکه آنچه در آسمانهاست از فرشتگان و آنچه  
 در زمین است از عزیز و عیسی و جرآن آفریده شده اند ملوک خداوند ملوک فرزند نباشد پس فرزند نباشد کل  
 لله قیثون کل مجموعه است معنی همه نه کل افرادی معنی هر یکی بدلیل آنکه قانتون بر صغیر  
 جمع آمده محمول بر کل شده و جمع محمول بر کل مجموعی شود و کل افرادی را و انباشته این جمله از جمله  
 فصل کرو غیر او و از غیر اینچه این جمله را به سابقه را که متضمن اثبات باطنی است و الا فانی اثبات القیاد و الا ان شرکست که

بسم الله الرحمن الرحیم

و مضمون آنرا اینهاست: بیان کرده شده تا بدست یعنی جمیع چیزهای که در آسمان و زمین است هر خدای را  
 همه بطور یکسان یا بیکره متقاوین از هم یکدیگر عبادند چنانچه جای دیگر گفته است ولا یسلم من فی السموات والارض لکما  
 و کما استواء ال درانی السموات ماکه برای غیر ذوی العلم است استعمال کرده و در کل که قانون حقیقی است  
 که برای ذوی العلم است آورد و وجه استعمال مذکور چیست و تحت آن بر چه بنی است جواب اگر از اکل فی  
 السموات والارض مراد شود در مقام بیان ملکیت ذوی العلم را با سلب و عروض مشارکت بود تقلید غیر ذوی العلم  
 بر ذوی العلم بحسب مقام مناسب باشد و قوت که فعل اولی العلم است تقلید ذوی العلم ملازم بود و اگر از اینجاست مافی السموات  
 والارض من اتخذهم الکفار اولاداً باشد مراد دارند ماصدق علیه آن فرشتگان در آسمان و غیر و عیسای بزرگوارند  
 برین وجه استعمال قانون بلاصل باشد و استعمال مازدی العلم از جهت خط مرتبه ایشان بحسب مقام و درشتی  
 صفات ایشان در خیر به نام مناسب بود بدیع السموات والارض یعنی سبب السموات  
 والارض او بودیع سمواته وارضه یعنی بدیع صفتش یعنی فاعل آیه است اضافت می نوی منقول سبب سمواته  
 یا آنکه بدیع یعنی خویش گذاشته اضافت می نوی فعل داشته و این جمله نیز تا کید است مراد از زیر نیاپاهاست  
 باثبات ابداع که برادر ملک است معنی نیست خدای پیدا کننده آسمانها و زمین است آفریننده آن و نیست یا اگر  
 الهی است که بدیع است آسمانها و زمین و دنیای او است آثار قدرت و قدرت متین او و لا اله الا الله  
 فی السما یعقول که گفتگو کن این جمله عطف است بر مانی السموات جمله اولی بیان ملک است و جمله ثانیه بیان  
 فیکون بر قرآه بر فاعل معطوف است بر یعقول یا ابتداء کلام است بتقدیر فیکون و کما یعقول است بر قول ابن عباس  
 نصب فیکون مشکک است چه بودن شی سبب برای بودن او نتواند بود و بعد امری بحسبیت تحت نصب و می نتواند نمود  
 و اگر گفتن کن که مضمون بقول است سبب بود فیکون سبب امر نبود سبب خبر باشد و اگر خبر و تقدم لفظ امر اعتبار گفته معنی  
 ان فعلت قلت که شرط صحت جواب بقا است صحیح بنیاید نصب جواب غیر اعتبار معنی نماید جواب یعنی کتب نحو  
 آورده نصب جواب بعد فاعل خبری که معنی امر است یا لفظ او متضمن لفظ امر بود آمده چنانچه در الفی آمده و فعل خبری  
 علیه قلت از بد زنی فی ذری تحقیق شده اما در خبری که معنی امر است ظاهر است و در خبری که متضمن لفظ امر است  
 شبه جواب امر باعتبار وقوع سبب بعد لفظ امر اگر چه سبب امر نیست سبب خبر است و نصب فیکون بعد یعقول نیاز نیست  
 قرآه ابن عباس را چنین سبیل است و بد آنکه گفتن کن عبارت است از ایجاد ای یوحیه فیوحد و فاکبر ای تعظیم مع الوک  
 است دلالت بر سرعت ایجاد دارد و وجود اشیا بفعل اشیا است بلکه کن نسبت آن بلکه کن مجاز است و فخر الاسلام  
 نزد ذوی عز و یکا ایجاد حکم بکار کن و حقیقت دارد و لیکن خبری از ایجاد بلکه بر وجه ابراست است برای اعلام  
 ملا را علی بن ابی طالب یعنی نیست چون کاری را میگویند میگویند میگویند میگویند میگویند میگویند میگویند



وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ

عصفت نیست برو قالوا الحمد لله لولا یحکمنا الله لمفل قال است و لولا تفصیف نیست معنی بلامعنی نیست  
و گفتند آنانکه نمیدانند از اهل دانش نه اند از نادانند از اهل کتاب نایشتر کان جماعتی از بیت پرستان  
چرا با ما عدا می میکنند و دشمنی بر ما دارند و میخیزند بیا بر ما ایستاده و بر ما ایستاده و میخیزند بیا بر ما ایستاده  
رسالت او بدانیم و او را رسول خدا خوانیم از ایشان که را میگویم و علامتی که ما میگویم چنانچه در زمین مکه که به  
آبی دارد و چشمه سیرون آید همچو جوی روان روی نماید تا در زمین مکه که باغی و بوستانی ندارد و باغ و بوستانی  
پیدا شود و آنهمان بر ما پاره پاره شده و میفته و یا فسمه می پدید آید تا آنکه او خانه از زر و نقره پر آید و باران  
برای یکسانی بیاید و فقه بیاید و این چنین آیات و معجزات است همین خواستند و قصد ایمان آوردن در اول نهاد

سطوح ایشان تغیر بود و گردیدن رخا بیند بود پسندیدن و اعراض از معجزات و روشن گویا چون  
اشفاق و قمر و تسلیم و شکایت با تاج محمد و نالیدن چو بی که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بر آن تکیه زد و  
و غلو و بیفحیت کردی چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بر منبر نشست چون چوب مذکور از فراق نالید  
آواز او جمعی از صحابه شنید و خبر آن از معجزات عجیبه و آیات غریبه چون بیرون آمدن آب از انگشتان  
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و کفایت کردن آب اندک بسیار سی را از انعام و آشناسیدن لشکر بسیار آب  
اندک را و روان شدن درخت بطلب پیغمبر علیه الصلوة و افضلها چون خدای خواسته بود که ایشان بدست  
ایمان برسند اگر چه معجزاتی که بختین طلب میکرد و ظاهر شدی هم قبول نمیکردند و ایمان نمی آفریند که اگر

[illegible]







تو بنده و تصدیق این مقام مقتضای انتقاد شرط است بجهت آنکه خبر بطریق فرض محال میسر نبود و نیز خبرم بدو در حکم عدم  
خبرم باشد چنانچه در افتقار به حکم مذکور صحت آنرا که مضمون کتب قدسیه اند و در این کتب متفق بر اینست که اگر کتابی از این  
رشته باشد و سخن برین طریق درین کتاب لفظ و معنی آید و از دست و معنی تحقیقی یا مجازی یا مستعمل در یک لفظ  
چون نوع شایب بود یا سبب هر یک از اینها و صیغه در لفظ مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
منفرد باشد اما در معنی صیغی و معنی آید و در اول آنکه در لفظ گویند چه در یک لفظ تواند بود و از اینها  
معنی صیغی و از صیغه معنی مجازی جویند چنانچه در لغت فی الجمله و معنی آید و در این کتب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
ماضی چنانکه است و کمال نایب و کس خیا نچه داده و از اولاد و صیغه ماضی حقیقت در لفظ است لاجال تواند بود  
هر چه مقتضی باشد و صیغه مشترک بود و تواند بود چون قتل هر دو خاص باشند و تواند بود چنانکه در لغت  
هر دو مشترک بودند **و اما در این کتاب** که در این کتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
لایحه بود که در این کتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
سلام و یاران او و چون در این کتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
و امثال ایشان برین وجه میگویند و در این کتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
و اکنون به خبر مبادا و از حد حاکم است و در این کتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
چنانچه باید و شاید این بعضی بودند و اگر میگویند خبر مبادا و از حد حاکم است و در این کتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
نداشته و تواند بود که گویند کسی که کتاب لفظ نگرفته و در این کتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
و کسی که در این کتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
نیست و برین وجه این حکم باشد که کسی که کتاب نگرفته و در این کتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
کسی که در این کتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
الدین ابیاسم الکتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
شکایت از این نویسنده و انجیل بود و در این کتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
اصحاب القرآن فی الدین ابیاسم الکتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
و کلمات و ملازمه لفظ این حکم باشد که کسی که کتاب نگرفته و در این کتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
و متاخره او امر و در این کتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
درین حال که اگر چنانچه حق خوانند و در این کتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی  
و احسن از آنکه در این کتاب مستعملی و لایحه بود و در افتقار به حکم مذکور و معنی

۴۲

و نوازند و تخریز کردن از خلل و تباهی و سرگردن مراد است و معانی و تامل کردن بر اینی که شرف است و استقامت  
از وجه غموض و اسرار قرآنی می رسد. **أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ بِهِمْ وَأَمِّنٌ لِّكَفَرٍ بِهِ قَالُوا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاسِقِينَ**  
اولئك مرفوع المحل است بر اینند جمله یوننون پنجم بر اینست بر تفسیر یک خبر بر تفسیر اول الذکر و تفسیر لعل الله علیهم  
در جواب زدن آنی و صفت مستأنف بود و تقدیم سعد الله بر خبر فعلی مفید است مرتفعی و جمله و من یفر به تا آخر  
ترکیب است معنی انیس است ایشان البتة ایمان به دومی آرند لا محاله دل بر تقدیم او میگذارند و آنرا که بدو کافر  
شوند و در شان دومی انکار و کفر و زنده هم ایشان از زبان زدگان و تجارب خاصه گان یسیر  
**إِسْرَاءَ نَبْلِ أَذْ كَسُوا وَ الْبَحْثِ الْبَحْثِ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيْكُمْ وَأَتَى قَضَائُكُمْ**  
**عَلَى الْعَالَمِينَ وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ**  
**مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا تَنْفَعُ شَفَاعَةُ شَفَاعَةٍ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ**

در آیت یابنی اسرائیل از کرد و انجمنی التي انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین بالاخره جمیع نعمتهای که بود که  
در حق بنی اسرائیل قایلین گشته و در قصه های که بعد از آن مذکور است تفسیر و تفصیل آن مستطوره است در این آیه  
جمیع سابق را تکرار کرده بر وجه تاکید باینکه آورده هم ازین جهت فضل کرد بغیر عطف آورد معنی آیت همان  
که بالا گذشت و ذکر آن پیشتر رفته لیکن بالا و لا یقبل منها شفاعته و لا یوقد منها عدل ذکر کرد و اینجا لا یقبل  
منها عدل و لا تقبلها شفاعته آورد زیرا چه انتفاع بشفاعت هر دو چیز سو قوت دارند برودن شفاعت است  
بذات خویش نافع و غیر ضار و قبول کردن کسی که پیش او شفاعت کند شفاعتی که بذات خویش نافع است اگر  
مقبول نیستند و باینکه نکند و اگر مقبول افتد و بذات خویش شفاعتی غیر نافع بود و سودمند نشود جای نفی قبول کردن  
و جای نفی نافع نیست او در بیان آورد تا بیان انتقام هر دو جهت انتفاع باشد و ذکر انتقام هر دو نوع بهتر است  
حاصل شود و در عدل تشریحی بالا یوقد منها عدل گفت و جای دیگر لا یقبل منها عدل چه میان اخذ و تفسیر  
ملازمه نیست و تواند بود اخذ باشد بر وجه تردید در قبول نبود و تواند بود قبول باشد و اخذ نبود و از  
یکی نفی دیگری نمی آید جای این عبارت آورد و جای آن عبارت ثانی هر دو شود اما جای شفاعت را مقدم  
آورد و جای عدل را مقدم کرد تا تنبیه کند که بر نسبت انتقام و شفاعت هر دو بر ابرارند هر یکی بقدر حق و تفسیر  
خویش و از این آیه **لَقَدْ كُنْتُمْ يَوْمًا لِلْعَالَمِينَ أَعْيُنٌ عَلَىٰ آلِكُمْ تُبْصِرُونَ**  
لفظ ابراهیم در سوره بقره هر جا که آمده بیا و انتقام دهنده ای و او کرد و اذا انزل ابراهیم الیه این جمله  
بر او کرد و اسابین بالا گذشت و آن که ملامتی است که باینکه اسیران بودند و این ذکر ملامتی و مکرستی سبب است که باینکه  
ایشان ابراهیم علیه السلام و دعواتی که از وی در حق فرستاد و می نمود و ملامت ایشان بدین تعبیر است

و کلام هر یک سنن او بیست و نه است و در حدیث که از او روایت شده است که من این فرمودن در سیم ظرف تا به اذان استیلا بر او  
 اذکر و اختلافی تقدیر کرده و در نواد ایتلی ابراهیم و جعفری که بیست و نه است اما بعضی دیگر واحد مقدار آورده و  
 او که در خطابه سیم سنی اسرائیل را پادشاه و ذکر و خطابه سیم سنی اسرائیل را پادشاه و ذکر و خطابه سیم سنی اسرائیل را پادشاه  
 خطابه سیم سنی اسرائیل را پادشاه و ذکر و خطابه سیم سنی اسرائیل را پادشاه و ذکر و خطابه سیم سنی اسرائیل را پادشاه  
 چه کنند بتقدیر حدیث سیم سنی اسرائیل را پادشاه و ذکر و خطابه سیم سنی اسرائیل را پادشاه و ذکر و خطابه سیم سنی اسرائیل را پادشاه  
 فراوانی بسیارید بهنگامی که ابراهیم را پروردگار او بجهت شرفی یا سپیدارم عجیب و غریب بتلاک و آنچه از حال  
 کمال و جلال او بفرمود داشت پیرا آورد و امر عجیب را نیز کلام گوید چنانچه بعضی را که امر عجیب بود و بگویند  
 و ابتداء در صفات ما برای آنست که علم بالنبی و اهل بیت و در صفت خدای عز و جل برای شهور (نیمه علم)  
 خداست باشد و در کلماتی که ابراهیم علیه السلام بدان متعلق شده و باین تقدیر اختلاف آمده بعضی گویند او را  
 متناهی بود و بعضی را بیرون کلمات مذکور عبارت از سه سخن است و در سوره حج در شان که در حدیث  
 مذکور است بیان نمود و فرق سوره قصص شارب و مفسر و استخفاف و به اگر چه تعلیم اظهار و تحقیق  
 البطل و خلق عابد و استخفاف است و خشان و بعضی گویند کارهای سخت که در قرآن شریف مرقوم است است  
 مانند برنار و مخاصمت بر باد شاه جهان کار و جز آن بدین وجه کلمات بعضی امور شده بیده باشد نه بعضی  
 سخنان و بعضی از کلمات دعای ابراهیم علیه السلام مراد دارند تا بنا و العیش فیهم رسول الله علیه و آله  
 آتیک و بعد از کتاب و الحکمه و نیز کیم تک است الفریض الحکیم بپایان این منی برقرات ابو حنیفه که مروی از ابن  
 عباس است زنی شد تعالی عتقا و اذان ابراهیم را بر ابراهیم و نه سیم رسید یا شد برین تقدیر یعنی که  
 دعا بود و بعضی از آنرا متضمن است که گویند در سوره آیه که در اذان ابراهیم عجیب است و در سوره حج  
 ضمیر برین ابراهیم بود و تقدیر برین باشد که ابراهیم را بر ابراهیم قانیه کلامی چنانچه بود و بتلاک کرد ابراهیم را پروردگار  
 ابراهیم پادشاه را بر ابراهیم سخت که در همان ابراهیم را بر ابراهیم و آنرا به صفت تمام و کمال و بخوانی  
 اختلاف در آنست حال که آورد و قانیه ابراهیم را بر ابراهیم و آنرا به صفت تمام و کمال و بخوانی  
 جمله است و بعضی از آنست که سیم سنی گفتند و اذان ابراهیم را بر ابراهیم قانیه کلامی چنانچه بود و بتلاک کرد ابراهیم را پروردگار  
 اما فی جماعه است قول قال و قانیه ابراهیم را بر ابراهیم و آنرا به صفت تمام و کمال و بخوانی  
 خدای تعالی بپوشی که از انبیا و اهل بیت و در حدیث که از او روایت شده است که من این فرمودن در سیم ظرف تا به اذان استیلا بر او  
 و بتلاک کرد ابراهیم را پروردگار او بجهت شرفی یا سپیدارم عجیب و غریب بتلاک و آنچه از حال  
 کمال و جلال او بفرمود داشت پیرا آورد و امر عجیب را نیز کلام گوید چنانچه بعضی را که امر عجیب بود و بگویند  
 و ابتداء در صفات ما برای آنست که علم بالنبی و اهل بیت و در صفت خدای عز و جل برای شهور (نیمه علم)  
 خداست باشد و در کلماتی که ابراهیم علیه السلام بدان متعلق شده و باین تقدیر اختلاف آمده بعضی گویند او را  
 متناهی بود و بعضی را بیرون کلمات مذکور عبارت از سه سخن است و در سوره حج در شان که در حدیث  
 مذکور است بیان نمود و فرق سوره قصص شارب و مفسر و استخفاف و به اگر چه تعلیم اظهار و تحقیق  
 البطل و خلق عابد و استخفاف است و خشان و بعضی گویند کارهای سخت که در قرآن شریف مرقوم است است  
 مانند برنار و مخاصمت بر باد شاه جهان کار و جز آن بدین وجه کلمات بعضی امور شده بیده باشد نه بعضی  
 سخنان و بعضی از کلمات دعای ابراهیم علیه السلام مراد دارند تا بنا و العیش فیهم رسول الله علیه و آله  
 آتیک و بعد از کتاب و الحکمه و نیز کیم تک است الفریض الحکیم بپایان این منی برقرات ابو حنیفه که مروی از ابن  
 عباس است زنی شد تعالی عتقا و اذان ابراهیم را بر ابراهیم و نه سیم رسید یا شد برین تقدیر یعنی که  
 دعا بود و بعضی از آنرا متضمن است که گویند در سوره آیه که در اذان ابراهیم عجیب است و در سوره حج  
 ضمیر برین ابراهیم بود و تقدیر برین باشد که ابراهیم را بر ابراهیم قانیه کلامی چنانچه بود و بتلاک کرد ابراهیم را پروردگار  
 ابراهیم پادشاه را بر ابراهیم سخت که در همان ابراهیم را بر ابراهیم و آنرا به صفت تمام و کمال و بخوانی  
 اختلاف در آنست حال که آورد و قانیه ابراهیم را بر ابراهیم و آنرا به صفت تمام و کمال و بخوانی  
 جمله است و بعضی از آنست که سیم سنی گفتند و اذان ابراهیم را بر ابراهیم قانیه کلامی چنانچه بود و بتلاک کرد ابراهیم را پروردگار  
 اما فی جماعه است قول قال و قانیه ابراهیم را بر ابراهیم و آنرا به صفت تمام و کمال و بخوانی  
 خدای تعالی بپوشی که از انبیا و اهل بیت و در حدیث که از او روایت شده است که من این فرمودن در سیم ظرف تا به اذان استیلا بر او



بزرگوار تر است جان برادر که کار بزرگوار قال و فرمودن می توانی که لایزال عظمی است به الطالمان  
 این نیز همیستائنه است که بواسطه گفتن فدا قال یا ابراهیم صلی الله علیه و آله فقیل قال و من ذریتی من برای من  
 و من ذریتی عطف بر محمد و من است ای قال یا ابراهیم اجعلنی اماما و بعضا من ذریتی ایینه معنی ایست گفت  
 ابراهیم علیه الصلوٰه و السلام بگردان بر او بعضی اثر ذریه مرا نام سوال چون امام گردانیدن او بآیه انی  
 جاعلک للناس اماما موعود بود و جای ابانست خویش بر ای چه کند بخواست و او عطف بر ای جمع است پس  
 از روی معنی بجائی مذکور در تاج السیاق امام است که ذریه او بودند و عاصی امامت او تنها باشد سوال چون  
 من برای من جمع ذریه کلام مذکور خواست امامت بعضی ذریه پندارند لایزال عظمی الطالمان مطابق باشد ظالم بود  
 بعضی و عدم صلاحیت ایشان برای امامت منافی سوال بعضی نبود جواب لایزال عظمی الطالمان متضمن  
 اجابت امامت بعضی ایشان نیست عدم صلاحیت مقصور بر ظالمان است و بعضی بی شبهه غیر ظالم اند صلا  
 امامت دارند از اجابت سوال مانفی ندارند و بیان عدم مانع از اجابت کنایت از حصول اجابت بود و بیان  
 قبول دعوت بر وجه ابلغ باشد و در کشاف آورده که من ذریتی عطف است بر کاف جاعلک چنانچه کسی گوید  
 سا که یک سامع گوید و زید ای شکر منی و زید و این وجه مشکل است زیرا که اگر عطف بر کاف جاعلک باشد  
 مقول جاعلک شود پس تقدیر کلام انی جاعلک و جاعل بعضی ذریتی باشد و این فاسد است و اگر بجای ا  
 انک جاعل بعضی ذریتی ایینه گویند عطف این جمله بر جمله انی جاعلک للناس اماما شود و آن مقول قال الله  
 افتاده است اینهم مقول الله شد و این جمله مقول ابراهیم است مقول ابراهیم عطف بر مقول الله شد نتواند  
 بود پس چاره بنابرین که عطف بر محمد و من و از چندینا بچیز ذکر کرده شد بگرانگه گویند این کلام بر وجه دیگر است  
 انتقال عطف نیست در عطف من ذریتی با او و عطف افتاده و عطف در وقت صدور است بر وجه تحقیق چنانچه  
 کسی گوید سا که یک مخاطب گوید زید آورید از ابر وجه تلقین عطف کنند بر کاف سا که یک عامل در همان  
 اگر یک باشد که در کلام اوست باین کیفیت چه آن بر وجه اخبار بود و این بر وجه طلب است و در انضباط  
 عمل عامل در مخلوق علیه و معطوف تعلق اصل عامل شبهه است بقا کیفیت شبهه بنسبت چنانچه قاست  
 و زید و قام زید و قام زید لکن عمر و در معطوف و نظیر اول کیفیت تاثیرت عامل و در نظیر دوم کیفیت  
 اثبات و در نظیر سوم کیفیت نفی باقی میماند آیه اسکن و است و زوجا که بینه درین معنی بر مانی ظاهر است  
 چه معنی او اسکن است و تسکین و زوجا مقرر است بنحو ال بیرون آوردن ظالمان از ابلت امامت ایشان  
 سوی اشتراط عصمت در آید می کنند و منسوب این آیه را در غیر مواضع مذکور و افق می گویند بخواست  
 تواند بود که از امامت نبوت و از عهدی نیز نبوت مراد شود و برای نبوت نبوت است و با است از

اما است و نماندنی مراد دارند و ظاهراً این را بعضی کافران نیز دارند و برای امامت حضرت از آن شرط بود و رسول  
خداوند را در نشود و بر تقدیر نمی که از امامت میگویند و فرموده می مروا که بنید و از ظلم معنی نسق چه بنید و چه بر سر  
آید و تقصیری بدین نوعی روئی نماید که از بیرون آوردن ظالم از امامت امامت است و نسبت به امامت خود باید چه بنید  
بعد از وقوع انقراض ظلم روی بنماید سوال برین تقدیر نباشد شود که امام معصوم یا نائب با شرف ظالم و فاسق  
لا تقی امامت بنود و در سبب صحیح است که فسق و منافاتی امامت ندارد و این که از امامت باطل است و این معقول  
نیز است چرا که استانی جامعاً للناس ما با ذریع این ابراهیم صلوات الله علیه و سلم و از امامت باطل است و  
و من ذریع از ابراهیم و اینست و بعد امامت در حق بعضی فرزندان خویش نباشد و از لایزال عهده می آید  
یعنی وعده کردن آید و از این نوعی وعده بخیری لغی جواز وقوع او لازم نماید و آنکه **وَلَا تَجْعَلْنَا كَالْكَافِرِينَ كَذِبًا**  
**لِلنَّاسِ وَأَكْثَرًا** عطف است بر و اذا تبلی ابراهیم علیه السلام و اینست معقول ولی بر سر ما مرتب است  
معقول دوم است الناس صفت است مرشاه و اما عطف است بر **وَلَا تَجْعَلْنَا كَالْكَافِرِينَ كَذِبًا** معنی  
معنی اینست و یاد کنید شما هیچگاه میکردانید که ما خانه کعبه را مرجع مردمان و جای بازگشت ایشان و  
موضع امن و امان چنانچه گفت و من بظلمه کان امناً و اشیاء و اشیاء و اشیاء و اشیاء و اشیاء و اشیاء و اشیاء  
در و آنکه دو قرأت نیست بر قرأت و آنکه و البینه ماضی عطف است بر جمله باشد و آنکه و قرأت آنکه  
بینه ام تقدیر قلنا باید که و عطف است بر خبر بناید معنی معقول اول است و آنکه و من بظلمه کان امناً و اشیاء و اشیاء و اشیاء و اشیاء و اشیاء و اشیاء  
دوم است معنی اینست و از مقام ابراهیم جای نمایی گیرند و از معنی که معنی مقام ابراهیم است جامعی  
سازند بعضی گویند مقام ابراهیم علیه السلام معنی است درون مسجد حرام و در آن مقام سنگی است که در  
قدم ابراهیم علیه السلام بران ظاهر شده بر طریق این عمر و این که نام آن مقام ابراهیم آمده و بعضی گویند  
مقام ابراهیم نام مسجد حرام است و بعضی گویند حرم و حرقات و مرد و نعل محل رمی چهار مهره مقام ابراهیم  
بود و بعضی خانه کعبه را مقام ابراهیم دارند برین معنی و آنکه و من بظلمه کان امناً و اشیاء و اشیاء و اشیاء و اشیاء و اشیاء و اشیاء  
منظور میوضع معمر بنیادند و بعضی مقام ابراهیم نام مکه را گویند و از همه زمین مکه بر کاست مقام ابراهیم  
و اظهر قول نخستین است که میان احوال قولی متین است زیرا که در روایات آمده که در آنجا  
علیه السلام بنا خانه را مرتب کرد و جبرئیل ابراهیم را بنیاد مردمان را بچ آورد و ابراهیم گفت چنانچه فرمود خداوند  
و چگونه ندانم که خلق الخدم من در میان کستان و خلایق و در اطراف جهان فرایستادند که من از خود بود  
و شنوا این مردمان از بنا حاصل شود و پس ابراهیم بر کوه اقی قیاس برآمد و بر یکصد و شصت و شصت  
سنگ انداخته و هر سنگی را تا آنکه بر زمین سنگها در دنیا بجا میوشت خداوند برای ابراهیم تمام زمین را میوشت

جمع کرد و بقیه ایشان را پیش ابراهیم آورد و بعد ابراهیم علیه السلام ندانید و ای جماعت ایشان  
 بدوستی خدای تعالی برای شما خانه بنا کرده و بنامی برآورده و تقدیر یار شد آن کینه و وجع بخا آید پس هر که  
 در پشت پدران یا در شکم مادران بود آنرا اچا پست کرد و تلبیس یعنی لیبیک اللهم لیبیک تا آخر بر زبان آوردیم  
 ازین جهت لیبیک گفتن مستحب حایجان گشت و تا قیامت بجل خواهد پیوست تلبیس هر که یکبار لیبیک گفت  
 یکبار حج میکند و هر که ده بار گفت ده بار حج آید و بعضی گفته اند این بنقام ابراهیم سنگ است که بران یکبار نهاد  
 غسل کرده و علامت قدم او بران سنگ پدید آید و مشخصه آنست که ابراهیم علیه السلام چون از مقام خود  
 بجهت کرد ساره را که منکوحه او بود در صندوقی گذاشت و آن را در زانوهایش برداشت و در آنجا  
 و او را بکشتادین صندوق کرده گفتند نگذاریم تا آنچه در صندوق است در آنجا نیاریم چون کشتادین در آنجا  
 بجهت دیدند او را از صندوق بیرون کشیدند گفتند در جهان شکسته بود که در غایت وقایت و تابش طبعان نبود  
 نور به پیشانی بودی چون می خواستی چنان بیرون می آوردی و پیشتر مردمان نموده اند که نور روی بویست چون از پناه  
 بیرون آوردند و نور ساره چون صندوق را کشتادین ساره را پیش باو شاه بردند بازو شاه دست دراز  
 کرد و دست او را شک گشت گفت و اینست که ترا نیز و در کار نیست او را پیشترتی از او بخواه دست من دست  
 شود ترا بگذارم و دست او را بازو ارم ساره و کار کرد و دست او بجهت پیوست او غمزد از او ناگوار بار دیگر  
 را بر قفسه آورد و باز دست او را شک گشت ساره را شکلی دست او بخواهش ساره بجهت پیوست که سوره باو چون  
 دست او را در دست گشت هر دو پیشتر شکست ساره را کینگی داد و گفتن بها آجر زنیان کشتادین کینگی را  
 در خانه آورد و بجا تبر نام کرد چون ابراهیم علیه السلام آمد نور روی یا بر فتح حجاب معلوم پیشتر خدای تعالی  
 ساره را سلام داد نگاه داشت و آن کافر بروی دست نیافت ساره چون پیل ابراهیم را دید و باو  
 گفتا و انت او را علیه السلام پیشتر چون باو را بجهت ساره خیر نشد که در دل بر بیرون آوردن او و او را باو  
 علیه السلام باو را در کمر پیوست در مقامی که آنست فرم سبت فرود آورده ابراهیم علیه السلام باو را باو را گفتا  
 و او را بجهت می فرود پیل ساره را پیشتر ساره را سبت بعد اسمعیل زاده شد در آن مقام آبی نبود باو  
 لیبیک سبت یعنی پیوسته و از پارتون اسمعیل پیشتر با کشتادین باو را در دست داد و باو را چندی گشتی کرد  
 آید و داشت سبت است از روانی باز داشت پیشتر فرموده است صلی الله تعالی علیه و سلم اگر باو را سبت  
 در سبت آن قدم نهودی چنانکه کورتا این زبان را در دست بودی چاه فرم همان پیشتر سبت که باو را سبت  
 سبت سبت چنانکه روان بود که بعل او چاه گشته بعضی خاق دیدند که پرنده گان تو چاه بیند و در آن مقام  
 فرودی آید سبت لال بر آب نکر و در آن جانب و در آن سو کشتادین نگاه آنجا چاه

آب نیافتند همان جا وطن گرفتند با در اسمعیل در آن غریب انفس جن و انس دست و اوجی سحرا و  
 در آن کرمیت غریب در فرحت برو بکشاد خرابه آبادان گشت و بیابان بهر زرت محمدان پیوست اسمعیل  
 بزرگ شد زنی خواست و بر سر سم که تندی پروا خست ای چندی گاه ابراهیم را می دیدن اسمعیل آمد او را  
 در خانه یافت زن اسمعیل سخاوت کرام و عظمی ابراهیم در نیافت حکایت از عسرت حال کرده  
 حکایت تنگی بندیش پیش آورد چون وقت بسجاده نشت ابراهیم علیه السلام باز گشت گفت اسمعیل را  
 از من علام برسان که استانه در خویش را بگردان چون اسمعیل آمد اخبار و اقبالی غیبت خود باز جست  
 زن از واقعه که در غیبت او واقع بود تمام گفت اسمعیل دانست که پدر زن مده بود و امر بگردانیدن آن  
 فرمود و این کتابت از بدل کردن زن بود اسمعیل مثال امر در حبست زن را الحقی با ملک گفت زن  
 دیگر خواست که خانه را بگوید آراست سال دیگر ابراهیم در خانه اسمعیل آمد باز او را در خانه یافت زن  
 جدید بر عایت پیش آمد ابراهیم نیکوئی او را در یافت گفت معاش چگونه دارید و روزگار چه نوع میگزارید  
 گفت عیش خوش دارم و بر فراخی معیشت شکر حق میگزارم کرم کنید فرمود آینه شفقت و لطف نایتب  
 بر طریق تعلیم و تکریم طعام پیش آورد و همان داری بنیاد که ابراهیم صلوات الله علیه بکار زبان کشاد و دل بزرگ  
 گشتن نهاد زن اسمعیل گفت با شما شیدا تا اسمعیل بسید حق خدمت شما ادا نماید گفت اسمعیل بگو استانه  
 که داری محافظت آن بر خود لازم بدارم چون زن اسمعیل دانست که باندن حاجت نمی کند دوم گفت  
 و توقف نمی زند گفت چون نمی بایند باری بر لبش بود و غبار سفر از سر و تن خود دور کند و ابراهیم با ساره  
 عهد کرده بود که از شهر فرو نیاید و زیارت بر کعبه بشود قصه نماید یکپای برشته گذاشت و دوم پا  
 بر سنگی داشت برشت اثر پای او در سنگ مذکور ظاهر گشت امر و ز ستامی که در آن سنگ مذکور است هم  
 آن مقام مقام ابراهیم است و بحمد تالی ابراهیم و اسمعیل آن طاهر است  
**لَا تَفِينِ وَالْكَافِينَ وَالرَّكِي السَّجُودِ** و عهدنا عطف است بر اولادنا  
 معنی اولاد حینا است آن مفسر است بعد عهدنا که متفین معنی قول است بر نفلی که متفین معنی قول باشد  
 بعد از آن مفسر در و ابو و لطف انبیا با معظوفات خویش متعلق آن طهر است و کعبه را که نیست با خود  
 جامع سایر چیزها را با خود است چنانچه خود جمع قاصد است و احسانت خانه سوی خویشین کرد و از جهت تعلیم  
 مسلمان چنانچه در ناطقه افشاده اند معنی انیسیت و تکریم ابراهیم و اسمعیل که خانه را برای کوا  
 کنندگان و معنکف شوندگان و در کعبه کنندگان و سجده کنندگان پاک دارند از الوث و اوراست و دمار  
 در آن و در سبب تفسیر حکایت و در شهر و قبا آن تفسیر آری و در سبب تفسیر است که کعبه معنیت بر انفس تمام

سجود بود چه رکوع تنها بجا نباشد و لذا قال ابراهیم رب اجعل لی هذا آیه من  
 و اسر فی آیه من الشکرات من آمن به و هو بالکلیه و الاشیاء  
 عطف است بر آن سابق می آید و از قول ابراهیم آیه رب اجعل لی آیه من الشکرات  
 مرا جعل لی آیه من الشکرات و هم است آیه صفت است بر آنکه او از حق عطف است بر اجعل  
 من الشکرات منقول و هم است من آمن به من بعد از آیه اول یعنی ایسحاب و کنید  
 هنگامی که گفت ابراهیم ای پروردگار من بگردان این مکان را شهری با اسمی که از این  
 از شهر شدن بگو باشد یا بگردان این شهر را شهری با اسمی که از این  
 بود بر تقدیر اول مقصود دعا و خیر باشد شهر شدن و اسمی که بر تقدیر دوم دعا  
 روزی که این اهل او را از میوه های کسانیکه از اهل آن بلیا ایمان آورده اند و بخدای  
 کرده اند سوال چون این دعا پیش از شهر شدن این مکان نباشد و ایمان اهل او ماضی نه بود و احتمال  
 صیغه ماضی در سن آن چگونگی آید و صحت آن بکدام وجه زوی نماید چو اسب مروارید ماضی مستقبل  
 باشد ایرو صیغه ماضی از جهت تفاؤل بود و تحقیق ایمان ایشان در علمندای او و شود قال کون کفراً  
 فاستعیه قلیلاً ثم اضطره الی عذاب النار و یبشیر المصیر  
 فاستعیه صیغه مضارع مرعوم واحد از باب تفخیل و افعال خواسته و معنی هر دو یکی دانسته این جمله است  
 پس استی که سامع چون قال ابراهیم رب اجعل لی آیه من الشکرات کان قال ما اذ قال الله تعالی حین قال  
 ابراهیم رب اجعل لی آیه من الشکرات من آمن به و هو بالکلیه و الاشیاء فاستعیه قلیلاً  
 بهت آنکه متنبه است به معنی شرط است آمده علیه و سن که عطف بر تقدیر بود و ای المومنین ابراهیم فادع  
 النجیه و سن که تیرانی الذی کفر و افاستعیه قلیلاً ثم اضطره عطف است بر استعیه قلیلاً الی عذاب النار متعلق  
 اضطره است جمله و یبشیر المصیر نیز متعلق است به خصوص بزم محذوف است ای یبشیر المصیر المصیر  
 معنی انبشیر گفت خدای تعالی و ممان از روزی و هم پس در بهشت در آید و هر که کافر شده بخدای و  
 بر روز قیامت او را در زمانی اندک مدت عمر او است بر فروریختن و بخل و دنیا بهره شده که در آخر آن  
 را اگر چه در همه عمر بوده و محفوظ همه دنیا باشد بر نسبت به جا و آخری مانده بود و بر حکم قل یتارخ الدنیا قلیلاً  
 سو صوف بقولت باشد پس است حاصل و نیاز کن تا بنویس چون گذر شده است شیر ز و بجهت او را سو  
 من عذاب النار اضطره و یبشیر المصیر و یبشیر المصیر و یبشیر المصیر و یبشیر المصیر و یبشیر المصیر  
 مرصع ایشان چه بازگشت ایشان عذاب بود و مرجع ایشان بهشت بود و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت









اهل جنات است زیرا چه در هنگامی که با انبیاء و کتب معنی او امر و نواهی را بگفت هر چه در دین و دنیا  
 انقیاد کرده و در بقیه طاعت خدا می جان و دل برانگشتن او امر و نواهی او آورده و تواند بود و از طرف او  
 بود و فضل بیان عامل و معمول بجهت معصوم و جمیع مرتبه تنوع باشد معنی چنین بود بر گردیم ابراهیم را و ران  
 که پروردگار او را گفت انقیاد کن و گفت انقیاد کرده ام و نواهی خدا می که پروردگار عالمیان و کردگار  
 جهانیان هست سر نهادم و این وجه اختیار صاحب کثافت نیست برین وجه تعهد اصطفا ابراهیم بوقی معصوم  
 می آید و آن از روی ظاهر درست نمی آید مگر آنکه گویند اصطفا همیشه معصوم ذکر طاعت از جهت آن است که او  
 اصطفاست و هنگام هویدا شدن صفات و صفات چنانچه گویند از شجاعت فی الدنیا که در عمر و حجر فی المدة  
 و بشیر و او آن المسأله دیگر که هم فی وقت المعامله مع الالهیه همیشه مسلمانند از کفر طبعی و اعتقادی  
 معصوم اند مسلمانان را امر باسلام تحصیل حاصل نبود و اثبات ثابت باشد چو اسباب اسلام امر باقیاد و  
 اذعان است و اسلمت از ابراهیم اخبار از آن است یعنی گردن نه بر حکم پروردگار و تحمل کن جفا کفار ابراهیم  
 علیه السلام انقیاد کرد و سر در بقا اذعان آورد برین وجه ابراهیم را در اسلام نباشد سوال و از روی شهود و  
 گویند امر باسلام و تصدیق و اخبار از آن بر وجه تثبیل است نه بر وجه تحقیق چنانچه هر کس آیات و علامات قدرت  
 و گدازیدن دلائل و حدایت در دل هیچ گفتن اسلام بود و نظر کردن در دلائل و عارف شدن او نمیزد گفتن  
 اسلمت باشد و احوط آنست که گویند و در وجه تحقیق بپسند که شک نیست که اینها علیهم السلام از کفر تبعی و  
 اعتقادی معصوم اند و همیشه در صغری و کبر باسلام موصوف اند لیکن در امر و نواهی در باب ایمان و شریعت  
 سکنت مختار اند ایمان و شریعت اختیار می آرند ایشان را همیشه در صغری و کبر ایمان تشریف و عطای است لیکن  
 مذکور در آیه ایمان تکلیفی و ابتلائی است چون بین معنی تحقق باشد تکلفات ایشان از عمل و اعتقاد و متعلق با امر و  
 بود و توجیه امر اسلام است تاه نشود و تحقیق حاصل نبود و وصی می گارد بی همه بنیه و یعقوب و  
 لَئِنْ لَآ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَصْحَابِي لَكُمْ الدِّينُ نَبَا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ إِلَّا وَآنَسْتُمْ  
 مَسْئَلَكُمْ وَوَصِي عِطْفِ سِتْ بِرَقَالَ لِي وَقَالَ اِبْرَاهِيمُ اسْمُكَ وَوَصِي بِهِ الْكَلِمَةُ وَبِهِ الْجَمَلَةُ وَبِهِ  
 اِبْرَاهِيمُ فَاعْلَمْ هُوَ هُوَ بِنِيَّةٍ مَفْعُولٌ وَوَصِي وَبِعِطْفِ عِطْفِ اسْمُكَ وَابْرَاهِيمُ جَمَلُهُ بِنِيَّةٍ بَا جَمَلُهُ بَعْدَ اَوْسْتِ مَحْمُولٌ  
 بر افتخار قال و قال باسقول بیان فرضیه مذکور است فَاذْهَبْ فَاَتَمُّوْهُنَّ سَبِيْهَةً اَلَا وَاتَمُّوْهُنَّ جَالِ اسْمُ  
 وَوَصِي بِنِيَّةٍ مَفْعُولٌ اِزْ بَارِ بِلَقْبِ تَعْمِيلٍ وَاَفْعَالٍ خَوَاشِدٌ وَوَصِي بِنِيَّةٍ مَفْعُولٌ اِزْ بَارِ بِلَقْبِ تَعْمِيلٍ وَاَفْعَالٍ خَوَاشِدٌ وَوَصِي بِنِيَّةٍ مَفْعُولٌ اِزْ بَارِ بِلَقْبِ تَعْمِيلٍ  
 کرد پس آن خویش را ابراهیم و پس آن خویش را یعقوب علیه السلام تکلم باسلامت پاکدامن شد و بعد از آن گویند  
 بکلمت اسلام و بر یکی در موعظت مسندت پیش از آن خویش را گفته امی پس آن سن بدستی خدا می برای شمار دین

برگزیده و شهادت بر سر ملت خنجر بر سینه پسر شامیر بود مگر درین حال که مسلمانان با شکیبایی سؤالات از  
 اسیران حضرت ابراهیم و یعقوب است و معنی آنکه از اسیران یاری هست امر اضرائی یعنی چگونه متعلق شود و معنی چنانچه بود  
 چو آنست یعنی نزد موت نگردد وقت اسلام عبارت از امر با اسلام در وقت موت معنی کوفت مسلمانان  
 متوقون بود بر طریقی لا اله الا و انتم خاشعون که معنی کوفت خاشعین جین تقواست است باشد و این بیت را  
 رد قول یهود و فرود آمدن که ایشان مامات نبی الاعلی الهیودیه میگفتند و فضل دین یهود بر اهل اسلام می  
 خبر که یهودیست ابراهیم و یعقوب پس آنرا بکار اسلام و ملت ابراهیم علیه السلام و بودن ایشان تا وقت موت  
 ثابت بران شده پس این بیت که ایشان بر ملت اسلام مرفه اند و بر دین حق جان سپردند و قول یهود و مامات نبی  
 الاعلی برین یهودیه باطل است بقیه خبر آنچه جای دیگر در رد مقابل ایشان گفت ما کان ابراهیم یهودیا ولا اضرایا  
 و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشکین آنکه شکی نیست که آنرا از حضرت  
**يَعْقُوبَ الْكُوثَ اِذَا قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي**  
 ام منقطه است و خبر که معنویان و ست برای نثار بود خطاب تدکور مسلمان را باشد و این جمله را عطف  
 جمله حذف دارند بتقریر عرفتم بنده الاخبار بطریق الوحی و اخبار النبی بها علی وجه الاعجاز ام که تم شده اند و  
 حضرت یعقوب با کثرت الایه پندارند و جمله حذف با معطوف خویش معترضه بود متضمن بیان معجزه و مجتهد حق  
 پیغمبر علی الله تعالی علیه و سلم باشد از قال بدل اشغال است از حضرت یعقوب با کثرت الایه متعلق قال است ما  
 تعبدون معقول قال است من بعدی متعلق تعبدون است و استفهام ما تعبدون برای حمل مخاطبان بر  
 اقرار است معنی چنین آید یا خود شما حاضر بودید یعنی حاضر نبودید چون حاضر شد یعقوب با کثرت و قرینه  
 اولیایان است در این هنگام که تحقیق حال پسران خویش است و ایشان را ما تعبدون من بعدی گفت ایشان  
 تعبدوا لکم و الیایک تا آنرا گفتند و معترف با اسلام گشتند و چون شهادت در آن وقت حاضر نبوده اند اما  
 واقعه مشاهده نکرده اند خبر با خبر پیغمبر اندالت باید بطریق وحی مطلع گشته اند چون چنین باشد اخبار آنچه  
 معانی نکرده بر وجه اعجاز بود صدق اخبار او ثابت کرد و اگر خطاب بر یهود و از ابراهیم منقطع پسنداید  
 استفهام برای تقریر معنی تثبیت بود معنی انکار نفی نباشد و جمله را معطوف بر مضمون مضی بنا بر اینست  
 بنیه و یعقوب گویند و ارتباط این کلام با او چونند معنی چنین آید و صیت کرد ابراهیم و یعقوب علیهما السلام  
 فرزندان خود را بر اسلام توصیف ابراهیم و یعقوب علیهما السلام رد مقامات یهود و تمسک با خود ایشان را  
 گویند شما حاضر بودید در آن وقت که یعقوب را موت حاضر گشت و اجل او را حاضر میست در آن وقت  
 که پسران خویش را وصیت کرد و ایشان را بر اختیار عبادت خدای تعالی آورد و ظاهر شد که پیغمبران تدکور















تقولون که ذکر کرده و درین شق جهت رو چنانکه در شق اول آورده بود نیارده مورد سوال از جهت رو گشت و تقبیح  
ما قول فی حجتیه رد هذا القول بیهیست و انتم اعلم انتم اشد ام متعبد است بهیست و استقامت سعاد است و بهیست و برای تقبیح  
معنی حمل خطاب بر اقرار بود و حجتیه مقول باشد معنی انیت بگو ای محمد آیا شما و ان ترا پیچال ایشان یا قول خدا و  
برایم یا قول شما و خدا گفته است ما کان ابراهیم یهودی و لایضرا نیا و لکن کان حنیفا مسلما کسیکه اعلم است از شما خبر لایضا  
چگونه منکر میشوید و در راه مخالفت او بجهت طریق میرید و بگو ایشانی حاصل است و دعوی متابعت باطل است مجانب  
فی معنی است دعوی ملت یهودیت بر ایشان بر انبیا محض انفر است بیهیست اگر حق تو میگوید و دروغ من  
چراغ کذب را بنور فرغی و **وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَ اللَّهِ** این جمله استقامت میگوید آند بر حجتیه استقامت میگوید که مقول قال واقع شده من در من کتم متعلق است با  
و من در من انشد ابتدایه است عنده و من انشد مرشداوت را صفت اند شهادت متغول است مگر کتم را استقامت  
برای انکار است ای الا احکم من کتم شهادت ثابت عنده کاتر من انشد وی قوله ما کان ابراهیم یهودی و  
لایضرا نیا و لکن کان حنیفا مسلما معنی انیت و کیست ظالم تر از کسی که بپوشد گواهی را که نزدیک او بود  
شهادت کاتر از خدای ثابت بومی و بجز بل او باشد و این کنایت است ازین که یهود شهادت مذکور را  
که شهادت خداست نزدیک ایشان ثابت است می پوشند کسی از ایشان ظالم تر نبود و انیز اگر این شهادت  
را که نزدیک ما ثابت است ظاهر کنیم کسی از ما ظالم تر باشد و تقرعین است ازین که یهود نبوت پیغمبر صلیه و  
فضل و فضیلت او نزدیک ایشان ثابت بود پوشیدند و در کتمان حق اشیاء پوشیدند کیست از ایشان  
که ظالم تر باشد و در بدی وید کرداری بالاتر بود و **وَمَا اللَّهُ بِشَاقِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ**  
ایر جمله معترضه است برای تندید و ترسیب ایشان معنی انیت نیست خدای غافل باز آنچه شما از تحریف توریت  
و پوشیدن و کتمان صفت پیغمبر علیه السلام و کتمان شهادت بحقیقت ابراهیم علیه السلام  
میکنید و در انکار فضل و فضیلت محمد صلی الله علیه و سلم  
و افت ابراهیم به نسبت کردن او سوی یهودیت و نصرا نیت می باشد  
**تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ**

یع

مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تَعْمَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
---

این جمله را از جهت تاکید دیگرار کرده هم ازین جهت بغیه حذف عطف آورده  
معنی این آیهست بالا گذرسته و ذکر کرده و اسباب پیش تر رفته تاکید انکار است

تفسیر روح جلال

سینقول البیت من الناس ما ولهم من قبایلهم التي كانوا عليها

روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در نماز سومی که بکعبه قبله را به اسم جلیل و جمیل و جبار و جبار  
صلوات الله علیه بود توجیه داشت بر حکم فرمان خدای از جهت زعم مشرکان بهم در مکه بتوجه سومی بیت  
المقدس بر ذاحت و بعضی گویند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم تا در مکه بود توجه سومی کعبه میکرد چون در مدینه  
آمد از جهت ترغیب میبود بر حکم فرمان شکرده ماه و بر وایتی هفتاد و بر وایتی شانزده ماه و بر وایتی نه ماهه در روز تارک  
بیت المقدس آورد و باز توجه سومی کعبه مطلوب داشت و دل بروی تجوید قبله می گذاشت و نشان  
آنکه متوجه سومی بیت المقدس بود و در تجوید قبله سومی کعبه غیبت می نمود این آیه نازل گشت و این نظم بود  
پیوسته در آیات سابقه ذکر نبی اسرائیل بود پیشتر نیز همین صورت ذکر نبی اسرائیل روی خواهد نمود در  
کلام ذکر تجوید قبله کرد و آنرا در اشعار ذکر نبی اسرائیل معترضه آورد و آنستند فاعل یقول است من الناس  
تبیان است هر سه سوره اول در ذکر من الناس بعد ذکر سوره فائده نبود زیرا که معلوم است که عقل و  
خفت عقل صفتی مخصوص به آدمیان باشد چه اسب فائده ذکر من الناس بیان آن پیدا کند که ایشان  
در این صفت آدمی بودن صفتی دیگر ندارند چنانچه در جام فی رجل من الرجال آمده و در روایت انسانا  
من الناس تحقیق شده ما را استقنا میوه برای الجار بر وجه توفیق است یا برای تعجب است و التي کالوایسا  
صفت است مرتب است و جمله ما و لیم مقول یقول است و از سوره مارکد کور مشرکان که و منافقان موجودان  
مراد پیدا کنند و از قبایلهم التي كانوا عليها بیت المقدس مراد دارند معنی زود باشد که گویند ما نادانان از پیشتر  
مردمان بعد گردانیدن قبله از بیت المقدس سومی کعبه چنانچه تو مطلوب داری و دل بر استقبال و خاطر  
بر توجه سومی آن میگاری چه چیز بگردانید ایشان را از توجه سومی بیت المقدس که بران چندگاه بودند و  
نماز توجه بران میبودند و چون از جهت گناشتن قبله ایشان ناخوشنود شوند و منافقان بمشاهد  
رجوع از قبله که اختیار کرده بودند بسومی توجه بجا دست گاه آنگاه رجوع بسومی دین آبار امیدوار گردند و  
سفرها بودن فرق مسطوره کفر و نفاق ایشان پسند بود و جماعتی گفتن حاجت نباشد و اخبار از کفایت  
مشرکان و یهودان و منافقان که در زبان آینده خواهند بود پیغمبر از حضرت بابی عزرا سینه پیش از ایراد  
ایشان برای تلقین جواب سفار و می نمود تا اخبار از آینه و ظهور و صبه قه آن معجز پیغمبر بود و چون  
نبوت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم باشد چون قبله از بیت المقدس سومی کعبه تجوید گشت گفتار سفرها  
که بدان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بروجه اعجاز خبر کرده بود و بهنور پیوست قل لای المشرق  
والمغرب انی المشرق والمغرب لم یکن لایة ان یوتی من جهة الی جهة و یحول من قبله الی قبلة

تفسیر روح جلال

و این جمله مستأنف است در جواب ما اذا اقول حين يقولون ذلك شبه المشرق والمغرب بقول قل يست  
صفتی انیست بگوینا محمد مشرق و مغرب بر خدای راست یعنی همه مکانها محل عبادت خدای است بر مکانی  
را که خواهد سجده گاه گرداند و بهرستی که خواهد روی آراند برین سخن تلقین جواب بر سنی قدس سفید مذکور شده  
تکلیف است و الزام همه آمد یقیناً حسن است و ان شاء الله تعالی صراط المستقیم صراطی است که در  
من پیش از من موصوفه است منقول است از ایشان مخدوم است ای پیدای من پیش از این موصوفه است باصله که است  
از موصوفان از باب کنایه است از موصوفه است و الی صراط المستقیم مستقیم است ای پیدای من یونانی الی صراط  
مستقیم و جمله حال است از مفهوم بعد المشرق و المغرب که آن عبارت است از ان یوقی الی ای جهت سنا  
ما و الی صراط مستقیم معنی انیست مشرق و مغرب ملک خداست و ولایت مطلق مراد است بولایت  
بر مطلق تواند که قبله را از جهت سوی جنتی گرداند درین حال که راه راست و هدایتی را که به ایستایشان خواهد  
یعنی موصوفان را موصوفی کند سوی راه مستقیم و دین و رست و قویم و اطاعت فرمانهای خدایا وجه رسوخ  
و معرفت حقیقت مانع و انتہای بدت منسوخ و اعتقاد حقیقت توحید سوی بیت المقدس و رعتی که او قبله  
بود و اعتقاد حقیقت کعبه در وقتی که قبله بودن اوزوی نمود و گنگی است که است که است و گنگی است  
و کمال شارت است بر مضمون پیدی من ایما یا بر مضمون یوقی الی ای جهت سنا که از شد المشرق و المغرب  
مضمون شده کاف برای قرآن در وقوع است چنانکه در تنبیک کما طلع الشمس آمده ای و کما بدینا کم جعلنا کم  
است و سطاو کما و لنبا کم عن القبلة جعلنا کم است و سطا یا برای تشبیه است در بودن هر یکی از باب فضل و لطیف  
و درین کلام التفات است و فاعل از غیبت سوی تکلم در مفعول از غیبت سوی خطاب معنی انیست و  
چنانچه از راه راست نمودیم یا چنانچه از قبله گردانیدیم یعنی از بیت المقدس سوی کعبه و دریم همچنان گردانیدیم  
شمارا استی کرده و گردوی پسندیده خیر الامم افضل القسم وسط معنی افضل آمده است چه افضل قوم میان  
می باشند و توالی در حوالی می استند و اور از جهت شرف محفوظ و محفوظ بنو ای سیدارند و تنوع و  
سطح می پندارند و نیز وسط در مرکز است که هیچ جانبی از راستا و چپا میل ندارد و چه اگر جانبی نائل  
باشد فردا و یا وسط پندارد و تواند بود که از وسط میان دو مراد باشد که در ان افراط و لطف را پندارد  
چه است پیغمبر علیه السلام بنو نصاری غلو میکردند که عیسی را از غایت تعظیم از رتبه عبودیت بیرون آوردند  
و در مرتبه ان مکه بنو المسیح بن مریم و المسیح است در آوردند و همچو یهودان خود را بر تفریط و دنیا و دین که  
بنو دین است عیسی قول نکردند به مریم نابود و پرستند و انبیا را با حق گشتند است پیغمبر باور اعتقاد برتر  
پیغمبر مستقیم مانند از حد تجاوز نکردند که از عبودیت بیرون آمدند از اعتقاد برتری فرو نیامدند تا در حق

نیز است پس در خبر الامور او سبطها و الا فتراضی فی الناس و کان لکونوا اشهدوا علی الناس  
لام متعلق جعلنا است معنی اینست شمار اخبار است که در این حدیث و میر تبیین کردی و پسینا بدی که رسانیدیم  
تا شمار مردمان گویا این باشد و در هنگام حاجت از اسی شهادت کینا اگر از ناس گفتار مرد شوند  
علی بر محل خود باشد و مشهور علیه بودن ایشان ظاهر بود اگر از ناس بنیاد شود چه متعین بر کمال انسانیت  
هم ایشانند چنانچه باینده علی محمول بر تقنین معنی اطلاع بود لکنوا اشهدوا علی الناس معنی لکونوا اشهدوا  
علی احوال التبین فلیتبعوا الامم تبیینهم الرساله شود و اگر ناس بر عموم دارند از شهادت متعین کور شهادت بر  
مردمان در دنیا پیش حکام سر او بدارند و این نیز ثانی عظیم است موجب اکرام و تعظیم است و لکونوا  
الاشهدوا علیکم شهادت است و لکونوا اشهدوا علیکم شهادت است بر لکونوا الرسول سیم او است شهادت  
علیکم متعلق شهادت است و لکونوا اشهدوا علیکم شهادت است و لکونوا اشهدوا علیکم شهادت است  
که شمار تقدیل و ترکیب و بعدالت و جلال و حق گوئی و راست گوئی شاکوئی بپا گویا مقبول افتد  
در فاسیت شما حصول اینجا بدو ال گویا مذکور برای ثبوت منفعت است استعمال و بالام باید و  
استعمال او بعلی که برای حضرت است چگونه آید جواب علی درین محل معنی لام است چنانچه ما  
در علی النصب و فی النصب مراد داشته اند یا ذکر لام باقظ علی بوجه مشکلات از جهت وقوع او در محبت علی  
الناس معنی علی الکافین باشد چنانچه در کما تدین بدان گفته اند و در خبر امم شهادت بران نموده اند  
بود که لام علیه شهادت و وفای باشد و در متعلق علی تقنین معنی اعتماد بود و تقدیر و یکن الرسول معتقد علیکم  
شهادت لکم شود و در این است که اندر در قیامت کفار امتان پیغمبران سابق از تبلیغ رسالت پیغمبران  
خویش سکر شوند است پیغمبر با بر صدق پیغمبران در دعوی تبلیغ رسالت بر ایشان گویا و شهادت ایشان  
گویا مذکور طعن کنند که شهادتی بی مشاهد و هیئت زیر آنچه ما را ندیده اند و تبلیغ پیغمبر ما شنیده اند بر  
احوال ما و خلاف اند بر عمل ما چه نوع گویا و پسند است پیغمبر با گوید ما را علم به تبلیغ پیغمبران شما به اخبار احوال  
شده و علی پیغمبر رسول نیز که مشاهده آمده باز طعن بعین و گنا بکار نمی کنند و بدعوی فسق شهادت او را قضا  
انگشت پیغمبر علی است تعالی علیه و سلم ایشان را تقدیل و ترکیب کنند و نیز درستی و حقیقت گویا و پیغمبر  
رسول گویا ایشان تفاد یا بر کفار حکم مرد فریج شود رسولان ذکر شرف است و گردانیدن ایشان گویا  
و مگر در در قیامت که در میان نمی آید یا ذکر بخوبی قند که بالا گفته شد چه باطوار و چه اسباب اگر است  
این است از جهت گردانیدن این است و در آن وقت که در قیامت پیغمبر که در قیامت عطف بر و شهادت  
والغیرت بود و مقول قلم شود و متضمن جواب باشد که در آن زمان که در قیامت قیامت پیغمبر است



دارند چه گاهي که متضمن این چنین منفعتي بود از وی چه جای تعجب و در وی چه مقام انکار پیدا کند و اگر  
 اغفلیت و در غیر آن مراد نشود و چنانچه آیت کثرت خیر است اخراجت الناس تمام و ان با المعروف و مشهور  
 عن المنکر از آن حکایت میکند خیر معترضه برای مدح این امر است و او را مستحاضه بود و ما جعلنا  
 القیلة التي کنت علیک امی استقبالاً لمدته و هی الکعبه و یکون ان یزاد به بیت المقدس  
 لانه کان مدته علی استقبالها ایضاً و در کشف آورده که التي کنت علیها صفت القیلة نیست مفعول  
 دوم است مرجعاً و القیلة مفعول اول نیست و تواند بود که التي با صله پیش صفت القیلة باشد  
 مفعول دوم مقدر بود ای و ما جعلنا القیلة التي علی استقبالها قبل انک الالعلم بر تقدیر اول معنی چنین بود  
 فکر دانیده ایم ما قبله و کعبه راه هستی بدان و بر تقدیر ثانی معنی چنین آید و فکر دانیده بودیم ما قبله تو بیت  
 المقدس که بودی متوجه بدان و این جمله عطف است بر شد المشرق و المغرب که مفعول قل است و این نیز  
 متضمن جواب سئوال مخاطب بقل بغیر است چون این جمله عطف بر شد المشرق و المغرب که  
 مفعول قل است باشد این نیز مفعول بغیر علی السلام بود و این سخن مفعول بغیر نیست که صیغه متکلم سنانی  
 نیست جواب این عبارت امر است در وقت امر و مبلغ وقت تبلیغ عبارت خویش  
 این خواهد رسانید و جعلنا را بر صورت جعل الله لعلیم صیغه غایب خواهد گردانید چنانچه باو شاه حساب  
 را تبلیغ فرمائی بدین عبارت که فلان را چنین کار میفرمایم فرماید حاجب فرمان مذکور را در وقت تبلیغ  
 بدین عبارت که باو شاه میفرماید باز نماید چنانچه مثل آن در قل من کان عدواً لیسیر یل فانه ترک علی قلبک  
 گذشته و مانند این از استعمال قلبک بجای قلبی بالا رفته الا کنت احسن من یسیر السائل  
 لَمْ یَقْلِبْ عَلَی عَقْبِکَ استثناء مفرغ است و من و همی تمییز متعلق است باقلام  
 امی من شیخ الرسول معنی اینست مگر ای نیکو علم قدیم با متعلق شود که رسول را از مردمان که ستانیدند خواهد کرد که بر  
 پاشنه پایار خواهد گشت و به این شوائی او یار پائی پس خوانده آورد و سئوال عالم خدای و تعلق معلومات  
 بعلم او یعنی معلوم بودن آن حادث نیست که همه استنباط بر صفتی که هست در حالت عدم و وجود معلوم حق  
 سبحانه تعالی است چه اگر گاهی بر صفتی که هست معلوم خدایند و سنانی او ثابت شود یعنی مجرب باشد  
 سهل لازم آید ثبوت نفی صریحی نماید بخلاف تعلق تکون بتکون بگویند قییم که حادث بود پیش از وجود تکون  
 ثابت نباشد جواب تعلق علم معلوم بصفتی که باشد بعد از عدم و وجود در وقت وجود پیش  
 ثابت است اما تعلق آن بصفتی وجود محقق بعد از تعلق او بتکون حاصل میشود و بهیچ تعاقب بتکون حادث بود  
 معنی لعلم تعلق بکمال موجودات گوناگون جواب دیگر آنکه از علم که نه بر ما و از عدم و تعلق بر ما



بشرط وجود او نباشد چنانچه در قول اهل سنت بعد از هر مرتبه بنود لایم القلق ممکن است حدوث یا نباشد و تواند بود  
 که از تعلم از جهت انکه علم سبب تمیز است لکن میزاد دارند و لکن اشیا بتبیین سبب تعلیق شکوین حادث یا پیدا شوند  
 و تواند بود از تعلم لعل رسول الله و المؤمنون مراد شود علم رسول و مؤمنان که بقرآن حضرت او اندر هر چه  
 مجاز علم خدای بود و آن **كَانَتْ لَكِبْرَةٌ إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ**  
 ان مخففه از شعله است لایم در کبریه برای فرق میان این مخففه و نافیه در آورده اند الا علی الذین استنار  
 منفرغ است بطریق قرآن و الا که در این جمله عطف است بر جمله و ما جعلنا القبله التي كنت عليها معنی انست  
 بدرستی هست بخوبی قبله از کعبه سوی بیت المقدس بزرگ یعنی گران بردنهای مردمان زیر اچسبیت  
 المقدس قبله بود ان سنت در کعبه قبله ابراهیم و جمله پیغمبران است مگر کسیانیکه خدای ایشان را راه را  
 بنموده و حکمت تحویل پیش ایشان بیان فرموده چنانچه گفت و ما جعلنا القبله التي كنت عليها الا لنعلم  
 تتبع الرسول من يتقلب علی قلوبهم این جمله نیز میسر است در ارادت تحویل قبله از بیت المقدس سوی کعبه  
 چه آنچه مردمانی گران باشند و در کرون آن ملازم بود و **وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّكُمْ إِنَّمَا كَانَهُ**  
 ای ضلوتکم صلوة بر ایمان میگوید از جهت آنکه اثر ایمان است دلیل بر دست و لند کافرون در حیات  
 مسلمانان نماز گزار و حکم ایمان او کنند و این جمله عطف است بر و شد المشرق والمغرب و این نیز در قول  
 شماست بر و اینست کرده اند بعد تحویل قبله از بیت المقدس سوی کعبه یعنی جودان بر آشفتند  
 و بر مسلمانان گفته آن بدی بود این نیز میسر است چه سر دو با هر خداست این است رد نکالت کافران  
 است و بطلان خدای ایشان است معنی انست نمازی که توجه کرده سوی بیت المقدس گذارده اند  
 هر چند که خدای عزوجل القبله را نسخ کرده است معتبر است چه عمل مذکور و نماز مسطور عمل بر موافق شرع  
 و متابعت امر است یعنی بر فتن حکم نسخ عمل گذشته که در زمان عدم نسخ نمود و نمیرود و ثواب و ثمرات  
 آن را نسل فیستودان **إِنَّا اللَّهُ بِمَا تَكُونُونَ لَكُمْ عَوَفٌ** **وَجِئْنَا** این جمله  
 نیز تیل است و توهیت خدای برافت و رحمت کنایت است ازین که خدای تعالی نمازی که مردمان  
 سوی بیت المقدس گزارده اند ضایع خواهد گردانید و ثواب ایشان بدیشان خواهد رسانید مردمان  
 این معنی را بنکر بودند میگفتند بعد تحویل قبله عمل گذشته ضایع خواهد گشت و بطلان خواهد پیوست  
 مضمون این جمله را باعتبار معنی مکنی عنه تاکید کرد برای رد انکار از ادت تاکید آورد معنی انست بدرستی  
 خدا در شان مردمان هر آینه خداوند را رفت و بخشایش نیست از رفت و بخشایش او نمیرود که عمل که  
 ضایع گردانید با هر قدر عزیمت او بر و نهد **قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**



یقین و یقین و با بعضی تالیفات قبلیه بعضی معتزله و دیگر است و آن با اسم و خبر و قیام و در مشغول الیهمون  
 سن بهم طرف مستقر است حال است یا صفت است بر الحاق زیادت الهم یا خبری و دیگر است معنی نیست  
 و بدستی آنکه داده شده اند کتاب یعنی گناهی که توبه میخوانند هر آینه در و ادای خوشی یقین میدادند  
 برستی که تحویل قبل از کفیه ستوی بیت المقدس و از بیت المقدس سوی کعبه حقیقت کاین از پروردگار  
 ایشان زیر آله در کتاب فوایش دید و اندیشی در توبه خواند و اندک که محمد صلی الله تعالی علیه و سلم و پیغمبر  
 خواهد بود و بخارم بودند و حقیقت آن حق را پیوسته بودند و بکاره بر اطلاق میکردند و ما الله  
 یخاف علیکم ما کون علیکم من بعضی خطاب و غیبت خوانند و معنی که بر حساب مختلفه  
 خوانند اما اسم است و عا یمنون متعلق است با فاعل که خبر ما است جمله معتزله است کنایت است  
 از و عیالیشان چون قادر از جرم غافل نباشد بر جرم او آگاه شود و او بر جرم مفر کند و در عتوبت و عذاب  
 افکند معنی نیست و نیست خدا می از آنچه اهل کتاب عمل میکنند از انکار علم خویش حقیقت قبله و قرآن  
 حقیقت پیغمبر و کتمان حق و تحریف توریست و اسناد آن و بر قرآنی که تعلیمون تا میخوانند خطاب مرا اهل کتاب  
 را بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب و اند و لیکن آتیت الذین اوتوا الکتاب کمال آیه  
 کاتیه و هو اقیلتک لام موطیقه قسم است ای قسم لکن ایتیت ما یستوجب از جواب شرطی نیاز کرد  
 این جمله معتزله و دیگر است میان معطوفه یعنی و من حیث خرجت قول و جهک نظر المسیح الیهم معطوف علیه  
 یعنی قول و جهک با حسی ذکر بکاره اهل کتاب و کمال اگر اهل ایشان درین باب معنی نیست و اگر یاری تو  
 ای محمد پیش اهل کتاب بر صدق و حقیقت قبله هر آینه یعنی هر چه و دلیل و علامتی قبله ترا پیروی نکنند  
 به جانب آن متوجه نگردد زیرا که ایشان با وجود مشابهه معجزات حق و دانستن بر این صدق مخالفت  
 و زیند و کار خست گردیدیم آری که خوانند شنید انکار و مکاره خواهند کرد دل خود را بر قبول حق و اتباع صدق نخواهند آورد  
 و ما آنت یتکلیج قبله و ما یقتضی حجت یتکلیج قبله که بعضی مآدرا انت نافیه است فیه فصل  
 اسم و است تا به خبر است قبایم منقول نیست مبالغه این جمله معتزله و دیگر است برای آن سخن پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین  
 و و ام و ثانی بر یقین جمله و با بعضی تالیفات قبلیه بعضی معتزله و دیگر است معطوف است بر معتزله تابعی برای بیان مخالفت اهل  
 کتاب و مخالف ایشان که یکدیگر درین باب معنی نیست و متعلق قبله ایشان نه مشابهت قبله باطلشان و نه بعضی اهل کتاب  
 قبله بعضی تابع باشد یعنی هوایان تابع قبله تر بیان نموند و نیز بایان تابع قبله خودان کردند و لیکن آتیت  
 اهوآ هم من بعد ما جاءک من العلم ایاک اذ لکن الظالمین  
 این لام نیز موطیقه قسم است ای قسم لکن ایتیت ما یستوجب بر این بکاره که من العلم بیان ما موصوله است

اذا لم یظلمین بواجب جسم آمده و مفید فایده جزا شده این جمیع قسمیه پیش از آنکه است و موکد است و نفی است  
 پیغمبر قبله ایشان را که از کلام سابق مفهوم شده و تاکید جمله از جهت ایراد لفظ و وجه و کما و است این  
 نوع تاکید نیز غریب و عادت نیست چنانچه درانی و صفته الهی آمده و در المصمم المسمیة تخفیف شده  
 معنی اینست و اگر پس روی کنی تو یا محمد بواجب ایشان را و بگذاری نماز در قبله ایشان از زمین آنچه آمده است  
 ترا و انشان این که کعبه قبله حق است مقررین نیست با مرفول و عبادت شطر المسمیة ایضا و قیامه ایضا و غیره و قبله  
 جمیع پیغمبران جلیل بنی اسرائیل است علیه السلام بدرستی که تو در دنیا گام نهادی و بواجب ایشان را از زمین  
 باشی از ظالمانی یعنی از آن کسان که از حد تجاوز کنند و خیر را در غیر موضع او نهند و سوال چون مطلوب  
 از آن نماز گذاردن پیغمبر موسی قبله ایشان باشد مطلوب یکی بود و او اسمی یکی بود و باید کرد و انوار هم بصیغه جمع  
 برای چه باید آورد و جواب هوامتی خواهش است طلب یا اعتبار کثرت الماکدان شده و باشد اگر چه هر  
 مکه بود و مطلوب یکی بود و جواب و بگیر آن بود که هر نماز گذاردن در قبله ایشان متضمن چند  
 مطلوب بود گشتن از قبله خویش و معرفت سمت قبله ایشان و توجه کردن در نماز جانب که آن چون  
 این مطلوب متضمن مطالبات باشد تعمیر کردن بصیغه جمع سیاق بود و جواب و بگیر آنکه لویه بسوی  
 قبله ایشان اگر چه یک هو است و لیکن باعتبار مروت و افراد آن است و جواب و بگیر آنکه  
 نقین نماز گذاردن و قبله ایشان نظر مبرور است چه این بیت در باب نماز گذاردن موسی قبله ایشان  
 وارد است و ایراد لفظ عام هر خصوص مورد استانی نیست ذکر صیغه عام بر سبیل تخییم بعد از تخییم معنی  
 ترین معنی است و ایراد نسبت اتباع هو اما کفار موسی پیغمبر علیه السلام با وجود عصمت او از آن جواب  
 آن محل بدین ترتیب است و خبر آن از مباحث در آن در آیه و کتب اشد است اسودتیم بعد از بی مبارک  
 من العلم بالک من الله من لی ولا انفسیر گذشته و تشریح به بیان پیوسته الکی فی التین و  
 الکتاب یحرف فونک کما یحرف فون ابناء ههنا و ان فو یقامه هم لیکم و الحق  
 و هم یعلمون ○ موصول با مصلح مرفوع الحمل برانداست جمله الی غیر فون خبر مبتداست وادراک الی غیر فون  
 مصدر پرست عباد و محرف و عفت مصدر مخذون است ای غیر فون معر فون انبار هم و نماز و ان  
 فرقیانهم عطف است بر جمله سابق یا حال است از حاصل الی فون و هم یعلمون حال است از فاعل کتب و ان  
 موصول یعلمون مخذون است ای یعلمون الحق و یعلمون انهم یکتمون الحق یا مقرر است منزله لازم ای  
 و هم یفون بالعلم و تاکید از جهت ایراد مقصود و مذمت بر وجه و کما و است نه از جهت انکار و ثمر  
 و توان بود که مشابهه سابق مع علم و عقل ایشان انبارتی قوی در لیلی حلی بر انکار کتمان حق دارند و با اعتبار



ظهور علامت انکار چهار سو که دارند و جمله الذین تا آخر مفسر شده دیگرست برای شکاف از این کتاب بحق نبشیدن  
 و در اظهار باطل کشیدن و برای الیان این که حقیقت پیغمبر و حقیقت تحویل قبله که پیغمبران خبر کرده اند در دل  
 و نشان نیز پیوسته و بر دل ایشان مبرهن گشته و چون ضمون جمله مقرر شده بر مضمون جمله و ان الذین  
 او تو الکتاب لیسئلون انه الحق من ربهم را از جهت کمال اللقبال فصل کرد الذین انقیادهم الکتاب تا آخر  
 بغیر ما طبع آورد و ترک تاکید بان از جهت تاکید جمله اولی بود و اعتماد بر حصول مقصود و در  
 انکار در کدام اول باشد معنی ان نیست آنکسانی که ایشان را کتاب داده ایم و حفظ و در دل ایشان نهادیم  
 پیغمبر را همچو شناختن سپردن خویش می شناسند و حقیقت پیغمبر علیه السلام پیغمبرین میدانند و بدست  
 گردوی ایشان بر آینه حق را سپوشند و حال ان نیست که ایشان بحقیقت محمد و حقیقت قبله عالم دارند و  
 با علم در انکار حقیقت پیغمبر میگویند پس ایشان حقیقت تحویل را نیز میدانند و با علم از قبله روی میگردانند  
 الحق من ذیك الحق خبر بتداهن وین است و لام در و لام صین است من یک طرف  
 مستقر است حال است یا صفت است یا خبر می دیگر است و تواند بود که الحق بتداهن و لام در و لام  
 عهد بود ای الحق المذکور من یک یا لام صین بود ای صین الحق من یک و ما لیس من یک فلیس بحق  
 و جمله هر دو وجه ترتیل است معنی ان نیست حق یعنی تحویل قبله حق است از هر دو گاه یا حق مذکور گاه  
 از کردگار تو فلا تکون من المصدقین ع فام سییه من المتمرین خبر است  
 بر فلا تکون معنی ان نیست چون دانستی که دین تو صدق است و قبله تو حق است و وحی تو یقین و قرآن  
 حجتی مستقیم و متین است پس باش انشک ازندگان و تردد کنندگان سوال چون پیغمبر را منتظر  
 شک نباشد در حق او چه جای منی از شک بود چه اسباب برای منی از بیدی منتظره و قبح حاجت نیست  
 خطاب لاتع مع الله الخ آخر منی ازین معنی است شک نیست که پیغمبران مکلف اند اما توراند  
 بایان منی اند از کفر و عصیان پس منی از شک برین حیثیت نبود سوال مذکور وارد نشود و او که  
 آنست منی مذکور پیغمبر علیه السلام بر وجه تفریع از اشخاصی که شک دارند آمده چنانچه در لیل الشریک  
 الی غیر جملة تحقیق شده و این تفریع بر سبیل مجاز بود همچو خطاب غیر سودی برشت خواندن بود که  
 و از تنبی معرفت باشد و لیکن وجهه هو مولیهم مولیها بر صیغه اسم فاعل و مفعول خواه  
 و معنی هر یکی بر حسب آن دانسته پیغمبر بر عاید است بموسى کل و ضمیر یولیهما عاید است بر وجهت و مفعول  
 ثانیه است مفعول اول مفعول اول اخذ و نیست ای هو مولی الوجه تلک الجبهه و تواند بود که ضمیر یولیهما عاید بر خدا  
 عزوجل بود بسبب تنویر گردانیدن خدای الهی حق و باطل را از دین و تخلیق است و جمله بر هر تقدیر

ع



صفت نیست و در حقیقت مبتدیانست لکن خبر فیه است و جمله معترضه است برای بیان این که جهات  
توجه مختلف است آنچه نیکوتر است باید پس نگیرد و آنچه بهتر است باید که بداند معنی این نیست و هر یکی را جهت  
که از روی خویش را سویی است که در آن است و آن جهت را نیز او را توجه خویش دانسته است یا هر  
راجهتی است که خدای عزوجل او را سویی آن جهت میگردد و آن جهت را جهت توجه او میخوانند کسی را توجه سوا  
اسلام است کسی را روی بر اقسام است کسی را دل بر مال و در نگاه کسی را خاطر بر جهشت و نگاه کسی  
را چشم بر شوآن کسی را دیده بر فرزندان کسی را دل بر عیادت خدا و کسی را خاطر بر متابعت هوا میفرستد  
هر قوم را سبب را بهی و دینی و قبیله گاهی و بعضی از وجهی قبیله مراد دارند معنی این کلام هر قومی را از اهل  
ادیان قبیله است نه از نژاد و پیر قرات هو و لیسما بر صیغه اسم مفعول هو متعین باشد که باید بر کل بود  
معنی چنین آید هر یکی را جهت است که او سویی آن متوجه گردد و اینده بود و سستی است که بدان روی آید  
بشود فاستبقوا الخیرات ای نیجا الی مضر است ای فاستبقوا الی الخیرات فاجعلوا و حاکم  
و استقبلوا ما این جمله معترضه است برای تنبیه بر طریق و احکام مملو از موعظه ان سوف یاتی کل ما تدرا  
معنی اینست پیش و سستی کنید پیش روی بکنید بدین جهت و طاعات و حسنات و عبادت و عبادت  
خیر را جهت توجه سازید و از دل و جان یا فعال نیک پروازید آن ها نگویید آیات بیک  
اللهم یتسکاه این جمله مملو است از خبر فیه است و خطاب مرمومان است معنی آن  
هر جا که شما باشید و هر مقامی که گزینید مقام خیر باشد یا مقام شر بود و شما را خدای عزوجل محال در  
محال حساب و موقع ثواب و عقاب بسیار و بر حسب حساب است و خیرات در مقامی که شما را بود  
باز و محال خود و نیز آنکه در حساب گاه بهی و شر پیوندد پس باید که مقام شر گزینید و بسوی خیر توجه  
از مرمومان و در حساب گاه در مقام خیر آید و بسوی شر حساب مبتدیان حال نظر لطیف بکار نمران  
الله محال کل شیء تنکیر بـ ۰ این جمله معترضه است چه قدر است بر هر چیز که ناپیدا  
قدرت بر او بود و در حساب گاه بود و تاکید باعتبار معنی یعنی عینه از جهت زوایا که انرا بجهت شده  
معنی اینست بدین معنی خدای عزوجل بر هر چیزی توانا است هر چه که در آن آید خواهد تواند نیکوکان را  
به هر جهت که خواهد متوجه گرداند و خیرات و طاعات جزا دهد و در معاصی و ستمیات عقوبت کند و هر  
در حساب گاه جمع تواند کرد و در عقوبت و استقامت تواند بود و همین حیثیت شر چیست فاستبقوا  
و جود است فاستبقوا الخیرات ای هر طرف معنی فی نیست چنانچه در من قبل از تنزل التوریه و  
من بعد از تنزل انجیل بدان گفته اند و حیثیت برای شرط است قول فاستبقوا الخیرات و هر که معقول است

معنی اینست

مرفول بنظر المسجد الحرام من است این جای عطف است بر قول و جهک بنظر المناسی الحرام و آن مطلق بود و گویند  
از جهت در و در نماز گزاردن در مدینه سویم مخصوص نبوده و میشود و جمله معطوفه را تشدید بخروج از مدینه کرد  
برای دفع و هم مذکور که سبیل تکمیلی آورد و مختصر صناعی که میان معطوفه و معطوفه عشیه آمده میان و کلام  
متصل واقع شده چنانچه گذشت و وجه هر یکی تخریر پیوسته معنی اینست و هر جای که میرون آنی نماز گزار  
در و منی جانب مسجدی حرام یار و الله الحق من ربك ای و ان تحول القبلین بیت  
المقدس الی الکعبه الحق من ربك و این جمله تزییل است تا تاکید جمله از جهت رد انکار کسان نیست که منکران  
حقیقت استقبالی کعبه بودند و بر انکار آن اصرار نمیدادند معنی اینست بدرستی تحولی قلیه از بیت المقدس  
سوی کعبه که معنون قول و جهک بنظر المسجد الحرام است بر آئینه حق است از پروردگار تو که کردگار  
فوالجلال و الاکرام است و ما الله بغافل عما تعملون ۰ تعلمون بصیغه  
و خطاب خوانند و معنی آن بر حسب آن دانند این جمله معترضه است برای وعید و ترهیب و تهدید  
چه اخبار از آگاهی قادر مطلق بر عجز مجربان موجب است مرتد بیداد است بدایشان معنی اینست و  
خدا می تقالی غافل نیست از آنچه شما میکنید یا از آنچه ایشان میکنند علی احتساب القرآنین عمل شما سید  
و آوردن شما در حسابگاه میتوان و من حیث شرجیت قول و جهک بنظر المسجد الحرام  
الحکم و حیث ما کان فقولوا و جهک بنظر المسجد الحرام و ما الله بغافل عما تعملون معترضه است میان تاکید و موعود  
قول و جهک بنظر المسجد الحرام را بتکرار جمله و ما الله بغافل عما تعملون معترضه است میان تاکید و موعود  
برای تنبیه و پند نندگان تا حدی را بر اعمال خویش نگاه دارند و از کارهای ناپسندیده بازمانند  
سوال در جمله سوگنده و او نیازند و آوردن و او را درین جمله کچه وجه بیان پذیرند چو استنباط تاکید  
که تکرار نیست اگر در سوگنده و او باشد تکرار و با و او را بود و دیگر که درین صورت تاکید جمله با تاکید عطف  
میشود و تکرار معطوف با ما لطیف می آید چنانچه که بعد جامه فی زید و ذهب عمری آیه بالا گذشت و تفسیر  
بیان پیوسته است لا یقولن للناکین علیکم عذاب الله فی الاثم و انما الله بغافل عما تعملون  
بحد و فست ای حول القبله من الکعبه الی بیت المقدس سویم من بیت المقدس الی الکعبه لیس لیس  
للفناس ای للیهود علیکم چه بان یقولوا انه لیس ذاقبلین و قد وصف البنی الموعود فی التوریه  
بکونه ذاقبلین فلو لم تحول لم یکن ذاقبلین فیهما علیه یا نه لیس یا لیس الذکور فی کتابهم اقدم کونه ذاقبلین  
ولا الاشرکین بان یقولوا انه شرک متابعه جده ابراهیم الذی بدعی اثیاعه و جمله مذکور در کتاب الله است  
چنانچه کسی که در حق تعالی قلیه کسی سوال از حکمت تخریر کرد و جمله حولنا القبله لیس لیس

خیر پس بیل استیلا آن و بعضی اینست قبل از آنکه سوی بیت المقدس گردانید و ترا بصفت بود  
 تو صاحب القبلتین که بدان صفت در تو نیست مذکور بودی رسا نیدیم تا بیا شد مروان را یعنی بود  
 را بر شما ای امتان محبت در طعن او جحش و در انکار نبوت او جحش برینکه بگویند که محمد پیغمبری است  
 علیه و سلم آخر زمان در کتابها را پیغمبر نیست که ندانند و قیله بود و محمد صاحب دو قلبه نیست پس پیغمبر  
 محمد صاحب دو قلبه گردانیدیم تا ایشان را بسیار عین حجت نماید و کسی این نوع احتجاج کردن نتواند  
 الا الذین ظلموا و اینست ظاهرین استیلاست متصل نیست از ناس سوال پس از این آید که  
 ظالمان را جحش در طعن پیغمبر نیست و حتی در انکار نبوت بود و جواب اینست که کلام از قبیل تو آید  
 باینکه الهی و از تو از قبیل فلان لاخیر فی الا انه بشیء الی من احسن الی الیه بنما رده و تواند بود که مستثنی  
 باشد بعضی لیکن لاهل الکتاب علیکم حججه یا فرغ فی التوریه سن الی الی آخر الزمان یکون ذالقبلیین  
 ان المشرکین یحجوا بحججه فاسیده لایند که عقل و لایقینا نقل بهی این بر حج عن القلیه فله علیه من حج  
 الدین اولانه محول ظالمیستقیم علی الدین و لایق که اینها حججه فاسیده لان التحول بامر مشرک و تحویل  
 لم یحول من عند الله شیء و هو امنه و کتب بعضی انبیهت با آنکه کفافی که ایشان ظالمند محبت نادرده بازند  
 و بکلام نادرست و باطل بود از آنکه در بنیاد از اعتقادی و اثبات نکند او را نقلی مسترکان آید از قبله  
 گشته است از زمین نیز خواهد گشت محول است بر زمین نخواهد پیوست و و و گویند از توحید  
 بیت المقدس سوی کعبه پیوسته است باطل سوی دین ابا بر خویش گشته است و ندانند که قول قبله بر حکم  
 زمان خدای عزوجل بوده از قبیل پیغمبر السلام روی توحید و توحید سوی او نبود گمان مذکور باشد  
 و باطل باشد و لا یستویون فی الا انهم فی فاسیده و لا یستویون فی عطف نیست بر الا انهم  
 معنی نیست چون فاسیده که ظالمان را محبت است و لایق که ایشان می آرند بی  
 پس از ایشان خوف بکنند و از حق نیست من خبر سید و لایق که ایشان می آرند بی  
 عطف است بر لایق که الناس علیکم حججه و جمله فلا تخشعتم و اخشونی معترقه است میان  
 معنی نیست از توحید سوی بیت المقدس بلکه دید سوی کعبه و آرید تمام روان را بر شما جحش بود و بر شما  
 بنا شد و تا بر شما لغت خویش تمام کرد و شما را بطلوب بر شما نم و این هر دو یعنی معطوف و معطوف  
 متعلق اند بمفهوم کلام سابق ای حو کنا القبلة من الکعبة الی بیت المقدس و من بیت المقدس الی الکعبة  
 و ان یشتصن و و یجاید و تعلق این دو جاید و مجروران و و و حایر طریق لب و نشر روی خود و تحویل قبله  
 از کعبه سوی بیت المقدس برای این بود تا و خداوند و قیله بنما و ایشان را بدینچه و بر اینست از توحید





اذا ذکرکم جواب امرست بغیر فاجزوم شده یا قار به نسبت جمله است رستناست ای فایز کروی یا انعام  
اذا ذکرکم یا اکرام معنی انیست چون شمارا با انعام یکسر گزوانیم و با تمام نعمت رسانیدم پس یاد کنید  
مرا یا انعام یاد کنم شمارا یا اکرام یا ذکر و فی یا العباده اذکرکم یا لا فادیه یا وکنید مرا عبادت یا وکنید شمارا  
یا فادیه یا ذکر و فی یا التذلل اذکرکم یا التفضل یا کنین مرا به تذلل یا وکنید شمارا بتفضل اذکرکم فی  
العزیزه اذکرکم یا العزیزه یا وکنید مرا بمعزیزت یا وکنید شمارا بمعزیزت اذکر و فی یا العزیزه اذکرکم یا العزیزه  
یا وکنید مرا بدعا یا وکنید شمارا بعطا اذکر و فی فی ملائمتن الناس اذکرکم فی ملائمتن الناس یا وکنید مرا سیما  
جماعت آدمیان یا وکنید شمارا سیما جماعت فرشتگان اذکر و فی فی السائر اذکرکم فی الضار یا وکنید  
مرا در سیر یا وکنید شمارا در عسر اذکر و فی فی الحیوة اذکرکم بعد الهیات یا وکنید مرا در حیات یا وکنید شمارا بعد از حیات  
و علی هذا واشکر و سبیه و لا تکفرون و واشکروا باعطوفت خویش  
عطف است بر اذکر و فی معنی انیست و مراد نعمت من شکر گزاریید و کفران نعمت روادید یا ایها  
الذین آمنوا استعینوا بالصبر

صوم را بمعنی جنب نفس از شهوت لطن و فرج دانند با ستم صبر که بمعنی جنب نفس است خوانند و توانند بود  
که از صبر جنب نفس در نطق عبادت مراد شود و ذکر صلوٰه استقصیه بعد تقیم بود و تواند بود و ذکر صبر جنب  
بشریات قدیم در محاربه خود که جهاد ظاهر است مراد دارند و ذکر صلوٰه بعد او باعتبار آنکه جهاد باطن  
و با محاربه با شیطان است و آنرا جهاد اکبر گفته اند ملازم بندازند چنانچه مراد است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
من الجهاد الا صغری الجهاد الا کبری من وجود جمله استعینوا بالصبر و الصلوٰه از جهت آنکه عبادت تاجه  
از شکر است بنیان جمله و اشکروا لی باشد و تواند بود که از صبر جنب بر صواب و بلا مراد شود و از  
اشتغال نماز در وقت مکاره و شداید مراد گردد که چون نشانی و شداید بخیرم آرد از نماز باز دارد  
و اشتغال بصلوت مداومت بر نماز در آن وقت و دلیل کمال ایمان و برهان استواری ایمان بدین جهت  
جمله استعینوا متانفیه است که چون در دینیت ذکر شکر نعم و عطا یا کرد سابق را در مساله متانفیه است  
ایلا یا و انصایب آورد و جمله تلاطم بر وجه معتبره دارند و انصایب را بر سی تبتیب نمایند و انصایب  
ای مومنان بر ای رسیدن بنیان یاری جویند عبادت روزه و نماز و الصبر و الصلوٰه  
ای و ان باشد عالم باحوال الصابرین ناخوشم جمله تشریک نیست چون برای استقامت بصبر متلج صوفی تعبیر کرد  
صبر بود بتجسیم بلوغ تا کیه جمله ساینده بود معنی انیست بدرستی عالم به باحوال صابران یا صبر است صابران  
مرا ایشان احوال جنب کنندگان نفس بر عبادت و نیاز ماندگان برای رضای حق از عبادت عیدانه و ایستاد

ع



یاری کردن و نگاه داشتن میتوانند و حیات مذکور متشابه عسکرها و او غیر همین هستند و خبر تلادیل آن همین است  
اما سلف مراد از آنرا حق دانند و خود را مشغول بتاویل آن نگردانند نزدیک ایشان بر حقیقت مراد از آن مقدار  
باید کرد و دل را بر تاویل نیاید آورد و لا تقولوا این یقتل فی سبیل الله اموال بل احیاء  
اموات خبر بنده احمد و سست است ای هم اموات و جمله معقول است این جمله عطف است بر جمله استغنیوا  
بالصبر و الصلوة اگر چه صبر بر محاربه بقیات قدم و قرار و خیر از قولی و قرار مراد باشد نسبت به عطف  
با معطوف علیه از جهت آنکه ذکر شما و ست با جهاد و بنا نسبت تمام دارد ظاهر بود و اگر چه صبر بر ایالات باشد باید  
مراد شود و هم ذکر شما و ست مناسب باشد چه شما و ست غیر از وی ظاهر از ایالات باشد باید بود و اگر چه صبر بر عباد  
و طاعات مراد دارند هم معطوف با معطوف علیه مناسب بنظر اندر این چه جهاد از جهت اظهار دین خدا  
و اعلا کلمه علیهاست بعضی از نوع عبادت است و شما و ست از قولی و اگر کسی این سعادت است و اگر از  
صبر صوم مراد شود که حسن لغت است از شهوت بلبل فریج هم مناسب بود و نیز آنچه جهاد و صوم هر دو  
قهر و شمشیر خداوند هر دو موضوع برای مخالفین است و اند جهاد قهر کفار است و صوم قهر نفس مذکوره و از احیان  
خبر بنده احمد و سست است ای بل هم احیاء و این معطوف نسبت به خبر قولوا هم اموات بقدری بل قولوا هم  
احیاء آمده با ثبات امر بل قولوا احیاء منی سابق نیز مسکونت عتده شده و همی انیت میگوید مر کس  
را که جهاد میکند در راه رضای خدا کشته میشوند که ایشان مردگانند بلکه گویند که ایشان زنده گانند  
و لکن لا تشعروا و چون سامعان اخبار بل حاشینند ندانند و هم حصول غشور حقیقت  
آن حیات و کیفیت آن بر نادر و بر ابر طمع حصول آن بمشاهده و از بد فرض این قسم که در حقیقت و لکن  
لا تشعرون برای استدرک آورد معنی اینست و لکن شما حقیقت حیات ایشان ندانید و شعوریت  
آن نتوانید سنو ال تشک نیست که شما ندانید مراد از ایشان میراث پیوسته و زنان ایشان  
فاریقه گشته حقیقت موت متحقق شده ایشان احکام شما پیش آمده و الحقایق لا الهی و لا تقدر علیهم الموتی از مرده  
موت چگونه گشته و مرده را زنده چه وجه گویند چه اسباب نفی حقیقتی که حقیقت است و اثبات مفهومی که  
نسبت بر سبیل تحقیق را بنود اما بر وجه تمثیل چرا و بناست چنانچه گویند چون فلان مرید خارج شد  
او خلیه و چون شیشه من خواند خون در تن او و مانند تحقیق هزار در چشم خلیه و فون از تن او زرقه زردی  
حال او همچو حال کسی نماید که او را بر چنین حال نشیند آید درین کلام نیز شیهه تحقیق مرده حیات را بعد  
سپرده لیکن از جهت مرز قی بود و مراد از آن نمودن که مرده زنده بود فون و حقیقت با اثبات شدن  
فصلنامه حکایت از آنکه کمال کسافی میگوید که در ایشان صورت غشی باشد و حیوانه متحقق باشد نظر

نفی و اثبات مذکور نمی باشد متعقبات و اثبات ملکیت متعقبات بر وجهی تمثیل در این باب است  
 بزرگواران که نمی متحقق شده است و در حدیث است ان ارواح الشهداء فی جنت طافوا فی جنتهم  
 الخبثه و شرب من نهارها و ناری الی قناریل فیه حلقه یا لعنتم بدین طایفه از روحانیان و حکیم پرندگان  
 در می آیند پرندگان مذکور ثمار جنت میخورند و آب از جوی بسیار بهشت می آشامند و در قناریل پرندگان  
 بعرض است باز میگردند و قرار میگیرند و انفسیه الناس بن عباس رضی الله تعالی عنهما مروی است  
 شهداء در کراته بومی در قبه باشد انداز میوه بای بهشت بر اندازند و بیا و شمار آن زرق خورند و  
 روز قیامت فرشتگان ثمران شود پروازند بهترین خلق را و در حساب قیامت حاضر ترید فرشتگان  
 گویند ایشان کیانند و بچه شناخته شوند فریان شود شهیدانی که تن و مال خویش را در کار حق با  
 اند و جان و روان خود را فدا کرده اند ایشان را تیغها بر کتف کرده بیا رند در میان  
 بهشت که برای ایشان باشد در آرند و نیز در حدیث است شهداء را فدا قیامت سپردند  
 از جراحتهای ایشان خون روان باشد که رنگ و رنگ خون بومی او بومی باشد و رسول  
 میان در آمدن روح شهداء در قالب پندگان و میان تلخ کمریش این سلام منی است پیش  
 سریرت و ارباب بعیرت فرق چیست جواب تناسخ آنست که روح از قالبی بقتا سلب  
 و دیگر که بی روح است در آرند و قالب بی روح را بدین روح زنده گردانند و این ارواح را بقدرت  
 کامله در قالب پندگان زنده در می آرند و بخوردن و آشامیدن پرندگان مذکور بهره مند  
 میگردانند فضائل شهید بسیار است و مدایح ایشان بسیار است چه ایشان جان در کار خدا و پرافتخار  
 و سر در ملائکه علیا در معرکه انداخته اند و جوانمردی میدان تن و جان کرده و گردن در رلقه ملاک  
 در آورده و مضرع الجود بالنفس افضی غایت الجود و ایقان مشروبات شهادت اثر قوت ایمان  
 ایشان است الحجة تحت ظلال السیوف در جنة ایشان را بیان است و السیف محارم الذنوب مرتبه  
 ایشان را تبیان است طوبی لهم ثم طوبی لهم ثم طوبی لهم که یقین بود بر طریق قرب یافتند و بشری لهم ثم بشری لهم  
 لم یبدل حیوة فانی بسوی غیش جاد و فانی مشاققه و کسب کلمات که دیشی است  
 المصروف و الخوف و نقص من الاموال و الا نفس و الشمرات  
 لام در جواب قسم است ای قسم لنبیوکم نبی متعلق است بنبیوکم من در میان خوف بیانیه است جاد و  
 صفت است بشری من الاموال متعلق است بنقص و جمله و لنبیوکم مقصود است برای انبار از ابتلا و  
 از باوی تا بر حکم پندگی دل بران نموده و بخوانست حق بر خدا و است اگر خبر کردی بلای که خواسته است

یکایک آوردی آفت بفرنگان و خیال بروی نمودی بلبان ناگهان از بلا منتظر بخت تر بودی بعد آن صبر  
 سیر نماید و براه پیل بجز نقصان بیفتد معنی اینست و هر آنکه شمار مبتلا گردد از بدیم و اظهار کند آنچه در شمار  
 مبتلا میاید بچشم تجربی از بزرگس دشمنان و ظالمان و کفار و شرار و ترسین حیوانات و مملکت چون شیر و پلنگ و  
 گروم و یاز و از کرسنگی و دامن خاک سیل و باران و بی توشه شدن در بیابان و گم شدن بعضی اموال از رسیدن  
 آفت و برز و روع و شمار از تراله و ملخ و خرمن فرط و بر و بسیار و وقوع سرقه و غارت و کساد اموال تجارت  
 و از نقصان در نفسها بگشتن شدن صاحب و انخوان و مردن اقارب و انخوان و رسیدن آفات از اجلاء  
 و اسقام و برض و خراش و شکستن دست و پا و سست شدن اعضا و نقصان تن و جسم عمومی و از گم شدن  
 بعضی از ثمرات که حاصل است از انفس و ذوات مراد از ثمرات فرزندان که مردن ایشان حکم غنیمت جان  
 دارد بلکه مردم ایشان را غنیمت از جان بشمارد و محل ثمرات بر ثمرات درختان شکل است که آن در نقص  
 اموال داخل است تنکیر شی برای تعلیل است و مراد بشتی از شتی قلیل است بر مشقتی که کسی را برسد  
 و هر بلایی که مردم بدانند مبتلا شود لکن چه بزرگ باشد بزرگ است آنچه بالاتر از آن است اندک نماید و بزرگ نماید  
 آنچه بالاتر از آن است شکر لازم آید برین ابتلا آنچه در مبتلا معلوم خداست از جنج یا صبر یا رضا و شکر سپا  
 آید و استغاثی که در و نهان بود روی نماید سوال مخاطبان از وقوع بلا آئینه خالی الذهن بودند  
 انکاری و تروی ندا شدند و حجتا کید جمله حسیت ایراد تو اکیه بر چه مبنی است جواب  
 مقصود از جمله مذکوره است بر بلوی و تو طین دل بر عبادت تاکید برای ابر از مقصود و وجه و کاد است  
 و این نوع تاکید نیز بکار اعلا است چنانچه درانی و غنما انشی تحقیق شده و قرانی وین العظم منی آید  
 وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ  
 وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ ۝ اُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَٰوٰتٌ مِنْ رَبِّهِمْ  
 وَرَحْمَةٌ ۝ قَالُوا لَئِنْ كُنَّا إِلَّا لِلَّهِ ۝ اُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۝  
 و نیز عطف نسبت بر الاتقوا اختلاف خطاب مخاطب جمعا و افراد و نسبت القات آمده چنانچه در خطاب قوم افعلا  
 کفای و خطاب بر عین ایشان و آیه هم کذا تحقیق شده و اگر پیش از اینها الذین امنوا بنفین و اباب صبر  
 و الصلوة قل بمقدور دارند و بشر الصابرین را عطف بران قل محذوف پی دارند از تحقیق مذکور فراخ بود  
 و تفرق خطاب متشکل نشود الصابرین مفعول ثبوت اذ اما صابتم مصیبه شرط است قالوا باستقامت و توجها  
 جزای شرط است جمله شرطیه صلیب منو صلیب است سو عیول صلیب صفت است مراد الصابرین و جمله اولییک علیهم  
 صلوات پس بر منجم تا آخر متدا است این چند به عطف و ضمین و ان بود و تنکی صلوة برای تنکیر و تعظیم است

و تکیه بر محبت برای تو نیست و تخم نیست معنی اینست بشمارت ده اسی خدگستانی را که بر ما مینویسد بکشد  
و خود را در جرع و فرج بنگیند آنانکه چون ایشان را مصیبتی برسد و اقامتی و مشتقی افتد از اقامت و انا  
را چون گویند و در راه ترجیع و مصر بوند بدستی با همند فلان که میفرماید ای را بنویسم حکم از باز خواهم گشت و بکشد  
قضا کرده در مشیت و انا و ت آورده است و اینهمه پیوسته است و چون و فرزند آن ما هم امان او را  
و همه در راه تقدیر آدمی بوند ناداده و این را نخواند و داده را خواند که باز بکشد و در فرج بکشد و بکشد  
صلی الله تعالی علیه و سلم گشت پیغمبر با ستر جان یعنی گفتن انا بنده و کلام الیه را چون پیوسته است  
یا رسول الله این نیز مصیبت باشد پیغمبر علیه السلام فرمود هر چیزی که از و قلی در باطن و قلی در دل پیدا  
مصیبت بود ایشان ای محراب ایشان است رحمتها از پروردگار ایشان در آخری و یک رحمتی مخصوص بر او  
چنانچه در حدیث آمده ان الله مایه رحمة فمنها رحمة تیراجح الخلق منیهم و تسع و تسعون الیهیم الفقیه میفرماید  
را صد رحمت است و دونه است در آخری است و یکی در دنیا را ایشان را صد رحمت یا نبوده اند و در دنیا  
و بندگی شتابنده اند و در راه جبر شتابنده اند و از گنهی ناله و فریادی خدا را بگفته این الله اعلم و الله اعلم  
من شکان الله در آیه و تیهت ما کنتم قولوا و چون گنهی ناله و فریادی خدا را بگفته این الله اعلم و الله اعلم  
ذکر کرد و بیشتر ازین در آیت لیس البر ان تولوا و چون گنهی ناله و فریادی خدا را بگفته این الله اعلم و الله اعلم  
بر قول کسیکه خطاب مذکور عام است مرا اهل کتاب و اهل اسلام است از جهت خوف کردن فراموشی در دنیا  
و ارد گشت و از جهت سبب الفه کردن ایشان در اتمام دوران و پیوسته است و چون گنهی ناله و فریادی خدا را بگفته این الله اعلم و الله اعلم  
روی نماید ظاهر است و بر قول کسیکه خطاب مرا اهل کتاب و اهل اسلام است از جهت خوف کردن فراموشی در دنیا  
این باب است و بیان این است که مجر و تویه و چه سوره چنانچه بفرموده است و چون گنهی ناله و فریادی خدا را بگفته این الله اعلم و الله اعلم  
و نصاری جانب شرق و مغرب و دین خود را بی از اوست و چه سوره چنانچه بفرموده است و چون گنهی ناله و فریادی خدا را بگفته این الله اعلم و الله اعلم  
چون با ناله ذکر تویه و چه سوره چنانچه بفرموده است و چون گنهی ناله و فریادی خدا را بگفته این الله اعلم و الله اعلم  
چند آنکه دیگر در ناله ذکر تویه و چه سوره چنانچه بفرموده است و چون گنهی ناله و فریادی خدا را بگفته این الله اعلم و الله اعلم  
نزدیک یک و در اتم سابقه اسامی مردمی بود و تا ممل تمام می بود و در کعبه ناله ذکر تویه و چه سوره چنانچه بفرموده است و چون گنهی ناله و فریادی خدا را بگفته این الله اعلم و الله اعلم  
گشتند مردمان از جهت عبرت یکی را بالا و خدا داشتند و دوم بالا و مردمان را خدا داشتند و چون گنهی ناله و فریادی خدا را بگفته این الله اعلم و الله اعلم  
بت پرستان ایشان را بر صورت سنگ تراشیده یا خشت یا گچ یا چوب یا فلز یا آهن یا مس یا برنج یا طلا یا نقره یا مسکین یا مسکین  
خلق برای پرستش جمع میشدند و پرستش ایشان مذکور میشود و چون ناله ذکر تویه و چه سوره چنانچه بفرموده است و چون گنهی ناله و فریادی خدا را بگفته این الله اعلم و الله اعلم  
مستور را از بتان مذکور خالی کردند خلق بدو و بتایان را و اسباب هم پرستش را و بتایان را و اسباب هم پرستش را و بتایان را و اسباب هم پرستش را





هر دو جایه و مجرور یعنی الناس و فی الکتاب متعلق بپیشینا و بنیاه با متعلقات خود پیش با مصدر پیوسته یعنی مفسر شده  
 معنی بنیاه بنیانه ایاه الناس فی الکتاب مضاف الیه آمده و بعد مجرور است و مجرور و متعلق است  
 بیکم و عمل از انرا صله باست و ما موصوله با عمل یعنی ما از انرا مفعول بیکم است و مجرور یعنی  
 من البینات و الهدی بیان است از انرا صله باست از دالین با صله خود پیش اسم آن است و او لنگ مبتدا  
 یلعنهم الله خبر مبتدا است جمله خبر آن است و یلعنهم اللعانون عطف است بر جمله یلعنهم الله و جمله آن از انرا  
 تا آخر مخرجه دیگر است از جهت و عمید حق پوشان و ملحق لعن ایشان و چون مشابهه سیاه حال یهود  
 که کمان آیات بنیانت کرده و در افق پوشی آورده و ملحق بر استحقاق ایشان لعن خدای عزوجل و  
 لعن لعنان را بود بتقدیم ملوح و متبریل غیر سائل منزله سائل تاکید جمله سیاه نمود معنی بلیست بدرستی  
 تا آنکه میپوشند آنچه فرستاده ایم از آیات ظاهر و کلماتی ظاهر از پس آنکه آنرا در کتاب یعنی در تورات  
 یا قرآن بیان کردیم و مردمان را بدان بر راه آوریم ایشان یعنی طایفه حق پوشان که آیات بنیانت را  
 می پوشند و در ابطال حق می پوشند لعنت میکنم ایشان را که کار و بیان و لعنت میکنم بر ایشان  
 لعنت کنندگان و در کشتن آورده که جمع سلامت مخصوص با بل علم بود مراد از لعنان اهل علم یعنی  
 ملک و امن و جن باشد که از ایشان و عدا لعنت در وجود آید و در آن فعل روی نماید یعنی ایشان  
 از طبیعت آن دارند که و عدا لعنت بیارند و امام را بهد گفته است لعنت کنده اند بر ایشان همه خلائق جز  
 آدمیان و پریان برین تقدیر ایراد صیغه جمع سلامت از جهت آنکه بود که لعنت کردن فعل عقلاست  
 و غیر عقلا از جهت تقدیر فعل عقلا در حکم عقلا شود و بعضی گویند هر چه از روی زمین است تا آنکه ماران  
 گزندان نیز بر ایشان لعنت میکنند و ابعاد ایشان از جهت خدای بخوانند برین تقدیر ایراد جمع سلامت  
 بر وجه تعلیب بود بتعلیب عقلا بر غیر عقلا شود و بعضی گویند چون کافران از جواب سوال منکر و تکبر عاجز  
 میشوند فرشتگان ایشان را بجهنمی میزنند و آواز زن ایشان و آواز دانه و کافران خبر آدمیان  
 پریان همه میشوند هر آن آواز میشود بر کافران لعنت میکنم و از این مسعود رضی الله تعالی عنه مرویست  
 چون در مسلمانان یکدیگر لعنت کنند و هیچ یکی مستحق لعنت نبوده لعن مذکور بر یهود واقع شود و لعنت  
 از غیر حق مستحق بر است این بدان بانه که هر بدوستی تیری کشتا و نه ناگهان بر سینه گرفته  
 دشمن سینه بد و در نقیصه چنانی حدیثی روایت کرده اند و خبری از اخبار مصطفوی آورده اند من  
 لکن لئال اتیصدق علیهم الیود فان ذلک له صدقه درین جمله او لنگ که اسم اشارت است بر آن  
 زیارت تمیز است استعمال کرده و خبر جمله اسمیه از جهت دلالت بر استمرار حدوث آورده چنانچه در باشد



جمله و الهم که واحد معترضه دیگر نسبت براسی بیان توحید و جلله لا اله الا هو الرحمن الرحیم صفتی دیگر است مرآله  
و خطاب الهم که مرهم و بان را نسبت و تواند بود که کافران مذکور را باشند و در کلام التفات از نسبت سوخی خطاب  
بود و الا هو بد نسبت از محل آله الرحمن الرحیم بد نسبت از هو یا خیمه نسبت از لا محذور و نسبت سهوا از سبب  
این جمله را مشرکان منکر اند که عالم را یکی نمیدانند محل تاکید حکم بود ترک تاکید بجه وجه بیان بنوعی جواب  
بر وجه تشریح منکر منکر غیر منکر است زیرا که لا ائله و اضحی از انکار باید میدارد و محفل انکار مضمون این جمله را  
در معرض عدم انکاری آرد و باید گویند جمله لا اله الا هو الرحمن الرحیم از روی معنی تکرار بود و تاکید جمله سابقه باشد که آنکه  
این جمله صفت آله واحد و از آن سو که محکم بنیدارند تاکید حکم جمله سابقه بنوعی از تشریح مذکور و چاره نباشد  
معنی انیسیت و معبود شما معبودی است که یکیت او را در معبودیت شریکی نیست نسبت معبود  
بجن مگر خدای فرمان بخشاینده برزمره سوسنان ان فی خلق السموات و الارض اختلاف  
اللیل و النهار و الفلک التي تجری فی بکحیم ما یتمم الناسخ ما انزل الله من  
السماء من ماء فاحیایه الارض بعد موتها و مبعث فیها من کل ایه  
و قصص الریح و السحاب المستخرجات السحاب و الارض  
لا یت یقوم یعقلون لایات اسم ان است فی خلق السموات و الارض  
تا آخر بقند است مران مقدم بر اسم آمده چون خبر مقدم بر اسم شود و لام تاکید بر اسم دارند چنانچه در  
ان فی الدار لزید و ان من شیعه لایبر اسم تحقیق شده و بحث فیها عطف است بر اثر لای عطف نسبت بر صیغ  
و تقریرها ایراع عطف است بر ما نزل و جمله ان فی خلق السموات تا آخر خبر مقدم است بر اسمی بر بیان قدرت  
و علامات و خدا نیست و تاکید لود از جهت آنست که اشراک مشرکان و لیلی بر آنست که ایشان این آیات  
را منکر اند و دلیل بر وحدانیت خدای نمی نمیدانند ایشان را منکر داشتند جمله را سو که بیابخت معنی  
انیست ندرستی فرآفریدن سماوات که اجرام افلاک ساکنان افلاک مناسط بر عیال است طالع کو اکس سلو و خلق  
سقوط مطبق معارج عبادات و عسایط عبادت اند و فرآفریدن زمین که نسبت نبات و تخریج حیو با  
و ثمرات و محمل تراکم اشجار و مجرای اودی و امنار و سفر ضفاف معادن و فخر انواع مخازن تلخ بیابان  
و حیون مسکن مسکن ریح مسکون بود دنیا و تا و جبال را سخمه موطر با طو او عالمه شامه باز جهان بر کبر و انواع  
جفار ایشان بنید و شاه و گد را رانان دهد و بر کسی نیست آن خند نقطه دایره حید عالم ماده و خلقت  
آدم مسجد و کتدگان محل عبادت بندگان است و در اختلاف شنب زور در کمیت و رازی و کتای  
و کیفیت گری و سردی و سپیدی و سیاهی و بودن و نبودن و تشریح و بودن و نبودن و تشریح و بودن و نبودن

روز طلب زرقی و الکتاب و انساب شیب بلام و خواب و همچنین اختلاف روزهای همایی و نام و اختلاف  
 مشایخ شیب بلامی و شیب غم در روز مجاری و وزرم و شیب طرب و وزرم و روز مرض شیب و شیب و شیب  
 عنا و در کشتیها که رزم این باشد و در یاب و اینچ شود سیکند مردمان را در جبرث که در غرقاب برون  
 و آورون رسیده اند و ال تجارت و انقال بنا و عمارت و قطع مسافت فی شفت سیر قدام و سوق در و  
 و بریدن منازل بعبیده در حالت اسیر است و خواب کشتی سیرای سبت بر سر آب دوا سب پای سبت و سبت  
 گران زمینین که فرشته را در اندر در مکه را که بد و رسید بقصد رسانند و اینچ خود آور و در کار و بیان رسان  
 آب باران که شیب حیات و مفیق نیکات سبت بنظم طبیعت پاک و پاک گفته در شربت حیات  
 در طبع دانی در نفع جوهر شفاف کزیده اوصاف سبت سپیننده که دید آن زمین را بعد مردان این بی ترد  
 گردانید و بفت اشبات ثبات رسانند یعنی که پیچوده سودمند نبو و با حیا چون حیا را صفا و منافع  
 روی نمود و تا قائل فاکل زیارت کشت و قبول و فاد و صول ریع و نمای سبت و اینچ خود آور و  
 آب و اینچ منتشر گردانید از حسی و آب یا اینچ فرستاده از آسمان از حسی آب که سبت برای حیا  
 زمین و انتشار دوا سب چه بود سب که این گیاه بر آمد و اقوات و اغذیه و قاب پیدا آمد و آب و زمین سب  
 طلب قوت خویش منتشر گشتند و هر نوعی ملایم خویش قوت و غذا سبتند و در گردانیدن با و از حسی  
 سومی چینی چون صبا و نور و شمال جنوب و از صفتی سومی صفتی چون سحر و گرم و تند و نرم و اندک  
 سومی اثری چون صفت و منفعت و مریض و صحت گاهی سبیا جمع کنند تا سب آرد گاهی سبیا  
 مجتمع را متفرق گردانند تا باران بیارد گاهی سبتان را بخار بار و گرداند گاهی پیچوده های درختان را که  
 فرو ریزاند گاهی بر قبیله الله اجملها تریا فاسطوب بود گاهی بر حکم الله لا یجعلها ریحا تکوینا و بیوقوف شود گاهی  
 بر موجب بضرش باد صبا یا بر حیوش و اجنه کرد و گاهی بر قبیله ملکات عاد بالذیور ملک قوم عاد باشد و و را بر  
 که سب سبت بطنین یعنی گشته و در کار داشته شده است میان آسمان و زمین سب که سایه کن گرس  
 زردگان آب ده لخته شده گان برکننده حیا خن تازه کنند و ریاض جری سب راحات و کلا  
 اصداف نما تر در روز کثاف و اطراف باذل بر فقیر و غنی باطل سب دنی پاره پاره پیدا آید چون کوه  
 گر این نماید دنی آسمان پوش چون پل فرمان خمره سب سب آینه در اسور سب کوره و دلیل خالقیت و  
 ربوبیت خدا سب و بر این الوهیت و وجودانیت حق جل و علا سبت مرقومی را که عاقل باشند و گرس  
 را که امور مذکور بر یا سبت پیچیده که ذره را بصفتی مخلوقیت یابد و قطره را بصفتی خن و در یابد  
 و عاقل را بر فکر گمارد و خمره را در کار آرد و بداند که این مخلوق بی خالق پیدا نیاید و این موجود بی موجود

نمای عقل او حکم کند یوحنا و خالق و وحدانیت او قدیم صانع و فردیت او لا سیما اجرام علوی و انما بر عقلی  
از آسمانی بدین رفعت و افروزی بدین وسعت و کواکب نجوم خضراوی و کواکب نجوم غباری و سایر امور جلیله و مافی السحاب  
خبر بلیه معاینه کند چگونه بسوی فکر نشاند و چه نوع الوهیت و احدانیت خالق در بنیاد سه و فی کل شیء لک آیه به تدل علی انه واحد  
و فی کل شیء لک قیمة به تدل علی انه واحد و در حدیث است که هر که قرآن را تلاوت کند یا میگوید یا میخواند یا میسرود  
آیت بخواند و در دل معنی آن نگذارد و تفکر و قدر اندیش کند دل پر شجاعت خالق نه نهد که چون چنین بخواند و یا سرود کند  
و یا چنین بخواند یا بپوشد یا از قنای الله الهی و عظمه تعا علی الغیبه و حسن التماس من یتق الله  
حسن کفر الله انما آمن موضوعه بائنه خویش و فروع المحل را بدست جاد و مجرب یعنی و من الناس ضربان  
و افاقد است این خبر در و من الناس من یقول آمنا بالله و به فتوین و یتبعون سیئرتهم اندا و منقوس است مرتبه حسن و دلالت بر  
از اندا و از محبت تکیه و الحال مقدم شده این جمله عظمه است به جلاله و اکماله و احد و جلاله فی خلق السموات الارض اخر  
مقرضه بود اقرض میان معطوف و معطوف علیه سیار و معنی اینست معبود و محبت کی است معبودی که خبر اول نیست امور مذکور  
آیات و حدانیت او بود و علامات فروانیت او باشد و بعضی در و ان با این چنین دلائل قاطع و این چنین سواد علم بر الوهیت خدا و بر  
و حدانیت حق جل و علا کسافی اند که از غیر خدا شرکایان و خدای را میکنند و یتقون الله و یتقون الله و یتقون الله و یتقون الله  
مر اندا و ارا و تو اندا بود و بدلتی شغال را بدست از تخر من و دلالت بر معنی اینست دوست میدارند ایشان بچو دوست داشتن  
ایشان کرد کار و دین را چه نزدیک ایشان میان محبت با صنام و محبت خدا فی الجلال و الاکرام بر بری بود و در کسیت و کیفیت  
مسافه باشد و بر سر ایشان سر بر زمین دارند و متناهی بر مل بجا آرند از سر زمین بر زمین که از برای سستی خداوند  
و برین محاببت خدای را از عبادت بتان جدا گردانند و الذین اصلوا الله حبیب الله امی من اهل الا و ان  
لا و ثامنهم جمله مقرضه است برای بیان حال مومنان و محبت خدای ایمان و اقیان معنی اینست مومنان سخت ترند از  
دوست و دشمن ایشان مر خدای تعالی از دوست داشتن بت پرستان کرد و دشمنی مومنان را برای رام کردن باستیحق است  
و دوستی کافران بتان را بی استحقاق است و شک نیست میان دوستی باستیحق و دوستی بی استحقاق و استحقاق اینست  
فیروستی مومنان از بت پران و باقی است و دوستی کافران را زائل و تنهایی است چه کافران بعد دیدن خداوند  
بیز خواهند که شکست و دوستی ایشان بر و اهل خواهد پیوست چنانچه در افروخته را از دین بت پران است و از دین است و از دین  
و تقطعت بهم السبل آمده و در قال الذین اتبعوا الموانا که خفته و منتهی که بت پرانان است شده و نیز دوستی باستحقاق  
با خدا در راحت مشدود و غرض و قصه و شهادی و غم و لذت و الم نیکسان بود و کافران را حال آفرین و غم و شدت  
و الم بدانند که این از اصنام دفع نشود و محبت ایشان این مفرات و شفقت و شفقت شود و دوستی خدا کنند و خبر  
خدای براری شوند و بدانند که این کار خدای است و این مفرات و شفقت و شفقت نه در خوا ایشان نیست بپایند و در

















چنانچه حلال بود حرام نیز باشد لیکن خوردن نفاق حلال است و خوردن وزیری حرام و مال و طایع سیدی برین وجه  
مستحق چنین گنایند ای مومنان این پنج بنهار از حلال نه وزیری کرده و یکم بخورید و اگر در وزیری حرام نگردید این پنج حلال است طایع  
داند از خوردن حرام بماند برین وجه معنی تبیین مشکل شود چه حلالا همه طایع است با حمت حلال مقید بعض  
نموده که آنکه تبیین نظر در اجزای دارنده متعلق با فرد و نه پندارند معنی مستقیم آید و اشکالی بر وی نماید چه از مال که لای که حلال است  
بعضی از حرام است پس چون خون خورده و فو فیضی که مانند آن که در کتب فقه آورده اند و بجهت آن تبیین کرده اند و نه از آن  
اکثری زیادت کبر سب که مومنان بهینه است حرام بود پس با حمت اکل از حلالی بعضی اجزا متعلق باشند و اشکوکا  
عظمت است بر کلامی نیست و معنی اینست که با حمت طایعات اشک گردانید و بر وزیری کردن آن  
سپاس دارید این گنایند ای مومنان که در طایع است متعلق از حرام است که با حمت طایعات اشک گردانید و بر وزیری کردن آن  
و متدیر است برای تشکیک و تردید چنانکه گویند فعلی که از آن گنایند معنی انسان و لا تفعل که از آن گنایند من اولاد  
فلا ان معنی اینست اگر شمش برین وقت باشد که خدای را بر پیش مسکنید و شک نیست که شما پیشش خدای دارید  
باید که پیشک شکر نعمت شما بخا آید و بدانکه بعضی از حلالی را طایع دانسته و بر حرامی اخذت خوانند برین وجه طایع و  
حلال یکی باشند و طایع و حلالا طایع است کاشف بود و بعضی گویند طایع است از حلال چه حلال طایع است  
که سب و مقرون معینی نباشد چون در حق گفتن و خرید و کالا کردن امثال آن چون تلبیس بار حرام و تشدید در کار  
عوامل در ایاد را بکار کنند گان و بعضی گویند حلال آنست که مستقیما بر حرام آن فتوی و بهر طایع برین  
ناهی نباشند و طایع آنست که دل را در وی شبهه است و بر حلالی خاطر قرار گیرد همین معنی اینست و گفته اند که طایع  
آنست که پاک از لوث شایب باشد و بعضی گویند حلال طایع آنست که پاک بر قرار بادی بود که از آن فردا قیامت مال  
نباشد ازین جهت بعضی از بابیهات بر قدر کفاف بسته گشته و نفس با غیر تقوی او ندیده و دل بر حرام نظر اندازند  
از طایع بقدر سهو جوع الکفاکت و از جهایم بر بستر عورت و وضع خرد و بر و نگذیند و از سکنی قدر لاندی که موجب مشروط  
قر و حر باشد پس دانند و خود را در ان فضول حرام متعلق نگردانند و طایع است و داشت لقمان یکی که بچه تنگ بود چون  
گاوگاه نامی بنده چنگ بود شب بهر شب پیچ و تاب میداد روزی بر آفتاب بدی بود و الفصولی سوالی کرد از او  
که این چه خانه است ششربا است پس بدی بادم سرود و چشم گردان بر گفت نه لکن میوت گفته و تحقیق مال متعلق است  
حلال است و ادلی است که سب خدایست و آن بهترین اشغال که غازی در اعلام کرد و برین بنابر آن مال حلال غنیمت باید  
بعد آن کسب تجارت است که تا جراحه محتاج الیه مسلمانان نیست بپارد و در ضمن آن مال حلالی بفتح بدست آرد  
بعد آن زیر اعدت است که فرائع در مزایع برای تحصیل لقوات مردمان بکنی بریزد و در ضمن آن مال حلالی مال  
حلال کی چنین غیر اجد از آن گنایند که کاتب خاندان خراش علم و در هر سر فکاسی مع مبدین بجهت اخبار باغ نار سفید



[illegible]

[illegible]

و بعضی در ره تکذیب هم گفته اند خلافتی اند که نزدیک اول الالباب بر آئینه و در پشت از ره حق و صواب است بعضی مفسران  
 جمله وان الذین اختلجوا بقیة حلیه ذلک بان شد نزول کتاب یا الحق دارند داخل ایمان که سبب عذاب نبیند و این  
 مشکل است زیرا که ماضی علیهم و ان الذین یکتمون ما اتزل شد قومی دیگرند و ماضی علیهم و ان الذین اختلجوا  
 فی الکتاب الآئیه قومی دیگر بودن قومی در شقاق بعضی سبب عذاب قومی دیگرند و پس جمله ذلک بان شد نزول  
 الکتاب داخل سبب عذاب کرده مذکور بود بلکه آنکه همان ایشان سبب اختلاف و شقاق این گروه دارند داخل ان  
 اختلاف و شقاق ایشان با اعتبار سبب گروه دیگر سبب کفر و عیب این گروه سوال و ان الذین اختلجوا فی الکتاب  
 لغی شقاق بعد بکسر آن جمله است و ان شد نزول الکتاب یا الحق فتخرج ان مفرد است عطف جمله بر ماضی و جگره آید و صحت  
 آن بچه و جیه روی نماید جواب بعضی مفسران آن نگویید را اینجا یعنی مفتوحه داشته و کسر از حدیث در آمدن لام و خبر  
 بنده داشته و تو اندو که این جمله را حال از این معنی کلام ذلک بان شد نزول کتاب یا الحق حال ان الذین قی الکتاب  
 فی شقاق بعد بنده اند ان را یعنی ان داشتند حاجت نبود و تکلف مذکور محتاج الیه نباشد لیکن الذین قی الکتاب  
 و جوه کفر قبل المشرق و المغرب البر اسم کسر است و ان تولد اخبر و سینه و برقرات نصیب البر  
 عکس است و قرأتان اولو آتوید قرأه رفع است قبل المشرق یعنی جانب المشرق و المغرب طرف است این آیه متصل  
 بآیه وحیث ما کنتم فاولو او جو کتم شرطه متضمن بیان حکمی از احکام تولد یا اعتراض چند جمله که در میان بود میان و کلام متصل با  
 نمود و این آیه دارد است در نشان اهل کتاب و جووان که سوره است المقدس که از ساکن ایشان جانب غرب است  
 توجه دارند و ترسایان که روی در نماز سوی مشرقی آرند معنی نیست نیست بر یعنی نیگوی و نیگو کاری که رویا  
 فوایش را جانب مشرق و غرب بتوجه گردانید و چون جووان ترسایان بغیر الفخام ایمان سوی جایی که سوره است توجه  
 کنند و لیکن الذین آمن بالله و الیوم الآخر و الکتاب و السنین  
 البر اسم کسر است و جزا و محذوف است تقدیر کلام الذین البر شرا از تثنی و عایک بوده این کلام متضمن از ذکر استقبال سوره  
 ذکر میراث اعمال باشد و ترک عاقلان از سبب اختلاف و خبر و ان کتابا شد من آمن بالله و انچه معطوف بر دست مبتدیه بود  
 و اولنک الذین و انچه معطوف بر دست خبر و ان کتابا شد این جمله متضمن بیان بر ستود آس و ماضی و دیگر که معطوف بر دست  
 یعنی مستقبل است بدلیل قصید و الموقوتین چه حکم که متعلق است بر مرآت منظر مستقبل معنی و اعداد و او استعمال معنی  
 برای ثقل است و معنی نیست نیست بر یعنی نیگوی و نیگو کاری که توجه گردانید و او را در جانب مشرق و غرب  
 لیکن نیگوی و نیگو کاری خبری دیگر است که ذکر آن خواهم کرد و آن در کلام که پس این خوانند و بتفصیل و تفسیر در میان  
 خواهیم آورد و بگویند بود که من آمن و انچه معطوف بر دست خبر و لیکن این معنی است اسم او الذین البر من آمن  
 باشد آئیه یا انچه من آمن و انچه خبری است لیکن البر خبری است یا باشد الی آخره یا باشد معنی چه خبری است و لیکن این خبری است و لیکن این خبری است





و انواع مبرکات مالی که بالا گذشت محمول بر خیرات ناقصه و صدقات تطوع بود یا واجبات غیر مکتوبه چون عشر و صدقه  
 فطر و کفایت دین و جز آن باشد و الموقوفون یعنی این هم که اگر از اعیان و اموال مستغنی است  
 یا موقوف و الموقوفین عبارت بر حسن معنی نیست و فاکنند گانه عهد چون با کسی عهد کنند یعنی و کسانیکه بنا  
 را بدین خیر نقض نکنند و قاریه کاری عظیم و شایسته است این دولت بدو منوط و ملک ثلاث بدو منوط است و بنا  
 را اقامت ملک بدو قاریه متعلق است و بقاریه بدین بقا ملک متعلق است و است از عهد عهد گر بر آن بیدار و به از  
 بر چه گمان بری فروز آید مریض خستید این در علاج کفایت بود و نقض عهد و مخالفت بعهده انکار قی نباشد  
 وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْمَالِ الْأَصْلَافِ الصَّابِرِينَ مخصوص است بتقدیر و اخلاص من اهل  
 البر الصابرين در این انصاف علی المخرج گویند معنی نیست منع میگیم و مخصوص میگردد اینم از جمله اهل صبر کنندگان را در  
 هنگام سختی و محنت و انواع بد حالی و ایدار دشمن و مشقت اگر سنگی و در دام امن و مصایب بدنی و مالی و در هنگام  
 حرب با کفار و سایر انواع مضار در تقصیر کرده که این است در حق صابران بر مشایق وارد شده و در شان متاع  
 حصاری شدن بغیر علی السلام و حفر خندق و گرد گرفتن از آب بدین را فرو داده آن هنگام سختی و محنت و هجوم دشمنان  
 و خوف بوده و انواع مشاق و متاعی و بی نموده تا آنکه گفته اند صیحا یا ایها الصابرون فاقوه بودی و در حفر خندق میبود  
 و طعام روی نمودی درین ایام پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله هم روزی از گرسنگی سنگی در شکم می شکستند و نمیدانستند بود برین وجه  
 برای تقویت دل خلق تجدد مینمود هم ازین جهت در و الصابرين نسق گردانیده و ایشان را تحقیق مع او كَلِيتَ  
 الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ○ اولی که صدق بر او حمل بر است موصول با جمله یعنی الذين  
 صدقوا اخیر متباد است و جلد او الکلیهم المتقون و طوفان بر دستم منصف است بر تقدیری که آن من با عطا فاست خویش  
 متباد باشد این جمله بر او دو بر تقدیری که آن من بخلاف منصفان خبر کن بود این جمله متلفه دارند در جواب ایشان جواب  
 پذیر اند معنی نیست ایشان یعنی این مذکور آن کسانند که بدو دعوی بر و بنیکو کاری صادقانه در میسر است و نیست  
 کرده اند بر بنیکو کاری پیش از دیگران آورده اند و ایشان هم اینها نیستند پذیر کنندگان بلکه خدای عز و جل ترستندگان  
 نه اهل کتاب که ایشان این صفات ندارند دل بر ایمان افعال مذکور میکنند یا كَلِيتَ الَّذِينَ صَدَقُوا  
 عَلَيْكُمْ الْقَصَصَ الْقَصَصُ است مکرره اند که میان دو قبله از قبایل عرب عوی و دابود یکی از ایشان بر دیگر  
 بزرگی و غلبه مینمود و گویند خود ندکه مابدل بنده در شما و بدای زن مرد را و بدلی دور میشیم و استقامت خویش از شما برین  
 طریق بکشیم پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نتجا که بدو فتنه مینمود و مست خویش عرض کردند در شان ایشان این  
 آیت نازل گشت و این نظم بود و پیوست جمله لیس لبر ان قواد و بود که قبل المشرق و المغرب و لکن البر من آیه و شانه  
 متضمن خبر تقدیر و انواع مذکور و امیران در علی افضل و انداه الامور و بیشتر ازین آیه و شانه و لکن البر من آیه و شانه

و او امر دیگر چنانچه پیشه اندیش بیان کرده خواهد شد بر صورت عطف بر مضمون مذکور روی خواهد نمود میان معلول و معلول علیه ذکر قصاص و ذکر وصیت و ذکر صیام و حکایت سوال از مال بر وجه اختیار حق برای بیان حکام و جواب آن سوال ذکر کرده میان ایشان رجعت در جامع و تباعد مقتورات ایشان عطف دارد و در معنی انبساط نیست و در بیان ای سوسندان بر شفا قصاص بر کشتگان **الْحَرِّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدَ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأَنْثَى** اگر فاعل فعل محذوف است ای تقبیل الحر بالحر یا حر علیه بینه قصاص کورست معنی انبساط گشته شود و از او بازاده و نه و نه به بنده ماده و این بیت اشارت میکند مولی مقتول حر العبد و مرد را برین نکشند چنانچه امام شافعی و مالک گفته اند و بسیار علمای بر آن گفته اند و نزد یک علمای بر این آیت به آیت آن العتق بیا لنفسه منسوخ شده که در نفس میان حر و عبد وزن و مرد و فرقی پیدا نیانده و نیز در این آیت اشارت است که مومن بکینه کبره از ایمان بیرون نمی آید و هر کس که بر او کافر خوانند چنانچه خارج خوانند و از ایمان بیرون آمده گفتند چنانچه مختار گفته اند شاید نه بینی که حق سبحان تعالی قاتل محمد را سومن شمشیر کرد و در حق او نداد با ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتل و در سوال قصاص کردن فعل حاکمان است پس ما سوران و محاطیان و مسمی سوسندان ایشانند یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص و الله یکنیز یکم قاتل آن سوسندانند جواب حاکمان امر اند ما سورا و قصاص قاتلند و کتب اصول فقه قصاص از باب قصاص بمنزل معقول آورده و ما سورا قصاصا قاتل است که اطلاق نفس کرده پس مختار یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص قاتلان باشند حاکمان ما سورا بنوند تشبیه قاتلان محمد صومندان ثابت شود استمال آن صومندان و در نیز مراد از لفظ من اخیه چنانچه پیشه اندیش گفته اند ولی مقتول باشد و صومندان بر قاتل عید کند که مقتول بود نسبت ولی سومی مقتول قاتل یا خویت اسلام ثابت گردد و این لفظ اشارت میکند قاتل محمد مسلمان است و یا از کتاب گفته گیر از سوسندان است و آیه و ان طایفتان من المؤمنین قتلوا و صومندان معنی نیست شمشیر یا شمشیر گناه که است سوسندان شمشیر همین دعوی است قصص شکی که من اخیه شکی فاستباح بالعرفان و آیه **وَالَّذِينَ يَتَّبِعُوكَ سَاءَ إِعْدَادًا** این جمله با فاعل و مفعول است برای هر کس که از قصاص من و کسیر شکی برای تقبیل است و تشکیک اتباع و او امر برای نوعیت است ای شکی من العتق یعنی شکی من العتق یعنی بعض من الاولیاء او عفی عن القصاص بعد و این سمان فعل مجهول سومی مفعول مطلق است ای ضمن اوقع شکی من العتق عن القتل من اخیه چنانچه من اخیه شکی صلیه من سبقت و نه با فاعل مرفوع الحبل بر ابتدا است استباح و او ای خبر اند بر سبقت و نه و نه ای ایمنها اتباع و او امر علی وجه اللطف و العطف امر ولی مقتول را اتباع ای من لا اتباع و نه و نه صلیه من اخیه شکی من اخیه شکی اتباع با لیر خود ولی مقتول و او امر یا خبر علی القاتل

در هر دو وجه جمله خبر مبتدأ اول است معنی اینست پس قاتلی که عفو کرده شد او را از جانبیه برادر او که ولی مقتول است  
 چیزی از عفو بدین که بعضی اولیا را عفو کنند یا همه اولیا را مقتول متقابله مالی که از قاتل استانده و قصاص که واجب شده  
 بخشیده عفو کامل یعنی عفو همه اولیا که همانا بود اینجا هیچ چیز لازم نیست کرد و استماعی و اداسی متوجه نمیشود اما اگر از بعضی  
 عفو باشد پس از مقتول راست که عفو نکرده و نهال گردن قاتل و سزاوارد که در وجه عفو و نه برای طلب حق از  
 از دنیا مالی که بران صلح شده و بدینکه سختی و زحمتی نماید و بدینکه پیش نیاید و بر قاتل است و ادعای کسی عفو نکرده  
 و تمام از دنیا با اولیای مالی که بدان صلح شده و بدینکه گردن و نیکی نمودن بر نیکیه این محاطه دنیا  
 و بگویند آن دل دنیا را زده **لَا تَخْفِفُ مِنْ تَكْفِيرِهِمْ** این جمله ترتیل است معنی اینست  
 آن یعنی تخفیر عفو و استبدال قصاص مال تخفیفی است از پروردگار و رحمتی است از گردگار و از الجلال چه اهل توحید است  
 ایشان قصاص منعی بود و تخفیر و بیت روی نمی نمود و اهل خلیل عفو واجب میداشتند و قصاص و اخذ و تیر  
 جایز نمی میداشتند **فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ عَنَّا** این جمله نیز با فاعله مفعول است برای بیان حکم تجاوز کنندگان از حد معنی اینست پس هر که از شما بعد بیان آنجا  
 کند و خود را از حد و شرعیت بیرون افکند و بعد از عفو و اخذ و تیر برقت تمام نکند و قاتل را بکشاید پس از حد و  
 قتل او کوشد پس از این اعدای الیه است و نقاب مخفی نیست چه بعد از اخذ و تیر قصاصش باقی بود و تبدیل قول  
 و اختلاف ظاهر و باطن با آن مقتضی باشد و **لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ** حال است از کتب علیکم القصاص  
 یا مقرر نموده است برای ستون قصاص معنی اینست بر شما است در قصاص و مکافات ثبات و بقا حیوة یعنی حیات  
 قاتل که از خوف قصاص نکشد و چون نکشد کشته نشود حیوة اولیا طرفین و عشا بر جانین اگر شریعت قصاص بود  
 دل برکینه و خفیه می میناوند و در تقابل و قتل می افتادند بشریعت قصاص انتقام حصول پیوست و بکشیستی  
 که دیگر گشت دل بر تقاطر نگذاشته بدین سبب خود را زنده داشتند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتْلُوا صُحُفَ الْقُرْآنِ حَنًا**  
 جمله نداء مقرر نموده است برای تنبیه معنی اینست ای خداوندان مقل که بقوت عقل خویش این معانی دریابند  
 با سق و فکر خود در تحمیل آن نیاید **كُلُّكُمْ لَكَ تَقْوَانِ** معنی یکی تقوا متعلق با کتب علیکم  
 القصاص است معنی اینست باشد بر شما قصاص تا بجا افتد آن از قتل غیر بریزید و ازین سبب  
**تُحَكِّمُ بَيْنَ الَّذِينَ يَحْتَضِرُ** اگر احدی از شما را در میان خود دارید که از خیر **الْوَصِيَّةِ لِلْأُولَىٰ**  
**وَالْأُولَىٰ بِالْمَعْرُوفِ حَقَّ عَلَى الْمُتَّقِينَ** این جمله مقرر نموده است برای بیان حکم وصیت و وصیت  
 وصیت و قصاص هر دو ملازمه با سق و دارند فضل تجدید تنبیه نکرده یا ایها الذین آمنوا بر تنبیه نماید و الوصیه قاتل  
 رکتب و وصیت ثبوت نفسی است و در فعل نبوت نفی از فضل نبوت نکرده و ثانیست و است و چون فصل بنا

مذکور اولی است که در کتب بنابرین معنی نیست یا اینجاست معنی ایضا است و اما در ضمیر بدیهه که غایب است  
 اوست تذکر آورده و بدیهه لایق جبار و مجرب و بعضی لایق الدین باشد و اذ احضر فربست می گشت آن ترک غیر شرعی  
 مستغنی از جزایر و جوارح نظر مال را خیر نام کرده زیرا که سبب خیر آمده و تنگی شرعی برای تنگی نیست ای ترک مال اکثر احقا  
 حال بیست از الوعیه علی المتقین متعلق است بحقا بقتضین و اجابا معنی اینست فرض کرده باشد چون حاضر شود  
 یکی از شما را سوت و نرود یک شود و هنگام فوت اگر خدا را وافر دار و مال بسیار میگردد و بر شما وصیت برای مادر پدر  
 و برای نرود یکان چون برادر و خواهر و دیگران و مدین و موسی و عدل بر عایت اقدار و تقادیر و محافظت قسمت غنی  
 و فقر چنان کند که همه را بر رضا دارد و حفظ مقتضای و حرمان دل کسی را نماند و در این حال که ایضا بدو  
 حق است از ارم بر مقتیان و واجب بر بر سر کار الی ی بر کسانیکه بر سرگیری کنند از حقوق والدین و از فی عایتی  
 حقوق الخارب ترست سوال از این چون در ماضی بر آید معنی مستقبل گردد و کتب فعل ماضی است متعلق فعل  
 ماضی بزمان مستقبل چگونه آید جواب از احضر بر وجه تقدیم و تاخیر متعلق و صیت معنی ایضا بود متعلق کتب  
 علیکم نباشد سوال علیکم خطاب مریضه است و در وقت نرود یک شدن یک کس وصیت کردن به او یا اگر  
 همه را از فی نباشد معنی از فی خبر از کس یک کس یا به وصیت که اصل کتب اقدار و محل اشکال و موضع ورود سوال از جواب  
 حکم یک کس غیر مدین از جماعتی بر سبیل بدایت متعلق بکل بود و این خطاب وصیت در وقت حضور یکی از مخاطبان هر کدام  
 کس را ایشان بقدر کنند متعلق بکل بود و این آیت یعنی آیت کتب علیکم منور است بآیه بوارثین و بعد از آن  
 و علی کل ذی حق حقه الا الا وصیت بوارثین بعد ما کسبته فاما اسماء علی  
 الذین یسد لونه طعنه نیست برای بیان عید تبدیل کننده و وصیت انما برای حضرت اسماء  
 بعد از وصیت علی الذین بید لونه قهرتند است معنی اینست پس هر که وصیت را بدل کند بعد از آنکه از شنیده و  
 دانسته نباشد بر وجهی که ثابت شده و به طریق آنکه از موصی حاصل آمده پس بزه تغییر و تبدیل بر کسان است که تبدیل  
 میکنند و بوجه بیایستی آنرا بگوید آنکه آنکس بسیار میکنند یا از مصرفی به مصرفی دیگر می انگشت یعنی بزه مذکور بر مبدل  
 بود بر وصیت کنندگان نباشد چه ایشان وصیت خویش بنواب رسیده و تغییر و تبدیل جایز نمی دیدند و علی الذین  
 بید لونه چه ذکر سن بدله از باب دفع منظر موضع منظر شده برای تغییر و عدلت نرود کاری آمده سوال انتم تبدیل  
 احتمال ندارد که بغیر تبدیل باشد فائده قصر بانا چیست و تحقیق آن بر کدام وجه معنی است جواب در کلام غریب  
 آمده است انما معنی آن بود و مطلوب از و تا کپا باشد قصر فراد بنود و انما در این آیت ازین قبیل دارند و در  
 سوال نپندارند فای معنی ما و لا باشد و قصر حقیقی بود و در کشف انما نرود و معنی ما و لا داشته و معنی قصر بر مبدل  
 بر نسبت موصی و موصی له باشد و در کتب مذکور بر مبدل بر نسبت موصی و موصی له فای معنی ما و لا داشته و معنی قصر بر مبدل  
 بر نسبت موصی و موصی له باشد و در کتب مذکور بر مبدل بر نسبت موصی و موصی له فای معنی ما و لا داشته و معنی قصر بر مبدل

نکته











زیرا آنچه اگر بمسئل التبعه منقول بودی و نظریه معتمدی در فی سیاه منور و فی الشرح و من شرح منکره التبعه  
مفعول بر داشته و شریعتی متعدی یعنی ادراک پیدا شده و صاحب کتاب شهرت را بجای کان معینا حاضر گفته و در  
نظر فیت قائل گشته زیرا که بر مبنای ادراک شهر مساوی و مبرور و آیه خطایه حق ایشان خلاصه آید و کسی که بر  
اول و دوازده قائل بتجفیف مسافر و مریض شوند و تو اند بود و موصول با جمله یعنی الذی انزل فی القرآن خبر مبتدا  
و وجهه معترضه برای منع شهر رمضان و از آنکه تو اند بود و شهر رمضان خبر مبتدا و جمله باشد ای الا یام المؤمنین  
شهر رمضان این جمله ثانیه بود و در بیان ایام معد و است و تو اند بود و شهر رمضان بیان باشد از انحصار خبر مبتدا  
ای استب علیه الصیام و شهر رمضان برین سه وجهی ظاهر و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است  
فلیکرمه باشد یا اظهار قبل موقوف بر جمله که استب علیه الصیام بود و از ایام صیام ماه رمضان متعین نشود و بر  
اول یعنی برتری بر شهر رمضان الذی انزل فی القرآن مبتدا باشد و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است  
که از کتاب علیه الصیام که استب علیه الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایام صیام و است فریضه ایام معین بر او باشد و آیه  
من کان منکم فريضا علی سفر الى ان کتمه فليکرمه بیان خصیصه همان صیوم بود و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است  
علیه و دارند معترضه برای بلوغ ماه رمضان و تاریخ و بیان ایام صیام و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است  
و من کان مریضا و علی سفره فليکرمه من ایام آخره بعد از وقوع شده بیان فریضه و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است  
ماه رمضان باشد که از من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است  
کتاب علیه الصیام که استب علیه الذین من قبلکم من شهر رمضان و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است  
و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است  
آنکه فرستاده شده است و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است  
از آیه ای که با وی است و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است  
پس گو در وی روزه دارد معنی بر وجه دیگر نیست آن روی بخوابد و برابر باب التبعه شرح آن مشکلی نخواهد  
بود سوال قرآن بدعات بر حسب حوادث در نسبت و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است  
حضرت رساله صلی الله تعالی علیه و سلم و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است  
و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است  
آسمان و دنیا در راه جهان فرو آمده و از آسمان دنیا بر زمینها نازل شده و آیه آیه بر حسب حوادث  
در مدت پست و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است  
آن در شب قدر روی منور و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است و من شرح منکره التبعه برین سه وجهی که هم در شهر است















اعتبار باید کرد و از اقرار حقیقی سنوی اقرار حکمی باید آورد و آن بدو طریق بود و وجه حاصل شود یکی  
 آنکه نیست و شب آید تا زود بماند یا نیست و در روز قاتل شوند و مقرون با وای و وجه اقامت اکثر مقام  
 حکمی که بدو طریق در اول خبر اقرار نیست حکمی بود و وجه خبری خالی از نیست نباشد و گاهی که خبری  
 و آنکه حکم قوت فی المسیح این جمله معتبره است چه اگر طاعت نیست بر قاتلان با شرف و آن  
 بود و مسلم باشد آنکه کتم تحت عنوان النفسک نباشد و آن نیست پس قاتل شدن لطیف فی معنی است هم بدین وجه  
 جمله و لا تا کوا اسوا لکم منکم بالباطل را معتبره برای تحکیم اکل مال باطل گویند و طاعت او بر کلام سابق بخوبیست  
 معنی اینست زنان را سبائت نکند در احوال که شما مختلف در مساجد باشد و آنرا ان تقبل لیس حکم جماع  
 دارد و مشرع برای قصاص شهوت این همچو می خیزد و در بعضی صحابه در مسجد مختلف می بودند و در خانه فرقت  
 و جماع میکردند بعد غسل در مسجدی آمدند برای بنی ایشان این بابت نازل گشت و عمل ایشان منع پیوست  
 سوال در کشف آورده درین آیه دلیل است که اعتکاف در غیر مسجد روز نبود و بدین آیه برای حکم مذکور وجه  
 استدلال چه باشد چنانکه ذکر فی المساجد معتبره می از مساجد است و حالت اعتکاف آمده و بر منوع بودن  
 مساجد بر حبس اعتکاف اجماع معتقد شده و از اجماع مقدمه کل اعتکاف مابقی فی غیر عن المباشرة لازم آید  
 از این مقدمه کل مابقی فی غیر عن المباشرة من الاعتکاف یكون فی المسجد مفهومی میشود و ازین دو مقدمه قسما سی  
 بر این کرد و نتیج مدعا کرد که اعتکاف منی فی غیر عن المباشرة بالاجماع و کل مابقی فی غیر عن المباشرة من الاعتکاف یكون فی المسجد نفس کل  
 اعتکاف یكون فی المسجد پس بعباس نقیض مطلوب مالا یكون فی المساجد لیکون اعتکافا لازم آید و جهت مدعی مذکور رومی نماید  
 و فقها مثل ابن تیمیّه و انا اعتبار بدارت اثبات لازم دانند ثبوت حکم بشارت نص خوانند **ثالث**  
**حد و الله فاکتفوا بها** شاک شاک شاک است با سوره مذکوره فاکتفوا بها بیت برای تشریح  
 سبب بر سبب جمله تک حد و الله متشکل است معنی انیسیت بیا تا ما محل حرمت حد و الله است که گفتیم  
 کرده خداست و تجاوز کردن ازین نارواست چون حد و تعیین شده پس بکار نه حرام نزدیک مدینه بنیاد  
 در و آید و بکار نه خلال مرید که بنا بر آن میرون آید و در حرام نیست چنانچه در حدیث پیغمبر صلی الله علیه  
 و علیهم آله شریف خلال الحافه ان یقع فی الحرام و این جمیع منقاسم حلال و حرام را که بالا رفته و ذکر آن پیش ازین  
 گذشته گذشت **ثانی** **ایة الله لیتأمنوا** لیتأمنوا کما یستقون کذلک صفت مصدر  
 محذوف است مرید این را ای تبیین مثل و کالتبیین تبیین شد آیات لیس این جمله تزیلی دیگر است  
 لعلم یقون یعنی لکی یقوا متعلق است بدین آیه بر وجه تکمیل چه بیان میکند که تفهیم آن کو تراجم شود  
 شماست که سبب بر سبب گاری و تقوی است که خدا می عزوجل از تفهیم گرفته بر سوره بود فانه که تفهیم باید در سبب



از کمال یقین آنکه چنانچه اول پیاپی شده بود و چنان گری با پیوسته رسیان یاریک شود و در شان ایشان آیه  
فرو آمده و در باب ایشان این نظم دارد شده معنی اینست می پسندم برای محمد از ما هم تو که سبیل فرودن  
و کاهیدین او چیست و همراه تفاوت کیست و کیفیت او بر چه بنیست و قل شیء من الاقرب الی الناس  
و آنچه گفته می شود سوا قیست للناس بقول قل تحت و قل جمله است البته است در جواب ماذا اقول ضیق نیایا لونی  
فقتیل قل شیء من الاقرب الی الناس و الحج عطفه است بر الناس معنی اینست که ما هم از نو از بدایع مخلوقات است پس هر قاف  
را علامات او قایت است که بدان تقدیر مناسب از حلول و سیمار ملک نعم بار همت زنان و مدت حمل و او صلاح ایشان  
و ماه رمضان که ماه نیام و ماه حید که از شعبان اسلام است و جولان حول کشته شود و چه سبب است و مانند آن بدای  
و اقامت و ظالیم دنیا و دین سرفشته بشود و سببین بجا آوردن و محافظت کردن توانند و علامت وقت حج  
و زیارت است حرام که از معطلات از کال اسلام است و ماه شوال و ذی القعدة و ده روزی که از غیره شوال  
یعنی از عید فطر تا ذی القعدة و در وی اعمال حج از سرش و واجب است و فراموشی شود و بدانکه سالان از سبب  
افزودن و کاستن ماه سوال کرده بود و در جواب بیان عرض و ذکر قافله که شده بود و در این باب و در احوال معانی تلقی  
الاساتیل اشیر یا طلبه گویند و بر برین سبب نیست مائل بدانچه اولی و الیقین بسبب است چون بدید از و یاد و انتقام ماه  
بقدرت قادر مختار شغلی و فطرت خلاق کرد و کار تحقیق است پس هر شری که می که منی اسب علم بتبیت پیدا آید و متعلق  
بجهد و قریب آفتاب پندارند چه حاجت باشد و اشتغال تعلیمی که در دین محتاج الیه نیست چه فائده بود و کلامی است  
یا ان الله یوفی ما عاهدکم ان ینزلکم فیها الیقین و در جمیع است و از این غیب و غیب و کسب از اجزای تقابل  
است و در این باب که از کتب است خوانند و معنی هر دو قرأت یک است و از این قرأت آخرین خردی از کسب است  
سوی فخر می آید و آن بر خلاف اینست که بگوید که اگر کسی که در قرآنی را از کتابها که حاصل را نسخ و دانند و روا  
کرده اند بعضی شمار چون محرم میشدند و در احرام در می آید و در آن روز و سراسر آن و سه گاه و خیمه را و سبب  
و از این است که در روز و باران و در پیچیده ساخته اند و یا در بانی و یا در اقصای و یا از پیوسته خیمه می و در سبب  
و از این بر خیمه هر روزی آورند و در شان ایشان آیه نازل گشته و سبب فائده بود و این عمل و نقلی سبب است و از این بسیار  
پس است این عمل عبادت است بر مفهوم می سوا قیست للناس که ایشان پس از سر سبب ایشان و کمال جمال کرده بود  
و در تحقیق آن که در شریعت می شود قل شیء من الاقرب الی الناس و الحج عطفه است بر الناس معنی اینست که ما هم از نو از بدایع مخلوقات است پس هر قاف  
ما که این بیان از آنکه سبب بود و در بیان اینست مائل بدانچه اولی و الیقین بسبب است چون بدید از و یاد و انتقام ماه  
بقدرت قادر مختار شغلی و فطرت خلاق کرد و کار تحقیق است پس هر شری که می که منی اسب علم بتبیت پیدا آید و متعلق  
بجهد و قریب آفتاب پندارند چه حاجت باشد و اشتغال تعلیمی که در دین محتاج الیه نیست چه فائده بود و کلامی است  
یا ان الله یوفی ما عاهدکم ان ینزلکم فیها الیقین و در جمیع است و از این غیب و غیب و کسب از اجزای تقابل  
است و در این باب که از کتب است خوانند و معنی هر دو قرأت یک است و از این قرأت آخرین خردی از کسب است  
سوی فخر می آید و آن بر خلاف اینست که بگوید که اگر کسی که در قرآنی را از کتابها که حاصل را نسخ و دانند و روا







بیرون کشید درین آیه نوحه فتح بکار و بشارت حصول آن آمده بنصیر علیه الصلوة و السلام بعد فتح مکة عمل به میاید  
گروه و کسانیکه از مشرکان و کفار ایمان نیاوردند و بقیه یقین نکردند و از کفر بیرون آورد و الیه شدة التمسک  
صین القتل این جمله معترضه است برای بیان شدت امر فتنه و فطاعت بشان او یعنی اینست و بیرون  
کردن از وطن که سبب تناسخ و محن و مستوجب شداید و شاق و مشتمل بر خطر خلیف فراق و سبب بعد اوطان و  
مقتضی فرقت اخوان و ایشمار و بیرون رفتن و پاره گری گرم و سرد و چرخ فتنه از سترست علی الخصوص منظر اخراج که بی سبب  
استعداد سفر است سخت تر از کشتن باشد و بالاتر از مردن بود شجر الم موت ساعته شمنی و عذاب  
الفراق یعنی باقی فتنه عبارت از عذاب آخرت و از بند و تعقیب بلا و محنت دنیا که ترو و طایر من شود و پندارند  
گفت اندیشی که سبب و مرگ خواهد شد و از شر او مرگ بهمانا منتهی است که سخت تر از مرگ و عذاب تر از موت بود  
شک نیست که فتنه اخراج ازین باب است سخت تر از اذیت اواز قتل صوابست و لا تقتلوا و لا تقتلوا و لا تقتلوا  
الکفر الحرام یعنی کفری که حرام است بر او قتل و معنی اینست و با ایشان ترویج مسجد حرام یعنی  
حرم قتال کشید و خود را بدایت کردن در قتال حرم و حرام بینگین فانی قتل و کفر و قتل و کفر  
و درین آیه در هر سه موضع شجای مباحات ثلاثی خوانند معنی بر حسب اختلاف قرائة مختلف دانند این شش طریقه که چهار  
او امر است عطف است بر نهی سابق معنی اینست پس اگر قتال کنند ایشان باشد در حرم پس کشتن ایشان را  
در حرم جدا که تواند از جهت حرم از دفع کردن و شمشیر زدن باز نمایند کنایه است  
الکفر یعنی جزای کافران بر فوج برانند است که کاس خمریت است این جمله تکرار است معنی اینست  
جزای کفر و سزا و سزا کفر و زندقان باشد فانی انتصروا قسین الله  
تک و سزا و سزا کفر و زندقان باشد فانی انتصروا قسین الله  
لان الله غفور رحیم تا آیه از جهت آنست که جمله شرطیه یعنی فانی انتصروا جزای ملعون جمله با اعتناء معنی کنی  
عنه بود و تقدیم ملعون تا کلمه شایسته بود معنی اینست پس اگر کافران از کفر و از قتال با مسلمانان بایمان آوردن مسلمانان  
را کشتن باز مانند خود را از عتویت و عذاب ضامی بر نمانند زیرا آنچه بدستی ضامی کفر زنده است خطایا آمرند  
و بختاییده نیست و خطایا بختند و بدانکه آیه و قاتلوا فی سبیل الله یقاتلکم سو جیب تقدیر قتال در حل و جسم  
بوقوع هدایت قتال کافران بود باطلاق و اقلوهم حیث ثقیف و هم ثقیف کفر روی منو و آیه و لا قاتلوا  
عند المسجرات و حتی یقاتلکم فیه فانی قاتلکم فانی قاتلکم فانی قاتلکم فانی قاتلکم فانی قاتلکم فانی قاتلکم  
بر اطلاق گذاشت و قاتل و حتی کاتلون فی شدة و یقاتلون الله یقاتلون الله  
عطف است بر اشیاء است سابقه حق برای تاکید است معنی الی و یكون الذین یقاتلون الله یقاتلون الله  
معنی

انیتست و قتال کنید یا کفران تا ایراد نماید اینست که بعد و مژگون و درین سلسله از انرا که گرد و مژگون و مژگون و مژگون  
کی سست برین تقدیر یعنی چنین آید و قتال کنید تا انکه بکشید و درین سلسله از انرا که گرد و مژگون و مژگون و مژگون  
شیطان و شیطان را و حمله بیدارند و بکوبل خویش ایشان بشیر یک نام می نماید و چون بجهت قتال کافران و مشرکان  
کشته کردند یا مسلمانان شوند لاجرم شیطان و شیطان از انرا که بیرون آیند و در وقت قتال است و حمله  
شرط است مخدوف و انحراسی فان اینست و افلا تقاتلکم معنی انیتست اگر انرا که دران و شرک و کفر و قتال مسلمانان  
باز مانند و غیره را را آنرا نخواهند پس ایشان قتال کنید و از جهاد ایشان باز مانند و انرا که  
**الاعلی الظالمین** فابرای تعلیل است و از انرا که معنی مخدوف است ای فلاحی از انرا که  
حمله بکوبل است برای دفع ناامیدی کافران چنانچه بالا گفته شد و بیان تدبیر رفت و فیت و خسران ایشان چنانچه  
رفت معنی انیتست که سبب از انرا که باز مانند و بخود را با حسن اخلاص رسانند پس رضوان بشما بند و از عقبت  
مدد و انرا که خلاص یابند زیرا که جزا و عقوبت تقدیری و ظالم غیر ظالمان نبود و استحقاق و انرا که از انرا که با شما  
و کسانیکه از بعدی و ظالم باز مانند ایشان را ظالم خوانند و هر که ظالم شود مستحق جزا و ظالمان نشود انرا که  
**یا الشفیع الحرام** الشهر الحرام بعد از استیلا بالشهر الحرام خبر یافتند و معنی چندین دو متعارف از انرا که خبر  
ای بتک حرمت الشهر الحرام بتک حرمت الشهر الحرام و جمله الشهر الحرام است چنانست که بتادیل قالموم حتی  
لا تکران فتنه یا اطلاق خویش قتال را و شهر حرام و غیره این مورد سوال کیفیت قتال فی الشهر الحرام شد فقیل الشهر الحرام بالشهر  
الحرام معنی انیتست بتک حرمت الشهر الحرام بتک حرمت شهر حرام فراید بود و بر وجه کافات روی خواهد بود  
روایت کرده اند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در سال ششم از هجرت برای عمره از یمنه جانب مکه میگشت که یک کعبه منزل  
بمنزل بعثت و خضاب در که برفت در منزل جدیدی نزول فرمود و آن ماه ذی القعدة که از شهر حرام است بود کفار از در آن  
مانع شدند از انرا که قتال کردند و کما که در حدیثی توقفت کرد و بعد از انرا که بقتل رسید و صلح آورد و چنانچه فقه آن گفته  
و شترش بالا رفت و در مناسبت بود که در سال آینده یعنی سال نهم از هجرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرماید  
و ایشان را که فالی کتب پیغمبر را در آمدن و محرم بجا آوردن و دستوری دهند پیغمبر را که در آید آنچه خواهد اندر و نیز  
ادانماید چون سیم سال از هجرت که دو سال از سال نزول حدیثیه بود و هر حکم و عده کافران سومی که در شصت  
و طلب طواف و سعی پیوست چون ماه ذی القعدة آمده یاران گفتند اگر کافران عده خویش او فاکتند و قتال  
پیش آیند در ماه ذی القعدة قتال بجا نهند و همان حال که یار سال حاصل شده بود پیش آید و بیان آنکه اگر  
کفار و فاعده نکند و اما این سبب از انرا که مانع شوند و مخالفت نمایند و قتال پیش آید اگر چه ذی القعدة شهر حرام است  
و حرم مکان با حرم است و قتال کینه از حرمت مکان و زمان منید بشیر آید و اینست نازل شد و این نظم برود و پیوست



[illegible]





[illegible]



بروی و هم متعده فرم شود و نیز بر این وجه و در یک سفر آمده و در وقت واقع شود **فَمَنْ قَسَرَ فِرْعَوْنَ**  
**الْحِجْرَةَ فَلَا ضَرَفَ لَهُ وَلَا يَجِدُ آلَ فِي الْحِجْرَةِ** فانما الحیره که در این است  
باصلاحه مرفوع الجمل بر این است و جمله فلا رفعت و لا فسوق و لا جلال خبر مبتدا است و شرطی است که در سبب کلام  
سابقی است و جمله معتبره دیگر است برای بیان آنکه هیچ از جماع و فسق و ستیزه فانی نماند و در این چنین عباد  
آن کار را نشاید معنی اینست پس هر که درین شهر بخش خود چ فرض کند یعنی احرام بندد در هیچ شایع نشود  
پس نیست جماع و فحش و فاش شدن بارتکاب معاصی چون یک یک در شش ماه و این و یک دیگر را لقب به نهادن  
و نیست گفتن و سخن چینی کردن و نه مجادله کردن یعنی در هیچ شش کس ازین بانهزایان و مکاران مانع خاوان  
زیر آنچه این چیزها در همه وقت زشت است خصوصاً در وقت حج که متعین سحر و طمان و تشبیه میروگان است  
شک نیست در این چنین وقت زشت تر باشد و قبح تر بود و ذکر حج بالا گذشت است و فی الحج محل ضمیر بود و لیکن  
از جهت تقریر جملت حرمت امور مذکور و قطع مظهر موضع سفر بیان شود **وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ شَيْءٍ**  
**يَعْمَلُهُ اللَّهُ تَعَالَى فَيَكْشِفْهُ** و جمله معتبره دیگر است برای ترغیب غیر و ترویج کار نیک معنی اینست از آنچه  
کند و از نیکی کاری پیدا آید از اخلاصی بماند و جزا و از آن تواند و بهتر بود و اقرار به حسن  
**الزَّادِ التَّقْوَى** عطف است بر الزاد و الله اعلم است بر معنوی و مانع از او است و غیره که  
متعین تر خیب در خبر آمده و معنی افعلوا الحیره شده و مراد از الزاد که کوز را در آخری است بلیل آنکه تعذیل و نا  
خیر الزاد التقوی است و بعضی گویند که این آیه وار دست در نشان عاجبانی که تو شسته اند و در راه حج بی تو  
سیر کنند و عوی توکل میکنی و ندی برای قوت و روی سودی رفتی و می آوری و ندی برین و جیز از مذکور را و حج  
که متعین از تقوا و تقوا بود و مراد از فان خیر الزاد التقوی تقوی از سوال باشد و تاکید او از جهت تفهیم لوح  
معنی اینست تقوی پذیرید و تو شسته اند و ندی گاری بگیرد زیرا که بهترین تو شسته اند تقوی است که بدین تقوی است  
این معنی است **وَالْتَقْوَى يَا قُلِ الْأَلْبَابِ** عطف است بر تز و دو جمله نهائیه معتبره است  
تنبیه است معنی اینست ای صاحب عقول ازین ترسید و تقوی و زریه و از عذاب و عقاب بریزد که عقاب  
خیر تقوی نیست و عاقل خبر بر گاری دل نه بندد و گیش علیکم چنانکه **أَنْ تَتَّقُوا فَمَا**  
**هِيَ إِلَّا تَتَّقُوا** صراح اسم لین است علیکم خبر است ان تبتغوا بقدر فی یا ای فی ان تبتغوا و این  
تبتغوا متعلق است لغرض استقرضت لا مفعول به است و تبتغوا برین یک صفت است و مفعول جماعه پس علیکم صراح  
معتبره است برای اذن تجارت و اجازت و سنایر اسباب اخروی مال بر وجه جلال در راه حج و گاه بجا آوردن نماز  
و تواند بود این جمله مستانفذه باشد زیرا که چون حج از جماع و فسق و فساد و غیره و اعمال خیر و اعمال نیک آورد

و قسیر التقوی  
مستعمله

چنانچه نسبتی که شایع از کتاب اعمال در استحقاق حال جلال و شرف است که در این جمله بر وجه استیفاء در حق  
آن آورده و این است که در اندیشه از عرب تجارت و اجارت بر حق نمی پسندیدند و چنانکه مخلوط با تجارت و اجارت  
باشد و در نیت دید و حج تاجر و بیگاری و اجیر هر چند باشند بلکه در خط عبادت با عبادت اثم جلع می پسندیدند  
در شان ایشان این آیه نازل گشت و این امور و تجویز و اذن پیوست معنی اینست بر شما بیگاری در چنین شما  
سبب بخت شما و نیت نیکی و نیکوکاری و عطای را از چهره و کار و فضل را از کرم کرد و کار از نفع تجارت و اجار  
همچو تحصیل غنا بقایم میاد و خدا را یاد آید **فَاذْكُرُوا اللَّهَ**  
**عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** فاشترط که جزا و اتم بود در انشاء بودن هم می باشد معطوف بر انشاء است  
سابقه تواند بود و ارتباط با ادم و نواهی متقدیره خواهد نمود بجامع آنکه هر یکی بیان و نیکوکاری است و موجب  
انتقال و فرمان برداری است معنی اینست پس چون از عرفات بعد و قوت که رکنی از دو رکن حج است باز گردید  
خدای را به تلبیه و تسبیح و تهلیل و تهلیل و تکبیر و تقدیس و تحمید نزدیک مشعر خرام یعنی مزدلفه یاد دارید و مزدلفه را  
مشعر گویند زیرا آنچو موضع مشهور است جای دانستن مناسک حج بهر صورت و او موصوف بمشعر حرام است  
زیرا که مکانی با احترام است و او را مزدلفه نیز خوانند مکان از ولایت و قربت دانند و روایت کرده اند از  
صلوات الله علیه و حواشی الله تعالی معنا چون از مشنت در زمین افتادند و تی از نیکو گیر جدا بودند در عرفات  
نیکو گیر را شناختند ازین جهت عرفات را عرفات گویند و مزدلفه میان ایشان قرب حاصل گشت هر یکی بدیکر  
پیوست مقام قربت و از ولایت باشد نزد ارام مزدلفه بود و تواند بود که آن کو بهار مزدلفه گویند ازین جهت  
که مردان خدای در آن تقریب آثار فضل خدا جویند و **اذْكُرُوا كَمَا هَدَىٰكُمْ** عطف است  
بر **اذْكُرُوا** و **كَمَا هَدَىٰكُمْ** یاد کرد که هر یک مصدریه است ای یاد کرد و ذکر کنید ای ایا که ای اسلام فی التفتی و این شبیه  
استحقاق است در حق بتیقین و واقع بر طریق صل علی محمد که صلیت علی ابراهیم و احسن کما احسن الله الیک و قل  
رب ارحمنا کما اریانی فی حق و ذکر و کما هدی الیک کما علمکم و بین لکم فی تعلق الکفایت الکفایت الخ خلق الان شایع  
که انفا و ابرو و پلک می باشد کما بهجت معنی اینست و خدا را یاد کنید و دل و زبان در یاد حق آری بعد  
و حق ذکر می متقن می شود و خدا بدین حق و هدای یا گویند یا گویند خدای را میجو یا ذکر می که منتهی کرده  
شمار است و آن در شمار کرده است بدان از کسیت و کیفیت و مقارنه با اخلاص و خلوص عبودیت و از احکام  
که بیان کرده است که چون در مزدلفه رسید مغرب و عشاء را در وقت عشا یا جماعت بگذارید چون صبح در عشاء  
شمار اباد و در تاریکی بیدارید بعد از آن در تسبیح و تهلیل و تثنای حمد مشغول دارید و در بر میخیزد صلی الله  
تعالی علیه و سلم فرستید و خواهی که دارید از خدای بخواهید بر آنکه در فتاوی مبتدیان بر می خوانند





یا آورده و بن قومی که سخت ترند از شما از روی ذکر کردن و برود و دوم معنی انبیت باو کند خدای را همچو ذکر کردن شما  
 پیران خویش را با چیز که سخت ترست از پیران شما از روی تذکره بودن و سوم است که و اند عرب در جاهلیت  
 حج میکردند بعد از فراغ در ذکر مناقب و مراتب پیران خویش مشغول می شدند و ساحت و سخاوت ایشان را میگویند  
 و زیارت و شجاعت ایشان را بزرگان می آوردند فرمان رشت چنانچه بعد از فراغ آن حج در جاهلیت پیران خویش را میگویند  
 و اسلام بعد از فراغ آن حج خدایا یاد کنید بعضی در معنی این آیه میگویند بعد از فراغ آن حج خدایا یاد کنید چنانچه شما  
 در کودکی بعد از بان یا فتن و در سخن و یاد کردن فکر پیران خویش میکردید و باب بسیار بسیار سیقتی بعضی معنی این  
 آیت همچنین گویند فاذکر الله با لواحدنیه یعنی خدایا یاد خدا نیست یا و کنید و بگویند آفریدگار تعالی کی هست و با او  
 شریکی نیست چنانچه شما پیران خویش را یاد خدا نیست و میگویند و یکی میدانید و هر یکی میگوید پیر من کی هست با او  
 پیری شریکی نیست شرکت در پیر و او امیدارید شرکت در خدا و او دارید ذکر خدا و حدایت و لغی شرکت سخت تر و  
 بیشتر شاید و اکثر و اغلب باید از جهت این داشته ذکر اگر گفت در ذکر خدا از ذکر آبا و اجداد و دیگران جهت ذکر خدا را که از حاج  
 مطلوب است بذكر آبا و اجداد که در اولی را که مطلوب است با و فی که تحقیق است و در چنانچه در صلوة پیغمبر اصلی است  
 تعالی علیه و سلم مطلوب است صلوة بر او صلوة الله علیه که تحقیق بود و تشبیه کرده اند الله صل علی محمد که حاصلیت علی  
 ابراهیم و علی آل ابراهیم گفته اند **فَمَنْ التَّائِبُ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا**  
**لَهُ فِي الْآخِرَةِ مَن خَلَقَ** من يقول هو صلوات الله علیه من قوله من قال ما است من الناس  
 خبر مبتدا است ربنا آتينا في الدنيا من قول الله من ربنا بقوله ربنا ما كونه برای خدا و شاکر و کار و الجلال است  
 و آتينا في الدنيا مقصود مقال است بر خلاف اسم ما است و من بیا دیده است برای تاکید که طرف مستقر خبر است فی  
 الآخرة متعلق طرف مستقر است و جمله و ما فی الآخرة من خلاق حال است معنی انبیت بعضی از مردمان که در  
 توقف حاضر میشوند و از آنجا باز میگردند که کسی فی آنکه در دوزخ عار بنا آتينا في الدنيا میگویند و از دوزخ میروند و دنیا میروند  
 و نیست مر ایشان را در آخرت نصیبی از حاصل شدن چیزی یا از آنکه شتر و شری و این نشان کافران است و بیان حال  
 ایشان است چه است ایشان مقصود است بر دنیا و ایشان محروم اند از آخری که ایشان آخرت را ثابت میگویند  
 در وی چیزی بخوبیند و ذکر کافران درین محل از جهت آنست که کافران و مستلمانان در حج یکجا می بودند و هر دو فسیق  
 و عظیم خانه که در جاهل آن اهتمام مینمودند تا آنکه آیه یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقرءوا المسجدا الحرام  
 بعد از آنکه نازل گشت و حاضر شدن ایشان در مناسک حج بمنع پیوست و **وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ**  
**رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ**  
 و جمله و منهم من يقول حطفت است بر جمله سابقه و جمله و قنا عذاب النار عطف است بر جمله و منهم معنی اینست و بعضی

از ایشان کسانی اند که از خدای مجید دروغ میگویند و میگویند ما را نیکی در دنیا و نیکی در آخرت و ما را از عذاب نارنگاه دارد و عقوبت و دروغ میگویند و بعضی گویند حجت و دنیا و تو فوق و طاعت در روزی حال و ختم برستی یا مستحق  
و حجت آخرت به حضرت رسیدن نبوی نعمت جاودانی نبشت شناختن است و بعضی گویند حجت و دنیا علم و عبادت است  
و حجت آخرت بهجت یا سعادت و بعضی گویند حجت و دنیا عبادت یا سعادت و معروفی باشد و حجت و بعضی بر حق است  
مرد از گور باخیزد و بعضی گویند حجت و دنیا از یک بود و حجت آخرت حجت بود و بعضی گویند حجت و دنیا از یک  
جلیل حجت و بعضی ثواب جزیل و بعضی گویند حجت و دنیا ایمان و حجت آخرت ایمان از غیران است و غیر آن از اسباب  
صلاح و دنیا و موجهات فلاح اخروی **وَالَّذِينَ كَانُوا يُصِيبُكَ بِمَا عَسَوْا أَدْلَبَكُمْ** و فرغ العمل برایت  
الهم نصیب جمله از فریضه نیست اما کسب و امانت در رست ای من کسبیم یا چه و فیما قبله قبوله است ای من شئی و من شئی  
الذی کسبه جابجور و صفت است نصیب تنگ نصیب برای تعظیم و تکبیر است جایست نافه است چنانست که گفت  
ماشان بولا فقیل اولک الایه معنی اینست ایشان یعنی کسانی که در دمار بر بنا آشفانی اند یا حجت و دنیا حجت  
و قنار بنا عذاب النار میگویند و از حضرت خدای شکی و دنیا و خیر است آخرت میگویند ایشان است نصیب تعظیم از ایشان  
یا از آنچه کسب کرده اند بکرم کردگار کریم **وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ** چون در حساب سابقه نصیب  
و اعیان نکر کسب ایشان متعلق گردانند نصیب کسب بجات متعلق است هم آن آید که حساب کسب چندین کسب  
ویر خواهد کشید و بکثرت و درنگ خواهد انجامید جمله و الله سرع الحساب بر وجه تسبیل آورد و برای دفع هم مذکور  
و ذکر کرد معنی اینست و خدای شتاب است حساب و سرعت حساب اعمال با کثرت خلاق و بسیاری افعال و برت  
آنکه کسی گویند بی بدو شد و روایتی بر قدر آنکه کسی بیک پر یک زند آخر کند و این صفتی است مال بر کمال قدرت  
و دلیل عظیم قدرت **وَإِذْ كَسَبَ اللَّهُ فِي آيَاتِهِ مَقْعَدُ زَيْدٍ عِطْفَ مَسْتَبِرٍ** و او امر سابقه معنی اینست  
خدایا بیک گزین و بزرگی یاد کردن در روزهای شمرده یاد کند یعنی در روزی چهار و بار گشتن از بنا بسوی خانه که بدو  
طواف نماید و بیک گزین پس از ایامی مفروضه نزدیک امام عظیم از باداد و روز عرفه تا عصر روز عید است و از اقامت  
بنود و نزدیک امام ابووسف و امام محمد از باداد و روز عرفه تا عصر که ایام تشبیه باشد **فَصْنِ تَجَلَّ فِي**  
**يَوْمَئِذٍ فَلَا آلَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
یعنی آنکه این جمله معترضه است برای تأخیر میان تجلیل و تأخیر معنی اینست پس اگر شما بخواهید و قضا  
مناسک حج و اتمام رمی چهار در روز یعنی هم و یا در هم بروی نیز بکار می بنود و کسی که تا خیر کند رمی چهار را تا در  
روز آخر یعنی در خانه هم و نیز در رمی چهار نباشد بعضی عرب تجلیل را می سپند و تا شب را و از هم و نیز در  
لازم میدیدند و بعضی عرب تا خیر نگردد اعمالی که کردنی است در روز اول ایامی آورده و تا شبی که تمام سیان تجلیل

فصل

و تاخیر تخیر و دیر و دیر از سبب نیکوای سرون و در سوال تخیر بیان دو چیز متشبهی تسبیح بود و سوجب برادر بی  
 میان ایشان باشد در گفتنی فقط افضلیت تاخیر می چهارتا و در و آخر آورده و اولویت آنرا بیان کرده جواب  
 در تخیر بیان دو چیز از دو هم تسویه میان ایشان مسلم نیست چه مسافر میان صوم و فطر تخیر است یا آنکه صوم افضل و اولی  
 لمن التقی خبر شد از محمد و بن است ای و کاس من التقی و جمله ذلک من التقی معترضه است برای اختصاص امور مذکور به متقیان  
 و آن اشارت است بر نفی انهم بر سبیل عموم در حق متجمل و متاخر صیغی انهم بر سبیل عموم جز در حق غیر عامی متقی اجماع معاصی  
 بنویس اشارت است بر نصیب نکردن سبب در اول آنکه انهم نصیب ماکسب بابرین چه تواند بود که ذلک مقدر ندارند  
 لمن التقی بدل از انهم نپذیرند یا اشارت است بر غفرانی که مذکور است در جمله و استغفر و الله ان الله غفور رحیم است  
 تقدیر متبادراحت بود یا اشارت است بنویس ج بود کلام من لمن التقی بدل از انهم نپذیرند و الفسوق و الجدل یا لمن التقی  
 الشکر و المعافی باشد یا اشارت بر جمادات مذکوره از حج و صیام و زکوة گویند و بعد ذکر همه برات بیان جهنت  
 رونق و کمال و قبول آن برین جمله جویند معنی اینست آن یعنی نفی انهم بر سبیل عموم در عمل خاص که تعجیل و تاخیر مذکور  
 یا گویند آن یعنی نصیب که در اول آنکه انهم نصیب ماکسب بابرین چه تواند بود که ذلک مقدر ندارند  
 یا گویند آن یعنی غفران که در جمله و استغفر و الله ان الله غفور رحیم ذکر آن آمده یا گویند آن یعنی حج که ذکر آن قریب مذکور  
 شد یا گویند آنچه ذکر کردیم از اول احوال و صاف احسان در باب نماز و زکوة و جهاد و حج و غیر آن کمال و قبول آن و فاق  
 انما یقبل الله من المتقین مخصوص است به متقیان که همه ایشانند که این چیزها را کار بندند و بدین امور سودمند گردند و یا آنکه  
 اگر از امر التقی متقیان از شرک مراد باشد یعنی نهم منان چه اختصاص مذکور ظاهر بود که شک نیست که کافر از عبادت بی نصیب  
 و از خیر بی بهره باشد و اگر متقی از شرک و معاصی مراد دارند اختصاص باعتبار کمال پذیرند چنانچه در بیان معنی ذکر آن رفت  
 و بتشریح پیوسته زیر آنچه کمال این امور و تمام احوال تقوی از شرک و معاصی متعلق است و رونق و نشاط و استقامت  
 در احوال و افعال بدان متعلق است **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ اَنْتُمْ كَرِهْتُمُوهُنَّ**  
 امر و اتقوا الله و اعلموا عطف است بر و او که و الله و آن با اسم و خبر خبری قائم مقام دو مفعول اعلموا است و جمله میانه و مقرر است  
 چنانچه از سنت و ذکر آن بالا رفت معنی اینست و از خدا می ترسید و از عذاب او بریزید و از شرک و معاصی که حساب  
 عذاب است باز آیند و یقین دارند که شما سوی حسابگاه او خشنود پس گشت و باحوال و افرار و در محشر خایه پیوست  
**وَمِنَ السَّائِیْنَ مَنْ يُحِبُّ قَوْلَهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا لَا يَصِلُ اِلَى اللّٰهِ**  
**عَلٰی مَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ وَ هُوَ الَّذِيْ يُضِلُّ مَن يَّشَآءُ** و فی الحیوة الدنیا متعلق است به بیچیک بقول  
 و بشیر عطف است بر و بیچیک و نه لدا خصام حال است و خصام مصدر است یعنی محاربه کفالت و مقاتله و اضاقت  
 و الله سوی خصام معنی فی استقامتی است و فی الخفا بهر اخصام حال است و خصام مصدر است که عذاب جمیع صعیب است و اخصام



کرد و روی سومی مدینه آورد و عمر و سعد سال رسیدند بود که دولت هجرت تو به روی نمود و حضرت امیر اندلزمی ناوک  
 ترقی داشت اهل کعبه او را بسیار روزی پنداشتند ملکبان در پی او شتافتند و او را با جماعتی که بر او بودند در راه  
 یافتند و بعضی از کشته شدند و بعضی را برآمد و با ایشان در مخالفت درآمد گفتند که اسلام که گفته اند همان کفر است  
 گشت و از روی کفر اختیار کرده ایم و شما را میگوئیم که شما را باستانی در دست شما خوانم و خداوند تیر و درشت  
 دارم و دست بر گان می آورم هر شیری که خواهم انداخت یک قوی را از شما میگیرم خواهی ساخت از کشتن چنین شما را چه افزاید  
 و از رفتن من شما را چه کم آید مگر آنکه در خانه دارم و شما را میگویم که شما را از رفتن من چیزی بر نمیآید و شما را چه کم آید  
 باز در میان شما سال کرد و اندر گذارند که در میان رفتند سال در محلی که نشان گفته بود یافتند پیش از آنکه صاحب  
 در مدینه رسید این آیه بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام نازل گشت و این قصه یورو و پیوسته پیغمبر صلی الله تعالی علیه  
 آیه مذکوره یار از رسانید قصه صاحب بر ایشان روشن گردانید امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه روی بر استقبال  
 او نهاد پیش از رسیدن او در مدینه او را بشارت بر بخت فی تجار که داد و پیوسته بجهت رسید کار او بدید نعم العبد صاحب  
 بود و گفت الله العیبه که بعضی گویند این آیه در وقتی که او در میان کوفته بود که خود را در کار خدا بسیارند و دل بر حق  
 و آیه آخرت که کار خدا چنانکه جای دیگر گفته اند اندر شتری من است و این آیه در وقتیکه او در میان کوفته بود و در میان  
 و بعضی از مردمان کسانی اند که نفس خود را بدارن مال کفار از دست کفار باز نهند و در آخرت خود را بدهند و بگویند  
 و دم معنی اینست و بعضی از مردمان کسی است که بگوید نفس خود را از خدمت الله بکشند و خود را در دنیا بگذارند  
 جان خود را فدای خوشنودی خدا سازند و هیچ سرخ و دولت این دولت است و کار این کار این خوشنودی مردمان سرور  
 رفت اند و مستحق فیض عطاقت اند و الله رؤوف بالعباد ○ این جمله تفسیر است معنی  
 و فدای ایشان بندگان خویش خداوند را رفت و عطاقت است و بعضی میگویند که رؤوف با این صفت است  
 یا ایها الذین آمنوا انزلوا فی السبل کفاة  
 اسلام که سیرتین فتح حسین خوانند معنی در جسد آن دانند و آیات سابقه تالکین عبارت بوده و صوره و دولت حج را  
 بیان فرمود و در آیت ششم فیضوا من حیث افاض الناس محمد مردمان در حضور توقف آمده بعد در آیه نمین الناس  
 من بقول با معنی و تفسیری در حاضران بر خواهند گان دنیا و آخرت نگویند و بعد آیه سیرت که فی الحقیقة  
 الدنیا با معنی و تفسیری معنی من الناس من یسیری فی الدنیا به تمام صفات اندیشه تفسیری و دیگر به تمام صفات مخلصان که  
 گشته اگر این آیه یا ایها الذین آمنوا تا آخر که بعد از اینست که مخلص بود رعایت در بر شنبه و قرأت نوبت  
 در قرأت نماز شب چنانچه پیش ازین داشت از پیغمبر علیه الصلوة والسلام خواهش نمود این آیه در شان نازل  
 گشت و از آن خواهش که در اینست که پیوسته دارد و روح او بود و بعضی میگویند که تفسیر است





امشد بعد از در و قابل جمع خلاست چنانچه خلل جمع خلد و الملائكة عطف است بر آمده است تمام برای انکار است و آن در  
 حکم نفی است بمعنی اینست که منتظر اند یعنی منتظرند که کافران بگرآمدن عذاب خدای خود را و درون خدای عذاب  
 خود را بر ایشان در سایه پاشد از ابروی که آسمان را پوشید یعنی در برابر کسی که همچو سایه بان دیده دیگر آمدن فرشتگان  
 را بیارند عذاب ایشان را و این کلام یعنی لفظانی ظلال من الغمام از باب تشبیه بود از قبیل حتی یبیین لکم الخیط الایضی  
 من الخیط الاسود من الغمام یا تشبیه عذاب بنود آن در برابر اجابت آنست که عذاب چون از جانب  
 آسمان آید و از سر کسی که منتظر است رحمت است روی نماید عذاب بی هو لک ترا باشد و قطع ترود و شور تر بود قضي  
 الامر وقضي تریدل فعل نه لکه منفذ عطف است بر و الملائكة یعنی و ان یا تنهم الملائكة وقضا الامر بدلیل آنکه  
 بعضی بخار وقضي الامر بلفظ منفذ می خوانند و خوانده اند بمعنی ان نیست و مگر آنکه بیایند فرشتگان وقضا امر  
 یعنی استوار کردن هلاک کافران و تواند بود که قضي الامر فعلی که مفهوم ابعاد سابق است عطف باشد بمعنی او  
 بذاک وقضي الامر و تواند بود که قضي الامر حال از یا تنهم یا لا تنظرون که مفهوم استنناست دارند بر تقدیر وقضي الامر  
 بمعنی وقد حکم الامر بخیر و ال کافران خود را بر بال غمید اند و خود را مستحق عذاب نمی خوانند و معتقد عذاب  
 خویش نیست چنانچه داشت بر عقاب سومی ایشان چگونه آید و محبت اثبات آن در ایشان چه نوع روی نماید  
 جواب ایشان اگر چه انتظار عذاب ندارند و خود را در معرض عذاب نمی پذیرند حال ایشان که سبب عذاب  
 هویدار ام تلب شد و از جمل و نادانی بران میمانند بران بیناید که در ایشان انتظار آمدن عذاب و امید انتظار  
 عقاب است و توار بود که حکم ملاک باشد و انتظار رحمت و لطف خدا شود و انتظار مذکور بر وجه تشبیل استقیم آمد و هیچ  
 اشتباه نماید چنانچه در مذهب ائمه ان هذا الامر که یک گفته اند که در شان یوسف علیه السلام بر نفی بشریت تألیف و  
 اثبات الملائكة تنقیه بر وجه تشبیل رفته اند چه حال او در نراست و عفت و بر استاز صفت قیامت بدان میماند  
 که او ملک یا بشد بشیر بود و صدق او بر وجه تشبیل و ملائكة و اقرع بدین تاویل بود اینجا نیز ثبات انتظار  
 کافران عذاب را و نفی انتظار ایشان رحمت را بطریق تشبیل و صدق او بهر سه تاویل است و الی  
 الله ترجع الامور و الی الله ترجع الامور بمعنی جمیع امور از رجوع و بضعه معروف از رجوع خوانند و بمعنی حسب  
 آن تاملین جمله قابل است و الامر الایمانی هر چه است یعنی امور مذکور یا بوی استغراق باشد چه بهر کارید و متعلق است و لفظنا قد  
 استحق است بمعنی نیست بسوی مکه خدای تعالی همه کارها را و یا بهر کار یا باز گردانیده شود و الی الله ترجع الامور  
 ایست که در اینک و الی الله ترجع الامور بمعنی جمیع امور از رجوع و بضعه معروف از رجوع خوانند و بمعنی حسب  
 آن تاملین جمله قابل است و الامر الایمانی هر چه است یعنی امور مذکور یا بوی استغراق باشد چه بهر کارید و متعلق است و لفظنا قد  
 استحق است بمعنی نیست بسوی مکه خدای تعالی همه کارها را و یا بهر کار یا باز گردانیده شود و الی الله ترجع الامور  
 ایست که در اینک و الی الله ترجع الامور بمعنی جمیع امور از رجوع و بضعه معروف از رجوع خوانند و بمعنی حسب  
 آن تاملین جمله قابل است و الامر الایمانی هر چه است یعنی امور مذکور یا بوی استغراق باشد چه بهر کارید و متعلق است و لفظنا قد

بیان در کلام متضمن سابق و بعد است و کما استقامتیه است بر تکرار سئل منکره لازم جمله استقامتیه بیان سوال آمده یا خبر است  
جمله بتاویل مفروضه و مفعول دوم نیز سئل شده است سئل بنی اسرائیل عدوایات آتیه هم و بر سر تقدیری سئل بنی تفسیر سید  
مکرر و مکرر مفعول و دوم مرا تینا هم آمده از جهت افتقار صدر مقدم شده بینة هفت هفت است آتیه و درین کلام معطوف  
فقدون است ای سئل بنی اسرائیل کما تینا هم من آتیه بینة قید و ما چه مفقود کلام و عطفت بنی اسرائیل است و آن مسئله  
تبریک آیات تغییر تبدیل است زیرا چه مطلوب تقریر آیات نیست بلکه تقریر تبدیل ایشان است معنی اینست بپرس  
ای محمد از بنی اسرائیل چند داده ایم ما ایشان را از آتیه ظاهر و پس چنانچه آمدند آنرا تبدیل با علامت ظاهر و حقیقت  
السلام و درین پیغمبر علیه الصلوة والسلام و این مسئله هم و سوال برای تقریر است یعنی برای حل مخاطب بر اقرار  
تا بگوید و اقرار کند که خدا می خرد و تبدیل چندین آیت فرستاده و چندین جمیع ظاهر و داده و ایشان آیت کتاب پادشاه  
و در ابطال حج ظاهر و کوشیده بطلان ایشان ظاهر کرده و در بی انصافی ایشان پدید خود و همن یسبیل النعمه الله  
من بعد ما جاءهم فان الله شدید العقاب جمله و من یبدل نعمته الله شدید العقاب است و سئل بنی اسرائیل است  
مخدون و جاثیه فان الله شدید العقاب تلمیح جزا است یعنی و من یبدل نعمته الله شدید العقاب الله شدید فان الله شدید  
العقاب و تواند بود فان الله شدید العقاب کنایه از اینست که با عباد الله باشد با عباد الله معنی مکنی عنه خبر افتد حاجت  
سوی خدمت جزا باشد تا بگوید جمله با عباد الله مکنی مکنی دارند و تبدیل آیات از ایشان علامت انکار خصم و جمله پادشاه  
معنی اینست و بر که نعمت خدایا تبدیل کن نعمت هدایت را بظلمت بدل گردانند و حجت ما را اسلام را تحریف  
کنند بجای آن غیر آن خواند پس از آنکه در این نعمت و محبت از خداستالی آمده و این عطا و رحمت او فالین شده پس  
بدستی که خدای سخت عذاب و یعنی عقاب و سختی است پس عقوبت کند و در عذاب سخت انگند  
زین الذین کفروا بالحیوة الدنیا **کَفَرُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا** ایستنا الله است چنانست که ساحت  
چون و من یبدل نعمته الله شدید العقاب سوال کرد ما با هم بیرون نعمته الله شدید العقاب قبیل ما انه  
زین الذین کفروا بالحیوة الدنیا معنی اینست که کافران را از زندگی حیوة دنیا آراسته گشت و تبدیل و محبت  
پیوست همان را دوست داشتند و همان را از زندگی پنداشتند بکار حیوة باقی اخروی سپرداشتند بر ای راه آخرت  
نوشته نساختند و در لذتها حیوة فانی دل بستند از نعیم حیوة باقی محروم گشتند نظر نشان در زندگانی جاودانی نقتار  
و حال ایشان بای در اطلب آن ننهاد و آراسته شدند حیوة دنیا و چشم کافران شده نیست در تعیین آرایه  
آن احتکافی و سخنی است بعضی را این گمان است که آوینده آن شیطان است بلیل آنکه جای دیگر از زمین  
الشیطان عالم گفته و بعضی میرونند بنی است بر است این نیست است که شیطان را است بگیا و دنیا را عصب  
عین ایشان میگردد و آوینده نگانی فانی عذاب و ایشان بر سر چشم را بر یک خوب و گویا از آن خود میرونند



فوقهم یوم القیمة مفهوم شده که فوتیت در روز قیامت متقوی است بقنایست و این جمله سمعته زرق و غنا کبریه میل  
عموم اثبات کرده که هر که از خدای خواست از ذلیل و جلیل در مساعیست و غنا آورد پس از او لازم آید که سمعته زرق  
غنا مستلزم فوقیت بود برین طریق که مفهوم جمله سابقه باشد معنی نیست و خدای هر که را از مردمان خواهد بود  
بیشتر دهد اگر چه کافر ذلیل باشد که فوقیت او مستحیل بود سمعت حال و کثرت مال موجب فوقیت بر حق بود و موجب  
احتیاط فیه نشود چه مسلم فیه بر آخرت غنی شود کافر غنی در روز قیامت بقدر حاجت پیوندیست آن روز و هر که در دنیا  
نیاید و آن مقدار بخش که در معرض احصا نماید چنانچه جماعیه اهل اسلام و مساکین است علیه السلام و السلام از آنکه  
منتهی و ملک شود و منتها ابدی و اندنهار سرمدی که محال است و الاذن سمعت و الاخر علی قلب است و غیره  
از انشتن خواهد داد و در اندام بیغایت و ابواب کرم فی نهایت برایشان خواهد کشاد ایا الله یغنیهم انشان  
الفرام نگیرد و هیچ گاهی لذت و راحت ایشان القطار نپذیرد و شمار نعمت بی انتها و ممکن نبود و خدا حاصل آن قائل  
نباشد اما منتها در دنیا هر چند که بسیار بود از غیر شمار بیرون بود و قارون را اگر چه باستان رخ بی بیج داد و گنجی محدود  
بود در ناحیه از زمین نهادند و هر چند نمود در اخزاین با سوال ممثلی بود و در نظر خلق بسیار بسیار بود لیکن چون خست ازین  
او مقدار بی محدود و یا شمار بی محدود داشت گذشتت بالفرام و القطار و زوال و فنا پیوست اغنیای و دنیا  
چند روز که روزی در بقا دارند خود را بنوا و محدود و متناهی غنی می نمایند ایشان را بر فقر اهل اسلام و مساکین  
پیغمبر علیه السلام و السلام برای ایشان از خبر صادق الوعد غنا نامحدود و موعود نعمت غیر متناهی در دار الجنان  
موجود است چه جای فوقیت و فرست بود و چه محل خمر و شر بود کان الناس امة واحدة و احیاء  
فَبَعَثَ اللَّهُ الْمُتَنَبِّهِينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُ الْقُرْآنَ  
الکتاب بالحق لیکم بیک التائیه فیما اختلفوا فیه جهته علی بن ابراهیم که آیتانهم من آیت  
متضمن شکایت بنی اسرائیل بود و پستتر ازین آیه الم تری الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف خذ الموت فایة الم تری الی  
الماء من بنی اسرائیل نیز در حکایت ایشان مقرر شکایت ایشان سابقه روی نمود این جمله معترضه برای تسلیه  
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمده و متفهم بیان اینکه شکر و دیرینه شریست مخصوص زمانه پیغمبر است همان  
و کلام مقبل واقع شده حکایت انبیا تقریب لیکم بین الناس فیما اختلفوا فیه معطوف بر معذوف بود و تفسیر  
کان الناس امة واحدة فاختلغوا فیما بینهم باین کفر بعضی و اقلی بعضی علی و دین الاسلام فبعث الله الی اخره  
مبشیرین و منذرین حالست از انبیا که مفعول است از انبیا باشد و گفته لیکم عاید بر کتاب است و لام و متعلق  
به انزل و جماعه اهل معطوف است بر انبیا باشد و کتاب برای جنس است که پیغمبر است و انبیا است که با معبود  
تجدد کتاب معنی جنس و معنی انبیاست بود و اندر مردمان در آن زمان علیه السلام که گروه است



البعد اسلام تا ده قرنی که میان وفات آدم و بعثت نوح علیهما السلام بود و در آن قرون از کشتی جو اسلام و ایمان می نمود که نه  
بر شریعت حق بودند و میان خویش در ایمان و اسلام موافقت نمی کردند تا بعد از آنکه اهل کشتی تا زمان صلح پیغمبر علیهم السلام  
داشتند و بعد از آن بر وفات و ایمان گماشتند پس میان خود هیچ اختلاف کردند بعضی مسلمان ماندند و بعضی کافر  
شدند پس بر انجمن خدای پیغمبر این را بشناختند و پسندیدگان و نترسیدگان و فرستاد و پیغمبر این کتاب را بحکم  
کند کتاب میان مردمان در چیزی که اختلاف کرده اند در آن حکمی محقق و قضای بحق و همه مردمان اجد صالح  
تا زمان ابراهیم علیهم السلام منطبق بر کفر بودند در توافق بر کفر یک گروه بنمودند و بعضی گویند در زمان ابراهیم علیهم السلام  
همه زبان مجتمع بر کفر بودند و در توافق بر کفر آیه و ائمه و برین وجه نیست اندک عطف بر آن الناس اند و احد  
باشد محتاجی سوی تقدیر چنانچه بر وجه سابق گذشت است است خود معنی چنین آید بوده اند مردمان آیه و احد متفق  
بر کفر پس خدای پیغمبر این را فرستاد و ایشان را برای آنکه گردن بر کافران کتاب او کتاب حکم کند و آنچه ایشان اختلاف  
کردند اندک گیر میان خویش در دین و ایمان و مخالفت و در زنده اند و بعضی تقاسیر آورده که اجتماع عالم بر کفر  
در هیچ عصری نبوده و اتفاق عام در هیچ زمانه روی ننموده و آنچه در بعضی اوصاف از اتفاق بر کفر نقل کرده اند و در  
و افتخار در انبار آورده اند محمول بر اجتماع اکثر بوده و مصروف بر اتفاق اغلب است و **وَمَا اخْتَلَفَ**  
**فِيهِ اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰوْتُوهُ مِنْ قَبْلِ مَا جَاءَهُمْ مِنَ الْبَيِّنَاتِ بَعَثْنَا مِنْهُمُ**  
**اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰوْتُوهُ مِنْ قَبْلِ مَا جَاءَهُمْ مِنَ الْبَيِّنَاتِ** یعنی بخیا هر کس متعلق بفعل مثبت است که مضمون استنباط مذکور  
مجموع بودن استخسا بعد از آنکه برای اثبات مشهور است اسی اختلاف فی الذین او توه من بعد یا اتم البیّنات بقیام  
جمله را اختلاف فی الذین او توه من بعد یا اتم البیّنات بقیام  
و بعضی ایشان معنی اینست در کتاب اختلاف نگردانده و مخالفت نوزیده اند مگر آنکه کتاب او و او شده  
که ایشان اختلاف کرده اند از پس که آمده است بر ایشان مجتهدان ظاهره و سحرهای با بهره از حجت و مردمان  
و علم و حسدی که کاین بود میان ایشان **فَوَصَّيْنَا الْاٰلِهَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا**  
**فِیْهِ مِنْ الْحَقِّ لِیَا ذِیْنِ** این جمله عطف است بر بعثت انشد البیّنات جمله بیان معجزه بود  
تا آنچه گذشته یا اگر عطف است بر اختلاف الذین او توه که مضمون استنباطی ختم الذین او توه من  
بیا با بقیه البیّنات بعد از انشد الذین ائمنوا لما اختلافوا فیما هم متعلق است بعدی بر طریق بداهه المطرق با محموله  
یا موصوفه من الحق بیان است و نام درو برای جنس است چنانچه ایشان با مسلمانان در مکّه حق مخالف نیستند  
در حجت بسیار مخالفت نمودند و غازی را کوه میکردند و در غار سوختن مشرق بنموده بودند و روزی که بعضی در بعضی  
نیز روزه میداشتند و بعضی در شب تیره روزه نمی آوردند و در تنه ای از اینها خلیل است که بعضی او را روزه می داشتند







و اعلی در کلام خدا و برای امید واری آید و در کلام خدا برای امید واری بود که امید واری نبی از گمان است  
و خدای عزوجل منزله از آن شست و تواند بود که خدای در دل کسی گدانی اندازد و او را امید واری آن سازد معنی اینست  
که چیزی نزدیک شما نکرده بود و آن دشمنان را بشود و چنانچه قتال کرده می شود از یاد از بهشت آنکه در خطر جان است  
سبب تخریب بین ایشان است لیکن قتال از باز ماندن از قتال بهتر است و منفعت او در دنیا و آخرت اکثر است  
زیر که بعد قتال اگر زنده ماند و حق تعالی او را سالم باز گرداند غنی شده بغنائیم باز گردد و دیگر مرگ شده بمشروبات گردد  
در خانه آید و اگر شهید گردد حیات ابدی و همیشه شاد و مرزوق باشد و بهشت اختیار می برد و موت حقیقت الفت  
و انگیز او نگردد و **يُحِبُّوا شَيْئًا وَ كُفُّوا عَنْهَا** این جمله عطف است بر جمله سابقه  
معنی اینست شاید بود که دوست دارید چیزی را چنانچه باز ماندن از قتال دوست میدارید که موجب سلامت  
از تیغ و ترس است و آن در حق شما ترس است که از غیبت دنیاوی و حیات ابدی اخروی باز دارد و بخیک مرگ گمان  
دوست شما هم مرتب خبر آن بسپارد **وَاللّٰهُ يُعَلِّمُكُمْ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** این جمله تنزیل است  
معنی اینست و خدای خیر و شر شما میداند و شما نمی دانید از آن جهت خیر را شریک ایند و شر را خیر میدانند  
**يَسْتَكُونُكَ عَنِ الشَّيْءِ الْحَرَامِ وَ قِتَالٍ فِيْهِ** این جمله نیز در حکایت سوالی از سوالها  
مردمان و ذکر مقالی از سوالهای ایشان معترض آمده و همچنین چند جمله دیگر بر وجه اعتراض واقع شده نکته هر یک  
در محل او گفته آید و بیان وجه اعتراض معترض در هنگام بیان او روی نماید قتال فی بدال الشتمال نیست از شتمال  
روایت کرده بودند و در کتب اخبار آورده اند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم با چند سران کرده از مهاجر  
برابر جسد شده بن محبس عمر ز لوله خود تعیین کرده تا در فغان مقام بزدند منتظر رسیدن کاروان باشند تا کاروان  
از قریش پیش آید مسلمانان را بقیعت آن حاجتی بر آید ایشان رفتند در مقامی مترصد شدند در سلاح مجامعی  
الاخری کاروانی را از قریش دیدند که در آن عمر بن عبد الله حضرمی و سکس و بکیر با او بودند یکدیگر گیرند و از قریش  
و در سلاح مجامعی الاخری است فردا جب شهر حرام در آید حرمست قتال پیش آید یعنی قتال حرام شود اینست  
از دست زد و اگر امر و از شتاب غنیمت در یابید جمع شده شتاب فتنه کاروان را دریافتند عمر بن عبد الله حضرت  
را گفتند از سکس که میان ایشان بودند یک کس گرخت و دو نفر دیگر شتاب ایشان کاروان را گرفتند و سکس  
در تیر بازگشتند بعد از آن و استند آن سلاح خنجره حجب بود از حمله کاروان یکدیگر گریختند بود بقریش رسید  
قصه مذکوره پیش ایشان باز دید قریش گفتند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با حرام حاصل ساخته در این چنین مایه  
نقتل و غارت برداشتند و درین محل مسلمانان را بغیر شکر و در قیاس و نکویش می آوردند پیغمبر صلی الله  
تعالی علیه و سلم را محل بزرگ مذکور و شوارب گفتند ایشان را از پیش او در قتال در راه حرام نبود و

















بیتکم لا عظم این شرط نیز بر عطف بر قول اول است بحال ان الله غیره حکیم تر تیل است تا کید از جهت ابراز مع بر صورت  
و کادیت بیت معنی اینست و اگر خدا خواستی که بشمارا در هیچ و شقت اندازیم که نیند در هیچ انداختی و می ایستاد ایشان  
در لقمه و جوعه جایز نداشتی و آئینش دنیا کنی و شارب خصیت دادی و بختی زیاده داشت و فغان لقمه و جوعه این از حقوق  
یکدیگر آسانی نهاد بدستی که خدای غالب است قوی است قادر است تواند که هیچ اندازد حکیم است که انداختی هیچ  
کار ایشان ساود و لا تنکحوا المشركت حتی یؤمنوا این جمله یا شطوفات خمین است و نیز در حدیث است که  
نمی ترویج مشرکات و شر و بی مشرکان و او را اعتدال نمیدهد و او را میست و او را میست که در اندامهای کمال شجاعت داشت و خلق  
او را اینها نیست و لا در می نیند ایشان و در دیدی اسب پییزی بند و نرسیدی برای مصالحتی در مکه رفت پیش خانه زنی  
مشرک که او در جاهلیت سر و کاری داشت که شست و زان در کوره که شقایق باطن با او داشت دل بر کار بد با او گذاشت  
گفت در آن خانه بیا و اگر نه فرما که ترا بگیرم و اندامهای برسانم صحابی گفت مرا اسلام ازین کار حاصل شده  
و درین ازین عمل مانع آمده لیکن در عده نمیکند که از پیغمبر دستوری آمد و ترا در نکاح قرار نمیشد پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و این را مسلم آورده این گفته و دستوری نکاح مشرک که در کوره حبسته در شان او این آیت نازل گشت و شایع مشرک  
نمی پیوست و معنی اینست زان زمان مشرک را نکاح نمیکند و دم الفت و صحبت و قربت ایشان فرزند تا آنکه ایمان  
آورد و درین اسلام را نصیب یابد و آید و آیت که مشرک را نکاح نکند و اگر او آیت است که مشرک  
اسلام تا که نیست آیت سوم نیز فرموده است و آیت چهارم است و آیت پنجم است و آیت ششم است  
برای اظهار فضل و بیان خیریت ایشان معنی اینست و نیز آیت هفتم است و آیت هشتم است و آیت نهم است  
و آیت دهم است و در دنیا اگر نیست اگر چه به پیش که از حسن حال شما را خوش آید و با اعتبار زوایا مرغوب نماید  
و لا تنکحوا المشركت حتی یؤمنوا معنی اینست و نیز آیت یازدهم است و آیت بیستم است و آیت سی و دوم است  
شما و مختار خویش فردان مشرک را تا آنکه ایمان آید آنرا در دل بپذیرد و بی تردید بگمارند و که بعد از آن وقت  
تایید شود و آیت سی و سوم است و آیت سی و چهارم است و آیت سی و پنجم است و آیت سی و ششم است  
که در اول آیت بیستم گذشته و ذکر آن بالا رفته معنی اینست و نیز آیت سی و هفتم است و آیت سی و هشتم است  
و حدیث خدای گرویده و شریعت پیغمبر علیهم السلام را پسندیده بهتر است از مشرک از کسی که کسی را مشرک و یک  
خدا سازد و خود را در چیز اشراک اندازد اگر چه آن مشرک از هر چه حاصل باشد در نظر خوش آید و از جهت برتر مال یا  
رونق نماید و لیکن یَدْعُونَ إِلَى الْفِتْنَةِ این جمله یا شطوفات خمین است و نیز در حدیث است که  
زیر چپ ایشان یعنی مشرکان مسلمانان را دعوت نمودی سبب کشتن میکنند یعنی بسوی مشرک که سبب است از ایشان  
سینه و الله یَدْعُوا إِلَى الْفِتْنَةِ وَ الْمُنَافِقَةُ وَ الْفِتْنَةُ وَ الْمُنَافِقَةُ این جمله عطف است بر جمله



در اقرار او تقریب بودند و یا این پنج ملامت بحیث نمی نمودند و از جمیع زنان حایض پاک نمیداشتند و این کار را  
لوث و منکده میبخت یعنی چندانکه جووان و منغان یکی ترک اینشان لازم میدیدند و آمیزش با ایشان در سوا کلام  
یعنی پسندیدند بلکه ایشان را در خانه نمیداشتند در ایام حیض برای ایشان معافی ملاحظه میساختند حق سبحانه تعالی  
بمسلمانان را راه میبانه روی نمود و احضار از تقریب و اقرار فرمود و سوا کلام و منکده و سوا کلام جایز است  
و کس با تحت الاذن از زنان تازان و حرام ساخت و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف است و امام محمد شش غیر فرجه را پاک  
نه چنانچه بود بان و منغان نیکوترند و نه چنانچه ترسیان می نمایند **لَسَاءَ لَكُمْ مَسْرَتُكُمْ**  
از باب تشبیه مومنان را به مومنانی که کفر کرده اند و در هر یکی محل حاصل کردن چیزی گشت محل  
حاصل کردن غله و زنان محل حاصل کردن فرزندان پس محل آمدن بر زنان محل حاصل شدن فرزندان باشد این جواب  
بیان فائزین من چیست امر کم آمده شود معنی اینست زنان شام شمار همچو گشتند یعنی در حاصل شدن و نه زنده  
بگشتند بهمانند **فَأَتَوْا حَتَّىٰ أَفْنَيْنَتْهُمْ** فاسد پیوست و تا که سیفانست از زمانه کم معنی اینست  
گشت خویش را بیا سید هر چه که خواهد یعنی زنان خویش را بجماع کند بر هر صفتی که داند و بر هر معنی که تواند ایضا  
افتاده یا شسته یا استاده انی را دو معنی است من این و کیف من این برای تعیین مکان است و آن اینجا حاصل  
نیست با شارت فائز که امر کم انی بشتم قبل که مذمت و دلست دشمن شده و بتجلیل قل هو اوی و بیمنوع آمد  
محل تعیین باشد تعیین مکان مراد بود و معنی کیف تعیین گشت تعیین صفت باروت پیوست **وَقِيلَ يَا اَكْفَهِيْمُ**  
**وَاَسْقُوا لَكُمْ** جمله قد سوا عطف است بر فائز که امر کم و جمله و اتقوا عطف است بر قد سوا معنی اینست بر  
منفعت نفس را خویش طهارت و تشبیه و عا و طاب له و باجماع تا سبب تقویت دین بود و دست کشیدن سید  
المسلمین کرده بر جماع تقدیم کنید و از برای تبرید و از عذاب به بریزید و تا که انی که درین باب است از قرآن و حدیث  
و ایتان در ابیاز و حران مرکب مشرق و اعلام و **اَلَا تَكْفُرُوْنَ** و **يَكْفُرُوْنَ** و **يَكْفُرُوْنَ** و **يَكْفُرُوْنَ**  
همه و اعلام عطف است بر **وَاتَّقُوا اللَّهَ** که ملاقه بجای و معقول اعلام است و بشیر المؤمنین عطف است بر و اعلام و  
اختلاف مخاطب افراد و جمعا شبه التقات آمده چنانچه در است و بشیر المؤمنین آمده که بعد یا ایها الناس اعبدا الله  
است گفته شده و اگر عطف بر قل هو اوی باشد از باب شبه التقات نبود معنی اینست و بدانند چه خبری که شما  
لنا رقم او خوانید و به حساب گاه او خواهد رسید و بشارت ده ای محمد کسیانی را که ایمان آرند و در روز عید  
تقدیم دارند و خوب عقوبت در راه معصیت نزنند و امر و نهی را کور را اقبال کنند و خبری که منقلب بدین باب است  
مرکب نشوند و **لَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ عُرْشَهُ** **لَا يُمْكِنُ** **مَرَاتُ** **وَاتَّقُوا**  
**وَاتَّقُوا** و **يَكْفُرُوْنَ** اینها است اینها است و او امر از حدیث است لایما که من متعلق است





چنانچه خوردن طعام در فطره ماه رمضان از جهت هتک حرمت ماه رمضان حرام بود و از جهت اینکه طعام خوردن بذات خویش مباح است بااحتیاط دارد بخلاف قصد و تمهید کردن در دفع کردن آن حرامی است که هیچ وجهی از اجابت ندارد و همچنین قتل عمد نزدیکان در وی کفارت نبود که حرام محض است و در وی هیچ وجهی از اجابت نباشد متوال زنا و شرب خمر تعدد در دوازده ماه رمضان موجب کفارت است با آنکه در وی قوات جهت اجابت است جواب مسائل کفارت اظهار دوازده ماه رمضان است و آن متعلق بوقتی و شرب است بلبغت زنا و بیرون رفتن خمر که بدان حکم حد مترتب است و طی ازان روی که وظی است و شرب از آن روی که شرب است اصل و اجابت آمده باعتنا عدم صلاح محل حرام شده این هر دو بدین اعتبار دایر بین خطر و اجابت اند بدین جهت سبب کفارت ندادن قتل و استادن بدین بیان رب است مستوجب لعن و غضب است که الا انسان بنیان الرب معلول من هدم میانه و چون ابرو در وضوحی بود بغیر وضوح بر وجه است اصلی باقی باشد و روی بذات و صفاتی جهت از اجابت نباشد و همچنین کفارت بذات خویش کاری نگوییده است و در جمله او یان ناپسندیده است باحتیاط و از جهت عارض صلاح ذات الیقین در حرب کافران یا بردن کثری طبیعت و بر مزاجی زو جات و خوشنود کردن ایشان نباشد چون در کذب مصالح بود نباشد بذات و صفت جهت باحتیاط نبود سنو ال چون ظاهر حکم نفس قول زور و کذب بود و همچنین غموس باید که موجب کفارت نشود جواب اظهار ازان روی که تخیریم است تقری فی الزعفرات شرعی است و لایمیت تقریر در و عرضی است در وی جهت باحتیاط است و ازان رو که حاصل بلفظی منکر و زور آمده و جهت حرمت باحتیاط است مستقیم شده سبب کفارت است و بعد آنکه مواخذه بفضول دل چون حقد و کینه و حسد و غنیمت متحقق است و بفعل خوان که بغیر کسب قلب که قصد و نیت است در ثواب عقاب معتبر نمودن مجرم قتل خطا و طی اصبیه که ادرا بی می منکوحه و زنا کرده اند موجب تبرککاری نباشد و نماز و زهره فی قصد و نیت سبب ثواب نشو نیست تربیت فی عمل بود و کاری نیست است فی کاری و در غم بر فعل نیک موجب ثواب غم بود و بر فعل بد موجب عقاب غم شود و بعضی گویند غم بدی مواخذه نیست حکم حدیث نفس و غم یکی است و صحیح است غم بدی گناهی غیر فعل بدی بود غم نا گناهی غیر فعل زنا باشد و پیش از غم بخاطر که بغیر از نیت است در حق کسی مواخذه نیامده و مواخذه بدیست نفس از فکره و میل نفس بغیر جرم از است بغیر ماصی الذی نقای علیه مسلم مرفوع شده چنانچه در حدیث است ان الله تجاوز لامتی باخذت فی الفتنها ما لم یحکم او یعمل بمصریح آمده و در غم فعل دل است حدیث نفس نیست عمل نیست مواخذه بر دین برین معنی است و الله عفو و حلیم علی این جمله تزییل است معنی نیست و خدا آمرزگار است مواخذه بین لغو حدیث نفس بگیرد و بردار است بوقوع جرمه نزد وی نگیرد و لایمیت یو کون من نسیانهم تراصد و اربعه اشهر در بعضی روایت آمده مرفوع بر این است لایمیت



گفته و نام شافعی رحمه الله بر ادب طهر رفته عدت طلاق نزد یک ابو صیفه رسیده بود و نزدیک امام شافعی طهر  
باشد امام شافعی میگوید در اصل تطهر است و انتظار در زمان غنبت باید زمان غنبت طهر است تا وکیل طهر را بگوید  
و نیز سیاق آیه و بعد از آن حق نزد من فی ذلک ان را و اصلاح اشارت بر ادب طهر است چه در وقت ارا و دست اصلاح  
در زمان غنبت اکثر سنت و زمان غنبت طهر است هنگام حین زمان غنبت نیست تا وکیل طهر را بگوید تا این معنی است  
و ابو صیفه رشتی اندک غالی عنه گوید چون بسبب آیه یعنی ولا یحل لمن ان یکتمن با خلق الله فی احوالهم مع علمهم بشیء من  
از عدت بر ارا و هم بود و شک نیست بر آنست که حکم حین باشد طهر بنی سبب مذکور با اشارت به و کما عدت بخبر او و باطل است  
باشد سوال اگر مقتضی از عدت بر آنست که هر چه بودی همچو ستر یک حیفی گفتفا میگردند و اعتدای عدت ندارد و حیفی پیدا  
نمی آوردند چو است و اندو و تمیز حیفی در عدت معقول المعنی بود و تقدیر حیفی غیر معقول المعنی باشد یا گونه  
فائده عدت دو چیز است یکی است بر امر از علق و آن هر که حیفی تحقیق است دوم ارا و دست اصلاح است و تا حیفی پیدا  
مستلزم است و نیز ابو صیفه در تاولی قرو و حیفی شکسب آیه و الا فی یمن من الحیفی من سنانکم ان اتمتم فی یمن شاکه  
اشهر میکند و برای اقباس این معنی آیه مذکور را وکیل بسیار و وجه شش ماه بدل حیفی تعیین کرده و اعتدای ویدان  
بر تقدیر انتقام حیفی آورده و آن اشارت به است بر اینکه عدت بخبر حیفی باطل است چنانچه بعضی گفته اند و نیز در  
ایام اقرار تک در حد نیست اند و در حکم کس نماز از اقرار با جماع حیفی مراد شده صورت اختلاف را بر صورت اجماع محل  
گفته عدت طلاق بخبر گویند و نیز در حدیث طلاق الا شعثان و عدتها حیضتان بودند عدت حیفی تقریر شده  
و ذکر حیفی تقریر آمده سوال استعمال شده که در وقت است با قرو و کما حیفی کثرت است طایم نماید و با قلة  
استعمال اقرار که جمع قایم است میساید چو است استعمال جمع کثرت بجای جمع قایم کردن است چو بود بر یک زمان  
را غنبت را در تکرار قلیل در حکم کثرت یا نه سوال استعمال از شاکه تا عدت مذکور در آیه و در حد و کثرت و در  
نیاید و طهر مذکور است و حین متونست تا نیست لفظ فاشه بار او بلکه مذکور است و حیفی متونست تا نیست لفظ فاشه بار او  
طهر که مذکور است طایم نماید چو است حیفی لفظ او متونست سماعی است و معنی او و هم مخصوص وقت و آن مذکور  
در حد و مثل این معنی و در حد و معنی است و لا یحل لکهن ان یتکلمن و کما حیفی الله سیفیه  
آر کما یصح ان کن یقربن الله و الیه و الا فی حیسر و ما خلق الله فی احوالهم  
موصول با حیدر مفعول است مران یکتمن ان یکتمن فاعل است ملائکل ان کمن یومن الله شریک نیست شافعی را خبر  
الکتابا معنی و این شمر طهر برای تحقیق است برای نزدیک نیست فاعل کذا انکتمن سنانا طهر برای معنی است این جمله  
عطف است بر خبر اگر تکرار معنی امر بنویسد و الا فاشه کثرت بعد از کمن یومن الله شریک نیست شافعی را خبر  
مرزبان مطلقه را که بر شش یا آنچه افزیده است از فرزندان از خون حیفی در احوال ایشان و کما حیفی انکتمن















ان تيم الرضا عنه معنی نسبت مطلقانی که فرزندان دارند فرزندان خویش را و مثال کامل شیر دهند این حکم است و در  
 شیر دادن در دو سال کامل برای پدری بود که تمام رضاع واجب در حق کل فرزندان خویش خواهد تمام مدت رضاع واجب  
 در حق کل فرزندان در سال کامل است و گفته اند فی الفضا فی عامین این معنی را شامل می‌گردد و معنی که می‌فرمایند تمام مدت رضاع  
 در حق کسی که مدت حمل او پیش از آن باشد دو سال کامل بود و در حق کسی که مدت بهشت ماه زاده شود تمام مدت رضاع  
 و تمام ماه باشد و در حق کسی که مدت بهشت ماه زاده شود تمام مدت رضاع بهشت ماه و دو ماه یا نهایتاً پیوندد و در حق کسی  
 که بهشت ماه زاده شد مدت رضاع بهشت ماه و یک ماه یا یک و یک سیکه نذر ماه سولو و شش ماه مدت رضاع او بهشت ماه معین آمده  
 بقوله تعالى و حملها و فضاله ثلثون شهرا و نفی در حمل و فضاله ثلثون شهرا حمل بهشت ماه و یک ماه یا یک و یک سیکه نذر ماه سولو و شش ماه مدت رضاع او بهشت ماه معین آمده  
 بودن مدت رضاع نمی‌گفته اند قول ابو حنیفه اینست ویر قول او تاویل آیه همین است سنو ال این آیه را برین تقدیر  
 بآیه فی فضله اولاد این حوالین کاملین این اودان تيم الرضا عنه و بآیه و فضاله فی عامین معارضه می‌آید و مخالفت و تناقض  
 ظاهر می‌نماید چو اس این آیه محمول بر رضاع جائز بود تقیید در دو سال در رضاعی که واجب است باشد معارضه می‌آید  
 و مخالفت روی تمامی نسبت مطلقانی که فرزندان دارند فرزندان خویش را شیر دهند از جهت پدرانی که تمام رضاع  
 ایشان خواهند و علی المکول و له خبر متبادر است و له مفعول بالهم فاعله است مرام مفعول و در فضیله نیست  
 اگر در فضیله بودی از جهت استناد و نفی که جاری که بخیرین سوله است از خبر واجب شدی جمله عطف است بر جمله  
 والاولاد و رضاع اولاد این و تقدیر خبری برای نفی است معنی یا نفی است و بر پدر که ولادت از جهت او واقع شده است  
 برای نفی رضاعت از ماکولات و ملبوسات و بر وجه شکوئی که از رضاع یعنی اجبر رضاع و بدل از رضاع برومی که محصور  
 شیر دارند و خود طبع پذیرند و این تقریب است برین که از اولاد مذکوره مطلقاً شرفان باشد و ماکولات و ملبوسات  
 شکوحت اند و نشوند که نزد یک سال از عظم رضاعی باشد و نفی است از اولاد الذوات که شکوحت است از رضاع  
 روا شود و اگر بطلاق اجنبیه شود بنا بر اینست که رضاع بر ماکولات و ملبوسات است چنانچه در مطلقاً  
 برای وجوب عذرت کرد و بعد از مطلقاً رجوع بر این بیان حکم جمعیه آورد و بعد از ذکر مختصات که مطلقاً رجوع می‌کند  
 بود بعد از حکم مطلقاً شکوحت را ذکر فرمود و بعد از حکم مطلقاً در تمام قریب آیه است و در ماکولات و ملبوسات شکوحت  
 بعد از انقضای حدت بقیان پیوسته اگر این است ذکر مطلقاً که فرزندان شیر خواره دارند و مذکور است چنانچه در ماکولات و ملبوسات  
 و نفی از اولاد الذوات مذکور شکوحت برادر دارند بر این تقدیر که رضاع بر ماکولات و ملبوسات است چنانچه در ماکولات و ملبوسات  
 شیر دادن فرزندان خویش را و غلبه بنود زیر آنچه شیر دادن از کفایت و قیام فرزندان است و این بر پدر واجب است  
 یا محمول بر تقدیر فوسف سهاک بنایا فتر من غنمه و غیر بود یا بنا بر تقدیر پس از آن هر قدر که بماند بر این تقدیر





اولاد کم گویند جمله عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست اگر چه شیرین و شیرین را در آن از مفعول اولاد خویش را نیست  
بر شما نیز هم کاری اگر چه نیکی و خوبی تسلیم کنید آنچه خواسته اید از اجر و صانع که مفعول را بدید و ان شاء الله و اعلم  
ان الله بما تعملون بصیر ○ جمله و ان شاء الله مضاف است بر او امر سابقه و اعلم و اعطیت جزا تقویا و ان شاء الله  
متعلق است بصیر معنی اینست از خدای تبارک و تعالی چه بدید و بداند هر کسی که خدای بنیاد است بهر چه  
شما هر چه میکنید می بیند و بر چه می اندیشید میداند و جز او دان آنهم نمیتواند و الذین یستوفون  
حکمهم و ینکحون اذواجهم یترکون یا انفسهم من اذبعه انفسهم قاتل نفسا  
ی عن ربنا لیریکه نارنج رب لیلال بودی بکشته عشق فداون می عنده تقین باشد که غیر عشق بخواسته تا نیست لیلی است از آنکه لیل بکشد  
سماعی است و اگر عشق را بام تقدیر کنند چنانکه در آیه ان لستم الا عسر لیل ان لستم الا ایمان لستم الا عسر ایام تقدیر کرده اند و در حدیث  
من مامر به صانع ثم تبعه شتان شوال ستار است تقدیر ایام از باب عدد و ذکر آورده اند ترک تا و عدد و ذکر چنانچه  
در نووی شرح صحیح مسلم آورده جایزه گویند و بقایل شدن بفرق میان ذکر معدود و ترک ادا از اشکال تقصیری چنین  
تیر بعضی خبر بدید است بحد مضاف از بعد ای و از وجع الذین یستوفون منکم و ینکحون از و اجابت بعضی باینست  
نعمه بر خبر یعنی و الذین یستوفون منکم و ینکحون از و اجابت بعضی بعد هم از بعد از عشره این جمله معتبره دیگر است بر  
بیان حکم زانی که شوهر ان ایشان نمیزند معنی اینست اگر کسی که متوفی شود یعنی بمیرد و فرشتگان موت را در ایشان  
باید و زانی بگذارد زنانه مذکور بعد ایشان نفسها را خویش را چهار ماه و ده شب منتظر دارند و بعضی که عشره ایام تقدیر  
نموده اند بجهای ده شب ده روز گویند و بر تقدیر حذف مضاف از بعد از معنی چنین بود زانی که شوهر ان ایشان  
بیز زنانه بگذارد نفسها را خود را چهار ماه و ده شب منتظر دارند زنانه مذکور و در حدیث مسطور در حدیث باشند  
دار زنانه بیز زنانه بگذارد و خود را بیاورند و شوهر دیگر نخواهند و خوشبختی زنانه فایده اینست احببتکم  
و احببتکم علیکم و فیما فعلکم فی انفسهم بین بالاحرف این جمله عطف است بر جمله سابقه این خطا بر هر دو  
او یا حکام را باشد و فعلین یعنی بفعلان اما تقدیر تقبی که نظیر طبع و زمان تقین الوقوع سبب بعضی دانسته اند  
معنی اینست چون زنانه مذکور تمام شدن مدت پیوسته و از چهار ماه ده شب بیرون آیند پس نیست بر شما  
دکام و ای او کیا بر هم کاری در این زنانه مذکور در نفسهای خویش بگذارد و خود را در اندیشه و خواه شوهر و گوش  
هندوان بر خطبه و چشم داشتن بر خطب بر وجه معصوم که شرح آنرا پسند و طبع آنرا پسند و و بیکند این بود بعد از  
مدت عدت در حق ایشان سنگ نیست که اگر سنگ بودی او یا حکام را منع و زجر واجب لازم شدی و ایشان را در ترک  
آن بر هم کاری روی و ان شاء الله و ان شاء الله این جمله نیز بیل است معنی اینست و خدای  
بعل شما گاهی است پس خبری از عمل شما بر روی نمود و هیچ کاری و اندیش بر روی پوشیده نباشد و حکمت وفات

همه زو جات متناول نیست مگر زنان حامله که عدت ایشان بولع می رسد و لا جتناج علیک کوف میا  
عشر من تیریه می رسد خطبه النسا را و آنست که شکر فی انفسی که در مایه فی آخر  
به موصوفه نیست جبار و مجرور متعلق نیست بعلیکم که ظرف نیست برست و جناح اعظم است ظرف مستقر مذکور خبر نیست  
بن خطبه النسا بیان با نیست او آنست خطف است بر سر ختم این جمله خطف است بر جمله ساقیه معنی اینست و  
نبره کاری بر شاد و آنچه از خواستگاری زنان معتدله در ایشان عدت تقریرین کنند و سختی درین باب سر بسته و سبک است  
و نکون می رسد بگویند تا اندیشه آن در دلهای خویش پنهان دارند و آنرا بر ایشان پیدایارید اما تفسیر خطبه نشاناید  
چه در انتام عدت اظهار این سخن ناشایسته نماید سختی است پیش از هنگام موجب ایداد ایلام و کاری نیست بنی از قبای  
مقرن با وقاحت خرد نمیدارد و بلاست و نکونشان پیوند و سبک الله آن که سبک شد گم و فوتمن  
این جمله معتدله آمده برای رخصت در تقریرین خطبه زنان معتدله معنی اینست میداند خدای که شمار زنان مذکور را  
خواهید کرد و خطبه ایشان در دل خواسته آورد و از خوف نسای شدن غیر تقریرین و نایب سبقت خواسته نمود و سر  
ترغیب ایشان در ستایش نفس خویش و اظهار فضائل و معاصی فاسد است خود خواسته بود و آنکه آنرا در حق  
نمیست استنداک از جمله مذوقه ای فا ذکر و همین و از خطبه همین با تقریرین لا با تقریر و از تقریرین  
بذکر می سبک و شما تکلم و لکن لا اواعد و من سترای جماع است اینست که در حسیب و نسب مناقب و شما تلخویش  
که موجب رغبت زنان بود تقریرین کنید و بایکد یک حسن و جمال و سبب سبب عورت که جهت رغبت مردان بود از آنجا  
رغبت مرد فتم شور و راعتب بودن خویش در دل او افکنید لکن تقریرین بوجه جماع و قوت رجولیت که در آنجا  
قرین قباحست و دلیل وقاحت و انید جماع را سر خوانند که جماع غیر در سر نشود و خبر بر سرین پنهانی حاصل نشود  
الا ان تقوا لواقع لا یقع و فساد استند استنطاق نیست ای لکن او تقوا را تو را چه و فساد  
جایز و سیاه معنی اینست مگر آنکه درین باب سختی غیر منکر گویند و ذکر آن بر طریق خوب بگویند بسیار از بد و چنانچه  
کسی گوید من جوان قوی نیستم یا گوید یک زن او کمی گفته کرده منم جایز باشند و تواند بود که شما از خود خوف دارند  
و بتقدیر لیس لکم الا ان تقولا قولاً معروفاً ای لایکد شرعاً و لا طبعاً پندارند معنی چنین نباشد نیست مرشاد در زنان  
عدت هیچ گفتاری مگر آنکه که بگویند سخن خوب که ناپسندیده شرع و طبع نبود مگر و موقوف سابع نشود و چنانچه  
کسی گوید من از خدا می خوام هم زنی چنین نصیب من نشود یا گوید خدای مرا زنی نصیب کند بشک خدای بگذارد حق  
موافقت با آن زن بجای آرد مگر دولت آنکس که از او چنین زنی شکاک او خواهد بود و یا نیکوختی آن زن خواهد  
بود که منکر هم می خواهد گشت مثل این کلمات رغبت آمیز و نمودت بلکه که جنس مذکره شدت و منافقت  
مردت و بی بایکد نبود بگوید و الا در رغبت در دل زنی مذکور بگوید که اگر چه از شما که حق است و الا که



وَأَنْ طَلَّقَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْسَوِيَهَا وَهِيَ غَيْرُ حَيَّةٍ وَتَمُوتُ وَهِيَ غَيْرُ حَيَّةٍ وَتَمُوتُ  
مَا قَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يُعْطُوا الَّذِي بَيْدَا عَنْكُمْ فِي الْبَيْتِ كَيْفَ  
مَنْ قَبْلُ أَنْ تَنْسَوِيَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْسَوِيَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْسَوِيَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْسَوِيَهَا  
أَيُّ فَعْلِكُمْ لَنْفَعَتِ مَا قَرَضْتُمْ وَهِيَ غَيْرُ حَيَّةٍ وَتَمُوتُ وَهِيَ غَيْرُ حَيَّةٍ وَتَمُوتُ  
فَعْلِكُمْ لَنْفَعَتِ مَا قَرَضْتُمْ وَهِيَ غَيْرُ حَيَّةٍ وَتَمُوتُ وَهِيَ غَيْرُ حَيَّةٍ وَتَمُوتُ  
بَيْتِ مَنْ قَبْلُ أَنْ تَنْسَوِيَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْسَوِيَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْسَوِيَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْسَوِيَهَا  
أَنْ تَنْسَوِيَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْسَوِيَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْسَوِيَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْسَوِيَهَا  
وَأَنْ تَنْسَوِيَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْسَوِيَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْسَوِيَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْسَوِيَهَا  
كَيْفَ عَقْدَ عَقْدٍ مِمَّا بَدَأَ وَدَوَّلِي سَتَ وَحَصُولَ عَقْدٍ دَرِ عَقْدٍ بِرِاضَتِي وَدَوَّلِي سَتَ  
بِضَائَتِ زَمَانِ نَشُوءِ عَقْدٍ بِعِبَارَتِ دَوَّلِي بُوَدِ وَتَرْوِكِ اسْمِ اعْظَمَ عَنِ اسْتِغْنَائِي  
وَالِائِتِ بِرِاضَتِ خَوِشِ دَارِ وَكَلَامِ بِعِبَارَتِ اسْتِغْنَائِي بِرِاضَتِ زَمَانِ بُوَدِ وَتَرْوِكِ  
نَهْشَتِ مَتَوَلِي اسْمِ كَارِ دَوَّلِي مَشُوءِ بِرِاضَتِ عَقْدِ عَقْدِ بِرِاضَتِ عَقْدِ عَقْدِ بِرِاضَتِ  
بِاعْتِبَارِ رِسْبَتِ زَمَانِ بُوَدِ وَتَرْوِكِ اسْمِ اعْظَمَ عَنِ اسْتِغْنَائِي بِرِاضَتِ زَمَانِ بُوَدِ وَتَرْوِكِ  
وَمَعْلُومِ سَتَ كَوْنِ كَلِمَةِ بَرِئِ تَقْدِيرِ بَرِئِ مَنَعِ خُلُودِ دَارِ وَتَرْوِكِ اسْمِ اعْظَمَ عَنِ  
لَنْفَعَتِ لَنْفَعَتِ بَاقِي دَرِ تَوْفِيقِ نِقَلَتِ وَبِجَوَازِ بَرِئِ تَقْدِيرِ دَارِ وَتَرْوِكِ اسْمِ  
مَنْ جَوَازِ تَقْدِيرِ بَرِئِ تَقْدِيرِ دَارِ وَتَرْوِكِ اسْمِ اعْظَمَ عَنِ اسْتِغْنَائِي بِرِاضَتِ  
فَضْلِ اسْمِ دَارِ وَتَرْوِكِ اسْمِ اعْظَمَ عَنِ اسْتِغْنَائِي بِرِاضَتِ زَمَانِ بُوَدِ وَتَرْوِكِ  
مَقْصُودِ بِرِاضَتِ نَشُوءِ عَقْدِ عَقْدِ بِرِاضَتِ عَقْدِ عَقْدِ بِرِاضَتِ عَقْدِ عَقْدِ بِرِاضَتِ  
بِنَاشِدِ كَلِمَةِ كَلِمَةِ عَقْدِ عَقْدِ بِرِاضَتِ عَقْدِ عَقْدِ بِرِاضَتِ عَقْدِ عَقْدِ بِرِاضَتِ  
عَقْدِ عَقْدِ بِرِاضَتِ عَقْدِ عَقْدِ بِرِاضَتِ عَقْدِ عَقْدِ بِرِاضَتِ عَقْدِ عَقْدِ بِرِاضَتِ  
وَأَنْ تَقْضُوا مِمَّا فَرَضْتُمْ قَرِيبَ مِمَّا فَرَضْتُمْ قَرِيبَ مِمَّا فَرَضْتُمْ قَرِيبَ مِمَّا فَرَضْتُمْ  
تَقْضُوا مِمَّا فَرَضْتُمْ قَرِيبَ مِمَّا فَرَضْتُمْ قَرِيبَ مِمَّا فَرَضْتُمْ قَرِيبَ مِمَّا فَرَضْتُمْ  
أَنْ تَقْضُوا مِمَّا فَرَضْتُمْ قَرِيبَ مِمَّا فَرَضْتُمْ قَرِيبَ مِمَّا فَرَضْتُمْ قَرِيبَ مِمَّا فَرَضْتُمْ  
كَذَلِكَ مِمَّا فَرَضْتُمْ قَرِيبَ مِمَّا فَرَضْتُمْ قَرِيبَ مِمَّا فَرَضْتُمْ قَرِيبَ مِمَّا فَرَضْتُمْ





استتار آن خلعت تا بهر پنج را محافظت کنند و رعایت جمیع اقسام نمایند و تفسیر آورده در برکت دلیل است که عذر ندارد و در هر دو  
 کم از پنج تا بهر زیر که صحت و اعطاف برتری کرده و محفل تقاضی مغایرت است پس وسطی با جمیع که مغایرت باشد که اگر پنج بود و  
 چهار و دو و وسطی ندارد و بهر و پنج بود و عددی که برین هفت بود که در پنج باشد منوال عطف بر چند که تقاضی مغایرت بود  
 آن ندارد که معطوف بر جمیع داخل و بر جمیع باشد چه در قل برین کان عدوا شد و ملائکه و رسد و جبریل را السلام صلی علی محمد و علی آله  
 شک نیست که معطوف بعضی جمیع معطوف علیه است مگر باشد که حافظ اعلی الصلوات علیه السلام برین طایفه بود و اگر چه چون طایفه  
 او وسط است و او وسط افضل تفصیل است معنی است و وسط او اسم تفصیل را چون منافذ سوئی که بر مفضل علیه است که بعضی از آن جمیع  
 چون افضل القوم و اکمل الناس برین طایفه عطف و وسطی بر ثلثه نیز مستقیم چنانکه گویند اگر مرتبه اول و ثلثه و او بر مفضل علیه است که بعضی از آن جمیع  
 بنود که در صلوات مذکور که پنج باشد جواب این است که اگر چه عطف و وسطی و جمیع مذکور داخل باشد چنانچه جبریل در ملائکه و اصحاب  
 و آل داخل اند و نیز فضل جبریل بر ملائکه و معطوف بر معطوف علیه در آل و اصحاب داخل اند و درین آیه و وسطی  
 بر نسبت صلوة معطوف علیه که صلوات مفروضات است نبود زیرا آنچه همه افسر و مفروضات معطوف  
 توسط اند تا وسطی بر نسبت مفروضات باشد توسط باشد و وسطی بر نسبت مشروطات غیر طایفه دارند برین نسبت و  
 که بعضی متوسطات است بعضی مفروضات که معطوف علیه است پندارند از جبریل عطف جبریل بر ملائکه بود سوال دارند شود  
 ق قَوْمُوا لِلَّهِ فَنَبِّئْهُمْ عَنِ الْغُفْلَةِ است بر حافظوا معنی انبیت و بر توفی فضا با استید در حال که عباد  
 کننده آید یا ویرا این تنده آید یا ازین گفته آید یا خدای را یاد کننده آید یا خواش را شده آید پیش از آن در نماز سخن  
 گفته بدین آیه برین معنی گفتن منسوخ باشد و تبدیل بپویند و چو بنی با سناد صحیح از زید بن اسلم رضی الله تعالی  
 عنه روایت کرده است که او گفته که آنکه گفتن فی الصلوة حکم الرجل صاحب دعوای جنبه فی الصلوة حتی تزلت و قوموا  
 فاقموا فامرنا بالسکوت و نیامنا علی الامام و بر معانی دیگر نسخ کدام حدیث آن صلواتانده لا یصلح فیها شی من کلام  
 الناس یا جمیع تسبیح و تلیل و قرآ القرآن فی ان خفتم فیرجا الا اقربا کما انکار جلال جمیع  
 چون قیام جمیع قایم و نیام جمیع قایم بر جلال منسوب است بر جلال او که با اعطاف بر دستهای آن خفتم و صلوات حال کدام  
 را طایفه او را بنین چه عطف است بر انشاءات سابقه معنی انبیت پس اگر شما از دشمنان که بیاید در اثنا نماز و چون  
 رسانند بر سید پس در حال که پیاده آید یا سوار آید یا باز بگذارد قیاداً احيثکم فاذکرکم و الله حکما  
 حکمکم ما کم و کونوا لکم و این شرطی عطف است بر شرطی سابقه چون خود بر نسبت است  
 اند که است در آن خفتم آن استعمال کرده چون اسلخ از خود بیشتر است در فدا آن است استعمال از آورده ما و را که کونوا  
 تعلیم بر موصول است و ضمیر او مجزوف است ای ما که کونوا تعلیم بر موصول است و ضمیر او مجزوف است ای ما که کونوا تعلیم  
 مجزوف است و کونوا تعلیم بر موصول است و ضمیر او مجزوف است ای ما که کونوا تعلیم بر موصول است و ضمیر او مجزوف است ای ما که کونوا تعلیم



نیست بر شمار اینها بوجهیک یعنی بوجهی که منکر شریع نبود و نا پسندیده طبع نباشد بکنند و خود را در آستان و عطر  
مالیدن و طلب شوهران کردن اینگونه **و الله اعلم** این جمله نیز نیل است معنی آنست و خدا  
غالب است عاصیان را عذاب و تنه کرد و حکیم است استوار کار است همکار را بر وفق حکمته توانا آورد و در بدایه حکم را عازمان  
بود که زنی که بشوهر او میرد مدت عدت یا او یکسال باشد و بشوهر او واجب بود که بدو نفقه یکسال و صیبت کند بعد از آن  
و الذین یتوفون منکم و یدرون ازواجیتیر بحسن بالفسنهن اربعه اشهر و عشر اشهر گشت و عدت او بچهار ماه و در شب  
پوست و سر چنانچه که آید در کتاب معصوم متقدم شده در نزول مبتدا فرامده نقد و در کتابت منافی با آنچه بود و نبود  
تاخر این در کتابت منافی منسوخ بودن نباشد **و المطلقت متاع بالمعسر و فی حصتها**  
**على المتقين** حقا صد رست فعلی مخد و ای حق ذلک حقا اگر از متاع اینجا بر خورداری نفقه چنانچه  
در ستاعا الی الحول مراد شود این آیه در بیان وجوب نفقه عدت مطلقا باشد و ازین جمله را معطل بر حمله  
و الذین یتوفون منکم تاخر گویند و از هر دو آیه اثبات حکم نفقه جویند از آن آیه نفقه عدت و از این آیه نفقه عدت  
مطلقات و اگر از متاع اینجا مستفاد و این چنانچه در مشهور علی الموسع قیده و علی المقتر قدره ستاعا بالمعروف مفهوم بود  
مراد شود این آیه در بیان متعه باشد بیان متعه مستحب که در حق مطلقا ثابت است و در حد و حقا علی المتقین محمول  
بر لزوم اعتقاد پندارند و اگر نه در استحباب لزوم نبود و حقا علی المتقین بیان استحباب لزوم نبود و حقا علی المتقین تا  
بیان استحباب جمع نشود و در کتب فقه آورده در حق مطلقه که مهر او مسی نگشته و پیش از فطری طلاق نیست چنانچه بالا  
و در آیه و متوفون علی الموسع قدره گفته متعه واجب بود و در حق همه مطلقا غیر مطلقه مذکور متعه دادن مستحب یا  
در آیه و متوفون بیان وجوب متعه در حق مطلقه مذکور بود و در این آیه بیان استحباب متعه در حق سایر مطلقا بود و نبود  
و بعضی حقا علی المتقین را متصل به امر و نه ای سابق دارند متعلق بیان استحباب متعه نیز دارند متعلق بیان استحباب  
محتاج سوی حمل بر لزوم اعتقاد نبوده معنی بوجه اول نیست مطلقا را بر خورداری نفقه عدت باشد معروض  
یعنی بوجهی که منکر شریع و مبغوض طبع نبود و بوجه دوم معنی چنین است مطلقا را است متعه معروض و در حق مطلقه  
که ذکر او بالا رفته بر سبیل ایجاب و در سایر مطلقا بر سبیل استحباب یا گویند همه مطلقا غیر مطلقه که ذکر او بالا رفته  
و در حق او بیان وجوب متعه گفته متعه مستحب بود و مقتضای امر و نه ای ثابت است این قول ثابت بود و بی بر سر کار  
و از حدای ترسان که واجب یا واجب اند و مستحب است و از حد و تجاوز نگند و خود را بر اعتقاد نایب و نه نگند  
یا گویند ثابت است همه امر و نه ای مذکور و همه تکلیفات مشطوره ثابت بود و بی بر مقتیان و بر سر نگشتگان که ذلالت  
**یسئل الله لکم ایة لکم لعلکم تعقلون** که ذلک صد رست معروض نیست بر این آیه باینکه لکم ایة متینا  
مثل ذلک الشین الذی عرفتموه و استعمال ذلک در شمار آیه قریب برای تعظیم است چنانچه در الذلک الکتاب









آورد و خصای فرستاد و فرمان داد تا هر که قاصد او بر این حصا باشد او بادشاه بود هر که را با خصا بر این ساختند که  
 را هیچ حصا نیافتند و هر که هم قاصد او بود و سلطنت و کنت کراری خواهد بود و طاعت نام چشم بسته  
 خوی کم کرده بود و طلب خردیش هم بر روی می نمود و از دست استا سوسی شهر آمد و بخت بوی که کم کرده خویش در شهر و  
 تا پیش در خانه پیغمبر رسید برای استعدا یافتن خود را و قاصد پیغمبر می نمود و پیغمبر بر قاصت او نظر نداشت و بعد از  
 بر این قاصت او نهاد و او را بر این حصا یافت مردی را که حمله برای ملک بود و در یافتن خلق را گفت خدای طاعت را بر شما  
 باد شاه گردانید و بخت فرماید بر شما این نشان از بادشاهی او تحبب کردند و خود را در مرد و آورده و نگذاشتند  
 ملک او را چون مسلم ایمان از وی ملک سزاواریم و فرمانی از مال نیز نداشتیم تا کسی طاعت مال بر روی آورد و از خانه  
 ملک نیست تا بغیر سلاف عزیز بود و بشرف ذاتی رشته نیست تا بر آن مذکور شود که از زندان یعقوب ملک در فرزند  
 میوز او نبوت در فرزند آن نبی است و طاعت از سبط این یابین بود و در سبط این یابین ملک نبوت کسی را می نمود  
 بچه چیت را بر ملک پذیریم و بکدام روی او را ببری که پیغمبر ایشان را گفت خدای تعالی برگزید و بر شما او را بادشاه  
 گردانید و در علم ملکداری و دانش شهر یاری افزونی داد و بنا را دنیا او را بر شما است و شما بخت دنیا و تا پیچ و  
 بر از این تاسیدند او نبی رسد و بچکس بختی را بفرستد و رقت چنانست که بی کند و تیر شیر را بر دست آوردی و  
 بقوت دست گلهای شیر را پاره کردی خدای کسی را که خواهد بادشاهی دهد و تواند بود که بر سر کسی افسر سر و طاعت  
 سر روی بندد و کار او چه جای بخت بود و درخواست او چه محل سخن باشد همیشه بادشاهی است که خزان غیب  
 هر دو عالم یک گداختند و بعد از آن ایشان نشانی در ملک و جنت و بهرانی بر اصفیاء او طلب کردند پیغمبر ایشان  
 را گفت نشانی ملک آنست تا بوی که کم کرده اید و هم در باز گردانیدن آن عاجز شده اید آنرا باز گردانند تا  
 تا بوی که کم شده را بشمارند بدین نشانی در طاعت او غیبت کردند و روی سوی او آوردند و پیغمبر ایشان را  
 طاعت کسی است که پیغمبر می آید و اگر در کتاب است مذکور که جالوت بنهارت برده بود که آن بالوت و  
 نگاه میداشتند از لشکان از پیش بر داشتند و طاعت آوردند بدین نشانی طاعت را بر سر ایشان قبول  
 کردند و در طاعت او آوردند بعد لشکر کشی کردند و روی بپار به جالوت آورد و او پیغمبر علیه السلام  
 در زمان جلاله سخن بر این لشکر طاعت بود در راه و در امن کوه میگذاشتند از سنگی آواز میشد که هر که بر او  
 بر خود پیر بر سر ترا کار خواهم آمد و دشمن ترا خنم خواهد زد و او از آنرا بر داشت و در تو به انداختند و پیغمبر ایشان را  
 دیگر نیز همین آواز آمد و همین نوع صورت در گوش آمد و از آن نیز بر داشت و بر خود نگاه داشتند بر این لشکر  
 طاعت تو است که لشکر را امتحان کند و میان شما شایسته بخت از شما شایسته بختی از آن در ره بانان و از آن  
 در آن آواز می آید که هر که بختش از او در لشکر زبان بزاری کشیده آواز می شنیدند و طاعت می شنیدند

گفتند چون آب نیز یک سببه است شما از وی آب میاشامید مگر گفتند که بر دست گیریم چون در جوی آب رسیدند  
آنها سببه بند و از طالوت و فرزندان طالوت یاد نمودند و بعضی یاد آوردند و بعضی که فرمان او را در معرض اطاعت نیاوردند  
و خود را در آب آوردند همه بدین آب خوردند مگر سببه و سیوره تن که نخلی بود و بدین بجان و دل اطاعت نمودند  
مناجعت فرزندان او کردند آب بفرقه دست خوردند با طالوت بشما است و عافیت گذاراشدند و کسانی که فرمان بجایان  
در جوی در آوردند و آب به بدن خوردند تشنگی در ایشان مستولی گشت هر چند که آب خوردند تشنگی برفت چوین آب خورد  
که با بقیه لشکر سواران و پیادان بر زمین خوردند خسته و سیه رفته تن بر آب طالوت نماندند و هر یک معوض عساکر حالوت پیدا  
شدند و ایشان سببه و گشتند تا طالوت مخاریه با این لشکر نمود و قتال با ایشان پیشتر شد و بعضی گفته بودند سببه  
که چنانکه کرده اند یک بر گرد و سبب یا غالب آورده اند با قاتل عدو و انتقام عدو منظر و منعم و منعم شده اند دعای ثبات  
کردند از خدا می طلب فرخواستند و بالشکر حالوت بر ایشان شد حالوت بمر دانگی و فرزندانگی مشهور بود و بهیبت و اسباب  
سبب میجو و خود از فرجه جدا گشتند و بسیار برت پیوسته و او و علیهما السلام پیش طالوت آمد گفت مرا بفرمانی تا سبب  
کنم و سبب فلان حالوت را بر خرم طالوت گفت تو طالق است این کار نداری خود را به این عیار من طاعت این دارم  
این کار من بگذار و او گفت اگر این کار از منی بشود مرا چه و می گفت نه خورشید زنی و بهیم و بر نیه ملک ترا شریک کنم  
بر این عهد کرد و فرمود او و علیهما السلام سنگ بر فراخ کرد و بر خالوت جمله آورد و حالوت گفت سنگ بر سگان زنند  
با هر چه می بیند سنگ چنانکه بزند که کند تو چو نه آورده و چه نوع بقوت سنگ در سنگ شده و او گفت تو نیز سنگی سگ  
سنگ بپایه زدن و با تو چون سنگ بپایه کردن و او در دل را بر دلیری گماشت و سنگ را بر فراخ داشت با و  
در آن خور و در حالوت انداخت و او را در آن بر سر نه ساخت و او و بقوت سنگ فلان در پیشانی حالوت زد  
سنگ را در گوشه شاف شدند پس فتای و بیرون آمد و حالوت افتاد لشکر او روی به پشت نهاد لشکر نیز به پشت در کوه سنگ  
مقتلین در آنجا آمدن نعال اسپان و این است مردان پای گیر کوه مقتله پس شدند تا این سببه و سیوره تن  
همه لشکر جانوت را به آتش کشیدند و قتلیم گرفتند و منظر و منعم و منعم شده باز گشتند طالوت با و او و عهد دادند  
و فرمود که در عهد شرکت ملک با و نکر و و نیمه ملک نداده بلکه غیرت کرد دل بر خشتن او آورد و دختر طالوت خبر را  
شود بر خبر کرد و او در فراش بجای خویش مشاک پر آب گداشت و خود را در گوشه پنهان ساخت و سیاحت  
که بر آید که شتر تا فرود تیغ بر سرش افتاد و او در چون عداوت قصه کشتن او تحقیق شد گر خجسته بعد چندان  
اهل طالوت رسید و او و علیهما السلام شنبه باز گشتند و گداختند بدو پیوست قال هکلی هکسیه کثرت  
کثرت علیکم القتال لکما لکما استقامتم بر این امر نیست بمعنی تثبیت غنیمت از افعال سعاد  
این لا تقابلوا خیرا و سببه ان که سببه علیکم القتال شریک مقتله است بمعنی تثبیت غنیمت از افعال سعاد

مقتضی بروج جدول

از حال شما اگر قتال بر شما فریضه گردانیده شود و شما قتال نکنید یا متوجه است از حال شما اگر قتال فرض شود شما از  
قتال بازمانید قالوا و ما کنا الا نقاتیل فی سبیل اللہ وقتل احب مننا من  
خیرنا و کنا اولیاء فی الدنیا و الاصل انما کتب الله علینا القتال لا انما کتب فی سبیل الله استقامت امر  
تجرب و استیفاء دست قال و سئلوا عن سبیل الله استقامت جوابه ما اذا قال من قالوا انما کتب الله علینا القتال و قد  
اخرجنا حال بعضی و الحال انما اخرجنا من سبیل الله و سئلوا عن سبیل الله استقامت جوابه ما اذا قال من قالوا انما کتب الله علینا القتال و قد  
جستند و ما لان لا قتال فی سبیل الله استقامت جوابه ما اذا قال من قالوا انما کتب الله علینا القتال و قد  
کتاب علینا شمشیر عزیمت و حال نیست که ما نصرا برای خویش و جاس بودن انما خویش بیرون آورده شده و بعد از خبری از  
و تالاج و غوغوغری او خونها خورده ایم فلما کتب علیکم القتال تو کوا الا قتلیکم من غیر  
الطرف است مرقوا ای فتولو اصبر کتب علیهم القتال و جمله عطف است بر قالوا الا قتلیکم من غیر بریدل است از  
فاعل تو کوا و لغیب برکت است معنی نیست پس هر گاه که بر ایشان قتال فریضه گشت و بقتال ماسوگشت از قتل  
روی گردانیدند و بتولی و امر اضییع گشتند بگراندک از ایشان که سبیل الله استقامت جوابه ما اذا قال من قالوا انما کتب الله علینا القتال و قد  
شودند و الله عسی علیکم یا ظالمین این جمله تفریل است چه الحاق و عید محقق نیست مرقوا ای  
و موقد است بر ثبوت آن عصیان معنی نیست و فدای تعالی عالم است بطالمان انوال طالمان را اندر سزا دادند  
تواند و قال کفرتم فی سبیل الله قتل بکشت لکرم طالوت ملک است  
عطف است بر قالوا که در او قالوا البنی که شمشیر از او اجل مستانف که در میان بود برای بیان توت حکایت از جماعت مذکور  
که مقصود و قصه مذکور است بر وجه اعتراف من روی خود و ملکا حال است از طالوت یا تمیز است تاکید جمله از جهت آنست  
که ملک یا فتن روی شنائی استعداد و مال و عینا عذات خویش حکمی مستند است منقطع شک و ترد است سامع  
شهرت منزه از متروک و ذکر جمله را موقد آورده و چنانچه در حدیث انی لست کاحد منکم انی ابیت عند ربی البعسی و سقنی آده و غیره  
سامع منزه از سائل موقد موقد معنی نیست و گفت مرا ایشان را پیغمبر ایشان بدستی فدای طالوت را کشته  
بیا و شاهی برانگخته است و صلاح کار شما برای ولایت او او بخیر است قالوا الی یكون له الملك و کیف  
و نحن احب الیکم منکم قالوا جمله مستانف است و جمله و نحن ای با ملک حال است معنی نیست ایشان  
مرطالوت را بر ملک و سلطنت از کجا باشد و اولایق فریضه و ملک بکدام وجه شود و حال آنست که مادر قوت در است  
شبه انما و امات از او کشریم و لغیر ما همی و ملک منرا و از عزیمت چه ما از سبیل الله استقامت جوابه ما اذا قال من قالوا انما کتب الله علینا القتال و قد  
مغیریم خاندان و در خاندان ملک و سلطنت است و در زمان شمشیر کشته است و طالوت از سبیل الله استقامت جوابه ما اذا قال من قالوا انما کتب الله علینا القتال و قد  
و سبیل الله استقامت جوابه ما اذا قال من قالوا انما کتب الله علینا القتال و قد





ایشان کلمات انتقار گفتند دلیل آن باشد که آیه مذکوره پیش از نشان مسلم نشود باعتبار وضع امارت انکار منزل  
منزل که منکر مصر و حمله را مولا بگویند آورد انکسار بینین شرطی است مستغنی از جزا اکتفا با صفت معنی را نیست بدست  
که در آمدن تاوت مذکور بر هیچ مستطوری بر آئینه علامتی است از پروردگار شدا اگر شما موافق باشید و نقد بق کنید بگویند  
خدا ی جل و علا قلما فصل طالوت یالجود قال ان الله مبیّنکم من غیرکم  
فصل این از هم نیست معنی الفصل و لطافت است مر قال و فارزوی معنی تر قال در آمده است با بخود با مصفا  
است متعلق است لفصل ای قال صین الفصل طالوت مع الجود و جمله ان الله مبیّنکم من غیرکم منقول است مر قال تا  
جمله از جهت اظهار وجه و بیان پیش آمدن این چنین امری شد و بدین وجه توفیک است از جهت رد انکار و دفع ترد  
که ایشان از معنویان غیر خالی نهند بودند ایشان این حکم انکار و ترد و روحانی مینمودند و فاضل و جمله معطوفه است  
بر جمله مذوقه که معطوفه اند بر قال لهم نبیهم تقدیر کلام انیست و قال لهم نبیهم ان آیه نلکه ان یا تیمم کتابوت فایتم  
عرفوا آیه ملکه فقبوله ما کافحوا معه فقال طالوت صین الفصل عن الیله مع الجود و ان الله مبیّنکم من غیرکم معنی انیست  
مر ایشان پیغمبر ایشان که علامت ملک طالوت آن باشد تا بوقی که از شمارفته است باز گرد و پس تاوت مذکور باز  
و علامت ملک او ظهور پیوسته او را بپادشاهی قبول کردند و سر در انقیاد طاعت او آوردند پس مطایع او شدند  
و با او بیرون آمدند پس در آن هنگام با لشکر بزرگ از شهر جاگشت و بغیرم مقاتله جالوت با لشکر گشتی پیوست و در جهت  
سفت و با لشکر خویش گفت بدستی که خدای شما را منبری بتلا خواهم کرد و جوی آبی پیش شما خواهد آورد و من  
شرب منه فلیس منی و من لم یطعمه فانه منی الا من اغترف  
غرفه فیکد به این شرب طبعی من شرب منه فلیس منی عطف است بر استیفاء یعنی ان الله مبیّنکم من غیرکم  
ای قال یا الی قول فانه القول یا جزا شرب طمخ و من است ای اذا ابتلیتم فمن شرب منه فلیس منی این شرب  
مخدوف با جزا مذکور مستانقه بود جواب بالقص اذا ابتلیتم با جمل و من لم یطعمه فانه منی عطف است بر من  
منه فلیس منی الا من اغترف غرفه بیاید از من شرب منه مستثنا است برین صورت ثابت نشود که فصل بیان مستغنی  
و عامل رد است یا محمول بر تقدیم و تاخیر دارند و از روی معنی فصل نه پدید آرند و تواند بود که جمله و من لم یطعمه فانه  
منی معترضه بود برین وجه در فصل انکار ثابت است معنی انیست پس هر که از آن جوی بیاشامد پس او از متابعا  
من نبود و هر که از آن جوی آب بخورد پس بدستی که او خود از متابعا من شرب و مگر سیکه یک گرتی آب بدست  
برگیرد و بدان یکبار کفایت پذیرد او را این حکم نبود و نیز او را لیس منی نشود سوال در من شرب منه فلیس منی  
جمله جزا را تا که مذکور و در و من لم یطعمه فانه منی جزا را مولا آورد نکته چیست و فرق بر چه معنی است جواب  
فانه منی و جمله مکرر است فلیس منی و عهد نیست و نشان کریم در و عهد تا که بدست





روایت کرده اند چون طالت را اجل رسید و از زبان خراسید و او و علی السلام امر فرمان دید و پس چند روز  
 این کار دانسته بودند در اختیار کردن داود برای کار ملک موافقت نمودند و داود در اندامی حکمت و بر و ابواب حکمت  
 یعنی علم حلال و حرام کشاد این عباس گشت رضی الله عنهما هر جا که در قرآن حکمت واقع شود و مفید برای حلال و حرام بود  
 حکمت عبارتست از دانستن چنانچه باید و کار کردن چنانچه شاید و بعضی گویند حکمت علمی است که منفعات آن مخصوص  
 بعضی اشخاص نبوده آن بعضی اوقات مخصوص نباشد و بعضی الکلام المعقول المشهور بالانها یلوه و من عن الزود  
 و بعضی از حکمت نبوت مراد دارند و بعضی صیغه نزم کردن آیهن چنانچه در حلقهای زره آسانی را ناست شود و ندارند آورده اند  
 چون داود علیه السلام زبور را از خوش خواندنی از جنیان و پرندگان هر که از او شنیدی در هوا ماندی و کواکد فتح الله  
 التا کربهم یبغضون کفایت و فتح دال و سکون فافاع بکسر ال و فتح فافا الف بر طین صرف و حرف  
 یا مصدر باب مفاعله بر طین معافاة بمعنی اصل فعل خوانند و معنی همه یکی دانند و بعضی هم بدل است از الدالان بدل بعضی از  
 کل و لولا اقتناعی است یعنی دلالت میکند بر امتناع ثانی از جهت وجود اول بر طین لولا علی ملک عمر و حمید بن زید است  
 معنی اینست اگر نبودی دفع کردن خدای شرم دادن را برکت بعضی شمر بعضی از ایشان را یعنی شمر را بخیار و بخار را بابر  
 هر آینه زمین خرابی گزینی و البته عالم تنبای پذیرفتی و لیکن الله ذو فضل علی العالمین  
 این جمله است که است معنی اینست و لیکن خدای خدایند فضل است بر جهانیان بخیار جهان را باقی میدارد و برکت ایشان  
 بر جهان هلاک و فساد نمیکند و تارکان صلوٰه را برین مصلیان هلاک نمیکند و تارکان او را مذکوره را برین و منند گاه  
 هلاک نمیرسانند تارکان حج را برکت حاجیان نمیکند و تارکان جهاد را برکت مجاهدان گرفتار نمیکند و تارکان جمیع برکت  
 مصلیان جمیع بخشنده و از گناه هلاک برکت متقیان میگزدرو و اگر شر را بخیار دفع نمی شدند و منهرم نمیکشتند بخیار منکر  
 میشدند و از جهان میرفتند و چون برکات ایشان از جهان رفتی بر شر را بشو نیست گناه ایشان قیامت قائم گشتی فریغ  
 و نیزودی بخیرانی آندی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَتْلُوا هَٰذَا عَلَیْكُمْ بِالْحَقِّ** تا تلك اشارت است به نبوی آیات قرآنی  
 که در شناخته و قصص و امثال و خیر و احکام که بالا گذشته یا اشارت است سوی آیات معجزات انبیاء از آیات داود و پیغمبر  
 که خبر کردن است قد بحث کردیم طالت ملک و گفتند این آیات ملک گذا و پیغمبری که بدعا او الوف اموات زنده گشتند و بعد جدا  
 شدن استخوانها بجایات پیوستند و چون معجزات عیسی موسی و ابراهیم و آدم صلوٰه الله علیهم اجمعین که بالا ذکر آن رفت  
 و بیان آن گذشت برین طریق از تلو ما بخد و صفات تلو قصتها مراد شود و بر سر و تقریر تلک مرفوع النحل بر اینست  
 آیات الله خبرتند است و احاطه او بر سی تعظیم معنای است از قبیل ناته تلو ما علیک حال از معنی اشارت از  
 بنو اعلیٰ شینا خبر دوم باشد و آسان و مجازی بود اسمی تلو او تلو اقصه ما علیک جبرئیل یا مرنا لاین جمله حج است مرقا  
 و تقاسیم سابقه را بر رسم و عادت کلام بلغا معنی اینست آن آیات مذکوره از آیات قرآنی یا از آیات معجزات انبیاء





ای لو شایه باشد ائتفاقی الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البينات ما ائتمنوا و این جمله مختصه بهست برای بیان  
 جهت وقوع کارزار با وجود دو اعمی ائتفاقی آن و جمله ما ائتمنوا الذین من بعدهم بقرینه مقابله و لکن ائتمنوا کما بیت است  
 از ائتمنوا ای و لو شایه باشد اتفق الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البينات علی الانیاب فائتمنوا معنی آنست که اگر  
 خواستی کسانی که بعد از پیغمبرند بعد مشاهده بهجرات ایشان بر ایمان اتفاق میکردند و خود را در اختلاف و ائتمال نمی  
 آوردند و لکن ائتمنوا معنی آنست که بر شرطی ائتمنوا معنی آنست و لکن اختلاف کردند و ایمان یکدیگر  
 معاملة فی الفت بینش آوردند فائتمنوا معنی آنست که فائتمنوا معنی آنست و لکن اختلاف کردند و ایمان یکدیگر  
 خویش بیان اختلاف است معنی آنست پس بعضی از ایشان کسانی اند که ایمان آوردند و بعضی از ایشان کسانی اند  
 که کافر شدند و کفر شتاء الله ما ائتمنوا معنی آنست که کلام سابق است برای تاکید چه ظاهر ائتمنوا معنی آنست بر  
 الذین من بعدهم سوال در جمله بنو کده از جهت کمال ائتمال و او در نیاید ایجاد در جمله بنو کده و او بچه و جریانی نماید جواب  
 این تاکید معطوف است و عطف جمله بنو کده باشد چنانچه گویند بخارج بنو کده و بنو کده معطوف بر بنو کده که بنو کده را بر و جریانی  
 بنیاد کرده معنی آنست و اگر خدای عز و جل کارزار خواستی یکدیگر کارزار میکنند و خود را بر ائتمال و اختلاف نمی آوردند  
 و لکن الله یفعل بکم الذین ائتمنوا معنی آنست و لکن خدای بکند آنچه خواهد از ائتمال  
 و اختلاف و ائتمال و اختلاف نمی آوردند یا ایها الذین ائتمنوا اتفقوا معنی آنست که کفر من  
 قبل ان یتأی یوم لا یتبع فیهِ ولا یتبع فیهِ و لا یتبع فیهِ  
 در آیات سابقه از قصه داود و ملوک و جالوت و غیر آن ذکر قتال و شجاعت بود در این آیت ذکر اتفاق و رضای خدا  
 و سماعت که هر دو از مکارم اخلاق و جلال اوصاف اند و بنو کده لکن از جهت نمایان مقام خیر مقام بیان جاد و شجاعت  
 نمایان است و مقام بیان جاد و شجاعت معنی آنست که رضای خدا و رضای خدا  
 از آنچه شما از فری کرده ایم یا اتفاق کنید در کار جاد و شجاعت و دیگر از آنچه بر دست شما آورده ایم پیش از آنکه بیاید بر فری که  
 نیست سعی در آن رفتار تا بجز خیر چیزی که آنرا صرف کنند و دوستی و دوستی که آن دوستی چیزی بدید که آنرا صرف کنند  
 و نه شفاعت شفعی که شفاعت او کسی چیزی بدید که آنرا صرف کنند رسانند معنی آنست که دوستی میرسد کاری بکنی و بیشتر  
 از آن که توانی هیچ کار و کفر و انهم الظالمین ای الذین لا یشکون التبعه  
 هم الظالمین این جمله حال است از فاعل اتفقوا و هم ضمیر فصل است و تعریف خیرین موجب قصر بند ابر خیریت بر  
 طریق اولی که هم الظالمین معنی آنست و انکاس آنکه کفران نعمت و بزدلی و مال در مصارف واجب انفاق نکنند ایشان ظالمین  
 بر نفس خود ستم کنند گان اند مال را به مقتضای حاصل کنند و بدان بهر مند نشوند اپیاست خواجه که مال جمع کردند و  
 از آن بهر مال بهر کی و از و نه یا بتاریخ حادثات و بدو یا به میراث خود را بکار و بدو در کثافت آورد و تارکان خیریت

واجب را کافر خوانند و بگویند تقدیر آمده و این سخن محال است زیرا که مسلمانان را کافر خوانند و این چنین تعلیل در حق  
 سونان بر زبان خوانند و اگر آنکه گویند از کافر درین محل کفران نیست و او باشد لیکن استعمال لفظ کفر سوم خدا ایمان بود  
 باعتبار این که در این باره است حقیقت کفریند از آنکه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است و از این مخرج بر این است  
 الا هو بدل از محلی که است و الله اسم است خبر لا یعنی موجود و محذوف است جمله خبر مبتدا است در آیه سابقه امر اتفاق بود و پیش  
 جمله مثل الذین یفتنون تا آخر متضمن فضل اتفاق و از این امر و روی خواهد نمود این جمله و چند جمله دیگر میان دو کلام متصل  
 و جدا از هم مذکور گشت و ذکر هر یکی باعتبار نکته پیوسته ذکر این جمله برای تائید خدای عز و جل و علامه است و ذکر معترفات دیگر  
 برای دیگر نکته است معنی اینست نیست جز او معبودی بخیر و شر او بر پیشش مطلق **أَلَمْ يَكُنْ الْأَوَّلُ** معنی  
 خبر مبتدا محذوف است ای هو الی القیوم و این جمله میان صفت که حق است بر وجه استینان چنانست که چون گفت **أَشْهَدُ**  
**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** کسی گفت یمن بالله من الاوثان فقال هو الی القیوم و ذکر این دو صفت رو کسانی است که حاجه نازنده را چون  
 سنگ میسرتن یا زنده ناپاینده را بخواهی و غیره یا الوهیت میگیند معنی اینست او زنده است پاینده که قیام پذیر  
 قیوم است در اقامت امور خالق قیوم نگردد و در بعضی کتب در تفسیر آورده ذکر اسم نظام یعنی الی القیوم در سه سوره قرآن  
 مذکور شده در سوره بقره آیه **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ الِلهُ الْقَیُومُ** و در آغاز سوره آل عمران **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ الِلهُ الْقَیُومُ**  
 در سوره طه و بسمت الوجوه **الْحَمْدُ لِلَّهِ الْقَیُومِ** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و در این جمله تاکید جمله سابقه است  
 چه کسی که شرف خود را بختن باشد بهتر است از مردن و قیام پذیرفتن بر طریق اولی بود معنی اینست او را بخودنی بگیرد و از  
 غفلت منام نه پذیرد و در تفسیر آورده سینه گرانی خواب در سر و نفاس گرانی در چشم و نوم گرانی در دل و دوستی اگر چه فرو  
 از نوم است لیکن نفی سینه در معنی از نفی خواب بالاتر باشد **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و معنی **أَلَمْ يَكُنْ الْأَوَّلُ**  
 این جمله معنی نیست بر لا تا خداه سسته و لا نوم را چه کسی که بخواهد در آسمان و زمین است مملکات بود و در تصرف او باشد  
 عقود و فتنه و ملامت او نمود و در غفلت بخندون و خواب قیام تقیر نشود و چنانچه در حدیث آمده ان الله لا ینام و لا ینفک  
 له ان ینام رفع القسط و یخفف الیه بیث و تواند بود که آمله **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** الی القیوم و جمله لا تا خداه سسته و لا نوم و جمله مافی  
 السملوت و مافی الارض هر یکی مرفوع الجمال بود خبر مبتدا باشد و است کرده اند که قوم موسی چنانچه از اینا شدند بهره گفتند  
 ای نام بر بنیان بر زبان آوردند فرمان شدای موسی و در قرابه بدست گیر و خواب بر خود بپذیر موسی علیه السلام دو  
 مخلوق بود و دست گرفت خواب علیه کرد و هر دو سینه از دستهای او شکست تنبیه شد که خدای عز و جل از خواب ستره بود  
 و از سینه قدس باشد چه اگر خود را در ضیاع خواب آرد عالم که نگذارد و معنی اینست مژده را بر یقین است آنچه در آسمان  
 و زمین است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** کیش و شمع است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است استفهام برای انکار است  
 این جمله بر تملک جمله است جمله که هر آنچه در آسمان و زمین است مملکات باشد پیش او بغیر و سستی او که محلی شفاعت بود

و درین جمله رد دعوی مشرکان است که اصنام شفعای خویش دارند و بهر الله شفاعت ندارند و اینست که  
 انکے پیش خدای عز و جل استوری او شفاعت کند و دم مرتبه شفاعت بر ندای **مَا كُنَّا بِكُمْ بِشَیْءٍ**  
**وَمَا كُنَّا بِكُمْ بِشَیْءٍ** این جمله نیز بتلی دیگر است مفهومی کلام سابق را مستقرست معنی اینست میداند خدای عز و جل  
 پیش مردمان است و آنچه پس ایشان است یا آنچه پیش ایشان بود و آنچه بعد ایشان روی خواهد نمود و بعد انکه چون صفت  
 حیوة لازم است قدرت و علم و قدرت و علم ملزوم است در مافی السموات و مافی الارض من ذالذی یشفع عنده الابرار  
 بیان کمال قدرت کرد و بعلم ما بین ایدیم و ما خلفهم بیان علم آورد و ذکر آن هر دو ملزوم مقرر جمله الحی القیوم گشت و ذکر آن  
 که لازم است بذكر این ملزوم تحقیق و تفسیر نیست **وَلَا یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ**  
 ای و لا یحیط مافی السموات و مافی الارض بشئی من معلوم الابرار و او ضمیر و در و لا یحیطون و هم در ما بین ایدیم و ما  
 محقق بقیلاست عود آن بر مافی السموات و مافی الارض که متناول عقلا و غیر عقلا است بر وجه تغلیب رواست و استعمال با  
 که برای غیر عقلاست و در مافی السموات و مافی الارض تغلیب غیر عقلا بر عقلا نه است کثرت غیر عقلا تقنین در کلام است متضمن  
 صنعت استیلاست بظاهر مافی السموات و مافی الارض تغلیب غیر عقلا بر عقلا امر و گشت و بعد از آنکه بر وجه تغلیب عقلا  
 بار آورده است چنانچه در فسق الفصاحه و السکینه و آن هر شیوه و بین جوارح و ضلوع تحقیق شده که ظاهر لفظ مفصلا معنی بله  
 مخصوص و ضمه بر معنی درخت سفیلان آمده و تواند بود که ضمایر مذکور بر مضمون من ذالذی یشفع عنده الابرار نه عاید باشد  
 اشکال مذکور دارد و نشود این جمله عطف است بر بعلم ما بین ایدیم و ما خلفهم معنی اینست محیط نشود آنچه در آسمان و زمین  
 بخیر و شر از معلوم خدا ینفالی بلکه بخیر و شر که خواهد خدای عز و جل و **وَمَا أَوْسِعُ الْبُحْرَانُ** و **وَمَا أَوْسِعُ السَّمَاوَاتُ**  
 کرسی نام فلک هشتم است محل ثواب و عذاب است غیر هفت کوکب سیاره که وایرانند بر هفت فلک و از او نهانست او  
 سوی خدا برای تعظیم صفات بود و بچوبیت آمده و ناقه آمده باشد تعینی کرسی را بر این معنی علم دارند چه کوی نشگاه  
 عالم است بدین اعتبار میان علم و کرسی ملائمه ندارند سوال از کرسی علم بر وجه ملائمه ذکر محل و از ادب حال بود  
 حلول علم خدا در کرسی لازم شود چو اسب شک نیست که علم خدا علما که در کرسی نشینند حال در کرسی است و در مجازا اتصال  
 یا حقیقت فی نفس الامر کافی است چنانکه در نکاح حره بلفظ سبع گفته اند و بر اعتبار سبعیت سبع برای ملک متعه بواسطه  
 رقبه در آثار رفته اند پس علم خدا اگر چه حال در کرسی نبود تجوز تحقیق اتصال فی الجمله صحیح باشد و تعینی از کرسی ملک مراد  
 گویند از آنچه کرسی محل نشستن بادشاهان است بدین جهت میان ملک و کرسی ملائمه جویند تعینی گویند اینجا مراد از  
 کرسی عرش مجید است و این مجاز نیز غیر مجید است بر تقدیری که مراد از کرسی علم بود و جمله بیان کیفیت علم و تقدیر علم ما بین ایدیم  
 و ما خلفهم باشد و بر تقدیری که از کرسی ملک یا فلک ثوابت با عرض مراد دارند جمله را بیان قدرت و عظمت خدای عز و جل  
 و در مافی السموات و مافی الارض نیز دارند معنی انشیاء و گرفته است کرسی خدای عز و جل و جلاله و خورشید آسمانها و زمین





و این منزله کفر است بعد لغت و عناد ایشان بطریق اشتقاق و از سر نیز سهواً اگر از در حق اسیران و ذمیان عاجزان بود  
روح مکاران و محاربان نباشد زیرا که محاربان تا در راه حربه بماند طبعی نشده اند و با استعداد خویش در مقام معارف  
مانده اند اگر چه بتسلل از دشواری باشد و از ایشان فرار و قهر دارند و در کافران در راه حربه بماند طبعی نشده اند و با استعداد خویش در مقام معارف  
پندارند طبعی نباشد مگر نشود سوال امکان اگر از در حق کافران اسیر و ذمی نیز مشکل است و صحت وقوع اگر از  
تحصیل دین در حق حاصل است چه ایمان تلقی یا اعتقاد یقین دارد و یقین است که اعتقاد و یقین اگر حاصل نشود بر  
تصدیق و اعتقاد اگر چگونه کند و در تحصیل آن با اختیار چه نفع زنند چو اسب در حق کافران که لغت دارند بر قضیه  
و مجد و اسباب استیقامت نفسهم بعد حصول یقین خارجی آنرا که بر اقرار مکر بود و در حق جاهلان اگر از نظر مثال  
در دلائل دین برای تحصیل یقین باشد این نفی و این منی از آن را در متعلق بدان پندارند سوال سبب طور بالا فرم  
موسی و اهلک بالظلمه باب اگر از در حق نباشد نفی اگر از در حق نباشد چو اسب سبب طور از خداست کار او منزه از چون چو است  
قَدْ تَبَيَّنَ الْوُجُوهُ مِنْ الْأَمْرِ این جمله تقریر است بر مضمون جمله لا اگر از فی الدین یعنی چون رشد  
از حق جدا گشت و حق از باطل طاهر بپوسته کار دین بر اختیار جاهلان باید گذاشت و سببی از اگر از باید داشت معنی  
اینست بدستی پیدا شد راه راست از گمراهی جدا گشت نکونی از تناسلی معرفت زانته و صفات بودید گشت و دلائل  
ایمان و یقین موضوع پیوسته عاقل عقل خویش در خواست داشت در راه اگر از برای چه باید شناخت فیه کفر  
بِالْبَاطِلِ أَعْمَتٌ وَ يُقِيْنُ بِاللهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى  
و انشیءا مرقعاً حبره خطی عطف است بر فعلی سابقه و این ترغیب است برین که منزه باید جدا گردد و بطاعت  
کفر و زور و ظهور دلائل رسیده و هدی است برای فحوی لا انفسام این صفت بالعرفه الوثقی است بر طریق ولت  
از علی السلام یعنی با بیان استواری او است نقد استمسک تعلیل جز از محذوف است نامی من کفر با طاعت و یقین باشد  
یَفْلُحُ لَانَهُ قَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى معنی اینست پس کسی که از حق یعنی از گمراهی باز آید و طاعت را یعنی بتوبه و ان  
باطل را استیفاء شود و جدا گردد و تقدیر کند برین که او معتود بوجه است و سزاوار پرستش طاعتی است یکی است او را فحش  
نیست موصوف است بصفت کمال منزه است از تعین و زوال بجات باید و مکرر شکر و زیر که بدو است که او چنان  
در زوره است بعرو استوار که او را شکستی نبود و جدا شد فی نباشد عروه خیری نسبت که از جا بلند سر بران نهاده و در  
بر آمدن بر بلندای جان است داشتن و اعتماد کردن بر آن استمسک برین است مضمون قول لا اله الا الله همین است  
وَاللهُ سَمِيعٌ عَمَّا يُكْسَرُ این جمله ترتیل است معنی اینست و خدا شنواست اقرار ایشان است  
و در اناست یقین ایشان بدانند و بدانند که کفر با طاعت معنی کفر کردن از میان جدا کردن و جدا شدن است و انابت آله متقی  
با اتفاق است و بر حکم و یقین سالتهم من خلق السموات و الارض لیسئلون فیما یمرون و روی الیه است بیست و چهار فقره

از کلام

بر الوهیتش و فرومانده از کلمه بانهیتش و فغان از مرمره که باشد ترک قایم است در نفی آله باطله است بهین قوی بهم باشد فائده  
او انهم بود بر طریق لایزال اند و قدر گشت و از جهت اینست در ذکر تنقیح پیوست **اللَّهُ قَائِلُ الَّذِينَ آمَنُوا**  
**يُحْسِنُ صَبْرَهُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِلَى اللَّهِ** این بیان قراق مرغان و در فقره نشان ایشان است یا خبری  
و جدا گشتن او از غنی بر وجه استیناف چنانست که کسی گفت از تبیین الرشد من الغی فاما بالانسان یفترقون فترقی  
اند ولی الذین آمنوا یخرجونهم من النور الی الظلمات الشبهت الغی الی نور الیقین و الرشد و الذین کفروا و لایا هم الطاغوت حالهم  
بالعاصی و جمله یخرجونهم من النور الی الظلمات و غیرت مراد شد یا حال است معنی نیست خدایاری کنند و لغمت و بنده و بنده نواز و کار ساز  
سومنان راست بیرون می آید ایشان را از تاریکیها و گمراهی و شبهات سوی نور یقین و راه راست چون از نور ایمان  
مراد است و ایمان یکی است نور البصیقه و احد آورد و از ظلمات اصناف کفر مراد است از ان جهت جمع کرد سوال سومنان  
اصلی چون تغییر این و اطلاق که بر فطرت اسلام زاده شده اند و هم بران مرده اند در حق ایشان خروج از ظلمات چگونه بود  
بغیر سبق و قول خروج چه نوع مستقیم باشد چو اسب شریل امکان منزه و قول دارند بر طریقی ضیق قهر الکریم و سبحان للذی  
صفر جبهه البعوضه بنارند و الذین کفروا و لایا هم الطاغوت یحسین صبرهم و الذین کفروا  
**إِلَى الظُّلُمَاتِ** طاغوت اسم است مراد یعد من دون الله و جمع کردن ضمیمه یخرجون که باید بر طاغوت است بارود  
جنس است و در معنی جمع است این جمله اسمیه طاغوت است بر اسمیه سابقه و جمله یخرجون هم صفت است مراد طاغوت را یا خبری و دیگر  
مراد یعد هم معنی نیست و آنرا که کافر شدند و دوست دارند گان و کار بر آرد گان بر زعم ایشان آله باطل اند بیرون می  
این اصناف ایشان را از نور سوزی ظلمات یعنی سبب می شود ند برای بیرون آمدن از یقین سوی شبهات بدانکه آنرا در آ  
ولی الذین آمنوا صیقه ماضی است و دلائل بر تحقیق ایمان میکنند و بعد تحقیق ایمان خروج سوی ایمان ممکن نبود و همچنین در و الذین  
کفروا و لایا هم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات بعد تحقیق کفر خروج سوی کفر حاصل نشود ازین جهت بعضی این تفسیر در  
دفع این سوال و حل این اشکال آنرا معنی راه و لایا ایمان و کفر و را معنی صحرای کفر دارند و آخر از کفر سوی ایمان بعد تحقیق  
ایمان و اخراج از ایمان سوی کفر بعد تحقیق کفر نه پیدا رند و بعضی اخراج را با و است خروج از ظلمات سوی وثبات بران  
نگاه داشتن از نور آمدن در ظلمات تاویل کنند برین طریقی از نور ایمان اشکال و در شوند و در این سوال هم تقصیر نند و بعضی  
آمنوا و کفروا را معنی آینه و کفر و فی عالم اند دارند و یخرجونهم من فی حال که تا اول باشد و سبب قبل است پندارند و بعضی مراد  
از الذین آمنوا صومنان یا فعلی و از ان بین کافران یا فعلی گویند و از یخرجونهم که صیقه ماضی است بر طریقی باشد الذین  
الریاح تفسیر سجایا است ماضی چونید و این کلام را از قبیل اجتماع قایم نهادن دارند و اخراج سوی کفر سوی ایمان  
از تحقیق ایمان و اخراج کافران از ایمان سوی کفر پیش از تحقیق کفر نپایند و لایا هم الطاغوت  
**فَذَرْهُمْ** این کلام چون بالا ذکر کردیم است کافران که رسانید و الی ما سنا هم فی الاخره آورد و این جمله





همه غریب که در میان در رسیدی ازین لفظ آوازی خواستی که همه شهر شنیدند که همه داران و وزان غریب باز بر سر میگردند  
و حال او در استگشتان می آید و نه از کجا رسیده و آشنای تو نیست بمقصد تو کجاست و مطلب تو چیست و بر در شهر  
از شهر باده ملک او طلسمی بصورت طبل داشتند که کیفیت در و کلا در دیده مردان از آن استغناء نمیدادند هر که را کلا  
کم شدی یا مستاعی در و بر روی فغم آن نزدی از درون طبل آواز آمدی کلا بتو در فلان مقام است و در در چنین نام است  
فغم می آن شناختی در محلی که شنیده بودی یافتی و بر در شهری از شهر را می ملک او طلسمی بر صورت زنی تعبیه کرده بود که فغم  
طبل غایب از آن نمیدادند هر که را غایبی بود که مکان او نمیدانستند و نشان در یافتن نمیدادند و زنی که از سال و از ماه  
و روز آن زن می آید و در از حال غایب است تقیاس میکردند غایب در شهری که بودی مکان او و حال او معاشه نموده  
تا این چنین چهارمی و قمار می یا بر ابراهیم با بر پیوست متخیر ماند و ملزم گشت و چنانچه رسم سفناست چون از حجه حاجت  
می یافت و عقوبت گردانید آتش چنانچه تقیاس آن مشهور است ساخته خلیل را در تخنیق داشته و آتش از دست آتش بر  
ابراهم پوستان گشت چنانچه تقیاس آن بیشتر بیان خواهد پیوست بعد از آن سیرای و تپای او بشا به رسید و آتش را  
و بر آتش کی دماغ او بجوی انجامید که گشت ملک زمین تمام گرفتیم اکنون خود را بر آسمان بر آیم مالا که آسمان تمام در ضبط خود  
آیم چکار اگر گرسنه در چکار یا نه تخت داشت و در هر چهار پایه چهار نیزه است و بر سر آن نیزه گوشت بود است اگر گرسنه  
میوه گوشت در هوا شدند این بر سر او را بر هوا بردند تا آنکه تیری از گشت گشت کشتا و جانب آسمان قرص تاد است و از تیر  
خون آلوده پیش او افتاد بعد از آن گوشت مذکور را فرو لغایند که بدن اگر گرسنه مذکور را جانب آن منوچه گردانید که اگر گرسنه  
فرو آمدند و او را در پایان فرو آوردند چون همه عالم در ضبط او بود و بیایان او را بیایان بود و میان خلق می لایق که ضبط نماید  
بر رسید به پیست کیست درین دایره لا جورد و کسکی یافته پاکم نکرد و چون لاف و گزاف او از حد تجاوز کرد و او را  
از قدر مرتب او برین آورد و فرمان خدا لشکر پیشه لشکر پیوست چنانچه از کثره هجوم آن آفتاب پنهان گشت بر لشکر او  
افتادند و چنانچه ندیدم گوشت ایشان فرو رفتند چون ایشان آشناسیدند هر یکی از ایشان جان او از ایشان غمرا استخوان مانند  
لعین مذکور غشش خویش سلامت بار گشت و در شهر آمده باطل خویش پیوست ناگاه پیشه که نیمه اعضا خویش نداشت حق  
نقالی بروی گماشت و در صورتی بی او در آمد حالت سر او بدین شتاب رسید که بر سر کوفه میزدند آن گاه می آرا میب  
سجود و پیشه چار صد سال است و می دادند که میبیت او در باطن همه و باوران نهادند تا آنکه در شهری که تنگگاه او در آمد  
روی نمود و چون گرفتند نیم پیشه را در بینی او و او را در دماغ او نهادند و او را در دماغ او نهادند و او را در دماغ او نهادند  
بود و او را هیچ ابتیای و ندانستی روی نمود و چون هنگام مردن او نزدیک رسید بر آمد و بر زمین غلغله سر بر آستان  
خود میزد تا بحد و جان حبست بعد از حب و حیات و منخ سیر و و این قصه تنبیه است که عاقبت ظالم باو شناری است  
منایت او خاری است **قَالَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ** این جمله بزرگ





تقدیم مقبول و تاخیر فاعل بیان نمود و روایت کرده اند که در آن قرصی که در آن روز بر زمین افتاد و این سخن یعنی آنی که می نهد الله بعد از آن  
 بر زبان او نیت و هر روز به چهل سال داشت و در آن روز با او از موقوفات آنچه در روز جمعه و از سبزه و آب شربت  
 یا شیر یا در شکر بود در نیل و مشکینه داشت و خربالو داشت و آبش بر دهنش می ریخت و می خورد بعد سال بر آن گذشت  
 بعد از آن پدیدار شد بازنده گشت **فَمَا كَانَهُ اللَّهُ مُعَاكِةَ عَسَاكِرَ قَابَةِ عِطْفٍ** سنت بر مری بر قاطع  
 ذلک قاطعه الله و بعضی امانت یعنی انام دارند امانت حقیقی نه پندارند مایه عام متعلق است با امانت متفصیل و نام هر دو  
 نومه مایه عام معنی نیست پس میرانند یا خوبانند او را خدا می و مردم یا خفته ماند صد سال و این سورت و نومه ابتلا  
 بوده نومه طبعی و نه سورتی که معنی بود بر افتخار اجال و اگر تفصیل دوام امانت نگیند تقاطع مایه عام با امانت تقیم نیاید و  
 ظرفی روی نماید چه میرانند محمد بن عمر و مردم ماندن محمد باشد **لَيْسَتْ بِعَشْرَةِ عَسَاكِرٍ** محطت است بر امانت  
 معنی نیست پس بر انگیزت او را یعنی زنده کرد یا از خواب در بیداری آورد **قَالَ كَلِمَاتٍ**  
 ای قال الله تعالی بعد از آن و احیاء کند او قال هو حیط بلفظ الله او ارسل الله لک فقال ذلک لک کلمتین  
 مخدوف است ای کلمه لست قال جمله ستانده است در جواب ما ذاق الله صین بعینه و احیاء معنی نیست گفت  
 خدا چند مدت در سورت درنگ کردی یا چند وقت در خواب بر آوردی **قَالَ لَيْسَتْ يَوْمًا أَقْبَعَتْ**  
**لَيْسَ يَوْمًا** جمله ستانده است در جواب ما ذاق الله معنی نیست یک روز یا بعضی روز در سورت درنگ کردی  
 یا یک روز یا بعضی روز در خواب گذرانیدم روایت کرده اند میرانند او در وقت بر آمدن کتاب بود زنده گردان  
 نزدیک خواب روی نمود و لست یو ما گفته بود نظر بر کتاب کرد او بعضی یوم بر زبان آورد سوال چون روزی او پیش  
 از او دیدن کتاب لست تمام روز بود بعد دیدن کتاب پیشتر لست بعضی روز روی نمود مقام شک داشت حال  
 او نبود محل اضراب داشت حال بل باشد جواب او معنی بل آید چنانچه در بار سنان الی نایه الله او برید و در سینه  
 بل برید و در تحقیق شده صاحب کلمات کلام را بنی بر یقین ندانسته یعنی برین پنداشته و این مشکل است زیرا آنچه اگر  
 قابل مذکور این روز را همان روز که در وقت صبحی آن خفته یا مرده بود و اندر یقینا بعضی روز باشد و اگر روزی دیگر  
 کند یقین زیادت بر روز بود و هیچ وجه تردید نطن میان یک روز بعضی روز نمی آید بنا بر کلام مذکور بر وجه مسطور بطریق تمایز  
**قَالَ بَلْ لَيْسَتْ يَوْمًا عَسَاكِرَ قَابَةِ عِطْفٍ** است در جواب ما ذاق الله صین قال ذلک  
 بل عطف است بر لست یو ما برای اضراب از دست معنی نیست خدا گفته نه چنین است که گمان داری و چنین  
 نیست که می پنداری بلکه درنگ کرده برین حال در مدت صد سال **فَأَنْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ**  
**وَمَشْرَبِكَ** که یک کلمه است تا خداست بتقدیر قال ای فقال النظر إلى طعامك لست به از باقی تفعل  
 مشتق از است یعنی گویند و معنی اصل او سینه بود و دلیل آنکه معادله سالیته را سمانه گویند فعل از و است





اگر برده برگزیده یقین من نیز از بدو یقین مشاهده بر یقین غیبی که نماید چون ولی را این مرتبه باشد در نبی که از احدی گشت  
 استقامت لطیفان چگونه متصور شود جواب تواند بود که بدلیل عقل کمال یقین بران صفت حاصل شود که بر تقدیر گشته غلط  
 حصول مشاهده در یقین از او یا نبود و بعد حصول کمال یقین در مشاهده پویند و بجهت حصول مشاهده که برترین ملائک است  
 آرام دادن دل از طلب دلیل دیگر که لطیفان عبارت از ان است چونید قال فخذ آیه لک من الظلال  
 قصه هکذا الیک فاسیبه است ای قد طلبت الی ان العیان بحصول اللطیفان فخذ از یقین لطیف قال مستانفست به بقدر  
 ما ازال الله قال صین قال ابراهیم ذلک فصر من الیک عطف است بر فخذ از یقین لطیف ای فاضل الیک و او من الیک  
 قنظر الیمن و تعرف الواسن و لغو شوم و ملا ماتن لیتلقن با حیا من و حکم بعد حیا تهین انهن نصرت من که صداد و فصح  
 خوانند و معنی هر دو یکی دانند و بعضی صر من بکسر صاد معنی قطع من آرند و صر من ضم صا معنی ضم من پذیرند و معنی نیست  
 خدای گفته چواری از پرندگان و ایشان را سوسوی نفس خویش کردن تا با تو انس گیرند و الفت پذیرند چون ایشان را بینی  
 و در نظر داری و رنگها و نقشها و علامتها ایشان در یابی یا داری بعد زنده شدن یا آنی که این زنده شده گان همانند  
 چنانچه بودند همچنان اند بر قول کسی که صر من بکسر صاد و صر من ضم صا یک معنی دارد هر دو معنی ضم الیک پذیرند و هر دو  
 قرآه قطع منصوص نبود لیکن باقتضای ثم اجعل علی کل جیل منهن جزا را ثابت شود و بر قول کسی که صر من  
 ضم صا را معنی ضم من و صر من بکسر صاد معنی قطع من باشد بر قرآه قطع منصوص باشد باقتضای قطع  
 تا نگیرد و نزدیک خود نیارد بریدن ممکن باشد و بر قرآه صر من ضم صا ضم بسوی خویش منصوص بود و قطع را منصوص  
 گویند ثبوت او باقتضای ثم اجعل علی کل جیل منهن چنانچه بالا گذشت و میان پیوسته ثم اجعل علی کل  
 جیل منهن جزا عطف است بر صر من معنی نیست پس هر کوی از کوهها که نزدیک است بکوهان  
 از ان مرغان بعضی گویند به سفت کوه و بعضی گویند به تپا کوه همچو قول آخرین است و اعتماد برین است ثم اجعل علی کل  
 یاتینک سیاه عطف است بر ثم اجعل سیاه حال بنیای سبایات یا مفعول سبای است مرغان  
 مخدوم ای یسعیان معنی نیست پس ایشان را سوسوی خویش بخوان بیایند بر او شبانان در قصه آورده است از ان بود  
 که در محاجیر و ولعین ابراهیم ذکر اخبار امامت افتاد ابراهیم صلی الله علیه و آله بر مشاهده صورت اسباب و ولی نما  
 بعضی گویند جاری مراد از دید که بعضی سبایا گوشت او میخورند و بعضی طبع غذا از وی بردند و بعضی گویند او سوسوی  
 دید که در کرانه آبی سرخاوه نمیی درون آب و نمیی در خشکی افتاده جانبی که بیرون آب است جانوران خشکی میخورد و جانبی  
 که درون آب است جانوران آبی میخورند و در خاطر گذشت که زنده شدن این مرده ایمان دارم و جمیع کشتن این اجزا  
 متفرقه یقین می بیند ام این صورت عجیب که ایمان بدان دارم اگر مشاهده کنم نمی بینم بچشم تا آنکه روزی مجال است  
 سوسوی این خواهرش شتافت در شبای خدای تعالی سفت ربانی کیفت تخی الوافی گفت خطاب دلم تو من بر روی طلب





[illegible]











وعداوت خواسته و برای ایشان بر جای هر دو نوع خواسته پستیانی کند و در پاره ای و در شانین کند و مثل الذين  
يَفْقَهُونَ اَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَحْسِبُكُمْ  
مِنْ اَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ يَنْزِلُ فِيهَا اَنْهَارٌ مِنْ اَصْنَانٍ يَنْفَسُ مِنْ  
تَحْتِهَا اَنْهَارٌ خَالِدِينَ فِيهَا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ فَانْتِظِرْ يَوْمَ الْفُتُورِ  
کمال جنتون متضمن است مگر تخیل حال منتقلان که اتفاق ایشان را سود خواهد کرد و شرف جزا و ثواب خواهد آورد و در جنت تخیل  
منتقلان که اتفاق خود را بمن و از بی باطل کنند یا بسبب و ریاء و ناگردیدن خدا مقرر کنند و گروانند استقامت مَرْضات الله متغول  
له است مگر یقین و تبتیان من انفسهم عطف است بر ابتغاء مَرْضات الله ای تبتیان لا انفسهم علی الاحسان و مناجاة الحین  
و الاذی و السعة و الریاء و الکفر بالله و الیه الاخر کمال جبه خبر بدست است بر بوی صفت است مگر جبه بوی و فتح و فهم را خوا  
ستی کی و اند جبه اصحاب اهل صفت است مریو یا صفتی دیگر است بر صفت فانت الکما عطف است بر اصحاب اهل  
کما انهم کان و سکون او خواست معنی کی و اند فکان لم یصبها و اهل فکل ظل مبتدای است معذوف الخبر ای ظل کی صفت است  
و غیره اسبیه جز بشرط است و بشرط یا جز بشرط عطف است بر اصحاب اهل معنی نیست و حال کسی که مالها را خویش را از دست  
بستن نشود و خدای و از صفت ثابت داشتن نفسها را خویش بر نیکی و احسان و باز داشتن اتفاق از من و از من و سایر  
اسباب ابطال اتفاق میکنند و برای رضای خدا میدهند همچو مثل بستانی است که کاین و زمین بلند بود و برسد و در باران  
بزرگ قطره و اگر باران بزرگ قطره نرسد بر یک قطره برسد بوستان خرد بقیه بستانی در شاهان بزرگان نمائند  
نیست که از منفعت باید در هیچ و نماند و ریاء و الله یمت اعلمون بصیرت این جمله تریک است  
یعنی نیست و خدای با نخواستار میکنند باینست حال عمل شما می بیند برای عملی بکنید آیات  
احدکم ان تكون له جنة من تخيل و اعتاب  
جنتی من تحتها الا نضر له فیها من کل الثمرات  
و اصحابه الی بر و له ذریة ضعیف و قاصد لها غصه اش فیها نادر  
و احقرت کذلک یبیین الله کما الایات یعلمون استقامت برای انکار است  
ای را با احکم این جمله متصل است جمله لا تبطلوا صدقاتکم بالمرح الاذی ان تكون له جنة من تخيل و اعتاب  
صفت است مریو جبه خبری من تحتها الا نضر له فیها من کل الثمرات حال است یا صفتی دیگر است سوال است  
که از خبر او انگرید باشد و در وی هم میوه حاصل شود و جواب تواند بود که از ثمرات منافع را بود و میوه را و نبات است  
یا گویند مراد هم ثمرات آن دستان است نه هم ثمرات همان بالستانی جامع همه اصناف میوه را و غنی کند تعیین نخل و  
و اعتابها از جهت بزرگی ایشان میان انواع درختان دانسته سوال کردن من در من کل الثمرات بزرگی تعیین طایفه

۳۶  
ع

[illegible]



از کار پسندیده و اتفاق باز میسر او و بهر خصلت نیکو سپیده و خیل و اسب که می آید و خدای عز و جل اتفاق و عده شمرست  
خطایا و فضل فیض عظمایا میگرداند و عاقل و عیبها را بتابع و عده خدای گفته بود عید نشیوان خود را و در وقت غل و در میان  
نیکنند و الله و اسبح بحمده و یسبحون **یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا کَلِمَةُ قَبْلِکُمْ کَلِمَةٌ مِّمَّهَا کَلِمَةٌ مِّنْ قِبَلِ الْحَکِّمَةِ**  
جبری دیگر است بر بنده یا سبیدن است بر محبت رحمت و کمال علم یا دلیل است بر آن و عده و الله و اسبح بحمده و یسبحون  
چه بنده سابق اثر شده و عطا و مقتضای کمال علم است و داخل حکمت است معنی اینست و خداوند از غل عطا است سعاد  
بنده گان خویش و داناست و داناست اینست حکمت یعنی علم حلال و حرام بنده و توفیق عمل بعلوم بنده از بنده گان خوش  
هر که را خواهد و عمل بر سوجنبت علم در مال آنست که در رضا خدا اتفاق کنند و آن توفیق را از آخرت بر گردانند از عیب فقر  
که شیطان میکند ترسند و بفرست و فضل خدا بعهده میکند دل بنده و حسن یقین است **الْحَکِّمَةُ فَقَدْ**  
**اَوْتِیَتْ خَیْرًا کَثِیْرًا وَّ مَا یَذِکُّرُ اِلَّا اَوَّلُ الْاَلْبَابِ** این جمله مقرر است برای مدح حکمت و بیان  
آن نعمت قدرتی تعلیل جز از حد و فن است ای و حسن یقین است حکمت فیه فروع لا شکی فیها **اَلَا اَلْبَابِ** یعنی مقرر  
آمده مرفوع بر فاعلیت شده و جمله و ما یذکر **اَلَا اَلْبَابِ** ترسیل دیگر است معنی اینست و دیگر داده شود حکمت یعنی  
استواری کار و درستی گفتار که در ای چنانچه باید و گفتاری چنانچه شناید پس گوش دادن باشد و خیرم و خوشان گردان  
او خبری گفته داده شده و نیکی پسیدار پسیدار داده و خیر و نیکو ندان پسند نیکو ندان و جز نیکو ندان یعنی نیکو ندان سوال  
کتاب علم معانی آورده و قاضیه و قاضی بیان کرده اصل در استعمال نفی و استثناء آنست که سامع متفکر بر وجه اول  
باشد و اصل در بیان آنست که سامع متفکر بر وجه اول بر وجه دوم و قدر نیکو ندان و خیر و خوشان گردان  
همه اصل عقل متفکر بر این معنی است استعمال نفی و استثناء نیکو ندان و خیر و خوشان گردان  
درین محل نفی و استثناء استعمال کرده در محلی دیگر نیکو ندان که **اَلَا اَلْبَابِ** آورده و جمع میان امر از عدم امر از بر کار و حکم  
و امر چگونگی نماید و محبت این چه نوعی نماید چه **اَلَا اَلْبَابِ** مقتضای این کلام مقرر است و این کلام مقرر است و این کلام مقرر است  
این کلام مقرر است از نیکو ندان که در بیان پسند نیکو ندان **اَلَا اَلْبَابِ** باشد و فرق بزرگ میان **اَلَا اَلْبَابِ** و  
در قده قدر است و تقریب مذکور مقصودی و دیگر مقصود حکمی که در صورت قصد و در صورت قصد و در صورت قصد  
**وَمَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُنَّ اَوْفَرُ** در قده قدر است و تقریب مذکور مقصودی و دیگر مقصود حکمی که در صورت قصد و در صورت قصد و در صورت قصد  
موصول باشد و بقیه اش معنی شمرست و فعلی بر اینست است از نیکو ندان و خیر و خوشان گردان  
انفقه و نیکو ندان باشد و بقیه اش معنی شمرست و فعلی بر اینست است از نیکو ندان و خیر و خوشان گردان  
مقرر است و نیکو ندان و بقیه اش معنی شمرست و فعلی بر اینست است از نیکو ندان و خیر و خوشان گردان  
از خبر دادن ای خدایا عیبها را بتابع و عده خدای گفته بود عید نشیوان خود را و در وقت غل و در میان





مشو بهت و الاست خیر بود و در پنهان دادن دفع مغرور و یاو سیر باشد لیکن چون دفع مغرور از جانب متعصبان هم دارند  
صدقه پنهان را از صدقه آشکارا بهتر بپندارند بعضی گویند اگر معروف و پنهان بسیار نباشد و غنا ما بود پوشیده بود فضل اخلاص  
اکثر است و اگر غنا ظاهر قرار داشت و با دادن بهرست و از شر ما و سیاهی دور کند یعنی گناهان را از آفتل گرداند و خدا را بخیر  
سیکشیگاه باشد پنهان و آشکارا هر دو بعلم متصل بود و صدقه آشکارا و پنهان را و اندوختن از وی پنهان مانند گیسوی  
حکماک **هَذَا مِنْهُ وَلَئِنْ لَمْ يَنْهَ اللَّهُ عَنِ الْفَاسِقِ لَافْتَدَتْ مِنْهُ الْغُلَامَةُ وَاسْتَوَتْ** اینست که زده اند اسما بنت ابی بکر خدیجه  
امشده تعالی عنها ما در مشرک داشتند بروی آمد و عیسی خواست از جهت کفر او نادانان جواب بدهند و بپوشیدند و پنهان  
تعالی علیه سلم قصه گفت و حکم این عمل باز حسب بیعتی در جواب تو گفت که در جبریل علیه السلام این تیره روز و بعضی گویند  
ما و اسما را ندانید و در مدینه بر اسما آمد و بیا آورد و اسما را در آن جهت کفر او بیا قبول نکرد از پی رسیدن پیغمبر علیه السلام چاره  
ندیدند تا آن قضیه که در آن پیغمبر علیه السلام پرسید پیغمبر علی امشده تعالی علیه سلم در جواب تو گفت که در جبریل علیه السلام این را  
آورد و بر او ایستاد و با ذکر صدقات و تقاضای موافقت و این بر او ایستاد و این بر او ایستاد و بعضی گویند در آن وقت  
مسلمانان فقر را اهل کتاب را و کافران فقیر را صدقات میدادند بعد قوت اسلام و دادن کفار دل پر اهل و قوت  
سند اند برای بخیر نیت صدق بر کافران این آیه و هر گشت و حکم بقوله **لَا تَقْصِرْ سِیْرَکَ سِیْرَکَ** و این آیه را در هر قضیه  
احتراس از برای بیان چگونه کرد بود معنی اینست هدایت یافتن ایشان فغانی بودند در هر کجا انداخته و در هدایت اند  
تا دادن صدقه چه سود کند باز داشتند صدقه از ایشان چه فایده دهد این آیه برین معنی تفسیر میگردد در باب صدقه  
متضمن بود و بنیان تجوین تصدیق بر سوس و کافر باشد که علما صدقه بطوریکه کفار فقیر جانند دارند لیکن ایشان را صدقه  
زکوة نه پندارند نقد از سنگ و گریه درین نمیدارند از آدمی محتاج چگونه باز دارند پیغمبر علی امشده تعالی علیه سلم و ساسا  
نی کل کید جری اجر در هر جگری تشنه اجز آب دادن و سیراب کردن ثابت است و منفعت نفع رسانیدن و در این  
از خواست سبب در حدیث است **ان المرأة بغیر استکلیا یوم حار یطیف به یقود الی سنان من العسل فی شرب**  
**بوتها فخر لها و ما یتفقوا من خیار فیکل فیفسد** این جمله عطف است بر شرطی که برای جری کردن  
تصدق در حق سوسن و کافر بودن آن نافع مر آن نفس بتصدقان و قصر آن بر انقار صناعی خدا و توفیق تو ابی ایشان  
معنی نیست و آنچه اتفاق کیند از مال برای هفتصد هزار است منفعت آن شمار است یعنی هم شمارا نافع است و منفعت  
آن بسوی شمارا جاست **و ما یتفقون الا یتقوا وجه الله** ابتغار و چه اشتیاقی به تفرغ است  
بمنقول که است ای و ما یتفقوا این ابتغار یعنی تفرغ است و حال نیست و حال نیست که اتفاق  
شمارا جاست و این ابتغار است و اگر خبر یافتی بر عیون می بیند  
خطب و من یتفقوا **و ما یتفقون الا یتقوا وجه الله** ابتغار و چه اشتیاقی به تفرغ است و حال نیست که اتفاق

و خبر است هر دو مجزوم جمله است جمله موقفه است برای بیان توفیق بر انفاق معنی نیست و آنچه خبر از مال انفاق کند شما  
معرض در اب آن بر سبیل نال باید و آنش لا تظلمون ○ این جمله تزیین است معنی نیست  
و شما مظلوم نفرمودید بدینکه کل ثواب عمل بعضی آن نیاید للفقراء الذين أحصروا و اني سيدل الله  
لا يستطيعون خبر بگافی الاخر من يحسنه الجاهل اغنياء من العصف  
بحسب کسب برین فتح او خوانند و معنی کی دانند للفقراء خبر متداخلف و نیست ای صدقاً که مظلوم فقره الی آخره و این خبر را  
بیان بصافه معقوله است لا يستطيعون حال است یا جمیع مینه یا معلله از فقر و وجوبه الجاهل حال است از فاعل محض  
کنایت است از کتمان فقر و بر احتیاج بران مشابه که جاهل بمشاهده حال ایشان ایشان را غنی بنماید و در معرض فقر  
نیارد سوال نام برای اختصاص است و با الا صدق را برای سوره و کافر سیاه داشته و از روی مصرت عام گفته  
سیان تخصیص و تقسیم توفیق چگونه آید و وجه محبت آن چه نوع روی نماید چو اسب تقسیم بر وجه جواز بود و تخصیص بر وجه او تو  
باشد بقا بر نیاید و توفیق روی نماید معنی نیست صدقات مرفقه آنرا است که باز داشته شده اند از اکتساب بهشت  
در کار خدای یعنی در استحصال اسرار جبار و اشتغال باعمال غرائز نتوانند رفتن و سیر کردن برای تجارت و کسب در زمین  
از جهت استیجاب در کارهای دین درین غافل باشند معنی ندارند در معرض فقر و احتیاج نیاز از جهت آنکه ایشان  
دارند خود را در معرض سوال نمی آرند فقر خود پیشکشند و در مشرف حال میگرددند تحریر فقرو لا یسئلون  
این جمله متالفه است چنانست که سائل گفته کهین یعرفون مع حسابانم اغنیاء فقیل تعریفیم بیابانم معنی نیست ایشان  
فقر ایشان را بدین فقر ایشان فقر از روی رنگ و لا غریب من و خشکی تعبیر هستی قوای بدن لا یسئلون  
الکس الکس ای الحاف است از جمله حال است از معقول بحسب ما به الله است هر مضمون آنرا و الحاف مصدر و معنی  
ای لا یسئلون سوال الحاف یا حال است ای لا یسئلون ذوی الحاف معنی نیست سوال بطریق الحاف نمیکند و خود را  
در خواری و ازاری نمی افکنند یعنی اگر حاجت سومی سوال می افتد و از مسألت چاره نمی باشد سوال بر وجه عزت و اعلا  
یعال خویش و تقیر مستول میان دادن و ندادن می کنند در الحاج و زاری و لازم گرفتن و نالگشتن در خواری و تنه  
افکنند و بعضی گویند لغی اصل سوال است یعنی ایشان را نه سوال بوده الحاج باشد و بعضی گویند فقر را مذکور اصحاب فقره  
اند که از مهاجران فقرش چهار صد تن بودند در طلب دین کوشش می نمودند ایشان در مدینه فقراتی نداشتند و دل  
بر حاصل کردن خانه نگاشتند در وقت سجده رسول صلی الله تعالی علیه و سلم میمانند و قرآن مجید میخواندند هرگز که کسب  
صلی الله علیه و سلم عیای نامزد کردی ایشان را برهنه فرستاد فقیران عیای دارند و غریب بر دنیا هیچ وجه نمی نمودند و بشارت  
فقر یکشنبه که برای قوت خسته خزان کرد و زیاد تا اندازه بودی میپیمند آنرا گرفته و در مسجد ایشان و زنان  
جمع می ساختند با عیای غریبان و لوده زنان عیای که در خانه آنها افتاد و می یافتند و آنرا میخواستند پاک کرده و میپیمند



















در پس این است معنی اینست که اگر خداوند را ترک کنید و آنچه باقی است از بوابا بلیست ترک کنید پس هر شمار از اهل انبیا و رسول  
 خویش بود و استحقاق اصل مالی که داده بودید نیز زود باشد تا بستان زواید عالم نباشید و بجز آن اصل مال معلوم نماند  
 و آن کان ذو عسرة فتنه الی هیئت من فی طیفه فتنه سبعین و فیهم خوانند یعنی یکی را غنای کان مدام است  
 قطره خربند و محمود نیست ای نامره او حکم انظار الی آخره یا مبتدای است مخدوف الخیر فی ظلال انظار الی تسعة عشر  
 عطف است بر خبر سابقه معنی اینست و اگر باشد بدین خداوند عسرة و قسری فی الی این حکم است یا امر و راست محبت  
 دادن تا حصول غنا و آن تصد قوا کثیر لکم ان کنتم تعلمون  
 و آن تصد قوا معنی اینست که توانستید غیر خیر بستاند و تصد قوا باشد بدین صواب و بر وزن نظیر را با و بجا تمام تا و صواب خوانند و این الی انوار  
 دات و مجد عطف است بر خبر آن که کنتم تعلمون خبری است مستغنی از خبر اکتفا باین معنی نیست و تصد کردن  
 شمار حق بدین فقیر و باز آمدن از این مال هر شمار است بود و از محبت دادن بزرگتر باشد و اگر شمار از این دانند باشد ثواب  
 تصدق دانند که اگر بخشید و از غیر مال بجز بیک کی بدهد و یا یکی به قصد و انفاق آن آماند که خدا خواهد بیاورد رسول  
 در حدیث سن انظر مسرا و دفع لظلم الله تحت ظل عرشه یوم لا ینظر الا انظارا و تصدق را یک جزا که کرده حکم  
 هر دو یکسان آورده و در آیه مذکوره بیان نشان فرق نموده و تصدق برابر انظار فضل داده حدیث مخالف این آیه است  
 توفیق بیان ایشان چگونه آید چو اسباب تواند بود که این جزا شکر بود و جزا بخش تصدق که موجب فضل است و اسباب  
 دیگر باشد بیان ایشان معارضه نمود سوال دارد و نفوذ و انفقوا یوم ما یرجعون و انفقوا فی الله  
 انفقوا فی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون  
 این در طرف است بر آیه و انفقوا فی الله  
 معقول و انفقوا است جمله ترجیح بر صیغه مضارع صرف و از باب فصر است و از رجوع به رجوع است  
 بر و انفقوا فی کل نفس ما کسبت عطف است بر ترجیح و تصدیم مسند الیه بر خبر فعلی برای تقوی است ای قسم لا یظلمون البتة  
 فی شجرة الحسنات و زیاده فی حق و السیاسة و حمد و هم لا یظلمون و تزییل است از این عبارت یعنی باشد نکالی عطف است  
 آخرین آیات قرآن در نزول این آیه است معنی گفته اند بعد نزول این آیه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم سه ساعت  
 بعینه گویند هفت روز و بعینه گویند بیست و یک روز و بعینه گویند بیست و یک روز زنده بود لیکن و آیه حیات پیغمبر عز  
 این آیه هفت روز پیش منسوخ راجع شود معنی اینست و تشریح آن در یک بار گردانیده شوند و این روز و روزی حساب  
 خدا پیشتر از آن تمام داده شود و نفسی جزا را چه کس کرده است از کارهای نیک و عملهای نافع و اینان در سقاوم نشوند  
 یعنی ارحم الراحمین نقصان توان و زیاده تقاضا میکنند یا ایها الذین آمنوا اذا تدانوا فیکم فی الدین  
 الی اجل مسمى فاکتفوا به و طاعت عدا به باطل مسمى یعنی با ایمان باشد از جهت نقصان نیست  
 تاخیر مطالبه اتفاق از باب فضل و انفسان بود بدین متاسمت عقیده و الهی را در ذیل ذکر اتفاق ذکر کنید لیکن آن

۴۸





شرط صفت لام در مفعول که آنست که فاعل عامل و مفعول له و زبان ایشان یکی بود مگر با آن و آن که صفت لام با اختلاف  
 فاعل مفعول له و عامل چون قیمت این قیمت او قیمت آنکس قایم نمی لای قیمت او لای قیمت قایم باشد اینها نیز معنی لای قتل  
 دارند تقدیر ارادت حاجت زنده دارند معنی اینست تا سپهر انزهر افسوس کردن یکی دیگر بر یاد و ماندگار گویند اگر یکی و دیگری  
 دیگری با گاهی رساند سوال شهادت یکم و دزدان بنا بودن دوم و معلق بود چه در کتب فقه آورده که گواهی یکم در دزد  
 زن با وجود آنکه گواهی دیگر باشد و با باشد چو این روایت مذکور در گواهی دادن سست و گواهی دادن خود زن با وجود  
 گواه بودن بسیار رواست و نص دارد و در گواه گرفتن سست و گواه گرفتن زن با وجود مردان یا نه منینک سست  
 و این بی ضرورت کاری ناست و لایک الشاهد اسم ادا ما که عطا عطف است بر و استشهد  
 از ادا و عوا شری است مستغنی از جزا اکتفا با مضی معنی اینست که گواهی بانگ کنند و سر باز زنند چون برای گواه شدن یا  
 برای گواهی دادن خوانده شوند بر تقدیر اول شمشیر باشد اعتبار با یون شده باشد از قبیل من قتل قیتلاند سلبه بود  
 وَلَا تَشْمُوْا اَنْ تَكُوْنُوْا صَغِيْرًا وَاَوْ كِبٰرًا اِلٰی اَجَلِهٖ عطف است بر  
 الشارحات سابقه یعنی فاکتوره و استشهد و معنی اینست و ملول میشود ازین که خط وین را بنویسد یا خط خرد یا بزرگ  
 بعضی باختصار یا بجلل یا بنویسد وین را یا صحت وین را از کثیر و قلیل ذلکم اقسط عند الله و اقوّم  
 للشهادة و اذی فی الاثر کتابی است اقسط خیریت است عند الله متعلق است بدو و اقوّم عطف است بر و ادنی ان الاثر یا عطف  
 بر اقوّم و ان الاثر یا عطف بر من ان الاثر یا عطف بر متعلق است معنی و نو و اقسط و اقوّم اسم تفصیل است از اقسط و اقوّم بر طرفین  
 بر اعطای اسم المعروف از اعطای و جمله ذلکم اقسط تا آخر تفصیل است و اقامت دلیل است بر جمله فاکتوره و استشهد و معنی  
 این یعنی کتابت وین یا صحت وین کردن و گواه بران گرفتن عند الله برنده تراست بر جزو حاصل کننده تراست بر  
 گواهی گواه و نزدیک تراست بسوی انتقام شک و اشتباه اَلَا اَنْ تَكُوْنُوْا تِجَارَةً مَّخْصُوْرَةً  
 تِلْکَ مِنْ فَوَاحِشَ مَا یُکْرَهُ بِقَدْرِ نَفْسِ تِجَارَةٍ تَكُوْنُ نَاقِصَةً است و هم تکنون ضمیری بعد از فاعل بر تجارت یا بر  
 معامله تجاره خیر اوست حاضره صفت تجارت تدبیر و نه صفتی دیگر است ای الا ان تکنون التجاره او معامله تجاره خیر  
 تدبیر و نه اینکه بر قریب تر رفعت تجارت تواند بود که ناقص باشد تجارت اسم بود تدبیر و نه صفت باشد معنی اینست مگر آنکه  
 باشد تجارتی یا معامله تجارتی حاضره که از اسمان خویش بگیرد انید و حقوق آن یکدیگر برسانند و این چنین تجارت جا  
 مصالحت و وقوع محاسبت نبود کتابت و شهادت حاجت باشد چون خرید و بیام و آب و شراب و اینها و باسبب  
 الا ان تکنون تجاره و متشنا حال است و صند کلام امر کتابت مدانی باطل معلوم است و بودن تجارتی حاضره از احوال او  
 نیست وجه و حیثیت متعلق او بعد کلام معنی یعنی است چو این تواند بود الا معنی تکنون است متشنا متعلق بود تقدیر





مقبول و پذیرفته است امی فالو یعنی فرمان مقبول و پذیرفته شده است برای بیان حکم صورت سفر و نایافته گشت  
 بعضی فرمان لغت فادین چنانکه سفت در جمع سفت خوانند و معنی هر دو یکی دانند بر این نیز جمع است هر چند که جمع زنده  
 معنی نیست اگر شما مسافر باشید و کاتبی برای کتابت نیابید پس و شقیه یعنی آنچه بدان استواری شود و عمر و دارو  
 برود و در مقبول بود و در این سفر و زده باشد مقصود از این کلام تقدیر شرعی در حق مسافر نیست چه در این باره سفر و حضر  
 مشروع داشته اند بلکه تعلیق عدم کتابت و اکتفا بدان تقدیر اکتفا به مقصود و پنداخته اند بعضی شریعت بر این مخصوص  
 سفر گویند بطالع مفهوم شرط تسک جویند جواب ایشان آنست که گفتیم دفع ایشان آنست که در بیان آوردیم فان  
 آمین بَعْضُكُمْ لَعَنَافُكُنَّ الَّذِي اَفْتَيْنَاكُمْ اَمْاَنَةً عَطَفَ سِتِ بر انشا است  
 سابقه معنی نیست پس اگر بعضی دایمان یعنی بدینان امانت دارد آند و امین و دیندار و مستقی و پیریزگار است و این  
 براء تمام امانت و دینداری و شاهد و تقوی و پیریزگاری او ترک و شقیه کتابت در حق مسافر و سوال خویش غیر و شقیه است  
 پس که کسی که امین و امانت دارد داشته شده امانت را یعنی دین را ادا کند و مال او را بجا خیر و درنگ در او و در سر و ملت نیل کند  
 دین را اگر چه مضمون است امانت نیست از جهت وقوع او در محنت و اطمینان بر وجه مشکلا امانت گفته اند و در ذکر شقیه بلفظ مضارع  
 آورفته و لَيْتَنِي اللَّهُ رَكِبْتُ عَطَفَ سِتِ بر نیت و معنی نیست و گویند از خلاصی در امانت و دین  
 که از متوقع نبود و در وی گمان از روی منور و لا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ هُمْ يَكْتُمُهَا فَارْتَابُوا  
 اَشْهَرُ قُلُوبُهُمْ عَطَفَ سِتِ بر انشا است صاحب قلوب و جهالت از غیبت سوسی خطاب و در اختلاف محاسب  
 که در بعضی خطابات مذکور آمده بای نیست چنانچه در یوسف عرض عن هذا و استغفری لذنبک تحقیق شده و جمله و من یکتمها  
 حال است معنی نیست و ای گواهان شما گواهی را میپوشید و بکتمان شهادت و البطل حق و این میپوشید و هر که گواهی را  
 بپوشد پس بدست کسی که دل او آثم و نیکار بود و اسناد و نیکوکاری سوسی دل کرد فانه اثم قلبه و در زیر این قصد کتمان فعل دل  
 و دل را نیکوکاران اعمدا داشته اند صلاح او صلاح تمام جسد و فساد او فساد تمام جسد پنداشته اند اثم جرح یعنی بخرم دل است فعل  
 جراح یعنی بخرم تمام جسد پس اثم دل ابلغ اثم بود و زرا و اکل اوزار باشد و الله یهکملکم اعمالکم  
 این جمله تزییل است مرحله و لا تکتُموا الشَّهَادَةَ و من یکتمها فانه اثم قلبه معنی نیست و نهایی افعالی عمل شما از کتمان شهادت  
 یا آنچه فعل میکنید و اناست یعنی نیات و افعال شما میدانید بر خیر ادا و سن کردن بر قدر آن توانا است و بدانکه این آیه در اثر  
 ایاست و قرآن است که کلام خداست و خلاصه تمام او دارد و در مصالح دنیا و دین و کارها است مال از تلف و نور است حق سبحانه و تعالی  
 بال از مصالح شدن نگاه میدارد و فساد کردن وقت را که مضایق افتد و دنیا است که در خیر ادا آید و دست  
 بر دست فقیه نیست و فقهی جزو وقت است و آن نیز که از دست و بر دوشی و ایضا هر یک لغت که نپذیرد از غیر گوهری است  
 کان را بایزج نلک و دینا و سبانه پس این خوانده می باشد و این بیان دارد و اگر چه فقهی نیک شقیه است و نیز آنچه کسی که در کار دنیا

۳۱۱ ج





لا نفرق محمول است بر تقدیر قول ای کل آمن بالله ولا یکتبه و کتبه و رساله قائمین لا نفرق بین احد من رساله و احد من جمیع  
بر طریق و ما منکم من ای عنه حاجرین چه بین سوی مفرد و متناهی نشود و مخصوص با متابعت سوی تشبیه و جمع بود و جمعی  
درین حال که گویند اندر فرق نمیکند میان هیچ جمعی از رسول و در جواب ایمان و تصدیق نبوت ایشان اما در فصل بعدی  
و تقاضای درجیات ایشان تشبیه نیست چنانکه آیه تاک الکرسی فقلنا انهم علی بعض القتر من مرین معنی است و لغی فرق میان  
ایشان در اصل نبوت است و جواب ایمان و آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده لا تقضوا فی علی بن ابی طالب  
الاخیر فی بین الانبیاء و اوضاع از پیغمبر بود یا منی تفصیل در اصل نبوت باشد و قالوا لا یعننا و اطعنا  
عطف است بر کل آمن بالله و المؤمنون آمنوا قالوا استعنا و اطعنا معنی نیست و مومنان ایمان آورده اند و آنکه  
انچه فرمان شد شنیدیم و طاعت و از ندیم یا اعتقاد قبول کردیم و در درجیات است آوردیم **عَفَىٰ ذَٰلِكَ رَبُّكَ**  
**وَالِیَّكَ الْمَصِیْرُ** نفرانک بعد از سیم فعل محذوف ای غفرانک ربا بقت بر بار بنا حمد ندانیم مختصره است بر  
توصیف خدا بر بومیت و تشریف خویش با خدا خدای حق محمول است بر تقدیر قول ای قائمین نه القول و قائمین بعد قائمین  
سابق حال دارند و الیک المصیر یعطوف بقول سابق بنظر معنی قائمین نه القول و نه القول از باب عطف مفرد بر مفرد  
از باب عطف خبر بر انشأ باشد معنی نیست نیامرز برای ما گنا بان ما آیت نفع آمرزیدن که صفت تو بود و ملازم است معنی  
تو باشد ای پروردگار و ای آفریدگار و ای سبوی حسابگاه تو بازگشتن است و عتاب تو پرستش و بدانکه از تفصیل  
صفت ایمان درین آیت ایمان بخدای و فرشتگان و کتابها و پیغمبران بالا آورده و در قیامت را که الیوم الآخر عبارت است  
از آن آخر ذکر کرد الیک المصیر ذکر در قیامت و احکام بدان است و آن کوئی الا صفت ایمان است **لَا یُکَلِّفُ**  
**نَفْسًا شَئًا مِّنْ شَئٍ** این جمله مستانفه است زیرا که عموم جمله و ان تبد و اما فی النفس که او تحفه یا سبک باشد  
خطر و بنماید در مواضع خطر و تکلیف الدین فی الوسیع می آید بموجب شتاب بود و نه سوال بل یوقه باشد به الدین  
الوسیع کا الخافه مثلاً شود و جمله لا یكلف او شئ را جواب این سوال دارند مستانفه مبین بنظر معنی نیست  
نفسی را جز قدر طاقت او تکلیف نکند و جز بزرگتر و سبک کن و مکن ابتلا نیکنند پس بخلاف نگیرد و عدد و غیره تا توانی بپذیرد  
این آیه را در حکم مواضع خطر و ناسخ و ان تبد و اما فی النفس که او تحفه دارند و مواضع خطر و حکم این آیه منسوخ بنظر دران  
مشکل است زیرا که نسخ مواضع خطر و شکیست تحقق این باشد که پیش از ان مواضعی بخاطر بود و ان تکلیف تا الا ایضا است  
بحکم عقل متعین است و آنچه بحکم عقل متعین است در هیچ زمانی جایز نباشد و آنچه نامعین بود منسوخ میگردد و پیش از شوق  
چگونه گردد و اگر گویند از ان تبد و اما فی النفس که او تحفه یا سبک باشد و عتاب تو پرستش و بدانکه از تفصیل  
مستقیم نیاید زیرا که ان در وسیع است لا یكلفنا شئ النفس الا وسعها تا نسخ او نشود تا نسخ او نیست بنظر دران  
حدیث است به النفس ما لم یفعل به او حکم از ان آیه را تا نسخ نه چیت دارند علی اشکال دیگر است که گویند بنظر دران تبد

مانی الفسکم او مخوفه بخاکم باشد حدیث نفس بود و خطره که در تحت طاقت نیست مگر از نباشد لایکاف باشد نفسا الا و سوما  
لحق تکلیف بخارج است لقی تکلیف مالا لایطاق نیست چه وسیع باشد یعنی طاقت بود و گاهی مقابل توجیه باشد و در بعضی  
بدین معنی است و شک نیست در تکلیف بخارج از حدیث نفس خرج نیست پیش از این بدان تکلیف بود و باینکه لایکاف باشد نفسا  
الا و سوما شیخ آن روی نمود سوال و آن شد و انا فی الفسکم او مخوفه بخاکم باشد حدیث نفسا الا و سوما شیخ آن روی نمود سوال  
او خبر است خبری است منتهی این اخبار است از وقوع محاسبه بخاطر و لهام و هم بداند که تکلیف بخارج چه باشد و چه کلام خبری  
نگردد و شیخ و انا فی الفسکم او مخوفه بخاکم باشد حدیث نفسا الا و سوما شیخ آن روی نمود سوال و آن شد و انا فی الفسکم او مخوفه بخاکم باشد حدیث نفسا الا و سوما  
خارج از آن و خبری که متضمن بیان حکم بود چون کتب علیکم العیام و کل مسکرم ام شیخ بخیر نشود که هرگاه که میباید  
و حکایتها که آگفته است بر تقدیری که حدیث لایکاف باشد نفسا الا و سوما لقی تکلیف مالا لایطاق باشد و متعلق  
از لقی تکلیف بخارج از خطره پیری بود و لهام کسبت و علیها ما آگفته است جمله معمله شود یعنی خدای تکلیف مالا لایطاق نکند پیرا که  
نفع و زیان متعلق یکسب است تناسب بود و بر تقدیری که لایکاف باشد نفسا الا و سوما لقی تکلیف بخارج باشد و اینها را باید دانست  
تکلیف با مردمی از منفعت کسب یا ضرر و منفعت آگفتاب منعی خبر بود و منعی از منفعت آگفتاب منعی باقی است  
مر نفس را آنچه از ایتان حسنات کسب کرده است و ضرر است بر نفس از این کار است و او را آنچه از فعل منعی است در  
آگفتاب آورده است استعمال لام در نفع و استعمال حلی در زیان و در نظام عربی بسیار آورده است چنانچه در شریعه  
شهر علیه تحقیق شد و ذکر کسب در یکی و آگفتاب در دیگری از کرم کرد و گاهی که منعی است و در نظام عربی بسیار آورده است چنانچه در شریعه  
چرا کسب برای سالف است منعی است یکی متعلق یکسب کرد و زیان پیری متعلق یا کسب آری که در نظام عربی بسیار آورده است چنانچه در شریعه  
سوال در آخر خبر که وقت تحریر مانده است خطاب با تمام نماز فریضه میشود و معلوم است که اینها در وقت  
اداء تمام نماز و وسیع بود و چه است مسلم است که در بین نماز و وقت اداء تمام نماز و وسیع بود و چه است مسلم است که در بین نماز و وقت  
بوقت شمس دارد چنانچه در وقت سلیمان علیه السلام بود و در وقت یوسف روی نمود و بشوخته است که اینها در وقت شمس  
گشت و نظر بقدرت متوجه وسیع تحقیق پیوست و چه خبرین خطاب و فعل در حق و چه جانتان را بخاکم باشد حدیث نفسا الا و سوما  
وسیع نیست تکلیف بغير وسیع نیست معنی سومی تیم از جهت مجزعی معنی است سوال و در میان ابوالجبل علیه السلام  
خدای پیوسته و بارادت او مقرون گشته و خلاف آنچه معلوم دارد و چه خبرین خطاب و فعل در حق و چه جانتان را بخاکم باشد حدیث نفسا الا و سوما  
که تکلیف بدان آمده و ابوجبل مکلف بایمان شده چه آگفتاب منعی از نظام ایمان ابوجبل علیه السلام و بارادت خدای پیوسته  
آنست که ایمان او واقع نشود و هر چه وقوع موجب افتار قدرت و عدم وسیع شود و چه خبرین خطاب و فعل در حق و چه جانتان را بخاکم باشد حدیث نفسا الا و سوما  
ناگفته است مقرر مضمون جمله و انا فی الفسکم او مخوفه بخاکم باشد حدیث نفسا الا و سوما شیخ آن روی نمود سوال و آن شد و انا فی الفسکم او مخوفه بخاکم باشد حدیث نفسا الا و سوما  
ان نسیفنا آف اخطا است که این خبر و جمل معطوفه بروی از زبان محاسب و کلام منتهی است در این خبر



کلام بر طریق تزیین چقدر بر قول و افعالین رعاست معنی اینست که هر چه در کار ما بگذرد اگر فراموش کنیم تا در خطایم سؤال  
 معلوم است که بنسب این خطا چنانچه غیر علییه السلام افعالها و منقولاتها اکملها آورده و در حدیث ربعین استی الخطا  
 والذین یان تحقیق شده مواخذ و مورد و برای نسی مواخذ بسیار و خطاها را پیش حاجت نباشد چنانچه اب مراد تسیان و خطا  
 درین دعا ترک رعایت جرم دار کتابه انصیر که نسیان و خطا بنی بران است و از در و در نسیان و خطا نسبت ترک جرم و از کتاب  
 تقدیر ما بود و در چنانچه در سبیل سنان و باغی است و از مواخذ و از نسیان و خطاها و از مواخذ و از نسیان و خطاها و از نسیان و خطاها  
 مذکور و روی نسیان و از کتابه انصیر که نسیان و خطا بنی بران است و از در و در نسیان و خطا نسبت ترک جرم و از کتاب  
 جمله و لا تحمل عطن است بر جمله لا تو اخذنا عطف دعای دعای در بنا کمر برای تاکید است و مراد از این خطاها و از نسیان و خطاها  
 که در اعم سابق بود و امور شدیدی که در نشان ایشان روی نمود چون کشتن نفس در توبه از معصیت و قطع موضع اصابت  
 نجاست از جانشین و پوست و بدن برای حصول طهارت و قطع ذکر و زنا کردن و قطع زبان در دروغ گفتن و در نظر سوا  
 زن بیگانه چشم کشیدن و غنایم را سوختن و عدم جواز عفو در قتل عمد و استال آن توان و نسبت چه دشواری داشت و نسبت  
 مردمان آنرا چه صعب می پنداشت و عابر گرفتن این چنین مشتاق و دور کردن این چنین تکالیف شاق چه دعا باشد معنی  
 ای پروردگار ما منته بر ما بار تکالیف چنانچه مناده بودی تکالیف بجز کسان که بیشتر از ما بودند و ایشان در مشقت تکالیف تحمل  
 آن چه کوشش و استقامت نمودند و بنا و لا تحملنا ما لا طاقه لنا به و لا تحملنا عطف است بر در حال  
 علینا بنا کمر است برای تاکید معنی اینست ای پروردگار ما منته بر ما بار با طاقت آن نبود و قدرت تحمل آن نباشد  
 آن استفاذه است از تحمل ما لا یتطاق که جایز الوقوع است با طایق و اتفاق تحمل ما لا یتطاق شافی دیگر است تکالیف  
 را منایر است چنانچه در کتب کلاسیه آمده و در عقاید اسلامیه تحقیق شده و اعطف بجهت ما و اغفر لنا و ارحمنا  
 انت مولانا فانهم ناکا علی القوم الکفیرین این جمله معطوفه است بر استقامت بنا بقدر طاقتنا  
 علی القوم الکافرین عطف است بر در اجنا و جمله انت به لیتقلیل است بر طلب عفو و مغفرت و خواست حیرت یا معصیت  
 برای شتاب و باعث است بر اجابت دعا معنی اینست و در گذر از ما و محو کن گناهای ما را و بر ما رحمت آر و نظر احسان  
 تو خداوند مائی کردگاری و مولائی این همه دعای ما مستجاب گردان پس زنان حضرت ده ما را بر کافران بر ختم این سوره  
 صنعت تشابه الاطراف است و همان خیم الکلام ما یا نسیب به اسره در آغاز سوره ذکر سوسنات بغیب و ذکر سوسنات  
 کتاب و ذکر کافران بود ختم این نیز ذکر سوسنات و کافران روی نمود بعضی گویند تمام قرآن پیغمبر را انبی الله تعالی علیه السلام  
 بواسطه جبرئیل رسیده است بجز سوره آیه آخر سوره بقره بقیه مانی السورته تا آخر سوره پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
 نشنیده است و بعضی گفته اند این آیات در مدینه نازل شده همچو سایر آیات آیه و بعضی گویند شنیده این است از رسول  
 با آخر سوره سوره در شب معراج بود و این نیز پیغمبر را انبی الله تعالی علیه و سلم در آن شب روح معجز و معجز

مع

در کتاب



شمس ذات انوار و انوار الاله که العیایر و التبریر الاله بارکلا ما یلیقا بان غایة البلاغة و افضا لایعیا با جریعا اصحاب من معانی  
 البرامته منوها کتبا یا جابجا معالایات من الحکما و المشاهبات الایحی لقطالات باحتواء بین الاحتمالات الایتم تمام نمیه کل  
 ذمی علم کامل تام الیستم تمام مراده احد علی الکمال و التام لاله الا هو ربی توکل علیه و هو نسیب من فسط

## سورة العنبر است مدنیة و فیها ثلثا ایه

یعنی سورتی که در ذکر الایمان است بانیست و نیست آیه و سیزده صد و بیست و شش کلمه و چهارده هزار و پانصد و بیست و پنج  
 حرف است و این سوره با سوره بقره آن حدت که هر یکی بر صد رست بالهم و در آغاز هر یکی ذکر کتاب و هدنی و ذکر مومنان  
 و کافران است و در خاتمه هر یکی ذکر مومنان و کافران است و ذکر غزوه جناد و یا دشمنان است و نیز در سوره بقره  
 ذکر حدت آدم که بغیر ما در وید و در وید و درین سورت ذکر عیسی علیه السلام که بغیر پدر بود آورده و بهانکه فتاح سورت  
 بنکر توحید خدا و نفی شریک شکر کا کرد و بعد متا آیه میا به چند جمله یغیب بین معنی دارد و سقالت نصاری و قاتل شدن کوث  
 عیسی آورد و این از ان بر وجه ذکر عام بعد خاص ذکر اهل کتاب حاصل گشت و مخاطبه ایشان نیز باب بحصول پیوست  
 بعد از عرض قصه که مشتعل بر بعضی معاملات اهل کتاب چون جمله ان الذین تولوا بکم یوم القیامه لجمعان الایه و جمله  
 لا اصابکم یوم القیامه لجمعان الایه و بود و چند با ذکر اهل کتاب و حکایت و شکایت ایشان چون جمله ولا یحزک الذین  
 و جمله لا یحزک الذین و جمله دیگر که در ان ذکر اهل کتاب آمده و معنی نمود تا آنکه جمله ولت من اهل الکتاب من یومین  
 ذکر کرد تا آخر سوره و ذکر اهل کتاب آورده و بعد جمله ایما الذین آمنوا و صابروا و اولوا نبلوا و اتقوا الله لعلکم  
 تقبلون بر وجه تسمیه مذکور گشت برین جمله سورت با ختم پیوست جمله مذکور متصل یک و دیگر است باعتبار فصل  
 سوره و بعضی را با بس و سقر سست و شک نیست جمله ای که از یک باب است اگر مقاصد آن متغایر بود از جهت  
 باب میان ایشان از تبار و القال یا شده اگر مقصود از هر یکی سست هر یکی در مقصود و کلی مقرر و دیگر سست مقرر  
 که در میان آمده میان کلامهای متصل واقع شده و جمله دیگر از تریل آن و تکمیل آن و مستانقات و تفسیلات  
 در محله ای که آیه بشتبه الله و عونه بیان آن رو سست نماید و الله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب

## بسم الله الرحمن الرحیم السوره

و بعد اعراب الهم که این راست و سوره بقره گذشته و بیان و آنجا شرح گشته اگر اهل اسم سوره باشد هر دو  
 سسی بالهم بود و اگر اهل احد حرف مقطعات دارند متشابه پیدا رند و بعد حذف سوره وصل از الله فتح از جهت  
 جمع شدن سه ساکن یا و میم و لام الله میم را حلت دادند و از جهت تحریر از توالی کسرت که سیم و یا که در حکم  
 کسرت است و کسرت سیم اولی که سست اختیار نکردند از جهت خفت و تعلیظ اسم الله تحریر که بخت گزیدند و توانند  
 که نحوه سیم بطریق قدح مثل سرت سیم با شده زیرا که مقام است نیست مقام وصل بود و سوره وصل بود و وصل

حرکت ساقه شود حرکت باقی نبود تا منقول گردد و این وجه مذکور سیبویه و جابری از تخمین است این صاحب نیز  
 بدان است و در تفسیر برین وجه رفته و در کثافت خلافت این گفته که هنوز در محل وصل نیست که اقبل او اگر  
 وقت نیست در حکم وقت آمده زیرا آنچه القار ساکنین در و هیچ انتاب ساکنین در وقت متفرقه و نیز در ثانی ربعه  
 تا تا نیت نامیشود تا حکم وقت ندهند تا انشود برین وجه هنوز در ابتدا باشد ساقه نشود و بطریق قدح حرکت او قبل  
 دهند او را حرکت کنند و نزول این سوره از آغاز تا آیتان مثل عیسی عندا شد کشتل آدم خلقه من تراب ثم قال که  
 کن فیکون در شان و فدایی بخیر است بر و اینست کرده اند بهشتا و سوار بعضی گویند شصت و سوار شصت سالمان که  
 چهارده کس از اشرف ایشان بودند و باقی از سران ایشان بنیو وند و میان اشرف مذکور است کس صاحب نامی بودند که  
 اشرف مذکور برای کار و برای ایشان معتمدی نبود و آنچه یکی برای هیچ قضیه از برای ایشان تجاوز نمی نمود و بعضی از ایشان  
 عیسی را می گفتند و بعضی او را ابن الله میخواندند و بعضی از ایشان الله ثالث ثانی می دانستند و آیندگان مذکور تا  
 و شکوای آمدند در مسجد پیغمبر اسلام در آن وقت نمازی که ایشان دارند در آن و نهنگامی که ایشان نماز میگزارند  
 آمد برخاستند سومی مشرق تو حجه کردند نمازی که معهود داشتند گذارند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بایان را فرمود  
 تا تعرض ایشان بگذارند تا نماز خویش بگذارند بعد از فراغ نماز و نفری از ایشان بجنبه سمت ایشان استا وند و زبان بجا  
 کشاوند پیغمبر اسلام کرد و دل پرده و ایشان آورده ایشان گفتند ایمان پیش از تو داریم این زبان چه ایمان آوردیم پیغمبر  
 صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود در راه در پی فرمود و سخن نابوده گویند پیغمبر را از ایمان منع کرده و در کفر و طغیان  
 آورده بلی آنکه خدای را ازین فرزند منزه است او را نسبت بزن و فرزند کرده آید دوم آنکه رو ببارت صلی الله  
 سوم آنکه خاک را بخورید و علی برخلاف طبع و شرع میگفتند ای محمد در باب عیسی چه میگوئی و در شان او چه میگوئی پیغمبر  
 صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود بنده و رسول خدا است و برگزیده و برگزیده حق سبحانه تعالی است گفتند این سخن  
 گو و در وی نسبت بندگی بخو که او ازین معانی استنکاف دارد و خود را در ذل بندگی نمی آید پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
 فرمود همچنین نیست مملوک هرگز از بندگی استنکاف نکند و مخلوق گاهی لان فرزند می ترند در آن وقت آنکه لب تنگ  
 المسبح ان کیون عبد الله الملائکة المقربون نازل گشت و کاتب ایشان بطریق پرست یعنی مسیح و فرشتگان مقربان خود  
 خویش که بدان متفخرند هرگز تنگ نکند مسیح که او را ابن الله میگویند و فرشتگان که ایشان را بنات الله میخوانند  
 پیغمبر زندی نابوده راضی نشوند بعد ایشان گفتند اگر عیسی فرزند خدا نبود پیغمبر را چگونه وجود او صورت نمود پیغمبر صلی الله تعالی  
 علیه و سلم ساکت ماند و بعد از آن موضع این سورت تا آیتان مثل عیسی عندا شد کشتل آدم الا بر خواند و موازنه  
 بشنا و آیت یکبارگی آورد و بر آیه است که ایشان پیغمبر را تنگ کرد که **لَا تَقُولُ لَمْ يَخْلُقْ هُوَ الَّذِي يُنَادِي هُوَ الْمَلِكُ**  
 جمله الا لا بخوفه متبادر است **فَتَقَبَّلَهَا تَقَبُّلاً** یعنی تقبلیست خدای تعالی نیست تر و معهودی بخو نیست پیغمبر را بر سر پیغمبر است





غیر اذکر و در ذکر نزل الفرقان یعنی نزل کل کتاب فارغ بعد از ذکر قرآن و تورات و انجیل تعظیم بعد از تعظیم بود و ذکر جام  
ابو فاضل باشد و اگر از فرقان قرآن مراد دارند مکرر آید و بطریق الفی قولها گزینای دنیا الطویل نماید مگر آنکه نزل عبارت از  
فرستادن هدایات بخانجا و سوره سوره دارند و انزال عبارت از فرستادن یکبارگی سپیدانده چنانچه در حدیث بسند  
سه سال بحسب مصلح و حوادث بخانجا و سوره سوره نازلان گشته بر حکم امامان از انان فی ایامه القدر در غیب قدر یکبار  
بنزد دل پیوسته یا گریه بار و در میان صفات تاریک بیان حق و باطل دارند و در آن تعظیم شان قرآن بنده نیا از فرقان بود  
مراد بود درین کلام ذکر هر چهار کتاب باشد ان الذین کفروا یا ایها الذین آمنوا کما کفرتم ان الله شاکر  
والله عظیم عظیم و انتقام چون کافر این خدا را بخدا می رسد و خداوند خود را بکفر مستحق عذاب نمی شمارد  
تا کید کرد آن آرد در حق کافران الحاق و عید به عذاب مستحقین است هر لحاق و عید در حق انصاری بکفر یکبار دارند برین که  
علی بن ابی طالب بنده ای که در این جمله برین وجه تعظیم نموده اند و در حق ندهند باطل ایشان که بعضی ان الله  
هر المسیح و بعضی المسیح این باشد میگوشاید باشد و عرض از جمله رساله امین بود و بدین وجه جمله مذکوره مقرر جمله سابقه نمودیم  
ازین جهت فصل کرد این آیه آورد و جمله ان الله عز و جل انتقام تمام تر بطل است معنی نیست بدینست که آیات خدای کافر  
شدند و بکتاب او که درین ندم ایشان را عذاب بخشد او و عفو و عفو و عفو با شد و ندای قوی است غالب است  
خداوند انتقام است و انتقام ستاننده از مخالفان و ترسانان و ترسانان که در کتاب او عید و عید و عید در عذاب  
ان الله ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض ولا فی السموات  
مقصود ازین آیه باز داشتن کافران است از کفر و کفری درین کردن عید و انصاری است از کفرهای ایشان زیرا که هر  
چیز چیزی بر وجهی نباشد کفر کافران و کافری هر دو در ترسانان دارند و عذاب و انتقام ایشان تواند پس از هر ترس  
باید باز ماندن از کفر و کفری بشاید عفو و از جمله سابقه میروید و بدین معنی کنی عینه امین جمله مقرر جمله سابقه نمودیم ازین  
فصل کرد و بغیر حرف عطف آورد و تاکید از جهت آنست که تا کسی عالم قادر تقدر را عصیان نکند و خود را در نگاه که باب  
انتقام است شغلند پس کسانی که عصیان میورزند مگر عصیان خود را از خدای خفی میدانند پس خدایانست که بر عفو و عفو  
منکر اند ایشان شتر نزل منکران مگر آنکه در جمله با تاکید آورد و معنی نیست بدینست که خدای پرشیده نیست بر وجهی  
از حال بنده گان نه در زمین نه در آسمان هو الذین یصرون کفر فی الارض کما کفرت  
اینست که کیفیت منتقمین نه در دست اصل او انتقام نام است و مراد از ان اینجا تسویه است و ایشان حال است از منیر  
میور که کیفیت حال است از منقول عفو و نای هر الهی میور که حال کوبه ایشان مقصودیم که کاینا علی انه کیفیت کانت اعی  
منه یا کون القصور علی کیفیت کوبه علی کیفیت آخری معنی خدای تعالی آنست که شمارا در حرمایینی در زیدانها مادران  
شما بقدر میکنند بر کشتی که میخیزد در آرزو کوناه سینه و سینه ذکر یا تبارک و تعالی زشت با نیا و این عبارت است از کمال قدرت





وَالشَّارِبِينَ فِي الْيَمِّ لَعْنَةُ اللَّهِ لِيَتَذَكَّرَ الَّذِينَ عَصَوْا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَئِنْ رَأَوْهُمُ بَلَغُوا ذُلًّا لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَافِقُونَ

در حق را سخنان در علم بهر دست تاویل متشابه قابل نشود ایشان را طرز سخن را مبتدا در رد یقولون را خبر مبتدا بر این است و بعضی

علامه الاشتهار وقت گفته اند و الاشتهار در العلم را عطف بر الاشتهار و متوفیون را ابواب اند و نسبت به علم متشابه سوختن

در سخنان گفته یقولون را خبر مبتدا فیه حال از را سخنان گویند بهر قول اول و دارد میشود که وضع کلام برای اعلام و افهام است

عاشق است مثل اشتباه و ابهام است سوال چون برادران فهم نشود نزول از ظاهر فائده در جواب است آن آنست که فائده نزول متشابه

است با اصل علم است که بر طلب علم مولد اند و اینجا از طلب علم ممنوع میشود و هذا اعظم الوجوهین بلوی و اعظمها انما وجد

ابتدا در باز ماندن از در بر است از ابتلا به بدو است و دیگر متشابهات اسرار قرآنی در سوره های تفرقانی آمده هر مثل الیه

یعنی پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام که مقتضی فهم بود فهم کرده اگر دیگری فهم نکند ملامت وضع کلام بود در تفسیر ماس را بر این

بر طریق اختلاف عصر و زمان عصر و زمان داشته و بهر دو قول را با اعتبار اختلاف زمان در دست پنداشته حاصل تفسیر است

که در و الاشتهار بر قول بعضی و او استنیاف است و الاشتهار مبتدا است و یقولون آتیا خبر مبتدا است و اینجا را خبر

در تاویل متشابه و انبوه و بعضی گفته اند و او عطف نیست و آن بهر طوطی بر الاشتهار را خبر را نیز تاویل علم متشابه ممکن است

که اگر تاویل متشابهات در علم را سخنان در نیاید توصیف قرآن یقولون آتیا تاویل شئی درست نماید و چه آنچه گفته اند که

تاویل مشغول شده اند آنست که در آن زمان مخالفان بودند تا حاجت تاویل افتد و احتیاج بسوئی بر آید ایشان شود

اما در زمان ما واجب است که مشغول تاویل نشوند و در راه روشناس مخالفان روند و بعضی کتب اصول فقه آورده که

این اختلاف از روی تحقیق اختلاف نیست که مشهور بود و وجه یقین و غیر یقین و بر سر دو وجه قول همه است یکی است اتفاق

را سخنان را در متشابه علم یقین نباشد و اتفاق است که تاویل بر وجهین و احتمال متنبی بود و علم را در تفسیر را سخنان اختلاف

است بعضی گویند را سخنان آنست که ثابت بر علم باشد عمل بهر فوق علم که عمل او متجاوز از علم نبود و بعضی گویند را سخنان آنست

که حکایت او را است بود و در روگند یار باشد و در شهور است بطریق فرج عفت اختیار کند و دل بر غیر حق و صدق نیفتد

و بعضی گویند را سخنان آنست که متقی باشد در کار خدا ناپسند بود در کار دنیا با خلق متواضع و بانفس مجاهد باشد یقولون

امتنان به کل یمن عین ریت که کل سر عند ربنا بیان آتیا است و آتیا به قول یقولون آنست

معنی اینست یا سخنان میگویند بر آتی از حکم و متشابه که از بر و در کار است بر حقیقت آن اعتقاد و از هر آنچه متشابه اینست

دل خود را بر طلب معرفت آن می آید و می آید که لا اولی الا للکمال این جمله معتبر است در اشارت بیان بقول

را سخنان برای تحریر بر بند گرفتن و تعلیل از آن که هر که پند گیرد و از خود او ندان عقلی بنود و بیان قیوم و شکالی که است

و جواب آن وجه و مانند که الا اولی الا للکمال که در ذیل آیه توفی الحکمة من یشاء مذکور است که نشد و الا و الا و

گفته است و نیست را آنچه گفتیم و چندی که بیان کردیم خداوند از هر محمولی پند بگیرد و سو عطف و نصیحت پندیرد

و غیر خود بندگان و مقبولات حق خفایا برانند و از چهره کثرتی مشبه بودن و از تالیفات ثلاثه گفتن و اتباع تلویدات فاسده نیز  
چرا صیای الیاب باز نماند معنی اینک است که اینها را شیخ قلوب بتا بتدایه هدایت است و کتب است که  
بزرگان و اشراف و اهل عقل و ادب است و اینها را شیخ قلوب بتا بتدایه هدایت است و کتب است که  
راست است و سوره و اسلام روزی کردی و برین سبب این است که جماعت آوری و دارا بیدایت بگزیدی و نفیست  
مورث بخت بیدی و دارا دارا از راه راست مائل گردان و چون شعله بیدید و نسا می پوشانند با تابع تلویدات فاسده  
در قادی خدایست فرسان و چشمان از نشانه خویش رحمت یعنی ثبات بر ایمان و قرار بر خفا یا سبیلان رحمت در آردن  
چنان و تیل و عنوان بار بختی و غیره معنی اینک است که اینها را شیخ قلوب بتا بتدایه هدایت است و کتب است که  
ایمان و تقوی و بر وجه و کافیه است معنی اینست که بدستی که تو هم قوی نمیشی و بدست که تو کسبت که  
نمیشی و بدست که تو کسبت که بدستی که تو هم قوی نمیشی و بدست که تو کسبت که  
مسلمانان هستند و جماعت ایمان مشرف گشتن حال یاران خویش که ازین نعمت فخر و مازند و آفرند از رحمت ثبات  
برین نعمت بختی زاری کردی و بدست او بپناه بسته شد بتا بتدایه هدایت است و کتب است که  
مقال ایشان و در کتب و ادب و علم و ثبات ایشان بود و بدست که اینها را شیخ قلوب بتا بتدایه هدایت است و کتب است که  
کافیست که اینها را شیخ قلوب بتا بتدایه هدایت است و کتب است که  
بزرگان و اشراف و اهل عقل و ادب است و اینها را شیخ قلوب بتا بتدایه هدایت است و کتب است که  
راست است و سوره و اسلام روزی کردی و برین سبب این است که جماعت آوری و دارا بیدایت بگزیدی و نفیست  
مورث بخت بیدی و دارا دارا از راه راست مائل گردان و چون شعله بیدید و نسا می پوشانند با تابع تلویدات فاسده  
در قادی خدایست فرسان و چشمان از نشانه خویش رحمت یعنی ثبات بر ایمان و قرار بر خفا یا سبیلان رحمت در آردن  
چنان و تیل و عنوان بار بختی و غیره معنی اینک است که اینها را شیخ قلوب بتا بتدایه هدایت است و کتب است که  
ایمان و تقوی و بر وجه و کافیه است معنی اینست که بدستی که تو هم قوی نمیشی و بدست که تو کسبت که  
نمیشی و بدست که تو کسبت که بدستی که تو هم قوی نمیشی و بدست که تو کسبت که

جمع



عطف است بر جمله سابقه و چون جمله ان الذین کفروا من تعجب بآیة ان الذین کفروا بآیات ما یبذلهم عذاب شدید است  
 و در مقصود با او موافق است مگر بر او بود و تقریر او باشد ازین جهت فصل کرد و بفرجه حقیقه آورد و چون کافران  
 جمله را منکر تمام گویند ان الذین کفروا تا کیه نیست در آوردن معنی نیست بدست می آید کافران که کافر شده اند و آیات حکما را انکار کردند  
 و متشایران را موافق می گماردند و اینها خدایان را تابع طاعت و تالیفات فاسده بکفر و پاداشت بقوت مال و کثرت فرزندان  
 مغرور شده اند و از جهت سرکشی و طغیان در ره حق نیامده اند ایشان را الهای ایشان و فرزندانشان را ائمه دفع عذاب است  
 خدای هیچ چیز نمی آید یعنی نیکو و بدست نگاه و عیاد ایشان هیچ وجهی ایشان را سودمند و این طایفه بهرام و ذریه هم  
 ایشانند که در آتش سوزان جاودانند الحاقی و عید کافران باز داشته اند ایشان نیست از خودی با فرعون کفر و کفران و ان یقین  
 مراد داشتن نصاری از کفر با ایشان کذآب الافرغیون و الذین من قبلهم  
 که ای پیغمبر و ساکن دلت خدایت و معنی هر دو یکی و اندای و اسم که با کمال فرعون و این جمله نیز در مذمت کافران است  
 بتشبیح بطلان که متضمن تشویر ایشان است موافق است هر جمله سابقه که در مذمت کافران بود بدین اعتبار صریح بقا را  
 مقرر نمود معنی اینست حال ایشان و در سابق ایشان همچو حال دواب الافرغیون همچو حال کسان است که پیش از آن فرعون  
 بودند و در کفر و گمراهی و فساد و تباهی اعتقاد و اتهام نمودند کذآب الافرغیون این جمله بیان و تشبیح است  
 معنی اینست ایشان بدین وجه همچو ایشانند بدین جهت بر ایشان میمانند که آیات با آنکه بسیار کردند و در دفع و تفسیر  
 خوانند و اخذ الله فیهم لیس فیهم شیء عطف است بر کذب و آیات معنی اینست پس گرفت ایشان را  
 خدای و این بگمان اینان یعنی ایشان را سزای که در فریب ایشان بود و در راه این جمله تکمیل هست اخذ فیهم  
 که هم است و هم سزا که سزا باشد و باقی فاسد است با سزا بگذرد و این هم را با این جمله دفع گیرد و جمله و الله  
 شکی نیست الی الله و کسب ۰ بر وجه تکمیل آوردن معنی اینست و خدای سخت عذاب او دشوار  
 عذاب او را با الله می داند و معنی اینست که الله قلی الذین کفروا و الله یستخفون و الله یستخفون  
 الی الله و یستخفون و الله یستخفون و الله یستخفون و الله یستخفون و الله یستخفون و الله یستخفون و الله یستخفون  
 شنید و عقوبت ایشان و خاطر گزینند فرزان چیست تا اذ قول الله کفرت ففیقل قل للذین کفروا الایة و جمله و یستخفون  
 از تیل سوزان و عقوبت و تشویر و بعینه خطاب فایسب خوانند و فایسب است و فایسب است و فایسب است و فایسب است و فایسب است  
 روایت است که در آنکه می بیند خدای را و در آنکه می بیند خدای را و در آنکه می بیند خدای را و در آنکه می بیند خدای را و در آنکه می بیند خدای را  
 سران و کشته است و کشته است و کشته است و کشته است و کشته است و کشته است و کشته است و کشته است و کشته است و کشته است  
 و از میان عذاب است و عذاب است و عذاب است و عذاب است و عذاب است و عذاب است و عذاب است و عذاب است و عذاب است و عذاب است  
 خداوند کرد که ایمان آرد و سر در پناه انصاف و در آنکه می بیند خدای را و در آنکه می بیند خدای را و در آنکه می بیند خدای را





که آراسته شده برای ایشان درستی شهوت بوی مستیهاست از زنان که مشتها اندر آرم و آرمیان و پیران که خوب تر از  
 از زن و توان و غیره تر از ایشان و روان و قله جگانه نور صبرند و قنای مستی یعنی زود فرو بردن و زود آلوده شده و آدمی  
 را میل بسوی مال طبعی است و مستی بر مردان او علی است و **وَالْأَخْيَالُ الْمُسَوَّمَةُ وَالْأَعْيُنُ الْمُسَوَّمَةُ**  
 و **وَالْأَخْيَالُ الْمُسَوَّمَةُ** با معنای فارسی خویش معطوف است بر **وَالْقَنَائِلُ الْمُسَوَّمَةُ** معنی نیست و اسپان چراند و یاد آید کرده  
 شده یا اسپان یا سپاهی خوب و شکل مرغوب که همه را خوش آید و در کوبان سبب نیست و نهاده و خوشی از خوشی  
 و که سپید که مردمان اولاد آنرا چون اولاد خویش پرورند و تربیت آن همه و شفقت کنند و کشت و کشت و نری که  
 مرث اهل حراشت را بدین متاع مجرب بود که یکی از هزاران در بهشت نیز آرزو کنند و از خدا آنرا بدعا خواهند  
 چنانچه در حدیث صحیح آمده و بهر تریح همین شد و محبت ایراد که مذکور شده مستوجب ریاست گشت و  
 ریاست ما متاع از متابعت و انقیاد پیوسته **فِي لَيْلٍ مِّنَ اللَّيْلِ مَسْجُودَاتُ الْعِبَادِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْتَبِهُونَ** و **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ**  
**فِي لَيْلٍ مِّنَ اللَّيْلِ** چون جزو سابقه بیان تر تین امور مذکور بر وجهی است مانند آنکه متنبه می باشد از غفلت و در آن و  
 در آن بودن بدان شد این جمله القیل معنون مذکور دارد و دلیل بر این هم مسطورین در آن که گفته اند **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ**  
 در آن لایس کند که اولاد پیوسته آن تریح خوب خیر آن و **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ** و **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ** و **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ**  
 همین کتاب بیان آن خطاط آن چیز است که سو و مست در آخرت و آن در دست بر کافران و این است بر حال ایشان که  
 باقی را که ارشاد است و دل بر فانی داشتند قناعت بر متاع دنیوی قلیل کردند از عطای خیر افری و مردم گشتند  
 و چنانچه از زمین بر تریو و که اعم خسارت از این بالا تر باشد معنی نیست آن مذکور از سوی مسطور متاع حیوات دنیا  
 و این سبب بر خور از زندگی دنیا نیست چنانچه بیان در زندگانی و پیاپی و از آن که در سو و سبب نشوند  
 اندای کاین سبب و یک و یکی رفوی جای باز گشته یا خوبی باز گشته از غنیمت یا قیود و در باستان و از غنیمت که ملک است  
 از این عبارت از آن است از این پس باز گشته پیوسته و از این پس چنانچه خوب تر باشد از آن است و **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ**  
 متناهی است **قُلْ أُو۟سُۥمَیۥهِمْ كَمَا يَمَنُّونَ** و **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ** و **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ** و **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ**  
 باب مسطور از این است و بعد از این است و در جواب ما را **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ** و **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ**  
 را و اینک برای عرض احسان این است بدانچه بهتر از متاع دنیاست و جمله قل و اینک هم معترضه است بیان نیان و این  
 مذکور برای آنست که علی و سلم بعد از احسان این است و بعد از این است و در جواب ما را **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ**  
 مذکور شد که حرف خطای نیست محمل از اعواب ندارند از این جهت که حرف نیست و متاع دنیای آنرا که محبت تمام  
 دنیا دارند معنی نیست بگوای خیر که شما را بخیر می که بهتر است از متاع دنیا سوال متاع دنیا ذکر کرده  
 ذکر حسن آنکه بهتر از متاع دنیا است آورد و این را نیز بخیر می که بهتر از متاع دنیا است و پیوسته با ناس که

و این سبب بر خور از زندگی دنیا نیست چنانچه بیان در زندگانی و پیاپی و از آن که در سو و سبب نشوند  
 اندای کاین سبب و یک و یکی رفوی جای باز گشته یا خوبی باز گشته از غنیمت یا قیود و در باستان و از غنیمت که ملک است  
 از این عبارت از آن است از این پس باز گشته پیوسته و از این پس چنانچه خوب تر باشد از آن است و **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ**  
 متناهی است **قُلْ أُو۟سُۥمَیۥهِمْ كَمَا يَمَنُّونَ** و **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ** و **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ** و **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ**  
 باب مسطور از این است و بعد از این است و در جواب ما را **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ** و **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ**  
 را و اینک برای عرض احسان این است بدانچه بهتر از متاع دنیاست و جمله قل و اینک هم معترضه است بیان نیان و این  
 مذکور برای آنست که علی و سلم بعد از احسان این است و بعد از این است و در جواب ما را **وَاللَّهُ يَسْتَبْشِرُ بِنِعْمَتِهِ**  
 مذکور شد که حرف خطای نیست محمل از اعواب ندارند از این جهت که حرف نیست و متاع دنیای آنرا که محبت تمام  
 دنیا دارند معنی نیست بگوای خیر که شما را بخیر می که بهتر است از متاع دنیا سوال متاع دنیا ذکر کرده  
 ذکر حسن آنکه بهتر از متاع دنیا است آورد و این را نیز بخیر می که بهتر از متاع دنیا است و پیوسته با ناس که

از مضمون و تنگم بخیر چون ذلک آمد چه چیز حاصل خواهد گشت جواب در و الله عفو حسن المآب بنا بر اینچه بهتر است  
از متاع دنیا بر سبیل اجمال بود از انبیا که مضمون بخیر من ذلک است یعنی از آنچه بهتر است از متاع دنیا که جنات  
هین و حضور در آن است روی خواهد نمود و ال چون در ذلک بخیر من ذلک است بنا بر اینچه حسن است مذکور است  
در مضمون قل او تنگم بخیر من ذلک است مضمون نباشد تعریف بلا مضمون باید تنگم نباشد زیرا که آنکه آورده و تعریف چه آنکه در جواب  
در مقام ممد از جهت قصد تعلیم تنگم آمده بود و مقتضی تعریف از جهت افاضت و تعلیم تنگم است چنانچه کسی گوید  
جاری رحل و گیزی گوید رحل بکارک فکر بر روی رحل عظیم جابوک **لَا تَلْزَمُ الْفِتْنَةَ الْفِتْنَةُ حَسْبُكَ**  
**تَجْزِي مِنْ حَتَمَاتِ الْأَكْثَرِ خَلِيدِينَ فَيُفْجَسُ** نبات مبتداست للغبين القوا خبر مبتداست  
عند ربهم ظرف است مظهر مستقر الجری من تحتها الامار صفت است مخرجات خالیه من حال است الذین القوا  
که مجرور لام است و تواند بود الذین صفت خبر باشد یعنی نیکوکاران المتقین بود و بدین وجه نبات خبر مبتداست و ذلک دار  
جمعه به جنات ستانده در بیان خبر نپردازند و این وجهی موجه است قراة جنات بکسر میسر بدلیل از خبر مضمون این است  
معنی اینست که این صفت بر مقتضایان نزدیک و در کار ایشان بوستانی که روان است فردان جو میای در خانه که ایشان  
در آن جاوید باشند تا ابد چنانچه میرون نیانند و قریب مذکور که مقدم غرض است ماول تقریب مکان صفت تقریب مکان  
که خدای عز و جل مضره است از آن **وَكَانَ وَجْهُكَ طَهْرًا لَكَ وَكَانَ وَجْهُكَ طَهْرًا لَكَ** الله عز و جل  
و ضم او خوانند معنی یکی دانند و از وجع با معطوف خویش عطف است بر جنات و تنگم مضمون به این تعلیم است ای  
در مضمون عظیم من آمده معنی اینست بر مقتضایان راست جنات و زنان پاک گردانیده شده از اناناس نسوان  
در ایشان چیزی و نقاسی نباشد و بوی و عطر لطیف و مانند آن ایشان را نباشد و خوشبو و عطر لطیف از گردگار کریم و الله  
**بَصِيرًا بِالْغَيْبِ** و این جمله ترسیل است معنی اینست و گردگار بینا است بحال جنگل حال  
ایشان در اندر خردان تواند آید **لَا يَنْفَعُ الْفِتْنَةَ الْفِتْنَةُ حَسْبُكَ** و الله عز و جل  
**عَدَابُ الْكَافِرِ** و حصول با صله صفت عباد است ای العباد الذین یقولون ربنا اللایه یا صفت  
الذین یقولون است یا منصوب محل است بتقدیر احی جمله انداخته یعنی بر بنای متقین است مخرجات خدا پر بر بوی و تعلیم  
ستفان الذین یا صفت و اظهار انتظام در جمله که با بعد است از اناناس متقول یقولون است و در ناخذ لئلا یسمی  
بر طریق استیک فکر کنی معنی اینست آنکه بیگویند ای پروردگار ما بدو معنی یا ایمان آوردیم پس یا مخرجات یا ایمان  
ما را از عذاب نازد ما را از عذاب **وَالْطَّافِينَ فِي رَبِّهِمْ وَالْطَّافِينَ فِي رَبِّهِمْ** و الله عز و جل  
**وَالْطَّافِينَ فِي رَبِّهِمْ** یا استیک فکر کنی اناناس بر بنای متقین است و الله عز و جل  
**وَالْطَّافِينَ فِي رَبِّهِمْ** یا استیک فکر کنی اناناس بر بنای متقین است و الله عز و جل



از سیات و کسانیکه زبان قال و بیان قال ایشان مطابق واقع بود یعنی آنچه بگویند و آنچه نمایند موافق واقع باشد و کسانیکه  
 قائم اند در عبادت و تاجت اند بر طهارت یعنی در پاکیزگی اند طاعت آورده اند و کسانیکه اتفاق گفته اند با الهامی خویش  
 را در راه خداست یا اتفاق میکنند عملهای خویش با بر طایبان یا اتفاق گفته اند با هماء خود را در بر آوردن و هیچ محتاجان  
 و کسانیکه مشغول اند با استغفار و خواندن آمزش در اسحار و تخلص وقت سحر از بهت شرف و خیریت در خیر گفته است  
 در اول شب نماندند که بایستند عبادان عبادانی که خدا قیام ایشان خواسته است می ایستند و آنچه مقدر کرده است  
 از عبادت می آرند یا رنده میشود و گویند قاتلان کسی را که خدا می خواسته است بر میخیزد و خوشی و قیام منوطی میباشد  
 چون وقت سحر می آید نماندند و گویند خیر است غفران کسی را که خدا خواسته است بر میخیزد و انقدر استغفار که نسیب او  
 کرده اند میکنند ازین معلوم شد که وقت سحر وقتی با احترام است این وقت را با استغفار عبادت تمام است و نیز در خیریت هر که  
 شب بر خیزد و در وقت نماز بگذارد و پیش از بار استغفار کند او را از استغفار ان نماندند و در خیریت استغفار یا بد سوال  
 چون در انصا برین صبر طاعت و صبر از معصیت مراد دارند معصیت کجا باشد که استغفار کنند پس استغفار یا صبر از معصیت  
 چگونه جمع شود و محبت آن چه نوع بود و چه اسب تواند بود که صابر از معصیت بماند و استغفار کند از معاصی گذشته یا ازین  
 و فوات ترقی کردن و انتقام از قرون در طاعات و عبادات بعضی گفته اند چون نماز از طوالت که امش مثل است برین و برین یا  
 رضی الله تعالی عنهم علیه السلام و الصلوة صابران نمره اند طاعت ایشان صبر است و صبرین طاعت پیوسته است بر جفا و دشمنی  
 و اذرا ایشان جنبه کرد و همواره دل بر شکمبانی آورد و صداقت جماعتی اند که سر ایشان امیر المؤمنین ابو بکر صدیق است  
 قائمان فرقه اند که صدر ایشان عمر فاروق است و منافقان گروهی اند که عثمان عفان آن گروه را منحرف است و مستقران  
 قومی اند که علی کرم الله وجهه از جمله انقوم برتر است رضی الله تعالی عنهم اجمعین شهد الله انه لا اله الا هو  
 و الملك الملك و اولو العلو قائم ما ب القسط الله فاعلى است بر شهر فاما بالقسط مال  
 و امیر از دست آن با هم و خبر تقدیر بانه اولی از منقول اوست و بودن او حال موکه که شرط او آنست که بعد از حمله اسبیه با  
 بعد شده اند که حمله خلیفه است مشکل است مگر آنکه در موکه بعد حمله موالدنا که از جمله لاله الا هم فهم میشوند و اعتبار کنند از قبیل آن  
 ابوک عطفان گردانند یا جوشده اند را که از صفات خداست مستلزم دوام و بقاست بمنزله اسبیه گویند و بعد از محبت  
 در فرع حال بگویند و اگر قائما بالقسط را نصب علی الدج دارند تقدیر یعنی پذیرند در دست باشد شکمبانی هم بود بر این  
 منقول اعتنی چنانچه در سخن العرب بقری الناس للمخضف معروف آمده و شفا امر منقش نقل التقادیر تقدیر یعنی شفا یا شکمبانی  
 شده و شهادت پرده معنی مستعمل است گواه شدن و آن عبارت از شاهده و بیان است و گواهی دادن سوال شهادت  
 اخباری معنی این شاهده و بیان نه معنی بطن و حسان و توجیه معنی است از محسوسات نیست بمنشأ شده و معنای پیوند و تعلق  
 بشده بگونه شود و چه اسب بعضی متقدمین شده بر این معنی کنند و بعضی باین معنی که بعضی معنی علم دارند و بعضی معنی بیان



[illegible]

انا و بر من عتاب و عذاب است از جهت اقوال و افعال محاسب خواهد کرد و بعد محاسبه و زکاة معاف خواهد آورد و قات  
 حاکمک قتل است و یحیی الله و من اتبعین فاسیه است بلکه سبب بقول کلام سابق است  
 و من اتبعین بر ضمه اسم است و همی شد بود و عطف بر فو نیز متصل بضمیر تا کی منفعیل از جهت فعل روا باشد معنی انست چون  
 محقق گشت و ایشان را از خدا فرستگان در اهل علم پیوست پس اگر مخالفان با تو محاسب کنند و محاسبه و مجازله و زنده بخت  
 خود مرا می راسم و بدین حق تصدیق کردم و چه معنی ذات آمده چنانچه در وجهک خبر و در حق تو جبر بک تحقیق شد  
 و قل للذین ابوءوا الکتاب و الامین عر اسلمکم شه و قل عطف است بر جمله شرطیه که خبر  
 او ام است یعنی فان حاجوک قتل اسلمت استفاده برای تقریر است معنی قل عطف بر اقرار تا با اینچه مطلوب است  
 اقرار کنند و دوم صدق و راستی زنده معنی انست بگویم کسانی را که داده شده اند کتاب یعنی توبه و انجیل که اگر از شما  
 و بگویم مرا میان را یعنی مشرکان که را که ایشان کتابی و قرآنی ندارند اسلام آورده اید و انقیاد وین اسلام کرده اید و این  
 برای آنست تا ایشان اقرار کنند و اسلمنا گویند فان اسلموا فقد اهتدوا و ان متوکفوا  
 فاما علیکم السبل فان اسلموا شرطی است مخدوف الحرف که خداست و انفعیل سنت ای فان اسلموا انجیل  
 خداست و این شرطیه مذکور است برای بیان حال مخاطبان بعد گفتن اسلمتم معنی انست پس اگر اسلام آورند و اقرار کنند  
 که ما اسلام آورده ایم و دین حق را تصدیق کرده ایم در دنیا و آخرت همراه خواندن کشته شدن نجات یابند و در آخرت از عذاب  
 شدن و سوخته شدن باشند زیرا که راه راست یافتند و سوسی اسلام شتافتند و اگر روی گردانند از ایمان آورده اند  
 و اقرار کردن بایمان و اسلام کردن تر از ایمان نکند و در معرفت نیفتند زیرا که نیست واجب بر تو مگر ساینده نور ساینده  
 و انچه بر تو واجب بود یا آوردی و الله بعید می آید باده این جمله تزییل است معنی انست  
 و خدای بینا است بر همه منندگان کار ایشان می بیند و نیست ایشان میدانند و حسب اعمال و نیات تجزادان و سزا  
 کردن میتوانند ان الذین یکفرون یا لب الله و یقتلون السین بعیر حق  
 و یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس قلینهم هم  
 بعد اب الیم اولیک الذین حیطت اعمالهم فی الدنیا  
 و الا یحسوا و ما لهم من نصیبین ۰ قبل کردن تا ان باب بفر و بر صفت معانی از باب عتاب  
 خوانند بر حسب خلاف قرأت معنی مختلف دارند محمد در سبب آیات شده فان من یحسب ان یحسب علیک السلام  
 جمله و الله بعید یا العباد و لوح سوسی و عید کفار بود و سماع منتظر بیان آن نمود جمله را سوگند آورد و بر وجه استنباط  
 فصل کرد و توان بود که ان الذین یکفرون یا لب الله کتاب از می بود باشد از باب کثرت از می صوف بود و این جمله را تقریر  
 معنی چون جمله سابقه که از ان حق عذاب بکافران فهم میشود دارند و تا کیدان از جهت آنکه ایشان معذب بودن خویش را انکار

ع

میگردند عذاب الهی را منکر میشدند پس تامل آنرا ایام اسعد و درویشی آنرا آذینا میگفتند پس در این بین معنی آنرا در سیم  
از باب استعارت مند برای ضد بود و استعارت تلخیصیه باشد چنانچه درین بیت آمده و دلیر و نیر یعنی غرور است  
شده بصیفت دلیری صغیری کشید و رسید به نیر بری یعنی بگوشه خزانه من ناصر من اسم مانا فی است من و در این بیت  
هم خبر است ظرف استقرت و جمله و الم هم من ناصر من عطف است و جمله اول کالذین حبسوا هم و جمله اول کالذین حبسوا هم  
مفترسم بعد از اسم سوال استقرت مفروضه اشمل بود آوردن و بعد از آن خبری بود یعنی روی نمود و جواب است توان  
افتیاد صغیر جمع از صحت رعایت فاصله بود و توافق او و آفرایش باشد معنی انست بدرستی آنکسانیکه بآیات خدا کفر  
میورزند و انبیا را غیر حق میباشند کسانی را که امر بعدل نمیکند و از نظم و دایمی میشوند یا گویند مقالیه میکنند یا کسانیکه  
از ظلم مانع نمیکردند پس مرده ایشان را بعد از درونک و ضحکین بخیر میگویند منضم بهم و باک ایشان آنگاه که علمای ایشان  
در دنیا و آخرت ناچیز شده و هیچ کاری ایشان را سودمند نیامده و دین ایشان را باری و دین نکان و نصرت کنند کار و  
کرده اند بنی اسرائیل در اول ساعت از روز جمعه سه پیغمبر را کشتند و صد و دوازده عابد که با هم معروف استادند هم در آخر آن روز  
کشته گشتند **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَدْعُونَ إِلَى الْكِتَابِ يَدْعُونَ إِلَى الْكِتَابِ**  
**اللَّهُ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فُرْجَهُمْ فَهُمْ مَعَهُمْ مَعَهُمْ** روایت کرده اند هر که  
در زنی زن اگر دین قضیه ایشان پیش حکام وقت آوردند حکم توبه در باب زانی محسن رحم بود حکام از وجاهت زانی و معنی مذکور و  
رشتا حکم مذکور شایع نموده حکم نازا تحریف کردند و از جسم بروی سیاه کردن آوردند و گفتند بسوی محمد بروید و این حکم پس  
شاید در شریعت و آسانی بود این هم بر آسان شود پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمدند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
نیز حکم فرمود ایشان قبول نکردند و این حکم را در معرض ظلم و جور آوردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود حکم توبه  
نیز همین است شما توبه دارید حکم مذکور از توبه بیرون آرید ایشان را آوردن توبه اعراض کردن دل بر نمودن توبه  
نیاورند و بعضی گویند توبه آوردن این صور یا که بزرگترین اجبار ایشان بود خواندن گرفت تا آنکه بر حکم رحم رسید از  
خواندن آن ابراض کرد و بعد از سلام رضی الله عنه که او نیز از اجبار ایشان بود پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
ایمان آورده بود و در اعلام دین کوشش مینمود گفت حکم رحم را چرا میپوشی و در اثبات محسن باطل چرا میکوشی توبه را  
از دست او بستاند چنانچه از توبه بر خواندن این صور یا با جماعت بود و محفل و فعل شایع بود پس این آیه در شان  
ایشان نازل گشت بمقتضای امرای انکار است و انکار نفی اثبات باشد و تنکیر نفی برای تعظیم است معنی انصاف یا تعظیم بود  
چو ایشان اخبار بودند و در حفظ لفظ و فهم معنی خود را هیچ بسیار نبودند از ضبط لفظ و درک معنی انصاف و افراد نشدند و خود  
را از لفظ و معنی آن بیگانه و واقف می نداشتند با وجود آنکه از کتاب خویش صاحب خط و افراد انصاف کامل بودند  
از دعوت متوجهی به ان کتابی که انصاف دارند اصرار می نمودند و بعد از آنکه کتابی را در حال است از ازین اوتوا



تفصیلاً من الکتاب که جزو قرآن است لیکن میگویند نمی لیکن الکتاب یا لیکن الرسول متعلق است به خودی شریعت است بر  
بدون و در جمیع معنیه حال است جمله قرآن الی الذین او انوا العیبا من الکتاب تا آخر ابراهیم کتاب شکایتی دیگر است بر حق  
جمله سابقه را که باز داشت از کفر و شرک و تخلف بود و سبب است معنی آن چنین که آید یا ندیدی یعنی دیدنی می بود  
کتابتیکه داده شد نه تفصیل طبعی از کتاب و سوره فخر از کلامی با صدق و صواب خوانده میشود و سببی کتاب ایشان یعنی  
توریت میان ایشان از آنچه اختلاف کرده اند حکم کنند و ایشان را از ظلمت اشتباه بیرون آرد و فرقی از ایشان بر  
سیکند و از آنکه لازم نبود ایشان همیشه صفت اعراض از حق دارند و گاهی بدین حق روی می آرند سوال  
تولی و اعراض یکی است میان ایشان در معنی قرآنی نیست تأخیر از یک معنی بدو عبارت مختلف در افادت بخود و بر ستر  
چگونه آید و صحت آن چه نوع روی نماید چنانچه تمام متولی بصیغه متحد و اخبار است از صحت تولی که بعد از دعوت  
سببی کتاب بود و هم معنوی اخبار از اعراض ایشان از صومع و صواب باشد و ظاهر است که اعراض بعد از دعوت است  
کتاب متحد و صادق دارند و اعراض از حق و صواب و حلیت و طبیعت ایشان ثابت است و نمی دارند و بعد از آنکه متولی  
و لایست میکند بر وقوع تولی بعد از دعوت و گنجهش در یافتن حلیت بذلت یا نه و قالوا ان تمسکنا الکتاب  
الا آیتا مما تعدو و ذلک این جمله مستانده است چنانست که کسی گفت بای سبب متولون من  
الکتاب در غیر معنوی من الکتاب فقیل ذلک بانهم قالوا لئن تمسکنا النار الا انما ماعد و دابت معنی اینست آن یعنی رو  
گردانیدن ایشان از دین و منکر شدن از حق یقین سبب آن است که گفته اند ایشان بار آتش بخورند و سود مگر خیزند  
معد و بیان ایام معد و دابت که شده و ذکر آن بالا رفته و شریعت هم در حق دینهم کاکا و ایتهم و ان  
این جمله عطف است بر جمله قالوا لئن تمسکنا النار معنی اینست و ایشان را در دین مغرور گردانید و بهلاک اید رسانید  
آنچه اقرار میکردند و نایاب و میگفتند چنانچه لئن تمسکنا النار یا ماعد و دابت و شیخ من ابا و نا الا بنیاد و مخن ابناء را باشد  
احیاء و بخوان از کلمات نامستوده و سخنان نابوده فکیف اذ اجتمعوا هم لم یؤمروا که ریت فی  
فاسیه است جمله سبب متولون محل سابقه است ای متولانی دنیا ما ذکرنا فکیف یکون حالهم او فکیف یعنونه او  
هم فبا هم الا انه و استغنام برای متویل و تحلیف است و جمله بیان فطاعت حال کافران و شناعت اهل ایشان  
معنی اینست که دنیا را بچیز کردند و در دنیا پس چگونه خواهند کرد در آخری در آن وقت که جمع خواهیم گردانیشان را در روز  
که آمدنی است و آنچه در موعود است شدنی است و وفیئت کل نفس بما کسبت عطف است بر الا  
خیر و الط موصوفت محزون است ای وفیت خیر دایر او ماضی بر طریقی فی الکتاب معنی اینست و تمام داده شد که  
انفسی در آن روز جزا آنچه کسب کرده است و بیاید جزا آنچه آورده است و هم که لا یظلمون فی مال است  
از صحت کلام سابق ای فکیف اذ و فیما هم پسندیده است و اینها هم العذاب و انما لا یظلمون فی مال است

استحقاق و لا یكون العذاب موضعاً فی غیره من حیث انما هیست و حال نیست که ایشان معلوم نباشند یعنی ایشان را  
از عذاب همان برسد که مستحق آنند و وضع عذاب در سوره فتح آن بود پس ظلم نباشد **قُلِ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ سُلَیْمَانَ وَ عَلٰی اٰلِیْهِ وَسَلَّمَ**  
**تَوَدَّی الْمَلِکَ مِنْ قَبْلِکَ وَ کَتَبْتَ نَزِیْعَ الْمَلِکَ مِنْ قَبْلِکَ وَ کَتَبْتَ نَزِیْعَ الْمَلِکَ مِنْ قَبْلِکَ وَ کَتَبْتَ نَزِیْعَ الْمَلِکَ مِنْ قَبْلِکَ**  
**هَسَنَ تَبَشُّرًا** و الله اعلم بما یدری است عربان و اعوذون سبیل و بوب هم مشاء و عودن حرف ناست  
بویا الله است و کوفیان با الله را منادی دارند و هم می شنودند و از ایشان خبر نیاورند مالک الملک صفت منادی است  
و صفت منادی مفرد که مضارع بود و منصوب با شی چون یازید و یا حبیب الله من و تواند بود منادی دیگر بود و تقدیر یا مالک الملک  
باشد جمله نایم یا جمله نیکه بعد از او است مقول قل است و قل به قول خویش منقرض است برای تلقین شاکه تلقین آن از  
آداب محاسن و تواند بود که اشارت سوره قل لغاری بود و تقریر مضمون حمل سابق باشد که چون خدای عزوجل را  
بدین صفات شاکه و بطلان قول لغاری بالو هیست یعنی چه چیز را که می آید مالک ملک بنود و ذات او صفت الله اکبر و او  
ملک است و آن روی بنود قدرت بر هر چیزی و صفت او بنود و هم چنین که در پیش کردن شب و روز و بیرون آوردن نذر  
از هر چه و طره از نذر و روزی دادن بغیر حساب کار او نباشد هم ازین جهت فعلی که بغیر حرف عطفت آورد و جمله اولی  
من تشار معلل است چون که از آن می رود لغاری فقیر ضعیف است پیغمبر دیده اند آوردن ایمان روی گردانید  
از انقیاد پیغمبر علیه السلام امر او کردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از روی که اگر مسلمانان ملک فارس و روم بگیرند  
کا فزان بشکست و فرایشان دین اسلام پذیرند و بعضی گویند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم کفح گشت پیغمبر  
فرمود که شمار ملک فارس و روم بنویسید و بنویسید و بنویسید و بنویسید و بنویسید و بنویسید و بنویسید و بنویسید  
لافت و گزاف آوردند گفته میباشند بهر هاست که فارس و روم که با محمد و این کلمات این آیت نازل شد و این نظم  
بود و پیوسته و بعضی گویند در عصر غنای شکی پیدا شد یاران از یافتن آن عاجز شدند پیغمبر صلی الله علیه و سلم خبر کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
آید و بدست خود کلید گرفت بر سنگی که در ازان سنگ آتشی بر آید و میباید پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
فرمود درین بر دشمنانی مرا قصه های غیر بنویسند که در گشتن بار دیگر کنند باز آتش بر آمد که نشان آن در سوره اسرید  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود در دشمنانی چشمهای من قصه را روم دید باز دیگر کنند زو آتش بر داشت پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
الله تعالی علیه و سلم فرمود حق تعالی را پسین بر دشمنانی قصه را صفا می نمود و جبرئیل را خبر کرده است که انست تو همه  
همان خطبه خواهد کرد و همه زمین در تصرف تو خواهد آورد و منافقان و یهودان و قریسیان و مشرکان و مشرکان را که  
گویند که عیسی که برای قتال او جمع شده اند و پیغمبر برای دفع شر ایشان در غزوه قی مشغول گشته بر آشفته و میان  
خودش گفته محمد خلق را عتبه میداد بگر فتن ملک خیر و صفا و روم سپید و اهری میسازد پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
چون این شنید خواست و احکام تا ملک را نگذارد به است او آید این آیت نازل شد و این نظم بود و پیوسته تا این شارا



دوستی گردیدند نیست مسلمانان بر ایشان میگفتند و اسیران و موثران به رسانیدند این آیه و اگر گشت و این نظم بر روی  
 پیوست تا مسلمانان محفل با کافران دوستی نکنند و پیوسته منافقان بدین بلا مبتلا نشوند و بعضی گویند این آیه مقرر قسطی است  
 این آیه را در گذشته و قضا و چنان بود که مخاطب بر طبقه مکتوبی سبوی اهل مکه بنشینست بر دست عورتی برای رسانیدن داد  
 پیغمبر را خیر شد انیر المؤمنین علی را فرستاد و ناله کند و بنشینست آرد هر کجا که میاید بکتاب ببرد و این آیه را در گذشته  
 و ناله آن عورت شنید و او را در باغی یافت خواست تا دل بر صدق نهد و مکتوبی که پیغمبر به عورت داده بود و دل بر صدق  
 نیاورد و بر دهن مکتوب را انکار کرد و اسیر المؤمنین علی رضی الله عنه تنذیر فرمود و مکتوب مذکور که در سبوی خود نیکو رسانید  
 بود و چون کشید اسیر المؤمنین علی مکتوب مذکور پیش پیغمبر آورد و قصه آنرا ذکر کرد و مضمون آن این بود من مخاطب بر آن آیه  
 الی اهل مکه ان محمد اقصی کفر و احکم حرم چون این مکتوب پیش پیغمبر خواندند و این مضمون بر زبان رسانیدند مخاطب بر آن آیه حاضر  
 بود و این علی پیغمبر را از وی دشوار نمود و امیر المؤمنین عمر گفت یا رسول الله یعنی افیر بنی المصطفی را رسانیدند تعالی علیه  
 و سلم فرمود نه شکی در او ناید یک لعل و دندان کیون قد طلع علی اهل بدر فقال اعمله انما شکتم نقه غفرته لکم یعنی مخاطب بر آن آیه  
 ملته در جنگ بدر حاضر بود و چنانچه با عمر شاید بود که فدای بعد اطلاق بر اهل بدر گفته باشند هر چه خواهد از آنکس و بسیار  
 از جبارت بکینند بهستی من شمارا آمرزیدم و گمان شمارا نحو کردم امیر المؤمنین عمر از کشتن او باز ماند و مخاطب مذکور در پیشتن  
 مکتوب سبوی کافران بر زبان رسانید و گفت یا رسول الله من برگشته ام و کافران پیوسته ام و عداوت پیغمبر علیه السلام کردم  
 سری چنان رسانیدند ام مکتوب از محبت مخالفت اهل اسلام نه بنشینست ام و در ره بطلان زنده ام لیکن من اهل و فرزندان مکه را  
 کسی رساند و گفته ایشان نمی پذیرم تا ایشان را بنشینستن مکتوب محبتی الهی را که در تمام ایشان اهل و عیال را متعرض نشوند و  
 دید آنی گفتند در مکتوب پیغمبر نه بنشینست ام که مسلمانان را زبان کند و کافران را نفع باشد از حبه ترسیل نیدار کافران محبتی نداشتند  
 اظهار کردم و خود را در معرض دوستی آوردم در دل من بغض ایشان ممکن و عداوت ایشان سیر من است پیغمبر صلی الله تعالی علیه  
 و سلم او را صاف دانسته درین قصه در داشت سوال چون او را محبت با کافران نبود بلکه بغض ایشان که در دل داشت  
 ظاهر میشود و در ولائته المؤمنون الکافرون اولیاء در حق او نبود و نزول آیت در نشان او نباشد چو اسیر و در  
 منی از محبت ایشان در حق عاصه مومنان مستحکم اعتبار آنکه منافقان کافران را دوست گرفته بودند و با ایشان عهد  
 مینمودند و در و استثنای منی قوله الا این مقول منم تقیه در حق مخاطب بر آن آیه که او را محبت خوف کفار محبت الهی را کرد  
 و در دل بر بغض متکین داشت و صورت محبت مینمود پس در و آیت باعتبار منی مذکور در حق عاصه مومنان باشد و با اعتبار  
 آیت او را مخاطب بر آن آیه بود معنی ان نیست میگرد مومنان کافران را دوستان از غیر مومنان یعنی مسلمانان  
 گذشته کافران را دوست گیرند و از محبت محبت اسلام پیوسته دوستی ایشان نپذیرد کافری پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه  
 و سلم آمد و گفت آمده ام تا اثر در جنگ یاری دهم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود انا لست بکافر و پیوسته

این آیه را در گذشته و قضا و چنان بود که مخاطب بر طبقه مکتوبی سبوی اهل مکه بنشینست بر دست عورتی برای رسانیدن داد پیغمبر را خیر شد انیر المؤمنین علی را فرستاد و ناله کند و بنشینست آرد هر کجا که میاید بکتاب ببرد و این آیه را در گذشته و ناله آن عورت شنید و او را در باغی یافت خواست تا دل بر صدق نهد و مکتوبی که پیغمبر به عورت داده بود و دل بر صدق نیاورد و بر دهن مکتوب را انکار کرد و اسیر المؤمنین علی رضی الله عنه تنذیر فرمود و مکتوب مذکور که در سبوی خود نیکو رسانید بود و چون کشید اسیر المؤمنین علی مکتوب مذکور پیش پیغمبر آورد و قصه آنرا ذکر کرد و مضمون آن این بود من مخاطب بر آن آیه الی اهل مکه ان محمد اقصی کفر و احکم حرم چون این مکتوب پیش پیغمبر خواندند و این مضمون بر زبان رسانیدند مخاطب بر آن آیه حاضر بود و این علی پیغمبر را از وی دشوار نمود و امیر المؤمنین عمر گفت یا رسول الله یعنی افیر بنی المصطفی را رسانیدند تعالی علیه و سلم فرمود نه شکی در او ناید یک لعل و دندان کیون قد طلع علی اهل بدر فقال اعمله انما شکتم نقه غفرته لکم یعنی مخاطب بر آن آیه ملته در جنگ بدر حاضر بود و چنانچه با عمر شاید بود که فدای بعد اطلاق بر اهل بدر گفته باشند هر چه خواهد از آنکس و بسیار از جبارت بکینند بهستی من شمارا آمرزیدم و گمان شمارا نحو کردم امیر المؤمنین عمر از کشتن او باز ماند و مخاطب مذکور در پیشتن مکتوب سبوی کافران بر زبان رسانید و گفت یا رسول الله من برگشته ام و کافران پیوسته ام و عداوت پیغمبر علیه السلام کردم سری چنان رسانیدند ام مکتوب از محبت مخالفت اهل اسلام نه بنشینست ام و در ره بطلان زنده ام لیکن من اهل و فرزندان مکه را کسی رساند و گفته ایشان نمی پذیرم تا ایشان را بنشینستن مکتوب محبتی الهی را که در تمام ایشان اهل و عیال را متعرض نشوند و دید آنی گفتند در مکتوب پیغمبر نه بنشینست ام که مسلمانان را زبان کند و کافران را نفع باشد از حبه ترسیل نیدار کافران محبتی نداشتند اظهار کردم و خود را در معرض دوستی آوردم در دل من بغض ایشان ممکن و عداوت ایشان سیر من است پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم او را صاف دانسته درین قصه در داشت سوال چون او را محبت با کافران نبود بلکه بغض ایشان که در دل داشت ظاهر میشود و در ولائته المؤمنون الکافرون اولیاء در حق او نبود و نزول آیت در نشان او نباشد چو اسیر و در منی از محبت ایشان در حق عاصه مومنان مستحکم اعتبار آنکه منافقان کافران را دوست گرفته بودند و با ایشان عهد مینمودند و در و استثنای منی قوله الا این مقول منم تقیه در حق مخاطب بر آن آیه که او را محبت خوف کفار محبت الهی را کرد و در دل بر بغض متکین داشت و صورت محبت مینمود پس در و آیت باعتبار منی مذکور در حق عاصه مومنان باشد و با اعتبار آیت او را مخاطب بر آن آیه بود معنی ان نیست میگرد مومنان کافران را دوستان از غیر مومنان یعنی مسلمانان گذشته کافران را دوست گیرند و از محبت محبت اسلام پیوسته دوستی ایشان نپذیرد کافری پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمد و گفت آمده ام تا اثر در جنگ یاری دهم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود انا لست بکافر و پیوسته







قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ  
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ  
چون ای کتاب و دعوی محبت خدا میکردند و سخن بنا بر این داشتند و احباده  
میگفتند چه قدر حق گفتیم تحببون شد تا آخر نازل گشت و مفسود حمل سابقه که رد اعتقاد آن نبود و نصاری است بفرموده  
چون این جمله تفریحی سابقه بود و فصل او از جمله سابقه روی نمود و جمله شرطیه بقول قل است بحکم الله جواب است بفرموده  
شده و مفسود هم طاعت است بحکم الله و الله غفور رحیم تفریحی است معنی اینست بگو ای محمد اگر استبداد بنابرین صفت  
و دوست میدارید خدای را پس ای پیغمبر من کینه عیسی را بنده خدا و رسول او خوانید و خدا و پسر خدا بگویند و مشرک بشوید  
در راه تکلیف میویند بر پی من بروید و در کار دین متابع من شوید خدا دوست دارد و دشمن او دنیا فرزند مشرکان است و شما  
آمرزنده است خطایا آمرزید بخوانید است عطا یا بخش قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَاللَّيْسَ سِوَالِ اللَّهِ  
مفسود قل انکم تحبون الله فاتبعونی معنی اینست بگو ای محمد اطاعت کنید خدا را در توحید و عبادت که بر حکم انی است  
الا اله الا انا عبادنی واجب میگردد و الله اطاعت کنید رسول خدا را که محمد است و او در شان عیسی خبر میدهد ان عیسی علیه  
و این شد و حکمت القماری در معنی سیر ساند شما هم چنین بدانید و عیسی را هم برین صفت بخوانید قُلْ تَوَلَّوْا فَاِنْ  
اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ  
این شتر طاعت بخند و ابوالخوار می قُلْ تَوَلَّوْا فَاِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ  
الکافرون تعلیل جزای مجزوف است و جمله قُلْ تَوَلَّوْا مفسود است برای بیان حرمان کسی که از طاعت خدا و رسول روی گرداند  
و طاعت را لازم نمائند معنی اینست پس ایشان اگر از طاعت خدا و رسول خدا روی گردانند از محبت خدا محروم باشند  
زیر آنچه خدای کافران را دوست ندارد و در معرض دوستی نیارد و بگویند که قُلْ تَوَلَّوْا فَاِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ  
اصْطَفَىٰ اٰدَمَ وَ نُوْحًا وَاٰلَ اِبْرٰهٖمَ وَاٰلَ عِمرٰنَ عَلَی الْعَالَمِیْنَ  
چون میبود اصطفا  
میروی از نصاری اصطفا می عیسی را شکر کنند و عیسی را و آل او را شکر کنند چه معنای سیر عمران است عیسی و آل عمران  
و عمران که پدر محمد از اولاد همان عمران که پدر موسی است و میان ایشان هزار و سیصد سال است پس هر دو آل عمران که پدر  
موسی است باشند پس بود و نصاری شکر اصطفا بعضی آل عمران بودند و در قوام علم معانی آورده اگر در محکم علیه متعدد باشد  
چنانچه انی احب زید او او را و السابغ میگردم حجت احد او را و خالی از هر عین الباقین فالناکیده واجب کرد و بالا کاروان  
ان خلی الذین عمن الباقین جمله را باعتبار انکار حکم در بعضی ناکید و واجب بود و چون این جمله نیز دلالت میکند برین که سیر  
آل عمرانست فرزندان خدای و چون آدمی و بر در زده او بود لایق خدای نباشد این آیه نیز مثبت بطریق قول نصاری نیست فانی  
این باشد بشدن و الله بودن عیسی است برین طریق مفسود هم در اصل سابقه گشت از کمال اتصال و اصل پیوسته معنی اینست  
بدستی که برگزیده است خدای آدم را که او را بر احسن تقدیم آفرید و تعلیم اسما که میگردانید و بر مرتبه بودن و مسجود ملائکه  
رسانید و ابوالشیر ساخته و کار دین بر دنیا بود و بر داشته و برگزیده نوع را که ابوالشیر شای کرده و بعد طوفان جهان از نسل او









خدا می هر که از او پیشتر روزی دهد یا روزی و در حساب طلبه یا بغیر حسب توبه و بخیل شتفت و گاهوی بخشه و ان  
حکایت یعنی آن که در نزق بود پیشانی بغیر حساب او کلام میزد و میایا که راست یا اخباری از خدای تبارک و تعالی هست  
روایت کرده اند در وقت بغیر زمان محلی بود روزی فاطمه رضی الله تعالی عنها را خبر کرد که بودن پیغمبر صلی  
و غوار نمود و قرصی و بازه گوشتی بر طبقی نهاد پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرستاد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم باطنی  
نمود در خانه فاطمه آمد و در مقام او را چون فاطمه طبق کشت و طبق را بر از زمان و گوشت ویدول او بر صحنه استاجا معید پیغمبر  
الله تعالی علیه و سلم فرمود ای دختر که من پیغمبر میدانی که این طعام از کجا است فاطمه رضی الله تعالی عنها گفت زنی از خدا  
و خدای خود جل نکر از او پیشتر روزی و چون فاطمه رضی الله تعالی عنها همان جواب گفت که پیغمبر که را را گفته بود پیغمبر صلی  
الله تعالی علیه و سلم الحمد لله ای جلیک شبهه شده تسامی اسرائیل فرمود بعد امیر المؤمنین علی و حسن و حسین و جمیع  
اول بیت رضی الله تعالی عنهم طلب کردند آن طعام خوردند و سیر شدند طعام چنانچه بود باقی نبود و بعد فاطمه رضی الله تعالی  
عنها آن طعام را در قسمت آورد میان همناسایگان بخش کرد **هَذَا كَيْسٌ يَأْكُلُ كَيْسٌ يَأْكُلُ كَيْسٌ يَأْكُلُ**  
معترضه است میان معطوف و معطوف علیه یعنی و از قائل الملكة که عطف است بر او قائل امر به عملان یا است تافه است  
در جواب ما ذللت لک که این سخن معنی اینست در آن هنگام که ذکر یا مرثیه میزد که نزدیک خدا دارد و معایه کرد  
رحله او را مشاهده آثار در دل آورد آنکه کرد که از خواهر مرثیه که زوجه تر که را بود و فرزندش مثل آید و ولدی همچو او روی نماید  
خدا خواست کرد و غلغله و عابرا آورد و معنی گویند چون زکریا میبود و در وقت از عالم قدرت معانی که در او روی فرزندش  
کبریا از زن نازانیده در دل آورد قال **إِنِّي هَبْتُ مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً**  
قال یا بنو عیسا بدل از او باشد معنی اینست گفت زکریا و درخواست کرد از حق جل و علا ای پرورگار من فرزندم را  
و پاکیزه بخش مرا **إِنَّكَ بِسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ** این جمله تنویر است و تا که از حضرت ابراهیم عزیریل  
و کادت است معنی اینست بدرستی تو پذیرنده دعائی اجابت کننده شدالت مالی فدا **أَدُلُّهُ الْمَلَائِكَةُ**  
و هو قائم یحیی فی الجحایب لا این جمله عطف است بر قال رب مهمل و جمله قائم حال است از  
مفعول ناده و جمله یحیی حال است از فاعل قائم فنادت بنده و المالت خوانند معنی یکی و ان معنی اینست پس اگر  
زکریا را از خشکان درین حال که او استاده در محراب بود غار میگذازد و در خضر خدای پیوستش شنید و بدین اراکه  
عزیریل مراد دارند و کرا و بلفظ جمع برای تقسیم ندارند **إِنَّ اللَّهَ يُكَلِّمُ مَن يَشَاءُ**  
**يُكَلِّمُ مَن يَشَاءُ** بیشتر که بعینه مضارع از باب است و از باب التفعیل خوانند معنی باب التفعیل که بیشتر نهادت  
دانند بعد فاعل است از یحیی و تا که از حضرت تقویم لوح است چنانکه در خشکان بید و عا کردن زکریا بلوح مست  
بر آوردن بشارت است و ساینده مژده انبیا است باعتبار تقویم لوح زکریا را از مشرقی به سبب اسفل کرد و بعد از آنکه آورد

این جمیعین ندانند که بگوید یا مقول قولی که مضمون ندانست باشد می باشد ملائکه و قالون شد بیشتر که بعضی از این  
 الفتح همه خوانند محمول بر افکار یا بتقدیر فناء ملائکه بان شد بیشتر دانست معنی نیست پس ادا فرشتگان ندانند  
 و بشارت آوردند و گفتند بدرستی خدا بشارت میدهد ترا بخیر و عطا کردن عی در حالیکه تصدیق کننده است  
 یعنی که کلام است از خدا گفته اند اول کسی که عی را تصدیق کرد و پی نبوت او اعتراف آورد و با او مخالفت ننمود  
 علیه السلام بود و عی شوق از حیا باشد یا ناخود از حیات باشد رواست کرده اند که عی صلوات الله علیه کار  
 عصمت بدین مرتبه رسانید که هرگز گفته نکرد در خاطر نیندیشید و دل او بدان چنانده بود که گاهی غفلت بر دل او در  
 ننمود و نیز رواست کرده اند از خوف خدا عی چندان گریست که پوست و گوشت رخسارهای او از سیل و سیح  
 سوده گشت دندان و باطن و همان ظهور پوست او از جهت سوز رخساره او نمایی نهاد از سیل مشک غده مذکور  
 قرار نگیرد می افتاد و سست شد او **وَاَوْفِيكُمْ مِّنَ الصَّالِحِينَ** و سید با معطوفات خویش  
 عطف است بر مصداق معنی نیست و در حاله که صاحب ایدت و ممتی باشد و در قوم خود خداوند سری و شوری  
 بود و باز دارنده است نفس خود را از زنان با قدرت برایشان از جهت احتراز از اشتغال بغیر که کار اشتغال  
 که پیغمبری باشد ناشی از فاضل و دوستان فلاح یعنی پیغمبری ناشی از اولاد پیغمبران یا پیغمبری کاین از فاضل ایشان  
 و امام شافعی که بدین آیه تمسک کرد و خلوت گرفتن برای عبادت از مشغول شدن تعلق فاضلتر گفته چنانچه سحانه تقالی  
 عی را معجزه بود و این صفت را در حیرت پسندیدگی آورد و آن سنائی اشتغال نکاح بود و مخالف اشتغال بر زنان  
 باشد از جهت آوینده رضی الله تعالی عنه جواب است که معجزه پیغمبری منافی با فضیلت غیر نشود و چنانچه کسی را بعلم  
 ظاهر ستاید بدین ستایش فضل او بعلم باطن بنیاید چنانچه کسی را معجزه کند بغنا مستلزم نبود و فعل او بر خست  
**قَالَ رَبِّ اَنۡیَ یَکُونُ فِیْ عِلْمِیْ قَدۡ بَلَغَنِی الْکِبَرُ وَاٰتٰی عَاقِبَۃً**  
 قال مستأنف است ربانی کیون لی فلام مقول قال است و استنهام برای تعجب است و بلیغی الکبر حال است و اواخر  
 عاقه حالی دیگر است معنی نیست گفت زکریا چگونه باشد یا از لحاظ اصل بد فرزند می احوال نیست که مر ابر  
 رسیده وزن من نازائیده است روی فرزند دیده سوال زکریا علیه السلام ظهور خوارق عادات در شان می  
 مشاهده کرد و در وقت پیری خویش و نازائیدگی زن دل بر زاده شدن فرزند می آورد و بر جبه ظهور خوارق عادات در  
 و عا رب رب می من که نیک و زیاده طبیعت است بشارت ان شد پیشتر که عی یافت درین بشارت چه جای نرود  
 که استعجاب بیانی کیون لی فلام مذکور می شود چو استعجاب استعجاب از فقر عاوت متفلسف استقام قدرت است و شکر  
 و سپاس عی است یعنی از فضل و کرم کردی و این بشارت ظهور آوردی ما که ندانیم این نعمت اگر در خود من نبود  
 و مر و سپردن نازائیده را این دولت چگونه روی نمودی گفته اند زکریا در آن وقت صد و بیست ساله و بعضی او بیست

نموده نه ساله و بعضی گویند دو سه ساله بود وزن او هشتاد ساله و بعضی گویند نود و هشت ساله و بعضی نوزده ساله و بعضی  
**قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** <sup>جمله مستأنف است در جواب ماذا قال الله</sup>  
او ماذا قال الله صین قال ذکر یا ذکاک کند که خبر مبتدایه حذف دارند تقدیر کلام لامر و کما التبتیرت پندارید یا تقدیر کلام امر  
کما ذکرک التبتیرت بلکه و امر کما عاقر بود و تواند بود که کما مفعول بمن فعل مخوف و التبتیرت سابق کلام مبتدایه فعل لامر  
مثل ذکاک الفعل المحیب بآیات و در کشف مکه کما الله ربنا فیما فی الدنیا و بعضی علی نحو هذا البتة ای صفت خلقی لا یؤمن الا الله  
استند داشته و فعل یار یا یار او گفته و از کذا بظرف مشکک لا یحتمل معنی تعریف جسته معنی اینست گفتند که  
جلیل یاکوین گفت جبرئیل کار چنانست که بشارت داده شد و یا چنانست تو ذکر کرده کن تو نازانیده و مست و تویم  
رسیده یا این بهم که این صفت باشد در آفرید این فرزند استعدا و بنویسید یا فرزند ضای مثل این خلق عجیب و امر غریب  
زیرا که خدای بکنند از افعال غریبه و عجیب یا بخواهد یا گویند خدای کن یا بخواهد کردنی مثل این کردن و بیافرید آفریدی مثل  
این آفریدی از سنگ ناقه پیدا کرد و اندک عصاره از او سازد از زنده نازانیده و در جزایر پیدا کند **قَالَ رَبِّ اجْعَلْ**  
**لِي آيَةً** <sup>ما قال مستأنف است در جواب ماذا قال صین قبل که ذکاک معنی اینست گفتند که یا ای پروردگار</sup>  
من بگردان مرا ای مرا علامتی که پیش از ما حاصل نمیدن و لانت بر حصول کند و معنی صدق این وعده شود سوال در  
وعده خدای که در صدق آن هیچ شبهه نیست طلب علامت که می مذاق صدق شود و بجه معنی است چو اسب انبیا را در  
وحی برای تحقیق اینکه وحی ازین است تا مل افند و استدلال بعلایمی باشد که بدان تحقیق و وحی تحقیق ملک بشود و نظیر این آ  
که چون ایسیم علیه السلام فرج و در خواب آید بروی تحقیق حال حبس و بعد از حکم من شد من الشیطان گفت و من غیر من  
تعالی غایب و سلم و دیدن جبرئیل علیه السلام گفت زملونی زملونی و ثرونی و ثرونی و ثرونی محتاج سوئی امل گشت که این از شیطان  
یا از ملک است تا آنکه خدای تعالی علم ضرری آفرید که این جبرئیل است و آنچه می آرد وحی آنکه در غیب است **قَالَ آيَتُكَ**  
**أَلَّا تَحْكُمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا ذُرِّيَّتَهُ** <sup>ما قال مستأنف است جمله که بعد از است مقول است لا امر است</sup>  
بفرغ است آسان لا تحکم الناس کلام الامر از انفاست آیت سوئی کاف خطاب با وحی ملائکه است معنی اینست خدای گفت  
علامتی که تو می آری آن بود که سه روز با مردمان سخن بگویی مگر سخن گفتن بر وجه اشارت بدستی در روی خوشی و ابروی سلب  
قدرت حکم خارق عادی نمود که علامت خارق عادت دیگر تواند بود **وَأَذْكُرُكَ بِبَرَكَةِ**  
**بِالْعِشِيِّ وَالْإِبْهَامِ** <sup>این جمله عطف است بر جمله که مفهوم کلام سابق است و معنی با متعلقا و خویش عطف است</sup>  
بر و یا نسبی که گفت فاه تبشیر ما تبشیر او ذکر یک کثیر لای ذکر اکثر او معنی آخر معنی اینست بنبش شود بخوار  
کردن به بشارت و او نکرد کار و یا و کین تر و در کار و در یاد کرد و در بسیار و در تمام گاه و باید و او را یا کی یا لا و کینه است که قدرت  
حکم بر غیر ذکر نماند بود و از کلامی دیگر جایز نیست و ما در این ایام ذکر خدای بسیار و بسیار آن بدین بگذارد و لا فای

سج

الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ أَصْطَفَيْتُ وَطَهَّرْتُ وَأَخْطَفْتُ كُلَّ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

لفظ الله اسم آن است اصطفا با عطف و طهر با عطف و خیر با عطف و ان با اسم و خبر غیر تفسیر قول قال است و بعد از آنکه عطف است بر اوقات امر و همان تاکید بر اوجبت بشارت الطغافر و وجه و کائنات است معنی اینست و چون فرشتگان گفتند یا جبرئیل گفت ای مریم بدستی خدای خود را ببل تر قبول پس چون کلمات تنفیه صول مقامات علیه برگزیده است و ترا از ادناس حقیقت حیض و نفاس و کلام و کلام پاک و پاکیزه گردانیده است و ترا بولادت عیسی غیر به فضل جزئی بر زنان تمام عالم یا افضل کلی بر زنان عالمیان که در زمانه خداوند برگزیده است پس پس میفرماید اَقْبَبِي لِرَبِّكَ وَابْجَلِي وَادْكُفِي مَعَ السَّكِينَةِ حمد نهایی که درست برای تاکید این حمد نیز با متعلقا خویش داخل مقبول است معنی اینست ای مریم الهی شده شود در عبادت خدای و سجده کن مگر در کار تقدس و تقال و نماز بگذارد با نماز گذاردگان و در کعبه کن بار کعبه کنندگان و در راه ایشان برو و از همه بگذر و ایشان شود یعنی از بنی اسرائیل را در نماز کعبه بود و بعضی را نبود مریم را در نماز موافقت با کعبه کنندگان فرموده که مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَا مَعَهُمْ آيَةٌ فَكُلَّ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ وَكَانَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ مَا لَمْ يَكُنْ لَكَ بِهِ شَيْءٌ وَكَانَ مِنَ الْقَابِلِينَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَمِنْ أَمْرِهِمْ هُمْ عَامِلُونَ وَكَانَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ مَا لَمْ يَكُنْ لَكَ بِهِ شَيْءٌ وَكَانَ مِنَ الْقَابِلِينَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَمِنْ أَمْرِهِمْ هُمْ عَامِلُونَ

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ فَاتَّبِعِي أَمْرَهُ

عَلَيْهِ اِنَّ مَرِيكَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ

بدل است از آنکه ملائکه یا مریم آن بند اصطیقا که چنانچه در آن گفتار در یک وقت بود آن بند مقول است  
مقاله و جمله اسمیه صفت است هرگاه که عبارت از اولی است که بدو بشارت داده اند تا کثیر خبر بدین اعتبار است  
بدل است از آنکه خبری دیگر نیست سوال این مریم صفت عینی تواند بود زیرا که خبر محمول بر صفت واسم اولی صفت  
عینی بن مریم نیست و خبر دیگر از آنکه خبر بود که چون خبر بعد از آن باشد که این خبر علم بود و این صفت عینی است حال این مریم  
بی معنی است چو اسم تواند بود و الا این مریم از جهت تعلیل است از علم خداوند چو این عمر و این عباس بود و محمول بر اسمیه شود  
و تواند بود که از اسم یا بدل صلیب و عرفیه بود و از آنکه صفا فی محل این مریم که خبر غیر علم بود و نیز از آنکه اسمیه معنی علم بود و این مریم  
علم باشد خبر ابتدا خود وقت بتقدیر مریم مریم گوشت صفت عینی برین طریق فرزند سوال برین وجه خبر چو این مریم چو افتد و افتد  
او صفت چو اسمیه تکمیل بود و فائده او دفع هم باشد چو این باشد که بکلمه اسمیه مریم مقصود از او بشارت  
بودی است که مخصوص مریم بود و نسبت بندی نباشد و اطلاق بشارت بود و دوم آن بود که خبری بر دخی معتاد باشد بکلمه  
این مریم بیان اختصاص ولد مریم بود و دفع هم نکند شود و چنانچه حال است از بکلمه است که مقول بر است مریم و تکثیر در آن  
تعلیم است و من المیزان عطف است بر وجهی معنی این نیست چون گفتند ملائکه یا جبرئیل ای مریم بدرستی خدای بشارت میداد  
ترا خبر زندی که اثر کار خدا بود یعنی غیر اسمیه پدر در مریم مادر بکلمه که حاصل شود علم از فرزند پس چون قدم عینی بن مریم است  
درین حال که در دنیا و آخره صاحب جاه است ممتاز از اشغال و اشیاء است و درین حال که از متغیر است و در آن زمان قریب  
مکانت است و قریب مکان سوال عیالی در وقت تبشیر موجود نبود و تبشیر در حال و جاه است نبود و چنانچه متعلق بشیر  
چگونه شود چو اسمیه به طریق قیاسی فرزند و بعد صفر صاعدا بعد از حال مقدمه باشد یا معنی و جیانی علم اند دارند  
معنی در حالت تبشیر و جیانی و ویکلمه الناس فی المهد و کله و من الصالحین  
عطف است بر وجهی و عطف قبل بر اسمیه صفت آمده چنانچه در فائق الاصل و جعل اللیل تحقیق غده و حال که جمله است  
عطف کردن از این حال مفرد است چنانچه و کم سن قریب از ملائکه افکار با سنا یا با او هم تا کنون و او هم تا کنون عطف  
بر بیان آنکه مفر و مستحیا محمول است بر صفت مبتدا و اسمیه حال است ای و هو یکلم الناس فی المهد و کله یا عطف باشد  
بنظرون مستقر یعنی نه که صفت کلمه واقع شده و کله یا عطف است بر فی المهد و من الصالحین عطف است بر و یکلم الناس مقدمه  
ازین آیه نیز و اعتقاد انداز که عینی آله می گفتند و آن باشد بشیر و البته میکند که با وجود حق بعد است و آن باشد  
قدم است پس متانی که وصیت بود و موجب لطفان و عدوی گفتاری که او را آله می خواندند نباشد معنی اینست و با هم در آن  
گنود در حالیکه در گواره باشد سوال در تفکیک آورده که عینی را در گواره نگرفته اند و برای او گنوده و پیاورد و آن  
طرفی فی المهد میگویند باشد و صفت او صفتی روی نماید چو اسمیه از آنکه با او است که آن برحق او میگوید و در طریق



قرارگاه او میشود این کیفیت بعد بود و کلام محمول بر حدیث دوم صفات شود معنی چنین بود یکبارگی زبان استحقاق المصطفی  
معنی خواهد گفت در زبان تلفظ است و سخن گوید با مردمان در هنگام کمبود معنی در حالت که کامل نشود در تبلیغ شریعت محمول بود  
و از جمله صالحان باشد **فَإِنْ كُنْتَ تَخَافُ أَنْ يَقُولَ لِي وَلَوْ كُنْتُ رَسُولًا مِّنْ رَبِّكَ**  
چونکه است از تو که در جواب ما بگویی که مرا میفرستد برای تعجب است و لم یعنی حال است معنی اینست که مرا میفرستد  
فرزند از گاه باشد و در آنجا که نه شود و حال نیست بمن هیچ بشری نرسیده و اینجاست که هر کسی را میگوید **قَالَ كَذَلِكَ**  
**اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** و این ترکیب از آنکه در آنجا که میفرستد و در آنجا که میفرستد و در آنجا که میفرستد و در آنجا که میفرستد  
یعنی او بالا نکرده است **وَإِنْ أَقْضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** این جمله بیان کیفیت  
خلق است یا تعظیم او است و این آیه نیز چنانچه آیات سابقه در اعتقاد لغوی است در باره داشتن از اعتقاد الوهیت است  
معنی ایست که وقتی که خداوند کار را بخواهد که آن کار حاصل گردد و درستی گوید مراد موجود و شوق خلق است  
از زمین قبیل بود پس زاده شدن عیسی بر سر استعلا است و بدینکه نزدیک بشری ایجاد متعلق بکلمه کن بود و در قول اهل  
سنت این کلام مجاز از حضرت ایجاد باشد **روایت کرده اند چون جمعی از فرشتگان یا جبرئیل مریم را بشارت دادند**  
**وَأَنَّ لَكَ نَذِيرٌ شَرٌّ** بگفته اند که عیسی بن مریم گفت مرا بشری من نکرده یعنی هیچ مردی بمن نرسیده فرزند از گاه  
شود و این معنی چگونه متصور بود و گفته اند معنی است خداوند آنچه بخواهد بکنند بعد جبرئیل در حبیب و یار و امین او دم خوشی دید  
تا گاه مریم خود را بارور شده و دید چون شکم برآمد زکریا علیه السلام مرچا آنچه بر حکم عادت در مقام اومی آمد چنین بود در شکم او بود  
از جهت تبرید باری خود گفت مریم بارور شده این بلا از گاه افتاد او گفت اگر این این همان مریم بتوست که ماستینه بود  
که عیسی را بشیر بر خواهد زاده این کلمات بگذاشت و از نزدیک بسیار زکریا و اهل خانه او بدین حدیث متعلق گشتند و از خوف تهرمت ترزد  
گشتند چون مریم در خانه زکریا آمد زکریا علیه السلام عیسی علیه السلام حامله بود و با مریم گفت فرزندیکه در شکم من است فرزند  
در شکم من است که در تو واقع نموده و تو بر من رانی و حل تو بهترین طلباست بر آنچه توئی این چنین انتقام خلاست زن زکریا  
از معالجه حمل خوشی که حل او کرده زکریا را خبر کرد و بدین خبر مریم را به برکت ساخت او را زکریا گفت من از جهت خوشی  
بیشتر شرم از جهت مریم که من آنجا دیگری نمیدانم و ازین حمل بر تهرمت شود و چون در زره گرفت مریم از خلق دور تر رفت  
و از غایت شرم تنهایی گشت و چون او را در زره بگال رسید و عیسی بچه عابد گردانید گفت که شکلی که پیش ازین مریم و شتی  
ست و کی شتی بودی **روایت کرده اند** و در اخبار و قصص در ده نایب است بن یعقوب بن ابی انعم مریم برادر او بود و آن  
بود بر یوسف بزرگ کسی که مریم را ببرد و گفت با و شاه از آنجا که گشت و این غایت بود و مریم یوسف بزرگ مریم را  
ببرون آورد و از آن مقام در مقامی دیگر برد و خواست مریم را بکشد و ازین شناساغت بزرگ فرشته بر سر او نهاد و در شکم او  
او را نگرفت مریم بی شرم از عیب حامله شده و در شکم او روحی پاک و آید این را نگه دارد و در شکم او را نگه دارد

نهاد و عیسی را زیر درخت خرما بنشاند و از او پرسید که این چیست؟ گفت: این درخت خرما را بنشینان اگر چه درخت خشک است  
میوه خواهد داد و در وی در کنار تو خرما را خواهد افتاد و بعد از آنکه بدو گفت بدو که عیسی را بنشینان نهاد و بعد از آنکه  
پیداخت چون چهل روز گذشت و عیسی در آنجا ایستاد و از او پرسید که این چیست؟ گفت: این درخت خرما را بنشینان  
از بدین بجهت که گشتند و همه هر یک زبان هر یک را گفتند بدو که عیسی را بنشینان نهاد و بعد از آنکه بدو گفت بدو که عیسی را بنشینان  
افتاد و عیسی را بنشینان نهاد و بعد از آنکه بدو گفت بدو که عیسی را بنشینان نهاد و بعد از آنکه بدو گفت بدو که عیسی را بنشینان  
چگونه سخن گویم و اگر گفتار چه نوع جواب بگویم؟ گفت: ای عیسی! تا آنجا که کتاب و عیسی بنشینان نهاد و بعد از آنکه بدو گفت بدو که عیسی را بنشینان  
اوصاف فی بالصلوة والزکوة ما دمت حیاً الی قوله و یوم البعث حیاً بعد از آنکه بدو گفت بدو که عیسی را بنشینان نهاد و بعد از آنکه بدو گفت بدو که عیسی را بنشینان  
کو کان سخن میگویند رسید بعد سی سال عیسی را وحی تبلیغ شد و معنی و حکم آن را فی المهد و کلام عبارت از این آمده  
وَلَعَلَّاهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوَكُّلَ وَالْإِيمَانَ ۝ و بعد از آنکه بدو گفت بدو که عیسی را بنشینان نهاد و بعد از آنکه بدو گفت بدو که عیسی را بنشینان  
یا برادر من که یار و چهره او این بر تو ظاهر و بعد از آنکه بدو گفت بدو که عیسی را بنشینان نهاد و بعد از آنکه بدو گفت بدو که عیسی را بنشینان  
شود زیرا که کلام سابق بقول فرشته گشت و معطوف بر مقول فرشتگان مقبول فرشتگان باشد و صیغه تنکیم چون منتهی است  
خدا شود مقول خدا باشد مقول فرشتگان نبود محل این اشکال بدو و حیرت است که آنکه این را بدین تقدیر مقول بقول مخدوم  
و از آنکه او معطوف بود بر پیشتر که ای بان الله پیشتر که بولد که لا یقولی تعلّم و هم ناکم پیشتر که مقبول فرشتگان است  
زیرا چه بشارت از باب قول است پس چنانستی که گفتند آن آمده مقول منب اک و لا کذا پس و بعد از آنکه بدو گفت بدو که عیسی را بنشینان  
منب اک و لا کذا که از مفهوم آن است عیسی که شمع شمع و اگر منتهی است فرشتگان باشد از باب کلام ظاهر هر دو عطف بر  
آن آمده پیشتر که دارند معنی قائل لئلا یکنه ان الله پیشتر که بولد که لا یقولی تعلّم و هم ناکم پیشتر که مقبول فرشتگان است  
و حکم در سبب او معطوف قائل الی مقدره باشد زیرا که امور مستقبله چون حال شایع شود و حال مقدره بود و چنانچه گفت و بیان  
آن رفت معنی نیست و بیان مقدره خدا می آید یا منزهیم ما کتاب یعنی کتابت که از معطوفات علوم و ادبیات است و این  
کتاب منزل و حکمت یعنی علم حلال و حرام و تورات و انجیل که مشتمل بر سائر امور دینی است و او است کرده اند که  
در زمان عیسی علیه السلام هیچ کسی خط و تیز از و نداشت و کسی را کسی درین کار مبتدا از وی نمی بیند و این تقدیر که از  
کتاب منب اک کتاب مراد شود ذکر تورات و انجیل بعد از ذکر کتاب از جهت اظهار تفریق ذکر کتاب بعد از مراد باقی و نیز بر او است  
کرده اند چون عیسی را پیش از این معلّم آوردن معلّم گفت پس عیسی گفت یا منب اک گفت یا منب اک گفت یا منب اک گفت یا منب اک  
عیسی گفتی که پیش از آن است بر زبان می آورد چون معلّم گفت ای عیسی گفت معنی ای عیسی چیست و بعد از آنکه بدو گفت بدو که عیسی را بنشینان  
گفت الف لام ضا بست یا نهاد و بست عیسی حلال او است و دل و دام او است معلّم گفت که یک عالمه از من نیست و از او جدا  
تعلیم کنم و دوم تلقین او می نویسم باز گفت اگر تعلیم کنی او را در میان خود گمانی یا از او از مجلس خویش بیرون کنی از آن عیسی

کو وکان نشستی و باکو و کان تنگ گشتی از تنگ ایشان خود را ندیدند کردی و آنچه ما در پی برای ایشان ذخیره کرده و بر زبان  
 آورده و در مسوالاتی بیتی ایست که ایوه کی که عطف نیست بر اولی سابقه و تکیه بر برای قطعیست معنی  
 و در حالت که رسول غلام خلیل است و فرستاده سوی بنی اسرائیل است گفته اند اول اینها بنی اسرائیل یوسف بن یعقوب بودند  
 آخرین بنی بنی اسرائیل بنی یوسف بودند ای قدح شکسته یا یاقوت من که شکسته ای بر فرقه فتح من و شکسته ای بر یابی که  
 صلح رسول بطریق ارسله بالهدی بود و بر فرقه که منزه قبول بقدره که با باشد و بایان برای قدیم است و یا بر این الصالح من  
 را که صفت است از آیه متعلق است به شکسته ای بنی یوسف معنی نیست فرستاده شد شکسته ای بنی اسرائیل بنی یوسف است که شکسته  
 گویند این گفتار است به معنی هر که از این راه آید و این راه را از غایت قدرت و وسیله از بدایع فطرت از سر و در  
 شما ای آخلق که من الطین که من الطین که من الطین فالتی فی فی کون طینا  
 یا ذین الله بدل است از آنچه یا خبر من و این است ای من است ای من فالتی فی کون طینا  
 طینا از این است عطف است بر فالتی فی کون طینا نیست بدین معنی من برای شما تقدیر کنم یعنی برای نمودن شما یکدیگر از گل همچو بقیه  
 طینا چنانکه در آخر پس در و بد هم و در وی دم افکنم پس بشعیت خدا پیرنده شود و بدین مذکور زندگانی باید گفته اند  
 اسرائیل برای آفریده عیسی صورت شب پرک اختیار کردند و او را بر تصویر صورتی بر بقیه شب پرک پیدا آورد و در و در  
 در ساعت زنده شد و پدید و اجبرای الاکسمه والا کبر ص عطف است بر اخلق معنی ایست  
 کو وکان را در از او که از شکم مادر بدین صفت آمده و در چشم او صفت غیر مخلوق شده باذن خدا به یکدم و مرد بر سر زنده و اندک  
 سفید شده که با اتفاق حکما فی علاج است به شعیبیت خدا بر میگردانم و آنچه گفته اند که در اندک بودی که بر عیسی علیه السلام  
 پنج هزار مرز یعنی جمع عیسی بدین معنی می شد و بدین معنی می شد و باز می کشند معالجت و در او است نمودی و جسمه را  
 و اسم علم تو چه بودی حکایت کرده اند که این غیر بجا لینوس رسید که او استاد الطبا و او را این کار عبید و عجیب می نمود  
 گفت که او را در از او ابروی که بخوابیدن سوزن در محل زخمی او خون بیرون بیاید بر قاعده الطبا و قانون حکما علاج نپذیرد  
 و هیچ دوائی صفت صحت نگذرد اگر این چنین که او بر سر به شود و معلوم گردد که معجز بود این چنین که او را بر سر  
 آوردند عیسی علیه السلام بدست خود و بر چشم او که بر سر وضع بر قوس کش کرد و دست خود بر آن آورد و هر دو به شدند  
 این گشت و ابروی صحت پیوست یعنی پیوسته را بدیدند ایمان آوردند و بعضی محل بر سر کردند مسلمان نشاندند و از آن  
 نهاد و لغت مانند زنده کردن مردی خواستند عیسی گفت و اجبی المولی یا ذین الله  
 این جمله عطف است بر جمله و ابروی الا که معنی ایست و زنده میگردانم و کان را باذن خاص تالی چند نفر مرده زنده کرد  
 و بر صفت حیاتی که داشتند آورد و ایشان زنده ماندند و فرزندان زادند مگر سام بن نوح که خدا او را زنده گردانید باز  
 ساعت میراثش یعنی از کافران گفته بدین عمل که میکن معالجت ممکن بود و با دستور نیز دست دهد اگر بر آن عالم این سیه آید

حکومت تحت روی نماید و آن آنست که آنچه متخیر و آنچه فوری است بیداریم بر آن آگاه شود و نا انان خبر و بدعیس صلوات  
 گفت **وَ اَنْتُمْ كَرِهْتُمْ مَا تَاْكُلُوْنَ وَ مَا تَدْخُرُوْنَ فِيْ بُيُوتِكُمْ** و انبیکم عطف است بر  
 جمله یی الهی بمانا کون و ما تَدْخُرُوْنَ فی بیوتکم متعلق اند با بیکم معنی انیس است و بیایا کا ما فیهم شمارا بر آنچه میخورد و بنا بر  
 در خانه های خود نشاندن و غیره میگردانند **اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰیةٌ لِّكُلِّ مَعْتَبِرٍ**  
 این جمله از تزیین است تا بگوید این جمله از جهت آنست که کافران معنون جمله را شنیدند و بر انکار مصر انداز جهت روا نکر و تا بگوید  
 از جهت امر را که ایشان را تاکید آورد معنی انیس است بدستی که در بر آگاه شدند و آگاهیدن هر آینه متخیر است برای شما  
 و علامتی است برای صدق ما اگر را شنید شما خواهی گان و طلب کنندگان ایقان **وَ مَعَكُمْ هٰذَا قُلُوبُكُمْ**  
**مِنْ التَّوْحِيْدِ** معصدا معمول فعل مخذوف است بقدرت و جنبه ای جنبه که بآید و جنبه که مصداق کلام از قبیل عطف  
 جمله بر جمله است از قبیل عطف بر مفعول بر مفعول بر مفعول بر مفعول بر مفعول بر مفعول بر مفعول بر مفعول بر مفعول بر مفعول  
 با بآید را معنی مع دارند و جابر خود را حال پندارند عطف حال بر حال بود بقدرت بر فعل واجب نباشد اما بر تقدیر یکبار بآید  
 برای نقدیه بود بآید لاحاله مفعول باشد بر مصداق عطف بر مفعول فعل مخذوف باشد چنانچه بالا گذشت و ذکر آن پیشتر  
 معنی انیس آمده ام بر شما بآید یا انورده ام بر شما آید را در حالتی که تقدیر کنند ام کتابی را که پیش ازین بود از  
 و کتب دیگر چون صحف ابراهیم و موسی و **لَا اِلهَ اِلَّا كُتُبُكُمْ** آن نیز متعلق  
 بفعل مخذوف است و کلام از قبیل عطف جمله بر جمله است و لا اِلهَ اِلَّا بعد از اِلهام معمول است و عطف  
 متاخران معمول است بر تقدیر از عطف بر مصداق فاعل خود را بر مفعول معمول است و مفعول معمول است و مفعول معمول است  
 پس چاره بنود که متعلق فعل مخذوف دارند و عطف جمله بر جمله پندارند بگراند و لا اِلهَ اِلَّا کلام متعلق حال شود ای و مفعول  
 کلام آن زمان عطف بر مفعول باشد تقدیر فعل واجب بنود معنی انیس آمده ام بر شما حال اگر و نام بعضی نیز  
 بر شما حرام گردانیده شده بود و بعد از عطف علیها السلام معنی از آنچه پیشتر کافران جزمت داشتند حل تن روی خود را  
**حَسْبُكُمْ يٰ اَيُّهَا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا** عطف است بر حَسْبُكُمْ کلمه ادب و نکره متعینی متغایر است و کلام بر مفعول  
 کند معنی ایست آمده ام بر شما با معجزه دیگر یا آورده ام معجزه دیگر را که اثری نیست از آثار قدسیه پس رو کار شما  
**فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوْا** فاعلیه است معنی انیس است پس بر سر از خدا و اطاعت کنند  
**اِنَّ اللّٰهَ رَبِّيْ وَ رَبَّكُمْ** فاعلیه است این جمله تزیین یا تعلیل است برای امر اعتقاد و فرمان است  
 که آن را بشناسند تا ایشان را متقصد عیسای الهی باشد تا توحید را منکر بود و نور در انکار ایشان تا بگوید که در آن  
 در کتب آنان آورده معنی انیس است بدستی خدای عزوجل پروردگار من است و پروردگار شما نیز او را پس عطف بر  
 پرستش کنند **هٰذَا اِصْرُكُمْ** این جمله تزیین است معنی انیس است و این توحید و اعاد

پرو دگار را مستقیم است و استوار هر که درین راه باشد تا به از عمل ملک نجات یابد قلنا **اَجَسْتُمْ عَلٰیٰ مَنَاسِكُمْ**  
**الْكُفْرَ قَالَ مَتَنٌ اَنْصَارُ نِي اِلٰى اللّٰهِ** لما ظن است معمول است مر قال ان ارد  
معنی بر قال در آمده جمله عطف است بر مضمون کلام سابق ای قال عیسی که داد که ناقصال حدین احسن منکم الکفر من الکفر  
الی الله ای بالتجلی الیه لکمال الیه و معنی انیت پس هر گاه که احساس کرد عیسی از ایشان را بسیار کفر را یعنی کلمات کفر  
اعمال کفر و بدو بر کینه و نفی ایشان مطلع گشت و بدریافت خواستن ایشان کشتن این را نجات بلکه پیراسته باز احساس  
علم یقینی هیچ علمی که حاصل بحسب باشد مراد دارند کفر را که امر باطنی است متعلق بعلم گویند متعلق احساس من پذیرند گفت عیسی  
کیا شنیداری و دهنندگان من که مایلند سوی دین خدا یا کیان پاری و دهنندگان روح اله که من رفته ام سوی علامت  
حق سبحانه تعالی قال **اَحْوَرُ لَوْ نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ اَمْ تَكُنَّ اَشْهُدَاءُ بَا نَا مَسِيحُ**  
**رَبَّنَا اَمْ تَايَمَّا اَنْتَ رَلْت وَاَقْبَعَا الرَّسُولَ فَاَنْتَ تَبْنَا**

**مع الشهد من** جمله قال الحواریون متانفست و جواب ما اذا قال الحواریون عیسی من  
الضاری الی الله و جمله نحن الضار الله معقول قال است انما بالشد حجاب معلما است و اشتهر بمحمول است بر تفسیر قلنا  
که معطوف بود بر آئنا و جمله اندیکه یعنی زنا آئنا با اثرات قصه یا شایسته اعراض تو صیغ ضامی بر روی بیت و توصیف خویش  
بود آئنا با اثرات بدل اشغال است از آئنا بالشد وجه التفات از غیبت سوی خطاب اتبعنا الرسول عطف است  
بر آئنا بالشد فا و زنا کتبنا مع الشاهدین بعدیه است معنی اینست حواریان یعنی یاران مخلص و دوستان خالص که در  
سواقت آوردند و وعده نصرت او کردند گفتند ما یم الفسار وین خدا اعوان میگیریم معیوت مهابی بخدا ایمان آورده ایم و دین  
تقدیم کرده ایم و گواه باش ای عیسی به بین که ما مسلمانانیم و مومنان سو قیامیم ترا بر ایمان خویش گواه گرفتیم و اشتهد بنا  
مسلمون گفتیم ای پسر و دگار ما ایمان بد آنچه فرستاده و کتابی که داده آوردیم و اتباع رسولی که فرستاده کرده ایم پس  
بنویس ما را از جمله است خیر الانبیا که گواهی خواهند داد روز قیامت برای ما یا بنویس ما را یا مومنانی که برود و انیت تو گواهی  
و بر صدق پیغمبران تو گواه اند یا بنویس ما را یا پیغمبران که زبان تکریم خواهند گشتا و در حق امت خود گواهی خواهند داد  
حواری در لغت یا مخلص را گویند حواریان عیسی جماعتی از یاران مخلص او بودند و بظاهر و باطن با او خلوص و خلاص نمیدادند  
و وجه تسمیه ایشان حواری اختلاف کرده اند در کتب اخبار اقوال مختلفه آورده اند و بعضی گویند و از ده کس متقا از کده  
ظاهر و باطن بودند که ایشان را خلاص با عیسی نمیدادند ایشان را از محبت متقا بودن از که در اوقات حواری گویند  
حواری یعنی اگر سپیده که متقا از مومنان است مناسب است تقدیم جویند و بعضی گویند جماعتی بودند که با منی شستند و در پیید کردن  
آن اهتمام نمودند عیسی ایشان را گفت در سفید کردن جامه چه کوشید و در تصفیه دل و سپید کردن آن کوشش کنید  
ایشان را حواری گویند و مناسب است او با حواری که معنی سپیدی است جویند و بعضی گویند حواریان عیسی ملائکه رنگرزان بودند



که با عیسی اخلاص و اختصاص نبودند و سبب آن آنست قصه آنجا نسبت که ما در عیسی عیسی را پیش هر معلمی که از اوست آن  
 معلم علم او پیش از علم خویش یافت چون او را عالمتر از خود و انکاشست دل در تعلیم او نگذاشت آخر بر نگذشتی بشاگردی سپید  
 روزی رگش بر می که بر عیسی صورت استاد می نمود از دکان خویش جای رفته بود عیسی همه جاها یکجا ساخت و در هم نخل انداخت  
 چون استاد در خانه رسید دکان را از جاها خالی دید و تر دو گشت و خاطر او متعلق پیوست عیسی گفت تعلق کن همه جاها را از  
 دکان بردار و از آنجا که انداخته ام رگش بر می که بر عیسی تر دو گشت و دل او بر پاوست تعلق پیوست که رگهای مختلف  
 مطلوب بود صاحبان جامه را چه روی خواهم نمود عیسی گفت تعلق کن جامه هر یکی را یکبشم بر کن که مطلوب داشت رگین  
 شده او را بد هم چنین کرد و رگش بر می را در تخیر و تقب آور و این حکایت بعلم رگش بر می و دیگر پیوست گفت این عمل نموده شود  
 است این جامه را بشویند و تحقیق آن بدان پیوست چند جامه بارند که در می شستند رنگ جامه خرمسار و در شستند چنان  
 او تحقیق کردند عیسی ایمان آوردند و بکلمه اخلاص پیوستند و یاران مخلص او گشتند ایشان را از جهت تفاوت باطن چوشت  
 خاطر جواری گویند و نسبت پیشان جواری جویند و بعضی گویند جماعتی از ملاخان صید نای سبک و نای بسیار بدام  
 شست بیرون می آورند عیسی علیه السلام و بعضی گفتند ایشان بر طریق معصیت گفتند نای چه سبک و نای گزینند که  
 صید دلهای کند نفس عیسی در ایشان اثر کرد ایشان را بر ایمان و اخلاص آورد و سبک و نای ایمان آوردند و اخلاص در ایشان  
 مصاحب عیسی شد جواری او گشتند و بعضی گویند ملکی طعامی کرده بود عیسی او را در کاسه خویش می خورد کاسه با هر فایه  
 گشتند کاسه او با قونی پیوسته بر سر این کیفیت و این نشان عجیب از عیسی است که پیوسته او را نشانی  
 عظیم نیست عظمت عیسی در خاطر او واقع گشت با اخلاص و ایمان پیوسته ملک که داشت گذاشت و خود را در صحبت  
 عیسی داشت و با جماعت خود چنان صحبت در زد که بدو جواریان رسید برین سوره و ترجمه سوره جواری به مناسبت با او  
 بر و شتانی دلهای استنقیه و تصفیة دل با جواری است و بعضی همه را بایست را جمع کرده همه قوامند کوزه و استند مسطره  
 را در زیر جواری آورده و بعضی جواری میگویند در دوزخ تن دارند و ایشان را جواری میگویند و بعضی کسانی را که عیسی  
 ایمان داشتند همه را جواری دارند و جمیع مومنان است او را جواری پیدا کنند و مگر و او مگر الله  
 و الله خیر المکیین است و مکر و معطوف است بر عقلی که مضمون است ای کفر و مکر و مکر و مکر و مکر است  
 بر مکر و در روی صنعت مشکله و استعارت تمثیل است مشکله چون کاتب بر تان و تمثیل چون فلان در ثبت التلیل  
 و اند خیر المکرین تمثیل است معنی انبیهت که کافر و زیدند و در خداوست عیسی که سبک و نای گزینند و مکر و مکر  
 گشتند و در خداست ایشان را سراسر می مکر و او و سکافات مکر ایشان کار که مکر و نای دنیا و دنیا و مکر و نای  
 که سکافات مکر کنند و جزا مکر دهند و جزا مکر دهند و جزا مکر دهند و جزا مکر دهند و جزا مکر دهند و جزا مکر دهند  
 بر همه چیز محقق است و است کرده اند کسی از ایشان پیوست عیسی گردانند و از ایشان گشتند

تفسیر  
سوره  
جاثیه

عیسی را زنده بر آسمان برآورد و ایشان را میان خویش یکدیگر در قتال آورد و سوار بر پشته نادیده برآید و فرشته شد.  
و جان بکمال موت سپردن قصه آن آنست چون عظمت و جلال عیسی بهیچ وجه و این که او را بهیچ وجه و زنده  
شدن مردگان بشهرت پیوست با وجود معجزات ظاهر و بایسته مقام هر بهیچ سری نگویید کفر و عداوت و زنی و غیره  
با وجود جمعی عظیم از ستمان و وعده بفرستادن ایشان چون در شریعت او قتال مشرب بود قتال نفرمود بکلی که از آن دشمن  
دین بودند و با عیسی صورت عداوت نمودن از جهت جشمت و ناموس و وقت قدرت و بهتری ترس و بند و بکشتن او  
کشاکش شد عیسی و جویان در غرقه آید و کافران غرقه را گرد گرفتند ملک جزدان میبود این غرقه را برآورد و در  
بکشتن عیسی کرد و او را بر آسمان نهادی تعالی جمالی بر چشم او گذاشت و میبود چون عیسی را یافت در بازگشتن شتافت  
خدا تعالی شعبه عیسی بر روی انداخت خلق بکشتن او پرداخت و اینست چون او را بر صورت عیسی دیدند گرفتند برادر کردند و بعضی  
گویند در مقامی که عیسی بود شب بقتل عیسی علیه السلام را گرفته چوبی برادران آن نصب کردند و فرستادند تا برآوردند  
تا یکی پیدا آمد و فرجی و غوغائی برآمد و فرشتگان میان عیسی و میان ایشان جا نداشتند عیسی را بر آسمان بردند و شعبه  
عیسی بر پیرو افتاد خلق بهیچ راه برادر نداد و بعضی گویند در آینه مردی طلوس و طلیطوس نام خبر میبرد و بود و در  
در نظر خلق بر صورت عیسی نمود و بهیچ راه برادر کردند. **اذ قال الله لعيسى انا متوفيك**  
**و ارفعك انا و مطهر لك من الذين كفروا و جعل الذين اتبعوك فوق**  
**الذين كفروا الى يوم القيمة** و از طرف است بر مکر شده یا مفرودم خیر الماکرین ای مکر  
بانه خیر الماکرین اذ قال الله یا متعلق است با ذکر خوف و این جمله بشمار بیان جزا مکر و بودن او و ظاهر ظاهر خیر  
و اخفاء بجزای بر صورت مکر باشد سوال جزا مکر و فعل عقاب ماکرین در وقت بودن عیسی بر آسمان بود و در وقت  
الغیب این سخن روی نمود و ظرفیت قول مذکور جزا عقاب معلوم چنانچه آید و محبت بچه و صبر روی ناپ جواب  
در اینجا که در کلام عیسی و متابعان عیسی علیه السلام عقوبت مکر ایشان موعود بود از سوغ و بهیچ وجه خیر کرده باین  
وجه اذ قال الله یا عیسی را ظرف و مکر المکرین اذ الله و الله خیر الماکرین آورده و با عیسی تا آخر مقول قال است جمله اندیشه  
مقدم است برای تنبیه و جمله انا متوفیک تا آخر مقول و مقال است و تاکید این جمله برای نیراد و عهد و پیمان و کاف  
و فوق الذین کفروا مقول و در پیوسته مکر ای جعل الذین اتبعوک کاینین فوق الذین کفروا و این مقول فی الجمله  
الی یوم القيمة متعلق است با عیسی یا متعلق است بمعنی عال و قاین معنی نیست و خدای جزا مکر ایشان را و او را گویند  
حکم کرده اند که او بهترین کسان است که جزا مکر و بهیچ راه مکران یا گویند یا گویند که آن هنگام که خدای تعالی گفت ای عیسی  
بدرستی مری ترا از مصائبان توستان ایام و بسوی فرشتگان خود با سوی آسمان برآورده ام و از لوث کافران  
ترا پاک کننده ام و کسانی را که تا با عیان بودند در محبت تا روز قیامت بالا ترا از کافران گردانده ام و بعضی متوفیک

معنی نمیکند دارند و معنی برترین طریق پندارند امی عیسی بدستی سن ترا جویانده و نامی گردانیده ام و بسوی فرشتگان  
 آسمان برآرند ام روایت کرده اند چون حق سبحانه تعالی عیسی را بر آسمان برداشت اول خواب را بر دل داشت  
 تا در بر داشتن بهیبت نخورد و متعلق نگردد و اسناد توفی در حق سوی ذات خدا از حجت کرامت عیسی است و تواند بود و متعلق  
 معنی تزیین شهبه کجک فی الطعم و التذوق بود و بمعنی جاعلک کالمستوفی فی زوالها شود یعنی دور خواهم کرد از تو شهوات طعم  
 و آب و خواهم گردانید ترا بهیچ شوقی مستغنی از طعام و شراب گفته اند عیسی صلوات الله علیه آدمی بود بعد از رفع اذن طبعیت  
 فرشتگان روی موی چو چمنانی بود و روحانی گشت و لغفات فرشتگی پیوست پیغمبر صلوات الله علیه و سلام خبر کرد که در حشر  
 زمان بود و خروج دجال عیسی صلوات الله علیه از آسمان فرود آید بر سر صلیب المقدس نماز شریف نماید و سادس  
 ندانند و آوازه در جهان افکند بدستی عیسی از آسمان نرود کرد و زمین و برکت خویش در دنیا آورد و دجال چون ندانند که  
 لشکر پیچونک بگذارد مقدمه و جلال هفتاد هزار جهود باشند عیسی علیه السلام و مسلمانانی که با او باشند جهودان ندانند  
 را بکشند و بعضی از ایشان چنان شوند در هر مکانیکه بنهان شوند از آن مکان ندانند امی محمدی اینجا یهودی است و یهود  
 بکش برآید و هر جا که یهودی چنان شده باشد کسی پیدا شود که جادو نماید و نیز روایت کرده اند که پیرونان  
 عیسی کافری بر روی زمین نماند مگر آنکه مسلمانان بخود یا منقطع الاسلام باشند قال الله تعالی هو الذی ارسل رسول  
 بالذی و دین الحق یظهر علی الدین کله و لو کره المشرکین قال علیه السلام زویت لی الارض فاریت مشافرا و مفارفا  
 و سیلک ملک متقی مازوسی من منان زمان زمان ظهور این دهمه است بعد چهل سال میان خلق بابش و بر بفر  
 پیغمبر علیه السلام عمل کنند زنی بخندد و از آن زمان او را اولاد شوند و بعضی گویند دهمه شود اول و دختر بمیرد و بعد عیسی علیه السلام  
 وفات یابد و در روز قیامت عیسی علیه السلام مدفون گردد و شعرا ای من جعکم فاحکم بیکم  
 فیما کنتم فیما تحت القوت این جمله عطف است بر مقول او اذ قال الله تعالی انما  
 ثم هذا القول و خطاب جمیع بعد ذکر عیسی و ذکر پیغمبران و کافران خطاب است بر عیسی و فرشتگان را و جمله فاحکم بیکم عطف است  
 بر جمله ای من جعکم عطف فعلیه بر اسمیه بر طریق زیدی فی داری فاطمه و زیادت فاکرمه معنی انبیت پس بسوی حسنا بگو  
 بازگشت شما است پس حکم خواهم کرد میان شما و چیز دیگری که اختلاف میکند و میان خویش یکدیگر مخالفت  
 می در بینند فاما الذین کفروا فاعذبهم عذابا شديدا فی الدنیا  
 و الآخرة و ما لهم من نصیب من ائمة الذین آمنوا و عملوا  
 الصالحات فیوقفهم اجورهم و الله لا یحب الظالمین و آیت سابق میان فریقین در حکم کردن  
 ایشان جمع کرد این آیت که متضمن تفصیل است برای تفریق آورد اما متضمن معنی شرط است بشرط او محذوف است  
 محذوف و در مقام شرط قایم شده فادخلوهم در آئنده تا صریح اسم باشد صریح زاید است لکن خبر است و سوال

والهم من نامرین حکایتی اخرو می است آئینه است و ما برای نفی حال بود استمال او در آئینه بچه و چه باست  
**جواب** مستقبل را که متدین بود قیامت گاهی بر طریق دفع فی القور بلفظ مانع ذکر کنند گاهی بلفظ حال آرند و معنی  
استقبال ندارند و اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات این شرطی عطف است در شرط سابق و جمله و اینست لایعجب انهم  
ترتیل است تا که دست هر یک را از این کفر تا آخر معنی را نیست اما کافران پس ایشان را عذاب سخت خواهم داد و در انواع  
بشت و عقیبت خواهم آورد و عذاب سختی در دنیا منع کردن و صورت گردانیدن چنانچه بعضی بوزنه شده اند و بعضی بکشتن  
و آسیر گردانیدن و کشتن و بپوشیدن و بپوشیدن و در آخرت بپایانیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن  
گردانیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن  
پایان آورده و کارهای نیک گردانیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن و بپوشیدن  
بخشند و بر قریه تو فهم معنی چنین آید و بهم با ایشان اجر داد خدا عالم را و دوست ندارد و گذرندگان حد و دوستی  
نار و خدایت تشکوه علیک من الکلیات و الذی کما الحکیم و ذلک من اجل انهم  
جمله تلوه مفسر است ای تلوه آنکه تلوه معنی نیست آن مذکور را از خبر ما در فریم و فریم و فریم و فریم و فریم  
آزاد بر تو ما بر تو این مذکور را در حال که او از منسوب است و ذکر استوار است یعنی ان مثل عیسی عیسی  
کمثل آدم ما خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون و کان برای تشبیه است و جمله خلقه  
من تراب سیلیبت برو و چه شبیه را آنچه آفرینش انسان از خاک آفرینش عجمه و غریب است همچنان آفرینش آدمی را از  
آب و بزمی غریب و عجیب بود و چه شبیه کن کل عجمه یا غریب یا شبیه چنانچه گویند کلامه کا الممثل فی الماده ای کون  
کل مایه تخلیه النفس چه ملاوت را بشکر پنداشته اند استماع که لازم ملاوت است شکر دانسته اند و مل  
بر قول عامه اهل سنت گفتن کن مجاز از اینجا بود و عطف او بر خلقه عطف شئی در نفس او باشد و بر قول اشعری گفتن کن  
را ثابت میدارد و وجود اشیا حاصل بکلیه کن می پذیرد و ترافی علت از علول می آید و این بدیه محال میباشد  
و اند بود از خلقه معنی اراده خلقه جویند برین کم سن قریه اهلکنا ما فجا و یا سنا معنی اردنا اهلکنا گویند بر هر دو قول اشکال  
می آید بدین اتقی رومی نماید و بر قول اشعری خلقه بر حقیقت دارند و تم برای ترافی در مرتبه پندارند چنانچه در شکر  
من الذین آمنوا گفته اند و با تقدم ایمان ترافی در مرتبه رفت اند ثم قال له عطف است بر خلقه من تراب کن قول قال  
فلکن یعنی کن عطف است بر خلقه از برای معنی بصیغه ضایع از جهت استحقاق صورت بدیهه و دوست و همان حال می  
نداشند الا چیز دیگر و کلامی در بطلان مقاتل ایشان در شان این مقتضی و انکار بود از جهت رد انکار تا که  
سایه منو و معنی را نیست بدستی حال عجمه عیسی نزدیک خدای عز و جل می باشد تا که هم است که او را از خاک معبود کرد  
پس گفت مر او را موجود شو پس موجود گشت و اند ما نیست و لوازم و لواج این با ایجاد و نامی همه موجود است





پس باز گشتند و میان خویش خلوت کردند و مشورت شدند و میان خویش یکدیگر گفتند که این مرد پیغمبر است  
فرستاده خدای عزوجل است اگر شما با او مبارزه کنید خویش را ازین دین برافکنید زیرا که هر قومی که با پیغمبری مبارزه کند  
خود را در هلاک و فنا آوردند اگر نخواهند بزرگوارین خویش باشند با او بمصالحت و مسامحت پیش آید و با او صلح کنند و در  
او طاعت خویش باز گردانند و در دیگر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در صحرا بیرون آمد و در مبارزه اقدام نمود و ایشان  
چپا امیر المؤمنین حسن و حسین پس و فاطمه و علی بود یعنی الله تعالی غنیمت الی یوم الدین و از عایشه رضی الله  
تعالی عنهما روی است آن زمان که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم اهل خود را برای مبارزه بیرون آورد و دید و پیغمبر  
مکرم بود امیر المؤمنین حسن و حسین و فاطمه و علی را در زیر آن در آورد و در صدق صدق گفت در شان ایشان نایبید الله  
سینه بسبب علم الرجب اهل البیت و بطهر کم تعلیم گفت چون ایشان آمدند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت فقه  
عینی گفتیم بیان او کردیم و کفری بطلان اعتقاد نصاری نهایت رسیده و دل حقیقت دین حق را رای العبد  
اگر شما از قبول کردن آن ابا آید دل را بر یکبارگی بیاید تا مبارزه کنیم و هر که میان ذیقین در رخ گوست او را  
سنگ لعنت بنیم چون ایشان پیغمبر اهل خویش برای مبارزه بیرون آمده دیدند و کلمات مذکوره از پیغمبر صلی  
تعالی علیه و سلم شنیدند میان خویش گفتند مبارزه نکنند که این سخن حق است که اگر دعا کند بدعا اوزمین توبالا  
شود و اگر نخواهد که از جای خویش بجنبد مبارزه اختیار نکند و بمصداق پیغمبرش آمدند بر و هر اراده در سالی هزار در حجب  
هزار در صغری و سی زره و سی اسب و بعضی سی شتر نیز گویند صلح کردند و درین باب موافقت و تئیم و عهود انیت  
در میان آوردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود چون شما از مبارزه ابا آید و بدیدید مسلمان گردید و دل بر حق دارید  
ایمان آید از اسلام ابا آورند و گفتند ما صلح میکنیم برین که با ما جنگ نکنی و ترسانی و ما را از دین مانگدانی برین طریق  
اختیار کردند و با یکدیگر عهد نامها و وثیقه انبشند و محصلی خواستند ابو عبیده جراح بر ایشان محصل و حاکم گشت  
برابر ایشان و وقت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت اگر ایشان صلح نکنند و دل بر مبارزه می آورند از محبت  
بر باطل بودند و بمکاره برین قیاس جرأت می نمودند همه قروه و خنار بر میگشتند و بخواری و نگو نزاری زبان می  
نظرائی و فخر تبه در جهان باقی نماندی و تا قیامت این جنس باز موجود گشتی در روایتی فرمود هلاکت بر اهل نجران نزدیک  
رسیده بود اگر مبارزه میکردند بملاست پیش می آمدند تمام وادی با آتش افروخته شدی و نام و نشان اهل نجران باقی  
نماندی **إِنَّ هَذَا الْحَرْبُ** این جنگ منتهی شده است و ایشان کلام برای بیان حقیقت  
قصه سابق و تاکید بر این سخن برانکار کفار است **وَالْحَقُّ** این جمله بر این سخن است که از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و دیگران ذکر کردیم  
مقصود از این اثبات توحید و نفی شرک است و بیان آوردیم که حق تعالی یکتا است و هیچ کس را شریک ندارد و حق تعالی  
**وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ** و هیچ کس نیست مگر مضمون قصه مذکور که اثبات توحید و نفی شرک

حقیقت

معنی اینست و نیست مغبوری بچرخ گردانی سزاوارست مطلق حاصل منتهی قعنه مذکور بدین است و شکی نیست  
 که حقیت آن یقین است **وَلَا تَلَّوْا لِلَّهِ الْكُفْرَ الْكَبِيرَ** ای اهل ایمان علی افعال الحق و افعال الباطل  
 الذی انزلنا به الحکم الذی یقینی حکمته نصر الحق و قهر الباطلین عند مطالعته تمیز الحق عن الباطل این جمله حال است از ضمیر  
 بتهل یا تمیز شیل او سب و ایراد او با تو اکیه از جهت تمیز کفار منزه بنگران منتهون جمله با اصرار است چه اگر بدین معنی که  
 بگردانند از برای افعال لغت نشود و بعد از آن هذا هو القصد الحق که در بیان حامل و حال واقع است معنی است چنانچه  
 گذشت و وجه آخر آن بدین است پیوست معنی اینست مبالغه کنیم و حال نیست بدین معنی بر آید بهیوست عزیز یعنی تو  
 غالب در وقت مبالغه حق را حالی کردن تواند باطل را بقاء و پاک رساند حکیم است حکمت او اقتضا کند که نزدیک طلب  
 مبالغه حق را از باطل جدا کند محققان نصرت دهد و مبطلان را بشکند **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَسَىٰ**  
**يَا مُفْسِدًا يَوْمَئِذٍ** فاما فان تولاو اسیبیه است جزایان تولاو میخیزد و مفسد ای فان تولاو اسیبیه هم باشد و بیان  
 حق سبب برای جزا و او کسانیکه از حق روی گردانند فان الله عظیم بالمفسدین تلیل جزای میخیزد و است زیر آن عظیم  
 بمفسدین مستلزم است هرگز کردن ایشان و تواند بود فان الله عظیم بالمفسدین بحکم لازم مذکور کنایت باشد از سزاوار جزا  
 هون بود حاجت بخیزد نشود تا کید از جهت آنست که کتاب کفر طاعت آن بود که کافر جزا را بنگران است و طاعت  
 انکار و تمیز کردن و منزه مکرر باید بدین اعتبار تا کید جمله شاید معنی اینست پس اگر کافران از حق روی گردانند بر قول حق  
 ثابت نماند بدستی خدا عظیم است احوال مفسدان و اعمال مبطلان شکی کار ایشان بدانند یعنی آن رسانند **وَلَا**  
**يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ وَلَا**  
**تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَوْلِيَاءَ بَلْ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا عِلْمَ لَهُ**  
 و است مقول قل است الا تعبدوا بمعطوفات خواهر بیان است هر کلمه ای که می در تفسیر خویش آورد چون جعفر طیار  
 از صاحب را جانب جسته روان کردند و در پیش جمع شدند و یکدیگر گفتند شمار جماعتی که برخاستی میزدند و این را بر زبان  
 گامید باری جیب کنند و کسی را با هدایا بر بخاشی نفرسید و مردی از اهل رای عمر و بن العاص و عمرو بن ابی العاص را کردند  
 هدایا بر بخاشی ایشان را سپردند تا ایشان پیش بخاشی بروند و میان ایشان چنان شدند تا سوسی ایشان احسان نکند  
 بلکه ایشان را گرفته این جانب نفرست بهر دین خاص و مصاحب و ذره بجز روان شدند جعفر و یاران او را به شکلی اختیار  
 کردند فرستادگان کفار شتایی کردند پیش از جعفر طیار در غیبت رسیدند چون برخاستی باو شتاه حبشه آمدند و در مجلس  
 آمدند بر سم کفار پیش او می کردند و بر زمین آوردند و گفتند که گروه ما را نیکو بمانند و عطا تر اشاکر الله بدستی  
 ایشان اخلاص جزو را ثواب داده اند و باز بر تو فرستاده اند تا خبر واقعه که اینجا جادو شد برسانیم و جز بدین قنینه  
 بفرست نیکو بمان مطلق گردانیم در میان مامور می گردانند میگویند که من مشغول خدایم و دعوی میکنند که شمار را سبب بنامیم

ج

اورا نادانی چند متابعت کردند و انایان در معرقتن قبول نیاوردند و تکریم متابعان او در آرزویم و حال برو تنگ کردیم  
در گوشه رفتند و بجستی پناه گرفتند و آنجا مردمان در آیند و نه از اینجا ایشان توانستند که بیرون آیند چون از روزگار تنگ  
آیند توجه درین جانب کردند و خضر برادر زاده خویش را بر تو فرستاد و دل بر خراب کردن این ملک نهاد و بانو همان  
مهری اهدا که بر ما خواسته در جهان از دست او و غیر می خواسته فرستادگان او بر تومی آیت تا پیش تو تعلق نمایند و بانو از نزد  
آوردن برو مانع نشوی و میان ما و او حاصل گردی مطلوب ما آنست چون ایشان را بر تو برست نظر لطف بر ایشان  
نگاری و ایشان را با مال پاری و تصدای سخن ما در نگهش آید گان و علامت راستی ما در خدمت ایشان نیست چون  
خواهند آمد پیش بادشاه بنگر سجده نخواهند کرد و بر سر مجلس بادشاهان رو بر زمین نخواهند آورد و چون جعفر بایران خوا  
آمد پیش در نجاشی بانگ لبستان علیک ضرب شد و ز نجاشی گفت بفرماید این آواز گشتند و بار در گرا دادند  
و آنچه گفته است بار در گرا دید بار در گرا دادند و همان سخن بر زبان آورد و نجاشی گفت ایشان را دستور دادم و در درگاه  
بر ایشان گفتم که گویان آیند گان بامان خدای در آیند و مطالب خویش باز نمایند و بن عاص چون این سخن را به نجاشی  
شنیدند تخریبی یار خویش دید گفت ای بیکی چگونه شکم میکنند و چه نوع دم اجابت میبخشد چون دوا نداده متواضع میشوند  
سجده نکردند و بر زمین نیاوردند و کعبه است اسلام رفتند و بر وجوهی که سلام باید گفتند و بن عاص به نجاشی گفت مصلحت  
سخن ما ظهور یافت این آینه از نگه تراضع نشسته است نجاشی گفت شما را چه مانع شد که پیش ما سجده کنید و در برابر  
نیاوردید و تحقیق که آیند گان میگویند گفتند و بر رسم درآمدن آیند گان پیش بادشاهان ترقیب جعفر گشتند و ما ای  
سجده میکنیم که تر آفرید و ملک بخشید تحفه سجده کردن و برای تقطیع سر بر زمین آوردن رسم ما بود که ما سجده انعام بودیم  
پیش سگی این نوع تزلزل نمیدادیم و آخر از زمان که در کاتب موعود بود و حکم بدست افتاد ما را از سجده کردن بر غیر خدا  
باز داشتیم و تحفه سلام که تحفه اهل بهشت است ما کرد و بر رسم بخوابی و دعا و ثنا میگذاشتیم و چون نجاشی گفت تار  
او را شنید و قوت راستی و درستی او دید او را و عمر و بن عاص را گفت شما پیش من بایکدیگر گفتند و شنیدید و آنچه در میان  
در میان افکندید جعفر گفت تو بادشاهی از بادشاهان روی زمین از اهل کتابی و از ارباب فکینی بانو سخن بسیار نیاورد  
و پیش تو میروی سخن بر قدر و درست شاید یکی از ایشان را بداند که سخن گوید تا دل و زبان من تقوی جوید بعد جعفر  
التماس کرد تا بادشاه از ایشان شصت هزار سینه ببرد و بعد جواب این شصت هزار سینه ما وقت گفت و شصت هزار سینه اول گفت  
ماند گانیم یا آزاد گانیم اگر بندگانیم که از ملک خود که تحفه ایم ما را تسلیم ارباب با کنند و در سینه ایشان افکندند و نجاشی  
از ایشان پرسید که ایشان کیانند جواب گفتند که احرار که ام از دکان عظام این نجاشی گفت از جهت قیمت کسی بر ایشان  
دست ندارد تا کسی ایشان را مدد سپارد و دوم آنکه خونی ناحق کرده ایم او لنیا را مقتول را آرزویم که استحقاق گرفتن ما بود  
و سپردن با و لنیا مقتول باشد گفتند که یکس را کشته بگریخته اند و قطره اشک بر رخسارند و ستم آنکه نال کسی بغیر حق نکرده ایم

یا حضرت کسی نپذیرفته بیکم که بطلب آن مال را بگیرد و سبب آن آزار ما پذیرد پس نجاشی گفت اگر ایشان قطاری ثمنی  
پوست گاوی بر سر واجب باشد بر من او مانا لازم بود و گفت ایشان قطاری از مال کسی نهند اند و حیدر خنجر از کسی  
نگرفته اند نجاشی گفت بر ایشان چه چیز دارید و دل بطلب گرفتن ایشان چه طور استکار بکار گرفتند و او ایشان بزرگترین بودی  
و در آن مثلث است آبار خویش بمنم و دیم ایشان از آن دین برشته اند و متاع غیری شدند پس فرستادند ما را قوم مابسی تو  
تا ایشان را با بسیاری و ایشان را از مخالفت دین که از آن بگشتند باز آری نجاشی گفت پس هر یک که شما آورده اند بده  
بمنست رشوت است باز بنمایند ایشان را که بر من آمده اند و در آن من و بر آید اند و من ننمایند بعد از آن نجاشی توجه  
بجعفر و مصاحب او کرد و روی شوئی ایشان آورد و گفت با من راست بگوئید و حیدر خنجر بر من بگوید که دین قدیم را چه  
نکراد و بید و چه سبب بر بدین دیگر نهادید جعفر گفت دینی که آنرا گذاشته ایم و بر شیطان بود که شیطان ما را بفرزدین  
بخدای و عبادت کردن بسنگ میفرمود چینی که اکنون دل بر این داشته ایم دین خداست یعنی است که رسانیده چه حیدر خنجر  
و منم و کتبی آوری و میر تیل مصدق منم و تیر و انجیل نجاشی گفت منی خوب گفتی هر چه خود باش بخون و تیر من  
دل خود را خراش بده فرمود که تا قوس بنهند نهاد اجتماع قوم در و چند چون قیاس این یعنی استواران از دایان جمع شدند و حیدر  
بر میانان یعنی ها بران معابد ایشان گرد آمدند نجاشی درو بر ایشان آورد و بید توجه سوی ایشان کرد و گفت سوگند میکنم  
شما را بخدای که منم ستاده است بر شمشیر انجیل که میدان عیسی و سیاهی قیامت پیغمبری صید اند و ذکر میوش شدن او و  
کتاب میخواند گفتن آن پیغمبری است که عیسی پیغمبت او را با بنفارت داده و شتر من منی به نقد انجیل و منم کفر به نقد کفری را  
گذاشته بعد نجاشی گفت ای جعفر ازین داستان خبری تغییر و تبدیل کرده بخوان فرایت و ادا اسما اما انزل الی رسول آخر  
درین بین منم معاصر فاسق الحق بر خواند هر یکی از ایشان از چشمها چشمها را نه نجاشی گفت زیادت یک این حکا  
خوب و ازین داستان منم خوب جعفر سوره بنی اسرائیل و سوره طه را خواند نجاشی و اهل مجلس آن بلاغت و لطافت این کلام  
چیزان گفتند و منم حاضر گفت بفرما اگر تواند سورتی که در آن ذکر عیسی و عیسی است بخواند و قصه ایشان را بنمیزد بخوان  
ازین قصه از آنکه خویش در تاندر نجاشی گفت در عیسی پیغمبر چه میگوئید و در شان او چه میگوئید جعفر گفت همان میگویم آنچه  
در شان او خدای خود جل بیان کرده و پیغمبر علی الله تعالی علیه و سلم آنرا از خدا آورده نجاشی گفت آن چیست بگو تا بشنوم  
یعنی که است گفت عیسی که خداست روحی تبارک و تعالی است الفکر و است از محض کرم آن کلمه را بر مریم داد  
مرده زنده کردی و آنکه را در بینائی آوردی و آبرص بعباد او پی پذیرفتی و در زمین بنمودی و پیغمبری او قدرتی از گل منی سورت  
برنده برداشتی و در آن دم زدی باذن خدا زنده ساختی و در روایتی آورده نجاشی جعفر را گفت بفرما که صاحب شمشیر  
و پیغمبری چه میگوید و چه پیغمبر را بر آنچه پیغمبر را داشت میباید جعفر گفت کتابی دارد که حکم از آن می آرد و در دست است که است پیغمبر  
فرستاده میخواند و امر معرفت و تنبی از ملک میکند و بر تمام احسان پیغمبر باید و امر می میکند که خدای را پیغمبر شنید دیگری را







فیرا لیس که علم متعلق است به جان و تواند بود که بتواند به وصول معنی الذین و حاجتم حاصل و بود و جمله با اتم بخلافت و جمل  
باشد و جمل و اندر علم و انتم لا تعلمون ترتیل است معنی اینست شما همان لایقید که بخانه یا پسندید که وید و پیری که  
شمارا نوعی از علم میدود بدین که فکر آن چون صفت نفیر و جرات در کتاب شما بود پس در پیری که نیست شما را بدان پنج علمی چرا  
عاجه میکنید و پیری که شما هیچ وجه آگاهی ندارید در گفت و شنید میشوید یعنی چه بیکیش از شما بر آن سال و در نظر رسال  
باشد شما آنرا ندانید و پیری که ندانید در آن عاجه کردن چگونه دانید و عاقل نفیر علم مقتضای حماقت بود و موجب قبیح قتل  
نباشد و ضایعی میداند که ابراهیم بودی و نصرانی نبود و شما ندانید و شما آنچه میدانید بجاقت و جهالت هم برانید ما  
كَانَ الْإِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا كَهْرَاسِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُتَشْرِكِينَ  
این جمله معلوم است و مقرر جمله سابقه است و لکن کان حنیفا است برک است برای دین و هم  
چون یهودیه و نصرانیت موهوم آن بود که غیر یهودیه و نصرانیت موهوم آن بود که غیر یهودیه و نصرانیت و چه باشد  
که ابراهیم بران بود و جمله و لکن کان حنیفا دفع آن و هم که دلیل مستدک بر وجه کسب آورد معنی اینست نبوده است ابراهیم  
یهودی و نصرانی و لکن مسلمان پاک بود و نبوده است از مشرکان یعنی بروی پنج وجه شریک جلی یا خفی صورتی روی  
لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّهُمْ شُرَكَاءُ فَتَدْعُوا إِلَىٰ مَا عَمِلْتُمْ دُونَهُ عَالِمًا أُولَئِكَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ فَهُمْ يَكْفُرُونَ  
و اگر این است و خود را با ابراهیم سر و آبرو میگفتند و نصاری خود را اولی با ابراهیم میدادند این بیت در روایت  
نازل شده و از جهت انکار ایشان از قبول عجله تا که در چون خود را اعتقاد می از اعتقادات باطله اهل کتاب است که خود را اولی  
با ابراهیم دانند و اقرب بدو خوانند و موافق نیست هر عمل سابقه که در بیان اعتقادات فاسد ایشان بود فعلی که در تغییر عطلت  
آورد معنی اینست بدینکه سزاوارترین مردمان بدین ابراهیم و قریب ترین ایشان بدو هر آینه کسانی اند که او را پیروی کرد  
و این پیروی یعنی محمد صلی الله تعالی علیه السلام و آن کسانی که با او بودند و از پیغمبر و امت او بودند که متابعد ابراهیم از جهت  
انکار شرف و عظمت و تحقیر است بعد تقسیم **وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ** این جمله مقرر شده است بر آن  
معنی مومنان معنی اینست وضای دوست مومنان و معین و ناصر ایشان است و **وَدَفَّ طَائِفَةٌ**  
**مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أَنْ يُصَلُّوا نَحْمَ وَ مَا يُصَلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ**  
این جمله نیز متضمن حکایتی و تمکاتی از کافران است مقرر است بر شایسته است سابقه ایشان معنی اینست و دقت  
داشتند طائیفه از اهل کتاب و از زبر و بوند کاشکی که شمار اگر که دارند و از راه دین بلغزاند چو این چنین از زبر و بوند  
و این نوع تمنی و تباهی است و میدانند که خود را گمراه میکنند و راه خویش را خود میزنند **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ**  
**تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ بِلَايَةِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ** مگر از جهت ندانید برای تائید نیست و باطله جمله است که ندان  
برای ابراهیم و شما هم برای انکار نیست و جمله و انتم تشهدون و این حال سنت معنی اینست ای اهل کتاب ایمان خدا





قبیم اول عبارت از انصاری است که ایشان مشهور بدیانت و معروف به دیانت اند و قسم دوم عبارت از انصاری است که  
ایشان منسوب به نجیانت و جنایت اند ذلالت یا نههم قالوا الکیس علیکم فی الاشیان سبیل  
ذکر فرج المحل را ابتداست جمله لیس علیکم فی الاشیان سبیل مقول قالوا است قالوا خبر این است با هم و خبر محمدرضا  
عبارت دوم در خبر تفسیر است و جمله ذلک یا نههم مستانده است در جواب بای سبیل یعنی ذلک معنی اینست آن گویی  
مخالفت موجب دیانت و خیانت سبب نیست که بدستی ایشان گفتند نیست برادرشان این را کرده امیان یعنی غیر از  
کتاب که خوانند و بنویسند و در خواندن و نوشتن کوشش ننهند و در اسی از سواد خوانده و بای انقباض که ایشان این را خوانند  
احکام میدارند و در آن سواد و تبعیض میدارند و بعضی هم است بی امی را امیان گویند نسبت سوی لغوی امی است  
و استند مال و این را ایشان جایز دانسته و گویند که احتمال مذکور در کتابی یافته ایم و در تورات معنی از آن در بیان نمیم  
و یَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ و یَقُولُونَ عَمَلَةٌ سَبْعَ شَعْرَاتٍ  
که صدقین واقع شده اسی و منهم من یقولون علی الله الذل و هم یعلمون حال صدقین معنی اینست و میگویند بر خدا  
این نوع گفتار دروغ در حالتی که میدانند که دروغ میگویند و در راه نابود گفتن می پویند یعنی میگویند خدا مال کسی که در  
دین با نیست ما را حال نیست و کتاب ما یعنی توره ناطق بر صدق این مقال است بلی مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ  
وَأَتَى قَاتِلَ اللَّهِ يَحِبُّ الْمُتَّقِينَ بلی معنی اینست که سبب است ای علی علیه السلام فی الامیین سبیل  
من اوفی بعهده است فان الله یحب المتقین خبر ابتداست را بطر و وضع شرط و وضع مقدر است بقصد عموم و جمیع من اوفی  
بعهده مستانده است برای بیان حکم ضد مذکور فان العبد لیس حرمه الفصد و تاکید از حجت ابراهیم بر شنبلی و کاوش است  
معنی اینست آن ای بر ایشان در این را امیان و گرفتن مال ایشان و نال است محمد صلی الله تعالی علیه و سلم سبیل موافقه  
و تبعیت است زیرا که گرفتن مال با حق حرام مطلق است و در حرام مطلق موافقه و بیعتا قبه محقق نیست هر که بعد از خدای یعنی  
محمد صلی الله علیه و آله و آله و سلم و ترک خیانت و ابراسته ایفا کند و از خدای عز و جل ترک او ایفا نکند ترسد و از محفل خیانت  
بریزد و پس بدین معنی خدا دوست می دارد و متقیان را یعنی خدا پرستان را و پرستارگان را ان الذین یشترون  
بِعَهْدِ اللَّهِ وَآيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ  
وَلَا يَكْسِبُ لَهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ  
عَذَابُ الْإِيمَانِ یشترون معنی تبیعون است و در عبارت قلب است ای بدیعون عهده است و شنبلی یا معنی اینست  
با شد بر وجه مجاز در عبارت قلب بنمود و وصول با صله اشمن است او گنگ مرفوع المحل با ابتداست جمله لا خلاق لهم  
و الآخرة خبر مبتدا است و جمله اول گنگ خبر آن است و جمله اول گنگ خبر آن است و جمله اول گنگ خبر آن است  
با سبب عطف فعلی بر اسمیه و جمله اول گنگ خبر آن است و جمله اول گنگ خبر آن است و جمله اول گنگ خبر آن است







متابعت کنند و هم موافقت پس از نیت ایشان گفتند و نیز می‌فرماید که ما اثر پرستیم و پرستیدیم پیغمبر صلی الله تعالی علیه  
وسلم فرمود معاذ الله که من غیر خدا پرستیم یا کسی را فرمایم که غیر خدا را پرستد من از عبادت غیر خدا نمی‌پرورم و من از عباد  
غیر خدا جدا افتد در آن هنگام این آیه نازل گشت و این بیان بطور پیوسته و بعضی گویند مردی پیش پیغمبر صلی الله تعالی  
علیه سلم گفت چنانچه بنیان ما برستیده بگردد بر تو سلام کنیم یا چنانچه در سیم پیش نیست پیش تو سجده کنیم یا غیر آن و غیر  
خدا را سجد کردن را و انبیا و ائمه را که پیش از تو بودند و دیگر پیران و بزرگان را که پیش از تو بودند و اقامت حقوق ایشان  
و از حد تجاوز نکنند و در معرض پرستش می‌باشند تا بارید و راست گشاید و این حکم بیان چیست معنی است  
اینست سزاوارم بشری را که بنده او را و از خدای کتاب که ناطق است بدینکه پرست سزاوار پرستش مطلق و بدیهه و سزاوار  
حکم الهی حکم بودن میان مردمان بخت یا حکم الهی حکمت دارند و حکمت عبارت از دانستن خیر را چنانچه باید و کردن کار را چنانچه  
شاید پسندد و بدیهه او را و پیغمبر که عبارت از تبلیغ حق بود و فی ابطال باشد پس گوید مردمان را نشانه‌گان من باشد  
و از غیر خدا پرستید کسی که صاحب کتاب است که ناطق است بخت و کسی که حاکم است حکمت و کسی که خبر است از صدق محقق  
این چنین باطل از نیاید و این نوع ناحق از نوزاید **قَالَ لَنْ يَخْلُقَ اَنْفُا اَرْبَابًا فِی السَّمٰوٰتِ وَ اَلْاَرْضِ**  
**یَقُولُ كُوْنُوا لَیْسَ بِمَعْنٰی اَنْ یَسْتَبْشِرَیْ كَمَا اَوْلاَ كِتَابٌ وَ حَكْمٌ نَّبِیُّنَا دَاوُدَ مَرْدَانَ رَاكِبًا شَمَارِیانی** باشد بنسب سزاوار  
رست شود ربانی بنسب سبوی رب بود و ربی است الهی و نون بر طریق روحانی و نورانی باشد و رب سراسر معنی است یکی رب  
صفت است معنی این بود مردمان خدای بود یعنی بنده‌گان خدا باشد که علم را در طاعت خدای صرف کنند و علمی که بخی و سائل  
و مالوف شود و رب معنی پروردگار یعنی باشد بنسب سبوی پروردگار طالبان علم باشند و تعلیم کردن یعنی باشد عالم  
که تعلیم و تدبیر مسئول شوند و طالبان را معلوم صغار و کبار تربیت کنند یا پروردگار علم خود با انضمام عمل یعنی باشد عالم  
که علم خود را بچند خود پروردگار عالمانی فی عمل چون در جهان بی پروردگار خود برین جافیه منقول است چون ابن عباس رضی الله  
وفات یافت هیچ یک از سوی عالم علوی شتافت گفتند ربانی این است پروردگار و رونق علم و عمل از چهره عالم پروردگار رب معنی  
بحول معنی پروردگار یعنی باشد بنسب سبوی پرورده شدن که اول معلوم صغار پرورش یا سید بعد سوی علم که رب  
بنشاند یا بنسب سبوی پرورده شدن یعنی پرورده به علم و درس گردیدند برای علم و تدریس باشد بنسب سبوی پرورده شدن  
**اَلْكِتَابُ وَ یَمَّا كُنْتُمْ اَنْتُمْ اَنْتُمْ** **قُلْ هُوَ الَّذِیْ یُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَ وَ یُعَلِّمُكُمُ مَا یَشَاءُ** **وَ لَیْسَ بِمَعْنٰی اَنْ یَسْتَبْشِرَیْ كَمَا اَوْلاَ كِتَابٌ وَ حَكْمٌ نَّبِیُّنَا**  
اختلاف قرآن مختص دانند جبار و مجبور متعلق کوثر را بنسب است معنی اینست مردان خدا باشد بنسب سبوی ربانی  
گردید بدون شما عالمانی و بدون شما درس کنندگان و آموزندگان یا باشد بنسب شما عالم و درس پرورنده طالبان یا بود  
شما پرورش علم و تدریس یافته و ربانی درس استاوان گشته سوال علم و تدریس ذکر کرده عمل را در ذکر نیاروده و بر  
ربانی بودن مجرب علم و تدریس پسندید و بلکه انضمام عمل نیز لازم شود گرچه کسی که عالم باشد تدریس کند و عمل بدان عالم







متعلق

هر آینه هر آنچه بر ایمان آید و هر آینه هر آینه او را یاری کند سوال است مطلق کلام خبری بود و مقصود کلام توحید است  
 بایمان آوردن و یاری دادن ایشان باشد و خبر خداوندی تحلف چگونگی واقع شود و انتفاع و قبح ایمان و تقرب از ایشان  
 چه نوع مقصود بود چه اسباب اخبار اینجا معنی هر است لان اخذ الميثاق کیون فی الطلب لانی الخیر و امیر الله خبر  
 تاکید تفاق اولی دارد و قسم چنانچه متعلق بخبر می باشد چون باشد افعلن کذا طالب خبر چون باشد خبر فی و باشد علس  
 نپذیرند فممن توکل بعد ذلک قاً و ذلک الله المستقون ○ فادرسن تولى سینه است  
 حکم این جمله مسیحه حکم سابقه است من مرفوع المحل برابته است جمله فاد لک هم الفاسقون خبر مبتدا است من لفظ و خبر  
 معنی اوج جمع است افروضه خبر تولى باعبار افرو لفظ است و جمع کردن اول لک با اعتبار سنی است معنی انیت پس کسی که از ایشان  
 روی گردانند و بر من و نه پس ایشان بر شوق مقصود اند در حال تحقق تولى فاستانده سوال بر تقدیری که عمد و غیره  
 چنانچه مفهوم ظاهر لفظ است با انبیا باشد ازین آیت نسبت تا اعراض تولى و وضعی سدی انبیا که معصوم اند لازم آید چرا که اسباب  
 انبیا که معصوم اند برای اصلاح کار ایشان اند و ایشان اصل اند و ایشان در تبع ایشان اند و خدا با ایشان عهد با ایشان است  
 و ذکر من تولى در شان ایشان بود افعلیهم ذین الله یبشرون و لک آسکر من فی السموات  
 و الارض طوا و کرم لک الکیه یبشرون ○ یبشرون بصیقه معروف بنبیت و خطاب ویر چون بنبیت  
 بمحول نبیت و خطاب خوانند معنی بر حسب آن دانسته است تمام نواسی الخا و بر وجه تخریج نیست و فاعاطفه است معطوف  
 مخدوم سبای یتولون عن احمد یبشرون غیر ذین الله و تقدیم مقول بر فعل از جهت انیت که سبب تخریر است و توفیق  
 متعلق بر و است و جمله اول اسلام تا آخر حال است و جمله و الیه یرجعون عطف است بر و و این جمله استقامت میسر خداست بر آن  
 منع از کفر معنی انیت از دین خدا اعراض میکنند پس غیر ذین خدا میجوید و حال انیت که مراد را انیت کرده اند و در کار  
 او گردن نهاده اند تا آنکه در آسمانها و زمین همه مشرف با سلام و دین اند یعنی بطریق چون فرشتگان و آدمیان مسلمانان  
 یا مسلمان شده بودند و دلائل ایمان و بعضی بکفر چون کرده شده گان و کافر شده گان در هر گاه معصیت هر کافر  
 و شما بسوی حسابگاه او باز گردانیده خواهید گشت و بخرا و بر توفیقش خواهد پیوست قل انتم ایا الله و مسا  
 انزل علیکنا و ما انزل علی ابرهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و الا ساء ما و کفی و  
 و عیسی و النبیون من کبر و صغر لکن فی سبب است احادیثی که در  
 و نحن لک مسلمون ○ و جمله منابا بعد تا آخر مقول قل مسلم و ما انزل علینا باسطوانا  
 خویش عطف است بر مجروریاتی آنها باشد و ما انزل علینا و النبیون ذکر عام بعد خاص است جمله الفرق خال است و انزل  
 آنها و نحن المسلمون حالی دیگر است متعلق است به سبب من رفاقه فاعلمه مقدم شده است جمله قلنا تا آخر مقصد است  
 مقصود و از تخریق بر اسلام باشد معنی انیت بگو ای محمد ایمان آورده ایم با حق من و متابعتان من بخدا و بدینچه فرستاده است







خوار و یا کفر نکرد است و آن بنسب برای عدم قبول توبه و چو چندین کار آن را بداند ایشان که کفر و توبه باین بیان قبول شود و با انعام  
 همیشه عمل فایده باشد سبب برای عدم قبول توبه ایشان چیزی دیگر است و آن آنست که خدای دوام کفر ایشان خواسته و ایشان را مورد عطا شده است  
 کفر را خداوند بر ایشان توبه خواسته کرد و ایمان نخواهند آورد و چنانچه گویند آن را نیز اشتباه اگر چه لازم معلوم می شود که آن را کفر است و کفر  
 اولیای که در این باب آمده است **أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا يَجْحَدُونَ لِضُرِّهِمْ** من درین مفسرین آمده است و در این باب  
 لهم عذاب خبر است مقدم شده و این جمله است بر جمله سابقه و جمله سابقه یعنی اولیای که ایمان نیاوردند و کفر کردند و در این خبر است  
 تا به این جمیع جمله است ایراد جمیع قلمه زایل برین است که ایشان را از انوار حق و توفیق نایب نرسد و کفر و ایمان من تا صیرن تکمیل یافته معنی نیست  
 طایفه ای از ایشان راست عذاب در دوزخ است یعنی عذاب پاینده و پاک و نیستند مرایشان یاری و پند بکار و در حق ایشان دلیل نمی  
 قبول نکرد و بعد از آن قبول صرف مال بزرگ و بعد از آن قبول آرد و بعد از آن قبول یاری و پند بکار و در حق ایشان دلیل نمی

ع

البحر

# لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ

این جمله مقرر شده است چنانچه ذکر آن پیشتر خواهد آمد معنی اینست نیاید نیکی و نیکوکاری را تا آنکه نفقه کنید یعنی  
 از چیزی که شما آن را دوست میدارید یعنی تا یا مستحق نیکی و نیکوکاری نمیشوید با اتفاق آنچه محبوب شما بود و درین است  
 دلیل است که محبت دنیا از محبت و اتفاق در راه خداوندند و نمیباشند محبت دنیا برای استینا بر او اندوم بود  
 محبت دنیا را در کل خطیئه هم برین معنی است زیرا آنچه محبت دنیا از محبت اتفاق خطیئه نیست چه دنیا که برای این است  
 دنیا محض نیست ملحق برین است و در حدیثی است لا حسد الا فی اثمنین رجل اتاه الله القرآن فموت فی انوار اللیل و انما  
 فیقول لو اوتیت مثل ما اوتی لفضل مثل ما فضل و رجل اتاه الله المال فهو یفقه انما اللیل و انما فیقول لو اعطیت مثل  
 ما اعطی لفضل مثل ما فضل یعنی آرزو در دنیا نیست مگر در دوزخ مردی که داده است خدای او را پس او میخواند و پس از  
 میکند آنرا در ساعات شب و روز پس کسی که گوید اگر داده شدی بشی آنچه این مرد داده شده است هر آینه کردی  
 مثل آنچه این کرده است و مردی که داده است خدای او را مال و او خرج میکند آنرا در در خانه خدا در ساعات شب  
 و روز پس کسی گوید اگر داده شدی مثل آنچه او داده شده است هر آینه کردی آنچه او کرده است تجدید مذکور و قهر  
 سطر ثانی شده آرزو در دنیا نیست مگر در محض و برین که در تلاوت قرآن و پس روی کردن آنست با دوزخ که و سلیت  
 و برین است و آن مالی است که در کار دین صرف شود و بر این محض دنیا است که تصرف در هر چه اگر دوسیک سنج آن صاحب  
 و ولتی که در ولایت دنیا یا بدو تصرف کردن آن در در صواب خدا بسوی دولت آخرت باشد تا بدفع المال الصالح للرب  
 در شان او بود آن است که عیب او به الغنی الغنی یعنی بدیع او شود و اما سوال که اولاد کم باقی تقریر کنید تا از لایزال  
 او عمل صالحا و لکن لهم عذاب الیم با علوانه و آخره برای کار اگر بدست غنی بچود و بدست چو خویش را آراستند و بر سر





بطریق پیوست معنی انست کل جنس طعام غیر مردار و خون سفوح و خوک که آن حرام قدیم است بر بنی اسرائیل طلال بود  
انچه اسرائیل یعنی یعقوب علیه السلام پیش از نزول توره بر خود حرام گردانید که آن تحریم آن حرام نبود آن چنان بود که یعقوب  
علیه السلام مرعی داشت که آنرا از رحمت جانی می پنداشت نذر کرد که اگر من ازین رحمت شونایام و نعمت انانیت در ایام  
را با نیاید بر سلام و طعامی که محبوبترین طعام نزد یکسا و گوشت شتر و شیر آن بود آنرا بر خود حرام گردانید بگرام گردانید و بود  
حکم مقصود است مذکور بحکمیت انجانب بنی اسرائیل را اگر چه حرام بود و نه عبت او میکردند و از آن شتر می خوردند و از آنرا  
بر خود حرام کرده بود و جز محرمات اصلی که ذکر آن بالا رفته و بیان آن در گذشته همه مذمت حل داشت پنجگی را از مضبوطات حرام  
حرام نمی پنداشت تعینی از آن که در آیه مسطور است بشو متبه گناه ایشان ایشان تحریم آن حرام شده در وجه عقوبت ایشان  
تحریم آن آمده این معنی را که منکر میشوند و بحرمت قدیم قائل میگرددند در دفع محض افزا صرف است مقصود ازین آیه تذکره  
ایشان در باب طعام و حرمت آنست و مقصود از آیات سابقه در تعلیلت و قائل شدن بالو بیت حبیبی و فرزندی  
و قائل شدن او در شان ابراهیم به یهودیت و نصرانیت بود و چون مقصود این آیه سی آیات سابقه مکنذ سبب ایشان است  
منظور در مقصود این آیه مقرر آیات سابقه نمودم ازین جهت فصل کرد حرف عطف نیارد و جمله لکن تا اول ابره منتهی مقصود  
نماید و آنچه عطف است بر و مقصود است برای مدح اتفاق از محبوبات و بودن آن سبب نیل به است قل فاقولوا  
یا التوریه فاقولوا هان کنتو صدیقین ۱ فاقولوا بالتوریه يقول قل است و فاقولوا عطف است  
بر فاقولوا جمله قل فاقولوا مستانف است چنانست که سابق گفت ماذا قول همین بقولونه من التوریه و میباید الیها فقیل قل  
فاقولوا بالتوریه ای قل اذ هو فاقولوا بالتوریه فاقولوا معنی انست بگو ای محمد بر وید پس توره و بخوانید اگر شمار است  
گویانید که این سخن در توره مسطور است و این معنی دروند کورت قصی افتری علی الله الکذب من  
بکذلک فاولیک ههنا الظالمون ۲ موصول با صله مرفوع فاعل بران است  
فاقولوا هم الظالمون خبر مبتدا است من بعد فذلک ظرف است فافتری افتری سبب است این جمله بتقدیر فاقولوا  
فکیکم بمبذونه سبب کلام سابق است چه آوردن توره و تلاوت کردن آن سبب است برای گفتن این سخن و حکم کردن  
که چون توره بیاورد آنرا توره تلاوت کنید و دعا را ایشان در توره بیرون بیاورند اقرار ایشان ظاهر شود و برین آنکه  
که من افتری علی الله الکذب من بعد ذلک فاولیکم الظالمون گویند و حکم متنبهین و جویند سبب کرد معنی انست  
پس کسانی که بعد پیدا شدند و حجت افتر کنند و بوی تحقیق گشتن حق و صدق بر وجه سکاره و دفع گویند و کذب ایشان  
ظاهر گردد و وقتی صدق پیدا آید پس اینها من مقصود بظلم باشند یعنی باطل را بر موضع حق آورند و تجاوز از حق و صدق کنند  
پس قل صدق الله فاقولوا املة ابرهیم حقیقا ۳ و ما کان من المبینین ۴  
این جمله مستانف است چنانست که سابق گفت ماذا قول ابرهیم ظاهر کذبیم و اطلاق توبه فقیل قل صدق الله و ما کان من المبینین

و فی حقیقت

سن اطلاق التلخیص و اطلاق القول بالوحدیه عینی و بگونه این باشد و بگویند ابراهیم میگوید یا او نفسی یا او اطلاق و عویم  
 بان ما جرم علیهم لم یکن اطلاقهم و عویم بل کان جرمنا علی جمیع الامم حتی شریعتی و آدم فاسیدیست چنانچه در حدیث آمده است  
 عز وجل یذکر ان طاعت یهودیه و نصرانیة متضمن اکثر اکتساب سبب است برای اکتساب آنگاه ابراهیم میگوید که من  
 پاک است و ملت اور است و در سنت است و جمله ما کان من التشرکین تزییل است چه هر که در آیه شریفه پاک است و تشرک  
 بنود معنی نیست گوای قبح را راست گفته است قضای عز و علا در اخبار از کذب و اطلاق طاعت شما را پس اطلاق طاعت کنید  
 و پیروی دین او و زید درین مجال که ابراهیم میگوید پاک بود و تشرک نداشتند و تشرک از روی نه پیروی از ایشان  
 اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ  
 وضع للناس صفت است بر بیت مبارک که حال است از آنکه در و ظروف استقرار است که صله واقع شده و هدی للعالمین  
 عطف است بر مبارک که سوال اول بیت اسم آن واقع شده و للذی بیکه خبر بودن سنن الیه نگه و مشدود و در  
 کلام عرب نیامده است چو اسبب ترکیب را محمول بر قلب دارند تقدیر کلام ان الذی بیکه اول بیت وضع للناس  
 چند اند چنانچه صاحب مفتاح و لایک موقف منک الوداع محمول بر قلب باشد تقدیر و لایک الوداع موقوف منک چند  
 و نواند بود که محل بر قلب ننگنده للذی خبر باشد است محذوف دارند ای ان اول بیت وضع للناس لموا بیت الذی بیکه  
 تاخیر و جمله واقع شود و مفرد سوره فاشد و چون این کلام متفلسف مدح خانه که است کنایت است از بودن کعبه اعظم بیت  
 عبادت خدا و توحید در نماز باعتبار معنی مکی عنده که میبود و دشواری منکر اند و بر نماز مصر اند و در آنجا کرد و جمله سو که تا سید  
 آورد چنانچه ابراهیم میگوید و انداماتی الذی که کنایت است از آنی خزون تحقیقی شده و در آن ربک اعلم انک تقوم  
 ادنی من ثلثی الليل که کنایت است از آن اند میرید ان تخف عنک آمده و چون این جمله و جمله سابقه موافق اند در  
 اعتقاد باطله یهود و نصاری و بیان اطلاق عقاید ایشان از آنکه دانستن عیسی و ان بعد ثالث شده گفتن و عیسی را این شده  
 خواندن و در طلاهای که بر ایشان خرام است حرمت قدیم غیر مبنی بر گناهان ایشان پیدا شدند و بیت المقدس را اولی  
 استقبال کردن و در صلوة افضل از کعبه دانستن چون مقصود هر محل بیان شغل حال و اطلاق اطلاق ایشان بود ازین جهت  
 جمله مذکور سو که و مقرر جمله سابقه باشد معنی نیست بدستی اول خانه که وضع شده است برای عبادت و سابقه شده  
 جای عبادت ایشان بر آئینه خانه البیت که کاین است در یک مراد است هر که در بیت که بیکه لایک انک اعناق الجبارة  
 الالبین جرمها و طلا قناد جای دهری است مرعایان او بدانکه مراد از بیت سکنی در حدیث است بعضی جرم اول سببی  
 که بایر بیت نه قدس بجای سال از و متاخر آمده و بعضی گویند آدم بعد از آنکه علی بی فرود آمدن بر زمین اول خانه که  
 بنا کرده است بیت عیسی است و بعضی گویند خانه از اوت سمر از آسمان فرود آمد از مکانی خانه که است نسبت کردند طواف  
 آدم ساختند بعد از آن از روزی طوفان برداشته در آسمان چهارم بر روی طواف نگاه فرستادند و گویند که جای او چنان

برابر از درین آینه چنانچه اگر از آن سوزنی بنشیند بر بام کعبه برسد و بعضی گویند اول خانه که در زمین بنا کردند کعبه بود بنابر او از  
 فرشتگان برای آدمیان که موجود بودند باشد و تواند بود که بنابر او از ایشان برای خود بود و عاقبت برای آدمیان باشد  
 و بعضی گویند بعد از طوفان این خانه را اول ابراهیم علیه السلام بنا کرد و مردمان را گرد بر گرد آن برای طواف آورد و بعضی گویند اول خانه  
 که بعد از طوفان بنی سویت و مردمان بر زبان یار آن دل بسته همین است خانه تبرک است که برکت او فراتر از زمین است و از  
 اهل بیتین علی کرم الله وجهه مر ویست که پیش از کعبه خانه را و کعبه را خانه بنامی است که برای حیر و بدری بنی است ابراهیم آینه را  
 عمارت کرد و مردمان را بر قصد یار آن آورد و بعد از آن خراب گشت و مدتی بزان گذشت تومی از حرم که زن اسماعیل علیه السلام  
 از ایشان روی نمود بنابر آن از ایشان روی نمود و بعد از چند نگاه تومی آمدند آن بنا را خراب کردند و از خانه ریخ آوردند بنا  
 آن مرتب کردند باز خراب گشت و با تمام پیوست آخر فرشتن بنا کرد و دل بر مجاورتی نهاد و توفیق در آن آورد و بعضی گویند آنی که  
 پیش از خلقت آسمان و زمین موجود شده بود بر روی آب کفی بر شکل خانه بود و هر سال پیش از خلقت زمین روی نمود و بعد  
 از زمین فرو گشته اند بعد از آن خانه را در زمین بیت تختینه گردانیده و قیه آیت بیست و هفتم متفقا بر آنجا هیئت  
 آیات متبداست فیه خبر است جمله است تقدست چنانست که ساسع بعد بیان اولیت و اولیت خانه مذکور بود مردمان بسوی  
 او در نماز سوال کردند لانا صفت بزرگان آورد قیه آیات بینات بر سمیل استبان و در گشت جواب سوال مذکور بیان نمود  
 با کعبه فی طرف مستقر است حالی دیگر است آیات فاعل ظرف واقع شده بمقام ابراهیم عطف بیان آنجا آمده و خبر است که مشتمل بر آیات  
 چه در مقام ابراهیم است که در آن نقش قدم ابراهیم برآمده و آن مشتمل بر چه خبر شده و نرم شدن سنگسرد آمدن قیام که کعبه را بر  
 نقش پا در آن و باقی ماندن آن در اعصار و در بهر عدم تغییر نقش مذکور و در آن محل آن میرود و اعوام در شمار و توان بود و بهر  
 ابراهیم بدل بعضی از آیات بود باستانی محمد بن الحنفیه بر مقام ابراهیم باشد و بر سر و تقدیر از باب گفتار دارند و از قبیل  
 اولی من دینا کمثلک الطیب و الحسن و قرة عینی فی الصلوة پدید آمدن در بیان کنایه و چیز گفتار و سوم را بنام و بعضی است  
 در آن خانه آیات بینات است بمقام ابراهیم از جمله آن آیات است و من دخله کانت امنه  
 این جماعه عطف است بر قیه آیات بینات یا بر آن اول بیت وضع لانا من معنی نیست هر که در و آید از آثارش نیاورد و غرض آخرت  
 همین باشد مسئله متقی متعلق برین آیت است و آن است قاتل ید یا خا و طریقی که مستحق گشتن باشد اگر در کعبه یا در حرم کعبه  
 و آید نزد یک نام انی فیقه او را از اینجا گشته تا آنکه اینجا باشد او را این دار و بر برای گشتن بر و بر سر و نیاورد و لیکن طهار  
 و آب ندرست نام بمقتضای طبیعت خود بیرون رود و اما آن مرتفع شود و اما مقامی جایشی را که در حرم در آید قیاس میکند بر جای  
 که بر حرم نیست که با او با اتفاق ابراهیم نمیدارند و بعد از آن انصاف عقوبات در دین حرام اجزا حکم ختم است بر و میان حرام  
 و اما شافعی اما را که در آیت مذکور است محمول بر امان از عقوبت اخروی میدارد و ابو حنیفه رضی الله تعالی عنهما بعضی از این است  
 عمل باطل و بکان امناتا آنکه داخل حرم است این میگوید و با جزای حکم عقوبت بعد از مرگ آمدن از عمو مات انصاف عقوبات

بیت این فرموده  
 رسول الله صلی الله علیه و آله  
 در کعبه فرموده  
 و بعضی گویند که  
 شامی گویند که  
 و بعضی گویند که  
 چشم من در آن  
 کردن نماند و بعضی از  
 کعبه را در آنجا  
 مذکور است و بعضی از  
 یکره اند و چون مر  
 ابراهیم عطف کرد  
 یعنی که کعبه را  
 اگر کعبه را سازند  
 خوانده اند و بعضی  
 فوض کرده و در آنجا  
 متقی است و بعضی از  
 مقام است و بعضی  
 سید و بعضی  
 مسئله است





سربغون و ضعیف بنو مناسیر مقبول است بر طریق ایصال ای تطبیق و اما فوجا و جملہ اہل حق و حلال است و جملہ دہا و اشد  
 اینا قلی و اما لعلون و تریل است معنی انہیںست بگو یا محمد اسی اہل کتاب از دین خدا مومنان را چرا باز مسیار و برین برین  
 ایشان را از دین باز گردند چرا ایگما رید کاہی جز ناپودہ کہ موسیٰ لابی بعدی گفتہ است بگو کہ کاہی رجاہ کہ درن از نوریتہ  
 کہ فریعت موسیٰ لابی شمشیر برای شہیدہ انداختن ایشان تیجہ خدایہ بغیرہ کہ در نوریتہ بود میگردد اندک کاہی آن طلیہ و بیکر بنی انہ  
 تا مسلمانان را بدین تلبیس از دین حق باز دارند برای راہ دین خدا کہ حق ہیچ نہ و آن را بست کسری نہ پز و وہ تعوذ و ثمانان  
 نگیر و حال انہست شاگو امانیدہ اینچہ در نوریتہ از رحمت دین اسلام نہ کہ بست و صدق پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم  
 شما اصحاب اکامی و در باب گواہی اید خلافت واقع چرا میگردد و در اہ باطل جوامی یوسید و نیست خدای غفر علی فاعل  
 از کار شما یعنی تیجہ میکنند سیدند و سزارہ بینا شہادتہ اند یا ایہا الذین امنوا ان تطیعوا فریقا  
 مِّنَ الذِّينَ اَوْتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوْكُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ كَفِرًا ۝  
 نذر مومنان برای تنبیہ ایشان اینست شرطیہ کہ بعداوست بیان ست سر حضرت طاعت کا فزان ان طبعہ اشترط  
 برود کہ چنان شرط ست در آیہ سابق اہل کتاب را بر وجه تیجہ خطاب کرد درین آیہ خطاب مومنان برای تنبیہ ایشان آورد  
 و ایشانرا از طاعت و ثمانان بازداشتن بمنع کردن ایشان از طاعت کا فزان کہ اشارت ست سوی بطان نذر اصحاب ایشان  
 پر و دخت پس این جہانہ تنہم شنیع ایشان باشند موافق مقصود آیات سابقہ بود ہم ازین جہت فصل کو فیر و آورد  
 معنی اینست اسی مومنان اگر گروہی را از اہل کتاب اطاعت کنند دوم متابعت ایشان رنید باز گردان ایشان  
 شما متر شدہ بعد کہ دیدن و کافر گشتہ بعد موسیٰ شدن و کیمت تکفرون و انکم مثل علیکم  
 آیت اللہ و فی سکر و سؤلہ و من یعصی اللہ فقد عکلی صراط مستقیم ۝  
 استفہام برای تیجہ انکار ست و جملہ و تنم تلی علیکم حال ست تقدیری تعلیل ست خبر از حذوف ست اسی یعنی تعظیم با اللہ تعالی  
 ہدی الی صراط مستقیم و جملہ شرطیہ یعنی و من یعصی اللہ فی آخر طاعت شبت بر شرطیہ سابقہ یعنی ان طیعوا تا آخر جامع تقاضا  
 و جملہ و کیمت انکرون معرقتہ است معنی اینست چگونہ شما کافر شوید و چہ نوع شما کہ و زیدیدہ حال انہست کہ آیات کتاب  
 بر شما نذر اندہ بشیرید و در میان شماست رسول خدای کا شمار این میدہد و شہادت شمار داد و میکند و در مواضع انفر شش  
 می اگاہند و در جہانہ شما میرساند و یک یکہ خدای پناہ گیرد بدین و چنگ و زود بدستی او سوی نجات شتا بدین  
 خلاص پذیرد کہ خدای او را سوی ان مستقیم و دین تویم راہ نمونی کردہ و در ایقان و ایقان آورده سوال از ان طہور  
 فریقان الدین او تو الکتاب یرد و نکم بعد ایماکم کافرین یعنی آید کہ مومنان بر تقدیر طاعت ایشان کا فزان یار مدود  
 سوی کفر کردہ اند البتہ کافر شوند و از و کیمت تکفرون کہ استبعاد کفر ایشان ست و انکار کنز آید و این از دینی ظاہر تقاضا ہد  
 جواب و کیمت تکفرون کنایت ست از کیمت طہور و طاعت در معرض تردد و استبعاد و بعداوست بیان کہ

نوع

اگر استعمال براسی توجیهی باشد یعنی چون باشد سوال در روشنی یا بشما الذین امنوا انتم الله  
تقویٰ انتم الله است برای بیان اعتقاد برین خدا چنانست که سماع گفت کفایت یثیم برین باشد  
فقیل یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق اقامته ای تعصوا با التقوی و اتقوا الله حق اقامته معنی نیست ای مومنان بر سر  
از خدای حق چه چیز بدین و تبریه حق ترسیدن در تفسیر آورده است حق تقوی آنست که طاعت کنی چنانچه بعد از آن عیسائی  
باشد و ذکر کنی چنانچه بعد از آن منیانی نبود و شکر کنی باری و میل بر کفر آن یارید و یعنی گفته اند حق تقوی آنست که در  
کار خدا طاعت کنی و امن گیر او نشوی و اگر ایمان محال بود در متابعت حق در راه حق و تقصیر نرود و بعد حق و عمل  
انیت اگر چه بر نفس خویش باشد یا در حق پدر و پسر و گفته اند چون این آیت نازل شد کار بر مسلمانان دشوار شد و عمل  
ایشان بعد از این پیوست حق تقوی که نوزاد و محافظت و طاعت آن که دانند تا آنکه آیه فاتقوا الله ما استطعتم نازل گشت  
حکم این آیه پنج پیوست سوال حق تقوی اگر مقدر بود فاتقوا الله ما استطعتم تا رخ او نشود و اگر مقدر نبود در پیوست  
نکوه پیش از این تکلیف بالا طاق لازم آید تکلیف بالا طاق نه یک مانع بود بقیه جایی نیست نزد یک عمری عقلا جایز نیست لیکن واقع نشود  
پس در حق آن باطل معنی است و استقامت وقوع محبت شیخ را سنانی است چو اسب حق تقوی یعنی ندکوه مکرر مقدر بود  
لیکن دشواری داشت تکلیف با فیه جرح می نمود و استطاعت که در فاتقوا الله ما استطعتم مذکور است معنی استقامت است  
آمده و تکلیف بخیر تقوی که در جرح بود با شرط استطاعت که معنی استقامت است منقوش شده سوال از شرط استقامت  
حق تقوی لازم می آید که قبل از تکلیف با فیه جرح واقع شدن و استقامت وقوع آن راست پیغام بر ایامت و ما جعل علیکم فی الدین  
من جرح منصرف آمده چو اسب و ما جعل علیکم فی الدین من جرح ماضی منقطع است دایم نیست بر طریق ماکب المامیر  
و ما کتب الذین بدلیل تکلیف قیام ایای بقوله تعالى انهم اللیل الا قلیلا فیه او انقص منه قلیلا او ز علیه که آن را بایستی  
بر یک علم انک تقوی اونی من غشی اللیل و افغانه و ثلثه و ایتیه من الذین معک و الله یقدر اللیل و الله اعلم ان الله  
ان من جرحه کتاب علیکم فاقروا ما تبسرون القرآن برگرفته اند و منسوخ گفته اند و بدلیل عیام لیلی که بایستی اصل کلمه  
العیام الوقت الی انما لکم من لیس لکم و انتم لباس لکم علم الله انکم تتلون الفصحکم فمنا علیکم و حق علیکم فالا ان تمیز  
و اتقوا انما کتب الله لکم و کلمه و اشهر او حتی تبیین لکم الحیط الامیض من الحیط الاسود من الطیر ان جرح پیوسته و منسوخ گشته  
و لا تموتن الا و انتم مسلحون جرح و انتم مسلحون حال است ای لا تموتن الا فی حال کونکم  
مسلحین و انتم مسلحین بانی بعد الاستئناس است ای لا تموتن الا تمین علی غیر حال الاسلام حمیه لا تموتن حطفت است بر التقوی  
معنی نیست و جرح در حال اسلام میسرید و درون در حاله کفر بر فرمود پذیرید سعه الی منی از فعل ایاری باید و سبب  
باقی از متعلق نیست نهی الزان چگونه آید چو اسب در فعلی که قیدی بود منی متوجه سوی آن قید نشود چنانچه در لایات  
طبعه انی مذکور از اتیان ندارد بلکه از طبع بنیاد نماید لکن طاعت خدا تا آنکه زنی را انجامیم الذین قبل است و معنی

از جاری هم بر سبیل سنت نبوی لا ینکون علی غیر الاسلام عند موتکم چواسب دیگر آنکه امر دینی که از افعال طایع و انفعال است  
چنانچه کن کر یا ولا کن لکنما و افع و لا تحزن و ابک و لا تفحک بود متعلق با انتخاب سبب آن که اختیاری است بخود  
اعتنه هو یحبیل الله جمیعاً و لا تقترقوا صحنه است بر و التوا بشد و لا تقترقوا صحنه است بر و التوا بشد  
صل در احوال است برین است و آن استعارات از وین یا قرآن با عهد و پیمان چه دین و کتاب و عهد برضای خدا که قصد اصلی  
رساند چنانچه رس کسی بدو اویند از فرد بالا برو یا از بالا فرد در بدین وجه برین میانند معنی اینست بدین حد  
یا کتاب او که قرآن است با او همه بیک در زیند و متفرق بشوید و فرقه فرقه گردید و اذ کبر و انعمت الله  
علیکم اذ کنتم احداً و کانت بیوتکم فاصبحتم  
بین غفلة احوال است و اذ کبر و انعمت الله علیکم حال است از غفلة الهی اذ کبر و انعمت الله  
کما یتعلمون اذ کنتم طرف است از طرف مستقر یعنی علیکم متفهمین است بر تعلیل را فافهم معنی صریح است بغیر خطاب اسم او است  
اخوان خیر او است ای صبیحتم بیدار غم لتالین افوا نار و ابیت کرده اند که اوس و خزرج و دو برادر مادی و بدینی  
هر دو مادیان یاه و دوستگاه شدند میان ایشان بی عداوت حاصل گشت که بدان عداوت هر یکی بحار به دوست و  
عداوت و محاربه میان ایشان صد و سیست سال و بعضی گویند صد و شصت سال بود تا آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و  
آله و سلم در مدینه نزول فرمود ایشان را دعوت سوی اسلام کرد هر قدر بر شرف اسلام آورد و هر دو فریق بشرف اسلام  
شرف شدند بولیان خویش عهد و موافقت بستند اخوت اسلام میان ایشان جامع شدند و کار ایشان محبت پیوست  
کید و بغیته که میان ایشان بود بصحبت و الفت بدل گشت تا روزی بعد اسلام نیز میان ایشان محاربه افتاد و میان  
یکدیگر مقاتله زد و آنگه آن بود که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم جاری ایچور نام بود و او با منافقان صورت دینی  
بند و چه او بر حکم معجزه پیغمبر منافقان را شناختی هر یک که منافقی دیدی نزدیک او شوی بول انداختی تا روزی عبد الله  
بن ابی سلول اوستی در لافگاه خویش گشت بود چهار مذکور صورت عداوت نمود و دم جانب او آورد و نزدیک او بول کرد  
عبد الله بن مسعود که او را الفت رخ عا نه از محاربه بود و این محاربه را از مادر و داور یا از ایدار او نگه دارد و بعد بن معاذ  
خراجی که از مخلصان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در صورت غضب کرد و غضب گفت یا لعین ایچور رسول الله  
الله علیه و آله و سلم فتولی فلک یعنی ای ملعون این سخن در شان چهار پیغمبر بگویی زانست چهار او میگوید که گفت و ششینه  
شدند و در مقاتله افتادند و میان گفتند شرف و عظمت ما را است چه عجزیمه فوالله یا بدین و عطا که غسل داده  
فرشتگان است و بعد بن معاذ از جوار ما است خرد جان گفتند شرف ما را نیز و عظمت را بود که چهار کس که قرآن را با تمام  
آورد و او را در نام خود و حفظ کلام بیکدیگر داده اند یعنی انی بن کعب و سعید بن جباب و زید بن ثابت و جعفر بن  
خالد بن ابی العزیز از میان مالک بن عزیز و شمس و کمال و ملال و کثافت و احرام پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم



وَلَتَكُنَّ مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ۚ وَلَتَكُنَّ عَظَمَاءُ مِّن بَلَدٍ مَّسْكِينٍ ۚ وَكَانَ وَاعِدَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ أَن يُنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مَائِدَةً وَلَتَكُنَّ مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ۚ

بروست صفت است از امت را معنی نیست و گویا باشد از جمله شاکر و بی که منوی خیرات دعوت کنند و نه است

در دل گفتند و بفرایند و واجبات امر شوند بر کار آمد پسندیده بیارند و از منہیات و منکرات و از کارهای ناپسندیده باز دارند و اولیٰکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ اولیک مرفوع الحالند است المفلحون خبر مبتدا است

هم ضمیر فصل است و جمله معترضة است برای مدح و اعیان خبر و مانعان از شر و امر آن معروف نامیدان از منکر و توانا

بود که معترف است بر جل سابقه بود از باب عطف است بر فعلیه باشد معنی اینست و ایشان ای محمد صلی الله علیه

علیه و سلم هم ایشان را شکرایی یابند گانند و بفرموده فلاح رشتند گانند سوال ما مور با مر معروف و منی منکر همه

مسلمانانند و تنگنمایی یکدیگر همه ما مورانند چنانچه در آیت کتیم خیراته اخرجت للناس تاملون بالمعروف و تنهون

عن المنکر در خطاب همه سوستان آمده و الامر بالمعروف و الناهی عن المنکر همه مسلمانان را متناول شده

و بمن تبعیض ثابت شود که امر و منی مخصوص در حق بعض بود و توفیق بچه باشد تلفیق بچه حاصل شود چو ا

امر معروف و منی منکر از فرض کفایت است که واجب بر کل شود و با در بعض از کل ساقط گردد چون امر معروف

و منی منکر باعتبار وجوب در حق کل بود باعتبار او در حق بعضی باشد میان و لائل مخالفت نیاید توفیق روی نای

جواب دیگر آنکه امر معروف و منی منکر واجب بر کسانی است که مشاهد فعل کنند و حکم آن در انچه محل قابل القی

کنند و امر و منی کردن توانند چون امر معروف مخصوص بمشاهده کنندگان عالم و قادر باشد و ایشان بعض مکلفانند و

برو کل قادران که بعض مکلفانند باشد و آیه کتیم خیراته اخرجت للناس تاملون بالمعروف و تنهون عن المنکر از باب

خطاب کل بفعل بعض دارند بطریق اینها العیالکم لسان قون پندارند و بدانکه امر بتقوی و اعتقاد بقرآن و چون خدا

حکمت بدنی است و بیان علم اخلاق است یعنی علم اصالی نفس است و آن لازم بر هر یکی با یقین است و امر بمعروف

و منی منکر از جمله حکمت بدنی است و آن مفوض بعلماء و امر مستثنی کسانی که دانند و توانند بروی که باید و شاید

دین حق را بخلق رسانند آیه قوالفسکم و ایلکم نارا و حدیث ایدانفسک ثم بمن یقول و حدیث کلکم راع و کلکم

مسئول عن رعیت اشارت سوی هر دو علم مذکور است و توانین هر دو علم در کتب اخلاق و علم سیاست مستور است

و یا هر دو علم مذکور را بر چه جایگزین اختصار در تحفه ابراهیم شاهی باز دیده ام و این در خواند و غرضش بود هر دو علم در

انتظام کشید ام قان غیبت فعلیک بسیار در حدیث کسی را که امر معروف و منی منکر مبتدع گفت که در هیچ او سفت

خیر الناس الامر بالمعروف و الناهی عن المنکر گفته و آمده است در اثر فضل الجهاد الامر بالمعروف و الناهی عن

المنکر امر بمعروف است امر بفریضه فریضه است چنانچه امر بپنج وقت نماز و در وقت ماه رمضان امر واجب واجب است





و عمل او بموجب قول پیا میر حسن الله علیه و سلم من راسی منکم منکر یا قلیغیر سیده باشد بعد از فروغ از فضل او و ولایت تقریر  
نیست و چنانچه ولایت مطلق است و بدانکه در کتب فقهیه آورده کیسکه مشایخه منکر میکت اگر بدانند که منکر منکر او را  
قبول نخواهد کرد بقدری و ششتم و ضربی و قتل میشنخواهند که منکر و واجب آید و باز ماندن نماند و اگر بداند که مامور او را  
در ضرب و شتم نخواهد آورد و لیکن امر او را اطاعت نخواهد کرد و امر واجب بنزد و زرام و ترک امر مخیر شود لیکن افضل آن باشد که امر  
کنند و اگر بدانند که نخواهد شنید و کار او بقدر و دشنام خواهد کشید افضل آن باشد که امر کنند و خود را در معرض قذفت و  
دشنام بنمایند و اگر اگر برای او نیست که اگر امر معروف نخواهد کرد و مامور او را در معرض قتل خواهد آورد و یا خواهد کشت از  
جهت خوف کشتن منکر باشد لیکن امر کردن و اختیار کشیدن افضل بود زیرا که ترک شنیدنی حیات جاودانی میگردد  
و امرت قتل را منعقت حیات جاودانی معارض میشود **سوال** اگر مردی در صفت قتال درمی آید و بر کافران جهنماید  
اگر بدانند که ایشان را زبانی رسانیدن تواند و یا باشد که در آید و در شهادت و سفاکت بر خود کشتاید و اگر بدانند کافران  
را بکشد آن او هیچ منفعتی نخواهد رسید و کار او قتل و هلاک خواهد گشت چه کند کردن و محمول بر شهرد و نادانی بود و درین جهان  
دادن او را ثواب شهادت حاصل نشود و در امر معروف اگر بدانند که امر معروف هیچ نفع نخواهد کرد و اگر کشته خواهد شد  
افضل آنست که امر کنند اگر کشته نشود شهادت بسیار در صورت مذکور فرق نیست و صحت آن بر وجهی نیست **جواب**  
قیاس برین بود که هر دو سبب یکسان باشند و حکم در هر دو صورت برابر بود لیکن نادرانی خواهد کرد که از جهت آنست که این کار مسلمانان  
و درین میان نیست و موجب بهر مسلمانان تقویت کافران است و صورت امر معروف در کشته شدن ازین میان بیخیزد و بدلیل برین  
نرا به اقتضای در اخراج جهان که برای رونق دین بود و موجب نیل در قبه شهادت شود **سوال** میان دعوت سوی خیر  
میان امر معروف و فرق چیست و افتراق جز در این است **جواب** دعوت سوی خیر بیان خیر بود و اصحاب سعادت  
و بعضی دعوت سعادت است سعادت کن دل بر خیر دهند صاحب خیر شوند و اگر بعد دعوت و تحصیل خیر تاخیر شود و محتاج  
سوی امر و منی گردد و چنانچه کناری را که دعوت اسلام فرسیده باشد اول دعوت سوی اسلام کنند بعد از آن سوی منی  
بعد از آن قتال که امر معروف است بجا آرند هم چنین تا بگردن مسجود و تاذین و شوی دعوت سوی تاذین است اگر دعوت  
سازد و منی و امر معروف بنویسد و **و لا تکتفوا کمالی یکتفوا** و **اختلکوا منکم**  
**ما جاءکم من الیه الا یقتلکم** این جمله با معطوفات غولیش جمله است بر انشاءات سابقه معنی اینست که  
در اختلاف بین منی و امر معروف و فرق قد شده و درین اختلاف کردن و پیروی و انکار می باشد از این آنگاه  
آنکه ایشان را آیات ظاهر و معجزات متظاهر که موجب است برای ایمان و درین موافقت و در یقین چنانچه در آیات  
شدن مرافقانی را و دیگر شدن رسالت علیسی را و نصاری را پیروی و زیدید و بابت موسی را منکر شدن  
پیروی و فریاد با است محمد مخالف شدن اعمار رسالت محمد صلی الله تعالی علیه و سلم کردند و درین کافران



و اما برای تفهیم این آیه جمله است بعد از آنکه هر کس در کفر تمسک به سوال تقیید نظر ننهد که کفر مستلزم کفر است  
 سبب توجیه سبب بی وجود است و تقید بر تعلق بود و استحقاق توجیه را مساوی وجود و تعلق بر کفران را باشد و همچنین  
 نیست بلکه سیاهی روی در جهل کافران است هم در کفران اصلی است و هم در مرتدان است قال الله تعالی و یوم القیامت  
 نری الذین کذبوا علی انفسهم و وجههم مسموم و چون سیاه شدن روی کافران بر اطلاق بود تقیید آن بقیه بعد از آنکه می  
 باشد چه سبب بعضی این تفسیر این آیه را دارد در شان نبی قرینه و نبی التفسیر که با پیغمبر ایمان عهد شکستند و مرتد  
 گشته دارند و بعد از آنکه کفر تمسک به سوال تقیید در سبب است و اینها منوط فقه تقیید و اطلاق در سبب چون ادوا عن کل حسیب  
 و عهد و ادوا عن کل حریب پس المسلمین متبانی بنظرند و بعضی مطلق دارد در حق کفار دارند و از ایمان مذکور ایمان روز قیامت  
 و بعضی مل بر خدمت و وصاف کنند بقدر بعد ظهور دلائل یا ناکم دانند اما متضمن معنی شرط است و این شرط باشد که موقوف  
 بر و شد و تفهیم اجمالی است که در و تمیض وجه و نشود و وجه بود که بعضی اینست پس هر چه که باشد آنرا که سیاه شده است  
 بسیاری کفر و بیای ایشان پس مرایشان را گفته آید بعد ایمان خویش یعنی ایمان بشکایت و ابتلا با ایمان روز قیامت  
 شده یا گویند بعد ظهور دلائل ایمان و بر این ایمان کفر در زید نشانیست که کافر شود و نهایی که کفر و زید فعل و قوا  
**العذاب مما کنتم تکفرون** فاسیاست و بازین سبب است معنی اینست چون کافر است  
 پس عذاب را سبب کفر خویش بخشد عذاب را معلومی ناخوش آید تقیید کرد و پیشین که انامیم لغوم سبب بر سبب تحلیل  
 آید و سوال جسدین عذاب نبی از قیامت و با الاثبات عذاب غلیم کرده جمع میان دو کلام بجهت و عذاب باشد جواب است شک  
 نیست که کفار از جهت کفر ایشان که بر عظیم است عقاب شدید و عذاب عظیم بود استعمال چشیدن که معنی از قیامت است  
 از جهت قضا عذاب و ذنب ایشان است که قضا عذاب و ذنب ایشان بمنابر است که عذاب عظیم بر نسبت آن قلیل نماید و در دنیا  
 بمنابر چشیدن آید سوال فایده هر دو برای ولایت بر سببیت آید مگر از اراوت سببیت را سببیت را سببیت چند از چو آید  
 مگر از جهت تاکید در بیان سببیت کفر بود و تقویت افکار او سوی عذاب عظیم باشد و تواند بود که فایده برای ترتیب فعل دارند  
 و بار برای ابتا استحقاق پندارند تا پس بود تاکید نباشد معنی چنین آید چون شما بعد ایمان کفر و زید عذاب را که سبب کفر  
 خود مستحق شد و آید بخشد و اما الذین انیضت و وجوههم فی رحمة الله  
 این باقی نیز معنی مستقبل آید چنانچه در اسودت گفته شده ای اما الذین انیضت و وجوههم فی رحمة الله معنی اینست  
 و اما آنکسای که روی با ایشان سپید شود و پیوسته ایمان نورانی گردد پس ایشان یمن یاران در رحمت خدا یعنی در نعم  
 چنان و این مجاز مرسل است از باب ذکر حال و از اراوت محل است و تواند بود که مراد از رحمت النوع نعم است که آثار  
 و کرم است باشد و این مجاز از باب ذکر سببیت را است سبب بود و هم قیامت کبیر و  
 این جمله تمییز است و هم عدم ملود و از مرسل است معنی اینست ایشان یعنی مومنان که رویهای ایشان سپید باشد

و یونانی بود و بر پشت جاودان باشند و در نعم جهان همیشه مانند و درین کلام صنعت بجمع تفریق آمده زیرا که بیاض و جوهر  
سوسان و سواد و جوهر کافران بعد از بعثت و حشر خواهد شد بگذران جمع مردمان در حشر و بعثت مفهوم شده در یوم تیس  
و جوهر و شود و جوهر آدمیان بهشت گشته و حشر و حشر پیوسته را بر دو و فریق بعد از جمع تفریق کرد در قیام الدین اسودت و جوهر  
و قیام الدین انبیا و جوهر برای هر یکی حکمی مخالف دیگری آورد و در ذکر سواد و بیاض در حشر و عذاب جمع میان اعدا  
شده صنعت طباق حاصل آمده **تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوْهَا عَلَيْكُمْ يَا حَقِيْقٌ وَ عَالِيَةٌ يُرِيْدُ**  
**ظُلُمًا لِّلْعَالَمِيْنَ** این جمله تزییل است متضمن جمیع کردن میان تفصیل است جمله تلو علیکم  
صفت آیات است یا خبری دیگر است مرکب را یا حال است از معنی اشارت و در و اسناد مجازی است ای تلو علیکم  
جبر تیل با مرنا و مبد و ما است بر عطف است بر جمله و تلو آیات الله للعالمین مفعول است مفعول لام زاید برای تقویت  
عمل معنی نیست این آیات است فرستاده خدا تلاوت میکند آنرا بر تو جبر تیل با مرنا نیست خدای خواسته ظلم  
بر عالمیان و جوهر ستم بر جهانیان **سَوَاءٌ لِّلْعَالَمِيْنَ صِغَرُ جَبَلٍ أَمْ جَبَلٌ عَظِيْمٌ** در آید نفعی بر جمیع جویانی شود شمول نفعی بود  
معنی چنین آید بخود خدای ظلم را بر همه عالمیان و بخود ستم را بر همه جهانیان بطریق ارادت ظلم در حق بعضی نفعی نشود  
تفاوت حکمی که مطلوب و مقصود است مفهوم کرده و جواب آری دخول نفعی بر جمیع دلالت بر نفعی شمول کننده شمول  
نفعی که آنکه دلیل مقتضای شمول نفعی باشد چنانچه آن باشد لا یجب الا کفر من آمده و در و الله لا یجب الا للمسلمین تحقیق شده  
و این ترکیب ازین قبیل است چه همه دانند اینجا بر شمول نفعی قیام دلیل است معنی برین است هیچ کافر را نفعی در حق  
خدای نباشد و هیچ عالمی محبوب نباشد و در و از و گاه رسا و در و حاصل است آیات عذاب و ثواب بحق و عدل است و عذاب زیادت  
در استحقاق نبود و ثواب کم از استحقاق نشود تا ظلم افتد و جوهر باشد هر دو از ظلم بری است و از جوهر عاری است **وَاللَّهُ**  
**مَآ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَآ فِي الْاَرْضِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ لِّمَا تَعْمَلُوْنَ** جمله اولی است  
ترجمه الاسرار علمت بر شمس مافی السموات و مافی الارض و جمیع مافی السموات و مافی الارض علمت است بر جمیع  
سابق یعنی و ما است برید ظلم للعالمین یا حال است معنی نیست و خدا نخواهد بر جهانیان ظلم را و حال نیست که ملک او است  
و در حشر و تصرف او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است هر تصرفی که در ایشان کند ظلم نباشد چه تصرف در محل اشیاء  
یقین است و همه کار را بسوی خدا برده میشود و جمیع اسرار بسوی او باز گردانیده میشود و بر و آیه ترجمه بصیغه معروف  
معنی چنین آید همه کار را باز گردانید و آنچه گفتید خدایا آنچه استحقاق است لایکافی تا آخر وقت یا معروف  
**وَاللَّهُ يَوْمَئِذٍ عَلِيمٌ** یا الله تا قول برین در ایشان برین معنی و معانی در جمل و آیه این که  
و سالیان موی الی غلبه آمده و در حشر ایشان نازل شده رواست کرده اند که و تصرف می و می مالک بن الفیض در و  
بن نبود و از و گراف و گفتند بطریق لایق ایشان گفتند که درین مابین از و نیست که شما را بران می آیند و مابین

الح



از شما اگر چه شما را سبب از خود نمیدانید بعضی گویند دارد در نشان صحابه پیغمبر است از ما جز آن و انصار که در مدینه با پیغمبر علی  
الکامل علیه و سلم بودند و ظاهر بر اینست که در این میان پیغمبر علی الله تعالی علیه و سلم نبودند و در این نشان خیر الاطعم می باشد و در این  
بر لاسل ظاهر می باشد که در این میان پیغمبر علی الله تعالی علیه و سلم در نشان ایشان نبود و اصحابی که با پیغمبر با پیغمبر با پیغمبر با پیغمبر  
آمده و اتفاق افتاد که در این میان او یک مدامه هم در این غنم و شیخ ایشان که شربت صحبت رسول یافتند در زبان نزول و حمد  
در این نشان خیر الاطعم در قرنی بر این غیر نیست در این نشان است و لحاظ گشتن این نشان با لحاظ گشتن این نشان با لحاظ گشتن این نشان  
در این نشان هم طولی در این نشان هم می باشد و بعضی گویند این آیه دارد در نشان ستمندان است که است و اجابت اند و در این  
پیغمبر مسلمانان است که نعمت اسلام یافتند و تقابلی نمیدانند با معروف و متهمون علی لشکر و متهمون با او شده و در این  
وجه است خیر ستمانان خیر خفا نه از و پیچ و عاقلی در خیر است این آیه شک ندارد و در این نشان است که است و اجابت اند و در این  
او را در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است  
که در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است  
کسی را بگوید که در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است  
دارند و در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است  
خیر نیست و در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است  
و خیر است و در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است  
شما در این حال که مقدر است بود و شما بهتر می دانستید که بیرون آورده شده است از حدیث بود و برای دفع مردمان  
بعضی کلامی دارد و گفته اند چنانچه در کان من الحزن معنی دارد من الحزن گفته اند و خیر است از حدیث است و بعضی گفته اند که در این نشان هم در حدیث دیگر است  
تقدیر کلام جرم بود و مثال با اقرم بهر کلام با معروف و العفی عن لشکر و الا یان با عده خیر است از حدیث است و بعضی گفته اند که در این نشان هم در حدیث دیگر است  
با شما شما بعد از مثال آنچه بدان آمده است و اید خیر الاطعم شتمند و حمله تاملون با معروف و متهمون علی لشکر و متهمون با او شده و در این  
تقدیر نیز در آیه گفته اند و خیر است از حدیث است و بعضی گفته اند که در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است  
شما بهتر می دانستید که بیرون آورده شده است از حدیث بود و برای دفع مردمان  
و خیر است و در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است  
که در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است  
و خیر است و در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است  
تا خیر را در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است این آیه می باشد که در این نشان هم در حدیث دیگر است



[illegible]







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين

بیشتر از پنج بود و در اول این پیش از وقت مذکور باشد چنانچه عهد داشتند بن سلام از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم درخواست کرده  
بود که در نماز شنب تو ترجمه بخوانم و بفرستی که گفت دارم بر زبان را نام تمام عطا می کنم است که در وقت نماز اول کتاب است  
تا بعد در شان چهل کس از پیغمبر آن نسبت می آورد و از صفت و هشت از مردم که بدین معنی بودند و از صفات پیغمبر که در حق کتاب  
نویشتن خوانند و دوستی پیغمبر بنمودند پیغامبر پیش از بعثت پیغامبر بعد از آن که در دل بر صدق پیغمبر تصور کردند و ایشان را و ص  
و مسلمانی بودند و از این عمل چنانست نمیکردند ایشان عمل چنانست بجای آوردند و آنچه در کتاب خویش از پیغمبر صلی  
الله تعالی علیه و سلم دانسته بودند که چنین خواهد بود و ابلاغ آن ننمودند تا آنکه پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بعد از آن  
و علم در بن نبوی بفرمودند پس دست انداخته کردند و خود را بر یاری دادن پیغمبر آوردند این آیه توصیف و مدح ایشان است  
اگر ایشان را تانی تو ترجمه و انجیل گوید یعنی بود و پنج مشکل نبود **يَا مَعْشَرُ النَّاسِ كُفُّوا عَنِ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ**  
**يَا مَعْشَرُ النَّاسِ كُفُّوا عَنِ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** **يَا مَعْشَرُ النَّاسِ كُفُّوا عَنِ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ**  
**يَا مَعْشَرُ النَّاسِ كُفُّوا عَنِ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** **يَا مَعْشَرُ النَّاسِ كُفُّوا عَنِ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ**  
و **أُولَئِكَ مِنَ الْغَائِبِينَ** این جمله با صفات خویش حال است از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آیات است از کتاب اللیل  
حال کوئم پیغمبر و امیر برین نام برین و مسامحه برین یا از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر  
اشمال است از پیغمبر و امیر برین نام برین و مسامحه برین یا از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر  
کتاب قبل است تا پیغمبر و امیر برین نام برین و مسامحه برین یا از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر  
ثابت است بر این که است می کنند آیات خدا را و امر میکنند به برودن یعنی بخیل و کار نیست و معنی میکنند از آنکه از پیغمبر صلی  
حرام و مکروه و غیره و کار ناکرده احکام و اقتضای امر معروف و نهی منکر گذارند و بیان آن بالا رفت و معنی متاخر و غیره است  
یعنی کمال غیبت می باشد و پیغمبر و امیر برین نام برین و مسامحه برین یا از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر  
می ترسند و از هجوم شدن از خواب آن ترسان میباشند و ایشان را زایل صلوات اندازد و از کسانی اند که مصالح برای بخارج اند  
و بعضی گویند ایشان از محمد صلی الله تعالی علیه و سلم اند و بعضی گویند از اوصایا و از اهل بیت و از اهل بیت و از اهل بیت و از اهل بیت  
یعنی مصالح اند برای پیغمبر و امیر برین نام برین و مسامحه برین یا از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر  
تقلید و او بگوید بر پیغمبر و امیر برین نام برین و مسامحه برین یا از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر  
چون در شهره فلان بگوید و از شرط خبر پیدا کرده جمله بر مسدود قسمت است عطف است بر جمله سابقه و اگر هر دو معنی است  
که است فعل اول آن است که اگر در کفر بگوید و مسوی و در پیغمبر و امیر برین نام برین و مسامحه برین یا از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر  
از پیغمبر و امیر برین نام برین و مسامحه برین یا از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر  
از پیغمبر و امیر برین نام برین و مسامحه برین یا از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر  
چون در کمال حال بود و هر دو معنی است که اگر در کفر بگوید و مسوی و در پیغمبر و امیر برین نام برین و مسامحه برین یا از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر





برای بیان حال دل ایشان و اسناد و ماتحتی و در هم لکیر محار غفلت و المعنی و یا بخوبی در صد و نهم متعجبی انیسست ایشان  
 هیچ شتر آرد و دست میدارند و دل بر ملک شما میگمارند بدستی ظاهر شده است میان مردان دشمنی از دشمنهای ایشان که از  
 ایشان بسبب ابتلاء و دشمنی متعجبی میرون می افتاد که دلالت دشمنی ایشان میکنند **ص** صبح می تراود و چکنم آنچه در آورند و سینه  
 و آنچه سینه ها ایشان را پنهان میدارد و آشکارا بر زبان نمی آید و در فساد بزرگتر است و دو تپایی اکثر است **ف**  
**بَيِّنَاتٍ لِّكُلِّ آلَةٍ مِّنْ ذِكْرٍ مَّزِينٍ وَنَذِيرٍ** ○ این جمله تقریر است بر بیان سابق را معنی انیسست بدستی نیان  
 کردیم ما برای شما آیات یعنی علامات و دشمنی کافران و نشانیهایی خواست فساد و تپایی ایشان اگر شما با قتل باشید و دشمنان را  
 نشانیهایی از ایشان اخراج نماید که سرخوشی بر ایشان بکشایند و دشمن هر چند که دوستی نماید بر حکم طبیعت بد دشمنی و منفرت  
 پیش آید دشمن اگر جزو کار دوستی کند در تمام جزو دشمنی زند چنانچه آن جزو دوستی را بخور داند و در عداوت کار و  
 ماستخوان را بزند بختی که قابل علاج نماید و بچکس اصلاح آن فساد و نوازند در قفسه آورده که خلیفه یا صدق و ذواب امیر المومنین  
 غیر مطلب رضی الله تعالی عنه کار کنی باز در قفسه فرستاد چون آن کار کنی باز در قفسه دل بخل بناد در آن قفسه دخل و خرج بسیار است  
 در محافظت حساب جمع و خرج آن معصومی دریافت بر امیر المومنین محمد رضی الله تعالی عنه در عریفه عرض کرد و عرض خودی از  
 محافظت جمع و خرج پیش آورده باز نمود که در آن قفسه چندی است که در حساب تمام درایت و در محافظت جمع و خرج کمال گفت  
 دارد اگر از خلیفه دستوری آید و بپزدن این کار بدو مصلحت نماید این کار را در فرمایم و این عمل بدو تسلیم نایم چون عریفه خلیفه  
 رسید خلیفه دستوری مصلحت ندید حدیث مذکور را جواب کرد و در خواست او را در بعضی جواب نداد و چون جواب  
 عریفه کار کن رسید جواب حدیث مذکور ندید داشت خلیفه را سهوا افتاد و گرنه این چنین گفتی را چگو بخواب بفرستاد  
 باز دیگر که عریفه معارض بیکر و حدیث مذکور را باز در کتاب آورد و باز دید باز را جواب شد پیش پاسخ گفتند سوم  
 بار باز آن قصه در قلم آورد و عرض آن عرض کرد و خلیفه بدان پذیر داشت و حدیث او را را جواب ساخت کار کن نپداشته که  
 که جواب آن بگفت و نقلی دارد اختیار کرد که خود بخفت رو آورد و چون کار کن مذکور بخت است آمد و در نظر خلیفه در آید امیر المومنین  
 عمر کرده بر دست گرفته رو بر او آورد و راستا و چپا آورد و میزد آیت یا ایها الذین آمنوا لاتخذوا عهدی الا بینهما و انما  
 کار کن فریاد تو بر آورد و دل و زبان بر پیشانی آورد و دیارن شفا بخت کرد و خلیفه را بر عفو آورد و خلیفه گفت اگر تو بیکری  
 بر حکم این آیه دره بسیار معجز دی در حدیث آورده که کافر می بپزند آمد و گفت من بپزیده ام تا ترابری و هم با کافران با هم  
 لشکر تو جنگ کنم بپزیده ام و انما استعین بشکر و پیروی الهی استعین بشکر که بر کافر می درباری دادن مسلمانان چه اعتماد  
 در وفا کردن سخن اد چه اعتماد چه اگر کافر بظاهر باری پیش آید باطن درباری کافران کوشش نماید چه مسلمانان باری از  
 جست دنیا داند باری کافران مراعات دین می نمایند و در معارضه دین راجع بر دنیا بود و این سبب باری کافران شود  
 با لغض اگر کافر می بپزند عهد بپزد هر که برابر او نیست از جهت دین خلیفه بر کفار بر دین الحمله صحبت ایشان را باطل

و من اجلت دين بالفتايشان سراسر دانش است و مخالفان و مصداق است بايشان جز عا جنت با سزا جنة خود و سزا  
خاصه روا باشد چون مسلمانى طيب حاذق بناشد بر طيب كافريان بهن و دليل خویشان برانند چون کلاسى که چنانچه طيب  
بر کافرى باشد بر اى خريدن آن برون روند و خريدان کلا شوند يا مالى که مسلمانان سرگردان آن نمي دانند کافرى نمايد  
که سرگردان تواند حسيست خزانگان کسى در عروسى نخواهد مگر آن زمان کاب و بهن نمائند **لَا تُؤْكَلُ**  
**شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ** و کلايى چنانچه اهرامى تنبيه است انتم ابتدا اولاد بنده خود نمي خورند و سزا جنة خود است  
اولست و تواند بود انتم ابتدا باشد اولاد خرد نمي خورند و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است  
حاصل کونکم خرد نمي خورند و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است  
موصول با سزا جنة خود است و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است  
تجملون در بر طيب مشهور است الذى افلقتهنى باعدنى و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است  
اين جمله تنبيه است در حق کسانى که خزان را دوست ميدارند و جمله ساقه سنى بود از ان برين نمون مقرر کلام سابق با  
هم از اين جهت فصل کرد و غير حرف عطف آورد معنى اينست آگاه باشد شما اى مسلمانانى خيودان را دوست ميداريد  
و ايشان شمارا دوست نميدارند و با دوست داشتن شما ايشان شمارا در خيود و دوستى مى آرند و سزا جنة خود است  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** اين جمله عطف است بر تجو نم و لايجو نم و اين جماعه عطف محذوف است بدالت  
سياق کلام اى تو نمون با لکتاب کلام و لا تو نمون با لکتاب کلام اى تو نمون با لکتاب کلام اى تو نمون با لکتاب کلام  
و بتوريه ايمان مى آرند و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است  
اى آرند چنانچه و لکم که واحد و لا آله الا الله و بعض ايمان مى آرند چنانچه محمد رسول الله و ليه لهد جاءكم رسول من انفسکم  
غیر عليه الايد و با تيدان صاحب کتبات و تفسير و ديگر و او ديو نمون و او دال و ايشان و ايشان و ايشان و ايشان و ايشان  
نابست چون حال واقع شود و او حال آوردن رزدا نمود يا نيکه با وجود معطوف عليه و صحت عطف جمل بر حال کردن  
بجايى است بجا جنت باشد مگر آنکه بناويل دانتم تو نمون دارند چنانچه در قسمت و امک سبب و انا امک که در  
شاعر شمره افقشت کافيه نمون و از نمون با لکتاب کلام اى تو نمون با لکتاب کلام اى تو نمون با لکتاب کلام  
**لَا تُؤْكَلُ شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ** اذا درين محل بر اى ستم و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است  
عطف است بر لايجو نم اى و لايجو نم و لايجو نم معنى اينست و چون اى مين ايشان شمارا ميگوينه ايمان آورده اى  
و موافقت شما کرده ايم و خود را با خوست اسلام گماشته ايم و غيظ و کينه با شما نداشته ايم و چون شما ايشان را اطهار چشم  
سيکند چنانچه از غيبت چشم انگشت بخايد و نگاهيدن اين صورت کمال چشم و نمايد **قُلْ مَن يَمْلِكُ**  
با بر اى الصابى مست اى سزا جنة خود است و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است و سزا جنة خود است







نماند همه نفیر عام کشته بچکان و زنان سنگ نریزند و اگر باز گردند شمشیر ایشان یکسانیت رسد و فراجهست ایشان مرنفیر گرد  
 و آنچه بر می عبد الله بن ابی بن سلول و اکثر العباد بود پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم را سیاه نمود تا ایشان این فرمودند  
 کشته شدن گاو آن گرد بر گرد خویش در خواب دیدم تعبیر کشته شدن بعضی یاران خویش کرده ام و دیده ام در تیزی تنه من دانه  
 پیدا آمده این خواب در خاطر من باقی بماند و نیز دیده ام که دست در زهری در آورده ام آنرا تا دایم بجای می کشند  
 در دیده کرده ام این را می صواب است موافق تعبیر آن خولعه است بهتر است که در دیده توقیف نمایم برای قتال بیرون نیایم  
 یاران دیگر را برای بیرون آمدن اقتاد و هر یکی از ایشان بر محاربه و بمقابله دل نهاد گفتند یا رسول الله مقدار یک نفر سنگ  
 کافران فرود آمده اند و عازم حارم جاری شده اند اگر برای محاربه بیرون نرویم متهم بخون می شویم ما را بسوی این مکان برون  
 آواز لغمت بهشت محروم مدار پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در خانه آمد و زهره پوشیده بیرون آمد یاران که دایم بیرون  
 آمدن پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم را برای محاربه کفار مذکور زده بودند و درین کار با تمام حبه می نمودند ایشان گفتند  
 و هم اتفاق یک دیگر گفتند که با اخطا اقتاد این کلمات برای خویش گفتیم و اختیار خود را با اختیار پیغامبر صلی الله تعالی  
 علیه و سلم که صاحب حق است باز نداشتیم چون پیغامبر علیه الصلو و السلام زهره پوشیده و مستغفرت بیرون آمد آنچه در خاطر ایشان  
 گذشته بود عرض کردند و خود بر اعتراض و بر قضا آوردند یاران عباس رضی الله تعالی عنه پیغامبر صلی الله علیه و سلم  
 فرستادند و از اتفاق و اختلاف خویش خبر دادند چون در خواست کردند که در هر چه در رای جهان آرای نبوی صواب  
 نماید عمل کردن بدان فرمایند پیغامبر فرمود پنج پیغامبر را نشانید چون نرسد پوشیده بیرون آیند پیش از جنگ باز گرد و باطل نشود  
 پیوند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم از آنکه ام المومنین عائشه رضی الله تعالی عنها بیرون آمد و در فرستادن پیغامبر شوال بود  
 که پیغامبر علیه السلام به بیت محاربه بر کافران توجه نمود و در شعب کوه اخدر سید نظام محاربه نزدیک دید پیاده شد افواج قتال  
 می آراست و هر کسی چنانچه می توانست چون مقدمه و ساقه و جناحین و قلب با انتظار قتال معین می ساخت پیغامبر علیه السلام بر حیر را  
 با چهل مرد در آن شعب داشت و خود با صحابه خود بیشتر گاشت ایشان را گفت شمارا هر حال که بود و هر کاره که شود شما  
 این جا با نگرارید و آن دره نگذارید نباید کافران ازین راه در آیند و از پس و پیش چیره دستی نمایند چون پیغامبر علیه السلام  
 با صحابه بیشتر گفتند مسلمانان هزار تن و بعضی گویند نهصد پنجاه تن و بعضی گویند سیصد نفر بودند که با ستم ازین کافران  
 چیره دستی نمودند عبد الله بن ابی سلول منافق از جهت ادب از اتفاق و مخالفت بودن در رای و اتفاق پشت داد و با  
 ثلاث لشکر روی به بیت نهادن حرم انصاری و نهال او کرد و او را سوگند میداد و بر بازگشت سوی مع که می آورد که از  
 پیغامبر عرض میشود و از لشکر مسلمانان رو تا فتنه مر و جواب گفت لو تعلم قتالا لا تبعنا کم ای او تری قتالا لا تبعنا کم اگر ای ما را  
 قتال پروری شما میکردیم در روی بر قتال می آوردیم و شما میدانید که در آغاز مشورت را می مایه قتال نبود و کتال قتال در دل ما  
 صواب نمینمود و بعضی گویند معنی لو تعلم قتالا لا تبعنا کم انیسبت الی قتال شما قتال میباید نسبتیم آنرا به سیر و می شما میکردیم و کتال

ما قال شار اقبال بنیادیم ملکیت و با پاک نفس میخایم چون این منافق رفت و گفت عمر و بنی حرم باز گشتند و طالع  
 ناگوار از سوسان مخلص جناحین لشکر بودند در میمند و میسر شجاعت و جلالت بنمودند یعنی بنی سلسله و بنی جابر و بنی  
 بر خردلی آوردند و قصد باز گشتن کردند چون ایشان بنوعنان مخلص بودند و خدای ولی ایشان را اگر چه بظلمات حال خویش  
 قصد می نمودند ایشان را یادی کرد و دل ایشان را ازین قصد باز آورد و در جنگ شتابت قدمی داد و در ادراک سعادت  
 بر ایشان کشاد و راهیست کرده اند که ایشان می گفتند ما شادی بینگینم و دم فخر میزنیم بدین که قصد نکندیم و آنچه  
 قصد میکردیم و خود را بر قرار نیاوردیم نگریم و بعد از بدین ای کمال پیوستیم که این همه بعنایت خدای بود و بحایت حق جل  
 علی روی نمود لیکن شادی و فخر ما بدین مست که ما را خدای در کلام خویش یاد کرده و بچهره واد شد و لیما مارا در مرقه اهل  
 ولایت آورده چون پیغام میر بنوی محاربه توفیه آورد و عزم با اتمام ازان بیشتر بود بیشتر کرد چون روان شد ناگاه سه  
 دم اسپ در قبه شمشیر اوردید اورا از نیام کشید پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم تا خود گفت تیغ در نیام در آور این  
 حال فال بریده کردن تیغ پندار پیغامبر بیشتر شد لشکر دست بر شمشیر بردند و بر کفار و کفار را از ایشان تزلزل  
 کردند و زوی بهر سمیت آوردند چون رو بهان از پیش شمشیر بگریختن شتافتند و مان و اسباب فاده که داشتند یاران  
 پیغمبر شست را گرفتند و بعد از پیوستن بعضی یاران جدا شدند بن جبر را دیدند که فتح شد و کفار منتهی شدند یاران همه  
 عقابیم گرفتند و گفتند ما خود را چو ما نینم و خود را از اسباب و احوال بی نصیب چه اگر بنیم پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
 از جهت محافظت در هنگام محاربه داشته بود اکنون محاربه رفت فتح رودی شود مقام گذاشتند ایشان نیز سومی غنیمت  
 شتافتند با عباد الله بن جبر فرشتت تن مانند فرشتگان از جهت مخالفت ایشان امر پیغامبر را که ای مدعی آمدند  
 نیامند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در محله با چند نفر متعدد تنها ماندند ناگاه خاله مذکور دره مذکور را خالی دید تیغ  
 خویش سومی مهر که بنید عبد الله بن جبر و هشت تن که برابر او مانده بودند تا بیا و نیاوردند تیغی گشته شدند و کینه  
 منتهی گشتند تا آنکه بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید پیغامبر علیه السلام تیغ کشید و گفت من یا خدای منی بخت یعنی این تیغ  
 را بختی از من که میگیرد و این کار که می پذیرد البه و جانه الضاری گرفت و حمد کرد و بختی کنان خود را در صفت ایشان چو آورد  
 نیز تیغ حمزه ایشان را باز داشت پیغامبر از ایشان نگاه داشت میان ایشان در جنگ بود تا آنکه از سعادت  
 شهادت روی نمود یاران دیگر حمله میکردند و در محله روی آوردند تا آنکه جنگ گرم گشت و شعله تاثره او زیاد شد  
 پیوست همه زن ابوسفیان و زبان دیگر مردان را شریک بر قتال میکردند و وفات میزدند و در محله و کلمات می گفتند  
 شخص سخن نبات الطارق ما شمشیری علی القمارق ما ان القبله الخافق یعنی آن تدبر و انفارق ما امیر المؤمنین علی  
 رضی الله تعالی عنه در جنگ در آن طلحه بن طلحه که در علماء قریش بود و خرم کرد و جماعتی دیگر نیز تیغ آورد و خود را بر  
 گشت و بجزا حجت بسیار پیوست یعنی پیغامبر علیه السلام بر دانه بر تن بسیار که او بنهاد و در میند و هم شمشیر شمرند

و در این جنگ  
 پیغامبر صلی الله علیه و سلم  
 در میان ایشان  
 در جنگ بود  
 تا آنکه از سعادت  
 شهادت روی نمود

پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در هر نوبتی بدست خویش لیل و شب مبارک خود میباید جزا حاکم مذکور بالتیام می آید  
تا آنکه همه جراحتها شفا شود و تن مبارک او بصحت پیوست باز در معرکه آمد و در جنگ در آمد حمزه بن عبد المطلب که شیر  
شیران و اسیر دلیران بود و در معرکه درآمد و با ابوبنار که یکی از سرداران لشکر کفار بود هم تیغ شد بحد اول و بر پشت و تن  
که غلام خرمین خرم بود بر حکم خرمین سابق اقدام بر قتل حمزه مینمود و نیم تیغ خویش چنانچه میان ناف و ناف آورد میان دو  
کشتید حمزه زنی شد عنده افتاد جلان عزیز خویش بر وضو جان فرستاد تا آنکه بهقتاد نفر مسلمان بسفا دست شهادت  
پیوستند و بهقتاد نفر مجروح گشتند و بعضی گویند ثلث مسلمان کشته شدند و ثلث مجروح شدند و ثلث منجم گشتند  
در روایت اول موافق نظر من است که آن بمسک القوم قبح فقه من المقوم قبح مشه می شود که در جنگ بدر از کفار بهقتاد  
تن کشته و بهقتاد تن اسیر شده بودند تا آنکه با پیغمبر کس نماند ناگاه سنگی بر رخساره مبارک رسید پیغامبر را مجروح کرد  
در دندان مبارک اثر زخم پیدا گشت و ساق مبارک نیز مجروح گشت پیوست چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم وقت  
تقریب یکم صبح و جنگ بفرمان خدای میبار هر دو کان غلطیه در آن محل کسی نماند اگر دالان محمد اقد قتل و بعضی گویند آن  
او از آن بلعین بود از آن دمس قدیم آثار عداوت بر روی نمود مسلمانان را هر نسبت افتاد هر یکی رو بر فرار نهاد تا آنکه کفار  
درآمدند و در قفس قتل شدند و در قتل برای حبس پیغمبر آمدند ضایع پیغمبر را بر حکم و الله یعمک من الناس از نظر ایشان  
پوشیده داشت و نظر ایشان بر روی نگذاشت و زنان ایشان نیز در معرکه درآمدند قتل را مثل می کردند و ازین می داد  
گوشتها را ایشان قلاعه ساختند و در گردنهای خویش آویختند و قلاعه را خویش که از زرب و جواهر داشتند جوشی قاتل  
حمزه بخشیدند و بنده زن ابوسفیان بر سر حمزه رسید شکم درید جگر کشید و غیظ خایید کفار کام خویش گرفتند سوخته  
مکه باز گشتند مسلمانان را ضعیفی قوی آید و واهی عظیم در دل درآمد تا آنکه بعضی از ایشان خواستند که بسبب الله  
بنی بنی بنی منافق پر دازند و برای امان ابوسفیان و سیل سوارند بهمدان وقت مالک بن انس و سلم و سلم  
بنی مالک بر سر خطا بود و جماعتی از صحابه رسید پیغامبر صلی الله علیه و سلم پیغامبر ایشان گفتند گفتند  
رسول الله گفت شما در کار چه خواهید کرد و خود را بر کدام کار خواهید آورد و اگر آن شما همه پیغمبر را پیغمبر شما کرد  
پیغمبر بصدقه مالک که کور کفار حمله کرد و بر قتال ایشان آورد تا آنکه پیغمبر را کشت آنرا حرم کشته گشت کعب  
بنی مالک بر پیغامبر رسید پیغامبر را زنده در میان گفتگان غلطیه و پیغمبر را بر آورد ای مسلمانان و پیغمبر را  
که پیغمبر را زنده در میان داشت پیغامبر صلی الله علیه و سلم اشارت کرد که خاموش باش پیغمبر می پرسید که متفرق شدند  
بودند و میان قتل قفس مینمودند چون خبر می یافتند بجان بدولت یافتند پیغامبر صلی الله علیه و سلم  
بر خاسته امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه تیغ خویش را که از زبون کافران نگرشده بود بر وی می نمود و پیغامبر را  
منور گشت و از آن کافران تیغ کافران را چنان زد که از غایت کشته می شدند بعد از ظاهر رفتن الله تعالی



همیشه که آن آب آورد و روی پیغام شربت خون و در کرد پیغام صلی الله تعالی علیه و سلم بنویسالم دید گفت یا سالم  
 کیت بفرستد قوم غنوا آنها بر رسول الله و هو یوحیهم الی الله و فی روایه کیت بفرستد قوم غنوا و هو یوحیهم الی الله  
 از بهم بعد پیغام صلی الله تعالی علیه و سلم خواست که برایشان دعای بد کند و هلاک ایشان خواهد آید آمد لیسریک  
 سن الامری ای تو بعلیهم آید و در شد پیغام مبارز و حامد باز ماند و بعضی گفت اند بعضی میخا به در خواست کردند  
 که در هلاک ایشان کند پیغام مبارز فرمود اللهم اقم فی قلوبهم الا یعلمون بعد پیغام صلی الله علیه و سلم امیر المؤمنین علیه  
 السلام گفت در مسو که نزد و بر حال ایشان مطلع شو اگر بر شتران سوار گشته و اسپان را به بیت ساخته باشند بدانگاه از خفا  
 یاد گشته جانب مکه میروند و اگر بر عکس چیزی ازین در یابی بدانی که سودی ندینند و بشده اند امیر المؤمنین علیه السلام  
 تعالی عذر رفت و از حال ایشان آگاه گشت آنچه سوار شدن ایشان بر شتران و جنیت ساحلن اسپان معانه کرده  
 بود پیش پیغام صلی الله علیه و سلم باز نمود پیغام علیه السلام از نقص کشتگان روی سوی سر که کرد و دل بر  
 نقص ایشان آورد کشتگان را بر جا که افتاده میدید و از حال سعد بن اسح می پرسید که و از زندگان است و از مردمان  
 سالم است یا از مجروح شده گان است مردی گفت من نظر بکارم و خبر او بیارم آن مرد برای نقص حال او مشتاق است  
 او را بار مقلی زنده یافت گفت ای سعد بنی ترا یاد کرده است و درین وقت پر کشش حال تو در دل آورده است کسی  
 نشان تو نداده بدان جهت مرا برای نقص فرستاده سعد بن اسح گفت پیغام علیه السلام را سلام ما برسانی و از حال  
 من آگاه گردانی و بگوئی جز آنکه نشد خبر خیر انبیاء عن الله و یاران را نیز سلام گری و مکافات این کار با کفار و یار  
 دادن پیغام صلی الله علیه و سلم بگوئی و تنبیه کنی که لا عذر لکم ان یطرق الی بنکم و فیکم عین قطره یعنی شتر نزدیک هدای عذری  
 ندارید که راه بانه شود بسوی پیغمبر شما و در شما چشمی باشد که پلک بر پلک میزند و این کنایت از حیوة است یعنی مکافات  
 این کار بگوئید و در راه یاری و دو گاری پیغام صلی الله علیه و سلم بگوئید این کلمات گفت و در خوا بگزار احب الله فی خدمت آن مرد باز گشت  
 پیغام صلی الله علیه و سلم گفت بعد پیغام صلی الله علیه و سلم و طلبی بن عبد المطلب گفت او را در میان داد  
 گشته شده کرده شک در زنده بگوشیده یافت پیغام صلی الله علیه و سلم فرمود تا او را بر روی بچین و آن مرد خبر بود و اگر سر  
 پوشیده نه پاهای برهنه میماند و اگر پاهای پوشیده برهنه میماند بگفتن ضرورت عمل کردند و بر خانه جانزد گذر و در بر  
 شهیدی که می آوردند بپلوی او میدادند تا میگذاردند و میدادند و دیگر برای آوردن تا آنکه بر مینا و شهید  
 نماز گاه بودند بر حمزه و ناز و از گشت و حمزه برین فضیلت پیوسته بعد هم در پناه کوی نشسته و ذکر شمع  
 فوئیش میکردند و از واقعه که واقع شده از مقتول شدن یاران و خروج انبیا پیغام صلی الله علیه و سلم بر دل  
 می آوردند و برین بودند که کافران را خبر رسید که پیغام صلی الله علیه و سلم زنده است و باز گشتند و بهما حتی از ایشان باز  
 سوی سر که شتاقند بر بلندای کتب پیغام صلی الله علیه و سلم در تیه آن نشسته بودند و برین ابوسفیان رسید جماعتی از لشکر



از آنکه گفتار در شتاب جلال تعین میکردی خود با لشکر بر کفار حمله آوردی و فوجها را برای ننگبانی در میماشتی تا فلان  
 از پیر پشت نیامند تعین میکردی و الله سبحانه و تعالی این جمله تزییل است معنی اینست  
 خدا تعالی شواست گفتار تو یا ایشان که از جا نمیدید و هیچ حال تا من بشمار برسم بشنید و پیشتر میشود و میشنود دانست  
 کسافی را که مخالفت ابرو ترشند و دل بر تن مال آورند و سوس بدین غایم شده باز گشتند و نرا تنها گزشتند میدانند  
 از همتی که کافران چه کفر از کفر شک از همت بدل اشتغال است از اذخود و تنهایی که کافران چه  
 هم مذکور بعد از غزو بود و ملاسیر با و داشتند و از آن بود که متعلق منعمون میباشند معنی اینست غلامی نشود و میدانند  
 کار شمار و در آن وقت که قصد کردن و طایفه از مومنان یعنی بنی سلیمه از خزرج و بنی حارث از و سبیان که بدلی کنند  
 و دم غزلی زنند و الله و ایضا این جمله حال است معنی اینست و خدای ولی ایشان بود و بار  
 کرد و ایشان را بر نبات و قرار آورد و علی الله فلیتبع کل المؤمنون ○ این جمله معنی است  
 برای بیان مومنان بر توکل معنی اینست و کومومنان را بر خدای توکل کنند و مومنانان کار بد و سیارند و ف  
 غایت و کل المؤمنون زانده است یا در جواب اما محذوف است ای اما علی الله فلیتبع کل المؤمنون و تراند بد که از است  
 طایفان معمول از محذوف باشد این جمله تقریر تدریج معنوی آیه سابق بود و بیان مسرت ترک صبر که از بعضی واقع  
 شده و با آنها به صفت صبر و نبات قدم که بعضی را خدای توفیق بخشید چنانچه قصه آن گذشته و ذکر آن بالا در مسئله سوال  
 قرار از جنبه بعینه است هم آن نیز معصیت باشد و غم معصیت معصیت بود و موجب اثم و بزرگکاری شود کسی که  
 خدای مع بود و لایت خویش میکند و خود را ولی ایشان میگوید هم مذکور لای ایشان نبود و سزاوار نباشد که از ایشان  
 واقع شود چو اسب تواند بود هم مذکور بر وجه غم نبود و با تدر و مقرون باشد از باب حدیث نفس دارند از باب غم  
 نیند از پیر موجب اثم نبود و مستوجب اثم نباشد قال علیه السلام انی قد تجاوز عن ابی ما عشت ایفساهم لعل او تکلم  
 و لقد رخص الله لیکم و ائتوا الذلله ○ این جمله جواب قسم محذوف است ای قسم الله که  
 الله بیدرو اثم اذله و جمله بعینه مذکور معترضا است میان جمله و علی الله فلیتبع کل المؤمنون و لا تنوا و لا تنوا که  
 عطف است بوجه التقای از غایت سوی خطاب مذکور است و برای یاد دانیان نصرت جنگ بید و امید و اگر کرد  
 ایشان بر نصرت در جنگ احد نیز نفی اس بر جنگ بید برای باز داشتند و طایفه که قصد غزلی کرد و ولی بر قرار آورد  
 بود و معنی اینست بسوگند یا میگویم که هر آینه بدستی پایدی کرد و شما را خدای در روز دامید و بار بار شد که این جنگ  
 نیز نصرت خوا به نوز و بزدلی مکنی حق تعالی در فتح و ظفر بر شما خواهد کشاد و الله اعلم بالصواب و بعد از این جمله که کافران  
 بحسن قضیای حق و بعد از آنم جای نیست که میان مذکور بدین صاحب و بدین نام داشت آن چاه بنام صاحب او تسمیه  
 گشت و بتسمیه هم در پیوست و حال اینست که شما صفت بود و مال و اسلحه و مرکب اندک داشتید و عهد شما

نیز اندک بود و جماعت شما قلیل می نمود گفته اند همه سید و سینه دره شوق در تمام لشکر یک است و چند شتر که بر سر شتر می خیزد  
نفر نبوت سوار میشدند و از اذکر درین محل خفیف و سبکی و مراد سنت خواری مراد نیست بچ موسخان اصحاب عربت اند  
خواری برایشان نسبت نداشتند اهل خرد و سوسنان را خوانند و پندارند و بعضی گویند خواری در نظر کافران مراد است که ایشان  
در نظر کافران خواری داشتند و از جهت ظاهر حال ایشان را بر نسبت و دستگاه خویش خواری می پنداشتند و کافران می پنداشتند  
هر از من بودند شتر ایشان نزدیکی بود و از خلق شهر نیز استعدا می نمودند و برابر ایشان اسب اموال و اسلحه بسیار بود  
از روی ظاهر ایشان را غلبه و شوکت می نمود اول حربی که پیچا سیر را واقع نشد این حرب بود و این در سال دوم هجرت  
روی نمود و پیچا سیر صلی الله تعالی علیه و سلم و مسلمانان بر ضد او کل کردند و او کار خود را بخت سپرد و به اهل  
ذلت و قنات متعلق نشدند حق سبحان تعالی مدد فرستاد و قنات و شوکت کافران را بر باد داد و از روی  
که پیچا سیر کشته شدند و از سران قنات و نفر اسیر گشتند و دیگران پشت دادند و وی بفرستاد و سواد فقهی  
و ادوکاری فحیم حسب طلب اقتاد و سوال نصرت بر معلوم مخالفان بود کسی در آن منکر و مشرود نمی نمود و او را  
تا کید قسیمی بچ بود و بکدام جهت باشد چو اسب مقصود ازین صید و از کرون و پنج اهرست تا کید باطنیه و متعلق  
است و در آن تردد است چنانچه در آن ابراهیم اخی و ائمهات فی الشری آمده و در آن ربک بعلم انک تفرح او  
عن نشی اللیل و لطف تحقیق شده فالتقوا الله کتب لکم لکم و کرون قادر فالتقوا الله سبب  
احکام لشکر و معنی آن لشکر و متعلق است بلفظ نصرت الله معنی انیت پس برین کار باشد از خاصه خبر سید و از  
کفار ثابت قدم باشید با لغت خدا را شکر کنید شاکر شوید و دعای شما را افرست کند چنانچه در روز بدر نصرت کرد  
و فرمود و ظفر آورد چنانچه در آن روز آورد و الله تعالی لکم و حسین ابن یحیی که آن یحیی که در کربلا  
بیت الشکاک و من الکلی که صریحاً این و برای مدعی هستند و تقول نیز ماضی است ایراد صیغه  
وال برای استعصار حال بدایه است چنانچه در و الله الذی ارسل الیراح قنات سبب گفته اند و درین مقابل بیان  
مفسران اختلاف است اکثر مفسران بدینکه این حکایت مقاتل جنگ احمد هستند گفته اند بدین تقدیر این  
بدل است از ازیم است طایقان منکم بن قنات و استقام در آن کیفیت برای انکار است و انکار فنی اثبات بود  
ای یکفیکم جمله ان یکفیکم مقول تقول است تشرین حال است یا تمیز و تفریق بین بهیچ اسم مقول از باب تفهیل  
افعال خوانند و معنی بر حسب آن خوانند معنی ایست چو آن گفتمی او منومان مذکور که قصد عزلی کرد و از دست  
باز می نمودند یا اینکه میست که در کتب شمار آورده و کار شمار از فرشتگان در حاله که منزل را بفرستد ایشان را  
برای ایجاد فنی هستند که در این کیفیت مذکور شده معنی او را یکفیکم شود و بدین تکرار برای تاکید بود و معنی  
آری اعداد مذکور کفایت کند و فتح و ظفر بر آن حاصل شود پس به این تقسیم و او متعلق و او باقی که

الان کما یحکم الله فی هذه الايام انکم ربکم فی خمسة الاف من الملکة مسیوین  
اینکه شریکانه که در این اوقات در میان شماست از او در فی المرد و معین کان سالک قال بل یزاد علی هذا العدد قال ان لکبر و او  
تلقوا یا توکم من فریضهم بنایم و کم ربکم فی خمسة الاف من الملکة مسیوین معنی اینست اگر چه بکنید و ثابت قدم باشید  
و از غزوی دیگر خبر پزیر کنید و بر فور و بیدار نگه بیاورید و کافران مدد کنند شما را پروردگار شما را پزیرد و از فرشتگان علما  
گروه و بیجای میخورد و آورده و بعضی مسوین بکبر و خوانند معنی او علامت کشته خویش را سپاس خویش بدان معنی  
دانند و بعضی گویند این در مثال در جنگ است و بدین تقدیر از بقول متعلق اند و بفرموده میسر شود و آنکه در هر  
برای یاد داند این امر است جنگ بدر و جیسا که میگوید و این در تقدیر و فرشته باشد و بر سر و تقدیر اشکال است و بر  
هر دو وجه در سوال است بر تقدیری که این در مثال در جنگ احد باشد و عده فرشت چگونگی مختلف شود و اگر مدد شده باشد  
و قیاس هر یک است چگونه شود مگر آنکه گویند و عده امداد فرشتگان متعین بنظر این تقدیر است و او با تقارن شرعاً تحقیق و مدد رسیده  
نمود و اگر گویند و عده مدد پزیر از فرشتگان متعین بنظر مذکور بود و عده مسوین از سلطان است متعین نیست جواب اینم تقدیر  
از امداد مسوین از پزیر از فرشت است پس بر تقدیر از هر دو یکی است و حکم و او را در هر دو واحد چون تقدیر یکسان  
حکم بعینه صفت الطاقی میسر و حکم الطاقی بر سر تقدیر واجب شود و طاقی تقدیر و بعضی گویند درین جنگ نیز در فرشتگان  
فرد آمده بود و ندولی از جهت شما باشد و طاقی است و مسوینان از فرشتان نیز و از آنکه بود که گویند از رسیدن مدد فرشتگان  
که بندگان ماسود حاصل نفران نمی آید و نیل فتح و احبب منی نماید بقول تعالی و ما جاهد الله بشیرکم و ما جاهدکم و ما النصر  
الاس من عند الله الفزیر الحکم یا آنکه گویند در آغاز جنگ احد در فرشتگان و فرشت مسوینان بوده و هر یک است کافران و فرار  
ایشان و کبر شق اموال مسلمانان بدان غنائم مشغول شده و غنایم که در پی مسوین ندیده باز گشتند و ندیده ر و او  
کرده اند که شعور قاص رضی الله تعالی عنه گفت دوم روی که مسلمانان ایشان را وقتی ندیده بودند و باز گاهی ندیدیم و در آن  
و چپا پیغمبر بودند بر کافران حمله ضرب میزدند و هم از سعد و قاص مروی است که گفته است مسوین کافران تیر می انداختند  
مردی خود روی تیرهای من بی آورد و من را و را منی شمشیر و دانه شمشیر بود که مرا در میزد و تیر روایت کرده اند  
سعد بن عقیل گفت پیغمبر فرمود تقدیر یا سعد بن عقیل فرشته گشت ما آنجا می رسیدیم پیغمبر معلوم کرد که آن فرشته است  
که علم گرفته است چون بعضی یاران را که پیغمبر ایشان را در شعب داشته بود از روی پیغمبر بخاور کردند و پیغمبر را آوردند کافران  
از آن شعب راه یافتند مسوین پیغمبر شاقه بشوشت و طاقی است ایشان را پیغمبر از هر یک است افتاد و بعد از آن با آن  
و منسوب شدن آفت باد و در این چنین شکستی که مسلمانان را واقع شده بود و این چنین خبری که پیغمبر را علیه السلام  
روی نبود تا آنکه آواره گشته شدند پیغمبر آمد و توان داشت مسلمانان را چه حال پیش آمده چنانچه گفته اند که  
و ذکر آن بالا رفته درین حالت یاران پیغمبر و پناه که فرشته بودند یکدیگر احوال خویش را پیش پیغمبر باز می نمودند تا گاه شک





آنکه کار بزرگست و سبب ناصب گشتن و فتح و ظفر که مقصود بود بحصول نبوت در اندوه آن دل خود را باز و اندیشه  
 آن در خاطر خود نگار آنچه در تحت قدرت کسی بنویسد و در نا بودن آن عیب نرسد **مفسر** هر چه کند خدا کند هر چه  
 دهد خدا دهد **تفسیر** یکدوره تصرف کاری عباد را به بردست کس نداد خدا شایسته بود که آن را بخواهد  
**تفسیر** **وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُظْلِمُونَ** ای قبیله ای که توبه نکرده اند تا بآواست و اسلام و اوین هم آن  
 اصرو علی الکفر و آن فعل با معلولت خویش عطف است بر او که هم فاعل هم قلیل است چون و عید تقدیم ملوح بظلم ایشان  
 بود تقدیم مایع تا یکدوره سیلغ شود معنی اینست بفرمای اینست که طایفه از ایشان ملامت شوند یا خوار گردند چنانچه  
 در جنگ بدر هفتاد تن از مشران قریش کشته شدند و هفتاد تن اسیر گشتند و باقی ماندگان گرختند بهر نیست پس  
 تا توبه نکنند و همچو خالد بن ولید و عمر بن عاص و ابوسفیان ابن حرب مسلمان شوند خدای تعالی توبه ایشان قبول  
 کند و برین که ایمان آرند دل بر اسلام گارند یا بر کفر مضارند خود را بوجه عذاب آخرت رسانند خدای تعالی ایشان را  
 بکفر ایشان عذاب کند و در دوره عقوبت افکند زیرا که چنانچه ایشان ظالم اند از حد تجاوز کنند گاه حق عذاب باشد  
 و لایق عقوبت شوند چنانچه کافران که بر کفر مردند و خود را بعقارب و حیات دفع سپردند **سوال** تقدیم کفرا  
 مترتب بر ظلم و کفر ایشان باشد مترتب بر منصور شدن و ظفر یافتن مسلمانان نبود عطف او بر کتب و قطع که  
 لازم کی که دل بر مرتب است و واضح شده اند چگونه مستقیم می آید و محتمل آن بود و چون روی نماید چو **سوال**  
 لازم مذکور لام باقیست سبب دالالت بر تعقیب دارد بر مرتب چنانچه در فالتقال فرعون لیکن لم عدد و ذخیرا آید  
 و در لوله الامت و انوار اللزب تحقیق شده و هر یکی ازین چهار چیز ملامت کفار یا هر یک یا قبول توبه اگر تائب شوند یا  
 تقدیم بر تقدیری که کافر مانند منقلب منصور شدن مسلمانان بود اگر چه مترتب نباشد و چه دیگر آنست که گفته اند  
 بعضی وقت پیش خبر خدا صلی الله تعالی علیه و سلم در باب کفار اگر چه جفا میکردند هدایت میخواهند و اما اللهم  
 قومی فانتهم لا یعلمون میخواهند و بعضی وقت از جنای کافران تنگ می آمد اللهم انهم لا یألفوا ابر زبان میراند **سوال**  
 کرده اند چون رخصت و دندان مبارک علیه السلام مجروح شد خواست ایشان را دعای بکن و بدعای خویش  
 در ناک و فنا افکند خدای تعالی چون میدادست که بعضی از ایشان بدولت اسلام خواهند پیوست و بعضی  
 اسلام و ایمان مشرف خواهند گشت پیغامبر را دعای بکردن در حق ایشان رخصت نداد بلکه این آیه فرستاد  
 که از دعا کردن مانع افتاد برین وجه لعین که من الامر شیئ غیر هذا است میان فلیقول کل المؤمنون و میان و لا تنسوا  
 و لا تنسوا چنانچه بالا گذشت و ذکر آن رخصت یا و بعضی الی ان با نماند باشد معنی چنین بود نیست متر از کار خیر  
 یا مگر آنکه ایشان توبه کنند یا خدای ایشان را عذاب کند **سوال** بعد از غایت و استثناء خلاف حکم سابق ثابت  
 شود و پس لازم آید در هنگام توبه یا تقدیم خدای ایشان را پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم امری یا چیزی از تصرف





شده است برای متقیان بهشت و غیر آن و تفسیر حجت متقیان تا در آمدن فاسقانی که خدای عز و جل ایشان را عفو فرماید  
 یا بعد از تفسیر بزرگناه اند و فرخ بیرون آورد و آیت احزاب را تفسیر کند و ذکر آن بالا رفته و بدانکه اسباب  
 حصول سعادت و وصول جننت که امر بسیار است آن شده این چیز است موافق بهین و متابعت شیخ مسیب اجتناب  
 از عویان و توبه کردن بعد از وقوع شدن این و سایر جنایات هدی و تقوی است سوال مسامحت و تاخیر است  
 اگر نکرد برای وجوب باشد امر واقع نیز فرزند و در پنج امری جوانه زنی و تاخیر نمود و بر قول ابوحنیفه و امام مطلق جواز  
 تراخی و تاخیر دارند واجب بر فورین دارند و اگر امر و سار عوا نیز استیجاب باشد در امری که تاخیر آن مستحب است  
 چون تاخیر ناز باشد و تا اسفار و تاخیر ناز ظاهر است استیجاب مسامحت است و منقول شود چو اسباب تواند بود که امر و  
 سار عوا برای وجوب دارند مقید بوقت خوف فوت بپزند عجلوا بالصلوة قبل الفوت و سار عوا بالنوب قبل الموت  
 عبارت است و همین معنی را بیان است و تواند بود که امر مطلق برای استیجاب مسامحت است و تاخیر عوا  
 بدلیل الزام خصوص عام باشد **الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَالْأَنْصَارِ** و حاصل مصلحت است  
 یا خبر بندگان و من دون است یا منقول است معنی نیست آنکه در کارهای دینی چون جهاد و حج و طلب علم  
 و غیر آن اتفاق میکنند در حاجت فقر این زکوة و صدقات تطوع و باند آن در سر و فراد و منیات و میراث و غیر  
 سر در لغت معنی او سر است و در استعمال معنی اسباب مسرفه چون غنا و صحت و از نانی و مانند آن ذکر کنند و هذا  
 در لغت معنی بفرست و در استعمال آنرا آن چون فقر و مرض و گران و مانند آن ملو دارند و **وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ**  
 عطف است بر الذین یقتولون معنی انیسست و کسانیکه فرود میزنند خشم از کفارانی که بر ایشان ظاهر اند و عمل  
 موجب خشم نیست **وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** عطف است بر الکافرین معنی انیسست و عفو  
 کنندگان از گناهان مردمان و در گذرندگان از ایشان **وَاللَّهُ يَجْعَلُ الْحَسَنَاتِ سِتًّا** این جمله تزیین است  
 معنی انیسست و خدای نیکو کار از او دست سیدارد و در نظر لطیف و کرم سومی ایشان بگمارد و حکایت آورده اند  
 غلامی از غلامان امیر المومنین عثمان بن عفان بنی شد تعالی عنه کاسه شام گرم بر روی رکبت و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه  
 صورت خشم نکینحت آنلام و الکافرین لعین گفت امیر المومنین عثمان در کثرت غفلی سفت باز غلام مذکور و الکافرین  
 عین الناس ذکر کرد امیر المومنین عفو و عفا بر زبان آورد باز غلام مذکور نکرد و الله سبحانه و تعالی احسان تحسین  
 جست امیر المومنین اعتقاد گفت و بعضی مثل این معامه از حسن بن علی رضی الله عنه است  
 کرده اند و صد در عین این معنی آرد آورده اند و کلمه غفط یعنی فرو خوردن خشم کاری ششم ایشان است یا الزاب و غیر  
 ربه و با شیطان است و نفس بر افسوس سوجبت خشم سحر آرد و شیطان بر ایندار و ایام بانی میگویند  
 آنست که بر نفس و شیطان غالب آید و بر نفقت و متابعت ایشان تمامد و بدانکه عفو از گناه کار کرده او ناکر کرده



آنکه با او نجس منقلب میشدند چنانچه خوف از دل او برده و ترس از فاطره او را کسل شود و کار نیک در آن روز نیکب نفسان است  
 مخالف نفس و شیطان است این چنین عمل از نفس نیک آید و این نوع کار اوقات معقباتی روی نماید و احسان روی  
 کسی که بدی کرده است و عیبات بدی بیکی از اعظام امور و اجل اجور است احسانی است عاری از دواخی مقرون  
 یا مانع قوی است بیست آنکه بحق مایه بیا گردند بد گردست و بد بجز بگوئی کفر و الذین اذا فعلوا  
 قاحشة اذ ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا الذین توبوا  
 و من یغفر الذنوب الا الله و کفر یضی و اعلی ما فعلوا او هم  
 یعلمون و اولئک جزاؤهم مغفرة من ربهم و جزاؤهم  
 من تحتها الا نهر خلیلین فیها و نهر اخر العلیلین  
 جمله شرطیه موصول است موصول با صله عطف است بر الذین ینفقون او ظلموا انفسهم عطف است بر شرطیه ذکر و الله  
 جزا شریطه است و استغفروا الذین توبوا هم عطف است بر ذکر و الله و من درون بغیر الذین توب استغفرا میا است الا الله  
 استثنای است از ظلم غیر موجب جمله و من یغفر الذین توب معترضه است و لم یغفر و اعلی ما فعلوا عطف است بر  
 فاستغفروا و هم علیلین حال است از معنی نفوای ترکوا اصرار هم علی ما فعلوا حال کو نهم عالمین باصرار و الاضرار و اعلی ما کفرهم  
 عالمین یعنی العسیان بدین وجه اصرار شقی است و علم ثابت چنانچه گویند ما عارب جاتنه حرب تنفی بود جبات  
 ثابت باشد یعنی ترک کرد جبات اولی که مخرج اصل بر اینست جزا هم مغفرة خبر مبتدا است من ربهم معنی است  
 مغفرة و این جمله مستانفرد است برای بیان جزا تا بیان اولی که بود که دال بر این اذا فعلوا فاحشنة مبتدا بود و جمله اولی  
 جزا هم مغفرة من ربهم خبر داد باشد و جبات عطف است بر مغفرة و جمله خبری من تحتها الا نهر صفت است مر جبات  
 خالین فیها حال است و نهم جزا العالمین تقدیر نهم اجر العالمین اجر هم شریطه است و جمله الذین تا آخر معترضه است  
 و نکته اعتراض بیان جزا تا بیان بعد بیان جزا متقیان بنابرند معنی انیس است آنکه اینکه چون ایشان را گناهان گشته  
 کنند و بر نفس خویش بار کتاب گناه ظالم شوند بدین معنی او معنی او بود یا تروید در عبارت باشد یعنی از فاحشنة گناه  
 کبیره و از ظلم گناه صغیره باشد و بعضی عکس این را جواب پندارند و بعضی فاحشنة اسم زمانه اند و ما و ان آن را  
 از نظر و من قبله مظهر خوانند یا گویند خدا بر این که او قاهر است بر عذاب و عقوبت قادر است عظمت و جلال  
 او را یاد آرند و از انیان فاحش و ظلم کردن بر نفس خویش شرم دارند عسیان در دوا مردنواهی او جابر پندارند دل بر  
 پیشانی بنده عسیان او را بر خود نمیکنند پس آمرزش خوانند از گناهان و پیشانی کردن از عسیان و کیست خبر خدا  
 که آمرز گناهان را یعنی استغفار کنند دوم اصرار بدی کرده اند نرسند درین حال که نمیدانند اصرار و زیان و شرستی کردار  
 و اصرار عبارت است از اراست تقیم بودن بر معصیت و مستقیم بودن درین تقیمی گویند اصرار عبارت است از عزم





ولا تخزوا محضاً انيستم و شما مستی کنید نه بر سبب جنگ احد و از دو بگین میشود بگفته شدن اخوان خویش و حال انیست  
که شما عالی تربید و در وجه بر ایشان علو و ازید اگر با نشی شما ایران ازندگان و تقبیق کنندگان آید و سوال است یکی  
آنکه اعلو انسم تفصیل است و اسم تفصیل که دال بر فضل و بر فضل علیه بود مقتضی شرکت ایشان در اصل نیست  
پس در واقع اعلو لازم آید که کافران را با مسلمانان در علو شرکتی است و همه دانست که ایشان مظلومان ایشان را هیچ عاقل  
نیست استعمال اسم تفصیل چگونه آید و محبت آن کجای نوع روی نماید چو اسپ کافران را بغالب آمدن بر مسلمانان در جنگ  
احد علو و نیلوی بود و مسلمانان را بصعود و بر تبه شهادت و وصول سعادت و شرف آخرت علو اخروی روی نمود و علو اخروی  
بالا تر است از علو دینی پس شریعت مسلمانان و کافران در نفس علو و زیادت علو مسلمانان ثابت شود بر هر طریق استعمال اسم  
تفصیل مستقیم آید چو اسپ دیگر آنکه در تفصیل مذکور بفضل و بفضل علیه مسلمانان را دارند تفصیل مسلمانان بر مسلمانان  
با اعتبار و در حال نپارند یعنی شما عالی تربید ففتح که و غیره ففتح که و دیگر در استقبال از لشکرها خویش ای مسلمانان و زغره  
حال یا گویند بالاترید هم در جنگ احد و آخر کار از لشکرها خویش در بدایت کار از شما عالی تربید و در هر سبب جنگ احد  
از لشکرها خویش در لغت جنگ بعد علو و نیلوی بود و در هر سبب جنگ احد و در سبب شهادت علوی آخرت روی نمود  
سوال و هم ان کتم مومنین حیثه تفصیل است مشروط بعدم بزم و عدم تحقیق نیست ایمان ایشان محقق بود محبت استعمال آن بود  
نمود بعضی از ایشان اتفاق افتاد و واقعه کوس نبودند ایمان کل جماعت محروم الوقع نبود اجتناب عدم بهم اتفاق این سخن چو  
ان کستم مومنین بمشروبات الشهداء امر را دارند و معنی مومنین بدرجات الاستسره پس بازند چه کسی  
او ثواب شهداء بدانند شهادت را بابت از فتح ظاهری خوانند ان یستسکم فتح فقد هست  
الفتح و هر چه در شأنه قرع بضم قاف و فتح آن خوانند و هر دو لغت بر طریق ضعیف و ضعف کی دانند ان یستسکم  
قرع شمرلی است و در الحار ان یستسکم قرع تلاو و در یسکم و الاخرن یلحق بقرع قدس القوم قرع شمرلی جمله قدس القوم قرع شمرلی غراب محض  
و جمله شرطیه مختصره برای تفصیل مسلمانان و دل داری ایشان است معنی انیست اگر هر سه ظاهر را جاعلی بستی کردن نیست  
و مانند و بگین بودن نشاید زیرا که پیش ازین یقین رسید است گروه کافران را در روز بدر جراحی مثل این چه در جنگ احد بقتل  
ان کافران کشته شدند و همتا و ثواب گیر گشتند این برابر است و این واقعه همچنان است جای دهن نبود و مقام عز  
نباشد یا این که کافران بعد از سبب از جنگ بگریستی نکردند و در بمکافات آوردند شهادت بر سبب نگیرد و در بمکافات  
بشیر و تواند بود این هر دو حالت در میان فتح و نهیست در جنگ احد باشد و ذکر هر سبب کافران که در اول جنگ بود اول  
مسلمانان را فتنی نمود و جمعی کثیر از کفار کشته شدند و مجروح گشتند تا آنکه سپاهان و کلاما گداشته و مسلمانان در غنیمت  
مشغول شدند تا آنکه جماعت اندک شیر اندازان که داه که سپید اشتند بخواه غنیمت مقام گداشته کافران را که مذکور خلافت  
سپیدی محارب شهادت مسلمانان را بایستید و نسبی باز در آخر کار فتح مسلمانان را بد و و کاهران را بگریستی و

نمود بر عترت تمام سوره که رفتند و مسلمانان را در نبال گرفتند در مدینه در وقت آنکه این سوره میفرمود میان یمن و مدینه  
 بود و میان یمن و مدینه همیشه باشد سوال این سوره میفرمود مستقبل است و قصه مذکور در کتاب است از واقعه یا صحنه است  
 میان لفظ و معنی تناقضی نیست جواب این آیه دارد و این سوره برای تعزیت مسلمانان مقرر و نیست و لا تنفرو  
 لا تنفرو فیما احکم من القرح و الجرح و الحال انتم لا تعلمون و اما احکم من سعادۃ الشیبه و الشیبه من سبب علو در جا که دو آیه  
 حیاتی که لا یکن یاقا یا بسا و السعدیه قریباً بل قریباً لا یکن الحیوه الا بدیهه جراته بل راحه و هذا لقی لوقوع القرح  
 و الجرح و سبب حصول الحزن و الهم و ثم قال علی سبیل التسلیم این سوره قرح و سبب القرح من القوم من قبل از این که این سوره  
 من قرح و لکن بعد از انچه از طایفه من القوم و لکن از قریب قرح باشد معنی این آیه نیست و سبب مکرر دیدن و بگویند مشهود و حال  
 اینست که شما را شریک آنچه شمارا رسیده است از قرح و جرح که موجب سعادست و شهادت و یک مرتبه علیا  
 و سبب علو در جانت شماست این چنین قرح را قرح دارد و این را جرح را جرح پندارید و بعد از این سوره میفرمود  
 و دیگر سبب در تعزیت مسلمانان بر وجه تسلیم بودن وجه مذکور و تقدیر حصول سبب و من حزن یعنی اگر ثابت شود قرح  
 و احصای جرح است هم سستی نباید و اندوه نشاید زیرا که کافران را نیز مثل این رسیده و ایشان نیز مثل آن مشتت  
 دیده و برابری با خشم موجب سستی بخود و بطنی سوس اندوه نشود و **قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
**يَوْمَ الْقِيَامَةِ** تلك ابتداء است الايام صفت او ندا و اذاعه بابتداء است و تلك الايام اشارت است سوره  
 ایام قرح و لغز و غنیمت چنانچه در جنگ بدر بود سوال بالا ذکر هنگام غنیمت و ایام قرح و جرح و قتل مسلمانان است که  
 در جنگ احد بود با وجود قربت اشارت سوی ایام لغز و غنیمت که بعد از سوره سابع و سابع و جواب است  
 که برای اشارت سوی بعد است سوی ایام غنیمت که بعد است اشارت دارند سوی ایام غنیمت که قریب است  
 اشارت پندارند و نیز مقصود در این محل و بعد از تبدیل غنیمت مؤمنان بفرقت ایشان است و بعد از ایام لغز و غنیمت  
 مستلزم است عکس را پس تبدیل ایام غنیمت بفرقت بود و کما یتبع من التکلیف و التسلیم و التلویح و التلویح  
 من القرح و جرح و عطف است و شرطیه سابقه عطف تسلیم بر تسلیم است معنی اینست آن ایام میگردانم  
 از میان شما گاهی شما را غنیمت بوده است ایشان را نیز غنیمت گاهی ایشان را نیز غنیمت بود و شما را غنیمت چنانچه  
 شما را گوید شمس غنیمت غنیمت غنیمت و یوم یثرب و یوم یثرب و یوم یثرب درین جنگ سراسر ایامی بود که  
 بود ایامی غنیمت و **وَلِيَكْلِكُوا لِلَّهِ الْغَنِيمَاتِ** این جازم و عطف است بر جازم و در عطف و نه که  
 متعلق ندانم است ایام تلك الايام ندانم و اما بین الناس متصل و کثیره و لیعلم الله الذین آمنوا و  
 احدی ما بعد از او و ثانیاً قبل او بود و علم تالیفی و تعلقی او معلوم است و به کثرت قدیم است و قبح او بعد از لام پیوسته  
 جواب تعلقی معلوم غنیمت درین محل معلوم و درین دلتون و تعلقی معلوم بعد از لام پیوسته و معنی برانگیز





وَبَشِّرِ الصَّادِقِينَ الَّذِينَ إِذَا أُتُوا بِالْحَقِّ قَالُوا هَذَا الَّذِي كُنَّا نُنْذِرُ كَافِرِينَ  
 چنانچه از آن زمان هر کس در حق مسلمانان سابق مذکور دارد و فرستاد مسطور می آید و کافران را چون هر  
 شود هر کس ایشان را موجب محو شدن عمل ایشان شود زیرا که چون منکر گشتند در دنیا بدو کثرت پلایه و نوبت گشت  
 و در هیچ گاه بر او نوبت نیست ایام نصرت و نصرت میان مردمان نیست و لعلم الله الذین آمنوا و لم یحییوا  
 و یحییوا کافرین یعنی بر نصرت کافران نصرت نیست این تفسیر یعنی این بدین وجه تفسیر کرده اند و استقامت معنی برین  
 آورده اند برین تقدیر عادت لازم در نصرت الله الذین آمنوا که داخل منافع نصرت مسلمانان است مشکل شود و  
 و حق منصوص معضرت اگر نباشد و اگر لعلم الله الذین آمنوا و یحییوا کافرین شد و بر نصرت مسلمانان دارند و  
 الذین آمنوا و لم یحییوا کافرین یعنی کافران که بعد از نصرت ایمان آوردند چون ابوسفیان و خالد و لید و اشک  
 ایشان مراد دارند و از تحمیل تخلص ایشان از کفر و تطهیر ایشان بر حکم الاسلام بحسب ما قبله و توفی که در حالت کفر  
 کرده بودند و از کفرین ثابتان بر کفر نماندگان بران مراد شوند و نصرت الله الذین آمنوا و یحییوا کافرین  
 بیان عاقبت نصرت کافران بود چه کافران بعد از نصرت اگر مسلمان نشوند تحمیل خطایا و تطهیر و توفی ایشان حاصل  
 آید و اگر کفر نمایند سعی ایشان محو گردد و عمل ایشان ناچیز بود و در دنیا نافع آید و ثمره در آخرت رومی نماید و جماعت  
 لازم بود اگر در دنیا مسلمانان را نصرت و در آخرت نصرت شود و ذکر است قبل بعینه یا معنی برای تقابل  
 بر طریق عذر الله و این وجه و خاطر مولف اصل شانه و صانه عاشانه گذشته در نظر ارباب لغات ظاهر است  
 و بتقدیر ایشان خواهد بود است **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَكُنْتُمْ تُكْفِرُونَ بِاللَّهِ**  
**بِأَعْدَادٍ** و **لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ** و **تَعْلَمُونَ** از انبیا و همین و جز آن که مفسرین کلام  
 سابق نسبت کرده اند که مفسرین است برای تفسیر و تفسیر است چنانست که کسی گفت خردنم ما نصرت و ذکر تهمنا بل  
 قد حسبت ان تدخلوا الجنة علم خاص بجهان و صوابان کنایت است از قوم جهاد پس از ایشان حسبان و دخول نهبت  
 بعینه جهاد کنایت است از قصد تکرار آن اسی حسبت ان تدخلوا الجنة و لا تجاهدوا لم یظفر تعلق جهاد که بعد و لا تقهر و است  
 الجهاد و لم یظفر تعلق صبر که بعد اسی حسبت و قصد ترک و این جمله منغیة بما حال سخت از فاعل تدخلوا یا فاعل اعم  
 و لعلم العباد برین منغیة با صواب آن و بعد و او جمیع بر طریق زنی و از درک ابی و لم یظفر الزیاراتان تفسیر و لما یظفر  
 بدان العباد و بحرم از جنت عطف بر مردم لما و تحریک از جهات التقارب ساکنین و اختیاری از جنت اتباع ما قبل معنی نیست  
 شما خردن نصرت پیشوند حقوق مشقت را کرده میدارید بلکه گمان میرسد که در خوابید در جهنت در محال که هنوز جهاد نکرده  
 در تعلق جهاد شما بعلم الله یا تفسیر و تفسیر کرده اید و شاق جهاد و تعلق صبر شما بعلم الله یا تفسیر و تفسیر کرده اید که بعد از جهاد  
 در آید و جنت که گفت ابدی است بی مشقت و تهمنا به کس که در جهنت است و تهمنا به کس که در جهنت است و تهمنا به کس که در جهنت است

۱۲  
ع

که کار کرد و چون جهاد شما بحصول پیوست و مشقت صبر شما در جهاد هبید انکشت این را سبب غلبه جان پندارند  
و مکر و نه شمارند و لقد کنتم ممتون الموت من قبل ان تلحقوا ففقدو آیتهم و  
و انکم تنظرون لام در جواب قسم محمد و من است ای قسم که کنتم متون الموت من قبل ان تلحقوا  
و خطاب بعضی صحابه پیغمبر است که ایشان در جنگ بدر حاضر نشده بودند و لشکر ایشان را بکتاب شهداء بدر آرزو  
جنگ و حصول سعادت شهادت میکردند و هم بهوای مرگ شهید می پیغامبر را باعث بر خروغ شدن و بر طاعت را  
پیغامبر بیرون آمدن در جنگ اندر می زدند و نیز جنگ و محاربه آفریدند جنگ ندیده بودند و مشقت حرب بخشد  
تاب نیاوردند پای پس آوردند نزدیک مانند لشکر بر سر نیست آوردند کشته شدن یاران بشیم خویش دیدند و هیچ و  
عنا هر بیت کشیدند و بگین میبوندند و جیح و زاری میبوندند و این جمله معترضه است برای تنبیه ایشان که بجزیر که آرزو  
میکردند از وقوع آن چرا اندوه میکنند و مظلومی که داشتند و آنرا ندید ما میخواستند چون بحصول پیوست موجب اندوه بود  
و سبب حزن نشود معنی را نیست هر آینه بدستی آرزو میکردید شما این نوع مرگ یعنی مرگ شهیدی را که یاران شما یافتند  
پیش از آن که ببینید بدستی آنچه آرزو میکردید و دیدید و جمله و انتم نظرون حالیه است سوال ذکر و انتم نظرون لب  
و ذکر قدر آیتیه تکرار است چه نظر معنی روتیه است و ذکر روتیه و و بار است جواب تواند بود که از نظرون متظرون مراد  
شود در کلام تکرار نبود و تواند بود که نظر دل که عبارت از فکر است ارادت کنند از خیر تکرار بیرون افکنند و اگر بیرون  
بشیم مراد دارند متعلق مختلف تقدیر کنند ای قدر را تیم الحرب و انتم نظرون الی غلبه احد اکمل و قتل اخوانکم و وقوع پیوست  
و از حسام العنوف تکرار باشد و ذکر یک جزو و بار نبود و تواند بود که را تیموه مشق از رای باشد و این اشارت  
بود بدان رای که ایشان را بر محاربه واقع شده پیغامبر را بدان رای و محاربه آفریده و متظرون معنی نظرون باشد یعنی  
نوع آینه هر آینه بدستی شما آرزو میکردید حرب را که سبب موت است پیش از آنکه شما آرزو ببینید و حال آنست که شما  
رای زدید و رای او را بر محاربه آوردید درین حال که شما متفکر بودید و تا مل میبویدید یعنی برای شما بهتر نبود بعد از آن  
روتی نمود چیزیکه آنرا آرزو میکردید و پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم رای بدان زدید از وقوع آن ناخوش  
چرا می نمودید و از حصول آن اندو گین چرا میکردید سوال تا که در کلام ابتدای غیر موجه است ایراد تا کشیدی را درین  
کلام چه وجه است جواب چون مخاطبان بعد وقوع جنگ که متهمند ایشان بود ناخوش شدند و با صابت  
انچه ایشان را رسیدند و بگین گشتند چنانست که تنی خویش را انکار کردند و آرزوی خود را منکر شدند ایشان را تنزل  
منزل منکر کرد و بعد را تاکید آورد و قوله تعالی و ما یفعل الا که رسول چون در هر بیت واقع جنگ است  
عبد الله بن قیس بر پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمد و چون سنی انداخت رخساره و دندان پیغمبر را میزد  
و مصعب بن عمر در جنگ بدر احد علیه السلام را پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بود با عهد الله که در جنگ پیوست

میان پیغمبر و او مائل شد محاربه میکردند و عمار بن عبد الله بن قيس ذكر فرمود بر آوردن میان مردمان یکدیگر را  
 کشته اند اگر ازین آواز میان یاران آوازه برآمد در گوشه های مردمان بخیران محمد را قتل آند و بعضی گویند شیطان آواز  
 انداخت و در میان مردمان این سخن را مشهور ساخت یاران سوست پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و سلم استقام  
 کردند و پیغمبر را آوردند مالک بن نصیر او اینس بن مالک بر جمعی از صحابه گفت ای قوم خرد بیا و دانا و دایر و دل برستی  
 نهاد ای اید اگر رسول علیه السلام کشته شد پروردگار او زنده است که نمیرد و فنا و زوال پذیرد و زندگانی بعد پیغمبر چه کار  
 خواهد آمد شما نیز با عزت و کرامت میرید و دانش موافقت و متابعت او بگیرید این سخن گفت و محکم کرد خود را در حق  
 کافران در آوردن بن مالک گفت رضی الله تعالی عنه مالک بن نصیر را در بن نزدیک محکم کردن گفت بوی  
 را از نزدیک کوه احدی یا جمیع هوادر آمدن آنجا شتابم تا آنکه چندان قتال کرد که شهادت و چند نفر برین دو صد نفر شهادت  
 گشت و بجوای ابدی پیوست چنانچه در قصه ذکر اورفت و بیان صفت او گشت و در شان او آیه بر حال صدق و امان  
 علیه نازل گشت آوازه قتل پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم میان اهل اسلام نفیری عظیم و حالتی فطیح واقع  
 هم میفرمودند و روی بفرار آوردند و قهر اسلام را خراب شده پنداشتند و تحمل این خبر فطیح نتوانستند استقام مالک  
 پیغمبر را از نشان تیر بل منزله دعوت بر آفت آوازه هلاک و جمع شدن آن با صفت رسالت که آیه ماحول را رسول  
 برای رد دعوی شرکت بر وجهی فراد آورده و این جمله مقرر شد است بر اسی تلقیه برین که پیغمبر را آنکه دلیل بقدر در دنیا  
 و عقبی است بر اسی حکم کل نفس ذایقه الموت بری از فنا و هلاک نیست معنی انیت و نیست محمد مگر موصوف بعفت  
 رسالت صفت بر آفت از هلاک ندارد و کسی که او را مخصوص از موم کل نفس ذایقه الموت نمی پذیرد و در هلاک او که در  
 بقدر بندگی است استعمال و استقامت حسیب تبلیغ دین کرده و وحی خدا ایشا آورده بموت او دین نخواهد گشت و قتل  
 او اعتقاد مومنان را رخ بالقلب خواهد پیوست قد شکلت من قبله السر مسل این جمله  
 بر مضمون جمله سابقه هم ازین جهت عطف نکرد بغیر حرف عطف آورد معنی اینست که بدستی پیش از پیغمبر نداشت  
 اند و هم از جهان رفته اند اهل این مقام او قتل تلقی که علی اعتقاد که فاسیه است و چهره برای انکار است اگر  
 متصل به غلبت من قبله الرسل باشد تلذیب شایب بود چه گذشتن پیغمبر این اقرار دین ایشان بپایان دین بقدر پیوست با اهل  
 پیغمبر باشد برای انقلاب دین سبب بود معنی اینست که گذشتن پیغمبر و باقی ماندن دین ایشان او سبب  
 یا نشود برای اینکه بر تقدیر سوست پیغمبر را کشته شدن او از حاربه دشمنان باز آیند یا از دین اسلام روی گردان  
 و اگر متصل و ماحول رسول باشد قوت و سبب تقدیر کلام لا ینفی ان نیست استقامت مالک تحقیق مضمون نهاده است  
 شود معنی چنان بود بنیاد و نشاید استقامت شمار مالک او را باشد که مردی را کشته شدن او بدلیل دین و زوال  
 معین اعتقاد کنند که آن سبب شود برای مضمون تلذیب ذکر که اگر او میفریاد با الفخر کشته شود و شمار یا شهادت

نویسنده باز گوید یعنی از جهاد و از مجاریه دشمنان باز آید یا از دین اسلام و شریعت پیغامبر علیه السلام نهدی گویند  
وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَكُلْنِ مِنْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ شَيْءًا مِمَّا يَبْتَغِي اللَّهُ  
الشَّاكِرِينَ ﴿۵۰﴾ و من بنقلید علی عقبه فلن یغیر الله شیئا از تریل است چه از اقایان مات او قتل انقلبتم علی  
اعقابکم و کار انقلاب منضم گشته به خبر جمله منضم جمله سابقه تا کید پیوسته و باید و جمله و پیوسته به پیوسته الی الله الشاکرین بر کسی می  
تجزا بر سوسنان و قرع غیب در شاکر ایشان آمده چنانچه در عید فیه توفیق منون به بر آید الذین یحکمون الخوف لایه بر کسی  
انظار شرف ایمان ندیده شده معنی اینست هر که باز برگردد به پشت یا باشی خدیش یعنی از جهاد باز ماند و از مجاریه دشمنان  
روی گرداند یا مرنده شود و از دین بیرون رود پس هرگز خدایا از یانی نکند و در سفرتی نیکنند بلکه بر یانی که بود او را  
بود و هر سفرتی که شود او را نشود و درود باشد که خدا شاکران را جزا دهد و مشروبات ایشان در کنار ایشان بدهد یعنی  
کسانی را که شکر لغت معرفت و اسلام گذارند یا بر مشقتی و سفرتی که رسد دل برین ثابت دارند حکایت آورده  
که سقیان توری رحمة الله علیه مردی را پی چشم دبی و خست با در یکستانی افتاده دریافت او را برگرفت و بر ساین  
او در سایه شتافت چون او را برگرفت شنید که او الحمد لله علی نعمه میگفت و خاطر گذرانید که این شخص که در ره حمد می پوید  
بر کدام لغت شکر خدا میگویی این شخص بنور باطن خیره او دریافت بچوب آیه لغت اجل من المشرقة در درواشتا  
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُبِينًا ﴿۵۱﴾ و ما کان لی نفسی ان تموت بآذن الله کتابا مبینا  
کان است لنفسی خبر اوست الا باذن الله متعلق است بان تموت کتابا مبینا متعلق است بفعل مخدوف ای کتبوت  
کل واحد کتابا مبینا و کان نه گونه تواند بود که ناقص باشد و تواند بود که معنی صابر بود ای ما صابر الموت اصلا لا حد یا آید  
دارند معنی و ما لنفسی ان تموت بآذن الله معنی اینست و نیست مبرج نفسی را که بگوید بگوید فیست خدا اگر چه در درواشتا  
در در و در معارک در هر طه پاک اندازد تا خدا نخواسته باشد نیز و پیش از اجل حیات بقا پذیرد و نیست  
از هر که قضا کردن در روز و نیست هر روزیکه قضا باشد روزی که قضا نیست هر روزیکه قضا باشد نیست نکند  
روزیکه قضا نیست در هر مرگ روان نیست نه بقیته شده است موت هر کس بکشتنی بقرون بهیلت تعیین کرده و موت  
بوقت معین گردانیده که پیش از ان نمیرد و پیش از ان بقا پذیرد این جمله معتبره است مقصود از این تشیع مبارزان  
که چون بدانند که پیش از اجل نمیرد و پیش از اجل بقا پذیرد و از در آمدن معارک در وقت بمالک ترسد چون اجل  
ترسیده باشد در معرکه در آید کار قند و سلامت باز آید و اگر اجل رسیده باشد اگر چه بگذرد آنوقت نکند و یا متوجه بیان  
حمایت خدای عزوجل و کلاست او است و رحمت پیغامبر علی الله تعالی علیه و سلم که هر وقت غلبه کفار بر ایمان برتر است  
و او تنانده و مجروح گشته است باب موت دیده و میان کشتن جان غلبه کفار و دشمنان او به آورده و در طلب او غلبه  
گرفته چون خدا برک نخواسته بود اگر چه یاران گذارستند عنایت کرد که کار نگذاشت بر حکم و الله تعالی که



من الناس از قرض ایشان نگذاشت سوال استعمال مثل این کلام چنانچه گوید ما کان کتب ان شتم  
و ما کان بطلان ان یضرب افک در افعال اختیاری است و معلوم است که سوت از سوره بقره است  
سوت که موقوف بر اجل و بینی بر قضا ازل است بامری اختیاری می ماند که موقوف بر اذن کسی بود و هیچ کسی نیست  
از ان و اقدام بر ان توانا استعمال این عبارت در شان سوت برویه تمیل بود از قبیل اراک ایها المفتی تقیم  
رجلا و تاخر اخری باشد سوال از اذن که بشبه مراد از جبر و جبر بود و چه علق باشد چنانچه سوت از ان  
معنی نیک بجز است معنی علم نیز آمده و علم منفی شکی نیست استعمال از سوت شکی است استعمال از سوت  
سببه و من یزید ثواب الدنيا لکویت و من یزید ثواب الدنيا لکویت و من یزید ثواب الدنيا لکویت  
الاخری لکویت و من یزید ثواب الدنيا لکویت و من یزید ثواب الدنيا لکویت و من یزید ثواب الدنيا لکویت  
تقنا معنی نیست و هر که خواهد در عباد و منفعت دنیا یعنی غنیت یا ناسوری و هویدا کردن شهاب است و لا و  
و جز آن از امور دنیاوی که در دل می آرد آن چیزهای که تعلق به دنیا دارند و او را از آنچه خود می بیند و هر که می بیند  
اخری خواسته او را پنجم سوال در آیه دیگر آمده و من کان یرید العاجلة یجلبها ما لا یشاء من یریدها  
مراد دنیا را متعلق به اوست و شکیست کرده در این آیه حکم بدان مراد دنیا مطلق آورده و در آیه صورت مطلق  
می آید از روی ظاهر مخالفت می نماید جواب مطلق و مقید چون در یک حکم دارد و شوند مطلق را بر مقید حمل کنند  
در بعضی تفاسیر آیه مطلق را منسوخ بآیه مقید آورده و در بعضی تاخر مقید نسخ کرده و این سخن متشکل است زیرا که  
نسخ در اخبار باطل است بگرنه نسخ بعضی نسخ و ضیق که عبارت از تقدیر است بود و معنی او همین است تقدیر  
مطلق باشد چه در غیر صدق مطلق و مقید را و او چنانچه کسی اعتقد است اسس رقیبه گوید نه از ان بگفتن اعتقدت رقیبه  
نمونه تقدیر او چه بد صواب است که از آیه را از باب طلاق و تقدیر ندارند از باب تقدیر و انجبال پسند از آنچه  
آیت و من یریدها دنیا نرفته منها محتمل است مرا تیار بر وجهی تمیز بین شکیست یا تیار بر وجهی از عدم حکم  
بتردید در شکیست بر وجهی عدم حکم و آیه من کان یرید العاجلة یجلبها ما لا یشاء من یریدها تقدیر او بود و میان آنست  
که دادن آن متعلق به شکیست است آنچه خواهد و هر که خواهد سوال بودن دو آیه مذکوره از باب طلاق و تقدیر  
نسخه چنانچه نیست و بودن ایشان از باب اجمال و تقدیر بین حکمیت جواب نسبت کلام خبری به تقدیر می بود  
متعلق تحقیق در زمانی از آن زمان باشد و متحقق در خارج را متعین دارند مطلق نه بداند لیکن از موجود خارج که از باب اجمال  
باشد چنانچه در بابی انسان انسان عالمی در گاه می متعین است مطلق نیست مطلق گفتن از ان است اما معلوم است  
چه هر فردی را محتمل است از جهت جنس و احتمال محتمل است و آیه یعنی آیه و من یریدها ما لا یشاء من یریدها تقدیر او بود و میان آنست  
کسانی است که در ملک اهل دل بر غنیمت و شکیست و معشای که سبب یا سبب برای ایشان تقدیر کرده اند



و این تعریف است از کسانی که بعد از او از کشته شدن پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از جان مروت او ایشان را  
 و من و صنعت و خوف پیش آمد تا آنکه خواستند عبد الله بن ابی بن سلول منافق را واسطه سازند و بامان خواستند  
 از ابوسفیان پردازند **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الظَّالِمِينَ** ○ این جمله تزییل است معنی نیست خدای دوست  
 دارد صایران را یعنی کسانی که بر صیبت و نه بر صیبت صبر کنند و بهنگام فکری دشمن بر محاربه ثابت مانند پای سینه بزنند  
 و بجای خویش نگذارند و این تعریف است از کسانی که ایشان بر صبر توفیق یافتند و در حالت صیبت بر محاربه متعلق  
 دشمن شتافتند و ماکان **فَوَلِّجْهَ الْأَنْفَ لَا أَنْ فَكُلُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ**  
**اسْمُ أَفْنَانِي أَمْرًا وَثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** ○  
 الا ان قالوا استثنای مفرغ است اسم کان است و قولم خبر است ربنا اغفر لنا مقول قالوا است و این جمله  
 است بر فغا و نهوا معنی نیست و بنوده در هنگام کارزار گفتار صایران باریانین مگر این گفتار ای پروردگار ما  
 بیامرز برای ما گناهان را و اسلحت ما یعنی ضلحی کردن ما و کار خویش مال را و وقت را ثابت دارد قهای ما را بر کارزار  
 و لغت و ما را بر کرده کفار **فَالْتَصَّهْرُ اللَّهُ ثَوَابَ اللَّهِ ثَمًا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ**  
 عطف است بر و ماکان قولم الا ان قالوا و گرنه فهم بر انبار شده محمول شود فسا معنی آید معنی نیست پس و او خدا  
 ایشان را ثواب دنیا یعنی فتح و غنیمت و ماسوری و صیبت شجاعت و دلاوری و نیکوئی ثواب آنجهان یعنی بهشت و نعم  
 آن در ثواب آخرت ذکر حسن کرد فظلی دال بر فضل ثواب آورد و سوال ثواب آخرت آینه است و استعمال بانی در  
 بجعل موعود و تکرار موعود مجاز باشد و ثواب دنیا معنی است لفظ اسم بر نسبت ثواب دنیا حقیقت است و در یک  
 لفظ حقیقت و مجاز بگویند جمع شود جواب کلام معنی اردنا آیتا ثواب الدنیا و حسن ثواب الآخرة محمول بود ثواب را و  
 ثواب دنیا و آخرت برمانی مشکل نشود **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُجْسِمِينَ** ○ این جمله تزییل است معنی  
 نیست و خدای نیکو کاران را دوست دارد و فضل و کرم بر ایشان گذارد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا**  
**الطَّيغُوتَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَيْسَرُ دُكْمِهِمْ عَلَى إِعْقَابِكُمْ فَانصَبُوا وَانصِبُوا**  
 روایت کرده اند که بعد از فتح نه بر صیبت منافقان مرمومان را گفتند سویی برادران خویش باز گردید و در میان  
 ایشان در آیت این آیت در شان ایشان دارد گشت و این نظم برای تنبیه مومنان بود و چه شفا این جمله  
 تفسیر است بر مضمون جمله یا ایها الذین آمنوا ان الطیغوت اشرقیاء من الذین اوتوا الکتاب یردو کرم بعد ایمان کافران بیکدیگر  
 و جمله که میان این دو جمله معترضه است میان دو کلام متصل آمد و این دو صیبت مرکب از کلمات فاسده است از  
 ابوسفیان امان خواستند و طبع او شوند و طبع او بر دو کلمه شرط و جزا میخیزد و شبهه اند فظلم و افسوس و طبع  
 بر برد و کرم معنی نیست ای مومنان اگر کافران را اطاعت کنید و خود را در زلزل طاعت ایشان افکنید ایشان

ح ۱۵

[illegible]

انجی من بعد اراده الله بایا کم با تحبونه جز این شرط محذوف است ای منقسم الصخره منع النفره و وقتش و بانه و متناهی  
وال بریق تحقیق لفریه و محقق و متوید راست کردن و عده نفر باشد و بعضی جز این شرط اعطاکم الله تفرقه بر کنند و این  
حکایت از نظر دوم که از کافران انبیا لای کوه منور شده و سویی که رفتند و اند و این تقدیر بر کسی تا نرسد به کمال شد و عده  
ظاهر ترست و موافقت او با سیاق اکثر است و تواند بود که حتی جاریه باشد و از اسم بر طریق اذ الیوم زیاده اذ الیوم عده  
بود و بختی مجر و المجل شود برین تقدیر حتی بعضی الی و از ندرت بعد او در اقبل او در نیارند متعلق بجهنم با متعلق لفریه که  
صاحب کلم الله و عده است بپندارند ای الله از تحبونه ای قتلونهم الی وقت فشانم و تزارعتم و عصبانکم  
اسناد فشانم و تزارعتم و عصبانکم اسناد فعل بعضی کل بود برین فقره و ناد از قتلونهم فشانم فشانم باشد زیرا که عصب الله  
برین جبر رفی الله تعالی عنه و چند تن از یاران او در محلی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم دانسته بود ماند و ندید بیاشت  
و تزارع و عصبان نشودند جمله منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة تعلیل است بر اختلاف مذکور در دلیل است  
ثم فرموا فممن عطف است بر صد کلم الله لیتبیکم مطلق است بفرنگ و لایعنا عنکم این لام نیز در جواب قسم محذوف است  
ای و اقسام لایعنا عنکم جمله قسمیه و عطف نیست بر جمله قسمیه سابقه جمله و الله ذو فضل علی الکریمین نیز متعلق است بر او  
کرده اند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم دیاران بعد جنگ احد در مدینه آوردند و هر جانبی تعصبت و نام و  
هر طرفی اندوه و غم کسی خمره را یاد میکند و کسی طلحه را در دل می آورد کسی از عبد الله جمیری پرسید و کسی از عبد الله  
بن عمر باز پرس میکند هر کسی را از این آنگ یادین و هر خانه از مصیبت فریادی در شجب شدند و در شگفتی آمدند  
که خدا عده نفر کرده بود این هر بیت از چاقا و خمره فتح داده بود این حادثه از کما زود این آیه یعنی و لقد آتاکم  
الله الآتیه نازل گشت و این نظم بود و پیوست معنی نیست بدست می که راست است که در خانه و شاه و خدایت خویش را  
که درانی نه گام که شما کافران را بارادت و مشیت است و انیکتیه تا آنکه بزرگی گردید و سنا زشت و زنده  
با مرتب پیغمبر صلی الله علیه و سلم عاصی شده بعد از آنچه از غالب آمدن بر دشمن و شست میباشید بعضی  
از شما میخواستند دنیا را یعنی مال میجویند بسوی قیامت می پویند و آن کنایت است از مخالفان و براندازندگان و  
از شما کسانی اند که میخواهند آخرت یعنی بهشت را و رفوان و نعیم جاودان و این کنایت است از پیغمبر و اهل بیت  
یاران که مرکز گذاشتند و سعادته شهادت یافتند بعد از این باز داشتند شمار از کافران و تا اظهار کنند در آنچه  
پیدا نیست از حال شما و ظاهر شود قدرت و حکمت خدا و بدستی از شما عدلی شمارا عفو کرد و دیگر غوغای غیر عفو  
نیار و در خدای غرور جل فعل است بر مومنان صاحب فضل است بر مسلمانان خطایا آمزود و عطا یا بخشید گاه  
مخصوص گران و غیرت و غیبت و فیهن لغت و گاهی بتلاکرواند و جمع نفرست و وقوع هر بیت بمقتضای حکمت و الله  
صاحب کلم الله تا آخر تکمیل است برای وقوع و بهر انتقام در حصول لفریه سبوح تعالی که آنرا خداوند متوید و داند



انصر الموحود میگفتند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم عبد الله جبر را با جماعتی از تیره اندازان در دره کوه داشت  
 دیگر نگهبانی دره مذکور گماشت تا بگوید که هیچ وجهی جا نگذارید و دل را بر تیره و تیارید و خود را پیشتر شده و بقتال  
 آورد بر فوج کافران حمله کرد و حمله پیغمبر را تحمل نکردند و پشت دادند و در و لاف را در هر سمت نهادند مسلمانان ایشان را در  
 کرده پیوستند و ایشان را جانی نماندند کفار را الهامی خویش انداختند و انداختن مال سبب ظلم و ستم و یاران لغویت  
 مشغول گشتند و از امر که سودی ندیده رفتند چون تیره اندازان عبد الله جبر که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم ایشان  
 را در دره کوه داشته بود آثار فتح نمایان کردند و دل غنیمت آوردند و سوختن غنیمت شتافتند و عبد الله جبر را با چند تن  
 مخصوص گذاشتند خالد و لید دره را خالی دیدیم از آن ره جانب لشکر پیغمبر و دید یاران اگر چه اندک مانده بودند و مقادیر  
 نمودند خالد و لید عبد الله جبر را با چند تن که برابر او مانده بودند گشت حادثه مذکور را داشت گشت چنانچه خود آن را گشت  
 و بیان آن پیشتر است این است بیان آن گشت که وعده نصرت بود فایست و حمله مسلمانان بر هر سمت کافران غنیمت مسلمانان  
 متفرون گشت تا آنکه بعضی یاران غرول کردند و برگردن کافران از پیش گرختند و بر هر جانی آوردند پیغمبر صلی الله  
 تعالی علیه و سلم میگفت ای عبد الله از رسول الله پشت داده که با من و دید یعنی سودی من بیایند بعضی از شما در کار  
 نگهبانی دره عبد الله جبر را مخالفت کردند و کسانی که موافق او بودند گفتند با ما باید گذارشت امر پیغمبر را نگاه باید داشت  
 و بعضی گفتند امر از جهت محاربه بود چون محاربه آخر گشت و فتح و ظفر بجهول پیوست مردمان غنیمت گرفتند و با غنای  
 در دینه رفتند یا برای چه و می شودیم چرا برای غنیمت نزدیم طایفه مذکور امر پیغمبر را عاصی شدند و راه و شستن را  
 خالی کردند تا خالد بن ولید و ران راه در آمد چنانچه گشت و در میان قصه مبین گشت سوال آید اذ قتلتم و  
 تن از عتیمی الامر اگر شکایت از ایشان می باشد قتلتم و تن از عتیمی فی الامر و رحن ایشان منطبق بود و چون ایشان را طاعت  
 بود و بسبب حیانت و بد دلی رومی نموده و اگر حکایت از یاران که از جیش پیغمبر فرار کردند و ندانند عبد الله  
 انی ضد الله انی رسول الله را در اجابت نیارده بود و در رحن ایشان قتلتم صادق آید صدق تن از عتیمی و تن از  
 چه ایشان را در میان بد دلی و می نمود و در میان ایشان تن از عتیمی نبود جواب هو البت که آن حکایت هر دو وقت دارند و  
 شکایت از هر دو فرق ندارند قتلتم شکایت از او اگر کنند گان و مرتکبان هر غنیمت و تن از عتیمی حکایت از یاران  
 عبد الله بن جبر که از رندگان بلی غنیمت و معصیت مشرب است مخالفان امرای عباد الله انی عبد الله شد تا  
 رسول الله در مرتکبان هر غنیمت و مخالفان امر از جبر اینها المکان در حق رندگان از جهت غنیمت و شک  
 نیست که نصرت اولی بر هر دو صادق است و تفرقه مضمون آیه من بعد ما اریکم ماتحبون را موافق است  
 اذ قتلتم و تن از عتیمی انی رسول الله را در اجابت نیارده بود و در رحن ایشان قتلتم صادق آید صدق تن از عتیمی و تن از  
 با ذکر و محذوف و ذکر و انصر کلام سابق بود و هر چه کلام سابق بیان تفسیر و حیانت باشد و او برای ماضی

ایزاد اولی صفت مضارع بر کسی حکایت حال ماضی داشته از جهت استحضار صورت بدلیه که قرار و بقیه را می از ایشان  
 نمودار شده پندارند و لا تلون عطف است بر تفعیل و ن معنی نیست پس باز داشت شمار از کافران خوانند  
 عز و علا بعد غالب آمدن و لغت یافتن شما و بشو است محال است از پیغامبر شما انبیا را و سلب قرار مستحلا  
 کرد و وقوع شکست و حصول نهر نیست آورد و عصیان شما مبتلا گردانید شما را بهر نسبت در این هنگام که در شمار  
 پیغمبر شده بر کوه می رفتید یا با ستملا و خود آشفته شده در زمین سیکر پیچید و سوسی کسی نمی نگریستید و  
 نمی گشتید **وَالرَّسُولُ يَدْعُو كُفْرًا فِي أُنْحُرِكُمْ** این جمله حال است معنی نیست و پیغمبر شما  
 در ساقه و در پس باندگان شما سوسی خویش میخواند یعنی ای عباد الله ای خدایا شما را رسول الله من بیکر فله الخیر و زیان  
 می آورد و شما و شما را بباد داده می رفتید و آواز پیغامبر می شنیدید **وَأَسِيسَتْ** کرده اند در هنگام نهر نیست  
 که لشکر فرمود باقی نزد یک پیغامبر فرستاده شن نموده بود آن بکر و علی و طلحه و ابن عوف و سعد بن ابی وقاص  
 از مهاجران و باقی مهند از انصاریان **فَأَنفَكُوا كَمَا يَفْشَرُونَ كَيْلًا**  
 فائز بکر عطف است بر تفعیل و ن معنی ماضی است و تواند بود که عطف بر صر فک باشد شما مفعول دوم است  
 بر آن بکر و مفعول اول است با در لغت پیغمبر است متعجب است با آن بکر ای اثنا بکر غلبه غلبه معنی  
 نیست پس جزا داد خدا تعالی جزا قتل و جرح یاران و پیغمبر است به پیغمبر گفتن کردن شما پیغمبر را بحر من نیست  
 جزا داد شما را نعم گفته شدن یاران و نعم از جانب قتل پیغامبر که بر تر بود شمار از نعم رفتن جان جهان گفتن کفو  
**عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَكَوَلَا مَا اسْكَنْتُمْ** مطلقا محذوف است با آن بکر ای اثنا بکر غلبه غلبه معنی  
 معنی نیست پس جزا داد شما را جزا داد و بگین کردن تا بفرم گوید و حصول اندوه را طبیعت پذیرند و بعد  
 از آن اند و بگین نشوید بر محبوبی که فوت شده است و بر بکر و بی که رسیده است یعنی چون عزیزان فوت شدند  
 و کاذب نیست که پیغمبر بسیار رسید پسر ازین هر چه فوت شود در آخر دنیا بدین نسبت این سان نماید **وَاللَّهُ جَدِيدٌ**  
**يَسْمَعُ تَلَوَاتٍ** این جمله تکرار است معنی نیست و خدا می بخرد و لا آگاه است در کارها  
 شما هیچ کاری بر روی نهاده نباشد و هیچ چیزی بر دینان نباشد و عصیان و پشیمانی شما نداند و جزا دادن و عفو کردن  
 تواند شد **أَنزَلَ عَلَيْكُمْ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ آيَاتٍ تُلَاقُونَ بِهَا وَمَا تَكُونُونَ فِيهَا**  
 بهر نسبت معنی امر مفعول به است مرا تزل را انزل جایگاه آمانا ناما بیل او است چه خواب اثر است  
 بدل مذکور بدل اشتغال بود و تواند بود که خدا سماع مفعول به باشد آیه حال از بود از جهت آنکه حال از مکرر است  
 مقدم شده و تواند بود که آیه جمع آتش باشد و هر چه جمع خازن معنی آیهین بود و بغیر خازن صفات حال از پیغمبر  
 علیکم باشد معنی نیست پس از آن معنی پسر از اسما به نعم مفعول اندوه و ناله فرستاد و بر شما انی الحق خوا









در آرد و زنده و سلامت و عافیت بیرون آرد و تواند در هر جزو جزو حصص حصص بنشان و بی تنگی و غیر میسر اند  
 شعری من لم یمت بالسیف کلت بقیر تنوعت الاسباب والموت واث حکایت آورده اند که  
 ولید رضی الله تعالی عنه در وقت مرگ میگفت و بر حال خویش می آشفتند و از اندام من یکدیگر میشتی نیست  
 که در زخم تنگی یا تیری نرسیده و هیچ جزوی از اندام نمانده که در جراحت نگشیده اکنون سوی آنجهان شتافتیم  
 و دولت برگ نشیدی یافتیم **وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** یعلمون و تقامون بصیبه  
 غایب و خطاب خوانند معنی حسب اختلاف صیغه دانند این جمله ترتیل است معنی انیت و خدای بد بخ  
 ایشان میگفتند یا گویند بد بخ شما میگفتند بیاست و بگذارد از نیکی و بدی و اناست یعنی باز ماندن شما  
 از جنگ و بیرون آمدن در محاربه به بیند و بر که را خواهد بطاعت سعادت و شهادت بگزیند **وَلَكِنَّ**  
**قَتَلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مَسْتُو كَفَقَةً قَاتِلُوا اللَّهَ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِّنْ أَنْ تَقْتُلُوا**  
 ستم نعم میم بر طریق قلم و کسیر میم بر طریق حقم خوانند و معنی هر دو قراة یکی دانند و همچون بصیبه خطاب و غیبت  
 خوانند و معنی بر حسب آن دانند لام موطیقه قسم است ای قسم لکن قلم فی سبیل الله او ستم لغفقه نکره موصوفه  
 مدیده است خبر فراست جمله جواب قسم است مفید فائده و جزا شرط بقدر لید کردن بده القسمة عند ذلک  
 او بحکم بنیاد حکم بنیاد و حکم قسمیده کوره معترنه است برای فضل بیان شهید شدن یا در کار خدای مردن  
 معنی انیت اگر شما در راه خدا چون جهاد یا امر معروف و نهی منکر شوید یا در راه حج و طلب علم و مانند  
 آن بمیرید یا آئینه امزش گنا آن از خدا و جنتی از دوزخ است از آنجه ایشان می آرد و برای منافع دنیا گاه سید  
 اگر چه چون پری زمین باشد با تو دمی آن آسمان رسید **وَلَكِنْ مَّا تَقْتُلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**  
**مُحْسَرُونَ** این لام نیز موطیقه قسم است ای قسم لکن ستم لکن فی سبیل الله محسرون این در آیه او  
 که بیان مغفرت و رحمت است تقدیم قتل که افضل است و البقی ثواب است ندایم بود و در آیه ثانیه که بیان  
 تقدیم موت که حقت الف که از قتل اکثر است مناسب نمود و تقدیم الی الله بر محسرون از جهت تقدیم اسم الله  
 یا از جهت محسرون است و ذکر اسم الله که مستجمع جمله صفات است متضمن ترغیب و ترسب است و در آیه اولی که مسبق  
 ثواب بود مفید یعنی سبیل الله آرد و در آیه دوم که در بیان حرست فی سبیل الله یاورد و در غیر اصوات الملائکی است  
 بر هر طریقی که بمیرد و بر هر گونه که کشته شود خوشتر خواهد بود و حسابه گاه خدای جل و جلال عم نواله روی خواهد بود و آیه اولی  
 است و آیه ثانی مشتعل بر ترغیب و ترسب است چنانچه مذکور شده و مشرح در بیان آمده و بتیبه است که چون  
 خواهند بود و هول و فزع فزع روی خواهد نمود مردن و کشته شدن در راه خدا باید تا حشر یا بجهت و روفی رو  
 نماید معنی انیت سوگند میخوریم یا آئینه اگر میرید یا کشته شوید یا آئینه بسوی حساب گاه خدا حشر کرده شوید

فَبَارَحْمَةً مِّنَ اللَّهِ لَئِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّكَ فَاذِرٌ مَّا ظَلَمْتَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عَدُوِّكَ وَلَدًا ۚ وَابْتَغَى الْوَعْدَ لَكُمْ وَشَاوَهُمْ  
فِي الْأَمْرِ فَاذِرْهُم مَّتَى تَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

فاما فاعله است جبار و مجرور متعلق است بفعل متاخر و متوکلین رحمت برای تقییم است اسی غیره عظیمه بین بد و ما  
زائده است برای تاکید یا برای تحسین نظم و جمله شرطیه اعتی و لو کنت فاعلا غلیظا القلب لا تقصوا من حواک  
عطف است بر جمله لنت لهم فاذا رفعت سبینه است جمله فاذا غرنت فتوکل علی الله عطف است بر انشایات  
سابقه ان شد بحسب المتوکلین تزییل استعمال تاکید از جهت اظهار مقصود بر وجه و کاد است و جمله فبارحمتها  
المتوکلین محطوفه است بر جمله محذوفه اسی خالقوا امر کفایت لهم رحمت من شد و جمله محذوفه تقریر عصیان و مخالفت  
ایشان است که مضمون کلام سابق است و حصول تاکید زیادت کردن نانویشا با افتادن تاکید در صایر جود  
زائده که برای تاکید گفته اند مشکل است چه اگر استعمال او برای افادت معنی بود زائده نباشد و اگر استعمال  
او بغیر معنی است تاکید و کجا آید چو است است که تزیید آوردن حرف که خلاف ظاهر است موجب تکرار نظر در معنی  
کلام می افتد و تحقیق اصل معنی کلام بکرا نظر تو که میشود و همچو اثبات شی برینه می باشد چنانچه در معنی مجاز  
و در معنی کنی حد زیادت و کاد است گفته اند و از جهت آنکه همچو دعوی شی بین است انفع از حقیقت و لغزش  
داشته اند همچنین در التفات که تغیر اسلوب است عقیده الفاظ سابق است معنی از کمال باغت گفته اند اما افاد  
تحدیدین لطم امری و جدائی نهجی است حاکم در و ذوق سلیم و طبع مستقیم است سوال معنی تاکید و تحسین  
درین حرف حقیقی نیست لغیم الموضع مجازی نیست لعدم الاتصال ارادت آن از حروف زائده اگر کلام قبل  
است چو است تاکید و تحسین نه کور غرض آوردن این حروف نیست و اثر استعمال اینست معنی این حرف  
نیست طلب آوردن آن در حقیقت و مجازی معنی است معنی اینست بعضی یاران پیغمبرانی کردند و عصا  
را نید و بیسبب رحمتی که از خدا می دریشان تو بود و انما تو لایح و ظاهر میگوید با ایشان نرمی کردی و در بگو به شمشیر  
سراشت نیاید و دی بلکه تقریر کردی و کلمات تشبیه گفتی و اگر می بودی تو درشت سخت دل بر آئینه از کرد و برگرد  
نویز اگر نه میفهمند و متفرق میگشت بسبب نرمی تو و دل بر خد متنازند و از تو دور میفهمند و چون با ایشان  
نرمی کردی و دل ایشان را چون صید در قید آوندی محو کن جرایم ایشان را که در متعلق بحق بود و از تو آمرزش  
خواه برای ایشان از خدا می و آنچه متعلق بحق است تا خدا می در رحمت خود آرد و ایشان را بشیر خوشتر  
سازد و در کار با مشورت ایشان پروانی که مشورت از ادب است و اشتغال برای از اسباب  
برافت است معنی گفته اند یا بگوید که اگر مشورت از ادب است و اگر نه کن لایق این کار نیاید مشورت را و اگر نه اگر نه

تا من بعد مختار نشود و عدد مختار بزرگان است نزد و سرقرین عدد آنست که لشکر خود قسم است  
مقدمه و ساقه و قلب و پهنه و میوه و هر یکی را بحسب عادت سربازی و نانی باشد سران لشکر کم از ده باشد  
چون برای مشورت ده کس مختار باشند غالباً هم با این ده کس که سران لشکر اند مشورت بود مختار ایشان چنان  
قوانین ایشان باشد اختیار همه لشکر حاصل شود و اگر با این ده کس مشورت نکند یعنی ازین سرانرا علم حاصلست  
ندیده ایشان خود را مجبور دارند دل بر موافقت نیارند وقت کار از راه مخالفت پایی پس آنرا کار از دست رود  
مقتصد و حاصل نشود اصل امور و بظلم شیون لشکر اتفاق نیست و میان بجایان در بدل جبهه تقاست با آن کار  
قرار گیرد و مقتصد حصولی نه پذیرد اشاعه الفالین بلیبوا اذا کانتم کما تم و احده یعنی دوازده هزار مرد هرگز  
مغلوب نشوند اگر همه یک سخن یکدل شده بودند اتفاق لشکر و ذائق کشور با مشورت نبود و این مقصود به  
استقامت از یکدیگر میسر نشود چون در کاری که از اخفاء آن معلوم باشد و اظهار اشاعت آن حاصلست افستند  
خواهیم مضمون حدیث مذکور حاصل کند و جمال کان حقا علینا الضمیر المبین فی شکر تشبیه و بر دشمنان بیشک  
غالب آید و بر در و پهنه متین فتح بر آید دوازده هزار مرد را معین کرد موافق گردانند تا بگویند عدد مسلمانان  
خود را متیقن شوند و گفتند ای سران که با ایشان هم مشورت روی آورد هر یکی را بمشورت باستعینان افواج بگمارد و  
از هر یکی عدد موافق آن پرسد تا آنکه بدین عدد رسد و گفته اند در مشورت مستشیرانی خود پوشیده دارد و اگر غالباً  
بمشیرین موافقت در دل نیارد از هر یکی تنها کرده پرسد و عیبه کرده استفسار کند و اگر نه احتمال دارد که یکی را  
خود بهیست یا محبت دیگری پوشیده در موافقت و اتباع و گوشه دمی باید کاری که معلوم است مشیران کاره  
باشد و اگر بر سخن او محل اعتقاد نبود و مشورت فائده نکند مشورت غرض از جوار با نامر سود نکند و مشورت خرد  
و فرودست با غازی موافق نیاید مشورت با ما سلام با کافر زیان کند و مشورت با حکام شرع با جاهل و سائده  
ندارد و مشورت عظیم با بخیل خیره ندیده می باید که اخلاص مشیران که تجربه تحقیق شده باشد و اگر نه سخن او  
محل اعتقاد نبود و با اختلاف انعام و انفس باید که بیدانش هیچ کار راست نیاید مشیران در مشورت  
مستشیران که از مشیران جویید مشیران که سخن به محبت و بران گردیدند سامع در محبت بیند سخن در دل  
نفتند و این اتفاق مشیران اگر نای مستشیران فایده باشد اظهار کند تا ایشان بکلیت موافق شوند یا چیزی  
غرض دارند که رای ایشان پسندیده گردد و از جهات زیان و سود پیدا و سیرند مردم و محب و متعارف  
ناید در مشورت چنانی ترجیح پذیرد و خاطر خطیر مشیر و مشیر چیزی قرار گیرد و قلع را جریگ و عطا را بر  
و احسان را بر ایداد احیا را بر قتل ترجیح دهد و چیزی را که حسن لذات است بر چیزی که حسن اعراف باشد بالا  
هند چون در مشورت اتفاق شود و اختیار یک قسم رایج بود و استخوان بر گزارد و بخدای تعالی پشیمان بود

و نظر از روی خود و توکل علی الله گوید قال الله تعالی فاذا غرمت فتوکل علی الله یا شاه اگر چه خود را تسلیم  
 و سکندر داند باید صفتی دار از سطوی را برای استنارت خواند و در حدیث آمده است تا غاب من استخار  
 و لاند من استشار یعنی نویسد نشد کسی که از خدا می خیریت خواست و پشیمان نگشت کسی که دل بر شورت داشت  
 و در حدیث دیگر است ما شقی غیب می شود قطره و با سعد با ستار برای بهجت نگشت بنده مشورت و موافقت  
 از آنجی و بهجت نشد هیچ خود را می ترک استغواب برای شجاعت از ابا بکر علیه السلام القوال فی شتا و لیسب الا  
 و ان گشت فی حاجه مرسله فابسل حکما و لا ترصد و قال آخره بنیاد در صدقک فی الخفی المثلک و واقبل الصیقه  
 تا صبح منفصل و فاشد قد اوصی بیاک بنیاد فی توکل و بهم و توکل و اگر معاذ الله شکیان مشورت بیکدیگر  
 بظاهر و باطن اصحاب مشورت را ملائت نکند العبد پدید آورد الله بقدر دل آورد اگر کسی در مشورت دیگر دل بگیر  
 حکم را حق سبحانه تعالی پیغمبر علیه السلام را بر مشورت آورد و بعد از مشورت و استغفار امر مشورت کرد زیرا که ترک مشورت  
 سبب مخالفت و عصیان اصحاب است و مشورت سبب موافقت و طاعت ارباب است اگر عمل مشورت بود عصیان  
 واقع نشود حاجت بعضی استغفار نیست پس چون غم کنی و بجزم دل بر کار کنی بر خدای تعالی توکل آورد کار بخدا بسا  
 بدستی خدای متوکلان را دوست دارد و بر موجب دوستی کار متوکلان بر آرد ان یتضرع الیه الله فلا  
 تحالب لکمه وان یخذ لکهم فمن ذا الذی یتضرع الیه من بعد  
 این جمله با معطوف خویش تعلیل امر توکل است که بالا گذشته و ذکر آن رفته و استقامت مذکور برای اهل استقامت  
 مبتداست و اسم اشارت خبر است موصول با جمله صفت است معنی اینست اگر خدای شما را یاری کند  
 پس بر شما غالب آید و بود اگر فرود گذارد و در معرض یاری دادن نیارد کیست که شما از قدرت او را شکان اواری  
 و بدین چگونگی نیست که از کسی بپرسد که گفت و بیسم الله فی کل عمل و الله فلیتوکل المومنون  
 و در فیه توکل المومنون را نه است برای تحسین نظم یا تاکید بر علی الله فلیتوکل المومنون معنی اینست و بر خدا  
 و مومنان توکل کنند و خود را در حمایت و کفایت او نکنند یعنی کار بد و سپارند و دل بر کار او گذارند و فیه  
 کان لیسب ان یغفل و نه واپس کرده اند غنایم غزوی از غزوات قطیفه سنج در جمع شده  
 بود و در وقت قسمت قطیفه مذکور در غنایم نفوذ منافقان گمان بردند که پیغمبر علی الله تعالی علیه السلام از او  
 و دل بر استند آن گماشته و پیغمبران علیهم السلام از موجب خست و ملالت و لذت و از این مستوجب عیب و نقص  
 در دیدن و ملالت تصور نموده صامت خیانت و دوستی تر من در امانت که هم موجب خست و طبیعت هم موجب  
 منقصت در کار ملالت است این در بیان تراست ساخت ایشان را از جری خیانت و تبعه عرض امانت که کار  
 شنیع و گندی قطع است و در گشت پیش او الالباب بلیه بیست که این چنین رکت و خست و این چنین جریه و

این توکل را که  
 از میان کامل و کامل  
 یکی یکسان و دیگری  
 شکیان است و در حدیث  
 و در حدیث دیگر است  
 از آنجی و بهجت نشد  
 و ان گشت فی حاجه  
 تا صبح منفصل و فاشد  
 بظاهر و باطن اصحاب  
 حکم را حق سبحانه  
 سبب مخالفت و عصیان  
 واقع نشود حاجت  
 بدستی خدای متوکلان  
 تحالب لکمه وان یخذ  
 این جمله با معطوف  
 مبتداست و اسم اشارت  
 پس بر شما غالب آید  
 و بدین چگونگی نیست  
 و در فیه توکل المومنون  
 کان لیسب ان یغفل و نه  
 بود و در وقت قسمت  
 و دل بر استند آن گماشته  
 در دیدن و ملالت تصور  
 منقصت در کار ملالت  
 شنیع و گندی قطع

لا یحق منعی بحدوث و در روز قیامت رسالت نبود و سبب آن نهست بلکه منعی است ایشان را نه در انشاء  
 فقهه جنگه آن معترضه است برای بیان تراست پیغمبر علیهم السلام معنی نیست نیست نشان بر پیغمبری را  
 که خیانت کند و این چنین چه میگوید که در طبیعت و شریعت ناموس است ترک شود و من یفعل یاکت  
 بما فعل یوم القیامت این شرطیه حال است یا عطف است معنی نیست هر که چیزی را خیانت  
 کرده است برابر خود روز قیامت یار و یعنی خاتم با خیانت خویش روز قیامت در محشر کشته شده و در سل رسوا  
 خواهد بود و غیر ظالم کرم کبریات و است موصول از رسوائی خیانت خواهد بود شد تو فی کل القیامت  
 کما کسبت عین است بر جمله غیر خیر که نور نبی را و اگر عطف بر جز آمدی و محروم شدی معنی نیست پس  
 داده شود هر نفسی آنچه کسب کرده است و آنچه از خیر و شر و طاعت و معصیت آورده است این جمله تکمیل است  
 زیرا که از نکوهش محمول و اثبات مضمون و من لغیل یات باطل یوم القیامت هم آن می آید که حال از سبب است  
 غل و از ثواب نیکو که کرده است محروم گردد و این سبب نیست بهر جزا حساست شود بدین آن و هم براد فخر کرد و جل  
 را بر وجه تکمیل آورد و هه لا یظلمون این جمله حال است معنی نیست و ایشان معلوم  
 نشوند بر تقصیر ثواب طاعت و نه زیادت عقاب معصیت آقمن الذین رضوان الله کمن بانه  
 یستطیع الله همه برای انکار است و فاعا عطف است و عطف علیه محذوف است ای متوکی  
 الغال و غیره فیکون من اتبع رضوان الله من لا یظلمون با بسط من الله برین وجه این تعلیل است بر نکوهش غل و معصیت  
 غل و ثقی بستویه میان غل و غیره و اگر غل بجز غیر غل باشد برابری میان نیکو کاران و بدکاران لازم نیاید معنی نیست  
 آنکه پس روی سبب خوشنودی خدا میکند یعنی از کار نیک می آید همچو کسی که باشد که باز میگردد با خشم خدای تعالی  
 یعنی از کار نیک باز پسندیده روی میباید و ما اوفیه جبهه برین جمله حال است از صبر بر عطف  
 من الله یا معلوف است معنی نیست یکی گفته همچو بدی گفته بود و جای بدی گفته در روز قیامت و توان  
 بود که حال باشد از تغییرات باطل یوم القیامت یا عطف بر شرطیه بود معنی چنین آید هر که خیانت کند با خیانت خویش  
 در روز قیامت بیاید و جای او در روز قیامت بود و کسب الله صیر و این جمله شرطیه است و محذوف من در محذوف است  
 ای و این معصیت معنی نیست و بد باز گشتی است باز گشت کسی با خشم خدا باز گردد یا باز گشت کسی که خیانت  
 کند الله صیر جفت است الله هم بتدا است نصیر هم هاید است بر من اتبع رضوان الله در جای  
 خبر است بر نبی صحت حمل یا مضاف بر نبی بتدا است الله صیر است ای جزا هم در عبادت یا مضاف بر نبی جزا هم در عبادت  
 عهده است بر این جمله خبر است مرا انکار استویه میان خائن و غیر خائن تواند بود که خیر یا بر سر و غیر شود و چنانچه  
 گشت داشته و این کلام را از باب تشبیه میگویند که بگویند او را آید داشته ای هم که در جات فی القیامت و انما



یعنی ایشان سچو در جانتند در تفاوت لعلو و انحطاط یعنی غیر خائمان عالی اند و خائنان سافل اند و شک نیست که  
تشبیه این دو طایفه بدرجات تشبیهی در غایت بعد و غرابت است و غرض او استیلا و استیلاست از جهت تشبیه  
ترویک جند تشبیه معنی نیست ایشان خداوند و درجات عظیم اند و خائنان انضواء در سوا باشند و بر لغت  
ارادت تشبیه معنی چنین آید ایشان در تفاوت لعلو و انحطاط سچو در جانت باشند میان خویش در علو و انحطاط  
مشتاوت بودند **وَاللَّهُ بِرَبِّكَ يَكِينٌ** این بعد تر تیل است معنی اینست و خدای یکتا  
بهمای ایشان دیانت و خیانت علهای ایشان دانند و تواند که هر کی را بخوانی آن رساند **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ**  
**عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ** در جات قسم معذرت  
ای قسم لقد من الله آیه از جهت متعلق است بمن ایشان بیرون و جعفریت و جمله مقرر است برای بیان فضل اهل اسلام  
و منست نهادن بر پیغمبر علیه السلام معنی اینست سوگند میخورم هر آینه بدرستی منست نهاد خدای یکتا  
فضل کرد بر مومنان فضل که شایان منست نهادن بود و سزاوار ذکر کردن و در شمار آوردن و ایشان را مومنان  
بدان باشد و در آن هنگام که فرستاد رسولی را که بعضی ایشان منست یعنی مشارک ایشان در سهبت از جهت بودن او  
از آدمیان نه از فرشتگان و جنیان یا از جهت بودن او از زمینیان نه از آسمانیان چه هر کی یکی و یکای نفسی اهل است  
را از مشارکت در رفیع و از مشارک در مسکن و برتر دارند و الفتن و صحبت با او بیشتر تواند از دافنده بهتر گیرد و بدین  
او را زود تر پذیرد اجنبی را در باید که مالوف شود و پیش از الفتن و صحبت است تفاوت نبود و نیز بر کشیدن کی از جهت  
نوی شرف ایشان باشد و برگزیدن فردی از جمعی فخر ایشان بود یا از جهت بودن او می از آدمیان که منسوب است  
ام القری که ناحیه غیر نزع مشهور بنا دانستن دین و شرع و در آن ناحیه مسکن عالمی نبود لاجرم سکنه او را علم علم رو  
منو تا زود علم گیرند و تلقین تعلیم پذیرند و بر منست نهادن بر ایشان برین وجه است که امی از آدمیان که بیان  
علم پیشینان و پسینان کند و مناد اهل کتاب را ملزوم و مجبور گرداند تا ایشان حقیقت انرا خود بر دیانت  
بقبول و انقیاد و اطاعت او مشتاقند و علم او را محض فیض خدای دانند و بر استعداد و قوت او عمل کردن توانستند  
ذات او معجزه او بود و نفس او بریان او شود و مخصوص مومنان افضل و منست نهادن با آنکه از جهت عالمیان و نفع  
جهانیان است از جهت آنست که ایشان معیشت او سودمند گشتند و همدی را بر همدی خشنود و پیما ابدت او  
شتاقند و بافتاد بد و شرف یافتند **يَتْلُوا عَلَيْهِمْ حُكْمَ رَبِّهِمْ وَبُيِّنَاتٍ لِقَوْمِهِمْ وَالْحُكْمَ**  
**الَّذِي كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَكْفُرُونَ** این جمله با محطقات خویش صفی دیگرست بریدن و احوال  
مقدم است و آن مخفف از مشقه است و لام در لفی ضلال همین فارق است بر آن نافی دان مخفف از مشقه و این  
تر تیل است زیرا که از جمله ابدت منم رسوا منم الضم ضال بودن ایشان پیش از نبوت رسول مفهوم بود بدین جمله

تا که این مفهوم بر وی نمود معنی نیست رسولی آیات کتاب او بر ایشان بخواند و ایشان را از اوستاوی مبارک  
 دانش او از آن و بیان کردن او از شتی آن یا از مالهای ایشان را یا بجا سب زکوة پاک گرداند و ایشان را قرآن تعلیم  
 کند و علم حلال و حرام بیاشارد و حکمت را چند معنی را بگوید که با لایحه در سوره بقره ذکر آن نموده چنانچه ابن عباس رضی الله عنهما  
 گفته است در قرآن هر جا که مذکور شده معنی علم حلال و حرام آمده و بدین شتی ایشان پیش از فرشتان او در گمراهی ظاهر بود  
 و در ضلال مبین میبودند سنگ میتراشیدند و آنرا میپستیدند و میزدند و بخدا می پیگریدند که ام گمراه ازین بالاتر  
 بود و کلام ضلال ازین ظاهر تر باشد. **اَوَلَا اَنْتَا اَصْبَحْتَ كَافِرًا هَٰذَا الَّذِي اَنْتَا مُشْرِكٌ بِاللّٰهِ قَدْ اَصْبَحْتَ مَكْشُوعًا**  
**مَكْشُوعًا اَنْتَا الَّذِي اَنْتَا مُشْرِكٌ بِاللّٰهِ قَدْ اَصْبَحْتَ مَكْشُوعًا** اما طرف زمان نسبت متعلق است بقائم که جواب اوست انی غایب معنی من این تبار است  
 در قلم را و قائم با متعلقات تو نیست بر معنی و است ای احصیتهم الرسول تبرک الموضع الذی عینہ کلم لما اصابتکم  
 بمعینة و قلم من اصابت بمعینة انی ندا و استقام برای تقریر است بمعنی تثبیت ای قد معینتم و قلم کذا برای توفیق  
 بمعنی ما کان یغنی لکم و ذکر آن جمله معترضه باشد برای مذمت تثبیت کار ناپسندیده و یا برای توجیح کبر و اوردن کلماتی که  
 و قوله لما اصابتکم بمعینة محیی بمعینة احد قد اجتمع ثلثها من النفرة النفرة فی بدو و النفرة فی احد قبل النفرة او مشایم من  
 النفرة فی بدو چیست قتل سنگم فی هذه النفرة شعبان و قلم یوم بدو یعنی و اسرتم سبغی و النفرة فی بدو و النفرة فی احد  
 قبل النفرة او نفرتین فی احد نفرت قبل النفرة و النفرة بعد النفرة که معرفت فی الفتنة معنی اینست از رسول را  
 کشید و سبوا غنیمت مقامی که برای شما تعیین کرده بودند که اشتیاق و در آن هنگام که شما را بشوئی آن معنی در  
 روی نمود که شما را دو چندان نفرت و فرافیت رسیده بود چه در جنگ احد بمقتاد و مرد کشته کشتند و در جنگ بدر  
 بمقتاد و کافران کشته شدند و مقتاد و تن از یار پیوستند یا گویند یک نفرت در جنگ بدر و دو نفرت و دیگر در جنگ احد  
 پیش از این نیست روی نمود یا هر دو نفرت هم در جنگ احد دارند یکی پیش از این نیست و اندکی بعد از این نیست و شما  
 گفتید که این معنی است و این فرار و نهریت از یک است تحقیق ... اما که وید و این گفتار پیش آورید  
 این کار از شما نیستی و این گفتار و کردار و امثال اینها نیستی **قُلْ هُوَ جَسَدٌ مِّنْ جَسَدٍ لَّيْسَ لَهُ كَفٌّ هُوَ جَسَدٌ مِّنْ جَسَدٍ لَّيْسَ لَهُ كَفٌّ**  
 جسد نامیده است چنانست که پیاپی بر سر رسید ما از قول ابراهیم قائل بودیم که قیل قل هو من عند الله معنی اینست  
 بگو این فرار و نهریت از تو نفسیانی شما نیست و بشو است آنست که شما امر پیاپی را محال گفتید که وید مقتاد  
 که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم شما را با تمام تمام داشته بود و جالی کردید و وی بغیرت آوردید تا نهریت است  
 کشیدید و بفرار پیوسته و بعضی گویند این بشوئی آن بود که رای بر خلاف پیغام پیروان آمدن آمدند و بدین تائید  
 رحی درین باب تأخیر نگردید و بعضی گویند بشوئی آنکه در جنگ بدر صحابه مهاجرت کردند و پیغامبر را سجدن نال  
 خدا و را کردن اسیران جنگ بدر عمل برای او بیکر شدی و معنی باشد تعالی عنه که وول بیا تبار روی درین باب میاورد



بنا به کسانی را که اتفاق در نزدند و پامی از دانه اخلاص بیرون کشیدند و گفته شد مرا ایشان را بیاید برای من حاضر  
 و اظهار دینی او قاتل کنید پانیت دفع شر کافران از خویش و اهل و مال خویش در دل نیکنید یا بلکه در دل کافران بیستید  
 یعنی قاتل بدین کردن قاتل ایشان پر از نیک گفته اند چون پنجمی سیل باشد مثالی علیه و سلم و بهتال آورد و صغهای قاتل راست  
 کرد و عبد الله بن ابی سلول منافق با نالت لشکر فرار در زیر عصا و بن جرم الفلادی و بنال آورد و دید مگو کند و او کی میماند  
 مگذارید بگوشتن را در معرض فرار بیاید یا نید در قمار یا قاتل کنید یا در دفع کافران بدهد نمایند و بدینچه توانید ایشان  
 را از قاتل باز دارید **قَالُوا كَيْفَ نَقْتُلُكَ اَلَا تَنْهَانَا عَنْ هَذَا** **قَالَ اَجْلَسْتُمْ هَاهُنَا لِمَا تَنْهَوْنَ عَنِ الْمَسْكِ**  
**مَاذَا تَقَالُوا هٰذَا** **قَالَوا قَتَلُوْهُ اَقْبَلُ قَالُوا لَوْ عَلِمْنَا اَلَّا تَنْهَانَا كَمَا مَعْشَى اَنْتُمْ كَفْتُمْ** **قَالَوا لَوْ عَلِمْنَا اَلَّا تَنْهَانَا كَمَا مَعْشَى اَنْتُمْ كَفْتُمْ**  
 سید انستیم بر آنکه پس روی شما میگردیم شما را اتباع نیکنیم از جهت آنکه قاتل شما را قاتل نمی دانیم بلکه آنرا متور و بی  
 منفعت القاتلست در تنگای خویش **لَا تَنْهَوْنَ عَنْ الْمَسْكِ** **قَالَوا لَوْ عَلِمْنَا اَلَّا تَنْهَانَا كَمَا مَعْشَى اَنْتُمْ كَفْتُمْ**  
 این جمله مشتاقان است که قاتل کین حالیم یومند فقیل هم لکفر یومند اقرب منهم لایمان می هم شد قریب لکفر یومند  
 یوم او ترک او این صلی الله تعالی علیه و سلم و فرود آمدن از سمت منم می من القسهم قریب لایمان لایمنم با کفر عن المسلمین قریب  
 الکفر فکان قریب الی الکفر شد سن قریب الی الایمان معنی نیست ایشان سخت ترند در قریب سونی کفر و کافران از نفسنا  
 خویش در قریب ایمان یعنی قریب که ایشان را سوسی کفر است از قریب که سوسی ایمان است بیشتر است **يَقُولُونَ يَا قَوْمِ هٰذَا**  
**مَعْشَى اَنْتُمْ كَفْتُمْ** **قَالَوا لَوْ عَلِمْنَا اَلَّا تَنْهَانَا كَمَا مَعْشَى اَنْتُمْ كَفْتُمْ** **قَالَوا لَوْ عَلِمْنَا اَلَّا تَنْهَانَا كَمَا مَعْشَى اَنْتُمْ كَفْتُمْ**  
 آنچه نیست در زلمای ایشان یعنی بدینهای خویش آسانا میگویند و در دل موبشاند **قَالَوا لَوْ عَلِمْنَا اَلَّا تَنْهَانَا كَمَا مَعْشَى اَنْتُمْ كَفْتُمْ**  
**يَقُولُونَ يَا قَوْمِ هٰذَا مَعْشَى اَنْتُمْ كَفْتُمْ** **قَالَوا لَوْ عَلِمْنَا اَلَّا تَنْهَانَا كَمَا مَعْشَى اَنْتُمْ كَفْتُمْ** **قَالَوا لَوْ عَلِمْنَا اَلَّا تَنْهَانَا كَمَا مَعْشَى اَنْتُمْ كَفْتُمْ**  
 و بعدا و تی که با مسلمانان دران میگویند **الَّذِينَ قَالُوا لَا تَنْهَوْنَ عَنِ الْمَسْكِ** **قَالَوا لَوْ عَلِمْنَا اَلَّا تَنْهَانَا كَمَا مَعْشَى اَنْتُمْ كَفْتُمْ**  
**مَا قُتِلُوا** **مَوْصُولٌ بِمَنْشَرِ خَوِيشِ** **دَر مَحَلِّ رَفْعِ** **مَنْشَرِ** **تَقْدِيرِ** **الَّذِينَ قَالُوا لَا تَنْهَوْنَ عَنِ الْمَسْكِ** **قَالَوا لَوْ عَلِمْنَا اَلَّا تَنْهَانَا كَمَا مَعْشَى اَنْتُمْ كَفْتُمْ**  
 علی الذم با محمل جوبدل است از تفسیر قومیم یا از ضمیر لایمانهم و قد و بتقدیر و قد و احوال است از ضمیر قالوا می قالوا  
 القول و الحال انهم قد قد و احوال الحرب معنی نیست آنکه تر برادران دینی را گفتند و حال نیست که خود جنگ را  
 ترک داده نشنند اگر برادران ما ما اطاعت میگردند و گفته ما را می شنیدند از مدیر بیرون نمی آمدند گفته می  
**قَالَ قَاهِرٌ وَاَعْنُ اَبْنَيْسُ كَمَا اَلْمَوَاتِ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ قِيَامَ** **قَالَوا لَوْ عَلِمْنَا اَلَّا تَنْهَانَا كَمَا مَعْشَى اَنْتُمْ كَفْتُمْ**  
 چنانست که سماع گفت ما ذال قول هم حین قالوا فقیل قل فادر و الا لای این امر قهر است و فاسیبه است ان کتیم صا و قهر  
 شرطی است متفق از جزا گفتا با بعضی معنی نیست بگو یا چهره پس شما از نفسنا خویش منوت را دفع کنید اگر گفت  
 خویش است گویند چون بدین شما از گری قتل دفع شود بدین شما از دفع نوشته خویش اولی باشت روا است که









در نشان ایشان است آنجا که در بین چنین وقت اجابت کردند و در اقبال ابو حنیفان آوردند و بعضی گویند  
چون ابو سفیان در هنگام بازگشتن از جنگ آمدند که وقت ای محمد بود و موسوم بدست سال آئینه اگر گشتند  
گفتی میفرمودند تا نشانده قالی موسوم بدست اگر که در این کار نمی چون در سال آئینه موسوم بدست و یک  
رسیده پیافا سیر علی الله تعالی علیه السلام چون آمد بر حکم و عده مصلحت دید ابو سفیان را بیرون آمدن مصلحت افتاد و  
او بیرون آمدن رفتند و گفت سال قطعت است و وقت بیرون آمدن نیست تاخیر بیرون آمدن از جهت این است  
نمی بین مسعود را گفت اگر تو در مدینه بروی محمد را بیرون آمدن باز داری تاخلف و عده جفاوت سوئی او شود و منسوب است  
من خود ترا ده شتر بدهم لغنم بی مسعود را گفت در مدینه آمدن با لادن میفایا مبراطا قات کرد و با هر کسی گفت رای بیرون آمدن  
الای نیکند داده است بیرون آمدن از شما سلامت مانند هر کسی که گشت و بنزل فرار گشت و درین وقت با قوت  
بیرون آمده و با شکر بسیار و تزیینات شده و شما با این خدمت بیرون می آید و جزا می تابد و مانند شما سلامت آید و هر کسی  
که گشت تا از این امر بازماند می بود و درین کار متفکر میبود و میفایا مبراطا قات شد و گفت و الذی نفسی میباید  
الاخر جن وان لم یخرج معنی الله منکم یعنی بخدا می آید پس بیرون می آید اگر چه هر یکی از شما با من نباید بیرون  
سوا فقتل نماید پیافا سیر علی الله تعالی علیه السلام یا هند و مرو و یزدی یا هند و سوار بیرون آمدن ایشان حسبنا الله نعم الوکیل میگویند  
بر این پیافا سیر جانبها بود و بیرون رفتند تا سواد هر رسیدند به جمع قوافل دیدند باز را می آید است یا فقتل در خرید و فروخت  
است فقتل و فدا می رسد و در اول ابو سفیان و لشکر او انداخت بیرون آمدن بیرون رفتند و بعضی گویند ابو سفیان بیرون آمد  
آمده بود و با گشت لشکر پیافا سیر علی الله تعالی علیه السلام مرقه الحال فارغ البال بخت و فضل میبست مسعود و منصوص  
دانبند و بدنه باز گشتند الذین استجابوا لله و الرسول در نشان ایشان بیرون بیرون است معنی انیت آنها که مطلقا را  
در رسول خدا پیافا سیر علی الله تعالی علیه السلام و درین بخت ایشان بیرون آمدن برای قتال گماشتند از فدا آنکه رسیدند  
ایشان را از جنگ با جد و اجست و شکستگی و هزیمت و شکستگی همگانی که نیکی کردند در طریق خوب بر قتال برادر دندنی  
عین متابعت یکدیگر است نهانی و صدق موافقت بی تانی و توانی به نیکی اطهار شجاع است و بیرون آمدن از عسکریان امر  
و فقتل و با عت مرایشان را از جری عظیم و توانی فحیم است که امر بر قدر تعجب باشد و ثواب بر اندازد مشقت بود  
الذین قال لهم النبی ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم شجوة  
ایمانا و قالوا حسبنا الله و تعجل الوکیل و فالتکفیر انهم فزادهم شجوة  
فمن یستسئله من بعد الا و اتبعوا رضوان الله و الله ذو فضل عظیم  
بر هر روایت که با لکند شده عجب استجبیان و جماعت ترسانیده شده گمان می بست الذین قال لهم الناس بدل است  
از آن بین استجبیان را با معنی دیگر است من الله منین را با مفعول یعنی دست یا خبر بدیده محمد و فقتل بر دایمی که ترسانیده

سواران عیسی بودند آن بن بر معنی جمعیت باقی است و بر وایتی ترسانند یعنی ترسیدند و در قابل اسم الناس مراد از  
جمع واحد باشد چنانچه در او قاتل الملائکه یا مریم علیه السلام مراد است و الناس قد جمعوا لکم مقول قالی است و نالوا از  
آنست که رسیدن خبر از جانب مکه ملوح آوردن خبری از ابوسفیان است بتقدیم ملوح سامعان را تکرار نموده سیلان  
کرد و خبر را که آوردند و قاتل عیسی علیه السلام مراد است بر قال اسم الناس و قالوا عطف است بر قاتل عیسی  
عسی الله مقول قالوا است و انهم الوکیل بنا و لیل مقول فی شأنه عطف است بر عسی الله بنا و تکرار است عطف است بر قاتل  
بنوعه حال است از فاعل القتل ای فالتقوا و تکرار است بر عسی الله بنا و تکرار است بر عسی الله بنا و تکرار است بر عسی الله بنا  
لم یسبهم صور حالی دیگر است و درین تکمیل بسته برای دفع و هم گفته یعنی مقرون با مشقه و رنج بود و ابتعوا ضلالت  
الله عطف است بر فالتقوا و خبر را که آوردند و قاتل عیسی علیه السلام مراد است بر قال اسم الناس و قالوا عطف است بر قاتل  
یعنی سواران عیسی یا گفت ایشان را عیسی بن مسعود بارتی مردمان یعنی ابوسفیان و لشکر او بارتی جمع کرده اند  
جماعتی را که برگزیده شده بود از ایشان بر سر ایشان بر نیزه های افروخته و گفتار ایشان ایمان  
و ایتقان بحاکمیت خدای و کمالیت او و عین حق و عنایت از حضرت سید و از سر ایشان بر نیزه های افروخته و گفتار ایشان ایمان  
قتال رفته یعنی بسته است ما را فضای در رخ کیده دشمنان و مقهور کردن ایشان و بنیکو وکیل است در آوردن  
کار را و حاصل کردن مطلوبها پس گشتند و عقوبت گفتن کلمه سوره قلین معنی عظیم و فضلی عظیم ایشان را بدی شنید  
و کار نیکی انجامید خبری را که در آن خشوعی خدای بود پس روی کردند ظفری که سلاویه بود یا فتنه ایشان را که  
الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِنَّ كُفْرَهُمْ شَرٌّ مِنْ كُفْرِكُمْ  
انما برای حصر است اسم اشارت یعنی ذابته است و آن اشارت است به سوره سوری باز دارند و ترسانند که ترس  
خطاب است الشیطان خبر بنده است و جمله خوف صفت است الشیطان باز باب و ایتد امر علی العیسی معنی قاتل  
از معنی اشارت بر طریق هذا ابعلی شیخی یا مستانف است و در جواب سؤالی باذال یعنی تخمین و حدس است و این  
سوره است بخوف اداة و قوا در بود ذابته باشد الشیطان صفت است و خوف خبر باشد برین تقدیر و شیطانی  
استعارت باشد و شمرن بد آسوز همچو شیطان است مراد باشد و خبر اولیا و خبر ذابته الشیطان و خوف است که تفسیر اولیا  
تخایه بر خدا گویند و قوا اند بود که اولیا مفعول دوم باشد مفعول اول مخدوف بود و ای تخوفاکم اولیا و الکتاب  
خار قلا تخافوهم بی است این کتب و متون شرعی است مستغنی از خبرها که قیامه معنی نیست نیست ترسانند  
و باز دارند و قاتل مگر بیل شیطان که میسر باشد یا در حالتی که ترسانند یا اگر نیست آن شیطان یعنی آن دشمن  
بنا شود مگر آنکه میسر باشد و نایب دیگر و نایب اولیا و خبر اولیا که از دشمنان و دشمنان او شایع است و گفته اند  
یا گویند اولیا خدا میسر سازد و بعد از آنکه ایشان را نایب دیگر دارند و خبر از اولیا و خبر اولیا که از دشمنان و دشمنان او شایع است و گفته اند







برند پس از آنکه استلام تعلیل است ماقبل او علت است برای نابع او چنانچه طاعت با عزت متعلق بود و محبت  
 نیز متعلق بدو باشد ماکان الله لیذکر المؤمنین علی ما أنتم علیه حتی یکن الخیر  
 من الظالمین پس از اینکه استلام تعلیل است ماقبل او علت است برای نابع او چنانچه طاعت با عزت متعلق بود و محبت  
 عدم آن نماند لام زایده است برای تاکی فیه فی مشرب است و تقدیر آن دو غیر کان است تقدیر صفات و ماسم  
 او ای با کان به نسبت از آنکه استلام تعلیل است ماقبل او علت است برای نابع او چنانچه طاعت با عزت متعلق بود و محبت  
 از موقوفی ای با کان به نسبت از آنکه استلام تعلیل است ماقبل او علت است برای نابع او چنانچه طاعت با عزت متعلق بود و محبت  
 و عدم الظالمین علی ما أنتم علیه حتی یکن الخیر من الظالمین پس از اینکه استلام تعلیل است ماقبل او علت است برای نابع او چنانچه طاعت با عزت متعلق بود و محبت  
 خدا را با اینست خداوند را در نزد آنکه استلام تعلیل است ماقبل او علت است برای نابع او چنانچه طاعت با عزت متعلق بود و محبت  
 و یاد استغفار شما حال ایشان را بر این حد که بر ایشان استقامت میکنند و در سر و سر مشورتی می آورید و سر خود نیز میگویند  
 و از ایشان بگویند که خودی در کار شما در کرم خود که در وجه کردن نیست از طیب استقامت خواهد کرد  
 تا آنکه غیبت را از طیب یعنی منافق را از مومنین خلاص کند و میان ایشان در دل پیغامی بومی نیز آنگونه تا میان  
 پیغامی خلاصان و منافقان را با اینست بر گردی و از آنکه او جدا گردد و این منافق با طهارت ایمان که میپوشد و منافق  
 در حضرت شما بگوید که من به حق علیه و مومنین و انتم که با حق و در انتم التفات از غیبت بسوی خطاب است  
 آنکه تو نیست مخالفان ایمان و خدا را باشد و تقدیم معنی خطاب بود و صاکان الله لیطیعکم  
 علی الخسب لام لیطیعکم بر طریق لای المؤمنین است و جمله خطاب است بر نفی سابق و خبر است و بر این خبر  
 نیز که مخدوف منافق از اسم کان یا از خبر است چنانچه گذشت معنی اینست و نیست جفته خدای که شمار بر علم غیب  
 مطلع گرداند و کمن را بنفس خویش فغانی باطن ایشان را در یابد و بذات خود بداند آنچه از وی غیب است علم باید که  
 الله یخفی عن سوره سوره عطف است بر و ماکان الله لیطیعکم علی الخسب است را که است از و  
 تکمیل است زیرا که از کلام سابق هم می آید که چون خدای کسی را بر غیب مطلع نگردد این معنی را هیچ کس نداند این  
 و هم را دفع کرد این جمله بر وجه تکمیل آورد معنی اینست لیکن خدای از رسل و پیغمبران خویش برگزیند هر قومی که خواهد  
 با اعلام آنچه می داند و تعلیم آنچه دیگران نمیخوانند یعنی پیغامبران با اعلام خدای بر غیب مطلع شوند و دیگران غیب از زبان  
 ایشان نشنوند این معنی موافق است بر آنچه جانی دیگر گفت فلا یخبر علی غیب احد الا من ارضی من رسول فکما یستو  
 یا الله و که سبیل است معنی اینست پس ایمان آری بخدا که او غیب داند و ایمان آری پیغمبران خدا  
 که ایشان غیب نداند خبر با اعلام تا نسبت غیب نتواند با اعلام خدای بعضی صفات را بداند و با خدای آری خلق برسانند  
 و دیگر را بفرستد رسل اطلاع بر علم غیب نبود و سوا اطلاع با اعلام علم غیب نشود و آنچه از غیب او لیا را بر وجه که است





کرده اند که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم ابو بکر صدیق رضی الله عنه را بسوی گروهی از یهود فرستاد تا راه اسلام نماید و او را  
 ناز و زکوة فرماید امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه ایشان را طلب و عبارت آن تقریر شد و فرستاد تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم را  
 از سر بی باکی آن لشکر فقیه و محسن اختیار گفت امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه ازین بر سر شفت طلبا پنج بر روی او زمینا پنج  
 خون بیرون آید گفت اگر من نظر بر عهد و پیمان نمیکردم برین بی باکی ترا گردن میزدیم و خود را در قفسه پیش میبرد و از ابو بکر  
 شکایت کرد پیغمبر علیه السلام گفت مرا ابو بکر رضی الله عنه تعالی عز را این عمل از تو چگونگی زاد و بر طلبا پنج زدن یهودی ترا چنان  
 باعث افتاد و ابو بکر گفت آن سخن گفتی که تحمل کردن نتوانستم و این محل را محض حسبت دانستم پیغمبر فرمود سخن چه بود که ترا  
 این حسبت نمود ابو بکر گفت آن سخن را بر زبان نتوانم آورد و تلفظ بدان نتوانم کرد و پیغمبر گفت مثل آن در دعوی  
 و خصومت و مجلس حکومت بر وجه حکایت می باید و برای اظهار حق می باید امیر المؤمنین ابو بکر سخنی که شنیده بود ذکر کرد  
 و پیغمبر حکایت بر زبان آورد و مسطور منکر گشت و با همکار پیوسته حق سبحانه تعالی بر تقدیق صدیق صدیق این آیه  
 فرستاد و حق را بر باطل و صدق را بر کذب ترجیح داد و بعضی گویند چون آیت آن تقریر شد و فرستاد تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم را  
 کثیفه نازل شد و چون چشم احوال معنی راست کردند و ندیدند گفتند خدای از ما قرض سخاوته قرض خواسته فقیه  
 بود و قرض دهنده غنی باشد این آیه در شان ایشان نازل گشت و این نظم در خود ایشان بود و پیوسته لازم و جواز  
 قسم محذوف است ای قسم لقد سمع الله این جمله مقررند است برای ذکر شفاعت گفتار کافران و قباحت کردار ایشان  
 و جمله سنگین است مستانفست در جواب ما و افضل الله حدین لقولون ذلك و درین جمله القات از غیبت سستی حکم است  
 و سبب برای تحقیق است و لقول الله عطف است بر سنگین و ذوق عذاب طریق مقول مقول است معنی نیست است  
 میخورم بدستی شنیده است خدای گفتار کسانی که گفتند بدستی خدا فقیر است و ما غنیایم تحقیق نیست بنویسم یا گویند  
 بنشینند شود آنچه گفتند و بنشینان آن فرمایم و بنویسیم کشتن ایشان پیغمبر از انبیا حق که آن گفتار و این کردار هر دو ناشایست  
 است مطلق و یکایم نام را ایشان را بدست گرفته گفتند و کردند یا گویند بگوید خدا عذاب حریق بخشد و هیچ عذاب بکشد عذاب حریق  
 را نشاید بطعم تلخ بکشد و چشیدن که طایم است بر وجه تحیل اثبات میگرداند و ذوق حقی بر قلعه است از جهت تشبیه بر عظم  
 است و عذاب حریق بر سبب تعصیت و طاعت ایشان اندک بود و در قلعه بنشینند و پیشین باشد این سخن بر وجه  
 است و گفته یار و خیر ایشان را آیه قرآن قائل شدند هر دو و میدان باب ملو در کفر و ناپاکی و نهایت رسیدن در بیابانی  
 است و مردان ازین چنین بی ادبی اندازند و دل بر این چنین بی پاکیزه میگردانند گاهی نداشتند و غلوه میگردانند  
 سخن احکام الله و احکامه و موسی میگویند **فَلَا تَكُن مِمَّنْ يَدْعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ كَذِبًا** **وَأَنَّهُ لَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ**  
**لَتَقْبَلَنَّ اللَّهُ مِنَّا هَذِهِ الْكُتُبَ** **وَأَنَّهُ لَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ لَتَقْبَلَنَّ اللَّهُ مِنَّا هَذِهِ الْكُتُبَ**  
 بر عذاب نازل و عذاب مسطور و آن تشبیه بر عظم است و ما قیاس است و این که میگوید ما قیاس است و این که میگوید





آن گاه شد آفتابی از آسمان بفریاد می‌خواست قربانی مذکور چنانچه مطلوب شما بود سوخته گشت پس مغیر بن و ابجد طهور آنچه  
 جستند بر آتشند یعنی نیایستی که ایشان را بکشید و فشا نیستی که این کار کنید اگر شمار است گوید و طلب حق می نمودند  
**قَالَ كَذَبُواكَ فَقَدْ كَذَبَ رَسُولُكَ مِنْ قَبْلِكَ جَاءَ فِي الْبَيْتِ وَالشَّيْءُ**  
**وَالْكَذِبُ الْمُنِيرُ** و این بر جمع زور است همچو رسول جمع رسول است ابن عامر یک روایت بالزیر و بالکتاب المنیر یک  
 روایت بالزیر و بالکتاب المنیر و یک روایت باقی قرآن و الزیر و بالکتاب المنیر بغیر و در هر دو محل خوانند بعضی تخویان  
 در آوردن باو ترک کردن آن معنی یکی گویند و بعضی آوردن یا معلوف دال بر بقدر عقل داشته فارادل سبیه است  
 فار دوم تعلیل است هر جز امر محذوف را می فانی کند بگو فلان سخن الا یہ قد کذب رسول من قبلک جمله معترضه است  
 برای تشکیه دل پیغام باصلی امجد علیه و سلم معنی انیست چون حال بغیر آن گذشته داشت پس اگر ترا کذب سب کنند  
 و در دفع گویند و بگویند مباشش و دل خود را بجزن محارنش زیرا که کذب کرده شده اند پیغامبران بسیار و رسول  
 عظام و کبار که پیش از تو گشتند و اعمار طویل و اقدار جزئیله داشته معجزات و آیات ظاهر نمودند و بر و کتاب و شواهد  
 آوردند و بر عبارات است از صحیفه ها که ششگان چون محبت آدم و شیث و ادیس و دیگر پیغامبران و کتاب منیر  
 عبارات است از کتب مشهور یعنی تورات و انجیل و زبور و بعضی گویند کتاب منیر جنس کتاب بود و بر و کتاب یک  
 معنی باشد و تواند بود که ز بر معنی کتب عام دارند و از کتاب منیر توره بر طریق ذکر خاص بعد عام بپارند و ال  
 آیه یا مسر علی العباد یا ایتیم من رسول الاکانوا لیسبقن و ن آیات دیگر که برین معنی است بر صفت معلوم آمده و ال  
 برین که جمله پیغامبران مکتب شده و رسول جمع منکر است و جمع منکر و ال بر جمع غیر معین است موجب اشتقاق نیست  
 ایراد بقدر سل که جمع منکر است برین جمله کدام معنی است چو است تواند که عموم او باعتبار توصیف نیست  
 من قبلک که صفت عام است باشد جمله رسول را که پیش از پیغامبر بودند و شاول شود یا این که در جمعی که معین معلوم  
 اگر از جهت تعلیم صورت تکلیف فکر آید معنای ارادت جمع نه بپارند چنانچه در و بیت ستمبار جلالا کثیرا و ستمبار آمده و در بیت  
 رسول و اینها صلوات الله علیهم اجمعین تحقیق شده سوال چون از رسول کل رسول مراد شود نیست آوردن افراد  
 کتب سوسی کل رسول صحیح بود چو است نسبت مذکور نسبت معقت بعضی سوسی کل بپارند بر طریق مذکور با فقر و  
 بپارند سوال نسبت آوردن بیان نسبت کل را نسبت بعضی شناختن مجاز باشد در کلام واحد مجاز و حقیقت  
 جمع شود چو است نسبت مذکور را که نسبت سوسی جمع است مجاز از نسبت منیر که صادق بر کل و بعضی است  
 گویند بعضی از مردم جمع میان حقیقت و مجاز باشد شوم مجاز بگویند کل نقیض ذایقه الموت  
 این جمله معتبرند است برای بیان موت و یا و دانیدن فوت گفته اند چون آیه کل من علیها فان و در و  
 زمینان بفنا مذکور قابل شدند و فرشتگان گمان بقیام بر و آمد و خود را در سوخت و و اجم حیات آوردن برین آیه











میشاق و استیمال عمد ایشان در بیان آورد و چنانستی که سامع بشنیدن فرم خرم ایشان بکلی یکنون بمقادیر من العذاب  
سوال کرد این جمله بر وجه استیفاء آمده و جمله علم غلاب الیم تر تریل است معنی اینست پس در این شکسته گان عذاب  
میشوند بکار نیایشیست که کرده اند و عمل ناپسندیده که کرده اند از حق پوشیدن و در کتمان صفت پندیر گوشتیدن و دوست  
میدارند که ایشان را بستانند بر است گوی و راستکاری که نابوده بینانند پس نه اینکه ایشان را بایست جنات از عذاب  
پندار و در معرض خلاص از عذاب بانکار مر ایشان راست عذاب در دنان و جادویدیم و پاک **وَلِلَّهِ مُلْكُ**  
**السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ** این جمله تر تریل دیگرست مر عذاب الیم را متر تریل است معنی اینست و مر خدا راست  
بایستین ملک آسمانها و زمین و آنچه در دست در تحت تصرف اوست ملک ملک اوست مخصوص بدوست مصرع  
ملک ملک منتقل ملک ملک و ملک مشرک **وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** این جمله تر تریل دیگرست  
مر قدرت عذاب فیم را متر تریل است معنی اینست و خدای عزوجل بر همه چیز تواناست هر ممکنات در تحت قدرت او بود هر چه  
بخواهد بکند از هیچ چیز عاجز نشود **اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ الْاَلْوَانِ**  
**لَاٰیٰتٍ لِّاُولِی الْاَلْبَابِ** **الَّذِیْنَ یَذْكُرُوْنَ** **اللّٰهُ قِیَاسًا مَّا وَفَّقُوْا وَّعَلٰی**  
**مُتَّوْبِیْهِمْ وِیَقْتَرُوْنَ** **فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ تَكْرِیْلًا یَاتِی تَقْطِیْمٌ** و تکرست ای  
آیات علیه و علامات فیم این جمله تر تریل مر بیان کمال قدرت را که از او است علی کل شیء قدیر فهم شده یا تعلیل است و بکار  
قدرت دلیل است و تاکید او از جهت انباز مدح بر صورت و کاد است یا گویند ناگرویدن و کفر و زیدین کافران از علامت  
انکار و مضمون جمله است بطور علامت انکار تر تریل متر تریل ممکنان کرده و جمله را سو که آورد معنی اینست بدستی در آفریدن آسمانها  
که ظاهر باطل قدرت و آفریدن زمین که مقرر عجایب قدرت است و مختلف شدن لیل و نهار پیوند لیل و نهار و قرار بودن  
نهار گام و قرار لیل و نهار و قرار و اختلاف میان شبها و روزها و درازنی و کوتاهی و بودن بعضی هنگام سلام  
بعضی زمان شبایی هر یک از آنها جلالت و اختلاف جزائل است بر غلظت ملک خداوند و کمال تصرف حق جل و علا  
در حق ملک و ملک تو هر سر سویی گذاشت و در خط بندگی با هر خط و دست و دست خط و علی الخه من این چنین بکل علمی  
معلق با کواکب منیره و نجوم مستیره و اجرام بسیطه سفلی مطبق یا کواکب و انهار مجاریه و نجوم و اشجار ناصیه و جبال شامخه و  
اطوار و انجمنه و حصار و الیه گوناگون و سایر عجایب و غرائب رعبه مسکون چگونه علامت قدرت بنود و نشان کمال  
ملک و تصرف نشود مر خداوندان محقول و ارباب ادراک محسوس و معقول که یاد کنند خدا میرا استاد و دانشمند و بر سبیل او  
بنایند و بعضی مراد از ذکر ناگویند چه نازی ذکر بنود و در هر سه حالت روا باشد نقل بر اطلاق و فرض بر تفصیل باطابق و فرض  
استاد و حالت قدرت بر قیام و نشسته بار کوز و سجود در حالت غیر از قیام و نشسته و ایما در حالت غیر از قعود و نشسته و ایما در حالت  
و نشسته کثیر این ایشان اند که در هر سه حالت در ذکر باشند و در آفرینش آسمانها و زمین فکر کنند و آنچه در ایشان است بنظر

عبرت به بیند و بینگاهت شد باطل لا ۱۰ بقول است بقولون که مخدوم است و این جمله حال  
از قائل تفکرون ای تفکرون تاکنون بنا با خلقت نه باطل و باطل صفت معجزه و است یا حال شد از نه ادا  
با خلقت نه باطل باطل باطل فایده بل فیه فایده معرفت و شد با تفکر فیه و هو حال التفکر فیه معنی افیسست تفکر کند و حال  
که گویند ای پروردگار ما نیا فریده آفریدی باطل بی فایده این خلیف عظیم را با کافر فیه تا در و تفکر کند و بدان تفکر معرفت  
تو حاصل گردند کمال ترا دریا بند و ششافتن صفات عظام تو مشتانه ۱۱ **فَقَدْ تَعَذَّبَ ابْنُ النَّارِ**  
**بِغَنَاتِ النَّارِ** ۱۲ **فَقَدْ تَعَذَّبَ ابْنُ النَّارِ** ۱۳ **فَقَدْ تَعَذَّبَ ابْنُ النَّارِ** ۱۴ **فَقَدْ تَعَذَّبَ ابْنُ النَّارِ** ۱۵  
سپه انگ است بر ای تنزیه از آفریدن چیزی بی شکست پسندیده و گردن کاری بی عاقبت حمیده نادر فقط  
سپیده است این جمله قدرت حق است یعنی بر توانائی قادر مطلق است و در عبادت و الله علی کل شیء قدير و ذکر خدا بر و عجب  
بود درین چهار التفات کرد از غیبت سبوی خطاب آور و از جهت تنبیه برین که کسی قادر است بر هر چیز باشد قوی سبوی او  
و خواست حاجت از در نهاده بود جمله فقط عذاب النار دعا است بوقایت از عذاب نار بر سیل اطلاق متداول است بر  
انگند و بسیار یا بجنون صفات دعا بوقایت از عذاب نار و مخلوق در عذاب بود و کنایت از وقایت از کفر و مردن بران  
باشد بر وجهی که فقط عذاب النار را مطلق دارند آنکه من تدخل النار را نیز مطلق باید داشت و بر وجهی که او را سفید  
مخلوق دارند آنکه او سفید مخلوق باید چند داشت تا نار را مطلق استقیم بید و سیاق کلام سیاق نماید برینا برای دیگر برای استقامت  
و چون مضمون آنکه من تدخل النار مدح و در خیان و نکویش ایشان است از جهت آید و دوم بر وجه و کادوت تاکید  
کرد و محله ابا ان آورد و من تدخل النار نیز است فعل مستقبل را خبرم کرد در محل نصب است از جهت آنکه مفعول  
مرفعلی را که بعد از دست من مذکور عالم است هم مفعول بر طریق آیتا تا بعد عو فلا لا سمار الحسنی فقد انخرت هزاره است  
و ما در و ما لفظ المیزج معنی ایس است من الفعالم اسم است من در و رانده است الفعالمین خبر است بر و مقدم شده  
و این جمله معترضه است در انشاء دعا برای ندمت کافران معنی اینست یا کی یاد میکنم ترا تنزیه میکنم از همه بسیار چون  
بر هر چیز قادی و همه کار را مافی میثقی که بر بالضرع و گاری و ما را از آتش نگاهداری پس ای پروردگار ما را از آتش  
نگاهدار این آتش از آنکه و بسیار بسیار ای پروردگار ما هرگز از مؤمنان و کافران در آتش در آری و بعد از آب  
در تنج بسیار می ظاهر شود نمود است رسوائی او خواسته و حکم کرده شود بر و که او را در صورت یا در صورت و معنی برای  
خواری داشته و بر و جلیب مخلوق معنی چنین باشد بیدارستی کسی را در آری در میان در و تنج بر سیل جاو و ان پس بر تنج  
خواری او حکم کرده او را در رسوائی آورده و نه اندر ظالمات رذیاری و همدگان یعنی کافران را نصرت کنند گان که مانع  
عذاب شود و حال از حال گردید رسوائی در آیه و نیز آمده یوم لا نخری الله الذی و الذین آمنوا معه غشون ایمان  
آتش که پیغامبر و مؤمنان را در آخرت خرمی نبود و مضمون این آیه است در حق هر که در و تنج و آید اخبار از خبری است















کل یوم منها عمر الذی نیا سبع مرات و من اعققت رقبتہ و افضل من صدقة اهل الارض خمینا و در حدیث دیگر آمده  
من یوم و لیاته فی سبیل اللہ جعل اللہ بینه و بین الناس سبع غداوق کل غداوق منها مثل سبع سہولت و تسع اربعین  
صیر جہنم کافران و عنایہ محاربه ایشان و وقوع شہادت و جہاد و فتنان سوال و انفس بعد قتال است و مرالہ  
و انتظار قتال پیش از وقوع قتال است و مضارب و ثبات قدم در مقام و قہر در معرکہ و انتفاع غنم از مالک در حال  
و بعضی تفسیر بر عبادت گویند و معنی نفس بر عبادت خدا جویند یعنی نفس خویش را بعبادت صاحب کین و امر  
بجائز و خود را از منہیات باز دارند و از مضارب ثبات بران و مقاومت با شیطان در ہنگام فراغت و دوست  
او در بازار اشتغال و غداقت مراد است و از مراد دل بر طاعت است و تنظر عبادت ماندن و مستعد بر  
دفع دوسوہ او مراد بود کہ آن نیز از باب جہاد است از پیافہر علی اللہ تعالی علیہ وسلم روایت کردہ اند جہاد سبیل الجہاد  
الاصغری جہاد الاکبر این را جہاد اکبر خوانند کہ محاربه با شیطان است او دشمن پنهان است و مقاومت با دشمن پنهان  
نہ کاری آسان است و نیز مضرب شیطان در دین و مضارب کفار در دنیا بود و مضرب دین برتر از مضرب دنیا باشد  
و از خدا ترسید تا رستگار شود لعل کہ در کلام خداست نہ در شان مخاطبان برای بیان رجاست و ختم سورت مذکر  
تقوی کہ جامع الہام ہر دو امر واجب است و محبت ہر نوع صالح و مانع ہر منافات باہی است  
و مذکر فلاح کہ اصل شویات است و عظم منافع و مکررات سستہ از باب حسن مطلع آمدہ و نیز او را سختی خوانند چہ اعلم  
بموصول مرام و اینان با شہادہ کلام است و اللہ اعلم بالذوات والیہ المرجع و المآب سورۃ التسماء  
سورۃ النہر ہر فی ست صد و ہفتاد و شش آیت ہزار و ہشتصد و چیل و پنج کلمہ شائزہ ہزار و سی حرف است و بطایف  
سورۃ با سورۃ ال عمران آیت کہ ختم سورۃ ال عمران بامر اتقا است و مبدیہ این سورۃ نیز امر بتقوی است بملکہ سورۃ  
را بذکر اتقا و چہ کما فرید فی خدای علی و علامہ دران و زمان بسیار را از نفس آدم علیہ السلام جوہ انتہاج کرد بعدہ چون  
فناقت رجال و نشان از نفس آدم و حوا مستلزم مقارنت ارحام ارحام اور ذکر آورد و چون عیب را از جاہلیت بجاوست  
بود کہ اولیائی باقیام و ذوی الارحام حقوق ایشان را متعارض میشدند اموال ایشان را میخوردند بعد امر با افعال طبعیت  
ارحام و ان ہنک حقوق ایشان بر وجہ ذکر خاص بعد عام و اتوا الیتامی انوالکم گفت و باز داشت ایشان ازین نسبت  
غلبہ نسبت بعدہ مجد دان ختم الاتقوا فی الیتامی فالتوا طاب لکم من النساء آرزو کہ یتامی بمسور دیگر است و تخلص حاصل  
گشت از اینجا جملہ الرجال قوامون علی النساء احکام زنان مذکور است تا آنکہ جملہ و یستفونک فی النساء چنانچہ در تفسیر  
آمدہ بر جملہ الرجال قوامون علی النساء عطف کرد بعدہ آیت کلا کہ متضمن تفریق اخوت و اخوات آمدہ بر وجہ ترتیب مذکور  
شدہ سورۃ بران تمام گشتہ و کلام بانہا پیوستہ و شک نیستہ چہا می کہ از یک باب است از مقاصد آن متناہی  
بود از جنبت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از جنبت ہر یکی در مقصود کلی مقرر گیری است



مقتضی آنکه میان محل مذکور آمده میان کلامها متصل واقع شد و حمل دیگر که از ترکیبات و تکلیلات و تاکیدات و تاکیدات  
و تعلیلات در محلهای که مذکور اند به پیشینه افتد و چون به بیان سپند سوال این سوره مدنی است و صاحب کشف  
در سوره بقره و ایهاناس عبید که یکم الذی خلقکم ذکر کرده و در قضیه می آورده هر جا که یا ایها الناس آمده می است و هر جا  
یا ایها الذین آمنوا مذکور شده مدنی است چون این سوره سید یا ایها الناس است مدنی نبود قاعده مذکور نقضی شود  
چون اسبب هر دو قاعده دیگر نظر با غلبه اکثر است و خلف آن قلیل و نادر است یا ایها الناس انفقوا بکم ذیالایها  
عبید و اربکم در سوره بقره مدنی آمده یا ایها الذین آمنوا انفقوا بکم ذیالایها انفقوا بکم ذیالایها  
اصل است و این آیه و آنچه ازین قلیل است بر جمیع قاعده مختلف بدلیل ستاین سوال مجواب در سوره بقره گذشت و تفسیر و توضیح

سورة التاوه نیت و بیعت و سبغ الوایة

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس انزلنا من السماء ماء فخلقنا کونک لیس و احدا و خلقنا  
و نهما و جهات و یس منهن ما یس جالاک کثیرا فی نساء

منهول با صلی علی الذی خلقکم من کون واحد تا آخر متفسر است هر یک سوال ترتیب علم بر شوق دلالت علیت با خدا شتاق و کدیر  
لازم آید که خلقت آدم بنیان از نفس واحد و وجه علیت خلقت مذکور برای هر تفسیری نیست و ایمان تقوی بران بر وجهی  
جواب انکار شکر نعمت الهی غایت و شکر نیست که ایجاد اساس همه نعمت است فیض نعمت بر وجه شکر شود و سبب پاس گرد  
یا که نیض خلق مذکور که از بدین قدرت است دلیل ظاهر بر کمال قدرت و کمال قدرت موجب تمایز و سبب تفکر و در خواب بایمان  
عالم نیست هر چه نام یا خاص است یا اهل زمان پیغمبر علیه السلام در او از نفس واحد آدم است صلوات الله علیه و سلمه معنی نیست  
ای مردمان یا ای آبا که بر این زمین بهر شوی شما است از پروردگار فرشتی بر تسبیح و از مخالفت او آمد و از برای او پرستید  
پروردگار می آنکه شمار انبیا تن آدم پیدا کرد و زو و خوار از استخوان پهلوی او بیرون آورد و او نیست کرده  
چون آدم علیه السلام آفریده شد تنها بود از روی او کسی روی نمی نمود و مدی نداشت که با او الفت گیرد و صحبت  
پذیرد و زوی آدم در غنودن بود از استخوان پهلوی چپ او زنی روی نمود و تفسیر استخوان به جدا شدن تن آدم  
آورده نکرد و در تفسیر میا و رده اگر بر آورده گشتی دلما بایشان الفت پذیرفتی و بعضی خلقت حواری را بقیه کل آدم  
دارند خلقت او از پهلوی او به پندارند و این روایت بآیه و خلق منها ذوات و جهات و خلق منها ذوات و جهات استغنیه  
و افرق منو آید و حواری در غنودن است و منو است و بعضی خلقت حواری را بقیه کل آدم  
بعضی الکتاب و بعضی گویند که بسیاری زنده و این رنگ در لایح از لایح محمود و در صفات سرخسوده است  
و بعضی گویند حواری شقی است و حواری مذکور در خلقهاست می و این قول مشکوک است زیرا که می لغیفه مرقون بدو است







والی یعنی معنی نیست مالهای ایشان یا مالهای خویش مخیرید بر مال برگردن خویش کنید سوال  
خوردن مال ایشان حرام است مغرور باشد یا منقسم مال خوردن و به تشخیص معنی خوردن مال ایشان در حاله انضمام با مال خوردن  
چیز است و این تعلیل بر چه چیزی است چنانچه در مال ایشان را که متکفل میشوند و با مال خویش شرط کرده بودند  
تخصیص نمی بدین صفت از جهت آنست که این نوع معمول ایشان است یا آنکه گویند خوردن مال ایشان با وجود مال خویش  
ممنوع تر است و شناخت وقت آنست که او اکثر سجد چو کسی را که مال خود در خوردن مال دیگری منافی حاجت باشد و خوردن  
مال دیگری که غیر حاجت خوردن شیخ تر بود ازین که دوست بر مال دیگری بجا جفت بر نهد **آنکه**  
**در کتاب است** این چه تعلیل است مگر این مذکور را تا کی او از جهت آنست که خوردن مال بهیم مباح است  
و گویند آنست که منقسم بود و بدون آنکه کسی به منقسم نبود و با آنچه بودن مباح است انکار تفریل منقسم  
مکار کرد و چه را سوگند آورد معنی آنست که بدستی خوردن مال بهیم گناهی کبیره است چنانچه بهیم ضمیمه است خوردن مال  
بهیم و یا نیست ولی بهر بود و در حدیث گفته اند بر بعضی و عارضی باشد **و ان خلت الاکتیظا**  
**الیه علی قاتلکم اهل کتاب لکن قیت الیستاه مشائی یلک و یلک** و بالا ذکر گناهی بود و این  
جمله از ذکر گناهی سومی ذکر است و محققان لکن لکن است و محققان و محققان و محققان و محققان  
معنی آنست اگر کسی که بر ایشان عدل نخواهد کرد و خواهد داشت که مال ایشان را ببرد و خوردن مال ایشان  
و گناه بزرگ و دایره داری گناه که هر خوردن بر ایشان است از این بسیار می رسد و گناه و هر چه  
نیز از این که هر دو حرام است و از بابیه هر دو حکم است پس نکاح کنند و خوشی آید و حلال است و گویند و گویند  
و گویند گناه سه گانه و چهار گانه و چهار گانه برین حد و زیادت میکنند تا در هر چه یافتند برین و چهار این ایت نص در میان  
عدد بود و سبوق بر این معنی بر اعداد و ثلثه است سوال و او برای جمع است پس محققان با اینست جمع بر این اعداد و ثلثه  
یا با اینست نه ازین چه آنچه نیست با بعضی بنده چنان است آنچه چنان است و اولالت بر هر چه بیان اعداد و ثلثه و با  
پنج نیست جمع نه اهلان یکند از جمع در باب حاجت بر جمع نه اهلان جمع در فعل بر شیت هر یکی می آید یعنی اهلان را این است  
و در سباج است هر کدام که اختیار کنند و راست است اما جمع و فعل را و از چه اگر دو یا با سه جمع کنند چنانچه بود و اگر دو  
یا چهار جمع کنند بر وجهی شود و اگر پنج را با چهار جمع کنند نه کرد و عدد و زنی اعداد و ثلثه لازم می آید نظیر این ترکیب آنست  
که کسی گوید اقتسموا این المای علی ثلاث و ثلاث در باب و در حق جماعت مذکور اینست سه عدد بود و قاسمان توانند که دو  
در سه گانه و چهار گانه و هشت و شوا آنکه که غیر این قسیمی دیگر نیاند و هشت و بعضی او را معنی او گویند رفع اشکال برین طریقی  
چونیند و آن در است نبود جمع نباشد زیرا که او اولالت بر اینست اعداد و ثلثه بر سبیل تمیز گفته و مباح شده و چنانچه  
نیست بلکه هر سه عدد و مباح بود و هر دو دیگر دها نباشد و بعضی گویند عرب مبتلا به و فضیلت عظیم بودند در خوردن مال



بیجان و زنا کردن و لیری میبودند چون آید و لا تا کوا، سوالهم ای قوله انه کان حوبا کثیرا نازل شده و ایشان از زمین  
مال یتیمان که گناه کبیره است و توبه کردند و باز ماندند و بنده است و بنویس پیش آمدند فرمان بدید اگر شما را از خوردن مال یتیمان  
که گناه کبیره است تبرئید و از خوردن آن بازماندند آید و لا تقروا الزنا انه کان فاحشه و بسیار سخیلا که در آن با است  
بر خوانند پس نکاح کنند آنچه خوش آید است مر شما را از زنان دوکان و سه کان و چهار کان بلکه برای میان نکاح زنان  
یتیمان باشد بدین تقدیر نیز سوق برای بیان عدد بنود و بعضی گویند عرب زنان لی پند از نکاح می آورند و بر ایشان  
که بی نشوین می بودند و بر میکردند فرمان آمد اگر شما از خوردن مال یتیمان تبرئید و از خوردن بر سپرید از خوردن  
زنان یتیم نیز محرز نشوید پس زنان غیر یتیم را دوکان و سه کان و چهار کان نکاح کنند و نکاح کردن زنان یتیم در جوره فحشه  
ترین تقدیر نیز سوق برای بیان عدد بنود بلکه برای بیان نکاح زنان غیر یتیم باشد و بعضی گویند عرب زنان را که فرزندان یتیم و از  
نکاح میکردند و ایشان را از تقدیر تربیت فرزندان باز میداشتند و مشغول بنده است خود میساختند بر یتیمان مذکور و چون  
و حال ایشان بترویج بهر کشتی فرمان شده اگر شما از خوردن بر یتیمان متبرئید بر یتیمان زنانی که میخواهند بر یتیمان  
نکاح میساختند بر یتیمان جوره و حال ایشان بتبرئید و سوال زنان عقالا اند در حق ایشان من که برای عقالا است  
آور و کلامی که محض برای غیر عقالا است چرا استغفال کرد و جواب زنان هر چه عقالا اند ایشان از جهت نقصان عقل و غیر  
غیر عقالا دارند در نشان ایشان سیاه پندارند و جواب دیگر آنکه کلام با و آنچه در غیر عقالا آید در عقالا نیز  
استمال کنند چنانچه لاندی مازید کریم ام لیم غنی ام فقیر قرآن حفظه لا تقبلوا اموالهم  
او ما ملکتم ایما ملکتم این شبهه طبعی عطف سنت بر شرطیه است و تعقیب با اعتبار حکم و بیان  
فواحده مقبول فعل محذوف است ای فالتر و واحد فاعله او ما ملکتم ایما ملکتم عطف است بر واحد اگر فاعله  
واحد فاعله او ما ملکتم ایما ملکتم عطف است بر واحد فاعله او ما ملکتم ایما ملکتم عطف است بر واحد  
یا الترم و ایندارند معنی نیست پس اگر تبرئید که در زبان است بر یکسان عدل نخواهید کرد و حقوق زنان  
بهمای نخواهید آورد پس بکزن را نکاح کنید یا کزن یکسان را از هم کبیره زیاد است کردن بر یکسان و سیاه پندار  
خود را بر جوره ناریا کبیره کان را بکزن بنید بدیشان سیاه پندارند و حال بر تقدیر خوف بنود از عقالا و در بیان  
واحد و در بیان با است واحد و دالالت کند برین که اعتبار بری که در نکاح زیاد است بر یکسان خوف جوره باشد  
یکسان یتیم نشود زیاد است برین و با نباشد و در شرح غایب می آید اگر عقالا را از عقالا و کبیره نکاح کنند و غیر  
شود احکام عقالا از مال و لزوم مرد و زنان ترتب میگردد و عقالا است و عقالا است و عقالا است  
بر یکسان سیاه پندارند و احکام بر و حرام غیره باشد از جهت آنکه آید فعل منفی است و عقالا است و عقالا است  
لکن از جهت عمل محل نافی القواد و منافی ترتب احکام نشود و عقالا است و عقالا است و عقالا است

سباح نیست بعد وقوع احکام طلاق مترتب بشود و همچنین وضو آب منسوب به رنج تشکین منسوب به سباح نیست و بعد وقوع  
 احکام مترتب میگردد **ذَلِكَ اَدْنَى اَشْأَاءِ تَعْوُكُوا** این جمله معلله است امری تکلیف واحد و التزام  
 واحد و اما ملکست ایما که امری عدم الزیاده علی الواحدة او ما ملکست ایما که امری اقرب بان لا تقولوا ای لا تمیلوا الی الجورین عادت  
 المقدره اذ املت او من المعول معنی الزیاده علی المقدرة المحدودة و منه المعول فی مسائل الفرائض و من حاله معنی تحمل مؤثره  
 قال علیه السلام من عال جایتین حلالا یبلغا الحد یفقد یرقوله انی اقرب ان لا یتمهلوا المؤثره و هو کثرتة عن انتفاع کثیره به  
 ای و فی بان لا تکثر علیکم فتمهلوا بتوهم معنی ان نیست یعنی التزموا الی و عزم زیادت بران نزدیکتر است برین که  
 شما بسوی جوی میل نکنید یا برین که بر زبان جوړ زود و شما خود را بستم و جوړ ناکند تا بدین شمار احوال بسیار نشود  
 تحمل یا کرکشی نیست سوال زنان و کثیرگان در جوړ باز گرفتن و محل فرزند زادن همچو حسرت بخت عیال در ایشان  
 بچه و چه دارند جواب مقصود از تشریح قصه شهرت است حصول و له مقصود نیست غزل بغیر از آن آورد است  
 پس منطقت قلت اولاد باشد مستوجب تفصیل عیال باشد بخلاف منکوحات که در آن غزل بغیر از آن روا نبود و لاجرم مستوجب  
 تفسیر عیال باشد **وَاَنْتَوَالْنِسَاءُ صَدَقْتِهِنَّ نَحْلَةً عَطْفٌ سَتَبَرْتُ بِرُشْرٍ بِمَا بَقِيَ عِلْمٌ مَنُصُوبٌ سَتَبَرْتُ**  
 ای و انتو النساء بعد قاتن نخله مخوفه موهومه عن طیب الفسکیم یا حال باشد از فاعل و انتو که مخاطبانند معنی نا حلیین  
 زدی نخله و تواند بود که نخله معنی دین باشد نصیب از قبیل ضربت موهوم بود ای و انتو النساء بعد قاتن بناه نخله  
 یعنی ان نیست زنان را امر را ایشان بواسطه دین و پداعیه و یا نشت بدید و بدرون خطر هار خطر ناست و در کفایت و انتو  
 بریدید مهربانی زنان که در حاله عطفه است از خدا و بخششی است در حق ایشان یا گویند بدیدید مهربانی زنان را در حاله که  
 بطیب نفس خویش و میده آید و بخششی خاطر قبل کننده آید و تواند بود خطاب مراد و لیا بود که عادت بود و دختران قاتن  
 همیشه ندو دختران را نمیدانند ایشان را بدیدید **فَاِنْ طَبَنَ لَكَ بَعْضُ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسٌ مَكْلُوفَةٌ**  
**مَكْلُوفَةٌ مَقْرِيَّةٌ** این جمله عطف است بر و انتو النساء یعنی این بیان بعد بیان آنست خطاب فان طبن  
 که بر وقت خطاب اول است و نفسا تمیز است از فاعل طبن ای فان طابت نفوسهن کلم متعلق است بطین فتمین و دین  
 و عن شیء تمیز است تغنیات مکلوه جواب شرط است ضمیر مکلوه عاید است بر صدقاتن تا و لیل صدق بنیام مراد هر دو  
 صفت اند مرصع بخند و حن را ای کلا بنیام و مر یا یا مصدر اند معنی بنیام مر یا بر طریقی قیمت قایا یا حال است از فعل  
 طیه حال کونه بنیام مر یا معنی ان نیست پس اگر خوش شود و نفسا می ایشان پس پیشند مر شمارا ای شوهران بی نیاز  
 و از چیزی از مر پس بخورید آنرا خود بی گوارا مکلوه و ناگواری چند بود و لذت و بهر و باز بزرگاری بنده و اگر خطاب مر  
 اولیا را بود معنی چنین باشد ای اولیا بدیدید زنانی را که از شوهران ایشان بر حکم و لایست بمر یا و دختران ایشان  
 قابض شده عاید عادت عرب بود که مر یا و دختران می بستند و در ایشان را نمیدادند و فرمان شده که مهربانی ایشان









گذاشته و پیرین واجب نذر خدعه و گویید مرا ایشان را سخن نیک نرم که آنچه سید هم لاتی شمانست شمارا پیشتر ازین  
 و او را با یسعی و ایام بسیار است و الا زیادت شایستی القایل عند الله کثیر مغذ و در پیر مثل این سخنان نرم گویید  
 و تشنودی خاطر ایشان بچوید بدشتی پیش نیاید و در نظر ایشان صورت گردانشی نمایان گویید که گویا آید حق  
 معین ندارد برین وجه که ازین قسمت قسمت میراث مراد دارند و غلط بران و در ثمران پندارند میراث حق ایشان  
 شده و دیگری را ولایت نیست که از حق ایشان به بد و چیزی از مال بردست کسی که او را فیسی تعین شده بنده  
 و بعضی گویند از قسمت مذکور قسمت مورث که در حال مرض احوال را قسمت کند باید که قرابتیان فقیر و یتیمان و مسکینان  
 که در وقت قسمت حاضر شوند از جمله ثلث اضرب است محروم نگردانند و چیزی بد مانند **وَلْيَحْضِرَ الْغَنِيُّ**  
**مَعَهُ كَيْفَ يَخْلُفُكُمْ خَلْفًا نَّعْلًا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قُلُوا اللَّهُ وَلِيَهُمْ قَوْلًا سَدِيدًا**  
 اینست امر فایست چو شمر طریقی از ترکوا من خلفتم ذریه ضنا فافا فافا علیهم صله الذریه است و حصول ابد فاعل است و مخرجش که  
 امر فایست **قُلُوا اللَّهُ عَظَمَ سَمْعُهُمْ** برینش و لیقولوا قولا سدید اعظم است بر فلیقولوا سدید یا منقول  
 مطلق است و این جمله مقرر شده است برای تنبیه کسانی که مورث را بر تقدیر کل مال آرند و از گذاشتن برای  
 در ثمر باز دارند معنی اینست و گویند از کار خویش و یا دارند حال روزگار خود و کسانی که اگر بگذارد از پس مرگ  
 خویش فرزندان ضعیف بر ایشان ترسند و از ضایع شدن و بیایه بودن ایشان بنبیندیشند پس گویند بر نیز نمیدانند  
 یا در حال حیات تمجیل به پیران گذه کردن مال و ضایع کردن و رفته نگذاشتن بدست خویش خیر بکن و در ثمر کار خود  
 آید غیر از کار آید و مقرران در دنیا و آخرت روی نماید و گویند سخن درست و استوار اساس چنانچه پیغمبر  
 صلی الله تعالی علیه وسلم آن تنوع در فتنک اختیار فرمود آن تنوع مال و تنقیقون زیادت بر ثلث تصرف کردن  
 نمیدانند و نیز و او را اجابت تمجیل کنند **إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالِ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنْ شَاءَ**  
**يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ حَبًّا** آنکه منسوب است از جهت آنکه منقول مطلق است از قبیل ضربه سهو لایمی لطفان  
 ظلم او یا کلون ظلم یا منقول فیه است ای وقت ظلم یا منقول به است بر فعل محذوف را ای نیز کلون ظلم یا جملة  
 هرگونه است یا مال است ای یا کلون اموال الیتامی ظلمین او ذوقی ظلم وجه تاکید آنست کسانی که مال یتیمان  
 میخورند و بر خوردن آن دلیری میکنند حال ایشان امارت آنست که ایشان باین را سبب نارحمیدانند و منقول  
 جمله را منکرانند از جهت ظهور علامت آنست که ایشان تنزیل بنزله منکران کرد جمله را منکرانند از جهت ظاهر و ظاهر را منقول یا کلون  
 مراد از آنست که سبب از باب مجاز و سبب مذکور سبب خاف و از دست سبب است بر طریق انی را فی احد خبر و اگر از  
 نیز حقیقت دارند و خود آنش بر وجه تمجیل ندارند چنانچه گویند خاک در دهن افتاد و خاد حشیم او خلیه سینه او و  
 و شکم او بر قیده یا گویند فلان گوشت خوک پیچور یا خون آدمی می ریزد و در نهایت کلون فی البطن من نار و خمر است

بر تقدیر تخیل و بودن نام حقیقت معنی یا کلون فی الطونم نارانا طعنا ما بود بر تقدیر مجاز مرسل و بار او شمس سر  
 معنی انما یا کلون فی الطونم نارانا طعنا ما بود بر تقدیر مجاز مرسل و بار او شمس سر  
 برای و عید کسانیک مال ایشان میخورند و بخورون مال ایشان میخورند و بخورون مال ایشان میخورند و بخورون  
 میخورند و مال نامی ایشان را بخورون و بخورون و بخورون و بخورون و بخورون و بخورون و بخورون و بخورون  
 میخورند و در حدیث است روز قیامت اکل مال یتیم را از گریه بر انگیزند و حال این باشد که از گور او از در سج از گورش  
 و بینی و چشمهای او و بیرون می آید و پیش مردمان این حال علامت ظاهر خوردن گل یتیمان نماید در حدیث دیگر  
 آمده پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم میفرماید در شب معراج جاحتی را دیدم که قرش بجان انگشت سوزان را اهل  
 لغز در زمین های ایشان در می آرند و آن بچیان سوزان از دیر به ایشان بیرون می آید پرسیدم ایشان کیا  
 گفتند خورندگان مال یتیمان اند یعنی گویند خورنده مال یتیم میخورند و لب او طریقه لب شتر باشد لب بالین  
 بر بینی چسبیده و لب زیرین لشکر رسیده و مسافت لبها بدین قیاس بود که گفته اند میان ایشان سوزان چهل گز باشد  
 مالک و ترقع او را بگیرد و ترقع او را بخورند و نیز گفته اند مال حرام در شکمها ایشان آتش خواهد گشت و عمل چنین  
 باطلن ایشان خواهد پیوست و عرب در خوردن غیر پیری شکم اکل فی بعضی نبطه و در پیری شکم اکل فی نبطه اطلاق کنند  
 و اینجا یا کلون فی الطونم انما عبارت از خوردن پیری شکم است و استیضاح کون سبیحاً  
 سبیلون بصیغه معروف و مجهول خوانند و معنی بر حسب آن و استیضاح کون سبیلون سبیلون است بر انما یا کلون فی  
 الطونم نارانا معنی نیست و زود باشد که در اندیشه ایشان یا در آرزو شود شوند و آتش سوزان نیز دل این آیه در شان  
 مردی از خلفان است که بر مال برادرزاده یتیم خود و اکی گشت و مال مذکور بخورون و پیوست میفرماید الله  
 فی اولادکم الذکر مثل خط الانثیین یومضکم ای یومضکم بالیکم و بینکم فی اولادکم انشی نشان سوزان  
 اولادکم الذکر مثل خط الانثیین نشان نیست و میفرماید یومضکم ای یومضکم بالیکم و بینکم فی اولادکم انشی نشان سوزان  
 امش فی اولادکم قاتلاً الذکر مثل خط الانثیین و جمله یومضکم امش تا آخر بیان است مریدان الرجال لغیب ما ترکب  
 الاولاد ان الی قوله لغیباً مفروفاً معنی اینست خدا می در شان پسران اولاد شما و میست میکند و سوار است در  
 بیان می آرد مردی که از مثل خط و دانی بود یعنی لغیب مراد مساوی لغیب و دحورت باشد یا گویند خدا شما را و میست  
 میکند در شان پسران اولاد شما الذکر مثل خط الانثیین میگوید مثلاً اگر مردی و نوات یا بد و دو دختر و یک پسر  
 که از و مال او بمنصف قسمت کنند نمی پسر را بدیند نمی و دختران را بدیند و اگر چهار دختر باشد چهار دختر را چهار  
 سهم بدیند و پسر را دو سهم مساوی بدیند سوال این حکم در آیه یومضکم الذکر فی اولادکم الذکر مثل خط الانثیین  
 و حق اولاد و نیست آمده اما در حق سایر عصبان چون اخوت و اخوات و اعمام و علات و اقارب و دیگر چون احوال

و حالات بجهت ثابت شدن جواب تواند بود که بدالات نفس باشد چه هر که این آیهت بشنود بداند که تسویه سپهر را خست  
از جهت فضل زکوة بود و تواند بود ثبوت این آیه کلامه دارند یعنی بآیه ان امر و الهک علی قوله وان کالوا حقوة رعب الاله  
انسانه فلذلك مثل خط الانثیثی ثابت نمایند سوال نزول این آیه در شان توحید زنان است چه عرب زنان امیرا  
نمیدانند مقصود از بیان میراث ایشان است تقدیم ذکر ایشان بایستی ترکیب صورت الانثیثین مثل خط الذکر شایسته جواب  
تقدیم ذکر محبت اطهار شمرند زکوة بود و یا تقدیم بر محبت قلب تشبیه بر طریق نبونا و نبوا بانسا و ابو حنیفه و ابو یوسف  
باشد سوال خط دو دختر و دو خواهر در حالت انفراد از ذکر ثلثان بود پس حکم تشبیه مذکور خط یک پس نیز ثلثان باشد  
جواب نصیب دو دختر که ثلثان گفته اند بقیه مال مردم مذکور داشتند درین آیه بیان حکم صورت اجتماع مذکور و ثلثان است  
بصورت مساوات در نصیب یا یکدیگر و نیز باشد درین صورت دختران را استحقاق ثلثین نیست تا تشبیه در استحقاق  
ثلثین بود فان کن نساء فکون انثیثین فاکون ثلثا ما اثر لک ای فان کانتم انسا نسا  
نوق انثیثین فکون فوق انثیثین صفت است از نسایا غیر و دیگر است این شرطی است بر اسمیه سابقه یعنی لکدر مثل  
خط الانثیثین و تعقب با عبارت حکم بیان است سوال شک نیست که دختران از جنس انسانند و در خبر فان کن نوق  
انثیثین پسند بود و ذکر نسایا چه فائده باشد جواب ذکر نسایا برای بیان تخص زنان و دختران پس است  
معنی اینست اگر باشند دختران زنانی مجرد بالا نمی زن یعنی سه یا چهار یا زیاده بران مرایشان را در وقتیکه بود از ادا  
که نیست ترک را و باشد و ان کانت واحدا فکانت النصف من طاعت مست بر حکم انچه و  
و برقع و غصب خوانند بر تقدیر غصب کانت را ناقصه و بر تقدیر برقع ناکه دانند معنی اینست اگر باشند دختر میت بی  
غصب یعنی با او برادر و خواهری نبود پیش مر او را نصف انچه میت گذاشته است باشد و میراث دو دختر همچو زیاده  
بر دو دختر بر قول صحابه غیر ابن عباس ثلثان است و باقی مر حصبات ایشان است بر قول ابن عباس میراث  
دو دختر همچو یک دختر نصف بود و قول صحابه در مقدار از شرعی که غیر معقول و محمول بر جماع است در حکم حدیث باشد  
چون در حکم مذکور جمیع صحابه غیر ابن عباس اتفاق دارند بر قول کسی که خلاف واحد طالع تحقیق نیست اجماع بود که مسلم  
خلافه شد علماء قول عامه صحابه گویند و بر قول ابن عباس که مخالف عامه است ترقتند و تواند بود که میراث دو دختر  
ثلثان مشروط که بدالات میراث اخصی که در آیه ثلثین است فی الکلامه منصوص علیه است گفته باشند که چون دو دختر  
ثلثان مشروط که میراث دو دختر که اقرب از دو خواهرند کمتر از ایشان نیابند میراث دو دختر اگر چه در آیه مذکور نیست  
بدالات مذکور ثلثین گفته و لا یؤتی لکل واحد منكما الشدس مما توارکات  
کان کفر لک السدس مبتدا است لا یؤتی خبر مبتدا است کل صاحب منها بدل است از لا یؤتی بدل بعض  
از کل چه هر یکی از دو صاحب دوست و تواند بود و لا یؤتی خبر مبتدا می را که محذوف است بدالات شایان اسی



آمده و انوار تالو نشین و جمع پندارند در دو برادر و سه زیادت بران یک حکم دارند سوال صیغه که موضوع بران  
جمع بود و نشین بطریق تالو نشین و جمع بران است مابقی اجتماع بود زیرا که در نشین اجتماع و در تالو نشین اجتماع است  
جمع و نیز از باب عموم می آید باشد معنی انبیس اگر باشد بر سبب برای مادر و پدر و یا خواهران و دایه یا زیادت بران  
از مادر و پدر و یا خواهران و دایه یا زیادت بران یا خواهران و دایه یا زیادت بران از مادر و پدر و یا خواهران  
پدر مادر و سبب بود و پنج سبب پدر را باشد و برادران مذکور مادر از ثلث سبب آنرا اگر چه ایشان با وجود پدر  
استحقاق چیزی ندارند و این را محبت نقصان گویند **مِنْ لَحْدٍ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ**  
ضرورت است محذوف ای و مذکور من الموارثین بعد و وصیت یوصی بها و دین یوصی به غیر معروف و مجهول خوانند  
معنی بر حسب آن دانند و تنگی وصیت برای وصیت است بر او است نوعی از وصیت یعنی وصیت ثلث یا بدینچه که از  
ثلث بود و وصیت زیادت از ثلث را و نباشد و همچنین تنگی دین نیز برای وصیت است بر او دین عبادت است این  
از صدقات واجب غیر مراد است سوال دین مقدم است بر وصیت در ذکر هر چه از وصیت مراد افتاده چو اسباب  
تقدیم بر وجوب در شان شریع اهتمام و مبالغت فائده داد و معنی انبیس این همه بعد وصیت است که سبب بدان  
وصیت کند یا بعد و صیتی است که در زنده او باشد چه وصیت بر قدر ثلث و دین مقدم بر موارث است بر و آن مقدم  
که بدین و وصیت مستحق بود در آن وارث راق باشد **أَبَاكُمْ وَأَبْنَاكُمْ كَمَا تَدْرُونَ**  
**أَبَاكُمْ كَمَا تَدْرُونَ** آباء که مبتدا است و ابنا که مضاف بر دست اسم موصول است و تدرعون  
از این جهت جزی بر قسم شده بر طریق تدرعون کل شیعه اسم است علی الرحمن قیام و موصول با صله مفعول لا تدرون  
و لا تدرون با متعلق است و تدرعون خبر مبتدا است نفعا تدرعون است از فاعل اقرب لکم متعلق است به نفعا مقدم شده  
از این جهت که ظرف است یا کلام محمول است بر تقدیم و تاخیر آن مبتدا یا خبر فویش یعنی جمله آباء که در حاکم تاخیر  
استفاده است برای بیان وجه تقدیر کردن خدای سهام و ارثان و ابطال کردن وصیت در حق ایشان و بیان  
آن که فرض در حق مادر و پدر و برادران و اقربان که بآیه کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیر الوارثین المولودین  
و الاقربین شامع گفته بود بایست موارثین یعنی یوصی لکم اقتدر فی اولادکم تا آخر شریح آن روی نموده قول پیغمبر علیه  
السلام و السلام انی اشتهر علی کل ذی حق مقدر الا الاوصیه لوارث موافق این فاشخ آمده معنی انبیس نیست  
که کدام کس از پدران و مادران و برادران و اقربان که بآیه کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیر الوارثین المولودین  
و الاقربین شامع گفته بود بایست موارثین یعنی یوصی لکم اقتدر فی اولادکم تا آخر شریح آن روی نموده قول پیغمبر علیه  
السلام و السلام انی اشتهر علی کل ذی حق مقدر الا الاوصیه لوارث موافق این فاشخ آمده معنی انبیس نیست  
که کدام کس از پدران و مادران و برادران و اقربان که بآیه کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیر الوارثین المولودین  
و الاقربین شامع گفته بود بایست موارثین یعنی یوصی لکم اقتدر فی اولادکم تا آخر شریح آن روی نموده قول پیغمبر علیه  
السلام و السلام انی اشتهر علی کل ذی حق مقدر الا الاوصیه لوارث موافق این فاشخ آمده معنی انبیس نیست















قبول گرداند و در حدیث الثانی من الذنب لمن لا ذنب له برسانند و این تکرار دال بر اینست که توبه خویش از غیر عسری  
الذنبه مقبول است و لا محاله قبول موصول است و **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا** این جمله تزییل است  
و معنی اینست و هست خدای علیم بهیم خیر با حکیم در همه کارها و توبه و پشیمانی عاصیان بپذیرد و حکمت و عدل قبول  
را با یقین رساند و **وَلِكَيْتَ التَّوْبَةَ الَّذِينَ يَكْمُلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ إِلَى اللَّهِ** و **وَالَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَرَاءَ مَا جَاءُوا بِالنَّبِيِّاتِ** است  
بر جماعت التوبه و لا الذین یوتون عطف است بر الذین یعملون السیئات لآنرا آمده است برای تاکید نفی ای نیست  
التوبه للذین یوتون و هم کفار جمله و هم کفار حال است معنی اینست قبول توبه مرکبانی را که بدیدار کنند تا آنکه مرگ  
حاضر آید و هنگام فتح جان شود فرشته خود را نماید اکنون بگوید توبه کردم این زمان پشیمان گشتم و نیست قبول  
توبه مرکبانی را که میزند و حال نیست که ایشان کافرند **أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**  
این جمله تزییل است معنی اینست که ایشان یعنی هر دو طایفه بی ایم و بیبیک ساخته گردید برای ایشان عذاب  
در دوزخ در مورد آیه اختلاف کرده اند بعضی نزول این آیت را در قبول توبه کافران گفته اند چنانچه روایت کرده اند  
مردی از قریبش مستمنده شعری خواند و در آن مطلع است و عری بر زبان راند و مثال آن در مقال آورد و آن  
بعث کرد چون به غیار شد و را خبر کردند و در ملاست و مذمت آوردند آن مرد و پشیمان گشت و بدین معصیت  
انا نتمه و اما الله را چون گفت و در خواستش قبول توبه پیوست این آیه در حق او فرو آمد و بعضی گفته اند نزول  
تمام آیت در حق قبول توبه مسلمان عاصی از معاصی است بدلیل آنکه بالا ذکر توبه را میان مسلم بود و درین آیه قبول  
همان توبه بیان فرمود بدین طریق از و هم کفار فساق مراد شود و اطلاق کفار بر وجه تعلیل بود بر طریق و من کفر  
فان الله غنی عن العالمین و من ترک الصلوة عاندا فقد کفر و بعضی گویند آیه للذین یعملون السیئات هم الذین یعملون  
من قریب دارد و در ایشان مومنان عاصی است که پیش از حضور موت توبه کنند و پیش از هنگام غرغره تا سیب  
شوند و کیست التوبه للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت نازل در شان منافقان مسلط بالذنب  
یوتون و هم کفار در حق کافران است چه توبه مومنان یعنی برایمان و اعتقاد باشد و ایمان و اعتقاد پیش از غرغره  
تا سیب بود ظاهر آنست که توبه ایشان پیش از حضور موت باشد و منافقان و کافران که اعتقاد برایمان ندارند  
جز نزدیک حضور موت و مشابهت با ایمان بنیاد نزدیک حضور موت مقبول نبود و محبت پیرا شده  
منافقان و کافران اگر چه هر دو فریق کافرند در عدم قبول توبه هنگام حضور موت برابرند لیکن دو فرق محتمل اند  
یکی آنست بر دیگری که در هر ضمن است و سیار در سوال چون انما التوبه علی المسلم الذین یعملون السیئات  
هم الذین یعملون من قریب در حق مومنان باشد لازم آید که توبه ایشان از ماضی و حال است بائس مقبول بود و نیز



واجب دار بعد قبول سنان نیت از چهره ای از ثبوت صحت عمل مشیت عدم قبول سنان نیت با  
و آن قبوله تعالی آن باشد لا یضیع اجر المحسنین متقی بود و اگر محمول است لایدری گفتن واجب باشد اگر قبول  
سنان نیت از خود نوازش و توبه بعد از آن که بر او سنی قبول لایدری گفته اند مشیت و قبول بدین معنی در همه اعمال و  
در همه اوقات میان توبه با سرغیر آن در معنی فرق نبود و اگر گویند مشیت است این چنین توبه برای توبه مشیت  
باید داشته باشد و ترتیب توبه و توبه باید پسنداشته باشد و در مشیت توبه باید که توبه مذکور را اگر مشیت  
صحت پیوسته مشیت او برای عفو گناه بدلائل قاطعه ثابت گشته و اگر شکی در صحت موجود نبود و احتمال قبول بر  
ضم نباشد چنانچه گشته و ذکر آن بالا رفت پس دعوی تعلق توبه موطن عاصی از معاصی در وقت با مشیت  
صحت نمی پذیرد و هیچ وجه قرار نگیرد و در جمیع عمل نظر و تامل اند و جاهل یعنی لزوم توبه میان حال است  
اضطرار و حالت اختیار یعنی برین است که توبه مذکور را اضطراری است و همچنین نیست بلکه با مشیت توبه که اختیار  
از عدم و غم بر عدم است اختیار است و فعل اختیاری بی اختیار حاصل نشود و با اضطرار تحقق نگردد پس  
زمان مذکور اختیار بود و اگر زمان اختیار نباشد و عدم و غم که اختیار است حاصل نشود چون توبه حاصل  
نشود و فعل مشیت قبول نباشد و توبه و عدم یعنی لزوم عدم صلاحیت عذاب در حق هر سنی که عاصی است یا اختیار  
توبه هیچ سنی عاصی نیست که در وقت با مشیت توبه نمیکند و پیشانی نمی شود چنانچه هیچ کافر نیست که در وقت  
باس ایمان نمی آرد و دل بر قصد یقینی نمی گذارد و در غیر منع است و مستند است که برای ایمان آوردن  
هر کافر در وقت با مشیت قریب ذکر کرده دلیل آورده برای توبه هر سنی عاصی از معاصی دلیل ذکر  
نکرده و آیتی و حدیثی درین باب نیامده و هیچ کس بی دلیل ثابت نشود و دعوی مذکور درین محل است  
نبود با اینکه هر سنی در وقت هر کس که پیش از توبه با مشیت توبه می شود و توبه پیش از توبه مذکور  
برای احتمال مسأله مسلم ندارند و در غیر نیز ندارند اما ایمان آوردن کافر در وقت با مشیت دلیل و آن من  
لایزال الکتاب الا یؤمنون بر قبل مودت و آیه فلما را و با مسأله لایزال ثابت گشته و با خبر خبر صحت پیوسته که پیش از  
ندارد و دل او بر ایمان آوردن از غیر ایمان بغیر نبوده قبول پذیرند و نیز مشاهده عذاب مستلزم  
توبه نبوده و نیز یقین ایمان که همچون یقین اعیان است غیر حالت با مشیت توبه نمیند و در محتاج است  
اختیاری عاصی میگردد و بعد تلقین عیانی توبه اضطراری چگونه بود و بغیر اختیاری توبه چگونه حاصل آید اگر  
اینجا سوال کنند ایمان نیز فعل اختیاری است چه تقدیر و اقرار بغیر اختیاری نمی باشد پس ایمان  
اضطراری نبود با اختیار متعلق باشد ایمان کافر در وقت با مشیت اختیاری بود و بعد از توبه واجب است  
که شک نیست که ایمان فعل اختیاری است با اختیار حاصل میشود و لیکن شرط صحت او و هو کون الایمان با

فانیت می باشد زیرا آنچه ایمان بدان از روشنگاران و امور آخرت بر وجه غیبت فرض بود و پشاه و پیوست  
ایمان لغیب و تنقی گشت ایمان ایشان در وقت باس ازین جهت معتبر بود که ایمان بغیب نیست ایمان پشاه  
بر خلاف آن معنی است چنانچه در تفاسیر در آیه یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امت  
من قبل لکست فی ایمانها خیر آورده و بر صحت توبه عاصی از عاصی بعد ظهور آیه تفرغ کرده بعد مشاهده  
فرشتگان موسی و ظهور امور اخروی و علامات قیامت توبه ستمان از گناه مقبول است آن رد فاق سبوح  
و مقبول از کتب معتبره منقول است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ**  
**كَسَّهِنَّ وَأُولَئِكَ يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بَيَانِ حُكْمِ سَفَاحِ زَنَانِ** بود درین آیه حکم از احکام نکاح ایشان بود  
بهنود و چون در آیه است سابقه بر آیه توبه بیان احکام زنان بود چنانست که سابق بر این احکام دیگر از احکام زنان  
منتظر و مسائل بنود و این جمله را بر وجه استیفاء آورده از کلام سابق فصل کرد در میان ذکر احکام زنان ذکر توبه  
و قبول توبه را در هر ضابطه اخت ان ترثوا النساء که با فاعل است مراد از آنست که با فاعل کاف و فتح او خوانند لغیب بعضی  
اکراه و لغیب بعضی که ایه است و اندر برد و وجه لغیب حالتی است معنی مکررات و کاراته یا بر مصدیه است از باب ضربیه  
سوط ای لا یحل لکم ان ترثوا النساء این تا با کراه او بکراهیت یا ظرف است ای وقت اکراه او کرده ۱۰  
کرده اند بر وجه ایه است و در آغاز اسلام نیز عادت بود چون مردی بمردی دزدی گذاشتی سپهر است که از دزدی دیگر بود  
یا اقرب اقلد او با جمعه خویش بران زن یا بر ضمیمه او انداختن زن نیست را هم هر قدیم منکوحه خود ساختی این آیه در  
منع ایشان دارد گشت و این حکم در بلاد است ایشان بود و پیوست معنی اینست ای ستمان زنان اموات  
را بچو اموال اموات دارند میشود یعنی چنانچه بعد مردن ایشان اموال ایشان میراث میگردد زنان ایشان را  
مگر بگریز و لغیب گویند که ایشان زنان اموات را منکوحه میساختند و محبوسه میداشتند تا آنکه بمیرند و بر حکم  
شورس میراث از ایشان بگیرند میراث گرفتن ایشان که برین طریق بود برین آیه ازین نوع میراث گرفتن منع میفرماید  
و قید کرده قید واقعی بود احترازی باشد بر طریق خشیه اطلاق در آیه و لا یقتلوا اولادکم خشیه اطلاق باشند و لکن  
برین نکند که در صورت انتقام آن قیدی از وارث گشتن نبود **وَلَا تَعْصُوا لَهُمْ شَيْئًا**  
**يَتَّبِعُونَ مَا أَرْثَوْهُمْ** لکن آن یاتین یفاحشته میبینند این نمی بر جمله لا یحل لکم  
آن ترثوا النساء که اگر چه بصورت خبر است معلوف شده زیرا که باعتبار آنکه لغی ظل اثبات تحریم است بجزی الاثر لغی  
این جمله عطف است بر جمله لا یحل لکم آن ترثوا النساء که اگر چه بصورت خبر است معلوف نشده زیرا که باعتبار آنکه لغی  
حل اثبات تحریم است لا رد است که آن یاتین یفاحشته میبینند این لا یاتین فی جمیع الاوقات  
الاوقات یاتین یفاحشته میبینند ای لا یفاحشته میبینند از فاحشگی که در آن وقت و این سخن همان تمدن الاوقات علی وجه معلوف از زنان

روایت کرده اند اهل بدین راه در منکوحه ساختن زنان پیران و قزلبان بر پنج مسطور استماع متقصود  
نداشتند برین عمل ایشان را از شوهر دیگر باز میداشتند تا ایشان را محبوس دارند و تبرک و دخول و تبرک اتفاق  
میازارند تا تنگ آیند و طلب خلع نمایند و از زنان بدین جفا و بلا مال ایشان را که پیران یا قزلبان ایشان  
داوه بودند برپایند تا آنکه کمیته نسبت معین الفصاری که زن ابو قینس بن اصبغ الفصاری بود بعد مردن او پس از  
حصین بن ابی نفیس بروی جامه انداخت او را منکوحه خویش ساخت بروی جفا میکرد و او را بست و می آورد  
نه و طی میکرد و نه نفقه می آورد و نه بیرون آمدن رخصت میداد و نه راهش بر روی میکشاد و کینه مذکور پیش  
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمد در رشتان او فرمود در خانه بیاش تا آنکه در رشتان تو خدای فرمایند  
و بیان حکمی کنند زنان دیگر که همین حال داشتند بر سوائی که کینه کرده بود گماشتند پیش پیغمبر صلی الله تعالی  
علیه و سلم آمدند و ققه خویش عرض کردند این آیه نازل گشت و حکم حاد شده بیان پیوست معنی نیست  
منع میکنند زنان را از خواستن شوهر منکوحه ساختن ایشان بر پنج مذکور و آوردن دل ایشان بر وجه مسطور  
جفا و عنایر ایشان نگارید و جامه انداختن و منکوحه ساختن بی خطی و بی نفیسی و رسید مدارید بر  
اینکه بعضی چیزیکه پیران یا اقارب شما داوه اند پیرید یا ایشان را فقر و احتیاج سپرد و این محض جفاست  
عناست و بعضی گویند ضمیر لا تفصلو بین منکوحات سوروات که بعد مردن شوهر ایشان در چنان جامه  
خویش اندازند و بکره منکوحه خویش سازند جای نیست بلکه جایست بر منکوحاتی که تراضی شوند و در نکاح  
موجب شتابند و بعد نکاح چون شوهران ایشان را خوش نگویند و صحبت ایشان را کرده دانند از خوف مطایبه  
هر دو اجابت آنکه هر محمل داده اند طلاق گفتن نتوانند که بطلان دادن محمل صنایع خواهد گشت بمانی هر سبطا  
خواهد پیوست و ایشان را تبرک و دخول و تبرک اتفاق مفرست و مشتقت نمایند تا آنکه ایشان تنگ آمد و طلب  
خلع پیش آیند و هر محمل که بسته اند یا زود دهند و باقی مخرجند یا تیره و لا تفصلو بین لقمه بیوا بعضی با ائمه  
باب ایشان نازل گشت این عمل از ایشان منع پیوست معنی نیست مانع میشود منکوحاتی را که خوش  
نگذارید و نکاح ایشان باقی مدارید و بنا گذارند و نکاح باقی داشتند ازین که ایشان شوهران دیگر خواهند خوا  
و بجاست و عنایت دیگری بناسند باز مدارید و دل بر باز داشتند و حبس کردن ایشان در سوت دل گذارید  
مگر آنکه چارند غرض پیدا یعنی در تکب شوند و خبر زنار و عایشه و هرون یا المعمر و وفیت  
صفت است بر ولا تفصلو بین معنی نیست و زنند گاهی کند یا منکوحات بر نیل بروی که شرح پسند و طبع  
که قان کر فتموهن ففعلی ان تکلن بهواشی و یجعل الله فی حبسها  
گشتنرا فان کبرتموهن فتموهن ففعلی ان تکلن بهواشی و یجعل الله فی حبسها



این خبر طبعی است بر مملکت سابقه معنی نیست پس اگر بعد تکلیف کردن مکرر پندارید از نان روزی نشیند و  
در خوشی ایشان را بقتضای جانی ایشان را میارزید بزرگواری یک بدرید زیرا که شناید بود شتر چیری را مکرر پیش آید  
و دل بر بعضی او نگارید در آن تعدادی غریب و غریب را که در شمار از آثار آن بهره کامل برساند و در آن غنیمت  
که در دنیا و آخرت یکار آید و کار اولی و آخری پس او بپای حکما میست صوفی درنی خواست بگایت بد مزاج و  
بد خوشی یافتن انواع جفا آوردی صوفی مذکور بر آن صبر کردی و خود را تسلیم او ساخت و بر صفا جوئی او پرداخت  
و در بی زدن مذکور بر صوفی مذکور فرمایش کرد و او را برای ساختن آشامی برای خویش آورد صوفی چون مطلع او بود  
منو و شگفت بسیار بدین کار پرداخت و بد شواری تمام آشامی صفا ساخت و یک گرم بر داشت پیش آن زن  
مذکور داشت آن صوفی یک فراموش کرده بود آن زن را آشام مذکور بهیزه منو وزن مذکور از غنیمت صبر است  
دیگ گرم بر صوفی شکست کرده و آن دیگ و گوی صوفی افتاد صوفی را درین حال فتحی دست داد کار بر حسب  
مطلوب گشت و قرآن آورد شمر استبدال در فیه مکان در فیه و انشیت لعل و لعل  
قطار کاف لکات خذ و امینه شیتا این خبر طبعی است بر شریطیه سال الله علیه و انتم او بمن قطار بقتضای  
حال است ای و قد ایتیم او بمن فلا تخذوا جزایه و استمع معنی اینست اگر شما بدل کردن زنی بجا زنی خواهی  
و یکی از ایشان را بپوشید گا و پر زده باشد پس چیزی از آن مال بگیرد و نیست بر جمع در عطیه بر خویش بپوشد  
یعنی گویند قطار بر سر او نیست او قیه بود هر دو قیه چهل درم نقره باشد و در معنی قطار چند وجه دیگر بالا گفته  
و بیان شرح رفته سوال زنج نکره است و نکره در کلام مثبت و حدت تقاضا کند و لفظ احدی من در ایتیم احدی  
نقره بوجدت است تعلق نزع و اخذ و قطار و احدی آن را در تم فلا تخذوا بمن شیتا که خطاب جماعت است چگونگی  
باشد جواسب خطاب جمع بر طریق اذ تستمع الی الصلوة فاعلموا هر دو فردی صلوة بود خطاب جمع را بقتضای  
اجتماع جماعت چگونگی نباشد و چون خطاب و جمع هر فردی را علی وجه دارند خطاب جمع معنی اذ ارا احدکم ای  
کلی مشکل ندارند انا اخذ و فیه شیتا و شیتا شیتا استقام برای انکار بر وجه توجیه است  
ضمیه تاخذه و نه بر شیتا خود است ای تاخذه و نه شیتا شیتا منصوب است بر جمع خافض ای بهتان و انتم یا  
مصدیه از قبل ضربت سوطای تاخذه و نه بهتان و انتم یا مفعول له است که سبب فعل است نه غرض بر طریق قصد  
عن الحرس جتبا و خرج حاکم الزمیا مفعول فیه است ای تاخذه و نه وقت بهتان و انتم یا مفعول به است فعل  
مخذون را ای ترک کردن بهتان یا حال است از فاعل تاخذه و نه ای تاخذه و نه بهتان و انتم یا مفعول بهتان یا عبارت از  
افرا بر وجه حکایه و بوی خنجر او سبب است و شیتا شود و جلد تاخذه و نه تعلیل است یا ترتیل است معنی اینست ای  
و جبهتان بر وجه و افتر سبب عظمه یکدیگر بر سر از انچه زنان را داده اید این چنین است نشاید و حسیا



و طبعی است و در شریع عقدی مخصوص است و الا یعنی لکن است ای لکن باسقاط تا اخذ و ن به او ایراد و برای دفع و هم  
 کسی است که گمان بر د که عمل بمنی عینه که پیش از منی گذشته است نیز مؤثر اند و متوجه شود و از نکاح نه که در عقد مراد  
 دارند و چون پسران را نکاح منکوحات پدران حرام دارند حرمت و طبعی موطن است بیدالاست ثابت پندارند و چون  
 نکاح که متقد و از آن و طبعی بود حرام باشد و طبعی بر طریق اولی حرام بود معنی آیت چنین است که نکاح مذکور زانی را که پدران  
 شما نکاح کرده اند و ایشان را در جباله خویش آورده اند لیکن آنچه گذشته است اینی نکاح که گذشته است بدان ما خود نه اندیز پیران  
 پیش از مرد و منی منی پدید و نواند بود که از نکاح مذکور و طبعی مراد شود منی مذکور منی از و طبعی باشد معنی آیت چنین است  
 و طبعی ملکیت آنچه پدران شما از جنس زنان خرابید یا کنیزکان یا کسب من یا نکاح یا بغیر آن و طبعی که داند و ایشان را نسبت  
 شما در حکم مادری طلاق آورده اند پس این حرمت و طبعی موطن است پدران بر سبیل لطلاق عبارت این آیه ثابت بود و حرمت  
 نکاح منکوحات پدران با شواهد این تحقق گردد و در خصوص و از نکاح و طبعی است پس در حکم و طبعی بود نکاح منکوحه پدر در معنی  
 و طبعی موطنه پدر باشد آنکه **فما یحیی منکم و ما یقتلکم** این جمله تزییل است و چون از تکلیف این قول  
 امارت فتح اوست مرگبان او را تزییل منزله منکران کرد و بر طریق چهارم تحقیق عارضه محبان منی حکم فیه را محله را مگر  
 آورد معنی اینست بدرستی که نکاح منکوحات پدران و و طبعی موطن است ایشان پسران را معصیتی فاحشه بود یعنی فاحشه  
 اغیظ و سبب قتل باشد و **و ما یقتلکم** سبیلانکه مرده است مرده سبب سبب مرده منم فاحشه  
 اسی است سبیلانکه مرده تزییل است معنی اینست و بنده اینی است را می ایشان یعنی نکاح کنندگان موطن است پدران  
 یا و طبعی کتبه منکوحات ایشان **و ما یقتلکم** و **و ما یقتلکم** و **و ما یقتلکم** و **و ما یقتلکم**  
**و ما یقتلکم** و **و ما یقتلکم** و **و ما یقتلکم** و **و ما یقتلکم** و **و ما یقتلکم** و **و ما یقتلکم** و **و ما یقتلکم** و **و ما یقتلکم**  
 دیگر تا و الخ منکوحات معطوف اند بر ما یقتلکم چون در آیه سابق ذکر تحریم منکوحات و موطن است پدران کرد و سابع را  
 بر سوال از سایر منکوحات آورد جمله حرمت علیکم اما نکاح لایسته مستانف بود و جواب سوال مقدر باشد  
 معنی اینست حرام گردانیده شده اند بر شما مادران شما جدات مادری و پدری را اگر چه بوسایل باشند  
 و در حکم انکاح دانسته و دختران شما اگر چه بوسایل باشند و در حکم دخترانند و خواهران شما و  
 یعنی خواهران پدران شما و عالات یعنی خواهران مادران شما و دختران برادر و خواهران برادر  
 و خواهران برادر با طلاق همه اصناف خویش را مبتدول اند یعنی فاحشه را شامل اند و تحقیق که مصافقت و  
 انکاح بود بقول امام شافعی مراد از حرمت فعل باشد یعنی در حرمت علیکم المیتة و الدم تحریم اکل و در حرمت  
 انحریم تحریم شمشیر و از مرد و در حرمت علیکم و دنیا نکاح تحریم نکاح پندارند و آیه سابقه یعنی دلالتی مانع از انکاح  
 که در تحریم نکاح است موبد تاویل امام شافعی است امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه تقدیر بر فعل نکرد تاویل

و

عین شده و دوست فعل را مبنی بر حرمت عین داشته ایم و بر دو نوع پیدا نشد یکی آنکه عین او خون گویند  
و گاه و غیر آن خلال باشد حرمت او باعتبار تعلق حق غیر بود و دیگر آنکه او را چون میت و خون و غیره حرام دانند  
حرمت یکم احکام از باب حرمت فعل مبنی بر آن عمل باشد و **وَأَمْشَتْكُمْ فِي الْأَرْضِ صَعْتَكُمْ**  
معنی اینست و حرام کرد انداختن شما را در آن شما که شما را در مدت رضاع شیر داده اند و کشتن شما  
**فِي الرِّضَاعَةِ** معنی اینست و خواهران رضاعی شما که از جهت شیر خوردن خواهران اند همچو زاده مادرند  
**وَأَمْشَتْكُمْ فِي الْأَرْضِ** معنی اینست و حرام کرد انداختن شما را در آن شما که از جهت  
مادر خود یا غیره حرام باشند در حرمت موندن همچو اجهات اند و **وَرَبَّائِكُمُ الَّذِينَ فِي حُجُورِكُمْ**  
**فِي الرِّضَاعَةِ** معنی اینست و حرام کرد انداختن شما را در آن شما که از جهت  
در پرورش شما پرورش داده اند حرام باشد سوال چون فی حجورکم قید احترازی نبود چه دختر زن اگر  
جواب فائده ذکر اول تقویت جهت تحریم و تأیید آن باشد چه دختران که در عادت شایان نیستند همچو  
در کنار پرورده شود و سرور حرمت بود چون دختر بود در قید مذکور فائده عظیم است ذکر چهارم و مبنی بر نسب  
القی و خاتم بن برای مثل این فائده در اصطلاح اهل سعانی مبسوط است و با در خاتم بن برای تقدیر  
بر طریق و غیب به یاری می صاحب است معنی آیت چنین آید حرام کرد انداختن شما را در  
زنان شما که از نشان ایشان نیست که پرورده شوند در کنار شما ای زن را شوهران از زنان شما که ایشان را در  
مکان خالی در آورده اند و گوشه خلوت با ایشان در آورده اند و این کنایت است از جماع و برین تقدیر حرمت  
ثابت است با جماع و من مشهور است درین باب بعضی در حکم جماع دارند و بعضی او را در حکم جماع نمی بینند و فحاش  
**لَكُمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ حُجُورَهُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** می فانی لم تکنوا فادخلتموهن فلا جناح علیکم آنکه شما را  
این جمله مقرر شده است برای بیان حکم دختران زنان غیر مدخوله بها معنی اینست پس اگر زنان را مدخل نگردد باید  
این بر نگاری نباشد بر شما درین که دختران ایشان را نگاه گیرید و بفرموده او مدخل ما در او حرام نشود و مخالفت مادران  
که مجرد نگاه پیش از دخول بر زن حرام میگردد سوال علت و در صورتی که نیست است و درین خصوصیت  
در حرمت مادران نگاه را قاست مقام مدخلی کرده و بخرمیت قائل شده اند و در تحریم دختران نگاه را قائم مقام مدخلی  
نگفته شوبت جرمیت قائل شده میان ایشان فرق خصیت و تفاوت بر چه نبی است جواب فرق نیاید  
ایشان آنست که در مدخل و اجهات نسائکم بر صفت اطلاق آمده و در مدخل و بر بابکم الاتی فی حجورکم نمی نسائکم  
القی و خاتم بن بر سبیل تقدیر و این بر شمه چون در مدخل مطلق و مقید و در مدخل موجب محل مطهر  
مستبعد بود سوال قید من نسائکم الاتی و خاتم بن بهر دو حکم مذکور است چرا متعلق هر دو نشود هر دو حکم

بقید مذکور بر اسقید نبود چنانچه در است طلاق و عید می حران و خلعت دار گفته اند و بر تعلیق طلاق و عتاق بدخول در  
 رفته اند چنانچه است طلاق این قید بر دو حکم حایز نیست از آنچه در تعلق من مناسک التی و غلیم من من بیان بود  
 بر تعلق او بر یکا التی فی حجر کم من ابتدا می باشد در یک لفظ در یک ترکیب و در معنی مختلف داشتن حساب نیز نبود  
 سوال بعضی بافتات نساکم اسقید بقید مذکور و دانسته و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و ابن عباس و غیره  
 ابن عمر و ابن زبیر و اعمات نساکم التی و غلیم من خوانند و ابن عباس رضی الله عنه برین رفته و الله و الله و الله  
 الا که گفته بقول صحابه مذکور بقید چه گفته و بعضی مذکور باجز اسقید بقید مذکور نباشد چنانچه جواب قرآن مذکور بر  
 سبیل احادیث مستوات نیست بجز و اصل طلاق کتاب اسقید نتوان کرد و طلاق در لیل قطعی را بلیل خطی  
 در غیر تفسیر نتوان آورد و حلال است از این من احصا یکم حلال مع حلیه است  
 و حلیه منکوحه را گویند و قید من اصلا یکم از باب تکمیل بود برای رفع و هم در آمدن زن پس خوانده در تحریم باشد  
 چون مردمان قبشی را پس میخوانند و در زنی و لباس و طعام و آب همچو پس میدهند سوال بقید الذین من  
 اصلا یکم چنانچه زن پس خوانده از تحریم بیرون می آید زن پس رضاعی نیز خارج مینماید چنانچه است تفسیر  
 صفت بر قول صحیح و جب تفسیر نفی ماعدا ما بود نفی از حکم پس رضاعی ساکت باشد حکم حرمت زن پس رضاعی  
 بعد از تحریم من الزناح ما یحرم من النسب ثابت گردد معنی نیست و منکوحات پس از شاکه از اصلا  
 شاند بعضی از آب سلب شما مخلوق اند و ان یحکموا بین الاختین در اختیار حرمت  
 فعل ذکر کرده کلام بر صورت حرمت عین فیه و ذکر هر یکی از اختین با نفی او محل کلام بود حرمت عین در هر یک  
 نباشد معنی نیست حرام گردانیده نشود است بر شایع کردن میان دو خواهر در نکاح و این در حق ناکحان  
 و در طی ملک پس و این در شان مالکان است بلکه یعنی اگر یک خواهر در نکاح باشد و دوم خواهر را در نکاح شود  
 آورد و اگر یک خواهری را ملک پس و طی کرد تا این موطوعه از ملک بیرون نیاید و طی خواهر دوم را که ملک  
 دوست نشاید الا ما قد سلفت این بر شایع منقطع است الا معنی لکن است معنی نیست  
 لکن جمع کردن میان دو خواهر که گذشت و در ایام گذشته بعمل میوست بدان مأخوذ نماید که پیش از وقوع نکاح  
 بود و از حرمت عدم دلیل حرمت نمی نمود ان الله کان عفو کاذباً که این جمله ترسیل  
 تا یکدیگر بخیر است این از شایع باری تعالی بر وجه کاد و است واری است معنی نیست بدرستی که خدا  
 آمرزگار است گناهی که بنادانی گردید از ان در گذرد و دریم است برای که از شما واقع شده به بخیر است

والمحصنات من النساء الا ما ملککم ایما تکره

بحر



والحفصت النبیاء اتفاق فراق صا دست و از وی دو است از اولی مراد دست و در غیر این محل در تمام قرآن  
در لفظ محصنات منکر در معرف لفظ و اگر خوانند بر حسب اختلاف قراة معنی مختلف دانند و الحفصت عطف  
بر حریمات سابقه ای و حریمت علیکم الحفصات معنی نیست و حریمت که در آیه شده اند بر شمار زنان شوهر دار  
مگر زنان شوهر دار که برده شده اند و در دار اسلام آمده اند و شوهر این ایشان در دار حرب هستند که ایشان را  
دار یا بجز کسی بر حسب اختلاف از شوهر این جدا شده اند و از اولی مراد است از اولی مراد است سوال حکم صدایحیائیه است  
حریمت نکاح بود پس در مستثنی اثبات محل نکاح شود و همه دانند یا محلوکات نکاح نمی پیوندند و جواب است  
که در حکم صدر کلام حریمت نکاح بود بلکه بر اصل ابوجهیه رضی الله تعالی عنه حکم او حریمت عین باشد حریمت  
عین او را اخراج از فعلیت فعل میکنند و حریمت فعل یعنی بر حریمت عین میشود و اگر تسلیم کنیم که حکم صدر کلام  
نفسیه فنی است حریمت فعل بود و معنی کلام حرم علیکم نکاح ایماکم باشد جواب گویم و نقضی از اشکال جویم  
که نکاح محلوکات غیر مالک را را بود برین طریق محلوکات محل حل نکاح باشد معنوال برین تقدیر انتشار صیبه  
لازم می آید و کلام پراکنده بنماید و ضمیر علیکم حکایت ناکان است و ضمیر مالکیت ایماکم حکایت مالکان است  
جواب خطاب در هر دو محل یعنی مالک و مالکیت ایماکم می نمایان راست و عود ضمیر برین نوع باختلاف  
و ما صدق علیه راست چنانچه در فقه لم یستطع منکم طلاق ان نکاح الحفصات المومنات فهن مالکیت ایماکم من  
فتیایکم المومنات گفته اند و در التیام ضمیر منکم و ایماکم بران رفته اند فالغی حرم علیکم ایما المومنات نکاح الحفصات  
سوال انکالا مالکیت ایماکم فاما لکم حریم علیکم ایما المومنات معنوال مالکیت ایماکم عام است متناول هر قسم  
ارادت یقین سبیات چیست و یقین این قسم بر چه وجه می است جواب است ایما سبیات شوهر دار  
بر دست آمده اند و بر حسب اختلاف بسبی بایه تیار در بی شوهر شده اند و هر اوانه زیر این قسمی دیگر از محلوکات  
صالح اند که ان مالکیت ایماکم بر او باشد چه اگر شوهر ندارند و داخل محصنات نباشد مستثنای متصل در دست  
غیا بد استثنای متقطع نیز می آید زیرا که چون ایشان را شوهر نباشد و سایر اسباب حریمت تنفی بود ایشان  
ما را از لکم باشند حل ایشان بجهوم و اخل لکم ما را از لکم ثابت گردد بر این است اثبات حل ایشان استثنای  
مذکور حاجت نبود و اگر شوهر دارند داخل محصنات باشند با وجود تحقق مستحب حریمت انتشار از حریمت صحیح  
بود چون غیر سبیات مراد ایشان داشت سبیات متعین باید پذیر داشت سوال چون سبیات در تیار  
دار تالیسی بر حسب اختلاف بی شوهر باشند داخل محصنات که عبارت از زنان با شوهر اند نمائید استثنای  
ایشان از محصنات چگونه صحیح بود و مستثنای متصل چه نوع درست آمده جواب ایشان پیش از آنکه حکم  
شروع شود و تیار این در تالیسی استحقاق به حال محصنات نبوده و از روی ظاهر ذوات از اولی مراد

استفقا بر ابي بيان بيرون آمدن ایشان از کم محضات نه بيان انتفاء واحسان ایشان بود و بيان در قوس تحت  
 بتنايس و ارباب السجی بر حسب اختلاف که میان علم است باشد پس در ایشان ذو اعتبار شد دخول ظاهر بی باعتبار  
 استصواب حال و استتار باعتبار خروج شرعی بتبدل احوال و برای استتار متصل دخول من وجه کافی بود دخول  
 من کل وجه حاجت نباشد و نظیر این آنست که گویند لا تقبل شهادة هؤلاء الصبيان الا ان قالان فانه بالغ و چنانچه  
 در قول امام شافعی رحمه الله علیه در مراسيل آمده الا قبل المراسيل الا مراسيل عتيدين السبيل فاني تتبعها فوجدت  
 مسانيد و چنانچه در مورد و كيد المرح باليشب الذم و بالعلش استتار متصل گفته اند و دخول من وجه اذن وجه قائل  
 شده اند **كُتِبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ** مستمرضيل محذوفه را ای کتب الله عليكم حرمة هذه المحرمات  
 کتابا و قدر تقدیر معنی نیست بنشسته است خدای حرمت این محرمات را بر شما بنشسته تقدیر کرده است تقدیر  
 کردن و آن معنی بر مکه مضمون جمله سابقه است از قبیل لا عملی الف در هم غرقا و الله اگر دعوة الحق و تواند بود کتاب  
 الله عليكم مستوجب بر اعرا باشد بقدر الزم کتاب الله بود معنی چنین گویند لازم گیرید کتاب خدا را که بر شما  
 یعنی دل بران دارید و عمل بران لازم نیدارید **و احل لكم ما ورثكم** و اصل لكم ما ورثكم با و کرم من المحرمات این جا معلوم  
 ماضی معروف مجهول خوانند و معنی بر حسب آن دانند ای و اصل لكم ما ورثكم با و کرم من المحرمات این جا معلوم  
 بر جمله حرمت عليكم امواتكم معنی نیست و حلال اگر داند خدای برای شما آنچه در این محرمات مذکور است یا گویند  
 حلال گردانیده شده است برای شما آنچه در این زنان مسلوبه است یعنی ایشان را حلال نکاح و دلی متاگردانیده و خبر  
 حل ایشان مشتمل بر سوا ال سلقه ثلثه بیش از آنکه شوهر دوم بخواهد شوهر اول را زنی که زیاده بر چهار زن  
 صاحب چهار زن را و مالک ملوک را و حلی از ولد ثابت و النسب هم مردان را حلال نه اند نکاح با ایشان بود  
 و مذکور نشوند و شک نیست که ایشان و رای محرمات مذکور اند و غیر زنان مسلوبه اند و هم اصل لكم ما ورثكم  
 چگونه آید و شمول این چه نوع روی نماید جواب زن مذکور از عموم و اصل لكم ما ورثكم با و کرم من المحرمات  
 گفته اند و از عموم عام مذکور بیرون رفته اند سلقه ثلثه بقوله تعالى فان طلقته فلا تحل له من بعد حتى تنكح زوجا غیر  
 مخصوص شده و زنی که زیاده بر چهار زن است بقوله تعالى فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنی و ثلثه و رباع بیرون آمده  
 و نکاح مالک ملوک متافی طاعت زن و جریان امر شوهر سمع پس نفوت مصالح نکاح باشد و سقده معا جماعی سمع  
 الشی فیوت نفیات اغراضه یعنی فوات اغراض شتی فوات او بود و حلی غیر زنا که نکاح او با جماع باطل است عموم  
 اصل لكم ما ورثكم از غیر شامل سبب در نکاح حلی از آن اختلاف علم است نزدیک امام ابو یوسف نکاح حلی زن از آن  
 بر حلی غیر زنا بجامع اقتضای و لد باطل بود و تفسیر عام مخصوص البعض لیسر بود یا باشد و امام ظاهرا نفوت حرام  
 یا زانی سلقه حلی زنا قائل نیست و اصل لكم ما ورثكم بیرون نمی آرد پس ای و بیان از نفوت عليكم

اما تکلیف محمول آورد و در بیان مرقآت بصیغه معروف خوانده صیغه معروف ذکر کرد درین تفرقه نکته چیست و  
این فرق بر کدام وجه منی است چه اسب حل از باب تنسیخ و تسبیح است نسبت او سوی خویش تنسیخ کرد و در هر  
که از باب تنسیخ و تنقیح است برای ترک تصریح نسبت فعل محمول آورد آن **لَا تَنْكِحُوا أَبْنَاءَ أُمَّهَاتِكُمْ**  
مفعول له است بتقدیر لام و یا برای الصاق است اینی حل لکم با و نیز لکم لان بتبعوا اینی با و لکم سوال در حق  
لام از مفعول که میان او و بیان عامل اتحاد در فاعل و زمان شرط آورده و شک نیست که شرطی است در شرط فایست  
شده چه اعتبار فعل محمول و اصل فعل خداست و اصل باضی است و اعتبار مستقبل است با فاعل می شرط  
خودت لام چنانچه در واسعه در کتب خود آورده این شرط جز غیر این و ان نیست چه جواز وقت الیم نیست  
اسن او انک قائم اسیر من ممکن صاحب کثرت ارادت ان تنفیذ تقدیر کرده تا اتحاد فاعل و زمان حاصل  
کرد و بر حکم قاعده مذکور که روایت کردیم حاجت بتقدیر چیزی نمیشود و توان بود ان تنفیذ با و لکم بتقدیر جنسیه  
بدل اشتغال باشد از مادر لکم ای حل لکم با و را از لکم اعتبار لکم یا این با و لکم معنی انیست حلال کرد نیست  
خدای برای شما مادر را حرمت مذکور را ایشان را مال خویش بخوبی و طی ایشان برین شرط طلب کنید و بدانکه هر  
در زمان تنسیخ لازم نشود لیکن نزدیک امام غلام نفس عقد واجب بود زیرا که با و لکم برای الصاق است و لا  
برای موقوف مال یا اعتبار کند و اعتبار صحیح بعقد است پس مال ملحق بعقد باشد و نزدیک امام شافعی انوم هر دو یک  
بغیر تنسیخ بعد و طی بود زیرا که هر عرض بقیه است و لزوم بدل پیشتر از استیفاء تبدیل نباشد **لَا تَنْكِحُوا**  
**أُمَّهَاتِكُمْ** این حال است از فاعل ان تنفیذ الی نا کین غیر زانیین معنی انیست تنسیخ زمان را  
مال خویش در حالت که نا کین در حال که زانی ازین مال خویش ماضی در نکاح کنید در سلف و صرف و نکر و نه  
چه صرف گذشته در سلف مال یا تنای سازد و خود را محکوم علیه در نکاح و عذاب اخاذ و خسر الدیاء الاخصرة  
شود از حیث دین و دنیا خاصه که **وَقَدْ أَهْلَتْهُنَّ وَأَسْلَمْنَ** یا **أَجْزَأَ هُنَّ** یا **أَجْزَأَ هُنَّ**  
**فَرَأَيْتُمْ أَفْعَاكُم مِّنْهُنَّ** یا **فَرَأَيْتُمْ أَفْعَاكُم مِّنْهُنَّ** یا **فَرَأَيْتُمْ أَفْعَاكُم مِّنْهُنَّ** یا **فَرَأَيْتُمْ أَفْعَاكُم مِّنْهُنَّ**  
است یا ای فاترین اخورین علیه فریفته حال است از اخورین معنی انیست پس آنچه شما بدین از جماعتی یا اخوت  
بعیبه بر خرداری که پس ایشان را هر برای ایشان در حالت که آن هر برای ایشان تقدیر است بمال آن میسد  
و توان بود که نا عیارت از زمان باشد افراد لفظیه از حیث ما بود و تمییز فاترین از عیبت معنی دار بود و است  
که اگر ماکه مخصوص است بغیر عیبت از حق زمان باعتبار صفت بود یا تنسیخ زمان ناقصات عقل بغیر عیبتان پس در  
چون تواند بود که جمله فاعل مستقیم تا آخر معترض باشد اعراض او در اشاره ذکر حکم نکاح برای بیان حکم تنسیخ بود معنی بیان  
آید پس آنچه بر خرداری که بد و بران از زمان تنسیخ پذیرند پس ایشان را اخورین میسد و موافق ایشان در حالت

تفسیر سوره طه

والمصطفی الامیر

که بمقدور است کشیم کینه برین و چه حکم این آیت منسوب بود آنچه ناسخ نکاح شده است ناسخ حکم این آیه باشد و او  
 کرده اند در غزواتی لشکر را در ننگ افتاد و مردان با تو قاتل فراموش و او این آیه نازل گشت استعجیل فرمودند و پیوسته  
 و آن آنست که مردی از بنی نضیر بمکه میامد و غیر آن نکاح کند بانه ای مدت معینه نکاح می شود و نیز مرد و در حبس  
 شود که این زن را بگذارد و بر او واجب بود که او را تا ظهور برکت رحم او در بیست غدت نگه دارد و بعد از نکاح مستحب  
 منسوخ گشت استعجیل فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و سلم انی کنت افرجه بالاکستماع من من یزعم انما  
 الا ان الله حرم ذلک الی یوم القیامه و در حدیث دیگر آمده من کان عندہ شی من بذر النساء اللاتی یتبعن من  
 فلیحل سبیلهما و ابن عباس رضی الله تعالی عنهما سیگوید این آیه منسوخ آمده از امام مالک نیز همین نوع  
 مروی شده و در بعضی روایت است که ابن عباس ازین سخن رجوع کرده و گفته که از آنچه من در نکاح منسوخ  
 باب مصرع گفته بودم از آن تو برگردم و رجوع نمودم و لا اجتناع علیکم فیما ترضون من النساء و من  
 یقبل الفریضه و لا جناح علیکم عطف است بر اجل کم و او را در ذلکم ان یتقوا یا سواکم معنی آنست  
 و نیز پیغمبر نیست مرثیه را در آنچه یکدیگر را معنی شود و مرثیه را بر معنی بیدار تقدیر یکدیگر زیاده است نقصان کینه  
 ان الله جسد ان علیکم احبکم و این جمله تزیین است تاکید او از جنت شاد باری بر وجه  
 و کاد و استواری نیست معنی آنست بدرستی خدام و انا ترست استوار کار است و معنی آنست که شما را اندر هر چه  
 کند یکدیگر را دوستی و آری کند و من که یستطیع میت که طولا ان یمیکم المحصنات المؤمنات  
 قیوس تمامه که است آیتان که من فقیه است که المؤمنات میباشند این جمله عطف است بر جمله فی استعظم  
 به منن محصنات در قرآن پس معنی آمده زن شوهر دار چنانچه بالا گفته محصنات معنی حجاب چنانچه درین آیه است که  
 و محصنات معنی عقیق بر بره از زن چنانچه در آیت والذین یرسون المحصنات ثم لم یأتوا بایة شده اند که  
 شده و معنی غریبه سیلمات سو طوات بنکاح صحیح هر ساله رحم زنا بیان پیوسته طولا اسی منزل مال و این مفعول مطلق  
 است از باب خبریه سو طو اسی و من لم یستطیع استعانة بطول ان یمیکم المحصنات مفعول له است اسی من لم  
 یستطیع بطوله و ان هر دو قید اثبات است نه قید نفی و ان یمیکم مفعول است ممر لم یستطیع را و تواند بود طولا معنی توانا  
 و عطا مفعول یلم یستطیع باشد برین وجه ان یمیکم متعلق طولا دارند تعلق او بتقدیر فی تعلق ظرف و متعلق به لام تعلق  
 غرض پیدا ز معنی آیه چنین آید هر که تواند فعل مال یا از نسبت فعل مال که محصنات را نکاح کند پس گویند از آن  
 مالک است از آن دستار شما اسی سونان از کثیر کلن سونند در نکاح آرد یا گویند هر که برای نکاح محصنات سونند  
 یا در نکاح نکاح کردن ایشان و او مال نتواند پس کثیر کلن مسلمانان که سونند باشند سنا که هر که سونند  
 و این آیه بطاهر فرموده است امام شافعی نیست که چون حجاب نکاح آمده مشهور ما بعد عم استقامت نکاح حرمه

باشند بر تقدیر و بوجوب استطاعت نیکو حره و انتقاد این شرط مقتضی بود و موید او قول این عباس است رضی الله  
 تعالی عنهما من ملک ثلاثاً فی درسم فرض علیه الحج و حرم علیه نیکو الاثمة و نیز نیکو الاثمة موجب بنده ساختن ولد  
 بود و حر را با وجود قدرت نیکو حره بنده ساختن و لو خویش را روا نباشد ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه  
 ازین آیه فقہی میگوید و امام شافعی را بدو وجه جواب میگوید یکی آنکه عدم شرط نزد یک عدم شرط عدم اصلی  
 بود و عدم او بعدم دلیل سنت نه دلیل عدم که معارض شود زیرا که عدم شرط موجب عدم او نبود پس عین  
 اصلی شیو است را بهیومات جواز نیکو چون فاکو اناطاب لکم من النبیاء و امثال آن منافی نباشد و دوم آنکه  
 نیکو را در ان نیکو الهضات و طی محل میکنند و عدم استطاعت و طی حره را کتایه از عدم وجود حسره و  
 فراش او میدارد و آیه را بر مسئله اجماعی محل میکنند که نیکو اتمه با بودن حره در نیکو درست نیست مسئله  
 موافق آیه مسطور برین معنی است و قید کنیز کان یومئذ یکان نام شافعی رحمه الله علیه موجب عدم  
 جواز نیکو کنیز کان کنایت است زیرا که او وصف را طی بشرط میدارد و عدم شرط را موجب عدم حکم پان  
 و نزدیک ابو حنیفه رحمه الله علیه اصلی در جات و صنف است که علت حکم باشد و عدم علت موجب عدم  
 حکم نبود عدم و صنفی که شرط است چگونه موجب عدم حکم شود ابو حنیفه حکم شرط وجود بشرط نزدیک وجود بشرط  
 میدارد و عدم حکم نزدیک عدم شرط بعدم دلیل میگوید بدلیل عدم می پذیرد و الله اعلم با اینان  
 بعضی گفته اند بعضی اسی بحال اینان که می بینیم من الحر و العبد و الحر و الاثمة من یحلیه حکم  
 و اثبت فلا تفصیل من الحر و العبد و الحر و الاثمة فی الایمان خرب عبید یکن احکم ایمان من الحر و العبد من یحلیه  
 اسی بعضی قریب من بعض لا یفرق التفاوت بینکم بعد تقاریرکم فی الایمان فلا تستبکفوا من نیکو الاثمة و الله اعلم  
 من بعض معلوم است هر چند بینک هر قیاساً تمام الموهبات را و بعد و الله اعلم با اینان که معتقد است برای بیان  
 جهت تجویز با ثبات صفت ایمان و عدم تبعاً بعد ایشان در ان معنی نیست و اناتو سبب خدا بحال  
 ایمان شما شاید ایمان کثیرک را از ایمان خبر استوار تر دانند شاید ایمان حر را ضعیف تر از ایمان بنده خوانند  
 بعضی از شما در باب ایمان قریب اند از بعضی میان مومنان در ایمان تمیز نباید و در اتقان فرقی کردن  
 نشاید و حر را از نیکو اتمه چه جای استکشاف بود و چه محل استکشاف باشد فاشکوهن بسیار  
 اکثر اصحاب فاسیه است خلد مترتب است و الله اعلم با اینان که بعضی من بعض معنی نیست چون  
 بیان شما در ایمان فرقی نیست استکشاف معنی است کنیز کان را باذن صاحبان ایشان نیکو کند هم  
 شریع و تقم فرزند سبوال نیکو ایشان از ضمن مملکت ایمان که تقدیر فاکو افرم شده بود و دوم برابر  
 چه ذکر کرد و مکرر برای چه آن است از حجت اظهر تر شرب صحت نیکو بر ثبوت اطمینان نیکو با ایمان





اگر فاحشه را از ملک بشوند پس برایشان نمیدانند و چون بر آید از صد تازیانه که در میان او می‌تابد و در میان او  
زیر آن رقیق منصف حدود حقوق بود و از غدا سبب نیکو بر جای هر دو دست در جرم چه رجم تنصیف پدید نیاید و در میان او  
محضات مذکور حراری اند که مستوجب جهاد باشند و نه محضات یا حصان شرعی که محض است و موجب رجم بوده اند  
قابل تنصیف نباشند و احصان که در فاذ احصان مذکور است این محضات تنصیف می‌شود و در میان او  
در و المحضات من النساء با اتفاق مفسرین باشد و این محضات رجم می‌شود و در میان او  
شرط یعنی بر تقدیری که شوهر و از نباشد قائل می‌شود و در اصل این محضات رجم می‌شود و در میان او  
و عدم شرط می‌شود و در میان او محضات رجم می‌شود و در میان او  
این نص و میان آن مخالفت نیاید سوال در احصان اذا استمال کرد و در میان او  
و این تفاوت بر چه بنی است **جواب** اتیان فاحشه یعنی زن با برهنه می‌شود و در میان او  
بود و احصان یعنی شوهر داشتن کثیر کان که موافق طبع و شرح کثیر الوقوع است و اگر  
غیر مسافحات بر وجه تنگی بود اینجا بر وجه تعریف روی شود و التکرار اذا عیدیت معصرة کانت الثانية علی  
ایضا چنانچه بیان کردی سفارت می‌آید کلام موافق قاعده مذکور می‌باشد و اینجا بر وجه تعریف روی شود و التکرار اذا عیدیت معصرة کانت الثانية علی  
بدلیل شده ذلک لمن حیثی النسب است و این جمله مراد از آن فاحشه می‌باشد و این جمله مراد از آن فاحشه می‌باشد  
و میان شرط و از آنرا تمهید است معنی اینست ان یعنی جواز کلام کثیر کان مخصوص کسی نیست که از آنرا تمهید است  
و از وقوع این جریمه فاحشه قایل بود و لیکن انام شافعی رحمه الله علیه ذلک را اشارت بر جواز کلام از آنرا تمهید است  
الفتاوی آن می‌دارد و آن بر حکم این آیه مخصوص بجائیت زنا می‌باشد و بر تقدیر قدرت بر کلام حره که سرچشمه  
خوف زناست کلام آیه منعقد می‌دارد و ابو حنیفه رحمه الله علیه ذلک را اشارت بر جواز کلام از آنرا تمهید است  
کلام می‌دارد و اباحت کلام بر حکم این آیه مخصوص بجائیت زنا می‌باشد و بر تقدیر قدرت بر کلام حره که سرچشمه  
بمختلف خوف زناست کلام را مکرر می‌خواند و اینجا بر وجه تعریف روی شود و التکرار اذا عیدیت معصرة کانت الثانية علی  
این ذلک بر هر دو قول اشارت بر الفتاوی کلام آیه باشد و این مخصوص بجائیت بودن از زنا بود و خوف ذلک امام  
اتفاق خوف زنا متعلق بقدرت بجام حره دارند و بر قول امام اعظم متعلق باقتضای بودن حره در کلام است  
پس اختلاف میان ایشان بر این است که اختلاف ایشان در میان آیه بود و آنرا مذکور است اما کمال مستطاب  
شود و آن نصیب بر دو اختیار است که در آن تفسیر و مرفوع کمال بر اینهاست و تفسیر کلام خبر شد  
و این جمله عطف است بر جمله ذلک لمن حیثی النسب معنی اینست و صبر کرد بر اینها از کلام امام که بر تقدیر عزل  
متضمن انعامه مار محرم که متضمن خلقی بنی آدم است و در تقدیر ازال در رجم حرجب اوراق دل و



این کار هموار می گردد پس سزاوار بود که اکنون آن کار را بخواهید و ارادت قبول تو به از روی بر و سستی نماید  
**وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمْسِكَ لَهُمْ مَنَافِعَ عَظِيمًا**  
 عطف است بر برید باشد پس این کلمه معنی اینست و میخواهند که کسی که پیروی نمیکند و داعی شهوات است را بپند  
 بپند و افشاری که هزاران خواه و دین و شیخ شریع متین بپای عظیم کنند و خود را همچو ایشان در اتباع شهوات انگیند  
 چنانچه بعضی محرمات نیز در این شهوات چون نبات اخوت و اخوات و نبات این بپند و نبات عمارت و  
 نبات خالات همچو ایشان حلال پندارند و زنا هم نفس دل بجای بدست قاید شهوات بسیارند چنانچه بعضی شهوات  
 ثمرین و دیگر بر اساس و طلب و اسیر شده و دیگری را اسیر شده خواهد بود **يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَمُنَّ بِكُمُ الْغَيْبُ**  
**عَلَيْكُمْ وَهُوَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** چون اتباع شهوات را نگویند و سبیل شهوات پسندید چنانست که کسی  
 از توسیع مجال قضا به شهوات و تکثیر مواضع حل چون بااحت زیادت زنان تا چهار و باحت کثیران  
 بلکه همین آفت در که باشند و بااحت تکلیف کثیران غیر باوجود آنکه متعین ارتباطی و بدست گزینی از تنبیل و سستی  
 شهوات و قسمی از رغبت و لذات است سوال کرد و بپای استیفاء گفت بپای شهوات چنانست که  
 معنی اینست میخواهد خدای که تحقیق کند یعنی کار را بر شما سبک گرداند و در وقت شما از سبک حال قضا  
 شهوات و تکثیر مواضع رغبت آسانی نمید که تعین آن بر شما ثقیل بود می و کار و شوا را بخود می و شایسته  
**الْإِنْسَانُ ضَعِيفٌ** غیله حال است ای قریظ الانسان ضعیف یعنی ضعیف است و قریظ شعله الجوع و غیره و قریظ  
 سطوتها چون نفس اماره سر بر آورد و روی بر سر کشی و سر فرازی آوردن که اسیر شهوات و جوع و دل که گرفتار  
 اسطوره و قلع است از مقاومت او منت دارد و معارضت سطوره شهوات را طاقت نیار و حتی سحرانه تنها  
 محال قضا به شهوات را کمتر کرد و مواضع حل را بصفت و وسعت دایره آورد تا محال بر ایشان و شوا را نگردد  
 و کار قضا به شهوات بر ایشان آسانی پذیرد از سعید بن المسیب مروی است که در مجلسی بنامه رسید و حال  
 قوامی و بستی کشیده یک چشم بکی رفته و چشم دوم شکو کشته بیند و میگفتی که صبر از زنان نمیتوانم کرد و دل از صحبت  
 ایشان باز نمیتوانم آورد و چهار سعید بن المسیب رضی الله تعالی عنه مروی است که با این شیطان بن بی آدم قط  
 الا انهم من قبل النساء و جا دیگر آمده النساء جایل الشیطان یعنی گویند مرد از شهوات متعین و طاقت است  
 از آنی منین آفریده پنج اختلاف طبایع کشیده مثلا بگرسنگی و تشنگی گشته و بگرمی و سرما از تاب و طاقت رفته و بپند  
 برو جفا کند کسی ریج و عصار ساند یعنی غذا میبرد و شکم شود و بعضی بقدر از خلق و زود و گاهی بپند و بپند  
 باز و گاهی تاب حرارت بی تاب سازد و گاهی بر سست تن او را تاب گرداند گاهی رطوبت و بعضی خشک و پند  
 قطع آن صورتی که هست بیولای او عدم بر لار او و ام بر او و اندک و اندک و چنانکه در بارگاهش





اسباب یک چوین همه و صدقه و غیر آن در بودن هر یکی سبب صحیح برای ملک ملوک تجارت دارند و موجب  
حل فقر فاشه بر وجهی شریک دارند و **وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ** و عطف است بر **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ** و  
باید باطل معنی نیست و لغتنامه خویش را یعنی مسلمانان را و اهل دین خویش را که نفسهای ایشان همچون نفسها  
شمارست کشید که چون ایشان را بکشید چنانست که نفسهای خویش را کشید باشید و این بنی از قتل مسلمانان  
بعد از بنی از خوردن مال ایشان **إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا** این جمله نیز بیل  
نکاید از جهت این از مقصود شایسته باری بر وجه و کلام است و استواری است معنی نیست بدستی که خدای  
در شان شما خداوند رحمت و عطیه بخشانیده از محبت و خطیئه است یقین یکی و منع از بدی هر دو از رحمت و از با  
قیض نعمت است سوال اکل مال غیر باطل و سایر تصرفات در منی برابر بود اکل را تخصیص منی بجه و به با  
جواب اکل مغلم همه تصرفات است غشای خدا و غناست در همه جزاردن در اید و در گوشت و پوست و رگ  
نی تداخل نماید پس بنی از و این بود و اتمام در و اتم باشد **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدُوًّا**  
**وَكْرَهًا كَيْفَ يُصْلِحُ نَفْسًا** و آنکه اشارت با اکل اموال باطل و بر قتل نفس است و اشارت با قتل و  
بر مذکور بود بر طریق بلا فاعل و لا مفعول بنی و آنکه عدد و انا و ظلم مفعول له است و می و من لفعل متعدی و من  
یا مفعول مطلق است از باب مفعول به سوطا می و من لفعل و آنکه فعل با مفعول فیه است می و من  
و آنکه فی وقت عدوان و ظلم یا تمییز باشد می و من لفعل و آنکه لفعل من نیست انه عدوان و ظلم با حال بود  
و من لفعل و آنکه عدوان و ظلم مفعول نصیه نارا جمله جزیره است تشکیه نارا برای تفخیم و تمویل است  
سوال فاعل برای تحقیق مع الوصل بود و مفعول برای استقبال بعید باشد جمع میان دو حرف تنافی چگونه  
آید چو استقبال شک نیست که سوف برای استقبال بعید است در فعلی که بعد از است مشیت بعید است  
و فاعل ادا و اصل ایجاد و ذکر و عهد دارند میان به مفعول چیزی و اصل ذکر او و اختیار بد تنافی بین دارند جمله  
و من لفعل میان مفعول معنی و لا تأمنوا و عطف علییه یعنی لا تأكلوا أموالکم مستتر ضمه است برای تنبی  
و این باقی و عهد معنی پذیرد پس هر که فعل مذکور یعنی اکل اموال باطل و قتل نفس از جهت ارادت نفسی و علم  
که و این کار بر وجهی می و ظلم آورد و این سر انجام امر را در آتش و آریم و در عقاب و عذاب آریم و **وَكُلَّ**  
**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** جمله و کان و آنکه علی الله سیرا نیز بیل است معنی نیست و است  
و این در مجرمان در آتش بر خدای عز و جل آسان **إِنْ تَجْعَلُوا كُتُبَكُمْ كِتَابًا**  
**مَنْ تَكُونُ مِنْكُمْ مَنَاسِكُمْ يَكُونُ** و آنکه خداوند خدای را و آنکه خداوند خدای را و آنکه خداوند خدای را  
التماس چهار مرتبه ترسید و آنکه تنبه بر طاعت فرمانها خدای از او امر و نوای و نما و اسر لفعول و در نوای



گویند که اگر است سست دو زده نمی که بالا گذر خفته و بهشت دیگر یا ترک صلوة متکبر و منع زکوة و حد و کسبه  
حیف از و عیبت زیارت بر تلبث و تحقیر مسلمانان و تقصیر عباد و بعضی قلیبه رحم و جمع میان صلوات بعین  
و منع فضل آب از شنبه بعد از سیر شدن خود و حیانت و غیبت و جز آن و قتل و کتمان شهادت و انقلاب  
از بهجت و دروغ گفتن و بیع آلات حرب بر دست کفار که ظلم زیارت کنند و کبار سیر گویند و بعضی تابش  
رسانند و بعضی قریب فصد گویند و بعضی در کبار عمر عدوی همین ندانند بلکه از امور سخی خوانند و گوی بر نسبت آنچه  
فرودتر از دست کبر است و بخت بت آنچه بالا تر از دست سفیر است اما میان کبار اگر کبار است که در دست  
آمده الا ان اینکیم با کبر الکبار فالو ابلی یارسول الله فقال الا شرک با شد و حقوق الوالدین و شهادة الزور و کاف  
متکلم با مجلس و قول الزور فقال الا و قول الزور و شهادة الزور قال الزور و کاف لبقولها حتی قلت لایک من این  
اگر گوی معتبر نه تمسک کنند کفایت سیاحت و احوال جنت موقوف بر اجتناب از کبار انداختن اصحاب کبار حمله در  
پیدا رند نه به ایشان خطاست لقوله تعالى ان الله لا یغفران بشرک به و بعضی ما دون ذلک لمن یشاور قوما  
یا عدوی الذین یؤفوا علی انفسهم لا یغفروا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً هر دو آیه در غفران و ساق  
میان کبیر و بعضی نیست قائل شدن بعدم غفران کبیر و لبدیم مواخذه صغیر مخالف این هر دو آیه باشد چنانچه  
معتبران بر نه اند جواب از تمسک ایشان بر این آیه آنست که کبار بر مذکور در باطل بر انواع کفر برای کفار  
سیاحت شرط دارند معنی اینست اگر شما بکنسور وید از کبار آنچه نمی کرده میشود یعنی انواع کفر که کبار بر منتهیات  
بگنایند و خود را از اصناف کفر و کفری دور دارید اگر خواهیم گمان شمار از کبار و صغار دور کنیم و شمار در قبا  
در آمدن یا جامی در آوردن یا در آمدنی دور آمدنی که بزرگ است قبل العذاب پیشینه عفو فضل یا بعد العذاب بزرگ  
قادر گناه عدلاً در آیم و لا تفتنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض روایت  
کرده اند که مردمان نصیب خویش در میراث و دو چند نصیب زنان یافتند در از روی تشییع ثواب آخرت  
تتأقتند و زنان نصیب خویش لغت نصیب مردان ملاحظه کردند دل بر تنگ آنصف عقوبت آخرت آورد و مردان  
و زنان مذکور از منی فضل دنیا و نقص آن در آخرت منی گشتند و از قیاس ثواب و عقوبت آخرت بر نصیب  
و دنیا منع پیوستند برین وجه با فضل الله قبول بر خدای جمله معطوف بتقدیر با فضل الله و نقص با منی مذکور  
متداول مردان و زنان شود و بعضی گویند که ارم سلمه یعنی بهر من و خیر زنی نا و گفتند که شکای خدای بر ما جامه  
کردی و حجاب توانی که مردان را بر سر سیدی ایشان از از روی فضلی که مردان دارند منبسطند و زنان  
مثل این که از روی متعین خدست منو گشتند و این همه عطف است بر این که احوال که میگویم با لاطل و خطا  
هر مردان و زنان راست و نذکر بر وجه تعلیب است معنی بر و جاول نیست فضلی و بعضی که در دنیا دار و جاول



[illegible]



یا بر هر مالی زانکه از شر که مادر و پدر و قرابتان گردانیده ایم خداوندان گشتن را میراث برند و خداوند را باشند  
بر وجه دوم معنی چنین باشد و هر هر یکی را گردانیده ایم و ارثان متروک که او که میراث او بر نداشتن مادر و پدر  
و اقربا را باشد **وَالَّذِينَ يَخْتَفُونَ تِلْكَ الْأُمُومَاتَ فَاتُوهُمْ بِهَا عَقِبَاتِهَا** عقیبتان عقیبتان عقیبتان  
تکلیفی و ماضی باب مفاد خوانند و بر طریق مسافرت و مسافرت معنی یکی را اندر روایت کرده اند که در باب  
چون مردی مردی را خوش کردی و ظرافت و ملاطفت او در دل آوردی میان خویش معاقد تناقض  
سکیزند و یکدیگر سوگند میخورند برین که خون من خون تو باشد و کینه من کینه تو بود و تو از من میراثبری و من از  
تو میراث برم و تو بسبب من مطالب بشوی و من بسبب تو مطالب بشوم و تو عاقل من باشی و من عاقل تو باشم  
یعنی هر یکی از جهت دیگری دینی که واجب شود بنده و هر یکی غلیظ و دیگری باشد و چون یکی از ایشان مردی بود  
در نه خلیفه او ششم حصه میراث بردی و علیه والذین عقیبت ایماکم بر تقدیری که بتقدیر والذین عقیبت ایماکم  
فی شانهم اتوهم نفیسم دارند معطوف بر جمله و لکل جعلنا موالی مواترک الوالدان و الاقربون بنمایند و قادر بر از جهت  
آن بود که بتقدیر متفلسف معنی شود باشد چنانچه ابو العیاش مبرور و الزائید و الزانی فایده و اینان رفته فایده  
را خبر بتدا گفته و بر تقدیری که بتقدیر و اتوالذین عقیبت ایماکم بر تقدیری که بتقدیر و اتوالذین عقیبت ایماکم  
انتا جویند و لکل جعلنا موالی متفلسف معنی و اتوهم بود بکلام از باب عطف انتا بر انتا باشد معنی نیست  
کسیا نیکه عقیبتان است بایشان دستتار نمایا عقیبتان است سوگند می شتا و این اسناد و مجازی است  
یعنی عقیبتان اید بستماء خویش چه در عقد دست بردوست می باشد و عقد را تو که بدست بگذاشتی و کسی که بدست  
ایشان را عقیبتان ایشان یعنی میراثی که برای ایشان تعیین شده بود یعنی میراثی است که تقاضای عقیبتان است  
را تقریر فرمود و نمایند میراث متقرر داشت و از احادیث عقیبتان ذکر کرده اسلام و ایماکم و ایماکم و ایماکم  
داشتن بر این است کرده اند که پیغمبر صلوٰۃ الله علیه و فرجه مکمل نموده و از آن خلیفه این معنی آورد و معنی  
در جابلیت شوگندی خورده و بر تمام و توارش عهد کرده **وَالَّذِينَ يَخْتَفُونَ تِلْكَ الْأُمُومَاتَ فَاتُوهُمْ بِهَا عَقِبَاتِهَا**  
بلکه بایستواری آورد و سعید بن جبیر معنی شد عقیبتان گفت که من در جابلیت خلیف کسی بودم چون آن مرد  
میراث از میراث خود را خواستم بپرسید که این حکم در جابلیت بود اسلام آنرا برگرفته برای من خاصست و تو هر پیغمبری  
تقاضی علیه و سلم کردیم عقیبتان ذکر پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم در عرض آوردیم این آیه نازل گشت و این نام  
بود و پیوسته مضمون این آیه چندانکه معمول بود خلیف را میراث میدادند بآیه و اولو الارحام بعنهم اولی بنجر  
و بآیه یومئذ لا یستحقون الا اینه منقوش گشت و حکم میراث بر آن خلیفه نسخ پیوست و معنی گویند والذین عقیبت ایماکم  
فا توهم نفیسم و از دست خدا بآیه و اولو الارحام بعنهم و آن است که کافری غیر عربی و عقیبتان کسی پیش مردی مسلم



که بزرگی از بزرگان انصار بود مشهور و زریه و سر از بقیه طاقت او کشید برین او را ادب کرد و عطا نمود و بر او  
 او نزد پدر او پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمد شکایت کرد و گفت ای پسر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
 آورد و راسی پیرا میسر صلی الله تعالی علیه و سلم بقضای خود صورت حکم میخواست بنیاد نهادن و این را نهان  
 و ولایت مردان بر زنان بیاید پس پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود یا پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
 چیزی فرمودی است بود آنچه خواسته بود آن روی نمود و حکم صادر نکرد و در کمال برادر و برادران او  
 آورد **قُلْتُ كَيْفَ خَفِضْتُ لَكَ الْعِيْنَ** و **يَا رَسُولَ اللَّهِ** در حمله سائقه زنان را  
 در حکم دخول ایشان در محبت و ولایت شوهران و بودن شوهران مستانیم با صورت ایشان و تمامی برادران  
 جمع کرد و برین است برویه تعزیت در هر یکی از صالحات و ناشی است حکمی دیگر آوردن این محبت است بر حمله  
 سابقه تعزیت در میان است معنی اینست پس صالحات فائز است از بعضی زنان صالح طاعت دارند و  
 فرمان خدا و امر شوهر را از آنکه بدارند اند حقوق و مالهای شوهران و نفوس و خروج خود را در غیبت ایشان  
 نگاه داشتن و عیال و ملا و رعایت و کفایت خویش ایشان را **وَالَّتِي تُنْفِقُ مِنْ ثَمَرِهِمْ** **وَلَهُنَّ فِي هُنَّ**  
**وَلَهُنَّ فِي هُنَّ وَهُنَّ فِي هُنَّ وَهُنَّ فِي هُنَّ** **وَلَهُنَّ فِي هُنَّ وَهُنَّ فِي هُنَّ**  
 تفاهون مشهورین فقه و برزق و الزانی فاجله و است یعنی الا فی مشهورین مبتدا یا مشهورین مبتدا  
 بقول پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و فادخیر از محبت تنفس معنی شرط دارند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم برنا و صالحات فائز است  
 معنی اینست و زنانی که تشریف شما نشوز ایشان را بطور ادا است نشوز و وضع علامات خیرین از طاعت و  
 بر فرد پس ایشان را پند و هیبت و طاعت شوهر نصیحت کند و دیگر زنان را انقیاد و شوهران را پند و هیبت  
 از طاعت ایشان نشاید بخیزد را نشوز کلامی نالیده و مستوی است و خروج و بر فرد مرئی اگر چه نیست  
 موجب فتوح و ولایت و مستوجب رسوائی و ششاعت است اما و ابعاد را شرمزده کند و احترام و نشانی از  
 سرافکندگی سازد و لازم است که بغیر از آن شوهر بیرون نیایند و چنانچه باید و نشاید طاعت ایشان را نماید و بجز  
 زنانی که بی اذن شوهران از خانه پاسبی خود بیرون نمانند و فرشتگان در باب درخت برای ایشان است که بیرون  
 و است که در کاری که در آن فرشتگان رحمت نیز نصحت کنند و کار بود و کنند کار را تا چنان حال شود و در حدیث  
 آمده بود که زن از خانه شوهر بغیر از آن او بیرون رود تا آنکه باز نگردد و بی نماز او مقبول نشود و در حدیث دیگر آمده  
 بر زنی که از شوهر او در فراش خویش طلب کند و او از طاعت شوهر را با او و سه بار از بیرون آید و بگوید  
 که در دست چنانچه بیرون آید مادر از پوست در درگاه اسفل رود و اگر آنکه بماند و بماند این که است بماند  
 و نصیحت گویند و از ایشان مطلع کار جویند ابو بصیر و بریده الله صلی الله علیه و سلم و تمیز بین میان آن







برای تاکید اسی حسنه ابوالوالدین احسان معنی انیس است احسان کینه ایشان مادر و پدر احسان کردنی  
 و شکر احسان ایشان بگذارید و سپاس نیست پرورش را که ایشان در صغری آوردند بجا آری و بیکوسته  
 کردن در حق مادر و پدر گاه بی عظیم و در چه خیم ستم حق سبحانه تعالی آن را تالی محاسن و توحید آورد و حق مادر  
 و پدر را نزد حق خویش ذکر کرده باید که فرزند خداست و طاعت مادر و پدر از حق نماند مگر اگر مصلحت است گفت  
 که با طاعت ایشان از طاعت خدا عزوجل باز ماند بسیار خداست ایشان را اندک پندارند اگر چه در  
 دست ایشان مجد باشد محقر انکارند حکما نیست فضل بر بیکی در مجلس برای آب گرم گرم کردن برای  
 و نوشیدن برای آب گرم گرم کردن از آتش کردن منع کرده و او را برینا فقر و خشن آتش آورد و با شکر  
 برای آب گرم گرم کردن پیش یکی آورد و برینا آب گرم گرم رسانید و یکی را آب گرم و منوکانا بنیدنگهان زندان  
 آید معنی دریا قند شیب دیگر برینا نیز باز داشت فضل آقا بر زیر بغل خود گرم کرد و بوقت انعام خویش یک گرم کرد  
 آب را در حوض گرمی آورد از جهت آنکه گرمی بر حسب عادت داشت خود را که کار پنداشت و اگر او را در حوض  
 آب با موت آید و نقاب مرگ بر روی خویش فرو گذارند آنچه در حیات مرضی ایشان بود همان کند و در  
 برضا و رضای ایشان نرند که آن نیز از باب حقوق و از اسباب برکت حقوق است و ایشان در حکم احسان  
 در او را که اسباب رضا و محبت یا لا تر از ماند چنانچه در حال ضیاء ایشان از حقوق و عمل کردن به خیر حق  
 ایشان احترام داشت بعد وفات ایشان نیز از مثل آن نگاه باید داشت و ایشان را دعا کنند و تقاضای خیر  
 و بر حق ایشان صدقه دهد و قرآن خواند و زیارت رود و هر چه بخواهد از ایشان و در حق آن ایشان را  
 برسد و حسب غرض خودی و غرضی روح ایشان گردد و او را نیز همان قدر آید بود و از اجراء او کم نشود  
 و با دوستان و قریبانیان ایشان پیوند و انوار دوستان و قریبانیان ایشان ناپسند و در عهد نیست  
 این امر از اهل اهل و ایتدیان یوقی الالب و بدانکه حقوق والدین بسیار است و خیرات آن  
 بسیار است از هر چه بگویند از حق و است و احسان بر حق سبحانه تعالی همه را خدمت حق  
 آورد و پدر غنیب کاندان و پدر همه را از ایشان خوشتر دانند که یکی در انفس و یکی در عطف است بر  
 و ابوالوالدین اسی و حسنه ابوالوالدین احسان معنی انیس است اسی خداوند قرآنی بیکوئی کینه و حقوق ایشان  
 و حقوق مادر و پدر و این مردم باید با قارب پیوند و آنرا از ایشان در پیوند و اقارب هر چند که بهر  
 عتقا باشد پیش ایشان نافع تر از عتق باشد بود و تا صدمه میان اقارب طبعی و خلقی است  
 یا اجانبه و با احسان و معنی باشد بر سر بندگی ایشان و هر که در کتب قد آورده  
 اند و دشمنی که ساکن اند کجای خویش قدر از همان دشمن را به پند بر سر بندگی ایشان و هر که در کتب قد آورده

ایشان





در جمله واحید و الله یعنی از دوست داشتن خدا می فرستد و بنده گان بود از ان مقام محبت بگیرند و فرستاده شود  
 این جمله تاکید مفهوم بود و ترسیل باشد و چون کلام سابق مانع پیوستن این جمله بود و بتقدیم ملحق تاکید جمله سابق بود معنی  
 نیست بدستی خدا می فرستد کسی را که خداوند خیر است و تکلیف است بدینچه دارد و مقتدر است با تصرف بزرگی نماید و  
 با مسکن بیکر پیش آید و دست ندارد و حق حل و عطا تقدیر و اوقالی او را در خیر و دوستی نیارد و **لَا يَتَّبِعُ**  
**يَتَّبِعُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْعَمَلِ وَبِالْعَمَلِ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ تَضَلُّعٍ**  
 بجز اینیم با و بجز بختجین بر وزن رسیده بر خنده خوانند معنی هر دو یکی دانند. الذین بدل است از من بجان قتالا  
 فخر یا مرفوع است بر وزن تقدیر هم الذین یا منصوب است بر وزن تقدیر یعنی الذین یخولون معنی نیست خدا  
 دوست نمیدارد دیگران فخر کنندگان را آنکه بخیل و زندقه دیگران را بخیلی امر کنند خود چیزی ندهند و دیگران  
 را از دادن منع کنند اگر کسی بدلیل بیخوشی نافرمان گردند چنان دانند که فراموش ایشان غارت گردند و مالک  
 ایشان بنسب و تالیع هر چند و پیشکشند آنچه داده است خدا ایشان را از فضل خویش از نعمت و شرف و فنا  
 کرده مال پیش کسی نکشاید و برایشانی گره زده بریان حال خود را فقیر نمایند و اگر کسی از ایشان چیزی بخواد خود را  
 بریان قال نیز فقیر گویند و بدو عوی فقر از سوال او تقوی جویند هم ازین جهت گفته اند بجز عید عیدش فقر  
 و صاحب حساب الا غنیار را از اینست که کرده اند که بعضی از روایات کتاب در راه بخیلی رفتند و اصحاب  
 مال حبستند و بعضی گفتند اتفاق بکنید و دم بیدل و سخاوت بنده این آیت در شان ایشان دارد و گشت و این نظم  
 در حق ایشان بود و پیوسته بعضی گویند این آیت دارد دست و رباب کسانی که صفات فقیر را اصلوات  
 الله علیه که در توریت بود و پوشیدند و در کتمان تحقیق رسالت او کوشیدند و مراد از یکتون ما انما  
 من فضله کتمان نیست رساله پیغمبر در کتمان مال نباشد و **وَاجْتَدِ نَالِ الْجَنَّةِ فَمِنْ رَبِّكَ آيَاتُ**  
**مُسْتَبْنَاهِ** این جمله ترسیل است معنی نیست و ساخته کرده ایم مایه ای کافران که متصف بصفات  
 مذکوره و متصف بمسلمات مسطوره اند مذابی خوار کنند و عقابی در هوا و غواری افکنند چه ایشان مال بر آب  
 غرست خود می دارند و دل بر نفی رسالت میگذارند بسیار است ایشان را از متابعت مانع میشود و محبت  
 معرفت از راه محبت باز میدارد و بر او ازان باشد که ایشان را خدای خوار کنند و آید و انواع عقوبت خوار  
 و امانت روی نماید و **الَّذِينَ يُشْفِقُونَ آمُوا الْكُفْرَ ثَاءً النَّاسِ وَكَانُوا يُؤْمِنُونَ**  
**بِاللَّهِ وَكَانُوا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ** و الذین عطف است بر الذین یخولون یا بر الکافرین معنی نیست کسانی که اتفاق  
 میکنند از محبت خود و کفر خود میان و میان معنی آید بخدا و بر جزا در اتفاق نظر بر وعده خدا اندازند و دل بر  
 جزا روز جزا میگذارند این اتفاق میبخشد در خزان ثواب بلکه عفت تر از ان است در استحقاق عذاب







تا عقیدون و بجای لایتم عابدون با عباد اتم عابدون ما عابد و تواتر در شان ایشان این آیه نازل گشت و این نظم  
 برود و پیوست این جمله منقرضه دیگر است بر این بیان حکمی که مطابق حادثه است آمد و موافق واقعیه حکام و رؤ  
 واقع شده معنی انبیا ابی موسی آن نزد یکدیگر مشهور نماز در این حال که شما سبقت تا آنکه منتهی برود و پیوست  
 شود و بدانید که چه میگویند بپایان نفی اثبات فرق کنید و معنی را از تحقیق آن حسب ادایه و گزارش در پیوست  
 آید و در پیوستی صحت خبر از روی تمایلهای از صلوة و وضع سوره یعنی مسجد مراد دارند و این کلام را بحال از  
 پندارند معنی چنین باشد ای مومنان مسجد را نزدیک مشوید و در آنجا که شماست تیرتا بدانید که چه میگویند بپایان  
 چه بخیار خودید از آدمیان بپوشش که مسجد غیر مسجد را نشاناست و نشان پاک و پایداری فرق نکنند مسجد را نگاه بای  
 داشت و این چنین کسان را در مسجد بپوشش گذاشتند چنانچه مسجد را از صبیان و مجانبین نگاه میدارند و ایشان را  
 درون نیگذازند مستان را نیز باز دارند و ایشان را درون نگذازند و این نیز از نماز گذاردن در حالت مستی  
 بر طریق اولی ثابت شود پس ثبوت او بر وجه کنایه است باشد و اگر نایه ابلغ من التصریح و التوضیح و التوضیح  
 و لا جنتی الا حکما برائی سبیل حقیقی تفکیک است صاحب جناب است را گویند بر داند و نشانه  
 و جمع واقع شود و عطف است بر معنوی و انتم سکاری ای لا تقربوا الصلوة حال که کوفی سکری و از وی جنابت  
 و عطف مذکور بر وجهی که از صلوة مسجد مراد دارند ظاهر است معنی چنین باشد نزدیک مشوید مسجد را در حالت کفو و نشانی  
 و در حالت که خداوندان جنابت بیدار و حال گذشتن و رزاه بدنیکه محترم در مسجد شود بیدار برای غسل بیرون رفتن  
 از مسجد با جنابت حاصل شود بیرون شدن بر وجه سبیل بود یا بیرون مسجد جنب شود و راه آب غسل جز  
 در مسجد نبود درین صورت نیز مجوز جنب در مسجد بفرست شود نزدیک با حنفیه و یا بدن جنابت و در مسجد غیر ضرورت  
 روایا باشد و امام شافعی رحمه الله اطلاق استثنای تسکین کند و قول جنب در مسجد بر وجه مجوز و مرد و جان  
 گوید و ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه بتقدیر صورت ضرورت چنانچه بالا گذشت تفصیلی جوید چون در آنکه در مسجد در جا  
 جنابت در غیر صورت ضرورت مغایر غسل باشد این حکم در نماز بطریق اولی بود پس ثبوت او در نماز بر وجه کثرت  
 باشد و اگر نایه ابلغ من التصریح اما اگر از صلوة تحقیقت عباد مراد باشد و از عابری سبیل مسافران عباد  
 تا مراد شوند و استثنای حکم بپایان بعد استثنای است تقدیر چنین بود لا تقربوا الصلوة حال که کوفی سکری و از وی جنابت  
 ما تقولون و لا تقربوا جنبا حال که کوفی مسافرین غیر واجدین الیه حقیقی تعشاید و اگر الا سبیلی غیر بود و حقیقت جنبا  
 باشد مقهور حاصل شود معنی چنین بود نزدیک مشوید نماز را یعنی نماز گذارید در غیر حال بودن قیام مسافر  
 عادم تا غسل کنید و از جنابت پاک شوید مغایر بودن منع صلوة بجنابت اجمالی مقید بجناب غیر مسافر  
 باشد در جناب مسافر که بپایانند مقیما بجنابتیم است چنانچه در آیه تبسم معلوم شده سوال عدم مجاز



[illegible]

کسانیکه دین پیرو و زیدند و بر تقدیری که محله است راسیه بود معنی چنان بود بعضی از جهودان قومی اند  
که حرفت میکنند بگویند از سوا فتح آن چنانچه در قرآن است در جاییه بنفیر علیه السلام استماع بود آدم طوالت  
ساختند و حکم رجم را کردند و کلمی دیگر پروا هستند و نمیکنند گفتار تراشیدند و قرآن ایشان را  
شدیم یعنی بگویند مشیدیم بدل معیان و زیدیم یا شفیقیم و در محلات و عاصمی شفیقیم در خلوت  
و استماع جگه و شفیق عطف است تا و مل هذا القول و هذا القول یعنی بهما و معینا  
عطف است مفرد بر جمع بود و عطف انقضا بر خبر نیاست غیر سماع و استماع از عامل اسمع این کلام را  
از اینها توجیه دارند عقل و همین متفکرند و فکی نباید اندازی اسمع غیر سماع کلام امر ضیاع و ناشی  
کلام مرضی سال بدو یا غیر سماع کلاما نگردد و ناشی شدن کلام نگرفته حال یکسان باشد یا معنی و سماع  
غیر سماع ضیاع گویند و از دو عالمی و ناشی وانی که حال بدست جویند یا غیر سماع مافوق از اسمع معنی ششم  
دارند غیر سماع معنی غیر ششم یا از معنی نیست و گویند بشود در حالت که غیر شفا یافته شده و سخن پسندیده  
و کلام گزیده یا گویند بشود در حالت که غیر شفا یافته شده چیرگی معنی ششمی و این را عالمی و ناشی وانی بود از  
باب بدخواسی باشد یا گویند بشود در حالت که غیر شفا یافته شده کلامی بگوید که دل را ناخوش گرداند و بدین  
نماید یا گویند بشود در حالت که ششم ششم برین برود و وجه از باب بدخواسی دارند و کلمی ششم  
پندارند و کلمی ششم است بر اسمع معنی نیست و میگویند را عا که در لغت عربی خود است  
مراعات شده معنی مراعات بکن مارا و در لغت سریانی تشنیع و دشنام شده اهلایه و منسوب است عربی میکنند  
و قاصد معنی مراعات سریانی با باشد میان خویش میگویند دشنام گفتیم و میان مسلمانان میگویند خواست  
از محلات که در کتب این محلات معنی و ذم میگویند و در راه عداوت و امانت نیز گفتند چنانچه گاهی پیش  
علی علیه السلام می آمدند و سلام می گفتند بجای السلام علیک السلام علیک می گفتند و سلام از لغت برگرفته است که ما  
سلام میگویند و در آن در دل قصد دعای مرگ می آورند و پیغمبر علیه السلام فرمود که سلام میگوید تا آنکه در گوش  
عالیه رضی الله عنه فهم کرد گفت علیک السلام و اللغز پیش پیغمبر علیه السلام اهلایه کرد و گویند بگوید یا سلام  
اللعن الی شان چون میگویند و در معنی بابی که در حق توحید میجویند حق سبحانه تعالی از اتفاق و شقاق ایشان خبر داد  
و از این عداوت و شقاق و اتفاق و شقاق بر همین ایشان خدا کسی را که ایستاده و شقاق و اتفاق  
قیل الکلام است این لیا کلام فی السلام فی السلام و لی در لغت عربی و لی کردن است و آن موجب شقاق است  
یعنی و امانت و شقاق و اتفاق این کلمات را بر وجهی میدانند و لی کردن زبان چون در  
جامه و کافند که موجب اظهار چیرگی و دشنام نیز است یعنی میگویند عداوت سخن را در زبانهای خود



تا مقصود ایشان پوشیده نشود و غیر معمول ظاهر گردد چنانچه السام علیک که وعده بدست بروی میگویند  
 که السلام علیک که وعده است ظاهر میشود و در آنجا که در زبان بسیاری دشنام است یا خفایا بر خطی ادا میکنند  
 که را عینا که طلب مراعات مفهوم میگردد و در بعضی و در دین بعضی میگویند اگر یغیا نبر صلی الله تعالی علیه وسلم  
 بودی دشنام را در یافتی و لایا و طعنا مستحب اند بر بعضی بر بعضی و طعنون از باب مغریته مطابقت  
 یقولون قول لی و طعن و تواند بود ظرف زمان باشد امی یقولون که از وقت لی یا ستم و طعنا فی الدین و طعنه  
 بود و تواند بود مفعول له باشد امی یقولون لی و طعن و یا مفر و حال باشد امی یقولون حال کونم و می  
 بالاسنة و طعنا فی الدین معنی اینست میگویند این سخن را بر وجهی در زبان چنانچه بعضی لفظ پسنداشد  
 و بعضی نهان چنانچه گذشته و ذکر او بالارفعه و کوا انهم قالوا این جمله مترسره است برای بیان انچه  
 و انظر لک لکات خیرا لک و اقم ای گوشت انهم قالوا این جمله مترسره است برای بیان انچه  
 ایشان را بایستی گفت ذکر انچه شایستی آورد معنی اینست که ثابت شدی گفتن ایشان بجای ستم  
 و عینا سمعنا و طعنا و بجا و اسمع غیر سمع اسمع و بجا و طعنا طعنا هر تین ایشان را بهتر بودی در  
 تر و درست تر نمودی در دنیا بدین نفاق نمی یوستند و در آخرت بدرک اسفل منیر قند سوار غیر او  
 اقوم لسم تفصیل اند و اسم تفصیل متقنی نیست که در مفضل علیه تحقیق اصل فعل باشد چنانچه در زیر افضل من  
 و متقنی نیست که در اصل افضل باشد و در زیر بیشتر از آن بود و در نفاق و کفر ایشان بجای اصلا نیست  
 استحال خیر او اقوم که اسم تفصیل است چگونه آید و محبت آن چه نوع روی نماید جو اسبب در استحال اسم  
 تفصیل در مفضل علیه تحقیق اصل فعل تحقیق حاجت بنو دین کفایت باشد چنانچه عادت عربت گویند الاثنا  
 اکثر من واحد و زیاده فقه من الجار و علم من الجار و معلوم است در واحد کثرتی نیست و گمان فقر و علم  
 در مدار و چهار معنی است لیکن بنا تفصیل بر فرض است که اگر در واحد کثرتی فرض کنند بیشتر از آن بود و اگر در  
 فقهی مفروض گردانند زیاده فقهی تر از آن باشد شک نیست که این کلمات که ایشان گفته اند ایشان را آنچه  
 نگردد در شان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم هیچ و بی و هیوای نیاید و بیست سنگ بدو هر اگر کانه ازین  
 شکند چه قیمت سنگ نیز آید و در کلمه نشود و اگر خاک ساری خاک را جانب آفتاب ندازد آفتاب را چه زیاده  
 کند سروریش خود را خاک الوده سازد و بیست که خاک بر آفتاب پاشی چه شک نیست که خاک سار با  
 لکیم را در آفتاب کریم عزتی و جلالی نبود و کریم اثر از خانی آسیب هوای که طبع کریم بود و نیز کریم مکافات  
 نمود و سفاقت ایشان را مکافات بکرم کرد و بمقابله بدی معالجه نیک پیش آورد و چنانچه شاعر گوید  
 و تو ستمه را چنانی بیل و فکره این کون له میاید و نیز بد سفاقت و ازید علما که خود زاده الاخرق طبعیا





از موهبات کفر و فتنه ضایع است ایستاد ایمان نایم زود بیا میزند و آنچه فرود تر است از از کتاب گناه خفیه و کبیره  
کسی را که فوج او درین آیه رد قول معتزل است که قاتل از بد بدم غفران که لایق و بد بدم موافق منایر که بغیر ما دولت  
ذکر است این آیه از تفسیر است بدین که بایر را که یکفر است اگر بخواهم بیا میزند و بعد بایر که مجر و از کبیر باشد چون  
از باب مستحب است اند اگر چه بگوید و ال آیه ان الله قد غفر الذنوب و یحب الیها من غفر الذنوب و یحب الیها من غفر الذنوب  
غفران است تفسیر نیست در و نکر نیست و غفران بازون کفر درین آیه متعلق نیست است میان و آیه از روی ظاهر  
تعارف می آید و از روی معنی مخالف بینا به جواب است آیه ان الله قد غفر الذنوب و یحب الیها من غفر الذنوب و یحب الیها من غفر الذنوب  
در جوابه خواهش قبول توبه و الجواب بتقید بمانی السوال و غفران نکر و مقید بتقید توبه باشد و لغیر ما دون ذلک  
لین نیا بر توبه بر دم توبه است زیرا غیبه بر تقدیر عدم توبه میان کفر و معاصی فرق است کفر مشیت و معصیت  
و معاصی مشیت غفیر و غفران کفر و چون در حکم آیه اختلاف صورت توبه و عدم توبه بود و در میان ایشان  
اقرار بر باقی نام یکی بر و آیه کرده و در وقتش اقرار شدن در جنگ احد و مشی قاتل حمزه را صولی او گفته  
بود که اگر توبه را بکنی ترا آزاد گردانم و بغیر حریت رسا غم حمزه در نهنگام جنگ در کشتن کسی مشغول بود و مشی  
قد کور او مشغول کشتن غیر می یافت در کشتن او نشناخت صولی او بعد کشتن حمزه و بعد از او فارسیانه ویر  
و در آنرا و گردانید چون و مشی و پاران او از کشتن حمزه پنهان گشتند و دل بر خواستش میخواستند و در میان  
صولی الله تعالی علیه و سلم بپوشید و گناه خود را عظیم دانستند و عیشت عدم قبول توبه در آن گناه تا با گردون شوا  
در حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم انقضت که مادل غور آمدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لیکن از و بهشت و آن  
لایعون مع الله الهام الله لا یقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق و لای یجوزون یمن فیقول ذلک یطلق انما  
ایضا علف الذناب یوم القیامه و یقال فیها ما اقدمتم ثواب الله لایم که ما هر سه کار کرده ایم و خود را در عرض  
ترا می که مقبول و منقول ذلک یقال انما اقدمتم ثواب الله لایم چنانچه صولی الله تعالی علیه و سلم آیه الا من تاب  
و اسر عمل صالحی فاعاد الذلک یقبل الله من تاب من حسنات و کان الله غفوراً رحیماً در جواب ششستن و رسو و جواب  
بشارت و امید واری قبولی توبه نمود و بار دیگر ایشان ششستن درین شغل و انوار است و مسافت رسیدن  
به و بسیار پیغمبر را عمل صالح نیاید و آیه بار از وی تنایر پیغمبر صلی الله علیه و سلم بار دیگر ایشان  
را با شش لطیف داد و آیه ان الله قد غفر الذنوب و یحب الیها من غفر الذنوب و یحب الیها من غفر الذنوب  
غفوراً رحیماً بار دیگر عرض داشتند از جهات کرم پاک یا الله تعالی علیه و سلم آیه یا عباد  
اللی تمسکوا بحبل الله و لا تقطعوا سرباب الله ان الله یغفر الذنوب و یحب الیها من غفر الذنوب و یحب الیها من غفر الذنوب  
را عباد و التمسکوا بحبل الله و لا تقطعوا سرباب الله و لا یجوزون یمن فیقول ذلک یطلق انما

بر حکم قصه که در تشریب بر تو به باشد این آیه متسکمه مر جبر نبود و متعین بر دندوب معتزله نشود و اما در مثل و یاران  
 او را تعلق عمومی به مشیت که صفت خداست از بند غیب است موجب یقین عفو نشد دل بران نهادند حال خود را  
 بار دیگر پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم شرح دادند چون آن الله یفران توپ جمعی باشند و آن را وارد  
 در جواب سوال قبول تو به که فعل نیده است و دیدند و توبه را در دل خویش صحیح یافتند امیدوار قبول شتافتند  
 و حضرت بنویسند و در این اسلام در آمدند اکثر شرکاء الذین یسئلون أنفسهم بلی الله  
 و روایت کرده اند که جماعتی از یهود آمدند و صبیان خویش را بر آوردند از پیغمبر صلی الله  
 تعالی علیه و سلم پرسیدند این صبیان گناهی دارند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت فی گفتند ما نیز هیچ  
 ایشانیم مخصوص لغفل که رسم آنچه روز می کنیم شب عفو میشود و آنچه شب می کنیم روز عفو میگردد و چنانچه جووان دیگر  
 سخن اینها را شد و احباه و لكن تسنا النار الا ایا ما معدودة و لكن یدخل الجنة الا من کان هو و اولفاری گفتند  
 این آیه در شان ایشان دارد شد الم تر استقام برایی انجاز است و دیدن سوی ایشان کنایت از دانستن  
 حال ایشان است و بل ابتدایه است اجرائیه نیست برای انتقال سوی اہم است و از حید الم تر الی الذین بقصد  
 تفسیر اہل کتاب است و بیان قیامت افعال ایشان است مقرر است مقررست و جملہ سابقہ ہم ازین حجت فصل کرد  
 بغیر حرف عطف آورد معنی اینست ندانم ای محمد یعنی دانسته حال کسانی که مع می کنند نفس خویش را و عفو  
 میکند یا کسی را از بدینا یعنی ما هیچ این صبیان از گناہان پاکیم میگویند و خود را ابناء خدا و احبار خدا میخوانند  
 لكن تسنا النار الا ایا ما معدودة دعوی میکند و لكن یدخل الجنة الا من کان هو و اولفاری اعتقاد دارند بیکسر  
 مع کند بر کرا خواهد و آنچه درست بیان کند علم اوحی است خلاف واقع بود کلام او صدق است ترکیه کسی  
 و اما در توبه است بکل وجه معتبر باشد و لا یظلمون فیتیلکون ای لا یظلمون فیتیلکون فیتیلکون فیتیلکون  
 منصوص است از باب خبریه سوطای و لا یظلمون بقدر فیتیل فیتیل نار شکل است که در شکاف خسته غراب  
 یا شمشیر و بعضی گویند فیتیل یلمت شکل است از رسم که میان دو انگشت بیرون آید و جزو معنی عباد  
 از فیتیل و حقارت است و جملہ لا یظلمون معتبرند است برای نفی القمان خدا بظلم بر بندگان  
 و فیتیل ثواب و نزیادت عقاب معنی اینست مظلوم نشود بر قدر فیتیل به تقییس ثواب اعمال  
 مستزود و نزیادت عقاب ترکیه نابوده انظر کیف یفترون علی الله الکذیب  
 کیفیت حال است از فاعل یفترون از جهت مقرر شده و استقام معنی تعجب و استجاب  
 آمده و جمله کیف یفترون بتاویل مضمر و مقبول است مرا نظرای انظر فی کیفیت انظر انهم اخذوا  
 عند الله از کیا و این جمله نیز برای تشبیح کافران است و مقرر دیگر تشبیحات ایشان است و این حجت



ع

فصل کرد و غیر حجت غفلت آورد معنی اینست و بین یا به بین اسی بینند با چگونه در دفع را بر خدای افراسیاب است  
 که خود را نزد خدا از کیا میداند و گفتی **بسم الله الرحمن الرحیم** اسی و گفتی سبلا لا تقرا و به فاعل کنی است  
 با در به زانده است اثنا جنبیا حال است یا تمیز است بر طریقی گفتی آیه شیه و جمله ترتیل است معنی اینست پسند  
 است این افراد درین حال که گناهی است پیدا آیه **بِشَرِّ آلِ الذِّینِ اَوْ تَوَاصِيَةً مِنَ الْکُتُبِ**  
**یُحیی و یَمُوتُ بِاِحْکَمَتِ وَ الطَّحُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هَؤُلَاءِ**  
**اَمْثَلُ مِنْ الذِّینِ اَمْثَلُ اَسْیَلُ** و اینست کرده اند که کعب بن شرف و حمی بن غلب بعد از حدیث  
 اند خواستند که با پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم تقصیر کردند و گفتند و اگر مخالفت بنده در مکه آمدند تا با اهل مکه بر مخالفت  
 پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم معااهده کنند جمیع شدند میافای استار و مردم معااهده کردند بعد معااهده در مسجد  
 حرام و ششصد از سقیان بن حرب پدر معاویه گفت اسی گروه متران سوگند میبیم شما را بگردان برین  
 افعال که مای آریم و دل بر میداوست آن میگماریم و بران افعال که محمد و اصحاب او می آرند و هست تحصیل  
 آن میدارند بر راه راست میان ما کسیت در مدح و نکویش تفرقه میان ما چیست کعب بن اشرف  
 گفت شما کار خویش و کار او بگوید بعد از آن فرق میان خویش و میان او جوئید از سقیان گفت ما خانه را  
 آبادان میداریم و با اقارب و عشایر همه می آریم و میربانی همانان میکنیم و هم از رعایت دین و بران  
 خویش میبیم و دین پدران خود گذاشته و می افست اقارب و عشایر خود را پسنداشته شود و گنیم می بختی را چیت کرده  
 و ایشان را از شور انگیزی آورده و موطن آبا و اجداد را ترک داده و دینی دیگر بنیاد نهاده و عونا انگیزه  
 خوئی ریشه ایشان گفته برگزینی که باز میمانی نزد یکتر بعدی شما آید باز از سقیان گفت که شما اهل کتاب ای  
 محمد بنیر صاحب کتاب نیست و او جانب شمارفته نزدیک شما جا گرفته مارا بر معااهده شما اقامه نشود و بر نیشتی  
 شما افتد نبود مگر آنکه شما با ما موافقت و زید خویشی که از آن ماست یکی را حجت نام است و دو م را طاغوت سجد  
 کنی ایشان متابعت کردند پیشیشان در سیه روی بر زمین آوردند این آید در شان ایشان نازل گشت و این  
 نفر در حق ایشان بود و پیوست همه برای انجا بست و بین سوی کسی گنایت است از دانستن حال او چنانچه  
 بدشت جمله سبلا که شکایت از ترکبایشان خویشتر را بود و آن متقسن ناشایستی که ترکب نفس نبود این جمله متفر  
 مضمون آیه سبلا از صبه ترکبیه باورده از ایشان در حق خویش و کافران بیان دفع ترکبیه باورده ایشان در حق  
 دیگران یعنی تعلیم خبیث و طاغوت میجویند مشرکان را اهدی من المومنین سبلا میگویند کسانی که دیگران را بر  
 ترکبیه نالوده کنند هم ترکبیه خویش را نزنند چنانست که گفت خود را ترکبیه بوده میکنند مشرکان را اهدی من المومنین  
 سبلا میجویند معنی اینست ندانسته یعنی دانسته حال کسانی که نفسی از کتاب داده شده اند ایمان بحت و غ





تقدیر غیر جانی بود پس جلد مذکور را جلد جدید نباید پنداشت و معنای پرت مذکور معنای پرت و صفتی باید داشت  
لَيْدُنِي قَوْلَ الْعَذَابِ مُتَعَلِّقٌ سَبْتٌ نَبِيْدُنْهُمْ عَذَابٌ رَاوِرٌ كَرَامَةٌ طَبْعٌ تَشْبِيْهِ كَرُوْهُ بِطَبْعِهِمْ تَلْخُصُّ  
برای او چشیده فی اثبات کرد بر سبیل تمجیل معنی نیست تا بتغییر صفت و نوسا حقن نیست و سوختن پوست

دفع

هر برای ایشان عذاب را بچشند و در آن باشند إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيْمًا

این جمله تزییل است تا کید او از جهت ابراز تنهایی برای پروردگار است و استواری سنت معنی نیست بدین

ندامی است غرض از این غالب بر او نیست هر چه خواهد تواند کرد و حکیم و استوار است کار را چنانچه باید و تواند

أَوْدَعَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَلَّوْا الصَّلَاةَ سَدِّدْ خَلْقَهُمْ جَهَنَّمَ تَجْزِي مِنْ تَحْتِهَا

اَلْكَافِرُ خَلْقًا يَنْ فِيْهَا النَّبِيُّ اُدْرَا تَعْدِ سَابِقُ ذِكْرُ كَافِرَانِ وَعَذَابُ مِثْلَانِ كَرُوْهُ رَايَةً اَكْمُرَالِي اَلَّذِيْنَ يَزِيْرُونَ

آنهم آموختند با نزل الیک و ما نزل من قبلک بریدون ان تجمکوا الی الطاعوت و قد امر و ان کفر و اب و یرید

الشیطان ان یصلیهم لئلا یعبدا که بیشتر خواهد آمد نیز ذکر کافران و میان کفر و نکال ایشان است این آیه در

ذکر کافران مقرر شده است برای بیان فضل مومنان معنی نیست و آنکه سائیکه ایمان آورده اند و اعمال خاصه

کرده اند زود باشد که مرا ایشان در بهشت که روان است زیر خابنه ای آن جویند و آری ایم ایشان را در جنان

نکرده بهریشه یا ششیده در ایم و همیشه بر فور داری گیرند و هیچ گوی فنانند برین کجاست فیها الذواج

و سبب است بر جمله ظرفی است معنی نیست درین حال که مرا ایشان را در جنان زمان باشند از اوقات

پاک گردانیده و از قضا بیا کیز کی رسانیده و نَدَّ خَلْقَهُمْ خَلْقًا طَبْعًا عَطَسَتْ خَرَجَتْ عَطَسَتْ

جانبی تجوی ظلا مفعول دوم است م تظلم بر وجه استماع طایلا صفت است م تظلم بر طایع شعر شاعر و لیل

و لایط معنی نیست در آرم ایشان را و در سایه سایه دار معنون از خرد و بر دغ گرم ضار و بهر دغ زیانکار

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَقُولُوا مَا نَتْلُو الْكِتَابِ اَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ آيَاتُ أَنْ تَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

برای تنبیه مومنان و بصیحت ایشان و تا کید جمله از جهت آنست که حال خیانت کنندگان نمانت علامت

آنست که او را با نیت را قاصوریه نمیدارند و مضمون این جمله را منکر اند از جهت ظهور امارت انکار ایشان

را تشریل منزله منکران کرد جمله را منکر آورد معنی نیست بدستی خدای میفرماید شما را که بسیار است اما

را سومی اهل مانتها یعنی کسانی که مستحق دادن آنند و بیسایم کردن آن مستحقانند و روایت کرده اند

که چون پیغامبر علی اله شد تعالی علیه و سلم بکه رافع کرد دل بر نماز گذاردن درون کعبه آورد و عثمان

علیه که کعبه دار کعبه بود در داون کعبه توقف نمود بعضی گویند عثمان مذکور آن روز اسلام نداشت بالا

بام کعبه رفت و دل بر ترمود و ندادن کعبه گاشت و گفت اگر من ترا پیغمبر دادم کعبه کعبه ترا برسانم

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بالای بام برآمد کلید مذکور بر دوازوی بستد و در کشاد پیغامبر صلی الله علیه و آله  
علیه و سلم در خانه کعبه در آن روزی بر زمین نهاد عباس رضی الله عنه که ستاینه زهرم تسلیم تو و کلید داری  
کعبه در خواست نمود پیغامبر در طواف کعبه شروع کرد و جبرئیل علیه السلام آیه ان الله یامرکم ان تؤدوا  
الامانات الی اهلها آورد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم علی را کرام الله وجه فرمود که کلید را و بسیار  
و بنیاد آن کلید دل او را میازار امیر المؤمنین بر چه کلید او را داد و فرمود و من بعد منی و من بعد منی و من بعد منی  
گفت چیست که آن زمان غفلت کردی و کلید بقبر از من مستعدی داین زبان چیست که زهری پیش آمدی و  
عذر خواهی در آمدی امیر المؤمنین علی گفت خدای در شان تو آید ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی  
اهلها فرستاد و الزام ادای امانت را تا ب داد عثمان مذکور دل ترا سلام آورد و اقرار بر سالت پیغامبر صلی  
الله تعالی علیه و سلم کرد و پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود که تا خانه کعبه باشد و طایفه طایفان کرد  
طواف کنند صاحب کلید عثمان بن طلحه و اولاد او باشند سوال چون کلید مذکور بر زور بسته بود و بدو چه امانت  
منطبق نبود قصه مطابق آیه چگونه شود جواب درین قصه یک روایت نیست که عثمان مسلمان بود  
از جهت تقریر بعد خویش در تسلیم کلید تو قبیله پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم ترویک خانه کعبه است  
نشد بر عثمان مذکور گفت اگر تو ایسان بخدای و روز قیامت داری باید که کلید خانه کعبه بمن سپاری عثمان مذکور  
گفت کلید بگیر ترا این منیدارم داین امانت تو می سپارم کلید مذکور آورد پیغامبر بر وجه امانت تسلیم  
کرد عباس رضی الله عنه کلید و عهد داری آن از پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم می طلبید این آیه برای باز  
داشتت عباس نازل گشت و این نظم آورده پیوست برین آیه بار وایت موافق است و قصه باقران  
مطابق است و بر وایت دیگر که عثمان مذکور هنوز کفر داشت دل بر اطاعت پیغامبر صلی الله علیه و آله  
علیه و سلم نمی گذاشت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قصه کرد کلید مذکور بقبر و غلبه گرفت پیش پیغامبر صلی  
الله علیه و سلم آورد برین روایت تسمیه او با امانت از جهت آن بود که مال با خود بقبر از حزبی نبله و از آنکه مال  
نذیر بودست او امانت مسلمانان بود بر دست اخذ اگر چه بقبر بتقد امانت باشد از جهت آنکه ملک است  
نیست و اصل غنائم نبود کلیدی که از مدخل الرحمن پیدا نند بر دست کلید دار متبوعین بر وجه امانت  
نوارنده و بعضی کتب اقتاده عثمان کلید مذکور شبیه را که مراد او بود سپرد و برابر پیغامبر صلی الله علیه و آله  
علیه و سلم و زید بن ابیهم ایضا مذکور بر دست شبیه و اولاد شبیه است و در بعضی ایشان است  
بر صناد اولاد عثمان نیست و اگر بر صناد اولاد عثمان مذکور نبود حکم پیغامبر صلی الله علیه و سلم بدو ام قمر  
عهد بر ایشان معمولی نشود و بدانکه هر چند که نبوزد آیه خاص بود و حکم از جهت عموم لفظ عام باشد و



حقوق و یا وحی و دینی و امر نبی است که در هر دو همسه ایست بنده و ند و مودع مایه و مست که در ولایت را به مودع  
سپارد و بعد طلب او سپردن توقف ندارد و اگر کسی را مال و دیگر که فلان را بر سران او و امور باشد بدین که مال  
نه که بر آنکس برساند و پیغام او گذارد و در هنگام پیغام گذاری چیزی پنهان ندارد و بشود ما مودع صاحب  
قول شده است کرده اند بوقت شهادت را ادا کنند و وقت کار حق را بپوشانند و دانشند ان که خدای عزوجل  
علم در سپینهای ایشان را داشته نامورند که امانت را ادا نکنند و از حق باز ندارند و وصی و ولی که اموال  
بر حکم وصایت و ولایت در قبض ایشان می آید نامورند که اموال مذکور را در هنگام طلب صاحبان بی توق  
اوا نمایند و متولیان اوقات مایه اند که اموال را از مسازون باز ندارند و حق محافظت و دیانت بجا آرند  
و حجاب امر اما مودع که تقصیر که اصحاب خارج بدیشان سپارند ایشان پیش اسیری تفسیر و تبدیل گذارند و  
بادشاهان را که حق سبحانه تعالی مال عامه مسلمانان در تصرف ایشان آورده و ایشان را قاضی آن مال کرده  
نامورند که با اهل آن بدین در کار عامه مسلمانان خرج میکنند و رعیت نامورند که حق بادشاه گذارند و بگویند  
او بجا آرند و بر طاعت او بیرون نیازند و با او در هیچ چیز خیانت روا ندارند و ادا حکمت و بیان  
التائیس ان شککوا بالعدل معطوف است بران توفد الامانات و ادا حکمت بین الناس فرب  
سیان جالط و معطوف فاصل شده است و یا مکرر ادا حکمت بین الناس ان شککوا بالعدل معنی نیست  
میفرماید شما را چون حاکم شوید میان مردمان بعد از حکم کنید ان الله یقیم لکم الذی یقسط کتبکم  
منها یفتح فون و کسبون و کسبون و کسبون او با خفا کثرت تا انظار ساکنین علی غیره نباید  
خوانند و معنی هر یکی و ان تدفع من افعال مع مست فاعل او منسیر است با معنی بگرد و منسوبه منسیر نیست  
یعنی به صفت ماست مخصوص مع معذون است ای ان الله یقیم لکم الذی یقسط کتبکم ادا الامانات و ادا حکم  
بالعدل و یقسط اگر چه جاری بر غیر من می آید است ابر از تفسیر نکرد و نیز آنچه التائیس است و ابر از ضمیر از عمل  
واجب نیست مگر در صورت التائیس چنانچه زید و عمر و دیگر به هواملفات بنده زید و عمر و بی و چون مال  
کسانی که بنده مذکور نمی پذیرند و خطا منطور در دل ننگیر که علامت است که این را و عطف یک بند را بنده  
معنون این جمله را شکرا نند که جهت تلو و علانیت انکار ایشان تفریل جزله و مکران کرد و جمله را سو که آورده  
معنی نیست یا بدستی که کردگار دین نیکو چیزی است که پند میداد شمار بدان یعنی اوا امانت و حکم عدل  
و در این شان الله که ان نسیمت ابی سیمرا این جمله تفریل است تا کتب  
او از جهت ابر از شک بازی نرو و کاد و استواری است معنی نیست بدستی که بشود است گفته شمار  
میشود و بنیاست کردار شمارا می بیند اوا می امانت و خیانت بزد و مخفی نباشد و حکم عدل و جور از پوشیده



که امیران عامورند بدین که حقوق رعیت را ادا نمایند و باز داشتن حقوق مجبور و ظلم پیش نیایند و رعایا  
مکلف اند به هر طاعت اسیر باشند و سر از طاعت او بیرون نکنند مگر آنکه یقین شود که امر بمعصیت میکنند  
و در معصیت خدای افکنند آن زمان چاره نیست که طاعت فرمان خدای کنند و با سر و دم نصیحت و توبه  
نمایند با وجود آنکه معصیت فرمایند یعنی خروج بد و نشاید بلکه با او بیان حکم کتاب و سنت پیش آیند و  
بخواهش متابعت شریعت و نصیحت سعی نمایند فان تشاء عظم فی شکایک فتسرف و قد و  
إلا لله و الرسول عظم است بر امر سابق فان تنازعتم فی شئ فردوه تعقیب و حکم دیان است معنی  
اینست پس اگر منازعت کنید شما با امر از چیزیکه برخلاف شریعت میفرمایند بصورتی که بر مخالفت  
تواحدین و مخالفت قوانین شریع معین مینمایند پس قضیه بسوی حکم خدا و رسول بازگردانید و در حکم  
آن تسک بکتاب و سنت مصطفی لازم دانید ان کنتم فی شئ من شئ بالله و الرسول  
الایضاً و این شرط برای توكید است نه برای تشکیک و تردید چه تعلیق امری کاین بموجب  
توكید بود چنانچه گویند تفعل کذا ان کنتم آدمیاً و لا تفعل کذا ان کنتم انشیاً معنی اینست اگر شما  
مومنانید و بخدا و روز قیامت که روند گایت و بظاهر این آیه بعضی منکران حجت قیاس تسک کنند  
چه بر تقدیر منازعت و وقوع اختلاف امر بر جمیع سوی کتاب و سنت کرد و بر لزوم متابعت قرآن و  
حدیث آورد اگر قیاس حجت بودی تعیین این دو چیز روی نمودی و این تسک عبارتست از تعلیق  
بهو است چه تسک قیاس نیز بر جمیع سوی کتاب و سنت بود و تسک بمعنی که مستنبط از اینان است  
باشد بر جمیع سوی کتاب و سنت گوی تفریع کتاب و سنت گویند گوی معنی که مفهوم از ایشان است و  
زیر آنچه در همه صور اختلاف است تسک کتاب و سنت نتوان یافت لا یرم سوی مستنبط یا بدشتافت پس این آیه  
معنی حجت قیاس نبود بلکه داعی بر جمیع او شود و تعلیق بر جمیع سوی کتاب و سنت بهر جهت خلاف و اختلاف  
اشارت میکند که بر تقدیر اختلاف نزاع و شیوت اجماع بر جمیع سوی کتاب و سنت حاجت نبود و در آن  
بهنگام اجماع کافی باشد یا این که در تسک باجماع نیز بر جمیع شود کتاب و سنت شده است که حجت اجماع  
نیاید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر نبیل الیومین آمده و تخلف الی جمع امتی  
علی الصلوة و ما راه الیومین حسنا فو عدا الله حسن ثابت شده فی ذلک حلی و احسن  
تأویلاً این جمله تریل است معنی اینست آن یعنی بازگشت سوی کتاب و سنت نزدیک  
اختلاف از روی عاقبت و سرانجام کار دخیل آرام قرار بهتر و نیکوتر است از تسک و تعلیقات و این که  
بر آن حکم ناخواهد و تعلق معصای و مناسبت که در آن حکم قضیه نیاراند و تواند بود ذلک اشارت بر مجموع

و ح

بود و بر منجهون تمام آیه باشد یعنی چنین آید اداء دلا و امر امانات حقوق رعایا و حکم کردن ایشان بعد از  
و طاعت کردن مأموران امر را و بازگشتن سوی اتباع کتاب و سنت در وقت وقوع اختلاف میان ایشان  
و رعیت کاری کرده و شانی پسندیده است **الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ لِيُنْذِرَهُمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**  
**الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ لِيُنْذِرَهُمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** این جمله متصل است بجملة المؤمنین الذین  
در تواتر فیما بین کتاب یومنون بالجنت و الطاعت است زیرا که این جمله در نگارش منافقان است و جمله المؤمن  
الذین او تواتر فیما بین کتاب یومنون بالجنت و الطاعت است در نگارش جمودان و ترسایان است هر یکی مختص  
شکایت از کافران بود مقرر مصدق که بیان شناعة احوال ایشان است باشد معترضاتی که در میان دو کلام  
متصل واقع شده و است کرده اند تا فیهما فیهما یهودی خصوصی افتاد یهودی منافق را سوی پیغام  
صلی الله تعالی علیه و سلم خواند و منافق یهودی را با نسیب کعب بن اشرف راند پیش پیغامبر صلی الله تعالی  
علیه و سلم حق جانب یهودی ظاهر گشت مدعی یهودی حکیم نبوی پوست منافق بحکم پیغامبر صلی الله تعالی  
علیه و سلم رساند و دل او با القیاد و یقناد چون از پیش پیغمبر برود آمدند طلب حکم از ابو بکر کردند بدینچه پیغام  
صلی الله تعالی علیه و سلم حکم کرده بود ابو بکر را همان حکم تو است منافق گفت بحکم ابو بکر نیز راضی نیستم پیش  
عمر خرم در برین قضیه پیغمبر خطاب حکم خواهد کرد بعد منافق مذکور یهودی مسطور را پیش عمر رضی الله عنه آورد  
یهودی پیش عمر گفت درین قضیه حکم کرده حق را بیاورد آورده این مرد راضی نگشت و دل بر حکم ابو بکر  
و مرا پیش ابو بکر آورد ابو بکر بروی حکم محمد حکم کرد و این مرد نیز بحکم ابو بکر راضی نشده برای طلب حکم پیش  
امیر المؤمنین عمر از منافق پرسید که قضیه چنین است منافق گفت آری واقع همین است برین جمله پیش  
امیر المؤمنین اعتراض کرد زبان خود را بر اقرار آورد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه تنج کشیده سر منافق را بحکم  
پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم راضی نبوده بریده قضیه یهودی بعد از عمر آورده عمر گفت کسیکه بحکم رسول  
خدا را راضی نشود سزاوار همین است برین نوع میان حق و باطل فرقی نکرد و حقیقت حق و باطل را باطل  
آورد و او را مقتول عمر را پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آوردند دعوی قصاص کردند امیر المؤمنین  
عمر ارتداد و بیان کرد خود را از قضیه قصاص بیرون آورد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در مدح او سفت  
یا غفر الله الفاروق گفت دران روز چون عمر در فرقی میان حق و باطل شتافت از پیغامبر صلی الله تعالی  
علیه و سلم خطاب فاروق یا حجت این آیه در حق آن منافق نازل گشت و شناعة او به بیان پیوست  
معنی آنست ای ندیده سوی کسانی که گمان میکردند که بدینچه شرل است یهودی تو یعنی قرآن و بدینچه  
تترای سفت پیش از تو یعنی کتب سابقه ایمان آوردند و درین اسلام تصدیق کردند پس **وَالَّذِينَ**

أَنْ يَخْتَارُوا إِلَىٰ أَهْلِ الْأَنْثَرِ وَقَدْ أَمْسَىٰ وَأَنْ يَكُونُوا فِي أَيْمَانِهِ  
جمله استأنفها استی که چون گفته شد الم ترالی الذین یزعمون کذا سماع پر سید باذایضون فقیل نزدیک  
ان یجا کوا و جمله و قد امر و احوال است ان یکفر و ایه بتقدیر مان یکفر و ایه یسفعول و دوم است امر و احوال است  
منیخا بند که برای حکم بخندوست سوسی بشت یا سوسی شیطان روند جو بنده حکم او شوند و حال انیست که کفر  
در زید بن طاغوت فرموده شده اند و به سیر ارشدن از و مایه آورده اند کعب بن اشرف را که منافق مذکور بود  
که برای حکم و برود در ریاضت لطافوت تشبیه کنند و اسم طاغوت که تشبیه است برای کعب بن اشرف  
که مشایست بدو مستعار آورد برین طریق در آیه مذکور صفت استی نام است زیر اهلک طاغوت را و د معنی است  
یکی معنی او شیطان است دوم کعب بن اشرف که مشبیه بدان است در زید بن ان یجا کوا الی طاغوت  
کعب بن اشرف مراد شده و در ضمیر او یعنی و قد امر و ایه یکفر و ایه معنی دیگر شیطان مقصود آمده و تواند بود  
که حال تمام بسوی کعب بن اشرف بحال تمام بسوی طاغوت تشبیل کنند و بر وجه تشبیل تمام بسوی کعب  
بن اشرف تمام بسوی طاغوت خوانند برین طریق مراد از طاغوت شیطان بود کلام از باب استخادم نباشد  
و یجیب شد الشیطان ان یضاهیه ضالا کعب بن اشرف مطع است بر زید بن ان  
یجا کوا و بعد اصفت است مر ضالا معنی انیست منیخا بد شیطان که گرام سازد و در گرامی اندازد گرامی  
دو را زیدی ضالا و در از ابتدای چنانچه باز گشتن از ان سوسی حق نزدیک نبود و رجوع سوسی عاده میو  
بر روی میسر نشود و آیه اقیل که یضاهیه ضالا الی ما انزل الله و الی الرسول انیست  
الشیطان یضاهیه ضالا عتاک ضدا و کذا تعالوا معنی ایست الی ما انزل الله متعلق است  
بدو تعالی با استعارات غریب قائل واقع شده جمله شریطه عطف است بر جمله زید بن ان یجا کوا الی طاغوت  
و در آیه المتافقین و لمح منظر موضع منکرات برای ذکر اتفاق ایشان معنی انیست چون گفته شود ایشان  
را بیاند سوسی حکمی که خدای فرستاده و سوسی رسول خدای عزوجل که حکم است بحق او و اوده بی منافقان  
طراز تو اعراف کنند و دوم مخالفت زنند اعراف کردن و روی گردانند روی گردانیدن فکفت احدا  
ایضا بتمیز مصیبه بما قد صت ایل یضاهیه ضالا و یضاهیه ضالا و یضاهیه ضالا و یضاهیه ضالا  
الا احسانا و توفیقنا فاسی است جمله سبب کلام سابق است چه در کلام سابق ذکر حال ایشان  
بود و کراوات مصیبت بعد ذکر سبب از کتاب مصیبت سائر منزه و متعلق است فعلی که بدلائل سابق مذکور  
است اسی فکفت یکن عالم از اصابتهم مصیبه شریطه که عطف است بر اصابتهم مصیبه یضاهیه ضالا  
و قائل جاو که ان اردنا الا احسانا و اولیها جواب قسمی است که منیخا بد یضاهیه ضالا و یضاهیه ضالا



علیه وسلم بیان ایشان حکمی کرده حق را بطور آورده حکم پناه بر صلی الله تعالی علیه وسلم قبول نکردند روی حکم  
دیگر آوردند بعد از آن سبب آن نیز بیان ایشان را به سبب رسید و گفتار منافق که او را امیر المؤمنین عمر حکم  
از خدا گشته کار ایشان بنقض و در سوای کشیده بعد از آن گناه را منکر شدند و پیش پیغمبر صلی الله تعالی  
علیه وسلم آمدند و سوگند دروغ خوردند از او و نا امانا و توفیق گفتند این آیه تسبیح قصه مذکور و تلویح  
سوی حکایت مذکور است معنی انجیست پس چون تباری که گفت و فریاد پذیرفت حال کسی که نتواند  
که سخی غیر تو برای خصوصیت برود و چون پیش آید آمدند و بیان ایشان حکم کردی ایشان حکم ترا ضعیف  
حکم ترا زد و در قسمت میل در ولایت آوردند و حال پیش آید و در صورت روی نماید چون ایشان را  
بشومست خبریه که کرده اند و خطبه علیه السلام که آورده اند و صیتی برده و آفتی برای ایشان افتاد بر تنبیه  
و خبریه مذکور نگار نمایند سوگند دروغ میزنند که نخواسته بودیم بر رفتن برای حکم بر غیر تو مگر بگوئی کردن و  
شان تو از منمیه حکم است و اتفاق فعلی خصومت فایز کردن دل و زبان تو از حجت اراوت و ملج و توفیق  
و قصد اصلاح و توفیق سوال رسیدن معصیت مذکور و سبب خبریه مسطره در منکر شدن ایشان و سوگند  
خو رو و در انکار آن همه حکم قصه مذکور و واقعات گذشته و امارت منتهی گشته است اینجا اصابت  
معصیت و انکار خبریه و مسصبت و سایر آنچه در حین آمده و معنی مستقبل شده بیان معنی ایشان را قصه  
مسطره که دال بر معنی این فعال نه شده چگونگی مطالب آید و چه نوع موافق نماید چه اسباب شکی نیست که مقصود  
استقامت مروا قعات گذشته است چنانچه ذکر آن در قصه مذکور رفت است لکن در آیه از تفسیر مستقبل کرده در بیان این  
فعل مستقبل با ماضی واقع بعد از آورده چنانکه در واقعات گذشته است تا بگذرد مستقبل کند و حکم خبریات گذشته با قار  
انزلی جویند از حجت آنکه کلی تناول خبریات بود بر همه خبریات منطبق شده فهم حکم خبری از حکم کلی بر طسری  
گنایت بود و گنایت این از تصریح باشد اف الیک الذین یستکم الله ما سیفی  
فلیکن ایستخدا و لک مبتدا است الذین یعلم الله ما فی قلوبهم خبر مبتدا است این جمله گنایت است  
از لا ینفع انکارهم و خلفهم علی ذلک و یا اعتبار معنی مکنی و مستانف است در جواب فعل ینفعهم انکارهم و خلفهم  
معنی انیت ایشان آنانند که خدای عز و جل میداند آنچه در دلهای ایشان است از اتفاق و قصد  
تخلف و خفاق و چون آنچه در دلهای ایشان است معلوم خدای بود و انکار و سوگند دروغ سود نکند  
فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَوَجْهٌ قَلْبِهِمْ فَرَاسٌ یبْیَسُ و عظمی صفت است بر فاعض معنی انیت  
پس اعراض مکن از انستقام کافران و مکافات کردن در رفتار ایشان صورت تفرینائی و تقبل و گذشتن پس  
سیاتی تا گویند محمد مسلمانان را نبی گشته ایمان آوردن نفع نمیکند و پندیده و نفیصت جنایت نشاید



درست فقره که رسول بعد از آنکه از خطابه موسی غیبت از حجت تقبیه بر مناد اجابت و در  
رساله المستغفر و غلظه چه اگر درست فقرت گفتی تقریر بجز در رساله که داعی موسی اجابت است بشود و سوال  
شرط و جزا را تو متنی بود و جزا را این جمله یعنی او چه داشتند و با اینها ثابت است تقبلی نیست جزا بود و این امر را  
درین ترکیب بچ معنی است جواب لوجه داشتند و با اینها ثابت است از این است خبر هم فال معنی از این  
جزا هم لایم لم یجوز و لم یستغفر و الله و لم یستغفر لم الرسول پس انتقاد جزا با اعتقاد مفهوم بود و باعتبار منظور  
نشانده معنی انیست ایشان بر تو آمدند کردار خویش را منکر شده اند و بران عموگند دروغ نهند و ایشان  
را هیچ سود ندارد و چیزی منفعت نیابد و در غیر که خدای انچه در دلهای ایشان است میداند و اظهار آن میتوان  
و اگر ایشان بر تو می آمدند و معترف بکبردارید خویش میشدند از خدای آمرزش میتوانستند اللهم اغفر لنا  
میگفتند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم نیز آمرزش می جستی اللهم اغفر لهم میگفتی ایشان را خدا را قبول کنند  
توبه میگفتند و بسوی نیل رحمت اوستی شتافتند یعنی جرایم ایشان زائل شدی و گناگان ایشان بزدال  
آمدی سوال در قبول توبه عاصی محض توبه از معاصی کافی بود استغفار پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
شرط نباشد و اینجا برای قبول توبه استغفار رسول را با توبه ضم میکند و هر دو را شرط قبول توبه می افشاند  
جواب در عمل حکیم غیر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم متهم ساختن پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
بود و در حکم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بعد تصد او امانت او باشد و در توبه از اینها عباد خوشنود  
عیب و شرط است مجرم مذم کافی نیست توقف قبول توبه و در خوشنودی پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
یعنی برین معنی است آمدن ایشان بر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و استغفار کردن پیغمبر صلی الله تعالی  
علیه و سلم برای ایشان و دلیل خوشنودی پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم باشد توقف قبول توبه بران باعتبار  
تقصیر آن موصول به شرط خوشنودی بود بخلاف توبه عاصی در سایر انواع کفر و معاصی که درین معصرت بود  
درین و شرط نباشد فلا و لا و لا یمنون حتی یحکموک فیما شیعکم بیکم  
ثم لا یجحدوا فی أنفسهم من جرمهم اقصمک و یبکی الشیطان فاسی است و اسم و فعل و خبر  
ای فلا ایمان لهم از لیس ایمان است ارتداد و عن حکومت و بعد موالتقدیل علیک و مالوا فی الحکم  
الی غیرک و تواند بود که بعد از فعل مخدوف باشد بتقدیر فلا یمنون بود و یک لای یمنون خبر قسیه بود که  
باشد بر طریق لا فعل که اصری بحکمک متعلق است بلا یمنون فیا شیعهم متعلق است بحکمک ثم لا یجحدوا  
عطف است بحکمک و یسلط علیا عطف است بر لا یجحدوا و معنی انیست چون ایشان بیایند و استغفار  
کنوند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم برای ایشان استغفار کرد که از ایشان بیایند و توبه ایشان را

نگشت پس ایمان از ایشان بجهول نیویست که ایشان مکی که تو کردی، در کردند و در حکم دیگری آوردی و سون  
 میخورم پروردگار تو که چون این معانی از ایشان ثابت شد ایشان ایمان نیارند یا ایمان ندارند تا آنکه ترا حاکم سازند  
 و بگویند سون تو بر دازند در هر چه میان ایشان بخت نه گشته و با اختلاف میوست حکم تو در نفسیه خویش در حکم تو  
 تکلیفی و ناخوشی نیایند و بیان القیاد و زنده و گرون نمند تسلیم کردنی و انقیاد و زردی و تواند بود که لازماً  
 برای تاکید و چنانچه در الا قسم دلیلان زیادت لایز برای تاکید تحقیق قسم و علم گفته اند و فایر سرور یک دارند  
 فایر یک لایق سون و تاکید باعتبار تکرار قطره چنانچه در گناست و مجاز از رحمت حاجت سویی تکرار نظر بلند  
 اند و التقات و قلب را موجب القیاد داشته اند معنی چنین بود سون میخورم پروردگار تو که ایشان مومن بنا  
 تا ترا حاکم سازند و حکم پر دازند و گویند که کتبنا حکمکم فی ان اقلنا انفسکم  
 او اخبروا من یاکم بما فعلوه الا قلیل منهم الا قلیل از رفع و نصب خوانند  
 رفع بر بدل و نصب است شمار دارند و درین محل از قبیل نعم العبد صعب لولم یخف البشر لم یعط است ناز  
 قبیل از این اگر تک و نه از قبیل لو کان فیها الکمال لشد لفسد تا وان در ان اقلوا منفس بعد فعل کتابت  
 که فعلی متضمن معنی قول واقع شده و طریق نادیده ان یا ابراهیم آمده معنی انیست اگر ثابت شدی بدست  
 مانسته ایم از ایشان که شما انفسهای خویش را بکشید یا از دیار خویش بیرون آید مطیع منی مت ند و این کار میکرد  
 اگر اندکی از ایشان که مستحق اند با خلاص و ایمان میخواست بن قیس بن شماس و بعد از شد بن ابی سلام و امثال  
 ایشان روانیت کرده اند چون زبیر بن عوام و شخصی که با او خصومت داشت بعد حکم پیامبر صلی الله  
 تعالی علیه و سلم برای زبیر محکوم شده بود از پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بیرون آمدند پیش رفتند  
 بن انس و یهودی که با او خصمت بود که شت مقدار پیرسید شمس پیامبر صلی الله تعالی علیه و سلم که محکوم که  
 گشت سنانی گفت زبیر بن عوام که پیغمبر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مطلوب او بود که پیوسته یهودی که  
 نزد یک مقدار بن ابی سوسه بود کلام و متضمن طعن پیامبر صلی الله تعالی علیه و سلم میل کردن سوسی پیوسته نمود  
 یهود و مذکور از کلام او فهم کرد و بهنفت قاتل شد سولار بن منون و لیلونون فی قضا گفت و نیز یهود مذکور  
 گفت ابی سوسی علیه اسلام حکم قتل نفس کرد القیاد کردند تا آنکه موازنه بقا و هزار مرد درین قضیه قیاد  
 امیر المومنین عمر و ابن مسعود رضی الله عنهما سفاخرت جو در اشکستند و جواب سخن او چنانچه باید و شاید گفته  
 و جواب گفتند که اگر پیامبر صلی الله تعالی علیه و سلم ما را بگوید خود را بکشید بر حال اجابت کنیم و از سر و جان  
 خویش در گذریم نیندیشیم این آیه درین معاد و وارد شد و بر وجه احترام متضمن شکایت از یهودان زمانه پیغمبر  
 صلی الله تعالی علیه و سلم آمده اگر ضمیر پیغمبر بر یهودان بود که ذکر ایشان بالا تر از منافقان مستلزم است از قبیل





که در حق محبت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از ثوبان منقول است انجماعی از صحابه محلی است و مقاتلی که پیغمبر را با ثوبان درین حال بود باجماعی از صحابه مروی است محبت محبت انست و بر بیان محبت این چنین است  
 معنی اینست که سائیکه الامت گفتند خدای را رسول خدای را در او امر و نواهی و دود و در اندوختن و افشاد  
 و تپایی پس ایشان ای محمد با کسانی باشند که خدای ایشان را نعیم عواده و در احسان و انعام بر ایشان گشاید  
 از پیغمبر آن صلوة الله تعالی علیهم اجمعین یعنی صاحبان راستی و راست گوئی و نیکی و نیکوئی و شیدان  
 یعنی کسانی که در راه خدای غرض و غلبه جان خود را در پاخته و مسخر خویش در اعطای کلمه علیا انداخته  
 و صالحان و انچه در حکم ایشان از معنی کسانی که نصف بصلوات و ششم بصلوات اند و حسن اولیاء  
 رفیق آن رفیق است منزلی از فاعل امری حسن اولیاء من حیث اسم رفقا بمعنی نیست نیکی  
 رفیق آن طایفه غلبه و هدم و همراه آن زمره کریمه ذلک الفضل من الله و کفی نال الله  
 علیهم آن جمله ذلک الفضل من الله ترزیل است و جمله و کفی با شد علیا ترزیل بعد از ترزیل  
 یعنی نیست آن یعنی سقرون بودن با این اصحاب دولت و رفیق بودن با این ارباب نعمت فضل  
 از خدای سبحان تعالی پسند است خدای از آن روی که علم است طاعت مطیعان را و اندوختن و  
 ثواب ایشان و آن تواند یا ایها الذین آمنوا اخذوا حدکم فانکم واثبات آیة انفس و  
 جمیعاً و ان منکم لمن یبیط ان این خطاب بر کسانی راست که کلمه اسلام  
 از ایشان صادر شده متداول و منان مخلص منافع آنرا آورده بدلیل آنکه در آیه و ان منکم لمن یبیط که  
 بعد از است منافع آن را بعضی ازین مخاطبان داشته و در طه شکایت انداخته و جمله یبیط جواب قسم  
 محذوف است و اقسام با جواب خویش و صله من است اخبار از قسم است انشا قسم نیست صله جمله  
 خبریه باشد جمله انشائیة بنود و موصول با صله خویش اسم آن است منکم جبار و مجور خبر آن است چون اسم  
 آن موخر از خبر گشت لام تاکید در اسم در آمد کلام بر طریق و ان من شیعۃ لایرهم اید تا تاکید جمله از  
 آنست که منافقان درنگ کردن خویش را منکر بودند و در درنگ خویش انکار بلوغ می نمودند ازین  
 در انکار تاکید کرد و از جهت اصرار ایشان بر انکار تاکید آورده و جواب و ان منکم لمن یبیط تا آخر ذکر منافقان  
 است بعد شروع در ذکر قتال معترضه است برای شکایت از منافقان که در اطاعت امر قتالی درنگ  
 کنند و بیرون آمدن را در تانی و تاخیر افکند و خبایات بمعنی جماعات متفرقات حال است و جمیعاً بر جا  
 یعنی مجتبعین و جمله فانفردا با مطون خویش است عطف بر خذ و اذکر کم و جمله ندایه مذکور برای تنبیه است  
 و جمله خذ و اذکر کم ستافعه است چنانست که چون جمله سابقه یعنی و من یطیع الله و الرسول الا



دوست آنست که چون دوستی را نعمتی برسد شاوگرود و حسد نکند و ایشان بدینکه غایبان را بپسند  
رسیده آرزو میبرد و اندویش نکند که اگر نامی بودیم با ایشان شریک میشدیم خصوص نعمت  
از ایشان میبردیم و آرزوی شرکت آرزوی زوال خصوص نعمت است و این حسد است و حسد منافق  
دوست فکرتی که فی سبیل اللہ الذین یقتلون الحیوة الدنیا یا الاخرة  
فاسبیب است و موصول باصله مفعول است و فاعل او ضمیر است عاید بر من لعل من آن عبارت  
از منافقان است و اثر او ضمیر از جهت افراد لفظ من بود و اگر چه معنی او جمع باشد منافقان از جهت اسلام  
ظاهر صلاحت خطاب دارند و در تحت خطاب دور می آیند باین که امر بقتال دشمن است مرا بر جملش  
و از لفظ بیرون آمدن برین وجوب است متعلق است بقتل منافقان و بیان شفاعت حال ایشان معنی  
اینست چون منافقان را تشویع کردیم و شفاعت حال ایشان در بیان آوردیم پس گوئیم قتال کند در رضا  
خدا و برای اعطای کلمه علیا کسی که در قتال درنگ میکند و خود را در ورطه مخالفت با مومنان می افکند  
با کافران که حیات دنیا آخرت میخزند و با اختیار خط و نیا بخطر آخرت میزند یا باید که درنگ کردن در  
بیرون آمدن برای قتال بگذارد و خود را در ورطه تفاق بیرون آرند و تواند بود که ضمیر فاعل عاید  
بر افعاله فاعله صاحب حسن نیت و واجد قوت طبیعت باشد معنی چنین بود پس گوئیم قتال کند اخلاص  
صلاح قاصد فلاح با کافران که چنین چنین اند و نیار برودین میگورند برین طریق فاسبیب است متعلق  
خدا و احدی که باشد و جمله مترتب بر بود و من یقتل فی سبیل اللہ فیه قتل او یغلب قتل نفسی  
فیه اجرا عظیم بکمال غلبه است بر شتر طهم ازین جهت مجزوم شد و منوف ذویه  
جزایر است و این جمله معتبره است برای بیان استحقاق مقاتله جزایر را مغلوب و غالباً معنی آنست  
بر که در رفتار خدا می قتال کند پس کشته شود یا غالب آید پس سرانجام او را اجر می که برای مجاهدان  
موجود است بدینهم برای شهدای درجات شهادت و برای غالب آیندگان درجات عاقبتان و مجاهدان  
در زمین کینیم و در کتب تفسیر عظیم و ابعیت تفسیر کرده و این تاویل مشکل است و محل تاویل است زیرا که  
موجود برای همه مومنان است قاصد و مجاهد در و یکسان است بقوله تعالی و کلاً و بعداً شد الحثنی ای  
اکلاً من القاصدین و المجاهدین و بعداً شد الحثنی و برای مجاهدان و بعداً شد الحثنی و برای قاصدین  
الشد تعالی و فی سبیل اللہ المجاهدین علی القاصدین اجر عظیم درجات متفرقه و مرتبه ازین آیه ظاهر شد که اگر  
عظم عبادت از حثیت نبود چه اجر عظیم را مقابل حثیت ذکر کرده و سایر او آورده بلکه اجر عظیم است  
از درجات نیست باشد اصل حثیت نبود چنانچه در آیه دیگر منقسم میگوید و مملکت لا یقتل لکون







و محتر از تو هم شهادت اعلا بود از جهت خواهش حیات دنیا و امانت درجات آخری زوی ننموده و توانست  
 که امر بکف ایدمی و مخلصان و منافقان هم را باشد و چون قتال فرض شده فرقی یعنی منافقان از قتال  
 ترسیده گویند لولا آخرت که شدند و منان بر همه است و همیشه نوش مانده اند **قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ**  
**وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى وَكَفَىٰ هَٰذَا لِمَنْ خَافَ لِقَاءَ رَبِّهِ** و الاخره خير لمن اتقى و كفى هذا لمن خاف لقاء ربه  
 و هر دو مقول قل است و قل سبب آنست چنانستنی که سپاس میر گفت ما را **قُلْ لِمَنْ قَالُوا لَكَ نَقِيلُ**  
**قُلْ لِمَنْ قَالُوا لَكَ نَقِيلُ** و دنیا و بر خور داری اگر گشتن بدان اندک بود و هر خزان و دواغین  
 و گنج خشی بسیار باشد نیست حاصل دنیا ز کس تا بنویسد چون گذر زنده است نیز و بخوبی و آخرت  
 بهتر است از دنیا را باب تقوی که نعم جنان یا بد و سیوی ملک جا و نیستان حیات دنیا یا یتیم  
 در جاسته آخری چه صحبت بود و چگونه سبب را می ترک قتال باشد **قُلْ لَّا تَطْلُقُونَ فِتْنَةً**  
**وَلَا تَطْلُقُونَ بَعْضُهُمْ خُطَابٌ وَصِيَّتْ خَوَانِدُ مَعْنَى بِرَحْسَبِ آن دانند و لا یظلمون فیتلا عطف است بر جمله**  
**وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى** معنی نیست و آخرت بهتر است هر کسافی را که متقی اند اعمال نیکب دارند جزا رحل  
 ایشان بقصدان نخواهد پیوست و ایشان بقدر فیتی معلوم نخواهند گشت و فیتل ریسان شکل بود که  
 در استخوان خرما باشد و آن بقاقت مثل زنید و او را در مقام بیان قلت ذکر کنند چنانچه بیان او کرده شده  
**وَذُكْرَ اَيْنَ بِالْاَرْقَةِ اَيْنَ مَا تَكُونُ اَيْنَ كَمَا تَكُونُ اَيْنَ كَمَا تَكُونُ اَيْنَ كَمَا تَكُونُ اَيْنَ كَمَا تَكُونُ**  
**مُسْتَشْكِلٌ** چون منافقان در شان گشتگان جنگ احد گفتند اگر ایشان نزد یک مای بودند گشت  
 نمی شدند و نمی مردند این آیه در شان ایشان و اوده گشت و گفتار ایشان بر دیوست و این جمله مقرر است  
 برای رد مقابل منافقان و ابطال گفتار ایشان و تحریف منان بر جواد کافران معنی اینست در هر جا  
 که شب تابید و هر جا که نروید مرگ سوی شمال شما بدو شمارا دنیا بد اگر چه در بنا مای عالی روی بر هر جا که  
 کج کرده باشند حکایت کرده اند زنی اجیری داشت دختر بی زاد و اجیر را برای طلب آتش فرستاد  
 اجیر قد کو چون پیش درآمد مردی را دید که از ولادت میسر شد و میگوید این زن چه بار نهاد و میسر  
 جواب داد و شتر گفت بدانکه این دختر نمیرد و اجل را من این نگید و تا صد زنا نکند و خوراد برین  
 چنین بسوای نمیکند و بعد از چند زنا ترا که اجیر مادر او فی منکومه شود و بعد از آن مرگ او بسبب عجبوتی  
 بود و عمر او بدان سبب پیری کرد و و نهایت برسد اجیر ند که زلفش بکشد و این قائل شکر آن خسته  
 پاره کرد و غیر خود را که از جهت خویش بر عدم مطابق واقعه آورد و اگر سخت تا و شتر ند که پیش از زنا و نکاح  
 و غیر سبب عجبوت مجیر و خیر که آخر کرده است و حق صدق نگیرد اجیر ند که آن عمل کرد و ویرفت بشهر

و دیگر در مقامی دیگر پیوسته و قوم آن در خبر بد ند که آن دختر هنوز حیات دارد و ممکن است که رو به رجعت آورد و اگر  
 کرد و ندانگان ملتئم گشتند و جراحت مذکور بصحت پیوسته و دختر مذکور بزرگ شدند و نامیکرد و آن فاحشه عظیمه  
 می آورد و آنکه در ساحل از سواحل بحر روی آورد و آنجا نیز این کار میکرد و اخیر مذکور نیز بر سر تجارت در آن ساحل  
 رسید و زنی جمیده را برای نگاه طلبید عورتی نشان این زن گفت او را رخصت کرد و در نگاه خویش آورد و با او  
 میماند و عیش و عشرت میکرد و زنی حکایت پاره کردن شکم دختر می بد و گفت زن مذکور حال خود را دریا  
 که قصه مذکور گفته است از او بهفت گفت این حال بود و در شکم خود را نمود و شوهر گفت خبر نبرد راست  
 گشت و صدق به شاهد پیوسته خبر موت او بصکبوت یاد آورد خبری در صحرا پیدا آورد و آن را کج کرد و محل  
 عنکبوت نبود و جای در آمد و او را مشاهده نمود و آن زن در آن برج و عیش بود و از لطافت این مقام  
 عنکبوت روی نمود و روی روزی نظر زن بر عنکبوتی بر سقف چوبی افتاد و او از مرگ او نشان داد و ناگاه عنکبوت  
 از سقف بر زمین رسید این عورت بسر انگشت پای خود مالید و بر آن عنکبوت میان ناخن گوشت فرو  
 در آمد و عورت مذکور بسر آمد و او را هم زاهد رحمة الله علیه این قصه در تفسیر خود آورده لیکن چنانچه  
 مخالف این ذکر کرده یکی آنکه مخبر از حال آن مولود پیغمبر آن زن را داشته و بجای عدد صد زن را نگرفته  
 و بصکبوت مرگ فروستاقی ساخته و افتاد و عنکبوت بر روی مرد و آماج گرفت و آن گفته و شک نیست  
 که ذکر و او گنیمتی بروج شدیدی که درین آیه است متضمن تلحیح این حکایت است و آن قصه هم جسته  
 يَقُولُوا هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَوْيَاظِيكُمْ يَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ  
 پس عین لک این جمله یعنی و آن قصه هم گفته یقولوا هذه من عند الله با معطوف نیز مقرر شده است  
 برای شکایت از حال منافقان و حکایت از نشان ایشان و روایت کرده اند ایدانکه پیغمبر  
 صلی الله تعالی علیه و سلم و مهاجران در مدینه قرار گرفته منافقان میان خویش می گفتند ما آنکه  
 این مرد در مدینه قرار گرفته زروع و شمار با نقصان پذیرفته این حکایت قول منافقان است و شکایت  
 از گفتار ناپسندیده ایشان است و معنی نیست و اگر ایشان را نیکی از ازانی و فراخی در فراغ زروع و شمار  
 و اینی و فراغ و قرار برسد و منفعتی و نعمتی و از ازانی و سعی بجمیل پیوند و بگویند این از تر فضل خداست  
 و از تر لطف حق جل و علاست و اگر برسد ایشان را بدی از خدا و امور مذکوره و خلاف مشیون مسطور  
 نسبت به تو کنند و ناشی بخوشت قدم تو نهند قُلْ كُلٌّ عِنْدَ اللَّهِ  
 استانده است چنانست که میخامیر گفت ما قُلْ عَمِلُنَا غُلَبَاتُ قَبِيلِ كُلٍّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ معنی آنست  
 اگر هر یک غیر و شریک و خدا را از تر خداست و از ازاد است و نقصان می حق جل و علاست



عقل یافته و با اختیاری کاری نشناخته بنائی ست معلوم بنی بر کدام معنی است چنانچه در روی در لایحه و  
 مشتقی و مقتری که ایشان را بر سرند بنیض نیست بلکه تنفس نیست لیل و رجاست و از یاد و شویات و آخرت  
 است چون در روی تلخ و علاج موهوم و ضرب و تفریک معلوم از روی معنی اذاعه است اگر چه بهر روش ایام است  
 سوال چون سفار بر او کتاب جریمه معصیت یا کفر بود خلق جریمه کفر و معصیت نیز بنیض بر جریمه کفری و معصیتی  
 دیگر باشد و آن بر دیگری و آن بر دیگری تسلسل آید و اگر باز گردد و مقدم بنی بر متأخر بود و در نهایت پس لازم  
 آید هر چهار راجع شود سوی غیر ابتدائی بود چنانچه بهر یک از راجع سوی فضل ابتدائی باشد چنانچه است  
 اختیاری واقع شود و سیاحت اختیاری سوی صورت کسی و اختیاری یا صفات بود زیرا که چنانچه که بدان چیست  
 صفات سوی باری است چیست خلق و آخرت را نیست اما آن بدین تو حیت بنی بر ولایت بود پس هر دو است با  
 سستی و چون او از حیت است که حاصل یکسب اختیار راست که ما از او منوعیم و عمل نیز بهر ولایت یکسب و صورت  
 کسب اختیار مقصور بر است بدین همیشه غیر صفات سوی حق جل و علا است و تواند بود خطاب بر غیر  
 را باشد و مراد بحدت صفات یا بر وجه مجاز است بود ای ما اصحاب که گفتند یا محمد مرتضی است و فرستاده شد  
 و ما اصحاب که گفتند من سستی نفس استک معنی نیست آنچه برسد ترا ای محمد یا خدا طیب بنیض از سستی  
 از خدا است از فضل و کرم و احسان از حق جل و علا و آنچه برسد از بدی ترا از نفس تو بود و از شرف است گناه و خطا  
 تو باشد یا گویند آنچه برسد ترا از تر از نفس تو ای ایتان بنیض است کسب یا ایشان و هر دو است گناه  
 و معتزله حسنه را درین است عبارت از طاعت و غیر و صبر و عبادت و شرف و از حد معصیت  
 را بچشم این است بقدر و از دست او نیندازند یا حسنه و صبر یعنی نفع و ضرر در است و شرف و مثال  
 آن چنانچه بالا گذشت گوئیم روند سب معتزله میگویند و از بیان است کتاب سب سب  
 خطاب بر غیر یا است حقیقت بی غرضی و مجازی و تکیه بر مجازی تفهیم است این خطاب معتزله است  
 بای چون غیر صریح باشد تعالی علیه و سلام و در امانت ایشان او را معنی نیست و فرستاده ایم تا بر ابر  
 مردمان رسول عظیم الشان طلیل البرهان و کفی یا الله شایسته چنانکه باز آمده است ای کف  
 باشد شایسته و شایسته است معنی نیست و کسبده است خدای از آن رسول گواه است  
 یا در حالت که گواه است یعنی برای رسالت تو بر رسالت و بودن تو عظیم الشان طلیل البرهان یا گواه است  
 بر انکار کافران و گفتار ناپسندیده ایشان این جمله تزلزل است معنی طیلع الرسل و قد  
 آتاکم الله شر طیلع الرسل است معنی طیلع الرسل طیلع الرسل است معنی طیلع الرسل است  
 طیلع الرسل بنیض است طیلع الرسل طیلع الرسل طیلع الرسل طیلع الرسل طیلع الرسل طیلع الرسل طیلع الرسل







می آوردند و بهر متوقف و ملازم میباشند و بر می آید از قاضی و اختلافی یافتند و اگر قرآن از غیر حسیه  
بودی هر آینه در اختلاف سلب یار بودی نمودی و در روی قارض و تناقض می یافتند و چون این تفسیر اختلاف  
و قارض و تناقض می یافتند و چون بعد تفسیر اختلاف و تناقض نیابند ثابت شود که بهر وجه مستقیم و لفظ  
و معنی است و اما این چنین فصاحت و بلاغت و راستی و درستی و سلامتی و استقامت این کلام از غیر خدا  
نیست و هر کلامی که از خداست حق و صدق باشد یقین آن کلام و یقین میباشند معنی میباشند علی الله و اما  
ملازم و سلم واجب بود سوا از مسلم است که در قرآن اختلاف و تناقض نیست کلامی سلیم در اقتدار معنی است  
الکن عدم اختلاف در کلام غیر از این نیز گمان نیست بلکه واقع است و قریح این بمشاهده هر چند است از چندین  
خطب و رسائل و کتب مرسوم است از آفاضل انجم محلی است و در آن اختلافی ندارد و قارضی میباشند و پس میا  
کلام غیر از این هم در قریح اختلاف کثیر و صریح ملازمه که از جمله لوکان من غیر الله و لوجیه و انیه اختلاف کثیر از غیر الله  
مشکل است و اولاً که آن بانیست معصوم و معصوم است چو اسب بلاغت کلام بمطابقت مقام است  
و احاطه مطابقت مقام خبر بعلم علام الغیوب ممکن نبود و خبر برقت احوال مسطور مخفی حاصل نشود و چه در کلام  
مستکمل غیر بلوغ از حجت آنکه مقامات کلام نمیدانند و تطبیق کلام با مقتضیات مقام نمیتواند از حجت مطابقت  
و عدم مطابقت اختلاف سلب یار واقع شود و قارض و تناقض بینما یحصل میزند و همچنان در کلام میباشند که احوال  
باطنه غایب و مقامات مخفی نشناخته هر چند که با مقامات ظاهر تطبیق کند و احوال که از رسیدن تطبیق تواند  
در کلام او باعتبار مخالفت احوال مخفی اختلاف بود یا بعضی احوال که او ندانسته است مطابق نشود و هم از این  
علامه معانی گفته اند لا یلیخ کنه الی الله الا علم علام الغیوب غیر کلام خدا می هرگز برین طریق از اختلاف  
خالی نبود یا بعضی احوال مطابقت باشد و یا بعضی مطابق نشود ملازمه مستقیم آید معارضه نماید و لا فک  
بجاء الله المشرکین الا کفرین او الخوف اذا کفر الیه ای و اذا جاء المناقضین عاف است  
برای قولن لماعنه که آن نیز قریح منافقان بود و عطف قریح منافقان بر قریح منافقان نبود معنی نیست  
چون بیاید منافقان را خبر امری و شافی از غرضی یا امنی و اما فی مینی از این بدون سمریه یا خالی بودن  
نیز که که از این میباشند علی الله و سلم برای محاربه فرستاد از اراجیف که از حجت است که گمان آن می باشد  
یا از حجت خوف منفیت این شاعره آن نمی شناسد یا اخبار کاذبه که منافقات و موضوعات  
ایشان است و در حالت خوف خبر امن میگویند و در حالت امن خبر خوف میگویند تا مردمان و گمراهان را بر این  
و در خوف نمانند و در حالت امن خبر خوف میگویند تا مردمانی که میخواهند بروند میگردانند و باز آیند  
این نوع اخبار مشهور نیست و برده است و دشمن میباشند و دشمن بران الملاح میباشند

در تدبیری که مقتضای عداوت است می شناسد و او را در راه رسول و اهل او  
 می بیند که ازین کسب طوبه و ازین راه و او را فضل الله علیکم  
 و رحمته لا یغفل الشیطان الا قلیلاً این هر دو جمله در تمام کلام مترجمه است  
 و برای بیان حال غیر این مذکور و قائلان بسطور معنی اینست اگر شناخت و گمان اخبار و تدبیر اصلاح کار  
 سومی پیشا میر جلی الله تعالی علیه و سلم باز میگردانیدند یا در گوش امر که ولایه امورند میر میبایستند یا تدبیر  
 و مصلحت آن بدیشان میگذاشتند و این اخبار شنیده را میباشند و خود برای خویش عمل نمیکردند و این را  
 نیربان نمی آوردند میگفتند این امور را پیشا میر جلی الله تعالی علیه و سلم و بزرگان و افراد اند و تدبیر  
 مصلحت آن ایشان تواند ما را یا گفتن این اخبار چه نسبت بود و باز گرایین کار چه ملاست باشد مصلح  
 حدیث مصلحت ملک خسروان دانستند هر آینه آنکسایکه بیرون آرند امور مخفی را بقریحه و مافیض فرست  
 و انیه استخبار اخبار جهان استطلاع امور گویان که ذلیفه ایشان است میدانستند و تدبیر فرست  
 و جذب منفعت آن میتوانستند و اگر بودی فضل خدا و رحمت او بر شما هر آینه شما شیطانان را پیروی میکردید  
 مگر آنکه کی که در گمراهی نمی افتادند و در الا قلیلاً من دو وجه است یکی آنکه مستثنی باشد از احوال و بلامقام  
 الشیطان غیر استثناء بود و متداول کل شود و دوم آنکه مستثنی از تابعیت الشیطان باشد برین تفسیر از فضل  
 ارسال رسول و از رحمت او انزال کتب مراد باشد یعنی چنین بود اگر بودی فضل خدا یعنی ارسال کتب و رحمت  
 او یعنی انزال کتب هر آینه شما شیطانان را پیروی میکردید و طغیان را مگر یک میشدید مگر آنکه از شما  
 که پیش از ارسال رسول و پیش از انزال کتاب مقدس فضل شدند و ایمان بر پیغمبر آوردند چنانچه بعد از  
 و ورقه نوفل و قیس بن ساعد و امثال ایشان که عدد ایشان سی و چند نفر گفته اند سوال بولا افتاد  
 و الا که بر امتناع ثانی بنابر وجود اول دارد اتباع شیطان را از رحمت و وجود فضل و رحمت در حق امتناع  
 می آورد چون استیجاب بر حکم و اکثر هم الفاسقون اتباع غیاطان شیطان را متابعت بود معنی بولا بر حکم قاعده  
 مذکوره مشکوک شود و چه استیجاب غیاطان بود لا فضل شد علیکم و رحمت لا تبعتم الشیطان الا قلیلاً کسانی اند  
 که ایمان بر پیغمبر آورده اند و در ایشان اتباع شیطان ناشکی نیست امین وجه برای استیجاب است معنی بولا  
 کافی است و بدان امر و از غیبتین لاحق نیست بر طریق همزه لغز و در ذکر امین خودت صنعت طایق است  
 و الا که بر امتناع ثانی بنابر وجود اول دارد اتباع شیطان را از رحمت و وجود فضل و رحمت در حق امتناع  
 می آورد چون استیجاب بر حکم و اکثر هم الفاسقون اتباع غیاطان شیطان را متابعت بود معنی بولا بر حکم قاعده  
 مذکوره مشکوک شود و چه استیجاب غیاطان بود لا فضل شد علیکم و رحمت لا تبعتم الشیطان الا قلیلاً کسانی اند  
 که ایمان بر پیغمبر آورده اند و در ایشان اتباع شیطان ناشکی نیست امین وجه برای استیجاب است معنی بولا  
 کافی است و بدان امر و از غیبتین لاحق نیست بر طریق همزه لغز و در ذکر امین خودت صنعت طایق است



روی خواهد نمود این جمله با مطلق خویش میان ذکر متافان حضرت است برای بیان حکم شفاعت  
معنی اینست هر که شفاعت کند شفاعتی حسنه مراد از اوست آن شفاعت لغیبی غلبه بود و بسبب او جزا  
بخشید و باشد شفاعت در لغت خواهش از کسی است برای نفع و دیگری چنانچه از کسی برای کسی منفعت خوا  
یا دفع مضرتی از کسی بود و شفاعت حسنه آنست که بنفس ابطال حتی و اثبات باطلی بود و ابطال مسلمانی  
و ایضا معنی باشد چنانچه پیش حکم از دست دعا علیه و یا شفعیدن گوا آن مدعی دوم نیکن ای مدعا علیه  
ز دنیا لایق مدعی جوید احکم بشود و بالاتر که گوید و بعضی گویند شفاعت حسنه آنست که از کسی منفعت کسی  
بی طلب منفعت بپوش خواهد و درین کار در ره ارشاد و ناموس جمیع منجن و رشوتی که رفتن برود و هر که شفاع  
کند شفاعتی سید و در حکم تشبیه نفسی از آن بدی باشد و لسانی از آن جریمه بود شفاعت سید شفاع  
حسنه است چنانچه کسی نفع کسی جوید یا خد شوقی و ابطال حق و اثبات باطل خواهد برای طلب منفعتی و کمال  
معنی لغیب دانند لیکن آنرا در لغیب بدی استعمال کنند و گان الله علی سبیل تحقیق  
ای مقتدر احفیفا شیدا حبیباً محیلاً محازیا حمله ترکیل است معنی اینست و هست کرد و گاردیان بر هر چیز  
قادر نگاهبان گواهی و پند حساب کننده جزا دهنده سزا کننده همه چیز داند و جزا و ادان آن تواند و لذا  
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بِكَ الْحَيَاةُ قَدْ تَبَوَّأَ آيَاتُكَ حَسَنَاتٍ فِيمَا أَوْفَقَ وَهَكَذَا هِيَ عَذَابٌ مُرْتَضًى لَكَ بِهَا  
حکیمیت معنی اینست و چون تحقیق کرده شود شفاعت حق بدعا یا اسلامی و تعلیمی یا اگر ازی پس شفاع  
تیمی که سبک تر و خفتر از آن است تحقیق کند یا کلامی و ادعایی که مثل آن بود باز گردانید در حق جواب  
نی تقدانی بگذارد و روایسته کرده اند مردی پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم باسلام علیه  
تحیت نمود پیغمبر علیه السلام در جواب او علیک السلام و رحمة الله فرمود و مردی دیگر باسلام  
علیک و رحمة الله تحیت آورد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بلفظ علیک السلام و رحمة الله و برکاته  
و در جواب او تحیت کرد و دیگری تحیت السلام علیک و رحمة الله و برکاته شفاعت پیغمبر صلی الله تعالی  
علیه و سلم و علیک و رحمة الله او سبزه او زیادت گفت یا رسول الله برای ایشان زیادت کردی و برای  
من چیزی زیادت نیاوردی پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود انی انی که در جواب سلام آمده همه در  
سلام خویش بکار داشتی برای مرا چیزی از انما و تحیت نگذاشتی بفرزیت مثل تحیتی که کردی کردم و آنچه در  
سلام گفتمی مثل آن آوردم و نیز خون فرستگان ابراهیم را گفت سلاما یعنی سلاما علیک سلاما بصورت جمله  
فصلیه که دلالت بر حق میبندد ابراهیم صلوات الله علیه در جواب ایشان سلام گفت بر من بر است  
تا بر من بر است جمله سهیه شود و ذوال بر کلام و ثبوت بود تحیت ابراهیم حسن از تحیت ایشان آید و نیکی



و خوبتر نماید بدانکه سلام از سپین آرسلام نیست و جواب آن از واجبات نظام است بشرط آنکه بر کسی که سلام گویند مشغول بکار دینی چون مصلی فرودن و قیامی قرآن و مدرس در وقت بیان و مفتی در وقت فتوی و حاکم در هنگام محکومت و قضا نباشد بشرط آنکه او را در معصیت ندانند و مشغول بجهت بیعت دارد که معنی سزاوار سلام نبود و مستحق تحقیر نشود اما پیشین باو شاه و در هنگام دیوس در مجلس سلطنت وقت استثناء برسد و گشتش بعضی استاذ دین دار و علمای شیخ شاعر ترک سلام مشاهده شده و آنهم برین قاعده محمول آمده اگر او در حال نشسته است در کار دین است او را شغل نیاید گشت و اگر در سفر سلام پیش او نشاید گفت و قوی بر ضعیف سلام گوید و بسلام آرام دل ضعیف جوید تا از قوی یارین شود و رعیت قوی از خاطر ضعیف برود چنانچه را کب بر راجل و قائم بر قاعد و شیخ بر مرابین گوید یا سلام گوید بخط بر عالی از جهت اعظام چون صغیر بر کبیر و قابل بر کثیر و رعیت بر بادشاه و شاگرد و پرستار و دختر بر پیران الله کان علی کمال **فصل فی تفسیر سب** این جمله تزییل است و تاکید او از جهت ایراد معنای باری بر وجه و کاد است و استواری است معنی نیست بدستی که هست خدای بر هر چه بر حساب یعنی حساب کننده بر حسب آن جزا دهد و سزا کند **الله الاکبر** لیکن معنی که الی یوم القیامه که یک فیه فی الله الله مبتدا است لا اله الا هو خبر مبتدا است لیکن خبری که از این قسم مذکور است اسی قسم که یوم القیامه لا ریب فیه والی معنی فی سب است اسی لیجمعنکم فی یوم القیامه اقامت حرف جر مقام حرف آمده است اما بهتر است که الی متعلق لیجمعنکم باشد متعین معنی مشبه و جمله الله الا هو منقرضه است بر اسی توحید معنی انبیت خدای پیروی حق سزاوارستش بطلاق جزا نیست سوگند پیغمبر که هر آنکه جمع خواهد کرد شمار خدا در روز قیامت که هو انک روزی **و من احسن الله سبحانه** من استقامه است و استقامه برای انکار مروج محل باشد است و اصدق خبر مبتدا است و بتا تزییل است معنی نیست که راست است از روی گفتار خداوند کردگار جل و علا در کلام او کذب محال باشد چه کذب یعنی بر حاجت یا مخالفت و فدا می عزوجل از هر دو صفت مذکور منقرضه بود و نیز کلام او نفسی است و کلام نفسی عبارت است از علم بقصد خطاب و آن همه حق است و صواب مخالفت و ارق در علم ببل مرکب باشد از کسی که جل و علا بر محال است کذب در کلام او محال بود سوال امید تفسیر الی معنی فی گفته اند بسیار از ایشان آید تا بل صفت و مجاز مذکور بر یکدام مناسب است یعنی است جوابی معنی او غایت است غایت مکانی یا زمانی یا مطلقه مناسب بود ذکر مکرر در این باب است از هر باشد و مقوله بالاق لفظ غایت

نکته

ع

بر کلام خدا اعتبار آنکه مشتق از حد و حدیث است برای حد و حدیث کلام حق سبحانه و تعالی متسک کند و خود را در ورطه غلط  
و خطا افکند متسک کند کور خطاست و احتیاج مسطور را و است اطلاق لفظ حدیث که مشتق از حد و حدیث است  
بر کلام قدیم که صفت خداست و معنی قایم بذات حق سبحانه و تعالی است و او را اطلاق بر کلام معنی عبارت  
ما و شد که ذال بر کلام خداست و رو باشد و اطلاق او را اینست بدین معنی است بر معنی اول نیست متسک معنی که  
درست نیاید و صحت احتیاج ایشان را روی نماید **فَمَا لَكُمْ فِي آلِ مُوسَىٰ أَن يَقُولُوا إِنَّمَا فُتِنَا بِاللَّهِ**  
**أَرْكَسَ لَكُمْ بِمَا كَسَبُوا** و اینست که و اندر مسلمانان در باب مناقب دو گروه بودند در نشان  
ایشان اختلاف مینمودند و بعضی ایشان را نظر بر احوال کلیه مسلمانان میداشتند و بعضی نظر بر انساب  
کفر کافر میداشتند این آیت بر وجه توجیه دارد گشت و این نظم بود و پیوست و بعضی گویند این آیت در باب  
خزریان وارد است که ایشان شکایت از مرض کردند و پیوسته را ناسزاوار گفتند پیغمبر صلی الله علیه  
و آله تعالی علیه و سلم ایشان را گفت شتران صدقات که جمع شده اند شما نزدیک آن نباشید یا شما میدان  
شیر شتر و پول شتر دارد که ایشان رفتند یا شما میدان مشغول گشتند بعد ضمت مرتد شدند روی خود  
و این خویش آوردند شتران صدقه را بر سر خویش نبردند پیغمبر صلی الله علیه و سلم کسان را اتباع  
ایشان فرستاد و باز گردانیدند و کشتن ایشان فرمان داد و با شتران گرفته آوردند و مار از آنها و ایشان  
بر گرد آوردند و این وجه منقول قریب است چه بعد نبوت ارتداد و محل اختلاف نباشد این آیه که در نشان اختلاف  
صاحبان است موافق واقع نمیشود و بعضی گویند وارد در حق قومی است که ایشان مسلمان شده و به حیرت  
کرده بر پیغمبر آمده اند یا ز بغیر از آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مقامهای خویش رفتند از اینجا تعبیر  
نباشد مایه دین مستقیم و بر اسلام مستقیم ایمان از جهت آنکه پیوسته ما را ساز و آید و سورت مرض  
در استقامت مینمود یا گشتند ایمان از دین خود نگذاشته ایم گفتار ایشان و ایل بر اسلام بود و رفتن ایشان بغیر  
از این پیغمبر صلی الله علیه و سلم و لیل بر ارتداد نمود و مسلمانان در نشان ایشان دو فرقه شدند این آیه  
در نشان ایشان باز گشت و بود و پیوست و بعضی گویند این آیت وارد است در حق کسی که از جنگ  
آمد بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیرون رفتند در وقت جنگ سومی مدینه باز گشتند در باز گشت  
ایشان مسلمانان اختلاف کردند و مسلمانان ایشان را در جزیر تراج آوردند و بعضی گویند این آیت وارد است  
در حق کسانی که در مکه خانهای خویش مسلمان شدند و به حیرت که در آن وقت فرمن بود بجا نیامد و بودند  
بعد به حیرت ایل که در جنگ بیرون آمدند چون ضعف لشکر پیغمبر صلی الله علیه و سلم مشاهده کردند  
خود را بر قتال آوردند در نشان مسلمانان این اختلاف کردند خدا خبر کفر ایشان کرد و قصه ایشان در بیان آورد





که بیاید مثل جماعتی دیگر غیر حاضران مدینه را میخوانند که از شما با هماریان این باشند و از قوم خود با طهار  
افریان یا چند هزار که ایشان در قتال مسلمانان افکنده شوند و میگویند که اگر بخواهید که بگوئید  
يَكْفُو السَّيِّئَاتِ وَيَكْفُو الْاِثْمَ وَيَكْفُو الْاِثْمَ وَيَكْفُو الْاِثْمَ  
حَتَّى تَقْفُوهُمُ هَذَا مِنْ شَرِّ طَائِفَةٍ سَتَ بِشَرِّ طَائِفَةٍ سَتَ بِشَرِّ طَائِفَةٍ سَتَ بِشَرِّ طَائِفَةٍ سَتَ بِشَرِّ طَائِفَةٍ  
بر شما میخوانند و آشتی در میان میارند و دستهای خویش را از شما باز دارند و نمیگویند که شما ایشان را  
بکشید و هر مکانی که بیاید و در هر زمانی که در بیاید و اولیکه جَعَلْنَاكُمْ اَكْبَرًا عَلَيْهِ سُلْطَانًا  
سَلْطَانًا این جمله تزیین است معنی اینست و ایشان را میگویند که شما را بر ایشان قول  
حتی ظاهر گردانیدیم بدین که بقتال مستوری دادیم و ایشان را پیش شما بخندید و آوردیم و ما لکن ایشان را  
کردیم و اسیر شما کردیم و در بختی در آوردیم و ما لکن ایشان را پیش شما بخندید و آوردیم و ما لکن ایشان را  
الْاِثْمَ هَذَا رَوایست کرده اند عیاش برادر مادری ابو جهمل پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه  
و سلم ایران آورد پیش از هجرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از تبرش برادران در مدینه آمد پیش پیغمبر  
برای مکتب اختیار کرد مادر او سوگند خورد که تا عیاش نیاید زیر سقنی نرود و طعامی آبی نخورد ابو جهمل و  
حارث بن زید در طلب اوشت تا قنقه او را در مدینه بر پیش پیغمبر یافتند روی آورد و نزد او حال مادر خبر  
کردند و سوگند خوردند بیاید وینی که اختیار کرده باش و دل مادر خراش عیاش و ابو جهمل و حارث بن زید  
چون از مدینه دور رفتند دستها را بر کتف ای او بستند ضد کان چوب نزد عیاش حارث را گفت  
ابو جهمل برادر من است با من هم خود هم تن است تو که باشی که چوب بر من اندازی و مرا در دست ساز  
و الله من ترا هر جا که یابم در کشتن تو بستم ای عیاش را در خانه و از او بدیدند همچنان بسته پیش او  
آوردند مادر گفت بند او را بکشاید و بر دهم نمایند و دینی که اختیار کرده از آن بیرون نیاید و یا شما را  
تمام مدتی در بند بودند تا آنکه قرار نمود بعد چند گاه حارث مذکور مسلمان شد عیاش را از مسلمان شدن  
خبر نمود او را در قیایاست بکلمه سوگند و در کشتن او شتافت مسلمانان از مسلمان شدن او خبر کردند و او را گرفته پیش  
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آوردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از عمل مذکور با عیاش عیاش را باز  
گفت در شبان او این آیه نازل گشت و در حق او این حکم بیان پیوسته در آیه سالقه ذکر قتال و جهاد  
بود و در آیات آیه نیز ذکر قتال و جهاد با کفار است این آیه در شأن ذکر قتال برای میان کلمه قتال مسلمانان  
خطار او و از آن حضرت افتاد و الا خطار منسوب است از جهت آنکه منقول است از اسی لاجل الخطایا منقول  
فیه است یعنی لا وقت خطار یا منقول الخطایا است از باب ضربیه و لا اسی لاجل الخطایا یا صفت منقول





بگشت و حکم او بگزارت نمود و برین صورت بر قاتل آزاد کردن بزرده و سینه بر وجه کفارت لازم آید اگر چه  
 و نه لازم نبود زیرا آنچه اولیاء خیر بیان اند استحقاق و نه ندارد و آن گاه که در قتل قومی که کفر میکنند  
 و بیکدیگر میگویند کفری که در میان اهل کفر و کفری که در میان اهل ایمان است و کفری که در میان اهل ایمان است  
 این بشر طایفه عطف است بر بشر طایفه سابقه یعنی انبیاست اگر مقتول ببرد و جمل از قومی باشد که میان شما  
 و میان ایشان عهد و پیمانی بود پس بر ویست و بیتی تعلیم کرده شده سوی اهل قتل و اولیاء او آزاد کردن  
 از قبیله که خدای کرده و دین اسلام گرفته و کفری که در میان شماست و کفری که در میان ایشان است  
 توبه که فی الله عطف است بر جزای بشر طایفه سابقه توبه از خدای معنی قبول توبه است بقال تابا شد  
 علیه توبه ای قبل توبه قبول لا کاناسن شد و تواند بود که توبه بعد یعنی ریغ بود و جز نقدیر اول پس بتواند و توبه  
 و جز نقدیر ثانی من سبب پیدا نده ای تاب توبه سر اصل ففضل الله بر نقدیر یعنی توبه بعد با شد بر ففضل  
 محذوف و فقبل محذوف توکید لیکونه بود و چه قبول توبه مستلزم توبه است و توبه بر رقبه و روزه و دیگر  
 است پس تابا بعد توبه او تابا الله علیه ستر معنویان تقریر رفته و روزه و صلوات باشد از قبیل انما ان  
 علی الف درهم عرفا و اشد اگر دعوت الحق بود و معنی انبیاست پس اگر رقبه بر مشه را یا بد که آزار بر و دیگر  
 آزار کند پس بروی است روزه و شستن و نه با پیانی بغیر ففضل و بغیر آنکه در میان دو ماه روزه بغیر روزه  
 بگذارد توبه کند او توبه کردنی که ناشی از فضل خدا و توفیق او بود و یا گویند قبول کند خدای توبه او را قبول کرد  
 که گاه از خدای بینا شد و احکام الله حکم است که این جمله ترتیل است معنی است  
 و بهمت خدای و انما بهر خیر و اندک خطا در کشتن بروی پوشیده نیست ازین آخره اهل نقدیر کفارت  
 خطا است بهر حکم که او منوط و با حکام احکام او مر و با است و توفیق او و توفیق او و توفیق او  
 فبما اوتوا به من قبل و انما اوتوا به من بعد و انما اوتوا به من بعد و انما اوتوا به من بعد و انما اوتوا به من بعد  
 قتل پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم ازین قصه علم و ادب و پیاپی علی الله تعالی علیه و سلم شخصی از بنی قریظ  
 با برادر مقتول بر بنی النجار فرستاد گفت ایشان را سلام من برسان و بگو اگر شما بقاتل این علم دارید  
 او را بیا بیا بر او که مدعی است بپارزد تا بر هیچ شرح قصاص کنند و اگر توفیق یابد دم مقتول را بقاتل  
 او را بیا  
 تعالی علیه و سلم را بیا  
 طاعت نهادند بگفتار سمعنا و طاعت زبان گشادند و بر او را بر او را بر او را بر او را بر او را بر او را بر او را بر او را  
 او و چه مستد با فری که فرستاد و پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم را بگفتار توفیق که در پیش بر او بود

و سوسه شیطان باستان و تیه بکشتن قهری مذکور جزیره نمود چه شیطان او را و سوسه کرد که بستاند و تیه  
 رسانا و دمی بر انتقام و لایق نهادن قهری بکشتن و بکشتن مسلمانان انتقام بر او بکشتن و تیه زیادت بر و نام بود  
 جلدی بر او و سوسه شیطان در و اثر کرد و قهری را کشت و از دین مرتد گشت چنانکه رفت اول ارتداد  
 و در دین او واقع شد این آیه در شان او فرو آمد معنی اینست هر که بکشد سوهنی را با حق درین حال  
 که معتقد باشد یعنی قاصد کشتن او بود و جز او را آمنت که او را در و دوزخ در آرد و باید در آتش با خشت  
 سوال جاویدی در دوزخ خاصه کنار بود و غموم آیه موافق غموم می شود که ایشان گناه کبیره  
 را موجب کفر میدارند و سبب غلوه و در نماندن از آتش صاحب گناه کبیره را چون قاتل  
 عدا و آیه یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتل مومن خوانده فمن عفی له من اخیه شیخی قاتل  
 عدا یا ولی مقتول اخوه سلام اثبات کرد و در آیه و ان طایفتان من المؤمنین اقبلوا باعنی ناکه صاحب  
 کبیره است مومن خوانده و در حدیثی آمده که در عهد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مسلمانان  
 را کشتن پیغمبر و ولی مقتول را کشتن بل کتب فی العفو یعنی ترا در عفو غنمی هست او گفت لا با کتب  
 بل کتب فی الذیة قال لا یعنی ترا غنمت در و تیه هست او گفت لا و سه بار عداوت میکرد و اولاً تیکلف  
 آخر تیه قبول کرد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم قاتل را بر او و هم تجزید ایمان بنیاد و در این نیت  
 و لیل است که قاتل عدا کافر نیست چه اگر قاتل عدا موجب کفر بودی پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم قاتل  
 مذکور را چنانچه و او را و تیه فرمود و تجزید ایمان نیز فرمودی چون ثابت شد که مرتکب گناه کبیره و از ایمان  
 بیرون نمی آید و کافر نگردد و چنانچه نیست که خلوه میرا مجاز از طول مدت دارند بر طریق خلوه لا حیر  
 پندارند لکن مقصود از استمال این مجاز تشبیه بود و مطلوب از او که طول مدت باقی خلوه تعلیل باشد  
 و تواند بود که حکم غنمی نماند عقید بصورت استخلال و استحقاق بود که مستعمل و مستحق گناه کبیره و کافر بود  
 کافر است و موجب خلوه در نماز باشد و امام را در حرمه انشد قید ارتداد زیادت میکند معنی غلام و من قاتل  
 مومن است و دارند میگوید استخلال خلوه مومن در نماز دارد و نشود لکن برین تقدیر استخلال نقصیت دارند  
 برای جز او خلوه در نماز کافی بود جزاء قتل از آن رو که قتل است مذکور نباشد و سوق این برای بیان جزاء  
 قتل است توضیح این جواب مشکل است مگر آنکه خلوه در جهنم جزا ارتداد دارند و اعدا لم عذابا ایسا  
 که متضمن عید عذاب منکر است بیان و عید عذاب قتل پندارند و امام را در حرمه انشد علیه جوانی دیگر  
 نیز گفته که جزا و جهنم خالد فیما برای جزا نیست که لایق قاتل عدا بود و سزا نیست که قاتل مذکور را  
 او باشد بیان جزای که او را با افضل رسد و منافی صفت اسلام بود و چنانچه یاد شای کسی را گوید

که تو که بهی منزلت تو گشتی نیست یا بسلاسل و اطلال بتر نیست لکن با طاعتان شرف است و در سلاسل و اطلال  
 نیکشیم و عقیقه نبی الله علیه و آله و عقیقه و عقیقه و عقیقه که عقیقه را با عقیقه عقیقه  
 او غنیمت باشد علیه عقیقه است بر جزا و در عقیقه خالفا فیها از با نیه عقیقه است تعلیم بر اسمیه معنی چنان باشد خدا  
 برو می غنیمت کند و از رحمت خود و در افکند و غذای عظیم برایی او را ساخته کرده اند و لعن بر صاحب کبر و بحکم  
 و لعن صاحب الکبریه محمول بر استحال استخفاف باشد یا لعن یعنی الیاد از جوشش بود چنانچه در لعن الله  
 المحمل و الجمل له و لعن الله المستهترة و المستهترة گفته اند و بدانکه قتل گناهی و حصیانی فحیم است و در فحمت  
 این گفته نمین یک حرف بسنده است که اجر آنکه کفر با گناه رفعت پذیرد و قتل مسلم با حق هیچ قدری با  
 بر حمت نگیرد و از این عباس روایت کرده اند در جریمه قتل عمد توبه مقبول نیست و این مشکل است چه  
 بیل توبه از هر کسی با جماع ثابت باشد پس این قول خلاف اجماع بود تاویل آن است که ختم شده شود  
 از نماز است متحقق نگیرد پس توبه از و متحقق نباشد نه آنکه توبه بعد از وجود شرایع مقبول نبود  
 آیته الذین آمنوا اذا اُخبروا بآیه فی سبیل الله فقتلوا ولا یخوفهم الذین اُفیکم  
 الله ان یتولوا انکم یتقون عذر الله الذین اُفیکم الله  
 بهنگامی که گفت این آیه در بعضی تفسیرها از تفسیر خود اند و بر حسب اختلاف در قراة معنی مختلف و در  
 سلام با الله و عذره الله خود متنی یکی دانند و اینست کرده اند مردی از جمله گروه خویش تن  
 سلمان شده بود گروه همه کافران کینه و ضغینه و دشمنی و عداوت میزدند یکی از مسلمانان برای تاخت ایشان  
 مد مسلمان مذکور را گو سپندان خویش بر کوهی برآمد چون نزدیک مسلمانان بود رسید از ایشان او را از اندک  
 آمد و دانست که ایشان مسلمانانند و نیز او را از کلمه طیبیه باند بر آورد و به ایشان سلام داد و سلام کرد و اسامه  
 ن زید را گفت که من مسلمان نیستم کلمه بملحمت میگویی و از گشتن خلاص میجویی برو جمله آورد و کشتن آنچه از  
 رو بود با گو سپندان بهم بود چون این حکایت بسع پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم پیوسته و جویانده  
 با خویشی پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گشت گفت خوب نگردد مسلمان را بعد از گفتن کلمه زیر تیغ  
 در و خدا نسا بدین زید پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت یا رسول الله او را از رحمت ترس  
 پنج کلمه اسلام پناه می جویست پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود چو ادلی او شکافی تا آنچه در دل او  
 ریافتی احکام منی بر طاعت خود و اطلاع بر لیسیت باطن حاجت نباشد در شان او این آیه نازل گشت و در  
 سب او این نظم بود و میبست است موافا مقول است ملائقوا تفسیر من حال است از فاعل لا تقولوا  
 او در فحمت بر برای تحلیل است معانیم مشبه است اکثر صفات او است فیتنه خواص شده است





نكرو فعل كود بغير حرف غنفت اور ولا يستلوي الا اعدون من الموعضين  
 غير اولي البصر من الجاهدين في سبيل الله يا موعا اليهم  
 و انفسهم فضل الله اليهم من ياتوا لله واليوم والانس عليهم على القعدين  
 غير اولي البصر من الجاهدين في سبيل الله و انفسهم فضل الله اليهم من ياتوا لله واليوم والانس عليهم على القعدين  
 بخرصه غنفت الموشين دانند درجه تميز است از لجه و قولي اي فضل است درجه المجاهدين و جمله فضل است  
 تقليل است بر نفی استواء اثبات تفاوت میان مجاهدان و قاعدان دليل است و چون در آيه تقدير  
 آخرين الي قوله سلطاننا و آياتيك بالاترازان است ذكر جهان بود جمله لا يستوي القاعدون ذكر مجاهدين  
 مجاهدان و ذكر عدم استواء قاعدان با ایشان بر سبيل استیفاء در جواب تائيد المجاهدين و القاعدین  
 تا آخر روی شود چون این کلام بآن کلام از روی معنی متصل بود اعراض مختصراتی که در میان گذشته و  
 ذکر آن بالا رفت میان دو کلام متصل واقع باشد معنی نیست برابریه اند قاعدان یعنی بازمانده گان از جهاد  
 که غیر خداوندان اضطرارند یعنی غیر کسانی که بازمانده اند از جهاد ضرورت دارند چون کسانی که بگری یا بگشکی  
 یا به بیماری یا عذر دیگری مبتلا باشند و مجاهدان یعنی جهاد کنندگان بصرف اموال و بذل النفس خویش و در راه خدا  
 خدا و اظهار دین اسلام و اظهار کلمه علیا یعنی نشان قاعدان و مجاهدان برابری بنموده و استواء نباشد بلکه  
 فضل داده است خدا کسان را که جهاد میکنند بصرف اموال خویش و رنج ابدان خود در راه خدا و می بیند استقامت  
 خاندنهای بازماندگان از جهاد و غرادر درجه نیل غنیمت که اهل جهاد بدان مخصوص است و مرتبه که مجاهدان را  
 مخصوص است و کلام وعد الله الخسنة و فضل الله المجاهدين علی القعدين  
 انجر احبط بیجا در حقیقت میانه و کفره و کفره کلامه فعل اول است مرد داشته الحسنی مفعول  
 دوم است بتوین در کلایدل انصاف است ای کل فریق من القاعدین و المجاهدين و الله انبوی الحسنی و ما  
 باه و طوفا ت فرقی نیست از اجرا فعلیها و اجرا فعلیها مفعول مطلق است مفضل الله از باب خبر چه  
 سوطا یا مفعول به است بتضمین و اعطاهم اجر عظیم معنی نیست و فعل داده است خدا ای مجاهدان  
 را بجز قاعدان با جرمی عظیم و ثوابی عظیم یا گویند تفصیل کرد مجاهدان را و عطا کرد ایشان را اجر عظیم و ثواب  
 عظیم کنند مجاهدان را بر قاعدان از درجه فضل باشد از درجه تا درجه بسیار است و در شخصت بهار و در ریا  
 بنقاد ساله بود و كان الله فقهودا از عظیم این جمله تنزیل است معنی نیست  
 و هست خدا از عظمه تفصیل و عطا با امر و جرم است مواجب و عطا بخش سوال در آیه مذکور فضل  
 مجاهدان بر قاعدان یکبار یک درجه ذکر کرد و درجه مذکور که اهم است و درجات مسئله که است بار دیگر تفصیل

۱۳  
ع

بدرجات آورده و مفضل بدرجه کسبتند و مفضل بدرجات کما مندرج است و در فضل الله المجاهدین با سواهم  
 و انفسهم علی القاعدین بحکم قاعده المعرفه اذا اعتدلت معرفته کاشفت الثانیة عن الاولی قاعدان غیر اولی الفتر  
 باشند قاعدان اولی الفتر متناول فقط نمید و مراد از درجه که بصیغه وعدت مذکور است درجه متبوت نفس  
 جهاد و نسبت جنس مجاهدان دارند و درجات مسطور بصیغه جمع بر نسبت افراد مجاهدان بحسب تفاوت آنرا  
 ایشان متعدد و پندارند کیفیت جهاد که از کسی در وجود آمده مرکبیت و کسیت جهاد که از دیگران در وجود  
 شده مبین خواهد بود و درجات ایشان بر حسب اختلاف حال ایشان مختلف و متعدد و روی خواهد نمود چو اسباب  
 و بیکر آنکه از درجه مذکوره درجه نعل غنیمت است که درجه دنیاوی است و از درجات درجات اخروی مراد بود و از  
 قاعدان قاعدان غیر اولی الفتر چنانچه بالا گذشت مراد باشد چو اسباب و بیکر آنکه احتمال دارد که الاستومی  
 القاعدون من المؤمنین غیر اولی الفتر و المجاهدین فی سبیل الله متناول قاعدان و مجاهدان جهادون اصغر  
 و اگر باشد و فضل الله المجاهدین با سواهم و انفسهم علی القاعدین درجه در حق مجاهدان و قاعدان جهاد اصغر  
 بود زیرا که فضل مجاهدان جهاد اصغر بر قاعدان از جهاد مذکور هم دو درجه جهاد با کفایت است و فضل مجاهدان  
 جهاد و اگر که جهاد با نفس شیطان است بر قاعدان از جهاد در درجات بسیار است که با  
 نفس شیطان جهاد و در خویشترین لطایع و عملیات بسیار می آرد از اطاعت بسیار میکند  
 بر تارک این جهاد بدرجات بسیار مفضل میشود و در کثافت آورده قاعدانی که مجاهدان بر ایشان مفضل  
 بیک درجه اند قاعدان اولی الفتر اند چون مجاهدان و مفلوجان که هر محارب در جهاد غیر قادرند و قاعدانی  
 که مجاهدان بر ایشان بدرجات مفضل اند قاعدان اصحا اند زیرا که قاعدان بعضی از جهت آنکه در فوت جهاد  
 در تاسف و حسرت می باشند و جهاد با کفار آرزوی برند و قصد ایشان آنست که اگر قدرت یابند پیش از آن  
 بر تاسف ایشان بحسن نیت و قصد طوبیت در آخرت بمشوبات مجاهدان خواهند پیوست و بدرجات اخروی محفوظ  
 خواهند گشت و دیگر درجه درجات که حصول غنیمت است از مجاهدان مفضل اند و فضل درجات اخس و  
 موصول اند برین چون در صبر که قاعدان غیر اضر اند کور بود و یا این قاعدان از مراد باشند قاعده المعرفه  
 اذا اعتدلت معرفته کاشفت البشایئنه عن الاولی برمی نمود و معنی عبارت مذکوره با قاعده مسطور  
 مطابق نباشد و نیز در لفظ کثافت متاخر می آید که بالا و المجمع علی القاعدین غیر اولی الفتر ذکر کرده و اینجا  
 اقتداء قاعدان مفضل علی با فخر در میان آورده و این متاخر ظاهر می نماید مگر آنکه گویند القاعدین هر محارب  
 فضل الله المجاهدین علی القاعدین علیهم السلام بحکم قاعده مذکوره قاعدان غیر اولی الفتر مرادند لکن در فضل الله  
 المجاهدین با سواهم و انفسهم علی القاعدین درجه مفسر مغفوف را یعنی و القاعدین الاضر مرادند و این

كلامه في القاعدتين غير اولى الضرر والقاعدتين الاضرائين لا يشك في قاعده مذكوره غير محي آله ومشاركت قاعدتان  
 احدهما باقاعدان احدهما ومقتضى بودن مجاهدان لفظي ملاحده بطريق جاري في رجل فاكبرت الرجل بواحدة  
 ثابت شده برين طريق قاعده منقول بود بودن مقتضى مجاهدان بر قاعدان بيكر غير قاعدان اضرائين  
 باشد في كلام كشاف بتاقتض بود تقدير كلام جنين بايد لا يستوي القاعدون من المؤمنين غير اولى الضرر فضل  
 استلزام المجاهدين هو المولم وانفسهم على القاعدتين غير اولى الضرر والقاعدتين الاضرائين فضل استلزام المجاهدين على القاعدتين  
 غير اولى الضرر حسب امر اعلمها درجات سوال برين تحقيق فضل مجاهدان بر مطلق قاعدان ثابت شود غير  
 اضرائين درجات وبرا اضرائين بغير مقتضى بود بنبوت فضل نفى استلزام ثابت كرد و قيد غير اولى الضرر را در لايتك  
 القاعدون من المؤمنين غير اولى الضرر قاعده بود جواب در لايتك القاعدون نفى استلزام مجاهدان  
 قاعدان بر سبيل عموم است و اين در حق قاعدان بايد تا عدم استلزام مجاهدان با اضرائين مخصوص بيكر وجه  
 است انهم عموم سرون آيد والمؤمنين لا يستوي القاعدون من المؤمنين غير اولى الضرر من كل وجه بخلاف اولى  
 همان المجاهدين فضلوا عليهم بوجه واحد و مساوهم بوجهات فظهر ان بين المجاهدين والقاعدتين غير اولى الضرر  
 اليون البعيدة والضرر القريبون منهم ولا يفرقونهم الا بدرجة و على شخ كشاف نفى اضرائين غير اضرائين وقاعده  
 كه مذكور در رقم قرآن اند داشته وبراى اصلاح عهديه و استقامت اتحاد و نسبت متدنايت را حل بر حذف  
 معطوف كرده و كلام بتقدير لا يستوي القاعدون من المؤمنين غير اولى الضرر و اولى الضرر آورده و اين معطوف  
 قصه قول است چون استقامت جواب بر منجي كه بيان كرده يم في تقدير معطوف مستقيم آيد تقدير معطوف  
 في حاجت نايد باين كه در تفسير آورده كه اين آيه اولي مطلق نازل شده بود اين ام مكنون در خوشي حذر  
 همي ويدا وجرمان خویش پيامبر صلى الله تعالى عليه وسلم تاليد ببقا بيزيد بن ثابت را كه كاتب و سج  
 بود و بر شانه كوسپند تخير مي نمود لفظ غير اولى الضرر الحاق كردن فرسود زير بن ثابت گفت والذئبي  
 بيده كافي الضرر في محضها اي موضع الحاق قاعده سند اشكاف في الكلف الذي كلف الكتب فيه فقتضيه  
 مذكور براى الطبيب قاعدان لولى الضرر از د شده اكبر معطوف نفى و اولى الضرر تقدير كلف مقصود آف يند كذا  
 كه تعليق قلوب اولى الضرر است و است سوال بتقدير ان اطلاق نسخ المطلق بود و لا يستوي القاعدون من المؤمنين  
 غير اولى الضرر و المجاهدون في سبيل الله كلام خبري است و كلام خبري نسخ پذير نباشد تقدير اطلاق مذكور  
 چنانچه روايت كرده اند چگونه آيد و محبت اين چه نوع روي نايد جواب اطلاق و تفسير در مسلم  
 الشان صحيح نشود مشاخر ناسخ مستفهم باشد چنانچه در محل مطلق بر تقدير رفته اند و الحكم الواحد لا يقبل التفسير  
 متفادين گفته اند با و خبر كه متعلق نسبت خارجيه است مطلق بصفات اطلاق در خارج موجود بود



ایشان واجب بود در ایقاده اسلام و اختیار مقام با کفار معذور گشتند ازین جهت استخوان ترک نکرده  
 هجرت محکوم علیه العظم و کفر شدند معنی انیست بدرستی که آنکه جان ایشان را فرشتگان موت سستند  
 درین حال که ایشان بر نفسهای خویش بسبب اتفاق یا بسبب کفر بر حسب اقوالی که در روز آیت گذشت  
 و ذکر آن بالا رفت شتگاری و زیدند **قَالُوا فَيَسْجُدُونَ لَهُمْ جُلُودُ الْوَحْشِ وَالْإِنْسِ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ رِجَالًا**  
 است ای قالت الملائكة لهم وضمیه قالوا بر ملائکه است جده فیم انتم مقبول است و جمله قالوا انما تستضعفون  
 فی الارض مستضعفون است در جواب ماذا قال هو لا یجوز قالت الملائكة فیم کتم قالوا انما تستضعفون فی الارض  
 قالوا الم یمن ارض الله واستضعفوا لله و دیگر است در جواب ماذا قالت الملائكة من قالوا انما جلد المملکین  
 مقبول قالوا است استقام برای انما است فمما جردوا جواب استقام آمده با قاصد موجب شده  
 و ما در جمله قالوا انما سبیه است چه گفتار مذکور از فرشتگان و گفتار مذکور از ایشان سبیه است برای این  
 جزا تواند بود که قالوا فیم کتم حال باشد هر دو قالوا سبب آنکه است چنانچه گذشت بر جمله قالوا انما خبر آن  
 باشد تا از حجت نفس مبتدا معنی شرط است نیز آن معذرت دارند جمله قالوا انما تعلیل پذیرند ای ان الذین  
 تو فیم الملائكة ظالمی انفسهم بلکوالان ما ویم جنهم و جمله ان الذین تو فیم الملائكة تا آخر معنی ضعیف است برای بیان  
 قصه مذکور در کلام که از جهت ابراز مقصود بر وجه و کاد است معنی انیست گفتند ایشان را فرشتگان  
 در چه کار بودید بسبب چه در میان کافران توقف نمودید و این گفتار از فرشتگان در جواب از ایشان در  
 هنگام مروت ایشان بود و در هنگام یاس بعد مشاهده ملائکه موت روی نمود اگر کسی سوال کند که در هنگام  
 یاس کلام مسجوع نباشد کلام ایشان در هنگام یاس چگونه مسجوع شود جواب آنست که در وقت یاس  
 کلام مسجوع آدمیان نشود اما فرشتگان را سماع آدسیان در وقت یاس با ایشان است چرا مسجوع نشود  
 و هر قول مسجوع کسی که این گفتار از فرشتگان و از ایشان بعد موت در تربت همچو سوال بنکر و تکبیر و جواب  
 سوئی دارد سوال مذکور دارند پذیرند **قَالُوا كَيْتَا مُسْتَظْهِرَيْنِ فِي الْآرْضِ**  
 این جمله مستضعفان است چنانچه گذشت معنی انیست گفتند ایشان که در زمین که ضعیف بودیم آنرا  
 توانستیم قدرنا بوده گفتند بعضی در وضع پیش آمدند حال ایشان بکتاب مقال ایشان بود مقال ایشان بشمار  
 سال ایشان در وضع نمود چه اگر ضعیفی بودند و بیرون آمدن سوی جنگ چگونه قوت میدادند سوال  
 فیم کتم سوال از طرف است در جواب اما ذکر نظر فی باید که استضعفین فی الارض بیان صفت است  
 صفت بیان طرف چگونه شود جواب استقال ما در سوال از صفت آمده است چنانچه در مانده که بی  
 اکرم اسم لیم گفته اند معلوم شده است استقال فی در صفت و گردانیدن از طرف اعتباری رواست این نیز



ودر حق او و در حق من و در حق شما و در حق ایشان است و البدر فی کفایت لاجل است یعنی چنانچه استی که گفت و در کلام  
 صحت بود و در حق صفت و اشتباه کنند در صفت ضعیف بودیم و تواند بود یا عبارت از مکان بود و هم  
 انتم سوال از مکان باشد مقصود بجا است و در کلام استضعفین فی الارض الفطن فی الارض دارند تقدیر کلام  
 کثانی فی الارض بکنند مقصود برین استضعفین بیدارند و تواند بود که از فهم کثتم فی امری عمل کنیم مرا و شود و کثتم  
 فی الارض کثانی از کم بکنن فی عمل لکن استضعفین فی الارض بود و معنی چنین آید فرشتگان گویند شما را  
 کار بود و در کدام عمل می بینید ایشان بجا است که ضعیف بودیم از جهت ضعیف بودیم  
 کاری می بینیم قَالُوا آلَهُ لَمْ یَكُنْ اَرْكَضُ اللَّهُ وَاَسْمَعُ فَفَهْیَا جَسْرُ وَاَفِیْهَا  
 ای قائل الملائكة این فرستاده است چنانچه بالا رفت و استقامت نام برای ایشان است یعنی گفتند  
 فرشتگان انبوه است برین خدا می فرایند پس که در آن هجرت میکردید از جهت کفار بیرون می آمدید  
 بسا انگلی که برای جناب کردید فریضه هجرت بجا می آوردید قَالُوا لَیْسَ بِکُمْ وَاَمَّا وَفِیْهَا نَفْسٌ  
 وَاَمَّا وَفِیْهَا نَفْسٌ وَاَمَّا وَفِیْهَا نَفْسٌ وَاَمَّا وَفِیْهَا نَفْسٌ وَاَمَّا وَفِیْهَا نَفْسٌ وَاَمَّا وَفِیْهَا نَفْسٌ  
 برا الذین تو فهم الملائكة قَالُوا لَمْ یَكُنْ اَرْكَضُ اللَّهُ وَاَسْمَعُ فَفَهْیَا جَسْرُ وَاَفِیْهَا  
 قدرت معنی اینست پس ایشان می محمد جایی ایشان دوزخ بود و باز گشت بدوی دوزخ بد باز گشتی باشد  
 و در آنکه دوزخ فرشتگان تارکان هجرت را بر او قرار نهادند از جهت کفران و دلیل ظاهر است برین که قوار باطنشان  
 شاید و اهل صلح را از ایشان شتر را باید در حدیث است من مشرب بدین من الارض الی ارض و آن  
 کان ضعیفا من الارض استوجبت له الجنة الحدیث الا المستضعفین من الرجال التمسکوا  
 وَاُولَئِکَ اِنْ لَا یَسْتَوْطِئُونَ حَبْلَهُ وَلَا یَحْتَمِلُونَ سَبْعَ لَکَ  
 استثنایست از وجه تارکان هجرت باعتبار عدم قدرت من الرجال با سطوط سبب بیان  
 المستضعفین جمله الاستضعفین با سطوط توفیق ضعیف است یا خال است بربط الله امر علی السلام  
 برین معنی اینست تارکان هجرت جانی ایشان دوزخ بود مگر کسانی را که عذر ضعیف باشد از مردان  
 ضعیف از مردان و زنان و بچه گان که حلی بیرون آمدن و شد بر سر ضعیف شدن تبارک لاجبی از جهت قلت  
 مال و برکت حال و سستی بدن و بعضی بسبب آنکه نمی یابند راهی را که در آن برودند و بعضی بسبب  
 که دارند متوجه شوند قَالُوا لَیْسَ بِکُمْ وَاَمَّا وَفِیْهَا نَفْسٌ وَاَمَّا وَفِیْهَا نَفْسٌ وَاَمَّا وَفِیْهَا نَفْسٌ  
 مذکور دلیل است معنی اینست زیرا که از حدیث این بر مره از وجهی خارج بود و جایی از ایشان تحمل هجرت  
 را نمی کردند و کَانَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اَعْبَادَهُمْ اَعْبَادَهُمْ اَعْبَادَهُمْ اَعْبَادَهُمْ اَعْبَادَهُمْ اَعْبَادَهُمْ

خداي فظلموا را عتو گشت و مردی بسیار از فرزندان و پدران که در استغفار و التماس استغفار  
 منقطع است چنانچه توان از هر دین و زمان و کوه و کان و داخل الدین توفیقهم الملائكة ظالمی انفسهم نه اند و اولی  
 اشارت سویی ایشان است و مثل اشارت اولی که هم نباشد الا در کلام مذکور یعنی اگر بود نقد بر کلام  
 مستغفرین الرجال و النساء مذکور نیست پس اول تبارک و تعالی شود این عبارت یعنی انفسهم نه اند و مردی  
 که داخل استغفار بود چه مرد و چه زن و این دو از هر میان منسوب با اعتبار به قدرت و عجز است و سویی تغییر بر  
 استغفار تبارک و تعالی علیه و سلم نیز در آن و در زمان هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است  
 گشتند قال صلات الله علیه و آله لا یجوز ان یستغفر الله الذین توفیقهم الملائكة انفسهم  
 انفسهم نازل گشت مسلمانان را نیز و منفعت حال مسلمانانی که از جبهت عجز و ضعف و در که مانده اند در جبهه  
 گذشتند بلکه انفسهم الذین کانوا بکینه کفینه عفو و کرمی در باب ایشان حسب استغفار مذکور و در گذشت  
 و در عبار عفو ایشان نیز بیان بر نیست پس اولی که حکم مذکور نزول استغفار به طور مفصول از صدر باب  
 و استغفار مفصول از صدر و استغفار مذکور که مفصول است چگونه آید و منفعت آن چه نوع و روی نماید  
 چو ارباب مفصل از صدر کلام در استغفار تفصیل که بیان تغییر است روانه و چه این تغییر حصول باید مفصول  
 نشاید استغفار را که در تغییر است و استغفار را در کلام متداول او نبود تغییر نباشد بلکه مقصود از  
 نوع و هم است از باب تکمیل بود انفسهم که به مفصل بود در آوردن باشد و مقصود از این استغفار فی سبیل الله  
 یجوز فی الاکثر من کثیرا و تنوع و در آیه سابقه حضرت ترکیب است کرد درین آیه ذکر منفعت  
 چیست و در بیان آورد معنی انفسهم و هر که در طاعت خدا چون حج و طلب علم و صحبت پیاپی سبیل الله  
 تعالی علیه و سلم عجز کند سفر او موجب فراخی زرق و تکمیل اسباب و تکثیر اسباب و استحباب ضیافت  
 و استحقاق کرامات و افادست و این پیدا کند و استغفار است و انچه در تفصیل آن در مقام خود نمیتواند باشد  
 و من یفهم من کثیر من سبیل الله و من سبیل الله و من سبیل الله و من سبیل الله و من سبیل الله و من سبیل الله  
 فقد وقع آیه جسی فاما فی الله انما یستغفر من کثیر من سبیل الله و من سبیل الله و من سبیل الله و من سبیل الله  
 بود درین شرطیه بیان منفعت اخروی و روی مذکور و قد وقع آیه علی الله تعالی ضرایع عفو و من است  
 این و من یفهم من کثیر من سبیل الله و من سبیل الله و من سبیل الله و من سبیل الله و من سبیل الله و من سبیل الله  
 و قد وقع آیه علی الله انما یستغفر من کثیر من سبیل الله و من سبیل الله و من سبیل الله و من سبیل الله و من سبیل الله  
 اصل بر خدا واجب بود و در یک سبیل الله عجزی عجز است از تو گید و عجز و تشبیه بر خود و واجب و نزد یک اصل  
 است و وجوب جعلی است یعنی بر قاعده اصل است که چون ما را قاعده اصل است که عجزی عجز است و تشبیه بر خود و واجب



از این قصه بر این معنی فهمیده که در آنکه بر او شتر را در خیمه ان یفتیکم الذین کفروا شکست و از این  
صلی الله تعالی علیه وسلم جهت قصر صلوته با عدم خوف بگفتن القصر صلوته و نحن آمنون و قد قال الله تعالی  
فليس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان یفتیکم الذین کفروا و اجبت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بقره صلوته  
تقصیر و الله ما علیکم فاقبلوا صدقة کنت و بعضی قصیر و کذا بقریه سیاق یعنی و اذا کنت فیهم فاقبلت لهم  
الصلوة بتخفيف قدر قراة و تغیر جماعت چنانچه در صلوته خوف آمده بر قصر احوال عمل کنند و معنی مذکور چنین  
گویند چون شما بر زمین بزیور شما یکی بنود که نماز را قصر کنید برین که کمتر از قراة مستحکم آریه و یک نماز را  
با و بلا یقه چنانچه در کتب فقه بیان کرده اند و اگر چه رسید که کافران شما در وقت نماز اند و بقتل یا بخرج  
مقتولان سازند این عباس رضی الله عنه این معنی فهم کرده و از خوف استخفاف خوف آیه را هم برین معنی آورده  
و این مقید بچند نیست و شتر را بفرست برین قول اذا خبرتم فی الارض زیادت افتد در تفسیر بدو فاعلمه بنود  
اگر آنکه از خبرتم فی الارض سفر مراد ندارد رفتن از درون شهر در صحرا مراد نیست برین صورت قید باشد  
چه صلوته خوف درون شهر جایز نبود و بدانکه قصرات صلوته در حالت سفر یعنی شطر صلوته آوردن و یکا  
جایز رکعت دو رکعت گذاردن بر قول ابو حنیفه واجب بود و نزدیک امام شافعی مباح باشد یعنی اگر چهار رکعت  
نگذارد و هر چهار از فرض واقع شود اگر دو گانی گذارد و همین از طرفین پسند بود و ابو حنیفه فرض ظهر را شش  
و سببی فرض فجر را بود و رکعت دارد و اگر چهار گانی آورد دو رکعت فرض و دو رکعت نقل پسند بود و هر یک  
بخیه صلوته الله تعالی علیه وسلم فاقبلوا صدقة میکنند و هم فهم معنی حدیث بروفت مذکور فاقبلوا صدقة  
ابو حنیفه میگوید پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم این را صدقه خواند و صدقه در چیزیکه قتل تملیک نیست اسقاط  
مخص باشد چنانچه ولی مقتول یا کفیل را بگوید بقتل علیک بالقصاص یا بقتل قصاص بود و چون دو رکعت  
ساقط شود غیر از ظهر مسافر دو رکعت بزیادت بران نقل مخص باشد و قصر واجب کرد و تا غلط بالقتل است  
و امام شافعی میگوید پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم قصر صلوته را صدقه نام کرده و صدقه صدقه نیست و تا  
بصدق علیه قیول کنند و هر چه او چهار گانی گذارد صدقه مذکور را قبول نکرده باشد پس صدقه نشود و بر چهار  
رکعت که بیار و فرض بود و اگر دو رکعت گذارد صدقه را قبول کرده باشد و دو رکعتی که بیار و فرض بود از  
جهت امام اعظم جواب آنست که قبول سو قوت بر فضل نیست قبول صدقه اعتقاد بیشتر نیست  
قبول قول پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بحسب کفی کافی باشد قبول فعل خبری را محتاج الیه نیاید و  
موقوفه علیه نباید داشت لکن محمد بن علی بن ابی حمزة قول امام شافعی است در بودن قصر مباح  
چنانچه جناب بحسب عرف در مباح است تمام کنند و واجب را در عادت تصریح واجب و لازم گویند





خشیه از ایشان گفتند و تا سبداستعداد بر وجه یقین و تحفظ و نرم و همبشاری و احتیاط پندارند فاذا استجدوا  
عطفست بر شریطه اذ اکتب فیم فاقبت لهم المصلاة فلقم و خطاب من در اکرم پیغامبر صلی الله تعالی علیه  
راست و پیغمبر در وقت یازگشت ایشان تنه است ایضا و بیعتی اعتبار با کان که پیش ازین پیغمبر صلی الله تعالی علیه  
با جماعت بود یا باعتبار یا ول الیه که پس ازین بعدن طائفه دوم جماعت بروی خواهد نمود و التائب التائب  
بر فلیکونوا من وراکم فلیصلوا معک عطفست بر فلیکونوا و الا یا فذو اذ هر چه عطفست بر فلیصلوا و استشرطیه  
و اذ اکتب فیم عطفست بر شریطه اذ اضرعتم فی الارض بر و ایست کرد و ان پیغامبر صلی الله تعالی علیه  
و سلم در قتالی بود نماز پیشین با کل لشکر گذارد و مشرکان دیدند پیشین شده اند که چه درین وقت حله نکرد  
و در هنگام نماز بر ایشان زور نیاورد و هم بعضی از ایشان گفتند پیشتر ازین نماز و یکریست که ایشان را از دیدن  
و فرزند ان ایشان محبوب تر است آنرا نیز ایشان ادا خواهند کرد ما بر ایشان حمله خواهیم آورد این آیه بران  
تعلیم مصلوة خوف نازل گشت و حکم آن بیان پیوست معنی اینست چون باشی تو ای محمد صلیان جماعت خلا  
میں بخوابی که اقامت کنی نماز را با ایشان پس گویا بایستد طایفه از ایشان که با تو نماز گذارد و طایفه دیگر رو  
سوی دشمن آرد و گوگیر و طایفه دیگر که برابر دشمن ایستاده اند و نماز میکنند از اندام خود خویش را پس  
طایفه معلیه با تو حمله کنند و رکعت را عقیده بجهه گردانند پس گویند طایفه دیگر یک رکعت گذاردند  
پیش تو برابر عدو بایستد گویا بایستد طایفه دیگر که نماز نگردانند پس تو در رکعتی که باقی مانده است اقتدا  
کنند یک سجده با ایشان بگذارند و سجده و قعدۀ اخیر بجا آر سلام بگو و تمام نماز خویش بچو مسبوقان سلام  
نگویند و گو مسبوقان پیش بروند یا دشمن برابر شوند و گوگیرند حذر خویش یعنی زره و سپر که بدان خود را از دشمن  
نگاه دارند و سلاح خویش را چون تیغ و خنجر که بدان اگر حاجت اقتدا زخم کنند طایفه که یک رکعت گذاردند پیش  
بود و برابر می باید و می نمود پس آند نماز لا اعتقانه فی قراۀ تمام کنند سلام دهد برابر عدو بایستد طایفه مسبوقان  
پس آیند نماز مسبوقان با قراۀ تمام کنند سلام گویند صورت مصلوة خوف از ابو حنیفه را برترین جمله خبر  
آمده و عهد الله برین عمر رضی الله تعالی عنهما از پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم مصلوة خوف مہربان صورت  
روایت کرده و نزدیک امام مالک و امام شافعی مصلوة خوف بر صورتی دیگر است و آن آنست که امام  
با طایفه اولی یک رکعت بگذارد و بعد در ادای باقی ارکان توقف کند تا آنکه طایفه ادلی یک رکعت دیگر  
لا اعتقانه تمام کنند و سلام گویند بروند و بر روی دشمن بایستد بعد طایفه دیگر که نماز گذاردند برابر  
دشمن ایستاده بپوندند یا بیند با امام اقتدا کنند امام با ایشان یک رکعت باقی بگذارد و نخستین و سلام گویند  
ایشان رکعت دوم مسبوقان با قراۀ بگذارد بعضی صحابه چون سہیل و غیره برین صورت روایت کرده لکن

ظاهر کتاب هو افق معور نیست که ابوحنیفه در اختیار کرده و حدیث انا جعل الامام امامنا تنوایه فلا تخلفوا علیه  
 هو افق این صورت است و در صورتی که مالک و شافعی اختیار کرده اند مخالفت با امام بسلام می آید و مخالفت  
 امام حکم حدیث منی عنه است و بر قول امام مالک و امام شافعی از فاذا سجدوا فاذا صلوا امرایه باید داشت  
 ذکر جزو شریف که سجده سهوا را وقت کل بر وجه مجاز مسل باید بینداشت زیرا آنچه آمدن طایفه دوم بعد  
 تمام شدن نماز ایشان بود نه بعد سجده ایشان باشد و بدینکه نزدیک امام ابو یوسف صلوة خوف مقید است  
 بحال حضور بدلیل و اذا كنت فيهم فاقم لهم الصلوة چه نزدیک است و شریعت صلوة خوف از جهت ادراک  
 فضیلت امام است پیشتر نیست صلی الله تعالی علیه وسلم بنحیر حضور پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم صلوة خوف  
 مشروع نیست چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم حاضر نباشد هر طایفه با امامی تمام نماز بگذارد و نزدیک  
 امام اعظم و اذا كنت فيهم فاقم لهم الصلوة بصیارت بیان صلوة خوف در صورتیست که پیغمبر صلی الله  
 تعالی علیه وسلم حاضر باشد و بخوابد که اقامت صلوة و امامست در آن بنفس خود کند و بدیالالت در حق هر امام  
 که اجتماع قوم بر او مطلوب باشد چه در زمان پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم است برای شریعت صلوة خوف  
 اقامت امام نماز را برای جملة قوم تجزیه و احدا بود و در هر امامی که این علیه موجود شود در حق ایشان صلوة  
 خوف مشروع است چه امامان دیگر توانی از حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم اند اما است ایشان حکم  
 امامت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم دارد و اگر این معنی مطلوب نیست بلکه مطلوب افتد که جماعت  
 مختلفه بگذارد صلوة خوف مشروع نباشد بعد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و بعد دیگر یکسان بود  
 وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَكْثَرُ النَّفْقَاتِ مِنْ أَجْلِكَ كُفْرًا وَ أَصْلَحْتَ أَكْثَرَهُمْ يَلْكُونَ  
 عَلَيْهِمْ مَلَكَةٌ وَ أَصْلَحْتَ أَكْثَرَهُمْ يَلْكُونَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَكْثَرُ النَّفْقَاتِ مِنْ أَجْلِكَ كُفْرًا  
 فَيَمْلِكُونَ بِمَنَافِعِهَا فَأُولَئِكَ يَفْضَحُونَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَكْثَرُ النَّفْقَاتِ مِنْ أَجْلِكَ كُفْرًا  
 رَأَى بَشَرًا لَمْ يَلْقَ فِيهَا جَمَاعَةً فِي صَلَوةِ الْجُمُعَةِ فَكَرِهَ أَنْ يَلْبِسَ عَلَيْهِمْ لِبَاسَهُمْ فَكُنْ مِنْهُمْ  
 فِي صَلَوةِ الْيَوْمِ فَكُنْ مِنْهُمْ فِي صَلَوةِ الْيَوْمِ فَكُنْ مِنْهُمْ فِي صَلَوةِ الْيَوْمِ فَكُنْ مِنْهُمْ  
 كَمَا تَكُنْ فِي صَلَوةِ الْيَوْمِ فَكُنْ مِنْهُمْ فِي صَلَوةِ الْيَوْمِ فَكُنْ مِنْهُمْ فِي صَلَوةِ الْيَوْمِ فَكُنْ مِنْهُمْ  
 بِسَاطِرِ أَرْبَعٍ وَ تَابَعَهُ أَكْثَرُ النَّفْقَاتِ مِنْ أَجْلِكَ كُفْرًا وَ أَصْلَحْتَ أَكْثَرَهُمْ يَلْكُونَ  
 هُنَّ قَوْمٌ أَكْثَرُ النَّفْقَاتِ مِنْ أَجْلِكَ كُفْرًا وَ أَصْلَحْتَ أَكْثَرَهُمْ يَلْكُونَ  
 اسما دست مینی بر فتح شده بنیکم نزل مستقر است خبر آورده از می اسم کان است کیم خبر دست



نهی شده یعنی فریضت او را قنات میخوانند که تمام از آن روا نبود و تفاوت از آن جایز نباشد  
 وَلَا تَجْعَلُوا فِي آيَتِنَا مِنْ عَدْوٍ إِلَّا عَدْوِيًّا وَلَا تَقْلُبُوا فِي الْأَرْضِ عَدْوِيًّا وَلَا تَقْلُبُوا فِي الْأَرْضِ عَدْوِيًّا وَلَا تَقْلُبُوا فِي الْأَرْضِ عَدْوِيًّا  
 که در میان مقرر شده بود از جهت وقوع میان دو کلام متصل سابق و بعدی اعتراض هر یکی در ذیل او مبین گشته  
 و شکی نیست بر اینست براس قنات استثنای شود و در طلب کردن کرده کافران مستثنی میگردانند  
 كَلَّا تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَسَتَكُونُ كَمَا تُلَاقُونَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامِ وَلَا تَعْلَمُونَ كَلَّا تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَسَتَكُونُ كَمَا تُلَاقُونَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامِ وَلَا تَعْلَمُونَ  
 این شعر طبعی با استقلالات خویش تا نیت امر قنات و تقریر آنست که چون مسلمانان را وعده مشیت و غیر چنان  
 از آن دست و دل می افتد که در روز قیامت بر یکدیگر مسلمانان بر یکدیگر خشم خیزد و موقع بود محل استغاثه  
 باشد بعد از کافران را با الهم مسلمانان که بر یکدیگر طبعیست که خشم خیزد و در مذهب و تشبیه کرده جمله مذکور  
 را برای امر از تشبیه مذکور بر وجه و کلامت جمله فانه هم یا کفرن کما تالکون مود آورده معنی اینست اگر شما خشم کافران  
 در مذهب و تشبیه و متاثر میگردید بدینست کافران نیز خشم شما در مذهب می شوند و متاثر میگردند و شما  
 میدارید از کردار دیگران از فتح و نصرت در دنیا و خواب آخرت آنچه امید نمیدارند کافران ایشان بر در صبر  
 میتوانند و از قنات باز نمیدانند شما چرا بر در صبر میکنید و از قنات چرا باز میمانید و کائنات الله  
 عَلِيمٌ حَكِيمٌ این جمله تزیین است معنی اینست که خدا و انا بهر خبر در و در شرف شما میداند  
 خبر ادا و آن میتواند حکیم یعنی استوار است هر کار او حکمتش بود و در ساینده فتح و نصرت و اذن  
 حکمت باشد انا انزلنا الیک الذکر یا لعلک تهتدون کتب کرده اند مژغنی از خانه شخصی طبعی نام زهری که در انبیا  
 میآورد که الله ما رواه است کرده اند مژغنی از خانه شخصی طبعی نام زهری که در انبیا  
 آورد داشته بودند که تا بوسیله سبوس آرزو رنگ نگیرد و در دید و انبیا آوردند که باز از سلطه از خانه او بداد  
 کشید با نامی بومی بزرگ که با با همای همسایگان انبیا داشت بالا به نام میرفت تا در خانه خود فرو آید ناگاه  
 دید که در انبیا سوراخی است که آرد در زمین می افتد سمت برون ایشان بینماید بالا به نام یهودی رسیده  
 انبیا مذکور باز از سلطه در صحن خانه او انداخت یهودی او را و انبیا که در دست داشت چون باید و خصم را در خانه  
 و انبیا اثر گرفته در خانه یهودی شتافت یهودی گفت فلان مسلمان در خانه مرا انداخته و از پیش من تلف  
 چون مسلمان مذکور را پسیدند نکند و سبک گذران کشاد و مژغنی از دردی نمود و خیانت و جرم او را  
 بنیاد نهاد مسلمانان و دیگر در اینست او شدند و گویای بر صلاح او پیش آمدند و جودان و در حق یهودی بر آید  
 آن مثل این در داشت ادا گاهی کردند و نزدیاست و میبایست او با ملایق و اتفاق گراهی و او ندید  
 صلی الله تعالی علیه وسلم باعتبار کفر او و کفر گوانان و اتهام دروغ در گراهی ایشان و یقین نرسیدن

ع

در خانه یهودی مذکور و ترجیح و یا نیست مسلمان مسلمان برین که وقوع دزدی از یهودی بود غلبه یهودی می نمود این غیر  
اصلی الله تعالی علیه و سلم بدین گمان از جهت مسلمانان مذکور با یهودی مسلمان نفسی مذکور و او را بوقوع خیانت  
در چیز اتمام می آورد و قصد کدو اگر یهودی سمرقند بود و تحقیق بشود و قتل بد بود متوجه گردد و مسلمان از جهت برحق  
باشد و این را از جبین مسلمانان بود و این آیه نازل گشت و صدق یهودی به تحقیق میسر است چنانکه مسلمان الله تعالی  
علیه و سلم و تفسیر شده تا از جهت سلطان نشان نفسی نکند و یغیر غیر حق و رسیدن علمی دومی خدا کسی را در دست ندارد  
و بعضی بجای انداختن در خانه یهودی و ولایت دادن ذکر کرده اند و قصد برین است که در کدو مسلمان مذکور یهودی مذکور  
را آواز داد و انبان آورد باز در مسطور بر و خبر و ولایت در خانه او میافا و باقی قصه همان بود که ذکر آن بالا گشت  
و بیان پیوسته و بعضی گفته اند انبان مسطور در و مذکور در خانه خود آورد چون اثر آورد و انبان مذکور را از خانه  
تو گشتید تا اثر کدو در خانه یهودی برود و او را با ما نیست و بدین روز خدا اتباع اثر کردند و رومی خانه یهودی  
آورد و خدا یهودی گفت فلان مسلمان ما نیست داده است در خانه من و ولایت ندارد است از دین من  
باور ندارد و ولایت بر عصبیت او گذاشته و گفته اند چون ای آیت نازل گشت و برکت یهودی از سمرقند  
و سمرقند مسلمانان بطور پیوسته ساری مذکور که در خانه ولایت نیز ساری بود و بعد از اسلام نیز از دزدی رود  
نمود چون کار او بر خوج و ایشان که گشتید اند و برین اسلام آید و او را در راه و درین کار و درین جبر و مرد و جابر  
غیبت نه کار سبب و احیایم و دفع سپر و بعضی که بعد مرشد شدن مدتی زنده بود و در دزدیها و لیر می نمود  
تا آنکه در گشتی سوار شده و از اهل آن مالی دزدید بدین سبب اجل او رسید اهل گشتی او را در آب انداختند  
و هلاک او را سبب دفع شر او ساختند این جمله سمرقند دیگر مدت در تفسیر پیا میسر علی الله تعالی علیه و سلم  
و تا کید او از جهت ابرار تفسیر پیا میسر علی الله تعالی علیه و سلم بر وجه کاد و استیجاب نیست معنی نیست  
بر دست یهودی تو کتاب یعنی قرآن حق و صدق محقق را فرستادیم و علم حضور آن و ایم تا حکم کن بدانچه نزد خدا  
مخبر جل نموده و یا مثال کن بدانچه فرموده و بعضی از تفسیر آن را ناله رنگ الله ننوون با الهام مراد و اینست  
محققان آنرا ملامت انا اثر لنا ایک کتاب بالحق نشیدارند و کما تکن لک التائید خصیصه  
عطف به تفسیر بر مفهوم جمله خبریه سابقه که از روی معنی انشا می طلسم است جمله لام در حکم لام کی نیست و او  
بر مطلق و در اید پس مقصود کلام طلب حکم حق نماید چنانچه گشت احکم بمر آناس بالحق با ارباب الله  
و لا تکن لک التائید معنی نیست سببش اوفینت فاشان یعنی کسانیکه مال مردمان خیانت میکنند  
و کلا بدزدی نرند و منکر شوند و بر روی دزدند خود را متحلی بچند و یا نیست بیا زنده و تهنیت و دزدی بر دزدی اندازند  
تو بر اعتماد ظاهر اسلام و عریه دعوی و یا نیست از جهت ایشان شمس معاشی و بطور اخص از انبان از انبان







دگناه خود بر دیگری چند عمل فایده بر دیگری اندازد و او را بر می ستی عقوبت سازد و بعضی خطیبه می گویند  
صغیره و اثم یعنی گناه کبیره و از بدانی معنی پانجا بیان کرده شده است پندارند سوال می بینند  
انداختن چنانچه می تیرد و حجر در اعیان بود یا گناه که عرض است می را چنانست باشد جواب  
نسبت کردن کسی بگناه و بنام است و آن در آرزوین مانند نیم جاده و سهام است چون او را بخاره و سهام  
تقسیم کرده روی که طایفه شصت و نه است در تشبیه آورد گناه را که موجب گناه گشتن و بهلاک پیوستن است تشبیه  
به تیر کردن و اشیاء روی را بر وجه تحلیل آورد و گوید لا فضل الا لله حدیث و در حدیث آمده که  
 $\text{كُلُّ شَيْءٍ مِنْهُمُ اَنْ يُعْطُوا}$  ما خطاب بر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم راسته ان فیض لک  
مفصول است مهربانیت تقدیر یا ای بان فیض لک جمله اول لا فضل الا لله علیک و رحمت تا آخر محتر خداست  
برای بیان عصمت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و تحقق فضل خدا بر معنی انیست و اگر بر تو فضل خدا  
و رحمت او نبود و آثار فضل و کرم روی نمودی هر آینه قصد میکردند طایفه از مردمان که از حبیب طایفه  
مجادله میکردند و میخواستند که از راه حکم حق که بر آتیه پیروی و بگنای او است ترا باز دارند و بگمان در ره  
باطل که سهمت مسخره پیروی خود آورند در بعضی روایات آمده که در دو آیه و در حدیث است که پیش پیغمبر  
صلی الله تعالی علیه و سلم آمدند بدین شرط آنکه بتان نماندند و بشمار از مال بتانید بیت خواستند پیغمبر شرط  
ایشان قبول نکرد و دل بر اجابت ایشان نیامد و این آیه در شان ایشان دارد گشت و مقصود پیغمبر  
صلی الله تعالی علیه و سلم بیان پیوست معنی انیست چون بر تو فضل خدا و رحمت او بود ایشان نصیب  
حکم گمان کردند بر بر آتیه مسلمان سارق و بر سهمت پیروی صادق گواهی دادند تا توبه نکرده نبوده پیرو  
حکم کنی و بنیانت غیر واقع او بر عقوبت افکنی مگر قصد مذکور از ایشان روی نمود از جهت آنکه فضل خدا  
و رحمت او بر تو بود سوال اول ابتناعی ای انتحاب ثانی از حببت و خود اول بود پس لولا فضل الله علیکم  
و رحمة طایفه منکم لفیض لک را ولایت بر انتحاب هم اضلال از حببت وجود فضل خدا باشد و شک نیست  
که هم حکم نابوده از ایشان روی نمود اگر چه ایشان را مقصود ایشان دست نداده و از پیغمبر صلی الله تعالی  
علیه و سلم اصدا حکم نیفتاده بخواستند گواهی دادند بر پیروی مسلمان هم حکم سیرقه نبوده نداشتند و دل بر زبان  
خود را بر گواهی دروغ بر سر سرقه یا بر اقرار سیرقه نگذاشته گواهی بر صلاح سارق و دیانت او میدادند و با  
گواهی که موجب حکم شد و میخواستند اگر فضل خدا می نمودی ایشان قصد گواهی دروغ میکردند و بینا  
صلی الله تعالی علیه و سلم را بر حکم سیرقه نبوده می آردند و هاترین حدیث است الا انفسهم  
و هاترین حدیث و نک و گویا سابق از فضل طایفه که در بر سرقه سابق می مذکور مجادله میکردند نفی هم اضلال

پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم که در نجوای قلبی هم اشغال بود در نفسی آورد و در زمین آید بر تقدیر تسلیم گفت و در منزل  
 نشان پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر تقدیر گو ای در رفیع و قوی حکم بران و انتقام به فرشت او سفت اگر  
 بفرض ایشان گو ای در رفیع بمیدانند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم را بر حکم سبقت نایوده می آوردند پیغمبر  
 صلی الله تعالی علیه وسلم دل بر قبول ایشان آوردی و حکم بهر چه بودی کردی این عمل از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم  
 علیه وسلم فعال بودی بلکه بی و اقامت واجب به بودی که جا کم چون گو ای گویان حکم کند عمل بهت است  
 فرج کرده باشد اگر گوی ایشان بزور باشد گوی ایشان بود عالم زایت به فرشت ننگه در دنیا آوردی و در آخرت  
 زیانی نیارد معنی انیت اگر گوی در رفیع بهر سلی الله تعالی علیه وسلم بر حکم سبقت به بودی آرد گواه  
 گفته نباشد مگر نفسها بخود را پیغمبر را اتباع شمع بود و بر موافقت آن عمل باشد و زیان نرساند تراجم  
 زیانی نه در آخرت بزه و در دنیا با وانی من شیء و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و علمک  
 ما کن تکلم تکلم این جمله با چیزی که معطوف است به و حال است به قدر قدر از ضمیر مفعول یفر و تک  
 معنی انیت و فرستاده است خدا بر تو کتاب را یعنی قرآن را و حکمت را یعنی علم حلال و حرام را که تو عمل  
 بدان و ادری و مبتال است آن بودی می تری و ترا آنچه تمید انستی پیش از وحی آموزانید و بد آنچه آگاه نبودی چنانچه  
 برای یهودی از بهمت سرقه و اظهار سارق بودی مسلمان سارق آگاهانید و کسان فضل الله  
 علیک عظمتهم کما این جمله عطف است بر و انزل الله یا ترکیل است ای و کان فضل الله علیک  
 با عطاء البتة و اتیار العسمة و الحکمة و تعلیم مالم تکن تعلم من الاولین و الاخرین و غیر ذلک فضل الله علیک  
 معنی انیت و هست فضل خدای عزوجل بر تو فضل عظیم و جود وستی میم عظمت فضل پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم  
 علیه وسلم را حدی در تقریر نیاید و غایتی در تحریر نباشد انما اعطیناک در شان او نیست و لقا آیتناک سبعا  
 من المثانی و القرآن العظیم از مقدمات بران او دعوی اوم و من و منه تحت او ای او را از و معجزات ما سبعا  
 و لا اوم او را از به فضل مخلوقات است در فضل بهر کسی نرسد اعظم مکنونات است از مکنونات آسمانی  
 برابر او بود سبقت انبیا و رسل سبقت بهر آسمان جهان فزت انقاب فلک جودت قوده انفسیا  
 قبله انبیا و رسل فضائل معنویت و محروس از دهم انبیا و رسل است صاحب فضل عظیم  
 مستغنی بوضع کریم تو سن افلاک را هم او افلاک کرام فدام او دیده فلک همما و نودیده بهر تک نیست  
 رفعت او نرسیده الم یخین لک صدک شرح معانی او در فضا لک ذکر کرم و تناسی او ست عالم است  
 علم به تعلیم عالمی مثل خلق ابا غلاق ابشر خواجه لطامی را نصبت سبب از ان تا ان ایسی نیست  
 میم میم ای براسی معنی است بهر ای که هم ملوکی له بهر بسته در آن که هم ملوکی له بهر بسته در آن

بسیار کثیرین است بگویم که از آنکه آمدن صدق و معرفت و اصلاحیه و التماس  
قوم و معارف که برای برآوردن سرقه و التماس نسبت برپاوردی و پیدا آوردن چنانچه باطله ناپسندیده که یک یک  
داشتند و در اندیشه میگردانیدند چنانچه گفتند از بدینون نالایریش من القول این آیه در شان را کفایت  
ایشان بلفظ عام وارد شد و تفسیر خود براس است و از الامن امر بعد از حد و حد و حد است ای انجری  
من امر بعد از حد و در محل خست از جهت بدل از کثیر یا معصوب محل است از جهت استثناء و تواند بود که استثناء  
مذکور منقطع باشد سوالی کثیر منکر است و از تبع منکر است و استثناء است چه از جهت عدم یقین دخول  
استثناء متصل تواند بود و از جهت استثناء یقین عدم دخول استثناء منقطع نیز زوخی تواند نمود پس معنی غیر  
به طریق جاری رجال لا یزید باشد قسمی از باب استثناء متصل یا منقطع نبود جواب اگر در جمیع مذکور بقرینه  
دخول یقین باشد چنانچه کفایت اهل حله الارکس هم استثناء متصل بود و اگر بقرینه یقین عدم دخول استثناء  
چون جاری رل ع چون الاثر العی استثناء منقطع دارند اینجا مکرر مذکور را بنویسم که مراد است بیان کرد  
و بیان مکرر مکرر را در تفسیر خود بی آورد و اگر از بنویسم مراد شود الا انجری من امر استثناء متصل شود  
و اگر انجری معهود یعنی انجری باطله مراد کرد و الا انجری من امر بعد از حد استثناء منقطع باشد معنی انیت نیست  
ضمیمه شکی در بسیاری از آنرا گفتن مردمان چه حکایتی که مردمان بر وجهی از گویند و پندار کردن و پوشیدن  
آن جویند بقیه آنست که اندیشه ای که کسی بود و حجتی زیان شخصی باشد و اغلب است که در زمان مردمان  
خبر است بود و تفسیر خال از خبر باشد مگر از گفتن کسی که امر کند بعد از دیگر یا اصلاحی میان مردمان که  
مجلس نیست بری و هر یکی از شر است و درین اشارت است که امر بعد از حد و معرفت و باصلاح میان مردمان  
بر وجهی است که در مجلس جمیع اگر با مردمان با حجت است امر استنبه نند مجال امر و قاحت نام و ظهور باید و اگر امر  
بذکر به طریق سر باشد حال هر دو دستور ماند و خبر ایشان کسی نداند و مساله درین امور و دراز گفتن هر همشیا  
بسیار امری پسندیده و کاری گزیده نیست و بدانکه در تفسیر آورده مراد از معروف قرض است که قرض نیست  
محتاج را در حکم صدقه است و اگر او یا صدقه مناسب باشد بلکه قرض دادن را بهتر از صدقه دارند و قرض  
که دفع حاجت نیست و در قابل ندارند و شرمندگی ستاننده و عجز و هنده بر اندازه صدقه نبود و در قرض  
و بهره را بدر صدقه است و مال در هنگام طلب باقی ماند یعنی از صدقه صدقه واجب مراد گویند و از قرض  
صدقه تعلق گویند و وجهی است کلام این نوع کله عایه کلام الاما لان من امر معروف و انجری منکر او در  
این تفسیر کلام آورده و نیز زیان نیست و تفسیر او نیست مگر کلامی که از جنس امر معروف یا منکر بود یا ذکر خدا است  
است و تفسیر او را با تفسیر دیگر از خبر است و هر کلامی که در حد و حد و حد است و در حد و حد و حد است





و ساریت سحر است ازین قبیل بود فاعل بودن غیر ذواللام و غیر مضاف سوی ذواللام و غیر ضمیر متکثر و از پیشوند  
 و است کرده اند این آیت در شان طعمه سارق نازل شده و در تفسیر او فرموده که بعد از هر سرقه  
 مرتکب شده بکار پیوسته آنجا نیز دل بردن آلوده و همین کار اختیار کرده بر دلتی در حفره دیوار سنگی بر و  
 و مخفی شد که قاتل گشت و بفضوح و رسوائی پیوست اهل مکه از حجت آنکه او بدیشان پیوسته بود نگشتند و بر  
 دیگران در گشتن او را می نگشتند و زنجیر کردند او را با قافله شام بیرون آوردند از قافله نیز چیزی فروید و در محل  
 حفره پیوست آوردند سنگسار کردند و بعضی گویند سفره برشته ری آویخته بود برای کشادن آن سحر بود  
 صاحب شتر وید چوبی کران زد که بدان حیات او آخر رسید بعضی گویند گروهی از قریش در مدینه آمدند مسلمان  
 شدند باز مرتد شده و در کینه رفتند این آیت در شان ایشان فرو آمده و در بیان حکم ایشان نازل گشته هر چند  
 که این آیه در موردی مخصوص وارد گشته و محالست پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم و مومنان بود و پیوسته  
 اما لفظ او عام است متناول هر حق الفی بود و محمل بر هر مشاqqه باشد بدین اعتبار این که ارم و اجد عظام برای محبت  
 اجماع بدین آیه تشبیه گشته و محالست مومنان و حکمی که ایشان اتفاق کرده اند و دارند ان الله لا یغفر  
 ان یشرك بیه و یعفو عما ذنوب ذلک لمن یشکک الله ذنوبه  
 که در مصداق بود چنانست که کسی از ایشان برگزینند و عذاب و عقوبت آن بسیار است و این جمله بر وجه استیفاء  
 مفصول گشته بطریق کلام طلبی بنا که پیوست معنی انیسیت بدستی که خدای نیامرز و این که شریک آورده شود  
 یعنی کسی که او در پرستش شریک گردانیده آید چه بر وجه شریک و کفر چون کسی را وادارند که بپرستد و بعبودت او  
 و آنچه و رای شرک و کفر است بیاورد و کسی را که خواهد هم ازینجا گفته اند که ماضی که بغیر تو بر میرد و در شیت خدا  
 عزوجل باشد ان الله عفا و انشا شد عذاب ان شاف عفران ان شاف عفا ان الله لا یغفر ان یشکک بیه و دارد در شان طعمه  
 سارق است که مرتد شده و خود را بد فرج سپرد و یغفر ما دون ذلک لمن یشاک و دارد در شان و عشی قاتل حفره است  
 که مسلمان گشت و بر وجه ذنباست پیوست و بعضی گویند پیری پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمده گفت  
 من کنان بسیار کرده ام کن بخدا شریک نیآورده ام مرا انید آبرزش بود و گناه آمرزش شود و یغفر ما دون ذلک  
 کسی طیاره در شان او نازل گشت و در حق او بود و پیوست و من یشاک الله یا الله فقد فعلت ذلک  
 یحیی ذلک این جمله تزیین است معنی انیسیت هر که خدای شریک آورد و در پرستش دیگر را با و شرک وارد  
 پس بدین معنی حکم کرده شود و بر وجه که گفته شده است که کسی بغیر تو بر میرد و در شیت خدا  
 عفو میکند بر خود گناه و ان یشاک الله یا الله فقد فعلت ذلک  
 خویش فعلی ضلال و دلیل که هر چه شرکان مخالفت معنی انیسیت است و میگوید و میگوید با او نیست ازین



اعمال در نظر ایشان سبب شوم و هرگز نیستند ایشان را با آنچه ناپوده است آرزو نیستند تا از طول  
 اصل کوشش عمل را در تفسیر اندازیم تا باقی طول چنانست تا آخر توبه کنند و خود را در ویرانه خرابی گناه بنگارند  
 راه توبه نگینند و یکایک بغیر توبه میسرند و هر یک از اینها را ایشان را بفرمایم راه ناپسندیده تمام پس هر آینه هر آینه  
 ایشان گوشتها را انعام را نشانند که اندر آن چنانچه با و است ایشان در سجده و ساجده بود علامت تحریم گردانست  
 و هر آینه هر آینه ایشان را از هر کس و در و سوسه افکند خلقت خدا بگردانند و آن را بر خویش لازم دانند و در تفسیر  
 مذکور اقوال است این تفسیر را در و اختلاف مقال است بعضی گویند تفسیر خلق خدا دینی است که همه مخلوق بر آنستند  
 و بر حکم کل منو بود علی الفطره شمس ابو بها اللذان بهودانند و میسرانند و یکسانند آنرا میگردانند و بعضی تفسیر مذکور  
 کشیدن چشم شتر عامی یعنی شتری که ده شتر زاده مالک او بکشند چشم از سواری و بار کردن امان دارد چنانچه عادت  
 ایشان بود و دارند و بعضی از تفسیر خلق الله نفسی کردن فعل میگردانند و آن در مباحیم نزدیک خانه علماء مباح بود و در  
 آدمی سیریم باشد ابو حنیفه رقی الله تعالی عنه شتر توفی نفسی است که در دست امان و استساک او مکره گفته زیرا چه رغبت  
 کردن سوی او مردمان را بر نفسی کردن باعث شود و وسیل سوی خریدن و خدمت کنندن او خلق را و اسی بر آن  
 فعل نامشروع گردد و بعضی گویند مراد از تفسیر خلق الله نمودن از شباب مجتنب است و آن عمل نکره و سیر و ناپسندیده  
 و تفسیر نامحرم است و این قول درست نمی نماید و صحت آن در ظاهر نمی آید که خصایب پنج مشرعی بلکه مستحسن  
 و بجهت نامحرم سیاه خاوری را برای جوان بنودن پیشتر بر بیان نزدیک است همه علماء و شوم برای فرقه نورت زمان نزدیک  
 امام فخر رازی است علی الخصوص سبب پیروی سوی که از پیش وقت روی نموده باشد پیش از الظلم نظام  
 جوانی حاضر بود که از روی تحقیق تفسیر نمود و تفسیر مذکور را در است تفسیر خطاب نشاید و محل کردن آن  
 عمل شیطان میباشد مگر آنکه خطاب به بران سیر برای فراموش شدن هر جوان یا خطاب کینه بر برای فروختن قیمت  
 گران یا برای فریفتن بران در زنی کردن و در برین صورت تفسیر شش خطیب و تبدیل بیاض سودا علی ناکرین  
 و کار ناپسندیده باشد و معنی تفسیر خلق تفسیر به شتم که رسم بعضی زنان است بر حکم الله را و شتم و التوشه شتمند  
 و تفسیر تحریم آنچه مخلوق مست برای خوردن و تحریم آنچه مضر است برای سواری کردن تفسیر خلق الله خوانند  
 و بعضی از تفسیر مذکور شبیه مردان بزرگان و زنان بزرگان جویند و بعضی گویند تفسیر خلق الله طبعی است اذن الانعام  
 تفسیر بعد تخصیص بود همه تغییرات را با نقول باشد مگر تفسیری که بپذیری خصص نشده چنانچه پریدن معنی که مجرب  
 در تفسیری است و طلب پریدن آن مصلحت آید و و اشتن آن میسندید و یا بقوت حیاتی تفسیر خلق ماسوره  
 شود چون قطع یا سارق و قطع دست و پای قابل طریق یا از جهت منفعتی معمول است چون قفس شارب و صفای  
 و خلق مانده و سوی سحر و خور کردن و شتران و اسبان و گاو و دانه و حسن و شکر الشیطان و لیساقین

وَذُرْنِ اللّٰهَ فَقَدْ خَسِرْنَا كَافًۢمًا ۝١٠٠ مِّنْ جَمَلَةٍ تَزِيلُ سِتْرَ مَعْشَرٍ مِّنْهُ لَمْ يَلْمِزْهُمْ بِشَيْءٍ وَكَانَ رُوۡسُومُهُمْ  
 كِرْدًا وَوَلَا يَشَاوِرُهُمْ بِشَيْءٍ يَدْرِيۡزُ وَاَوْفَعُ وَاَوْفَعُ وَاَوْفَعُ وَاَوْفَعُ وَاَوْفَعُ وَاَوْفَعُ وَاَوْفَعُ وَاَوْفَعُ وَاَوْفَعُ وَاَوْفَعُ  
 اَلَا هَٰذَا بَرۡزَخُ الَّذِيۡ تَبۡتَغُوۡنَ فِيۡهِ مَوۡتًا وَاٰتَاٰنَا فِيۡهِ حَيٰتًا وَاٰتَاٰنَا فِيۡهِ حَيٰتًا وَاٰتَاٰنَا فِيۡهِ حَيٰتًا وَاٰتَاٰنَا فِيۡهِ حَيٰتًا  
 وَدَلَّ عَلَىٰ حَقِّهَا اَنۡ تَوۡفَّقُوۡا فِيۡهَا اَنۡ تَوۡفَّقُوۡا فِيۡهَا اَنۡ تَوۡفَّقُوۡا فِيۡهَا اَنۡ تَوۡفَّقُوۡا فِيۡهَا اَنۡ تَوۡفَّقُوۡا فِيۡهَا اَنۡ تَوۡفَّقُوۡا فِيۡهَا  
 اِنَّ جَمَلًا مِّنۡ جَمَلِ النَّاسِ هٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ ۝١٠١ اِنَّ جَمَلًا مِّنۡ جَمَلِ النَّاسِ هٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ  
 تَوۡفَّقُوۡا فِيۡهَا اَنۡ تَوۡفَّقُوۡا فِيۡهَا اَنۡ تَوۡفَّقُوۡا فِيۡهَا اَنۡ تَوۡفَّقُوۡا فِيۡهَا اَنۡ تَوۡفَّقُوۡا فِيۡهَا اَنۡ تَوۡفَّقُوۡا فِيۡهَا اَنۡ تَوۡفَّقُوۡا فِيۡهَا  
 وَهٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ ۝١٠٢ اِنَّ جَمَلًا مِّنۡ جَمَلِ النَّاسِ هٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ  
 مَفۡعُوۡلٌ مَّطْلُوۡبٌ اِنَّ جَمَلًا مِّنۡ جَمَلِ النَّاسِ هٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ ۝١٠٣ اِنَّ جَمَلًا مِّنۡ جَمَلِ النَّاسِ هٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ  
 وَهٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ ۝١٠٤ اِنَّ جَمَلًا مِّنۡ جَمَلِ النَّاسِ هٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ  
 وَهٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ ۝١٠٥ اِنَّ جَمَلًا مِّنۡ جَمَلِ النَّاسِ هٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ  
 وَهٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ ۝١٠٦ اِنَّ جَمَلًا مِّنۡ جَمَلِ النَّاسِ هٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ  
 وَهٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ ۝١٠٧ اِنَّ جَمَلًا مِّنۡ جَمَلِ النَّاسِ هٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ  
 وَهٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ ۝١٠٨ اِنَّ جَمَلًا مِّنۡ جَمَلِ النَّاسِ هٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ  
 وَهٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ ۝١٠٩ اِنَّ جَمَلًا مِّنۡ جَمَلِ النَّاسِ هٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ  
 وَهٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ ۝١١٠ اِنَّ جَمَلًا مِّنۡ جَمَلِ النَّاسِ هٰذَا الَّذِيۡ يَكۡفُرُ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ



تنبیه است از نسبت امدق سوی ضمیر او جمله من امدق ترتیل است متضمن تاکید و عده است معنی نیست  
و عده کرده است خدای و عده کرده فی ثابث شده است این و عده ثابث شدنی و کیست صاوق ترتیل را  
از روی گفتار یعنی قوی که از قول خدای صاوق تر بود و گفتار که از گفتار او راست تر باشد لیکن بیای مسکن  
و لا احصائی احصی الیک کتاب معترفند است براسی بیان این که با بانی عزم حاصل نمی شود و او این کار  
نمی آید الباء زاید است معنی خبر نیست الضمیر لما یقع فی الآخرة ای لیس ما یحصل فی الآخرة اما ینکم ای ما تمنون کلام  
بقدر حصول کلام و لا اما فی اهل کتاب من الانبیاء الباطلة که تو لهم لشیعنا آباءنا الانبیاء و یحصل لنا انجباء  
بشفا مقیم و لیکن تسنا النار الا یا ما عده و ای لیس الواقع فی الآخرة ما تمنون و لا اما تمناه اهل کتاب بل یحصل  
لکم و لهم فی الآخرة ما شانایند و اراد معنی چنین است نیست آنچه حاصل خواهد شد و آخرت آنچه آرزوی برید شما که  
مسلمانان و نه آنچه آرزوی برید آنرا اهل کتاب از خودان و ترسیان از نجات یافتن و شفاعت پدران ایشان  
که غیر اند و نار سبدن آتش ایشان را اگر در ایام محمد و ده و اعتقاد سخن اینها و انشد و احبوه که ایشان  
برآیند بلکه در آخرت هر یکی را همان بود که در حق مقدر باشد **سیت** یا فیه ترو سعادی چه التماس برآید و اگر او  
مراد از بخشه و کیستی که بگوئی چه و تواند بود که باری سیه باشد عار و نحو در خبر لیس بود معنی چنین شود نیست آنچه  
ماصل خواهد شد در آخرت از مقام بابت سیه آنچه در دلهای شماست از تقیات و نه سبب آرزو ای اهل  
کتاب بلکه معنی است برانداختن رب الارباب جل و علا تقدس و تعالی از آرزو و بریدن کسی چه آید و از معنی کسی چه گشت  
**سیت** ایوان مراد پس بلند است نه آنجا بسوس رسیدن توان چه بعضی خطاب در لیس با نیکم بر مشرکان  
و از نزد بمقابل اهل کتاب ایشان را گردانند چنانچه عواقیب امور و مطالب جور بر طرف دیگر دارند معنی چنین  
بود نیست موهوم و آرزو ای شما ای مشرکان و نه آرزوی اهل کتاب از خودان و ترسیان بلکه امر آرزوی شما  
که خدای در کتاب خود خبر کرده و بزراد و سزا همان است که خبر آن چنانچه مبر علی الله تعالی علیه و سلم آورده یعنی در حق  
لکن ما و نه معنی در حق مسلمانان این که درین آمواد و علاصاحت که جنات تجری من تحتها الانهار فالذین فیها ابدا  
و من یعمل فیها من الذین یؤمنون و لا یجحدون فذلک الله فلیت و لا نصیحه  
این جمله بیان است بر آنچه موهوم است در آخرت در حق هر گروهی معنی نیست هر که عمل بد کند در آخرت بدان  
داو شود نیاید براسی خویش از غیر خدای دوستی که خواهد بودی از روی باز دارد و یاری دمی که بد حالی را نیکی آرد  
و من یعمل فیها من الذین یؤمنون و لا یجحدون فذلک الله فلیت و لا نصیحه  
و لا یظلمون کف یظلمون یعنی بیست و هفت از باب لغو و بیغیر مجمل از باب افعال خواهند معنی  
بر حسب آن دانند چنانچه در این جمله از باب لغو و بیغیر مجمل از باب افعال خواهند معنی

ستون و نه نفر از خبیث ترین افراد و منکر و بدو مومن اعتبار لفظ سن است و جمع کردن اولیات با اعتبار معنی سن است من در سن العیال  
برای تعیین سن زیرا که هر یکی از این اعمال می تواند چه همه اعمال پیچیده یکی تواند آورد و سوال بین تعیین دلالت بر تعیین مطلق  
کنند قلیل و کثیر را از گرد و در اشتقاق جزا نشود سیان قلیل و کثیر آید و آن درست نمی نماید جواب در عقاید کلامیه  
مستخرج شده و قول جهت محض فعلیل بود و استحقاق فعلیل نیز در آیهان باشد و مراتب و درجات با اعمال صالح آید و در  
شرط و تفسیر دیگر کرده عمل صالحه و ایمان و مصلون الحسنة ترتیب بر ایمان بود و لا یطعمون فقیرا مرتب بر عمل صالح بر وجه  
و تفسیر غیر مرتب کرده معنی اینست و کسانی که بعضی اعمال غیر نیکو کنند و حال اینست که ایشان مومن اند پس ایشان  
در آورده شوند در بهشت از آن جهت که مومن اند حتی فغان و ظلم کرده نشوند بگویم که در حسن عمل صالح بقدر تغییر  
یعنی شی قلیل و حقیقت تغییر در عرب در میان نکت مذکور بود چه قلیل تغییر بر سیانی شکل نیست که در شکاف استخوان خرا  
باشد و آن در رعایت حقارت و قلت است و لغیب تغییر بر طریق فقرت به نظر ملاحظه است ای لا یطعمون  
طما بقصمان فقیر عن خزار علم و من احسن یدینا یمسکون اسکمه و جمیع الله و هو محسن  
و اتبع ملة ابرهیم حنیفاً و اتخذ الله ابرهیم خلیلاً ○ استغنام برای انجام است یعنی نفی از  
جمله استغنامیه تزییل است جمله خبریه سابقه است و جمله اتخذ الله ابرهیم بقدر حال است ذکر او از باب  
تیمم است نکته ذکر او بسیار از جمیع سبب بر قول کسی که ایغال فخر و شرف نیست ذکر این حال برای ایغال نیز  
توان گفت بر طریق اتبعوا من الیسا لکم اجر آدم مشد و ن و بعضی این استقرنه گویند و تذکر او مع ابراهیم  
خداوات الله علیه جویند معنی اینست که نیکوتر است از ردی دین کسی که ذات خود مراد می راسیده  
و مقام خود را در کار آورده و حال اینست او نیکوئی کنند و نیکوکاری و زنده است یعنی اعتقاد  
خوب دارد و عمل نیک می آرد و در احسان می زند و در حق خلق نیکی میکند و پس بعدی کرده است دین ابراهیم  
در حالت که او مسلمان پاک است یا در حالت که ابراهیم مسلمان پاک است و حال اینست که فدای خود میل او را دوست  
گرفته و بدوستی پذیرفته و او ایست کرده اند که فرشته بر او می ایستد علیه السلام بر صیور است آدمی آید و یاد او  
نرمی ذکر فدای کرد ابراهیم صلوات الله علیه گفت آنچه گفتی بازگو فرشته گفت من آنچه در ملک تست میگویم  
اگر بدی آنچه گفته ام بازگویم ابراهیم آنچه داشت فلیک او کرد او را بار دیگر بر ذکر آورد چون فرشته بار  
دیگر تذکر خدا پیوست ابراهیم را شکی نداشت تر گشت گفت آنچه گفتی بازگو فرشته گفت مرا فرزندان خود را  
بده آنگاه عادت آن از من بخیر ابراهیم صلوات الله علیه قبول کرد و فرشته را باز برگشتن ذکر آورد و فرشته ذکر کرد  
ابراهیم را شسته تر کرد و ایضا ابراهیم از بار دیگر ذکر هست فرشته در جواب گفت نفس خود را بسپار آنگاه  
باز دیگر مرا بر ذکر آید ابراهیم همچنان کرد و خود را در دست او آورد و گفت نفس من فدای نام خدا و خود من

ذکر خدا می خورد و فرشته گفت ترا می رسد که دعوی خلقت کنی و در دست خدا زنی بمیت که خلیف نرود  
 مال جهان و تن نیاز به و بر سر هر طایفه توانی گردان یا منقح به بعد فرشته گفت من فرشته ام برای امتحان  
 خلقت تو آمده ام خلقت تو معلوم کردم که درجه خلقت بر محل افتاد نفس تو مال تو و فرزندان تو ترا از زانی نادر است  
 گفته اند چون ابراهیم خلیل الله علیه الصلوات والسلام را در پله تحقیق نهادند و جانب آتش فرستادند از آن  
 جبرئیل علیه السلام گفته شد که حاجت من که ای یک فلاخیر یل گفت قال الله قال من سأل علی علیه السلام بدین  
 خلوص اخلاص بدرجه خلقت رسید و مرتبه او بدین پله کشید و بعضی گویند بافتیاد ام خدای بسوی منج و لکه عزیز تر  
 از زبان او بود شتافت بدین سبب وصول درجه خلقت یافت و بعضی گویند عادت او طعام طعام و افشا  
 سلام و نماز شب در آن حال که خلق در نماز مست بود او را بدین خواص درجه خلقت روی نمود گفته اند که ابراهیم  
 برای طلب مهمان و و کرده سه کرده رفتی تا همان نیافتی طعام نخوردی هم ازین جهت کینت او ابو القیطان شد  
 و بنیل درجه مصافحت پیوست در تفسیر آورده در سال قطعی ابراهیم صلوات الله علیه برای اشیاف طعام بود  
 داشت دل بر خلعت خلیل که او را در مصر بود گماشتند برای طلب طعام برو کسان فرستاد او نذر گفت که احتیاج  
 بیشتر است طعام نداده امان از غیبت و فقه عار و غیبت بی عرض بازگشتن بر یکجا جو الهای کرده برای نمودار  
 خلق در خانه آورده و ابراهیم صلوات الله علیه را از طور خلعت خلیل مصر می خبر کردند تا خوش در خواب رفت  
 ساره زوجه ابراهیم از مقام خود بر حسب تنگی گشاده دید که ماده سپید فالس است بیرون آورد و دست تقدیرین  
 گردید نان از خبازان پزاینده و با ضیاف چنانچه مقدار داشت رسانید چون ابراهیم بیدار شد بوی نان یافت  
 و در خانه رفاهیت طعام و طعام دریافت گفت این طعام از کجاست ساره گفت از مصر فرستاده فلان شما  
 ابراهیم گفت فرستاده خلیل مصری نیست بلکه فرستاده خلیل جلیلی و علامت ابراهیم خلیل آنروز مشرق خلعت  
 مشرق شد و بدو نسبت خلیل الرحمن پیوست و لله ما فی السموات و ما فی الارض  
 این جمله تکمیل است چه جمله و آنچه شده ابراهیم خلیل موسوم آن بود که دوست گرفتار متفلس ارتفاع و بینی ارتفاع  
 باشد این جمله برای دفع این هم است که کسی که آنچه در آسمان و زمین است ملک او باشد و دنیا و آخرت  
 ملک بود او را با احتیاج چه کار باشد و با ارتفاع چه حاجت بود یعنی از نیست و مرغیر است یقین آنچه کاین  
 در آسمانها و در زمین همه از عالم علوی و سفلی ملک خداست در تحت و تصرف حق سبحانه و تعالی است و گمان  
 الله و کمال شیئی فحیط که این جمله نیز بیل است معنی اینست هست خدای بهر چیزی محیط با بجا و فطرت  
 و بعلم و قدرت و کیفیت اعطای تشابه است و تصرف مراد او شتیه است و بعضی گویند اعتقاد  
 حقیقت مراد الله کنند و م تاویل تر شد و معنی بایلیق به تعالی تاویل کنند و آنرا بقطع مراد الله ندانند

چنانچه اینجا ظاهر را بعلم و قدرت ماول گویند و مطلع معنی نبرد و جویز جویند چه بر کرا احوال است یعنی باشد حال او و اند  
 قادر بود و دستگردن تواند و یکسکه هفتاد و یک فی النساء این جمله بیانی که صدر رسالت که متعین  
 ذکر سن است باز میگرد و معطوف بر جمله الرجال خوانند علی انصار از قبیل عطف تغییر اسمیه میاید جمله دیگر که  
 در جمله است هر یکی را رابط او و محصل او بسیار کرده و آید سخن کلام قرآنی دست بیان فرغانی برین نوع است  
 که در انشاء بیان احکام مذکور و در کثرت و نادر و امثال این معترضه اقتدا با عبارت قبول احکام و انقیاد و کفایت  
 کرده و یکی ذکر معترضه است معنی اسبوسی قصه و حکایتی که متعین است معترضه خوانند و میاید بسیار اقتدا با کسر  
 بیان احکام رود کثرت فصل بیان و کلام متصل محل استناد باشد آنچه احقر عبارت و تشریحات و تکیلات در  
 کلام ملحق بسیار واقع است لایم کلام قرآنی و بیان فرغانی که در وی این طریقی بیشتر و این سالی بسیار است  
 نیز آنچه راست و چپا رفتن و باز بر سر راه مقصد آمدن دلیل قوت مرکب و برین جلاد است را کب باشد چه کون  
 سوار از راه شرف نتواند شده و راستا و چپا نتواند رفت هر چند سوار می از راه راستا و چپا تازد و خود را از راه  
 دور تر اندازد و قوت و ملادت نماید باز بر سر راه مقصد آید تازنده ترو و کمال جلادیت است و در هر چه  
 را کب کلام که از راه مقصد و مسلک معهود مرکب سخن را در هر جانبی تازد و در ضمن مقصد دیگر مقاصد دیگر و از  
 قوت حصول مقاصد مختلفه بناید باز بر اصل مقصد خود آید دلیل کمال بلاغت و جرات است او باشد صاحب کشت  
 در سوره الفصاح و بر آیه ثم اتینا موسی الکتاب الایه معطوف بود و این جمله را بر علیه و بیانا اسحاق ذکر کرده و این قول  
 را با آنکه معطوف از معطوف علیه بسیار دور است بغیر نگیری در بیان آورده معنی انیسیت و طلب فتوی میکنند  
 در شان زنان و میبیند از نو بیان مکی در شان ایشان قل الله یقتبکم فی هیت  
 این جمله مستأنفیه نیست چنانست که سامع گفت ما ذاقول کم من سیت فتوتی قلیل قل الله یقتبکم فی هیت خطاب در قل  
 الله یقتبکم مرا بر سر است که موارثت کوگان و زنان و کوگان ضعیف و حقوق نیامی بداند یا خطاب مراد لیا  
 و او صیارا باشد تا مهور و خزان و خواهران که از شوهران ایشان بستانند بدیشان برسانند و لغت از ادق و جویز  
 ساخته ندانند و خوانند بود خطاب مراد از او را باشد که بر زنان جوړ کنند و موارثشان باز دارند و بعد از مفارقت  
 از شوهران دیگر مانع نشوند و مایشله علیکم فی لکثیب فی یوم النساء الی لا توتون  
 ما کتب لکم و ترغیبون ان تکتبوه حق و المستضعفین من  
 الیله ان کان تقووا الیسمی یا القسطی و مایشله و مایشله با تمکین خویش عطف است بر تبت و جویز  
 الله فی الله یقتبکم یا مریض یقتبکم که فاعل است و عطف بر ضمیر فوج متصل بغیر تا کب بفصل چون میان ایشان فصل بود  
 در سبب ای الله یقتبکم فیمن و المتولی الکتاب و از بیان کلام امام ترا در تبت الله علیه فهم میشود که بتلی علیکم

بر معطوف بر ضمیر فین باشد صاحب کشف برین وجه نظر کرده و در جنس اختلاف لفظ و معنی آورده اختلاف لفظ از جهت  
 آنکه عطف بر ضمیر مجروری اعماد است حرف جاری آید و آن بر حکم قاعده نحو منی شاید و از جهت معنی آنکه مقصود کلام  
 و نشان زن است نه در قرآن که مایلی علیکم عبارت از ان است و اختلاف لفظ بجهت و مایلی بر معنوی هم بطریق  
 مالک و زید و حمل عبارت امام ترا بر رحمة الله علیه بر بیان حاصل معنی القیج توان کرد و اختلاف معنی را بجهت  
 معنای بتقدیر و سر و مایلی علیکم من قوله تعالی و ان خفتن ان لا تقسطوا فی الیتامی الایة و غیره و در جهت توان  
 و اضاقت در یتامی النساء بیان است از قبیل سوا مع الکلم فی یتامی النساء بدل است از فین و ترغیبون ان  
 تنکحون معنی فی ان تنکحون یا عن ان تنکحون بخلاف حرف جر است ای ترغیبون فی ان تنکحون من کن جمیلات  
 و ترغیبون من کما حسن بان کن و عات و استضعفین من الولدان عطف است بر فی النساء و ان تقوسوا الانبیاء  
 بالقسط عطف است بر و استضعفین معنی انیست بگو ای محمد خدای بیان میکند حکم را در نشان زنان و آنچه  
 خوانده میشود بر شما در کتاب و نشان زنان نیت از هر باب آنکه منید سید شما ایشان را آنچه تقدیر کرده است  
 حدیثی بر ایشان از هر وجه و نطقه و حسب آن در غایت میکشید در کمال ایشان بر تقدیر یکجمله باشند  
 و اعراض میکشید از کمال ایشان بر تقدیر یکجمله و آنچه متلاوت کرده میشود  
 در کتاب در نشان بچکان ضعیف از آنچه یوسفیم باشد فی اولادکم که باطلاقی خویش ضعیف و کبر را متلاوت است آن  
 و الخش الذین لو ترکه من ضعیف ذریه ضعیفا و اخافوا علیهم و آنچه خوانده میشود بر شما در کتاب از هر دو استخوان در نشان  
 یتیمان یعنی برای یتیمان بغیر آنچه آیه و آتو الیتامی اسوا بکم ولا تشبهوا الخبیث بالطیب و آیه و آتو الیتامی  
 حتی بلغوا الکمال یعنی خدای بیان حکم میکند و آیات متلوه نیز بیان حکم میکنند سوال آنچه تلاوت کرده میشود  
 و در حق زنان یتیمان و آثار آن در حق زنان می آید و آنچه تلاوت کرده میشود در حق استضعفین من الولدان افتاء  
 او در حق زنان بچکان و جواب افتاء او اگر چه در زنان عبارت منی آید به لالت می آید چه مطلوب بازمانده  
 از هر یک است و باز نگفتن از هر یک در حق بچکان ضعیف که صنعت سوخت دارند لازم شدن در حق زنان که ضعیف ایم  
 دارند لازم تر باشد و نه بود که مایلی علیکم مبتدا بود فی الکتاب خبر باشد و جمله معتبر بود و فی یتامی النساء  
 بدل از فین باشد و تواند بود که و مایلی علیکم و او قسم باشد مایلی و محل خبر بود و جمله قسمیه معتبر باشد و فی یتامی  
 النساء و آتو الیتامی بدل از فین بود و بدل بعضی از کل سوال و استضعفین من الولدان عطف بر ضمیر فین نیست  
 و اگر نه لغات جار واجب شود پس چاره بتو که عطف بر یتامی النساء باشد و فی یتامی النساء بدل است معطوف  
 در حکم معطوف علیه باشد و استضعفین من الولدان بدل از و تواند بود لعدم الملازمة جواب بدل باعتبار  
 مقصود و بودن بدل منه در حکم تجزیه از اصالت و از عطف بر و برین اعتبار است نه بحسب بدل است



صحت بدلیت معطوف لازم نماید اگر چاره نی زید ابوبکر و عمرو و غیره که بدلیت است چنانچه  
 نباشد اگر چه و عمرو و بدل از زید و غیره بود زیرا که معطوف بودن او بر ابوبکر باعتبار اصالت او مستند به اعتبار  
 بدلیت پس چنانست که بدلیت چاره نی ابوبکر و عمرو و غیره بدان صاحب کشف در آیه که چنانچه اطمینان عشره سال  
 برین واسطه باطلهون المیکم داشته و او را بدل از اطمینان عشره سال گنید اگر چه کسبیم صلاحیت بدل از اطمینان  
 عشره سال گنید ندارد چه در میان ایشان ملائمه نمی بیند و در کتب معتبره این حدیث فان الله کان  
 بهم علیما این شریف طبعه تشریح است و تاکید خبر از او از حدیث ابراهیم بن یزید و کادیت و استوار است  
 معنی اینست آنچه از کسی بگنید بدستی خدای هسته آنرا دانسته و ثواب آن بشمار سانسده و یک از احوال  
 خافقت من لعلها تشوز او امر اصفا فلا جناح لهما اگر یصلحا کسبیم صلا  
 صلا و الصلح خایره یصلحا صنایع معروفه از باب تعامل با دقام تا در معاد و صنایع معروفه از افعال  
 خرافه و معنی بر حسب آن دانند امره فاعمل فعل مجزوف است منفعل است بخافقت که مذکور است ای ان خاف  
 امره خافقت تشوز او امر اصفا مفعول است مرفاقت را من لعلها حال است از کفره متاخره و تواند بود من لعلها  
 مفعول خافت بود تشوز او امر اصفا متنبه باشد ای خافت من تشوز لعلها او امر اضفه و جمله شریف طبعه مذکور عطف است  
 بر جمله اسمیه که مفعول قل افتاده یعنی بگو این سخن معنی اینست و اگر زنی از تشوز شوهر خویش یعنی از خشم گرفتن و دو  
 بودن و بازداشتن نفس در افتد برسد بدلیت بعضی از اسباب وقوع آن که از طویش یا از شبیه هر مشاهد کند  
 چون تشویشی و نداشتگی و تصور و تقصیر خویش و مشابه غلظت شوهر و معاینه اختلاف و انتقام امتزاج و دوست  
 و حبلیت که مانع است از ایثاف یکدیگر پس باکی نیست برین زن و شوهر او که میان خویش صلح کنند و دلدارا  
 بر تحمل عنا آرد و صلح بهتر است از فراق و وفاق خوشتر است از شقاق بهیست باز آن بود که صبر کند بر جهای باز  
 ترک رمانه خویش کند در رضایار باز است کرده اند نزول آیه در شانلی فله زن رافع بن خدیجه که او  
 فرزندان بسیار را و بزرگ شد و آیه گشت یعنی از جنس دیدن باز ماند رافع خواست زبان را دیگر بگوید  
 او را طلاق گوید خوله بدر یافت در راه صلح شتافت گفت مرا طلاق گو و مفارقت من بود در تقدیر چنان بگذارد  
 و قریش خانه بمن بسپارد و تو هر زنی که خواهی در فلاح خویش در آرد و بدست من بر سرده روزی یا آن وقت دار  
 که ترا خوش آید براختیار خود و از آن مرد گفت پیغامبر صلی الله علیه و سلم را بر سر هم اگر این نوع روا باشد  
 بکنم این آیه در شان او نازل گشت و این نظم در حق او برود و پیوسته و امام زاهد و فاضل مذکور در نزول آیه و تقو  
 فی الصلح قبل الله یفیکم فی آیه آورده و در ذیل شان آن بیان کرده سیاق آیت از دایم علیکم فی الکتاب پیوسته  
 بتامی الشاء لاقی الا تو نمیشد مکنس این در ترجمه آن نکوه الی آخر آیه باز تقدیر مذکور است و اما صحت ندارد و لیکن با آیه

و این امر از فاش شدن عیال و زایل بست نیست و بقول ما فی النساء مذکور است ملازم نیست قهراً که ملازم بود در  
می آرد و آنحضرت **الانفس الشیمة** ثلاثی مجرور و ضمیر القاضی امرأة متعدی سوی یک مفعول بود و در باب  
افعال که خاصیت او تعدی است متعدی سوی و در مفعول باشد در فعل مجبور مفعول اول قایم مقام فاعل بود  
مفعول دوم بر فاعل باشد این جمله حال است معنی انیسیت و حال انیسیت حاضر کرده شده نفسهای مردان و زنان  
پیش بخل و حاضر کردن کسی پیش کسی یعنی از بودن آنکس صاحب ولایت بود شیخ را از حجت متابعت کردن مردان  
و در انشایه بالای و امر بود چه است عبارت با کثایه و اثبات آن بر انفس پیش او بر وجه بخل باشد حاضر کردن  
کسی پیش کسی عبارت است از التزام طاعت و اختیار القیاد و اطاعت حاصل معنی انیسیت این نفسها اسیر  
بخل اند و همواره ماسور باشند مردان بخلی کنند از گذشتن خط خویش و باز ماندن از میل سوی زنان جوان  
و زنان بخلی کنند بگذشتن هر دو نفقه خویش و گذشتن ثوبت خود سوی دیگران و این مقتضای طبع مردان  
و موجب طبیعت ایشان است شرح راه ربانی از اسیر بودن بر دست بخل نمود بر خلاف طبع ایشان عمل اصلاح  
فرمود که این علی با اختیار خویش بود و در این رعایت نمود و فرقی باشد صاحب کشف معنی و احضرت الانفس  
الشیخ جعل الشیخ حاکم الانفس می ملازم الما غیر منفصل عمدا داشته در اثبات تعلق احضار با نفس و شیخ معنی حاضر  
کردن شیخ پیش انفس بر عکس تقریر اول پسند است هر دو تقریر از روی حاصل معنی یکی در اثبات  
ملازمه میان انفس و شیخ میان ایشان فرقی نیست بر تقریر صاحب کشف معنی انیسیت و گردانید باشد  
بخل حاضر پیش انفس مردان ملازم طبیعت زنان و شوهران **وَلَا تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ**  
**كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا** عطف است بر شرطیه سابقه و اولی انفسیت که معطوف باشد بر اجناس علیکم  
که جزا واقع شده چه نفی نزه در صلح و حصول شوهر است در احسان اولویت این هر دو بر تقدیر خوف نشود و اعراض  
شوهرند پس عطف بر جزا داشتن خوب آید و بحسن پسندیده نماید معنی انیسیت و اگر در حق زنان تقدیم احسان  
کنند در حق صحبت بکار آید و دل بر حقوق خدمت ایشان بکار آید بدرونی و زشت خوئی زن تقدیم عمل کنند  
و در طبیعت وی نرسیدگی بر دشتی خدای عملهای شما آگاه بود بکارهای شما عالم باشد هر چه در حق ایشان کنید  
و اند و جزا دادن و بتواب رسانیدن احسان شما تواند و **لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدُوا إِلَيْنَ الشَّيْءَ**  
**وَكُلُّكُمْ حَرَصٌ عَلَىٰ عَمَالِكِ الْمَالِ فَتَدْرُكُهُمْ هَاكُلُ الْمَعْلُوقَةِ** و این برای تاکید  
نفی است و لو متصل است یا معنی آن اگر لو متصل باشد فلا تمیلوا جواب شرط محذوف باشد ای و اذا ملتم فلا تمیلوا  
فل المیل و اگر لو معنی آن شرطیه بود فلا تمیلوا جواب شرط محذوف باشد معنی انیسیت و هرگز  
نخواهید که عدل کنید و میان زنان و مردان مشوهر نرسید اگر چه در عدل حرص در زید و در تنویر اتهام کنید پس دلیل دل

و است تمام نفس جو دست شما نیست و برابری در موازنه است و ملاسمه و ملاسمه ممکن نبود پس عدل من کل  
 الوجوه محال یا در حکم محال باشد و تکلیف بالایطاق جایز نبود پس شما برابرین حکمت نه اید بلکه با آنچه تواند از تشویه در  
 تنبیه و نقد و کسوت و کسبی و رعایت و رعایت و هدیه و عطیه بکفایت اید و در این است کرده اند بیجا بر علی الله تعالی  
 علیه السلام میان ایشان در قسم عدل کرده می و هیچ یکی را بر تبرج از دیگری نیارزدی تا آنکه برای برابر بودن در سفر  
 قرص انداختی نام هر کس بر کس و آنرا برای بودن سفر و تبار ساختی اما عایشه یعنی الله تعالی عمناء از زنان می  
 محبوب تر بود بیجا بر علی الله تعالی علیه السلام میل سوسی او میسر نیاید از جهت آن میبخت اند که قسمی بیجا بکند  
 و الا تو اخذنی فیما ملک لا املك یعنی میل القلوب و المحبة و درجه شایسته من لم یعدل بین الناس جاء یوم القیامت  
 و احد شقیه فاکل به که میان زنان برابری نکند و عدل نگه ندارد و در قیامت باید در این حال که یکی از دو جانب  
 او فرد هست بود حاصل معنی نیست هرگز عدل ننماید کرد اگر چه در عدل کردن حریفان باشد و چون عدل تمام  
 ننماید کرد میل یکی میکند و خود را در جورگی ماکیند پس که آن زن را همچو معلقه بگذارد یعنی او بخندد در هر دو جانب بالا  
 تواند رفت و نه فرو و تواند آمد و نه او را خطر و جیت و اتفاق و نه او را همچو مطلقه اطلاق همچو محبوسه کند دست او نیز  
 و نه پای گریز **سراع** زمین سان کینند که کسی جو بکند و بر تقدیری که او معنی آن شمر طبعی و فلا امتیلا و  
 جزا را و باشد معنی چنین باشد اگر شما از آن را که دوست میدارید در غربت بر و حرص و غریب و مبالغت در غربت  
 ننماید پس اعرافین مکتبید تمام اعراف از آنی که از اعراف میبندید و جو بکیند کل جو بر زنی که از وفرت دارد چنانچه  
 ذکر آن گذشت و بیان آن بالا رفت **وَإِنْ تَصِلُوا أَفْئَانَ اللَّهِ كَانَتْ غَفُورًا كَرِيمًا**  
 جزا این شرط محذوف است فان ایستدگان غفور و رحیم و این جمله عطف است بر جمله بالا است معنی نیست  
 که دل بر اصلاح آرید و خود را از میل و جو بازدارید و از گذشته توبه کنید و میان زنان هم عدل و تسویه زنیه  
 و از میل و جو بر تریزید و از زنجارین زن بر عدل و تبرک تسویه بهتر سید ضامی گناهان گذشته شما بیاورد و خطا  
 شما بخشد زیرا که بدستی خدای هست آمرزنده گناهان بخشتایند بر بندگان **وَإِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا**  
**كُلًّا مِّنْ سَعْيِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا** جمله شرطیه یعنی و ان میترقا عطف است بر جمله  
 لا فتناء علیه ما ان یسلحها بینهم صلحا و جمله و ان آخر معترض است برای بیان معصیت عدل و دشمنی  
 میل و جو و جمله کان الله واسعا حکما تزییل است معنی نیست و اگر زن و شو با یکدیگر باشند و در راه  
 صلح و آشتی نزدند و کار ایشان با صلح نه پذیرد و مل ایشان سالان گیر و خدای ایشان را از هر یکی از ایشان  
 غتمهای خویش غنی گرداند زن را شوهری بهتر از آن رساند و عایشه نوشته از آن عایشه باشد و شوهر از آن  
 بهتر از آن زن و بدو حلی خود بهتر از آن میا ساتود و هیئت خدای فرائع عطا حکیم در کارها هر چو حکمت کند

کافی میان زمین و شوالفت و هر دو گاهی در فرقت اند و الله ما فی السموات و ما فی الارض  
 به وصول باصله مرفوع المحل بر ابتداست لشکر خبر مبتدا است ظرف است قرست از باب وضع بنظر مرفوع معترض  
 و این جمله عطف است بر جمله و کان آمده و اسما علیها معنی نیست و مراد از این است یقین هر چه در آسمانها  
 و در زمین است همه عالم از علوی و سفلی ملک اوست و شوالفت است که غنی گرداند و فرزند است که فراخی بخشد  
 وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ  
 اتَّقُوا اللَّهَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَوْمَ لَا يَمْنَعُ الْكَافِرِينَ  
 بعد فعل توصیه متضمن معنی قول است بر طریق زنا و یثان یا ابراهیم و این جمله به تفسیر است برای جلالت شان  
 تقوی که ما گذشتگان بدان ناموسیم و بهر چه در اینجا آوردن این ما جویم معنی نیست و بسوگند یاد میکنیم هر آنچه بدو  
 امر کرده ایم کسانی را که بوده اند پیش از شما و امر کرده ایم شما را که از خدای خبر رسید و از شرک آردون بدو و شرک  
 گردانیدن و دیگری با او پیروی کنید وَكَانَ تَكْفُرُ أَهْلُ الْأَرْضِ وَمَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ  
 ان تکفروا شریک است محذوف از جمله فان شد ما فی السموات و ما فی الارض تحلیل جزای محذوف است ای  
 ان تکفروا لا تقربوا الله فان شد ما فی السموات و ما فی الارض تاکید او از جهت ایراد ثنائی باری بر وجه و کرات  
 و استواری و ان تکفروا باخبر پیش عطف است بر القوا الله که مقول قول است که بدلول و صیانت سوال  
 و القوا الله ازنا است و شریک اند که در جمله خبریه است عطف خبر بر استا چون آید و محت آن چه نوع روی بنا بد  
 چو استیست مقول قول بتاویل قلنا هذا القول بتاویل مفرد و خبر و انشا در و بر بر باشد معنی نیست و اگر  
 کفر و زید و کسی را با حق جل و علا شرک گردانید و از متقی بودن بیرون آید خدای را عز و جل پیچ زبان کند  
 و عمل بد شما در ملک او هیچ منفعتی نیفکند زیرا آنچه ملک رب اهل زمین آنچه در آسمانها و زمین است اطلاق و افلاک  
 و جن و انس و آنچه در عالم علوی و سفلی است ملک او است ابتدا چه حاجت دارد و کفر و زید و ناگردیدن تا پیروز  
 و بهر از تقوی بیرون کشیدن او را چه زیان آرد و کلمات الله عَسَى أَنْ يَمُنَ لَكُمْ اللَّهُ عَسَى أَنْ يَمُنَ لَكُمْ اللَّهُ  
 معنی نیست و نیست خدای کرد گاری نیاز سست و ده کار و الله ما فی السموات و ما فی الارض  
 وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا و جمله و شد ما فی السموات و ما فی الارض مکرر است برای تاکید باز آمده است  
 در فاعل کنی و کیلا حال است از فاعل یا تمیز است از نسبت این جمله به تکرار است معنی نیست و مراد از این  
 آنچه در آسمانها است و در زمین است و بسته است اندامی عز و جل علا در ان حال که وکیل است با ازان روز که  
 وکیل است برای تدبیر که بدان یثا یدینک انما التماس و یات بالخیر و  
 این جمله بیان خفا خداست انما بار قدرت جل و علا است که نسبت با کین و قدرت کرده و ذکر آوردن دلیل غایب است

در این تباری محقق است معنی انبیت خدای عزوجل تقدس و تعالی قدرت دارد که اگر خواهد شمارای مردمان بر  
 و گیران را بسیار دینی وجود شمارا بعد از رساند و در یک زدن ناخیر گرداند و **كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ خَلْقِكَ**  
**قَدِيرًا** و این جمله نیز تکرار است معنی انبیت و هست خدای عزوجل بران نبی بر ملاک کردن قومی آوردن  
 قومی و تخریبی ایشان قادر است بقدرت کامله و توانا است بقوت شامله هیچ ممکن نیست که او بر ایجاد آن قادر  
 بنود و هیچ ممکن نیست که بر افتاد آن توانا نباشد تواند که در دم زدن آسمان و زمین و آنچه در ایشان است بعد  
 رساند و همه عالم را به یک زدن ناخیر گرداند و چید هزار عالم این چنین پیدا آورد و صد هزار نفوس خوشتر ازین  
 بخار و من **كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**  
 این جمله تا این بیان غنی جل و علاست و توضیح کمال قدرت حق سبحانه تعالی است و جمله فینا شد ثواب دنیا  
 و الآخرة تعلیل اوست تقدیر نیست من کان یرید ثواب دنیا فمخاسران عند الله ثواب دنیا و الآخرة  
 معنی انبیت است هر که خواهد از خدا منفعت دنیا را چنانچه غازی نخر کند تا ضیعت یابد و حاجی برای امری  
 بسوی کعبه شتابد پس از میان زوده و خاتمه او خاسر شده است زیرا که نزد خدای و تحت قدرت او ثواب دنیا  
 و آخرة است ثواب دنیا منفعتی خوب و ذلیل است و ثواب آخرت منفعتی نفیسه و جزیه است کسی که قوت  
 بر عمل خیر اعمری بود و خواستن منفعت دنیوی از منفعت دینی و غافلگاری باشد و **كَانَ**  
**اللَّهُ صَبِيحًا بِصَبْرٍ** این جمله نیز تکرار است معنی انبیت و هست خدای عزوجل صبور و دینا انچه میگوید شنید  
 انچه بگوید می شنید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ كَانَ**  
**اَلْقِسْطُ اَوَّلَ اَلْوَالِدَيْنِ اَوْ اَكْثَرِ اَمْوَالِكُمْ** این جمله در اثنا بیان اقسام حقوق و احکام مستحق است برای طلب عدل انجا  
 و صدق در شهادت از شهادت که شهود حق متعلق بدان است و عامل بر علی انفسكم محذوف است ای دلوکان  
 الحکم و الشهادت علی انفسکم رواست کرده اند غنی و فقیری پیشین یا سبیل الله تعالی علیه و سلم بخاست  
 آمدند یغیا سبیل الله تعالی علیه و سلم را در خاطر مبارک گذشت فقیر ضعیف غنی ظلم تواند کرد گمان ظلم غنی  
 برو خواست که حکم برای فقیر بر غنی کند این آیه فرود آمد و بعضی گویند که مردی از انصار پیشین یا سبیل الله  
 تعالی علیه و سلم گفت در فرقه پدر من حق کس نیست و من بدان گواهم گواهی نمیدادند و ازین جهت که پدر من فقیر  
 دست بدادن مالی نتواند کشاد و این آیه در شان او نازل گشت و این نظم بود و پیوست بر وجه اولی در بیان  
 عدل حاکم نفس و در استقامت شهادت ظاهر بود و بر وجه دوم در استقامت شهادت نفس و در بیان عدل حاکم ظاهر  
 باشد قوامین بقره کوا است و شد اند از شد فقیر و گریست مگر کونوا با حال از ضعیف قوامین بر تقدیری که شد از  
 فقر دیگر باشد مگر کونوا معنی چنین آید ای مردمان در قیام بعد از حکومت با شهادت و با گفت گفته گان بر



وضمایح حد البعدی وکاسی وپندگان اگر چه شهادت شمار نشمار می شود یا بر ما و در پدر یا بر خریست و ندان  
 که نزدیک تر باشد بمسئول حکم شهادت بر ما و در پدر و خویشاوندان ممکن بود که سپری یا قریبی بلزوم حق برایشان  
 حکم کند یا کاسی دهد و مخیر بلزوم شئی بر نفس خویش مقررست و معلومست که اقرار بانی دیگر و حکم شهادت بر  
 دیگرست چو است در نشان مقرر که بلزوم حق اقرار میکند حکم علی نفسه و شهادت علی نفسه میگوید مختص است  
 او بر طریق حکم و شهادت التزام او میباید چنانچه قاضی شیخ مقرر است علیک این اخت و التمسک گفت و اقرار  
 و التزام او چیست اگر این التمسک حقیقت بود و حوالی دارد و نشود و اگر مجاز دارند از او گویند شهادت علی النفس  
 و گویند بلزومین علی النفس بموجب مجاز پیش دارند آن یکن غنیاً أو فقیراً فالله اولى بصما  
 ان یکن المحکوم له او المحکوم علیه او المشهود له او المشهود علیه غنیاً او فقیراً خلاصه درانی الحکم الشاؤة الی النساء  
 و الفقراء و البیسة و المشرقة و اعلی الغنی و ترکوا الشهادت له لتحملة ما یحمل و عدم تاذیه بحداک و شهادت و الفقیر  
 ترکوا الشهادت علیه ترجحاً و تخامیاً من لوق المستقیم و کلا امرهما الی الله ان الله اولی بهما و این شهادت  
 تحلیلست برای شهادت و حکم حق معنی نیست اگر باشد خصم در هنگام شهادت یا حکم غنی یا فقیر لیس  
 در غنا و فقر او مکنید تا از جهت بسیار و اقتدار از غنا حکم نبریزان او مکنید و گواهی بر مضررت او مدید و از جهت  
 او باز مایند و در فقر از حیث برجم و غمی از مشقت او عکس این معاملة و زید در نشان هر یکی آنچه پیدا میاید  
 و آنچه صدقست اتباع آن بگویند زیرا آنچه خدای عزوجل سزاوارست بدیشان از شما غنی و فقیر خدا  
 سزاوارترید در حکم کردن و گواهی دادن میان ایشان فرق مکنید سوال عطف باد معنی احد الامرین فقیرست  
 که عاید بر او بود و اقرار واجب باشد چنانچه زید و عمرو و هوراکب آرند و هوراکب انجا نیندیند باند بعد از این  
 غنی او فقیر او شد اولی بهما چگونه آید صحت استحال ضمیر تشبیه محل افراد چگونه روی نماید چو است  
 مسلمست که مفهوم احد الامرینست لیکن ضمیر شنی عاید بر امرین که صفات الیهست دارند بر حد که صفات  
 علیته نیندازند و عود او بر امرین بهترست از عود او بر احد الامرین زیرا آنچه اولی بودن خدای بدو جنبهست  
 و اول بودن او بدو جنبهست که مقتضود است بر تقدیر تشبیه بر وجه کنایت و ثابت میشود در صورت قرار  
 اولی بودن یکی بر وجه تصریح سنت و الکنایه اطلاق من الصریح و التاریخ اولی من الصریح فلا تتبعوا الله  
 ان تعبد لکن انا سبیلست مفهوم آن به سابق منسبت براسی منی از اتباع هو ان تعبدوا مستحق است  
 از عود او ای لا تتبعوا الهوی للعدل من العدل معنی ان نیست پس از جهت عدول از عدل و تجاوز از حق و بعد  
 هو النفس الانیاع مکنید و خود را بر میل طبع بر خلاف شریع مکنید و ان تعبدوا لله من غیر خوف و  
 الله کان یکتلمون صحیح است و لا تدوا بضمینة فیل منمنایع از نه لایه بالقرنی فرایند و غنی بر حسب ان دانند







شماره آنست که بگویند مسلمانان را با شما بودیم یعنی بودیم و در کار محاربه می نمودیم بطریق پیوسته و یک  
و غلبت کشتیم و کائنات کافرین کفایت قالوا آلمنتم و علیکم و علیکم  
یعنی این جمله شرط عطف است بشماره سابقه معنی نیست اگر باشد مگر کافران را بضمیمه از جمله  
در حجاب از ایشان بخشید و غنیمی جویند و در میان استحقاق گویند گمان بر شما نبوده ایم و در غایت ابدان  
و نظریافتن شما سعی نمودیم با ایشان بودیم در گفتار و کردار شما سعی می نمودیم سر مبارک مسلمانان شمار میکنیم  
و حکایتی قوت شما بر ایشان میرسانیم و ایشان شایسته و ضعیف میگردد اندیم برای ایشان مثل این  
کلمات بگویند و حقه حاصل ایشان از ایشان جویند قال الله فی کتابه بینهما یوم القیمه  
فاسبیه است معنی نیست پس خدای حکم خواهد کرد میان شما در روز قیامت مومنان را در کشیدن  
چهار منافقان درجات خواهد داد منافقان از جهت این جفاکاری و بدکرداری و در کمال سفل از روز قیامت  
خواهد فرستاد و کن یجعل الله لکفرین علی المؤمنین سبیلاً و این سبیل نیز سبیل  
معنی نیست و هرگز نگردد خدای عزوجل هیچ گاه مگر کافران را بر مومنان راهی دشمنان را بر دوستان  
خویش ولایت ندهد و بدکرداران را بر نیکوکاران حجتی پیدا نکند سوال کافران را بر مسلمانان بسیار  
کارست راهبانه خاصیت منافق است بسیار است اگر مسلمانانی مال ذمی تلفت میکنند با خود میشنود و اگر کافر می شنود  
که مسلمان نیست میخورد و مالک میشود اگر چه او را جبر بر فروختن کنند و این را از ولایت او بیرون آید و نیست  
اگر مسلمانانی ذمی را بکشند نزدیک امام اعظم قصاص واجب شود چو اسب این آیت دارد دست در باب  
کافران معبود چون عبدالمطلب بن ابی سلول و امثال او ایشان در عداوت پیغمبر و کفر و دل بر انداختن  
صلی الله علیه و سلم آید و در قصه ملاک پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم شش تا قتل و در پیغمبر را نسیا قتلند  
خوار شده پیش یاران پیغمبر مردند و بخواری و نگوشتاری جان بکاک الموت سپردند و از نفی غلبه کافران مخصوص  
بر مسلمانان نفی غلبه جنس کافران نیاید چه از نفی خاص نفی عام روی نماید و بر تقدیری که حکم العزم و عموم القیامه  
لا یخصم السبب کافران را در این آیت بر عموم دارند بر حکم عطف این جمله بر جمله فاستیکم یوم القیامه  
بر طریق صفت یوم الجمعه و فضیلت تقید بقیدی که در جمله سابق بود پس دارند هم سوال دارد و بشود زیرا که  
در آن روز هیچ کافر را غلبه نخواهد بود و هیچ ظفری بر مسلمانان نرود و میخوانند و از امیر مومنین کرم الله وجهه  
در این آیت تقید نکند و صریح است و ترقید روز قیامت بقرین است برین وجه بطلان است و موافقت  
و دنیا دار نشود و در کلام اشکالی نبوده و بعضی از سبیل مذکور صحت دین مراد دارند و شک نیست که کلمات  
از هر کافران محبت اثبات برین منافی ندارند و بداند که ایشان را برای اثبات دین خویش حجت نخواهد بود

نوع





مبتداست از محبت آنکه مبتدا مستفهم معنی غرض شده در خبر آن در معنی انیست هر که گفته اند یا خداست  
غرض و حلا نیای برائی رسیدن سوی حق را برائی را کسی اورا راه نماید و بر بدی و راه راست نیارد یا ایها الکافرون  
اصوات الیقین والکفرین اولکما یجوز ذور الیقین انتم یکنون انتم کما  
الله یکنون لظنایه فی جنان بن جمله در اشارت ذکر منافقان معتزله است سلطانا یعنی حصول اول  
مرکز یجوزوا علیکم تعلیق نیست سلطانا یا حال است و این یجوزوا استعول است مرتبه دون است تمام در از بدی و  
بدی ای اشارت بر وجه توفیق نیست اسی تنبیه بر هوستان مخلص یا از دوست گرفتن کافران که کار منافقان و منافقان  
است محض تر باشد و با کافران چه منافقان و هم دوستی فرزند یعنی نیست اسی هوستان کافران را از غیر منافقان  
دوست گیرید و دوستی ایشان را با خویش میزیدید میخواست یعنی نشاید که بخوابید که مرخای را بر استحقاق خدا  
خویش حق ظاهر گردانید سوال کافر را دوست ساختن و صحبت ایشان بر دامن اگر چه از دوستی مسلمانان  
بود نشاید در حق از صحبت ایشان بر دامن اگر چه با دوستی مسلمانان بود نشاید در حق از صحبت ایشان  
من و من المؤمنین چگونه ساین آید چو است و ذکر من و المؤمنین تقریف از حال منافقان و از اندک ایشان  
کافران را دوست دارد و دل بر دوستی مسلمانان نمی گمارند ان المؤمنین فی الدنیا و الاخره  
بجای است که در حق و در آیت ان الله ذکر ذریع احوال منافقان و منافقان با استحقاق ایشان خدا را دوست دارد  
تقریف طوع و تمیل تا کی این جمله که متفهم و غیبی است ساین شود معنی انیست بدستی منافقان  
در کار استغل از آتش باشند یعنی در پایه فروترین از دوزخ بودند و دوزخ در کات است کی فروتر و گیر چنانچه  
در جهنم در جهنم است کی بر فرو گیر در در جهنم بر فرو فرو مشق و خوشتر بود و در کات است  
فرو فرو بدستی و محبت ایشان در باطن کفر داشت ایشان را نقد یعنی و ایمان خود یا کفر حلال  
ای مسلمانان زیاد است کردند خود را بر ایمان و بر بدخواهی ایشان آوردند با طهارت یافت مبلغ بر اسرار ایشان  
از کمال است و خداوند که فرما را داشت اسرار ایشان بکار رسانیدند و آنرا سبب فقر ایشان ساخت  
چون ایشان را کفری که داشتند و از رفیع و مغرور کردن مسلمانان گماشتند خدا را ایشان غفلت نما خدا  
کافران را کفر است و غفلت ایشان با فری پیوست ایشان را در دوزخ اندازند و در کات است  
ایشان را اند که کفری که بدستی ایشان است و این جمله حال است یا غفلت است بر فساد کات است  
که با کفر است و این را در خبر است معنی انیست هر که گزینای ایشان بر ایاری داشته که از عذاب بر اند  
در حق بر اند تا با حق باری که نیست است از نابودی ذکر نایافتن کرد و کات است ذکر نایافتن بسیار  
نابودن باری دهنده بر این گنایه بود و شجر کات است نشو و نما و کات است ابلغ من الصرح و التلوک کات

من التصريح وتواند بود که این جمله تکمیل باشد براسی و قد و هم کسی که گمان برد که ایشان یار می بود که از عذاب  
 مانع شود لا الذین تابوا و اذلکوا و اعظموا یا الله و اخلصنا و یستحقون الله  
 استثنای از منافقان مذکور است معنی نیست بدین معنی منافقان در درک اسفل در دوزخ باشند ایشان  
 را یاری می دهد و مگر کسی که توبه کردند و اصلاح ورزیدند و پناه جفتند و دین خویش را براسی خدا خالص کردند  
 قال الذین مع المؤمنین و فایز این تفسیل است این جمله بر استثنای و دلیل است یعنی ایشان را از  
 حکم مذکور در خبر استثناء کردند زیرا که با مومنان خواهند بود چنانچه در دنیا با مومنان توبه و اخلاص موا  
 شوند و در بهشت مواقت خواهند نمود و چون ایشان با مومنان کنایت است از آوردن در بهشت و تفسیل  
 در جات آن این عبارت اختیار کرد و تصریح بدین است بکفر زیرا که این کنایت است و الکنایه الیغ  
 من الصریح و التلویح اولی من التصريح معنی نیست پس ایشان با مومنان نخواهند باشند و دوزخ نشوند و  
 مغذی گردند و یغنی فی عتبات الله المؤمنین اجر عظیم ○ این جمله بر تفسیل است  
 معنی اینست و سر انجام خدای مسلمانان را توانی عظیم بدهد و در جات ستیم بخشند چون تا بان از لفظ  
 یا مسلمانان باشند ایشان نیز اجر عظیم یابند در بیان این عبارت اختیار کرد و تصریح بسبب توفیق است  
 عظیمی را در تائید حکم بر سبیل و کاد است ثابت شود لان الکنایه الیغ من الصریح و التلویح اولی من التصريح  
 ما یفعل الله یحق این کلام را شکر کنیم ما استغنا می فعل است بر تفسیل از جهت  
 تفسیر صدر کلام مقدم بر عامل شده ای نمی یفعل الله بعد بکم و یا استغنا می فعل بر طریق اللهم فصل  
 بی و هم ما استله اهل برین رویه استغنا می برای تقریر معنی اقرار کنانیدن با نعمتی چنین آید کدام  
 چیز کینه خدای در ایشان شتاب عذاب شما اگر شما شکر گویند و معاصی را تارک شوید نفی با شتاب است ایجاب  
 یا اعلام هم شما گویند که لایق بکرم و حکمت به او چه میدانید و خطاب بر جماعت غیر معین را بود تا هر محاسبی  
 اقرار کند جناب عذاب را در حق مومن شاکر اعلام کند نه ایجاب و نفی کند نه نجات و اگر مستغنا می بر  
 انکار دارند معنی برین جمله پیدا کند چه کار کند خدای بظاہر کردن شما از عذاب شما چه فایده حاصل بود و عیب  
 منفعت کند یا سلب میفرت شود یعنی در عذاب کردن شما هیچ کار بر نیاید و چیزی که از وی هیچ کار بر نیاید  
 اکنون نشاید معنی اول با استعمال موافق تر است و بعد با یک نزد این جمله استغنا می تقریر است  
 مراد از آنکه مع المؤمنین را چه مضمون هر دو نفی عذاب است و درین کلام التلویح است از غیبت است  
 خطاب بر جماعت چنانچه در اول کلام مع المؤمنین ذکر جماعتی که از ایشان نفی عذاب مقصود است بلفظ غیبت  
 بود و درین جمله ذکر ایشان بلفظ خطاب بر جماعتی که از ایشان تفسیل است که در جماعتی که می گویند

را خطاب گویند و اقرار کنند چنانست که او را در شوم گم کند که در مصعب ساخته باشند اظهار کرده که در کمال غیبت و حضور برابرست ذکر می کند و غیبت کردند و آنست که بجهنم نرسد و ال تقدیم شکنجه ایمان در این میان نیاید و بفرستند چنانچه جواب داعی آنست که ایمان بفرست معرفت خالق نبود و معرفت خالق معرفت نعم باشد و معرفت نعم معرفت الغام دارند و معرفت الغام موجب کفر نیست و شکرت قدم بر ایمان باشد بطریق مقدم ذکر تو کا ک الله شاکر علیهم ذکر مشیبه باطن شاکر معرفت مشاکره است چنانچه در کاترین تدریس کرده و در حدیث سنیة سنیة تحقیق شد و این جمله تزیین است معنی آنست که است خدا شاکر طاعت بندگانی نیست ثواب و مسنده عبادت کنندگان سلیم حجت ایمان شما و شکر شما میباید و جزا دادن بر قدر آن تواند

## لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَرْظَئًا

بجمله

روایت کرده اند امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه در شخصی ششام می گفت ابوبکر رضی الله عنه چند بار تحمل تحمل ساخت و باطن از معارضه او پیرداخت آخر بر حکم نبیریت مکافات کرد و کلام ناپسندیده او را در معرض جواب آورد و پیامبر صلی الله تعالی علیه و سلم این حکایت رسید پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مکافات مذکور از امیر المومنین ابوبکر پسندید استثنای مسطور در تازیان گشت بیان مذکور بود و پیوسته بعضی گویند همانی بر قوی آمد و در میان خاندان ایشان در آمد دل بر اگر ارم او نگماشتند و او را باندک لب بدید و همان نداشتند و از ایشان شکایت کرد و بگویند تا شکایت ایشان را در صورت حکایت آورد و مردمان او را عتاب کردند و در معرض ملاعت آوردند این شکایت در باب تازیان گشت و این بیان بود و پیوسته چه در مظلوم بود و اوقیه صدق پیش مردمان باز بدید و زیر که در آن زمانه ضیافت حکم به جوبه داشت و شرع و طبع آنرا لازم می بیند داشت با آن همان حالت نخبه داشت و دفعه اخر خوش از آن جیبی انگشت سحر القول بیان بود و است اجاز و مجرور یعنی با لیسو الی که مسدوست متعلق شده و اعمال متعدد معرفت ملامت جابر و مجرور بسیار آمده الا من ظلم بغير حق مضائق استثنای متصل است ای لا یحب الله الجهر بالسوء الا جهر من ظلم و تواند بود که استثنای متصل باشد و در حدیث آمده بود و چون بالا سخن در ذکر کافران بود بیشتر نیز ذکر کافران قوی خواهد بود و جمله لا یحب الله الجهر بالسوء من الظلم کافران آورد و برای آنکه سپردن حکایت از کسی بیدری و اذن بشکایت از تقدیری بر وجه اعتراض ذکر کرد تا در ضمن آن نکوهیدن حکایت مبتدیان در ذکر بدی مسلمانان حاصل شود و معذور در اشتباه و همان در شکایت تقدیری ایشان ثابت شود و معنی آنست که خدا می عجز جل اشکارا کردن بدی کسی و دوست ندارد و چه این در دین و دنیا زبان کار باشد و شنی انگیز و در می از و فتنه خیز و مستحق و عیدان المذنبین چون آن تشیع النافه و شنی فی الذین امنوا لهم غدا ابلیس فی الدنیا و الآخرة سازد و در بره تا در عیب و تقدیر حکام اندازد فی الجمله ذکر بدی کسی و اشکارا کردن عیب و عیبه





جمله کفر و انانیت در صلب با سطوات صله الذین است به وصول با صله اسم این است و او را که مرفوع الحلقه  
بر ابتدا است هم ضمیمه فعل است الکافرون خبر مبتدای است و جمله خبر آن است حقا سجد است بر فعل محذوف  
را تقدیر حق هذا القول حقا ای مثبت ثبوتاً از باب زید قائم حقا آمده توکید بر مضمون جمله سابقه شده و چون در  
آیت ان المنافقین فی الذکر الاستقل من اننا ذکرنا حقان کرد و نشان ایشان در بیان آورد و چنانستی که  
سامع بیان حکم کافران مجاب که کفر خود را نمی پوششیدند و در مجابره و مکابره میگوشتند منتظر گشت و از حال  
ایشان بمساکت پیوست بیاچ حکم ایشان حسبیت یا نشان هولاً را کافران المجاهدين غیر المنافقین گفت این آیت  
برای حکم ایشان مستانفذا در حکم ایشان را بر وجه تاکید ذکر کرد کافران انواع اند بعضی کافرند بخدا و بعضی  
خدا چنانچه در هر یک عالم را قییم گویند و مستثنی از سوخته اند قائم بوجود آله نشوند و در هر یک که ظاهر الفساد است  
روند و مشرکان که قائل بوجدانیت صانع نشوند و در راه توحید خالق نروند این هر دو طایفه پیچ پیچیده  
ند اند ایشان بخدا و پیغمبران خدا کافرند و بعضی قائل بعباد و آله باشند و هیچ پیغمبری و نبوت انبیاء قائل  
نشوند و گویند اگر پیغمبری مخالف عقل آرد سخن او مردود شود و اگر موافق عقل آرد عقل کافی بود این نیز ظاهر الفساد  
محل است و مستانفذا نیست که آنچه عقل آنجا نمی رسد محتاج سوخی انبیا انبیا بود و آنچه عقل و ادراک  
آن بمشقت دیدن پیچ کشیدن حاجت دارد و انبیا انبیا به سهولت و آسانی در دنیا آرد و بعضی کافران در بیان  
پیغمبران فرق میکنند چون اهل کتاب بعضی پیغمبران ایمان نمی دهند و بعضی ایمان نمی آرد و بعضی ایمان می آرد و بعضی  
بیزارند و ترسیان بگردند و رسالت موسی و محمد را کافر شوند معنی انیس بدستی که آنانکه بخدا و پیغمبران او کفر  
میورزند بخدا و رسول نمی گردند و این در شان دهریه و مشرکان است که دهریه عالم را قییم میگویند و قائل بعباد  
عالم اند و مشرکان بایمان بوجدانیت ندارند هر دو طایفه قائل بر رسالت و نبوت ندانند و هیچ رسولی نمی بینند  
و آنانکه سخنانی که فرق کنند و جدائی افکنند میان ایمان بخدا و ایمان به پیغمبران برین که ایمان بخدا آرد و به پیچ  
پیغمبری نیارند چنانچه سینه و براسه که قائل ندانند بوجود آفریننده جهان و منکر اند مرجع پیغامبران و آنانکه میگویند  
بعضی پیغامبران ایمان آوریم و بعضی را تصدیق نداریم چنانچه اهل کتاب و میخوانند که گیرند میان کفر و ایمان را  
که دران ایمان بود و کفر نباشد و نمیدانند که میان کفر و اسلام را هم دیگر بود و در وسطه نباشد همین که یک  
پیغامبر کفر در ندیند بلکه یک حکمی از احکام پیغمبران بشمار گشتند کافر شدند لغو با شد سخن ذلک ایشان مقصود  
بر کفر جدا ایمان به بعضی پیغامبران ایمان حاصل نمیشود و تلامیان پیغامبران نیازند و همه پیغمبران را تقدیر ندارند  
و نوع کفر از همین خبر و در نور ایمان ظاهر نمیشود و درست آمدن قول درست آمدن و ثابت شد ثابت شد  
و اعتدنا لک کفریات عقی با کفر نیست این جمله تزییل است وضع منظر موضع مضر برای تصریح



فَاحْذَرُوا الشَّيْطَانَهُ بِظُلْمِهِ حَتَّىٰ تَخْرُجَ مِنْهُ سِتْرٌ يَكْفِيكُمْ فِي يَوْمِ الْغَدِ  
 ایشان را صاعقه آسمانی و آتش فکلی بطلیم کرد و گذشتن از حد بندگی سوال کسانیکه تزییل کتاب را از پیوسته  
 مسأله نمودند گویند گمان از نا اشد حیره نبودند نسبت سوال مذکور موسی ایشان چگونه آید و صحت تقدس الو  
 موسی اگر برین ذلک چه نوع مطابق نماید جواب این از باب است قول بعضی موسی کل بود یا نسبت قول  
 اصول موسی فرجه باشد برین آیه متغیر در امتناع رویت تمسک کنند که خاص عود جل رویت از ایشان پسندید  
 تا آنکه برین سوال ایشان را آتش آسمانی رسید بر جواب ایشان سوال رویت بر وجه تفسیر موسی و اعتقاد و اقل  
 آن کرده بودند بدین سوال یا موسی ستمش و تشویش منی و دند از حجت اعتقاد رویت کار ایشان بدین  
 کشید و از حجت منکر شدن صفت خدا و قانع گفتن ممکن حتی الامکان ایشان را رسید آنچه رسید ثقیلاً  
 الْعَجَلُ مِنْ قَبْلِ مَا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ عطف است بر تقدس الو موسی اگر برین ذلک معنی نیست پست  
 ایشان گو سال را پرستش گرفتند و بالو بیت پرستیدند بعد آنکه آمده بودند بر ایشان حج ظاهره و معجزات  
 ستا هر سوال قایلان از نا اشد حیره را صاعقه رسید و کار ایشان بهما که کشید نسبت پرستیدن گو سال  
 موسی ایشان چگونه که در این خبر مطابق واقع چه نوع روی نماید جواب تواند بود که این از باب اسناد  
 فصل بعضی موسی کل بود یا اسناد فصل قومی موسی مثال بشما ایشان باشد فَقَعُونَا حَبْرَ خَالِكٍ  
 عطف است بر ثم الثخنة والعجل معنی انیسیت پس با ایشان را نیز به پیشین گو ساله عفو کردیم و در راه برایش  
 آوریم سوال کفر عفو پذیر نبود عفو از گو ساله پرستی چگونه متصور شود جواب کفر چون ثابت باشد عفو  
 نپذیرد لکن خدای عز و جل بکفری که ثوبه و ایمان را نعل شود عفو کند بکفر که شسته نگردد و تواند بود عفو ناذر و ثواب  
 از ثوبه بود عفو ناسن ذلک معنی فرز قدام التوجه باشد و تواند بود فاعفو ناصحی باشد عطف بر محذوف بود  
 تقدیر چنین باشد ثم اتخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البينات فشد و نا علیهم یا حجاب قلم الفهم فی التوبة فعدوا من  
 ذلک و لم تستأ علیهم قبلنا توبه باقیم بدون القتل چنین بود ایشان گو ساله پرستیدند و گو ساله را اله خواندند  
 ما بر ایشان سختی قبل در توبه بنادیم بعد آن از باقی ماندگان برخیز و قتل سیر و آسانی دادیم پس عفو ناذر عفو از کفر  
 یهود و عفو از توبه ناذر باشد وَ اتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا این جمله عطف است بر فاعفو  
 الصاعقه یا عطف است بر تقدس الو موسی اگر یا حال است از و بتقدیر قد یا متعزضه است بر ای طرح موسی  
 معنی انیسیت و دادیم موسی را بگفتن صاعقه گویند گمان از نا اشد حیره را حجتی ظاهره و معجزه متطلب هر  
 یا گویند ایشان از موسی خواسته اند بالا تر از آنکه از حجت استند و حال انیسیت که داده بودیم موسی را حجتی ظاهره  
 و معجزه متطلب هر از بدین صاعقه و تلقی بحر و غالی شدن بر اعدا را قویا یا گویند موسی پیغمبری علیه السلام جلی البرهان بود

آیات مبتدیه و لایات ذمیه نمود و جمله مذکور بر تقدیری تکمیل بود برای دفع و سیر آنکه مسالت مذکوره از جهت  
 نبوت ضعیف موسی و استقامت قوت او باشد و ذکر قضا فقی قهر الطوفان یثقیل قلوبهم و قلنا لهم  
 ادخلوا الباب سجداً او قلنا لهم لا تقعدوا فی السبکات و اخذنا من قبلهم ميثاقاً علیهم  
 نقه و بسکون عین و تخفیف دال مضمره و بسکون عین و تشدید دال مضمره باظهار عین و اخفاء او خوانند و معنی هر سه  
 قرآه یکی دانند و در غنا با سطر فاق خویش عطف است بر نسیا کمال الکتاب عطف قنیه بر نسیا معنی نیست و بر غیر  
 یا بالابی ایشان گویند و تا پایان کنند و دوم اختیار ميثاق بر نسیا قهر الطوفان و سائر نسیا معنی مستطوره در سوره بقره گذشت  
 و بالابی بیان پیوسته و گفتیم ما را ایشان را در بین که موسی فتح کردند و نسبت به شورش و خفیه مع سجد مکان یا فروتنی در آن  
 و گفتیم ما را ایشان را از حدی که برای شمار درین کار فتنه شد و سجده نکردند یعنی در درشتی که فتنه می نمود  
 و گرفتیم ما را ایشان را بیانی درشت و عمدی و درین امر ما و نسیا ایشان غلاف کردند و عهد و پیمان بسبب نسیا  
 حال خود انجمنان معافیه لا هم یافتند و آنچه یافتند فیما انقضاهم ميثاقهم و کفرهم یا ایت الله  
 و قتلهم الانبیاء یعز حق و قولهم قلوا بئنا غلف و ناعیه است باز آید است برا  
 تا کید مضون کلام وجه تالکیم بزیادت حرف که از در ترکیب بیخ معنی مراد نیست مشکلیست بلکه آنکه گویند حرف  
 زبانه موجب تکرار نظر و تامل است تا کید مضون کلام تکرار نظر و تکرار تامل حاصل است چنانچه در آیه  
 فیما رحمة من الله لنت لهم شیخ گذشت که فیما ان بالار فیه و انقضاهم ميثاقهم و کفرهم یا ایت الله و این جار  
 و مجرور متعلق است بفعل مخدوف اسی فینقضهم ميثاقهم و کذا فعلنا بهم ما فعلنا و بعضی لغناهم تقدیر کنند بدلیل آنکه در سوره  
 مانده فیما انقضاهم ميثاقهم و جعلنا قلوبهم قاسیة است و این جمله یعنی فیما انقضاهم ميثاقهم با فعل که متعلق است  
 عطف است بر جمله و نه معطوفه برا خدایا منم ميثاقاً علیهم اسی اخذنا منهم ميثاقاً علیهم و انقضاهم ميثاقهم  
 و کذا فعلنا بهم ما فعلنا معنی نیست پس شکستن ایشان عهد خویش را و ناکردن ایشان بآیات خدا و شکستن ایشان  
 پیغمبران را بغیر حق و گفتن ایشان قلوبنا غلف یعنی دلما سی با غلاف کرده شده و در سوره حجاب در آمده انهم  
 سیکو بد و زدن با و در نمی آید گفتاری مضوم نیناید بدین وجه غلف جمع غلف بر طریق جمع است با شده  
 و تواند بود که مخفف غلف بد و منست دارند جمع غلاف بر طریق کتاب و کتب پذیران و سخن مضامین معنی قلوبنا  
 و غلف و عطف بود موافق معنی و جبر اول باشد یا معنی بدین طریق گویند دلما ما غلفنا علمهم است و او معنی غلف  
 ما از گفتار محمد معنی ایم از بیان اوست معنی ایم بکل صلح الله علیها یکفیه و کفرها لیس ميثاق  
 الا فیکلها من لیس الله علیها عطف است بر مضون مصدر حاضر است از کلام مصدر یعنی فعل یا از خبر است  
 اسی فبان لغفوا ميثاقهم و ان قتلوا الانبیاء بغیر حق دان قالوا انما غلفنا لیل بان طوع الله علیها یکفیه و کفرها لیس

فعلنا بهم ما فعلنا من نعمه و خوار و تحريم الطبیات علیهم و سوق صنوف البلبا الیهیم و فاسیه است  
 یا تعلیل است معنی نیست گفتن قلنا با غفلت و دجوی پوشیدگی و لما نیست هیچ و ایامی دیگر بی پرده و  
 اعلا نیست بلکه خاص بر دلای ایشان بکفر ایشان سر کرده چنانچه فیضی و چندی در نیاید ایمانی و ایقانی و حقیقی  
 و ایقانی بر وی نماید پس بپایان بخارند مگر اندک از ایشان که خدای هر ایشان را نزل گرداند و ایشان را بهر  
 حق و در یافت صدق برساند **وَقُلْ لِّكُفْرِهِمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** عطف است بر فرا  
 نقض عامل و در همان سبب که در فرا نقض هم تقدیر کرده اند فعلنا بالعناد و تواند بود که عطف باشد بر کفر هم ای علی  
 علیها بکفر هم و بکفر هم و مطلوب بیان تکثیر کفر و نقاد انواع او باشد ای بکفر هم موسی و بکفر هم یعنی مکر کرده خدا  
 و ایامی ایشان را بشومی کفر ایشان موسی و کفر ایشان بعضی یا بکفر ایشان بتوریت و کفر ایشان بقرآن و خبر  
 از کفر های که دارند و کافرهای که می آرند و بسبب گفتن و افر کردن ایشان بر مریم افترا می فیم و بهت است  
 عظیم بر و است کرده اند جماعتی از ایشان عیسی را صلوات الله علیه گفتند تو ساحری یا در تو ساحر بود  
 عیسی علیه السلام الله و العلو و عابد کردن بر ایشان هر خود التزام نمود و عا کردن بدین عبارت حسب الامر  
 من سبني و سب والدی گفت بدعای او ایشان بجهت پیوستن منج شدند بر صورت فک گشتند و بعضی  
 گویند بهتان عظیم آن بود که مریم را با او در زاوه او یوسف بن ناثان که از اهل صلح و فلاح و از جمله مردم سیدان  
 بود بسته کردند و دو کس را که هم بر وی ازین کار و عمری ازین کردار بودند متهم ساختند که ام بهتان ازین عظمت  
 بود و کدام افر ازین فیم تر باشد **وَقُلْ لِّكُفْرِهِمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** عطف است بر کفر هم موسی و بکفر هم  
 عطف است بر فرا نقض و تا که بعد از جهت انفت که مخاطبان در مفسونین جمله تردد داشتند چنانچه گفت  
 و ان الذین اختلفوا فی شاک سنه و لفظ رسول الله تواند بود و صفت سبب باشد داخل قول ایشان بر وجه استنزا  
 بود زیرا که ایشان بصدق رسالت او بودند و تواند بود که قول خدا باشد مفعول یعنی بود صفت او باشد بر وجه  
 اول درین سخن کفر ایشان با حق را بقبل عیسی استنزا رسالت او بود بر وجه دوم کفر ایشان با حق را بقتل نکور با  
 فجب معنی نیست و بکفر ایشان با حق را بقتل عیسی استنزا رسالت او بود بر وجه سیم کفر ایشان با حق را بقتل عیسی  
 خدا است جل و علا و **وَمَا تَكُونُ إِلَّا نَجَسٌ مُّسْتَفِیْ** که مفعول مفعول المسموع فاعله است  
 مرشع را و تواند بود در شنبه فمیزی باشد عابد بر مقتول که مفسون جمله نکور است ای و لکن شنبه من قتلوه بعیسی  
 جمله و ما قتلوه و ما صلیوه مقتضی است در اثنا بجلالت برای تندی ایشان در قتل عیسی و جمله و لکن شنبه که  
 استنزا را که سبب برای اثبات بودن و عیسی قتل عیسی بظنا و دفع و هم وقوع کذب عدا و است کرده اند  
 چون بدگویند گاه عیسی هم بر عیسی منج شدند عدا و است کافران زیادت گشت و باز بعضی از و رسول ایشان



یا فرزند پیوسته قصد عیسی کرد و دل بر کشتن او آرد و در شهر بیت المقدس با کفار بنویسد عیسی را احضار از دین  
 صواب بنمود و در خانه بند گرفت قصد کرد و بر آنجا آید و در آن خانه آمد و به مقتضای حق در آمدند و جبرئیل  
 علیه السلام عیسی را ملوایست الهی علیه را بر آسمان برد و میان فرشتگان برای او جامی کرد و حق عزوجل طبیعت جبرئیل  
 از خود برگردانید بطبع مکی رسانید و مکی بود سواوی گشت بشریت ملکیت پیوسته حق سبحانه تعالی در هر چه فرستاد  
 بر او آید و او را در میان فرشتگان رسانید و در غرض از این سخن شد در آن فعل که عیسی را در آن آید و الله علیه بود از آنجا  
 سوی آسمان نهضت نمود و جامی که قاصدا بود و در کشتن او چند اوست که شش تن میبودند یکی از آن در نظر ایشان  
 بر شبیه عیسی گفت بگمان او عیسی است بکشتن و بر دار نهادن پیوسته جماعه مذکور و پیرون آمدند بر مردان انا  
 قلنا المسیح بن مریم رسول الله گفتند معنی انیسیت و عیسی انک شترت ادو بر دین مکرده اند لیکن ایقاع کرده شد  
 تشبیه مقتول بر عیسی بنی کافران واقع شده است تشبیه عیسی بر دیگر ی پیش چشم ایشان و ان الذین  
 انکفوا فبکفی شکایت قتل این جمله اینهمه ظلمت است بر فعلیه شایسته یا حال است تا کسی  
 او از جهت شکار در میان قتل است مرشک را ازیر اینچنین ایشان دعوی یقین داشتند و مدعی یقین منکر شکاست  
 لیکن دعوی یقین و انکار شک بر زبان داشتند و در دلهای خویش درین تشبیه شک می یافتند اگر عیسی را کشته ایم  
 یا و ما کجاست و اگر بار خود را کشته ایم ما و پدر ما عیسی را چه است چنانچه بالا گذشت و حق سبحانه تعالی خبر از شک  
 ایشان کرد و چنین در وقت شک آورد و از جهت آنکه بر زبان در قتل او دعوی یقین میکردند و در شک بودن خویش  
 انکار بر وجهی اصرار می نمودند این جمله را ذکر کرد و سو که بتواند آورد و معنی انیسیت بدستی که آنانکه در قتل عیسی اختلاف  
 بینوند هرگز نمیکند در شان عیسی در شک بودند صورت واقع می شدند و میان خویش میگفتند اگر این مقتول عیسی  
 یا و ما کجاست و اگر بار ماست نادیدن عیسی هر چه است و میگفتند من مقتول نمیتوانم بار ماست و روی او در  
 ما چون روی عیسی است چون این دو وجه مختلف می یافتند لاجرم دعوی یقین و شک شایسته سوال  
 گفته اند مشبه بینا میبرد دیگر می نشود مشبه را هم چگونه مستقیم بود چو اسب مشبه میبرد دیگر می و زمان تبلیغ  
 رد اندازند اما در زمان بردن سوی آسمان که وقت بازمان از تبلیغ است ممنوع نمیدانند چو اسب  
 دیگر آنکه در روی مقتول تشبیه عیسی نمود و در نظر ایشان تشبیه عیسی می نمود روی مقتول تشبیه عیسی تشبیه  
 و چشم ایشان در روی تجلی تشبیه عیسی می پنداشتند و منبر یقین بر تجلی نباشد اما کلمه الله عزوجل  
 الا ان یتنایع الظن است تشابه منقطع است زیرا که اتباع ظن نه اهل علم است و جمله عالم من علم  
 مقرر است هر چه مشاهده را ازیر آنچه نفی علم نباشد شکست معنی انیسیت نیست در ایشان را علمی بدو لیکن تسبیح  
 بگمان ثابت است چنانچه در ایشان استقامت از قلوب است و ما قتل او یقینا بل رفته الله الیک

ای ای سمایه این جمله تکرار و یا قتلوه سابق است برای تاکید و او مقبول است از باب ضربیه شوی یا حال است  
یقینا متعلق است بمضمون نفی هر دو فعل بر وجه تنازع با حال ثانی و حذف از اول ای استغنی قلمم ایاه انتقام  
یقین او استغنی قلمم حال که منم و ذی یقین فی استغنا و اگر متعلق فعل دارند نفی متوجه نموی قید شود حاصل  
فعل بشیت مانده نشنا و معنی آید مگر آنکه نفی متوجه نموی هر دو دارند بر طریق ایسا لون الناس الحاقا پندارند  
ای لیس منم سوال و الا الحاح فکذا همتا ای لیس منم قتل و لا یقین و بعضی گویند در آیه تقدیم و تاخیر است  
ای ما قتلوه بنی رفعا شد الیه یقینا معنی انیسیت و نکشتند ایشان محسوس را بلکه برداشته است و او استحقاق  
آسمان خویش خدای عزوجل و **وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا** این جمله ترسیل است معنی نیست  
و هست خدای غالب هر چه خواهد بکن حکیم است هر چه کند حکمت کند **وَإِنَّ هَؤُلَاءِ لَأَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا**  
**كِبْرًا مِمَّنْ دُونِهِ قَبِيلٌ مَّوْتَانَةٌ** ان مافیه است الایه من جواب قسم محذوف است جمله قسمیه صفت مرئیه  
محذوف است من اهل کتاب خبر مبتدا است ای و من اهل کتاب الایه من به و ضمیر قبل مرئیه و ضمیر لیکن عاید بر احد من اهل کتاب  
است و ضمیر یه تواند بود که بر خدای عاید بود یا بر عیسی باز گردید یا بر محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم جمله صلی است  
بر و او ان الذین استغفروا فی کتاب نفی شک منه معنی انیسیت نیست الا اهل کتاب هیچ یکی مگر برین صفت بر آینه پیش از مردن  
خویش بخدای ایمان آوردی دانند ثابث ثلثه نخواهند یا گویند ایمان عیسی پیش از مردن خویش آورد و او را رسول آورد و او را آنکه  
ارین نشاندند و از یار گویند بر آینه ایمان محمد بخوبید و او را رسول که علی بن ابی طالب و او را دود است گویند لیکن چون هنگام باس  
مقبول باشد **وَيَوْمَ هَاجَبَتِ السَّحَابُ رُجُومًا يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالذَّهَبِ الْمُخْلَقِ** و ان من اهل کتاب الایه من به قبل مرئیه  
معنی انیسیت و در روز قیامت عیسی با محمد بر آینه ایمان ایشان گواه باشند ایشان را در دعوی ایمان  
تندیب کنند و بر کفر ایشان گواهی دهد و این جمله کفایت است ازین که ایمانی که ایشان وقت باس از بدین  
نکند **فِي ظُلُمٍ مِّنَ اللَّيْلِ يَخْشَوْنَ كَذِبَ أَهْلِهَا يَأْتِيهِمْ أَصْحَابُ ظُلُمٍ مِّنَ النَّهَارِ يَلْقَوْنَ أَصْحَابَ ظُلُمٍ مِّنَ اللَّيْلِ يَخْشَوْنَ كَذِبَ أَهْلِهَا يَأْتِيهِمْ أَصْحَابُ ظُلُمٍ مِّنَ النَّهَارِ**  
میتا هم با معطوفات او نیرباد است فایا عطف است بر و لیا و تنکیر و الظلم برای تعظیم است یا برای تائید است  
ای فی ظلم کثیر حاصل من ربه و هم العظيمة الکثیره صادر من الذین هم و او اخذوا من الیه و معطوف و معطوف  
علیه یا بدل و بدل یعنی فی ظلم من الذین ما و و فاما القضم میثاقهم متعلق است بحرسان یا فاما القضم میثاقهم و کذا فعلها  
بهم و ما فعلنا او لغنا هم او عاقبتنا هم و او عطفنا علیهم او خود کتب فی ظلم من الذین ما و و حرمانا علیهم طینا حوین  
الکلام چون وجه از باب عطف است جمله بر جمله نه عطف جبار و مجوز و جبار و مجوز و طینا بمفعول خرما است  
تکلیف بر فی تعظیم است و تکلیف است اعلت لهم صفت مرطیبات و در من الذین معا و و من بنظر مرفوع  
مضمون است محل آن بود که فی ظلم منم گویند از جهت تصریح بکر ایشان و من بنظر مرفوع مضمون گردد و چنین گناه

این نظام عظیم و تقدیمی کثیر از جهودان حرام گردانیدیم برایشان چیزی برای خوش آینه که جلال گردانیده نشده بود  
برایشان چون شوم و البان بیشتر و هر جوانی که ناخن داریست و امثال آن چنانچه جای دیگر فرمود و معنی  
الذین بادوا حرمان کل ذی نظر و من البقر و الغنم حرمنا علیهم شیء مما الا احملت لعلو بها و الا لحوا یا و اما اختلط  
بنظم ذلک جزئیاتیم بجهیم و اما لصا و قون درین محل در تفسیر لطیفه ذکر کرده که حق سبحانه تعالی میان است پس  
اصلی انبیا تعالی علیه و سلم که خیر الامم است و میان امم سابقه حجت فرق آورده که در امم سابقه از جهت ارتکاب  
حرام غلامی طیب حرام گشت و در انست پیغامبری شد تعالی علیه و سلم حرم برده را حرامی که از ایشان واقع  
شد با جلال پیوست چنانچه گفت اصل لکم لیلۃ الصیام الرقت فی ثلث کم من لباس لکم و انتم لباس لهن علم الله  
انکم کنتم تحتون انفسکم قیاب علمکم و عفا عنکم فالا ن با خبر و من و ابتهوا انفسکم و کلاوا شرابا الا انتم  
و یصلی عن سبیل اللہ کثیرا و اخذیهم الریاء و قد تھووا انفسهم و انکسوا  
اموال التبايس یا کبا طیل و یصدیم عن سبیل الله و علمت است بنظم من الذین بادوا و این متعلق  
بجمله سائر طریق بزیاد مررت و بعد معنی انست پس نفی که از جهودان واقع شده و بعد می که از ایشان  
آورده برایشان طیبی که حلال کرده شده بود حرام گردانیدیم و از انکه او احتفاظ بحرام آوردم و بتازداشتن  
ایشان مردمان را از راه رانند باز و پشتن بسیار و گرفتن ایشان و بدارا برای و بعد از ثروت و بسیار و  
حال انست که نمی کرده شده بودند از گرفتن ربوا و خوردن ایشان مالهای مردمان باطل نیز حق بجا نیست و  
سوره غضب و ارتداد و اعتدنا لیکفرین منهم عابا الیها و اعتدنا فضل ماضی است از اعتدال و سوره احقرنا  
از جمله تزییل است معنی انست و ساخته کرده ام برای کسانی که کافر شدند از جمله ایشان فدای دردناک  
درین و این آیه دلیل است برین که کفار مخاطب بعبادت نه اند مخاطب اند بجهنم است که ایشان را بایراد  
نمی مکلف گردانیده و مقتوبت ارتکاب محرمات رسانیده لیکن ان یستخون فی العلم منکم  
و المؤمنون یؤمنون و ما انزل الیک و ما انزل من قبلیک و المؤمنون یؤمنون و المؤمنون یؤمنون  
و المؤمنون یؤمنون یا الله و یؤمنون یا الله اولیک استخونوا و اخذوا علیهم  
لکن برای استخون است الاستخون فی العلم متباد است و المؤمنون عطف بر و الاستخون فی العلم  
یؤمنون یا متعلق خویش صفات المؤمنون است تقدیر تشکیک و رلام از جهت عدم عهده بر طریق و لغت  
علی المسمی بالحق و اصول تقدیر و المؤمنون الذین یؤمنون با انزل الیک یا بدل است از منکر  
ای و الذین یؤمنون با انزل الیک و ما انزل من قبلیک و و المؤمنون یؤمنون و المؤمنون یؤمنون  
بر ما انزل الیک یا شد تقدیر یؤمنون با انزل الیک و با لا ینیا المؤمنون یؤمنون و المؤمنون یؤمنون







و نه وقت در ذکر مقدم داشتند و نوح را علیه السلام بعد پیاپی بر علی الله تعالی علیه و سلم بر پیاپی از آن گروه بعضی از ایشان  
بر ترازو بود و در این مقدمه ساخت چنانچه در آیه است و دیگر و از آن خدا نامن البینین بقیه و منک و من نوح و ذکر  
او متفصل ذکر پیاپی بود و این قریب در نشان او موجب عظمت و منقبت نمود و از نوح صلوات الله علیه و سلم  
علیه برین مکتوب است نوح را در سنست چه جلال و شمای و جزائل و فضائل او بسیار است بعد طوفان و میان از آن  
او نیک ازین جهت او را آدم ثانی گویند چنانچه در آیه است آمده و جعلنا ذریه الباقین و اولاد انبیاست و غیره و گفته  
ایشان است از روی صبر گفته اند هر روز دو سیست سال رسیده و پنجاه سال در دعوت کفار گذشت  
درین مدت بیست و پنج موی از وی قطع شد و قوی از قوی او کم نگشت بیست و پنج دندان از دندانهای او و استخوانی از استخوانها  
او سستی نه پیوسته او درین مدت در دعوت کفار از وی بیست و پنج قصوری و تقصیری رفت هر بار که دعوت میکرد  
کفار را در غضب آوردی چندان چندان میزدند که پیش گشتی و آنکه شیار شدی باز بدو سبب پیوستی هر چند  
ایشان جفا میکردند و دل بر ایدار آدمی آوردند او بر جفا صبر کردی و روی بدعوت و نیکوئی ایشان آوردی  
و او اول کسی است که دعا را و بهلاک است ستیاب شده بود و استیجاب دعا هلاک همه دشمنان و ابقا همه  
دوستان او را روی نمود سوال درین آیت عیسی را بر جماعتی از انبیاء که برو مقدم بوده اند چرا حدیث کردی  
او را متاخر از آن خبر نیاورد و جواب از جهت پز نش بود که ایشان نفی بقوت او میکردند و او را و طعن  
عقوب می آوردند سوال سلمان را که پرسید و او بود و پدر تقدیم کرد و ذکر سپیدتر از پدر چرا آورد و جواب از  
طیب خاطر پدر بقیت مرتبه سپید گفته اند بی بقیت و دیگری نکاد بگوید که سپید بر خوش وقت خواهد شد  
و سلا مکتبیرین و مندی سیرین لکلا یگونی التماس علی الله فحجه بعد السلسل  
و کان الله عن نیکو حکیمین و سلا بدل سنت از سلا که بالا رفته یا تا کنید است بگرینا غضب علی الملح  
تبعه بر اعنی و او هم چنین است و جمله دکان ایندیز حکایات مثل معنی غنیمت رسولانی که بشارت و بهشت ماند  
به بهشت و درجات آن و ترساننده اند از دوزخ و در کاست آن تا نباشد مردمان را حجتی بعد از سال رسول  
چهره مردمان پیش خدا می خفت نتوانند کرد و قدر کفر و گناه خویش نتوانند آورد که کار کسی خبر نکرده و خیر دین پیش ما  
نیاورده چون بنفیران معیشت شدند و تبلیغ دین کردند مردمان را حجت منتقطع گشت و غذا با تقیای پیوست  
و بهشت خلایق عزوجل قوی غالب هر چه خواهد تواند حکیم همه کاد مقرون حکمت گرداند لکن الله یشهد  
بما اقول انما انزل الله علی شریحی گفتند در رد مقابلت خویش آید انا و جنبا الیک که انا جنبا الی نوح  
و شریحین بنیاده بهشت نیاوردند و شهادت ایا آوردند و انا نشدند و مذکک در زبان آوردند و هم آن را







تا کید نفی است ان کیون عبد الله متفعل است مملکت است و لا المملکة عطف است بر المسیح و لا از این است  
برای تاکید نفی و مفعول فعلی که مضمون حرف عطف است محذوف است ای و لکن استکف المملکة المعتبرون  
ان کیون عبد الله معنی ان نیست هرگز تنگ نکند تسبیح یعنی عیسی بن مریم ازین که پندیده مرخدا را باشد و  
مخلوق و مملوک او بود و فرشتگان مقرب ازین که بنده گان خدا می باشند مخلوقان و ممالیک او بودند تنگ و  
استکفان نکند و غیر خدا با همه عظمت و جلال که باشد بر نسبت عظمت و جلال او هیچ در هیچ بود و کسی را از بندگی  
خدا چه جای تنگ و چه مقام استکفان باشد نسبت همه بر همه هستند از آن که ترند که با استنش نامی  
برند سوال ظاهر این کلام ترقی از ادنی بسوی اعلی بود از قبیل فلان لکن استکف عنه الوزیر و الا میرا باشد پس  
فضل خواص ملک بر خواص بشر آید و این موافق مذہب معتزله ناید جواب اختلاف میان اهل سنت  
جماعت در باب فضل خواص باشد بر خواص ملک و فضل مطلق است اما فضل مقید بعضی را بر بعضی محقق است  
فرشتگان را باعتبار سکونت در عالم علوی و جلالت بر لطافت و خلقت بر لطافت و کمال قدرت و قوت  
و امتیاز تسبیح و تهلیل و دوام طاعت و عبادت پروردگار جلیل متفق است یا واقع کسی مخالفت نتواند کرد  
و صدق را کسی انکار نتواند آورد و ترقی بسوی اعلی باعتبار فضل خبرتی بود باعتبار فضل مطلق نباشد جواب  
دیگر آنکه فضل عیسی بر افراد فرشتگان ثابت است اما ترقی مذکور باعتبار اجتماع ایشان از ثوابت است و جاز  
ان یحدث عند الاجتماع الملم یکن عند حدیقه کفوی الخلیل جواب دیگر آنکه چون کافران عیسی را سپرد خدا می گفتند  
و فرشتگان را و فرشتگان خدا میدانستند ذکر فرشتگان بر وجه تمیز باشد چنانچه گویند فلان لایستکف عنه السلطان  
و لا رعیت از باب ترقی از ادنی بسوی اعلی بود و من لیس استکف عروب عبا دیکم و کیستکف قیسکف  
الکینه جمیعاً این جمله تزییل است معنی ان نیست و گسبانیک از عبارت خدا استکفان گفتند و از پرستش  
در دم استکبار زنند پس زد و بود که خلاصی بر وجل همه مردمان را نسوی حسابگاه خود بخشند و استکفان را از  
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيُؤْتُونَ لَهُم مِّن فَضْلِهِ  
وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ  
عِندَ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا این شرطیه با معطوف خویش بعد از جمع مومنان صاحب  
و استکفان در مشرکوی حسابگاه تقسیم میان مومنان و کافران در معامله بعد از حشر ایشان جمله لایح  
عطف نیست بر فیه هم دان خبرت مرادین استکفان که مبتدات و جمله عطف است بر شرطیه سابقه سوال  
در جمله و من استکف عن عبادته و استکف بر جمع استکفان و استکفان را در مشرک که در پند در تقسیم  
مومنان صاحب و من استکفان نه اند از تقسیم استکفان چگونه در آید جواب صد کلام محمول بر حدیث







بِالْاٰیٰتِ وَكَانَ كَاٰتِلًا اَنْتَنَيْنَ فَلَمْ يَكُنْ لَنَا اِلٰهٌ اِلَّا هُوَ وَكَانَ كَاٰتِلًا اَنْتَنَيْنَ  
 اَجْعَلُكَ وَنَسَاكَ كَاٰتِلًا كَرِيْمًا لِّمَنْ لَمْ يَكُنْ لَنَا اِلٰهٌ اِلَّا هُوَ وَكَانَ كَاٰتِلًا اَنْتَنَيْنَ  
 یعنی بیان این بعد بیان آنست اینستین خبر کائنات فائده او قطع نمود و بعد است اقبل نظر از منقش صغیر و کبر و  
 غوی درشتی و اعیانی و علانی و جزائی و ربلا و منشاء بدل است از انوار و اطلاق انوار بر جمال و منشاء بر عظمت  
 و این شرط عظمت بر شرط مناسبت معنی نیست اگر خوان بران کلام و بیا شد پس ایشان از منبر و کما و ثناتان یا شد  
 و اگر باشد در کلام اولاد پدر و ان و زنان یعنی برادران و خواهران از حکم لکن مثل خط ایشان نیست کس و دیان  
 ایشان شرکت در سیرت همین نوع نیکنند **يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَتُوبُ اِلَيْكُمْ** ایا اینها را بخدایت است  
 ای ای لا یصلوا با حدیث من ان بود و کوا هست ان گفتوا و جمله تقریر بیان سابق است معنی انیت میان یک  
 احکام ضامی بر شما اگر نشود یا از جهت ناخوش آمدن گمراهی شما تا با باستان احکام در ضلال نیست **وَاللّٰهُ يَكُوْنُ**  
 شعیخ علی بن ابی حمزه این جمله ترجمه است معنی انیت و ضامی از چیزی داناست هر چه می تواند و پنج  
 چیزی را معنی نماید چون در صدر سورت ذکر و بش منهار جلا کن از دنا را بود و در ختم سورت ذکر میراث رحبال  
 و دنا لایم صدر منهد و این را صفت تشابه الاطراف گویند و به آوردن آن حسین کلام چند و بد الله حور را چله  
 بدین باشد که ان گفتوا و الله کل شیعی علی بن ابی حمزه دانند بیان عاطفت علم علام الفیض بهر چیز با تمام رسانید  
 و الا بر تمام کلام گشت معلوم شد که سخن بانها پیوست و منقطع است و معنی حسن است و الله علام با الصواب  
 و الیهم بعد الطاب آله الاهوری توکل علیه و جوسبی سوره رة مائده این سوره را سوره مائده گویند  
 از جهت آنکه آیه اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تكون لنا عید الاولنا و آخرنا و ایز قنات است  
 خیر از زمین درین سورت است درین سورت ذکر مائده بود این سوره را سوره مائده نام کردن ملائم نمود  
 سوال درین سورت مذکور بسیار چیز مذکور است و در هر یکی شافی و بیانی بسیار است و در تفصیل مضافه سوره  
 مذکور در سوره مائده چیست و تعیین مضافت مذکور بر چه معنی است چه سبب تخصیص بعضی مذکور است  
 درین سوره با مضافت سوره سومی آن یا از جهت آن است که امری عجیب خلق عادت سیدت چون قصه بشنود  
 در سوره بقره و قصه آل عمران چون خلق عیسوی بی بد و ظن و تجارب قدره در مریم و جبرائیل در سوره آل عمران از جهت  
 آنست که تمام سوره در قصه است چنانچه سوره یوسف یا اکثر سوره در بیان احکام آنست چون سوره نسا  
 و این سوره از قسم اول است چه تفرک مائده از ان تمام امری عجیب و شافی غریبه عاریده انان است با مضافت  
 سوره سومی آنچنانچه بعضی شده و یا به تنبیه مذکور و توفیق دارند عقل بر وجه تعیین آن نگارند این سوره در فی است  
 مگر آیه الیوم اکملت لکم دینکم الی قوله رجعت که مکتب صدق و یقین است آیه و نه از چهار کلمه یا به و نه از دسی حرف است

سج

رباط این سوره با سوره الشک است که در آخر سوره حسنه ذکر نقص حدیث بود و روانی این سوره امر ثواب  
 محمود و سی محمود و نیز در سوره نساء ذکر تحریم طیبیاتی بر ظالمان و ناقصان حد کرده درین سوره ذکر احلال بیابان  
 برای و فاکندگان محمود آورده و انشیر علم و بیان این سوره بنابر مؤلفان و امر ایشان با یتیم و یتیم حد کرده  
 بیان اقتضای کرد و محمود و مذکور در ذکر احصاف حلال و انواع تجالیف شرح بیضا میر صلوات الله علیه در بیان آورد و در  
 سوره جمعی متضمن بیان نموده که در صد سوره باقیه آن امر کرده است مذکور گشت و نذر یا ایها الذین آمنوا بر  
 نایب بنده بیک است تا آنکه بگوید یا ایها الذین آمنوا شهادت بیکم الایه ذکر کرده بعد قصه عیسی علیه السلام  
 و غیر ترتیب آورده سوره را بجز الله که السهر است و الارض فزیرا گردانید و ترتیب مذکور این سوره بیست  
 را سینه مقاصد سوره بیان نموده ذکر احصاف احلال و تحریم بود شک نیست حملی که از یک باب است  
 اگر مقاصد آن متغایر بود از جهت اتحاد باب ایشان ارتباط و اتصال با یکدیگر مقتضی است از جهت یکی  
 هر یک در مقصود کلی مقدر و دیگر است معترضاتی که در بیان حمل مذکور و تدبیران کلامی متضمن واقع شد  
 و حمل دیگر از هر نوع در حملی که آید نسبت الله و نمون بیان آن وی نماید و اصل باطل و الی الرحمن و التاب

سورة الشک که مدنیست و فی عاشر عشرین این است

منزل

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود <sup>۱</sup> جمیع ندایچه برای تدبیر بر طریق مقدمه مقصود مذکور است حملی  
 بالعقود مقصود میان است متضمن ذکر احصاف بشرایح حلیه ایشان است معنی اقیست ای مؤمنان عقود  
 محمود و فاکندگی بی باهمناسی که شمارا با نداست از جمیع و طاعت جدایی خود و امر و نواهی و عفو و عیاس  
 باز ماندن فیاد و تناسی بوفار ساینده که این همه بر قصه خدا یا منی در حکم القیام مسلمانان محمود و مقصود و حب  
 محمود و است ائمه صلوات الله علیه که لا نکفر به الا نکفرا <sup>۲</sup> یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود <sup>۳</sup> یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود <sup>۴</sup> یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود <sup>۵</sup>  
 الا انعام بیان بعض محمود مذکور در فی محمود و سوال چون بیست و اندام هر دو معنی و است خواجیم از این باشد  
 هر دو را یک معنی بود و منافات جنس بیست و نومی الا انعام منافات الشی الی نفسه باشد و این بر قول محمود و بیان و  
 بود و جوایب از بیست و نومی و از انعام محمود و هم نام دارند و منافات مذکور بر طریق علم القدر و يوم الامداد  
 بیست و نومی الی نفسه چه دارند و بر تفسیری که سید عبارت از چهار زبان دارند و انعام عبارت از شتر و گاو و گوسفند  
 اند و انداخته باشد آن است از آیه و گاو و شتر و خرو و شتر و مانند آن برین وجه و منافات عام سومی خاص بود  
 بر طریق علم القدر و انعام الا انعام منافات معنی الا انعام باشد و صلب کشتاف اضافت بیست و نومی الی انعام معنی هنر و داشت









بالاسم فاعله است بر حست الاما که مستشاست از مذکرات سابق یعنی منجذبه و مسطوفه عار و نا کمال است  
 باستشاست محض نیست بلکه هر کدام که میان کوشان فرج پذیرد و منجذبه گردد حلال شود و بر آیه بیان خبری است  
 که در الاما تا علی علیه السلام و بود و بعضی اینست حرام گردانیده شده است بر شمار در بعضی آنچه برگ نفس خوش میبرد  
 و خون مسفوح و گوشت خوک و نعلبوی که در نجس در نجس نام غیر حیوانی بدان بگیرد و خورده شده یعنی خورده گردان  
 و گوشت بلبل که کسی زده یا خورده او در درختی یا شاخه یا مستوی افتاده بدان خورده شده مرده و آنکه بر خرم چوب  
 یا سنگی پلک شده و یا آنکه از کوهی یا از بلند بی افتاده و جان زنده در آنکه بیرون زندان حیوانی دیگر نماند باشد  
 و آنکه بعضی از دود خورده یا اگر آنچه فرج کنند و بعد فرج بجنبند و خون بیرون آید و آنکه فرج کرده شده است  
 نقیب کرده شده که کافران برای پرستش نصب می کنند و فرج حیوانی نزدیک آن مسکات قربت میداند  
 این همه را اهل جاهلیت حلال میدانستند و در خوردن آن کسی که می دانستند و آنکه گفته شده حلال است از آنکه  
 عطف است بر مفعول الم اسم فاعله حست ای حست علیه السلام است و اما الا اسم معنی نیست و شرم  
 گردانیده شده است بر شکار قسمی از مال دیگری یعنی که از خورده شده بیرون یا نداشتن پیرمای قمار بچیند و در  
 مال مردان در فرج و متابع شمع بچیند و بعضی گویند مرد از دست تمام بازالام اینست که در جاهلیت شتر می را  
 نفر میکشند و آن را حصه میکنند و نامهای شتر کار بر حصه می نامند خنده نام هر که بر حصه آمدی آن حصه است  
 و نام و هم که بچران شتر می شدی بسیار شتر از او میدادند و او را از گوشت محروم میکردند این است  
 تحریم این عمل آمده و بیان حرام شده و بعضی گویند معنی این است قسم و الا لازم است که بر قسمت و نصیب  
 غیر متعین بازالام بچیند نامهای بنشیند زنا و انس و بر حصه می نامند و این جهان نسبت که در جاهلیت سبزی خورد  
 میساختند و در یک امر بی زنی و در دوم بنانی رنی میساختند و سوم بر جان میساختند چون کسی نفری را کاهی  
 یا کاسی و گیوه خوشی دست جان گیر یا انداختی اگر امری بی زنی بر زنی آمدی بران کار اقسام کرد و اگر کسان  
 ظاهر شدی از آن کار یا نماندی و اگر خالی بیرون آمدی ادا بود که خود را باز بر تقاول آوردی و بعضی میساختند  
 امر و نمی میماند با احتمال و محرم بود و سزا و مستحق است آن چه است تمام بازالام حرام و دانسته و میان آن و این  
 فرقی نمیداشتند و در تدرک از ضعیف تا ذیلات و اچست کرده میان ایشان فرقی در میان آورده و بر این حدیث  
 گفته و فی سببها انما و لا یحرم و لا یحرم الا ان یحرم ان یحرم و لا یحرم الا ان یحرم و لا یحرم الا ان یحرم و لا یحرم  
 حلال الحرام و الا ان یحرم الا ان یحرم الا ان یحرم الا ان یحرم الا ان یحرم الا ان یحرم الا ان یحرم الا ان یحرم  
 الا حرام که استخراج بها الا حرام و الا حرام و الا حرام و الا حرام و الا حرام و الا حرام و الا حرام و الا حرام و الا حرام  
 و آیه انداخته علیه السلام و الا حرام و الا حرام و الا حرام و الا حرام و الا حرام و الا حرام و الا حرام و الا حرام

والتفنی فی الخلق و ما یرک باللیل و لا یکن قیام علی انه یخبر و الطین غیر العلم و هم در عیار ک در آیت لا یطعن  
علی عبید اب الامری الرضی عن رسول آورد و الی اذ اختبر فی خلق غیر عیار هم علیه و لکنه انهم یخبرون علی و یام او یطعن  
علی ان کل کراهیه الی غیره و لا یسول و قال یطعن فی نده الایه و لالت لکنه سب النج و لیس لکنه فان فیم یطعن  
خبره و لکنه التلیه فی غیر لیا لیل النیات و ذالک لعل فی خلق با نهم و یطعن علی علیه من جهة رسول و لعل اثره  
در الی خلق فی الخلق و انکه در حدیث آمده است که مودعت رانیت بسوی کواکب منیع نیت مراد از ان نسبت  
فضل و تلیه نیت چنانچه که همان نمیکند اما نسبت بسوی خدا و گویانیدن خداست و مراد است بر وقوع آن موقوف  
تا اگر کسی آمدن کتاب در برج برطان استعدا و مخالفت از باران کند یا بدین آفتاب در برج توس غایب شود  
سازد و چون آفتاب در محل آید غایب می شود و از او اگر عمل بخیر بود درین عمل مدام بنا شد زیرا که عمل بلیس است  
ایکبار نیز بنا شده است استاره نیست ستاره را بچعلی خدا این علامتی در ابراست اگر بخیر اید این چیز را  
طلوع ستاره ببارد و اگر خوار بنماید و ذل **کف فتنه** جمله مترجمه است اشارت بر محرمات مذکوره  
است معنی غیبت خوردن محرمات مذکور فسق بود و بیرون آمدن از فرمان خدای باشد و بعضی اشارت بر تقصیر  
از امر دارد معنی بر طریق خدا رفتن کل حرام نبوی استقامت از لام فسق است بیرون آمدن از فرمان حق است  
**اللیوم یحکمکم الذین کفروا** این سخن بیکدیگر در واپست کرده اند و در هر وقت نماز و دیگر عبادت و حج  
و دایه تغییر فی الله تعالی علیه و سلم بر تافه غضبنا سوار بود که نزل این آیت و وحی آمد این وحی روی نمود و اندام تغییر  
صلی الله علیه و سلم در شکام وحی بیان بگرا نی پیوست که غضبنا تافه عیاض بر نالوشت این جمله مترجمه است  
بر کسی تو میدی کافران از غلب آمدن بر مسلمانان و بنشاست مسلمانان بر توست و این در غالب آمدن بر کافران میماند  
**ایحییو** چه بود و چه خنبت این سخن اضطر فی محضه لایه و مراد از الیوم زمان حال یعنی الآن است در روز چنانچه گفت بالا  
بنشاست الیوم میخیزد و بگفت معنی او الیوم کبریت در تواند بود که حقیقت الیوم مراد بود و از الیوم روز تزلزل مراد باشد  
معنی انبیا است اکنون یعنی درین وقت و درین هنگام با هم روز میدهند کافران از دست بشاد و استند که ایمان  
درین قرار گرفت و بنشاست پذیرفت انقلاب بگیرد و ابطال پذیرد و از انجبت که بشاهد گردید که اسلام ابطال و ت  
بر سید دین مسلمان بنشاست شوکت استقامت میگردد و فتح گشت قریش با تقیاد پیوست و سار بر قتال فرج فرج  
و چون جوی خروبین در آمدند و شمشیر کان از طواف که پیوسته شد بر عرفات و در نزول آیت استعدا از اهل اسلام  
از سبنا و بدو اقامه و چهارم را هم جمع شده که آن مقدار و قوی جمع شده بودند و درین شمشیر و شوکت و درین زمان  
کافی روحی میشود و کفار که گمان توست فرایش از بشید مسلمانان انجبت می بنداشته میشاهد و توست  
منافق شوکت نامید گشتند و اعلاهی خدا پی در عمل دایمی اسلام را داشتند **فلا یستخفونهم و هم لا یخشونهم**







که اصل است بر حکم استصحاب باقی ماند **بَشَرًا مِمَّنْ كُنْتُمْ تَدْعُونَ** که معنی آنست که در حدیث  
 که عیسی بن حاتم فرموده منین پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت انا قوم لعنید باطلک با لزام غیر الصیوة اندر ک  
 ز کوفه و صنما ملائکه بر بدین عبارت حکم مل ضمیمه است این آیه در شان او نازل گشت و این جمله برای حکایت  
 سوال مذکور و تلفیق جواب مسطور بر مفسر آمده و ما ذل اهل لعمری الله تعالی اصل لعمری الله تعالی و غیرت مجازیه سوال  
 یا مفعول و مهم است در بیان لکنک بنا و دلیل بسیار و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی  
 در هنگام حکایت سوال ایشان است اگر چه در وقتی که صد و سوال بر توفی نموده تا ذل لعمری الله تعالی و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی  
 معنی ان نیست می پرسند ترا می پرسند که حلال گردانیده شده برای شما نیست و چیست که دستوری داده  
 شده بخوردن و آشامیدن آن **قُلْ اَحِلَّ لَكُمْ اَنْ تَكُلُوا مِمَّا كَانَتْ اُمَّهَاتُكُمْ يَحْنَبْنَ لَكُمْ فَاُولَئِكَ حُرِّمٌ عَلَيْكُمْ** قتل حمله ستانده است چنانچه  
 که چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بسیار لکنک ما ذل اهل لعمری الله تعالی گفت ما ذل اهل لعمری الله تعالی و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی  
 نقیل له قتل اهل لکم اللغات معنی ان نیست که حلال گردانیده شده است برای شما نیست یعنی بسیار از آن  
 نه بود حاکم و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی  
 اسی و مصیبات ما علم من الجواهر معنی ان نیست و بر شما حلال گردانیده شده جاذبان شکار کرده جراحی که تعلیم  
 کرده اید بتاویب و خوف شکار آموخته اند و آن در سبک و استال او نیست که بخورند باز گردند و امیر  
 را استال نماید **لَا تَقْرَبُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مَرَةً مَرَّةً وَاسْتَوْدَعُوا قُلُوبَكُمْ لِلْذِّكْرِ** و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی  
 از فاعل علمت حاکم ستانده است برای کیفیت تعلیم معنی ان نیست تعلیم میکند شما حاکم را از طریق تعلیم در کتاب  
 در هنگام خوردن نبردن و در هر گردن و در سبک و استال او نیست که بخورند باز گردند و امیر  
 جاذبان می توانند که **اَمْسِكُوا عَلَيْكُمْ زُرُوعَكُمْ وَ اذْكُوا وَاَسْمُوا** و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی  
 و اذکوا اسم الله علیه و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی  
 نشود تدریجی شما را گردانید و شما نام خدا را بر این معید و در وقت سال در کوفه و افطار می یابید و تسبیح را  
 چنانچه در کوفه و افطار می یابید نام خدا را در وقت تیار تداخیر و ارسال گردن جواهر با یخا خج و  
 زکوة اختیاری در وقت زکوة **وَاَسْتَقْبُوا اللَّهَ** عطف است بر آیات سابقه معنی ان نیست  
 بر سر خدا و در فرق کردن میان حلال و حرام و تحریر از نجرات شرع پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم است  
**اِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ لِّمَا تَعْمَلُونَ** این جمله هم در معنی باعث بر تقوی است تعلیل است بر تقوی و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی  
 تعلیل است بر تقوی و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی و کما یقین به اصل لعمری الله تعالی  
 جمله بیان نموده معنی ان نیست بدرستی که خدای تعالی شتاب نیست خداوند را این گناهیست از قرب تقی





و آیه اما خذوا الذین یسارون الشد و سوله تنقیص لجم توبه و آیه حرمت علیکم المیتة و الدم یحذر فمرا غلط است  
 و آیه فان باکرمناکم بنسبکم او عرف منہم یا آیه فان احکم عنہم یا آیه فان اشد و آیه یا ایہا الذین آمنوا علیکم الفتنم یا آیه  
 او معروف و سوله از آیه یا ایہا الذین آمنوا شادقہ سینگ الی تمام الکتابین کہ تنقیص جزا بر شهادت کافران نیست یا آیه  
 آخران من غیکم دوم فیقسان باشد رسوم است علیکم الاولیان الی آخره بقدر تعالی و کست شد و یا یحیدین من حبائکم  
 منہم و داشتہ و مطلقا است را بقید نباشد جواب در ہر یکی از آیت مذکورہ دو کلام و جدا دو در ہر یکی دو کلام  
 مذکورہ شدہ کہ ہر یک معنی متضاد ہند و ہر دوم معنی متضاد نباشد اختلاف در نسخ و عدم آن معنی بر تفاوت و معنی است  
 پیش فاکان بعد نسخ معنی متضاد ثابت نیست تحقیق این در ذیل ہر آیتی روشنی پیدا گشت و توضیح و تشریح خواہد  
 معنی نیست ای ہومنان چون بخوانید کہ سوسی نماز بر خیزید پس رو بہ پای خویش و دستہای خویش را آراستہ  
 بشوئید و بسوی فرشتہ مسح کنید و اگر چہ کلمہ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و تنقیص و جبر خواندہ اند منصب  
 عطف است بر و باید یکم و پنج عطف است بر و سکم و مسح یا با محمول است بر حالت تحف یا علیکم محمد و مطعون علیکم  
 باشد و جبر و از حیت جوار و سکم بر طریق جبر ضرب بود و این قراہ بر فوج حالت تحف محل کنند میان دو قراہ  
 متکثر و محمول بر دو حال توفیق دہند سوال بر تقدیر قراہ نصیب لطف بر یکم و ہون عزل فیصل محل و غیرہ  
 حالت تحف تعلق الی الکعبین بتعمیمی آید زیرا کہ غسل تا کعبین فرض نیست و کعبین در غسل مجموعہ مراقب داخل شدہ  
 و بر تقدیر بر غیر لطف بر و سکم محل بر حالت تحف و ہون ای متعلق مسح تعلق الی الکعبین تسیم شد و چہ مسح کعبین  
 فرض نیست بلکہ تقدیر شد انگشت باشد جواب بدین تقدیر الی الکعبین غایت محل مسح است نہ غایت غسل  
 مسح یعنی مسح کنید بر پائیکہ محل وقوع مسح از روس اصابع تا کعبین است معنی انیست پایای خویش را نامشاید  
 بشوئید و درین حال کہ سوزہ پیش پایید یا گوئید بر پایای خویش در آن حال کہ سوزہ پوشیدہ دیدید انگشت و  
 از انگشتان پای نامشاید انگ مسح کنید کعبین بر طریق اول غایت غسل باشد و بر تقدیر دوم غایت محل بود  
 سوال آید یکم و اگر حکم صحیح است و صحیح چون مقابل جمع کرد و تحقیق القسام احادی الی الاحادیہ و بر طریق یک  
 التعمیم و واجب باشد شستن یک دست و یک پای و بر خطاب و آید فرضیت غسل دست و دوم پای و مسح پای  
 شود جواب از حیت مشاکلت و مساوات در ہون ہر یکی شستہای بد را پسین و بسیار خالصہ و پای  
 نامشاید از فوق و تحت تن و دامن با از باب دلالت لغز دارند و ثابت لغوی پذیرند و بعضی گویند غسل و  
 دوم و پای دوم غسل پسینہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم دامن در دست بود و غسل پسینہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم  
 نیز یک غسل را موجب نباشد چنانچہ در کتب نقض آمدہ و در اصول فقہ تحقیق شدہ  
 و بعضی گویند فرضیت دست و دوم و پای دوم با جماع بود و این نیز درست نباشد چہ جماع عدد و قرات بیجا



صلی الله تعالی علیه وسلم رحمت شده و فرستاد شستن دست دوم و پای دوم در عهد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم برای او  
وکیل باید کرد و حیات پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم میل بود و محبتی شاید که در زمان رسول علیه السلام محبت باشد و بعد از آن  
باید که هر که برای مجلس دارند و فرصت غسل هر دو دست و هر دو پا را در وقت کل عبارت نفس بپزند سوال  
مرا فرقی را جمع کرد و همچنین اگر از شستن آرد و جواب در هر دست و دست دیگر که منی است صیغه جمع بطریق التسلیم و الی الله المستقیم بود  
در هر پای دو کعب است از برای شستن چار و دست و آن که گفتند چنانکه ظاهر و این حدیث مطلق است بفرقا غسل و احکام  
شرطی که برای او است حکم دارد و اگر آنجا که گفتیم شستن فاعسلوا تعذیر که عطف است بر جمله شرطی که در خبر است و خبری که خبر است  
و اگر باشد شستن چنانچه عطف است و اقرب بود و بعد از شستن شستن و اینجا محمول بر جمع است معنی انیت اگر باشد شستن اندوختن  
جنابت پس سبالت در پاک کردن اندام نجس و شستن بدان مکان دارد و غسل آن منقول را در هر مرتبه  
مصرفت نیارد و شستن و جنابت بر آن جناب جنابت در رتب فقه سطور است و میان آنکه اسلام مشهور است و آن  
کنت من حی أو علی سفیر أو جاء أحد منکم من الغائط أو استلم النساء  
فلم یجدوا ماء فامسحوا بطنابا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم ثمینه و بعضی از اینها را در کلام او  
سخنی را آورید معنی آنکه برین طریق گویند و اگر باشد شستن در میان یا مسافران و مسایر یا معنی از شستن از زمین شستن  
یا مسکن گویند بر زمان سوال چون او معنی را و او باشد لازم آید که شرط تیمم من یا سفر که جمیع باحدث و جنابت بود  
آیت مذکور متضمن بیان حکم اصحاب یقینان بود در ثبوت تیمم در اصحاب یقینان بدلیل دیگر حاجت با شستنی و انی بحکم  
تیمم نبود اولی آنست که او بر حقیقت خویش دارند و معنی را و او نیند دارند و کلام را بر تفسیر لیساق کلام در هر دو محل که بر  
صرف مطلق کنند تقدیر چنین بود و آن که تیمم من یا سفر او جاریه احد منکم من الغائط أو استلم النساء و کنت من صحاب یقینان  
تیمم محدود و اقدرة استعمال ماله بعد او و اما از من مرض او بر او خوف عطف بر او و اما صحیح او فعدا الله او خوف فوت مصلو  
یا علف مصلو العید و مصلو الخائفة فمصلو صعبا و طیبا و اگر خطاب و این کتیم مرضی او علی سفر من جملة ثلث و جنابت  
که بالا مذکور شد باشد خطاب او جاریه احد منکم من الغائط أو استلم النساء بر اصحاب یقینان بود و کلام غیر صرف مطلق مستقیم  
باشد معنی انیت انکوا شیع شما را یقینان یا مسافران در سر شستن احدی یا حاجتی یا بر سر شستن احدی و شستن  
تیممستان قسیم باشد یا گویند اگر باشد شستن از منی حد ثلثان جنایان فی یقینان یا مسافران یا محدث شود یا واجب گردید  
و اگر یکی از شما ای اصحاب یقینان پس از جهت بعد از یک بر قدر یک کوه یا اثر محبت مانع استمال آن قدر بر استعمال  
او نباشد چنانکه خوف از زیاده است مرض یا پاک از مرض یا فدا الملت باشد یا خوف علف یا خوف عدا یا خوف  
مصلو و جهاد شستنی مختلف چون مصلو و جهاد بود پس زمین را که پاک نیست قصد کنند پس بر سهای خویش و شستن  
خویش را بدان سبالت سوال بر ترتیب تیمم بر محبت بر محبت یکی از فایده است چگونگی و بعد و محبت معنی آنکه اگر حدیث

شود و بی از شما شاه سیم کنید چو در زنی نماید چو اسب مخالفان خطاب توج هر یکی جلوه بود و صفاتی تعلق باشد  
غیر معین نباشد سوال او چشم که انحصار بد چو نیاورد با و درون او جاری اند منکر خطاب چرا که خواست با  
خبر می از غایب بود و غیبت بود و از همه مخالفان این بیت سوئی فعل شمع نشود و چنانچه از خداوند تعالی  
علیکم قرین سحرچ و لکن تو بدی طبع که و لیتة فحمة صلیک و لعلک و لکس و لکون  
این جمله با معطوف خویش ترزیدل است چون امر بر منو و غسل ظاهر و از هر سر سویی غفلت در حالت جز تفسیر و از  
اصل و غفلت تمام لغت مفهوم بود و این جمله با معطوفات خویش تا کنون میگویم کلام سابقان باشد و لام در هر محل  
زائد است و در مقول اراد است کما فی قوله و غفلت لک و فعل بعد لام منصوب است بقدر آن معنی نیست اینجا  
خاصی در از لام وضو و غسل و غفلت ایشان که بر شما دشواری گرداند یا بر شما کاری و برخی رساندن سخن بعد که با  
گروان شما را از لوث عادت و جنابت و از آلائش جسمیه و حیصیه چه در خدمت است چون بنده مومن و منو  
سکند بنصفه گناه و چون در استنشاق گناه بینی میرو و میخشدن روی گناه و بعد و نظرا بیل میشود تا آنکه نالیا  
و چشم و از فرقه و فاسد روی افتد میخشدن دست گناه و اقد و بطش و آنچه بدست تعلق دارد و جدا میگردد و تا آنکه  
از این لذت و دست بیرون میرو و چون مسیح کر شد گناه سر بر نیز تا آنکه از سوراخهای گوشها بیرون افتد  
و چون پاها بشوید گناه بر پا نماند تا آنکه از زیر پاهای گشتان پا در زباب آید و در سخی دیگر است چون مرو  
یانی برای مثل جنابت میخورد خاصیت تعالی یا خرد گشتان نبات میکنند و میگردانی خرد گشتان من بینیدند  
از بدگاه من برای غسل جنابت ایستاد و آیه از ارامن برای پاک شدن خویش قدم نهاد و گشاید که عمل  
ایمان پسندید عام و گناه ایشان آمرزیدم و تمام کند برکت لغت خویش بر شما یعنی بر ایمان دارد و در پیش  
دارد و در حقیقت که پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم از کسی دعاء اللهم فی اساک تمام المغفرة شنید و از تمام  
پرسید گفت هیچ مندرقی تمام لغت نیست گفت بیان کن یا رسول الله خبر تو این بیان چیست پیغامبر صلی الله  
علیه و سلم فرمود اصل لغت ایمان است و تمام لغت بر ایمان داشتن و در آوردن پنهان است و بعضی لغت اند  
تمام لغت و بدین معنی بود و در یاد لغت و پند و باشت از حق الله و کلام و احادیث بعد از آنکه در و فعلی  
که توفیق بر اسماست سعادت رساند و میباید اصحاب عبادت شکر گردانند و از آثار و منور و احادیث و علم  
یا بدین که بنده انوار سعادت و آثار سعادت در روی دوست او در یاد و در حدیث است ان امی الغفر المحمدا  
من انوار المنور و فی القیامه علمک لشکر و انی لشکر و استعجل لعل معنی کلامی که به ترتیب الترتیب علی السبیل الثابت لای  
الموعود علی موجب هر چه علی الاستعارة التبییه و این تعلق است به تسمیه معنی نیست تا تمام کند حسد  
بر شما لغت خویش را تا شما شکر نیست بجا آرید و حق لغت بگذارد سخن افزونی لغت باشد بر علم ان شکر

لا زید نیکم در استحقاق منزهت و در آید سوال بعد از تمام نعمت چه جای افتزونی بود چه محل خردید با  
جواب نعمت خدا می رسد نهایت نیست انجام نعمت شکام بند نیستی است و اذکر و النعمه  
الله علیکم و میثاقه الذی و انفق علیه لاین جمله است و نیست بری و نیکو است بر طاعت  
بعد تحلیف و طاعت و تواند بود که طاعت بر شریکات سابقه بود و در از نعمت الله با نعمت ایمان است  
که بر تر از هر نعم و معظم آثار کرم و اعتناست و تواند بود و بارادت کل حبش بر وجه استحقاق همه نعمت با هم شود  
و از میثاق مذکور است بر کبر فالایلی که متضمن ایمان و طاعت بود و مراد بود و بعضی گویند میثاق مذکور بیشتر  
جدیدیه است که بر شریجه بود که از سببیت رفوان گویند که با پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم که از یاران رضی الله  
تعالی عندهم سبب طاعت و اطاعت در طاعت روی نمود و تواند بود از میثاق مذکور شبانی که متضمن قبول اسلام  
و گردیدن به پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مراد بود و آن میثاق سبب طاعت است در اعتقاد او امر و اجتناب  
از نواهی او و اقامت طاعت و ترک منادات و تباهی باشد و تواند بود که از میثاق الذی و النعمه باز در کل جنبه  
بر وجه استحقاق جمله مواثیق مذکوره مراد شود چه مواثیق مسطور در تحت آن و در آید معنی ان نیست نامی مومنان  
نعمت ایمان را یا بهر نعمت که بر شما فالین شده یا آورید و محمدی و میثاقی که با شما افتاده است دل بر او است  
آن گارید چون شهادت و عهدی او را یاد کنید و فعل نه پسندید که عهد با پیغمبر را بر نیز نذر و بر وفای میثاق و نذر  
لا فقلتمو سبیعتنا و اکلتمو من اکلتمو من سبب است و انکم نه ای و انکم وقت و کلمه معنی  
ان نیست یا گویند محمدی را که عهد کردید در جنگی که سمعنا و اطعنا بر زبان آورید و بر آنچه گفتن این سخن پس  
و اطعنا عهد است بر سبب طاعت و میثاق نیست بر اقلیاد و اطاعت در اعتقاد جمله او امر الهی و اجتناب  
از ارتکاب هر نواهی و اشفوا الله عطف است بر یاد کردن او این خطاب است جامع آمده هر چه او امر  
و نواهی شمل شده معنی ان نیست و از خدای عز و جل بر سرید و انثال او امر و اجتناب نواهی گفتند و تقوا  
و زید بود بر هر کاره شود این است الله علیه و آله و سلم و سیر این جمله تزییل است تا کلام  
از جهت ایراد شمار بری بر وجه و کلام و استواری است یا از جهت تزییل زمره خاصان و فرقه غیب  
متقیان در شان مضمون این جمله منکران یا تا کلام از جهت انشست که جمله ان الله علیم بذات الصلوة  
کائنات نیست ازین که خدای عز و جل پنهان و آشکارا داند جزا و سزا را و تواند و جمله و انفق الله امر است  
یا تا کلام نیست بر وجهی از جمله را به تقدیم طبع با اعتبار معنی یکی عنه تزییل منکر کلام طبعی که در خبر را مود آورده  
معنی ان نیست بدست خدا و انما نیست بذات صمد و بعضی نیات و اعمال یا طاعتی که کاین در سبب نیات است  
هر کسی که امور خفیه و انما خفیه را بر پیش او معنی نماند و کسی که بر پنهان و آشکارا آگاه بود و هر چه باور معلوم



اصحاب و فرج باشند و فرج از ان ایشان است و ایشان بنسب سولم اند یا زبکها الذین امسوا الذکر  
 نعمت الله علیکم چه که ذکر و انعمه الله علیکم سید او فوا با عقود در بیان دیگر است و جمله نادیده  
 یعنی یا ایها الذین آمنوا برای تاکید بنویسید علیکم صفت است من نعمت الله یا متعلق است بنعمت که متعلق به  
 انعام است معنی انعمت ای سواران نعمت خدای که در حق شما فایز شده و انعام شما که در باب شما آمده  
 یا آورید و شکر و سپاس آن بجا آرید شکر و نعمت نیز عقودی از عقود دین و حق از حقوق رب العالمین است  
 روایت کرده اند که پیغامبر صلوات الله علیه مندرین عمر را با جماعتی برای خرب بنی عامر نامزد کرد و مندر  
 مذکور در راه دلی بر اعطاء کردن بنی سلیم که قتلاید بود و ندانند و مندر در مقام ایشان در آمد و میان ایشان خود  
 آمد و مقصد خویش را بایشان گفت و باز از ایشان نعمت بنی سلیم در عذر را بخریدند و با مسلمانان در کشت  
 سر شایست میبردند بنی عامر و مندر کردند و ایشان را نیز اسلحه کردند و پیشدستی نمودن و دزدند بنی عامر مستعد  
 شده بودند آنند راه ایشان گرفتند چون دویم برادر ایشان در بر می نمود رسیدند بنی عامر را با لشکر علیهم السلام  
 دیدند غرض ایشان که یکایک افتاد و بر بنی عامر نمود و دست نداد و محاربا با ایشان بجبهه شکاری و دستندشان  
 ایشان افتاد و جنگ پیوستند محاربه علیهم السلام کردند و مندر در جماعتی که برادر او و مندر رسیدند وقت بران ایشان تمام  
 بنی سلیم شریک شکر میان چهار نفر بود رسیدند بران گذشتن چهار نفر و کوا از جهت طلبند و چهار نفر و کوا برانند  
 ماندند و با بنی سلیم و مندر و ندانند و قدری را برانستند و بودند و در پیوستن لشکر سعی نمودند و عرقی پیش آمد از  
 حال تلف شدن لشکر و پیوستن ایشان لشهادت خبر کرد و خبر کوا را بایشان را بر بازگشتن بر پیغامبر صلوات الله علیه  
 برای رسانیدن این خبر نمود یکی از ایشان گفت من بدانچه را را ان کرد و ندانم و می می با گشتن با شما مصلحت نام  
 ایشان رفتند و از نظر قایم گشتند و او جانب پیر سواران گشتند و بجهت بمقتل اصحاب پیوست دید که گشت  
 کار اصحاب فارغ کرده بودند و بنی سلیمت احوال ایشان آورده و جمله کوا و سوارانده نفر از ایشان را بر تنه آورده  
 گشتند و همسایه شهادت پیوستند و مندر مذکور که در رسانیدن خبر پیغامبر صلوات الله علیه و سلم مصلحت  
 دیدند چون در مدینه رسیدند و فرمودی را دیده اند می آیند و از غیر مدینه می آیند پس بداند که از کلام قبیل گفت از بنی عامر  
 ایشان دانستند این از قبیل است که اهل آن یاران مارا کشتند و مراد از کشتن است فرود آمدن و مارا کشتند  
 و با او و مندر و مندر و سواران پیوستند و چون پیش پیغامبر صلوات الله علیه آمدند خبر کردند و بدینش از ایشان  
 پیغامبر صلوات الله علیه و سلم را بر پیغامبر صلوات الله علیه و سلم فرمود که او را از بنی سلیم بود و بنی سلیم همانند او را  
 گفتند و در بر پیغمبر صلوات الله علیه و سلم چاهم گفتند که ایشان گفتند که او خود را از بنی عامر گفت و عمری بود و مراد از  
 بعد از آن اولیا مقتول از بنی سلیم آمدند و بطلب شما می آید و قبول از آن کرد و بدین پیغامبر صلوات الله علیه و سلم از آن



آنکه قتل مذکور بر سبیل خطا بود حکم در باب ایشان بدین صورت وارد است از قبیل ایشان خواست مالی در دست آمد  
 موجود شد آنوقت برای استقراض طلب تقدیم جزیه جانب هر دو رخ آورد و با شش نفر خلفا را بدین و طلحه و عبید الله بن  
 رضی الله تعالی عنهم جانب ایشان اختیار کرد و عرض مذکور را با ایشان گفت ایشان قبول کردند با کرام و تعلیم و در آوردن  
 میان خویش گفتند این چنین کرد و باز بنیامیم را بدید که امر روزگشتن را بر شتابم پیچایم صلی الله تعالی علیه و سلم و در آن  
 را بنیان داشتند و خود را در استناد پیغمبر و یاران شتابانند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم را بجز بیل خبر کرد  
 و پیغمبر آن آمد و در بطریق بیرون آمدن آگاهانید و صورت نه استقامت بافتن بر سرین کرد انبیا پیغمبر صلی الله  
 چون دیر شد آنکه از حال پیغمبر رسید پیغمبر آن در پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم رسید پیغمبر صلی الله تعالی  
 علیه و سلم بر این قصد گفتند خود بیرون آمد و آنکه بر ارجای خود کشته بود بعد از آن خبر بیرون آمد آنکه بر عیض  
 این حال گفت و خود بیرون آمد و او را بجای خود بستانیدیم بدین طریق بیرون آمدند و با پیغمبر صلی الله  
 تعالی علیه و سلم در مدینه درآمدند شخصی گفت من محمد را دیدم که با یاران در مدینه در می آید که از آن مذکور بمقتضی  
 خود رسیدن توانستند خایب و فاسد گشته متفرق گشتند خدای عز و جل بر حکم دادند نصیبک من الناس عصمت  
 خویش بر تو گماشت و او را از شر ایشان نگاهداشت درین آیه عصمت یاد میداند و در شکر را میبرین  
 میگویند و بعضی گویند روزی پیچایم صلی الله تعالی علیه و سلم از منگی بازگشته بود در وقت که نگاه در سایه  
 درختی میان پستترخت خود شوق خود را بر شلخ درختی آویخته داشت و دل را اندیشه خوف و خطر چرخ داشت  
 در قتلان مقلان متفرق و از یکدیگر دور بودند و از یاران پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم هر یکی سایه درختی گرفته  
 متفرق شده بودند ناگاه اعرابی بر پیچایم رسید تیغ پیغمبر را از نیام کشید بر پیچایم بر آورد و گفت ترا از من  
 امر و ز که نگاه میدارد و از گشتن که باز میدارد پیچایم صلی الله تعالی علیه و سلم سها گفت الله الله الله  
 یعنی خدای نگاه خواهد داشت اعرابی مذکور تیغ در نیام کرد و در بغل آید و یاران قصد او کردند پیچایم  
 صلی الله تعالی علیه و سلم یاران را باز داشت و بر بختال کردن و کذاشت این آیه یاد باندن عصمت  
 عصمت مذکور است و بعضی گویند قریش دل کشتن پیغمبر نهادند و در می برای کشتن فرستادند آن روز  
 دل کشتن پیغمبر گماشت حق سبحان تعالی پیغمبر را از شر او نگاهداشت این مصفا یا واد من بیت الزان حال  
 لا ذَهَبَ قَوْمٌ أَنْ يَنْبَسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَيْفَ أَتَى بِهَمْ عَذَابُهُمْ  
 از آن جهت است که بظرف سنگ را یعنی الیکم یا معنی انعام که مضمون لغت است ان بسطوا علیکم ایدیهیم  
 سفولی سبب میهم قوم معنی انیتس یا و کید نمی را که این بود جز غم از خدا یا گویند یا کید انعام خدای را بایشان  
 در هنگامی که قصد کردند قومی که در آن کشتن و بجهت با چنین را نبوی شما بکشتن و در ملاک و لغت انداختن بر سر شما







یَسْئَلُكُمْ كُنْزُ كِتَابِكُمْ فَخُذُوا حَقَّ كِتَابِكُمْ فِي يَوْمِ ذِكْرٍ يَوْمَ تُبْعَثُونَ  
 کتاب بر وجهیست بود و درین ذکر ایشان بر وجهیست از غیبت سومی خطاب بر وی نموده قصد کلام نه است  
 برای تنبیه است و این جمله مستتر شبه است برای بیان انچه ایشان را باید کرد و چیزیکه ایشان را شاید آورد و معنی نیست  
 ای اهل کتاب بدوستی که آمده است بر شما فرستاده ما بسیاری از انچه از یزیدیه پیشینید چون حکم حم و حلیه محمد  
 و بشارت غیبت و بیان سیکند برای شما و بسیاری از خیرایم شما غفرو میکنند و بزدنی در عقوبت نمی انگشت  
 قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِینٌ ۝ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يُنَاصِرُ هُوَ أَكْبَرُ مَن يُنَاصِرُ ۝  
 سُبُلَ السَّلَامِ وَیُخْرِجُكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَكَیْفَ يُضَلِّیهِمْ  
 الی صراط مستقیم ۝ میدی پر شد صفتی دیگرست مگر کتاب را سبب اتبع رضوانه مفعول است  
 میزند سبیل السلام مفعول دوم است و یخرجهم عطف بر میزند و سید یکم الی صراط مستقیم مفعول است  
 بر یخرجهم و جمله قد جاءکم من الله نور و کتاب که مکه نورنا بین لکم که بالاله منته است معنی نیست بدست  
 آمده است بر شما نور یعنی رسول که همچو نور است در نفس خویش ظاهر است و این را مظهر است و کتابی نمایان اللفظ و المعنی  
 جدا کننده باطل از بدی کتابی که خدا بدان کتاب کسی را که پیروی کند رضای خدا را راههای دار السلام یعنی بهشت  
 نماید و تواند نور سلام صفت خدائی باشد معنی کلام میدی باشد من اتبع رضوانه یسبیل الهدی سبیل نیل رضوان  
 آید و تفسیر هدایت سبیل اتبع رضوانه کرد و ذکر او را سبیل السلام مقدم آورد چه هدایت را سبیل است و باید  
 تقدم قابلیت شاید که هر دلی چند نپذیرد و هر ثنی به تنبیه سلمان بگیرد و اگر از آفتاب چه سود و هدو صراط المستقیم  
 داودی چه نفع کند و خدای ایشان را از ناکیهای سبیل سومی روشنایار علم بیرون آید و در روشنائی ایمان و  
 نور حقین باذن و بهشت خویش ثابت است و از دایم ایشان را سوسنی راه مستقیم یعنی دین قریم راه نماید و درون کارا  
 و تابش انوار او اید جمع کردن ظلمات و منفرد آوردن نور بشارت است سوسنی تکثیر انواع کفر و توحید ایمان چه  
 ایمان عبارت از تصدیق جمیع چیزیکه آنرا پیغمبر از خدا آورده است بر وجه اقیان پس بیان تفهیم واحد بود و کفر انکار  
 هر کئی از دین و هر حکمی ثابت یقین حاصل است متقدم باشد سوالی ذکر هدایت سومی صراط مستقیم  
 فکر هدایت سومی سبیل سلام تکرار بود و گفتن یک سخن دوبار باشد و آن بی حاجت نشاید و بی نکته نیاید جواب  
 تواند بود که اول بیان هدایت عقلی میدی و یخرجهم من الظلمات الی النور بیان میدی و تعلق بهستی باشد و هدیم  
 الی صراط مستقیم بیان ثبات بران دارند و تواند بود که مراد از اول هدایت شرعی باشد و از دوم هدایت طریقتی و از  
 سوم هدایت حقیقت پندارند لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۝ وَلَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۝ وَلَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۝  
 لام در جواب قسم محمد و جبه است ای قسم لقا کفر الذین الا انهم هم الذین قالوا انهم هم الذین





الایشان بر وی می شود و این جمله عطف است و بر مضمون کلام سابق می آید قالوا ما قالوا و قالت اليهود والنصارى که ما معنی  
 انیسست گفتند یهود و نصاری ما نمی آید و اخبار خدا بنا بر شتم عقوبت و عذاب و با او اینکه خود را از عذاب  
 خواتد بدتر است از اینکه خود را با عیسی را این الله را بداند قل فبما نكذبكم بيده فأنقض كنوزكم  
 این قل نیز مستأنفا سبب چنانچه در آیت سابق گذشت فاد فم یفیکم سبب نیست خبر آن مقال سبب است  
 این سوال میشود و استقامت برای توبه است معنی نیست بگو ای محمد اگر شما با شیطان خدا و دوستان او تبارک  
 و تعالی پس چرا عذاب میکنید شما را خدا می بخشد و انعام شما با و جامع است بر این امر و استقامت در دنیا که بشاید چنان  
 پیوسته و مبعثه و اعلان مقرون گشته که آن در الهی نتواند کرد و در حقیر آنکار نتواند آورد و در آخرت بعد از این چنانچه  
 خود کن سنا انما الاياما معهودات میگویند و بعد از چند روزه اعتراف میکنند بلی انك لم تكبش  
 عین جنتك قایل انتم اضرب است از مضمون کلام سابق معنی نیست نه چنین است که شما انبیا و احباب  
 خدا اید بلکه شما آدمیانید از جمله آفریدگانید یغفر لمن تشاء و یعذب من تشاء  
 این جمله محقق مملوکیه و مقرر مخلوقیه است معنی نیست بیا مژد هر که را خواهد بود من گردانیدن و بصلاحت عفو  
 رسانیدن و عذاب کند هر که را خواهد بنا و ادن ایمان در میانیدن بفر و طغیان این حکم چنانچه در حق همه آدمیان است  
 در حق شما هم است و الله صلاک السلام و انما یب و الاکفر فیض و ما یدیکم و لا ینو المصیر  
 این جمله ترتیل بسته مرخبله بل انتم بشر من خلق یغفر لمن یشاء یعذب من یشاء معنی نیست در مدای راست ملک  
 آسمانها در زمین است و آنچه میان ایشان است و سومی ثواب و عقاب بازگشت همه آدمیان است یا اهل  
 الکونین قد جاءکم من عند ربکم آیه و انکم فی شک من ان تقولوا ما جاءنا من بشیر  
 من کثیر و لا نذیر فقد جاءکم بشیر و نذیر و الله علی کل شیء قدير  
 برای بیان محبت تا ایشان را حذر نمایند و کسی تحمل عذر کردن نتواند جمله بین کلمه حال است از رسولنا علی فرقه حالی دیگر  
 و مفعول به بین بقریه مخدوف بود بتقدیر بین کلمه ما متعجبون الیه باشد یا بین منزل لایم معنی لایان بود  
 لیکن ذکر او مطلقا کنایت از ذکر او مقید یا المفعول المعین بابت چه بین این که مبعوث بر وی شرایع اند چون بیان  
 شرایع معین بود از ان تقولوا اسی رفع ان تقولوا ان مفعول له است فاعل رفع اگر پیغمبر را دارند فاعل مفعول له بجا که  
 رسول است فاعل لا لا محله الفاعل و اگر رفع صفت باری تعالی در ان مفعول له مذکور متعلق ارسلنا که مضمون جبار که  
 رسول است با ضمه اختلاف فاعل نیاید و اگر مضاف مذکور مخدوف ندارد محمول بر مذوق لام کی و لا تا فیه پیغمبر را  
 چنانچه در پیشین شد که ان تقولوا رفعه اند و تقدیر ادان لا یصلوا الفقه اندا و رفعه جبار که بشیر و نذیر فاعل تعلیل است  
 بر دفع مقال مذکور و دلیل است و تکیه در تکیه و نذیر بر اسی تعلیم است اسی فاعل کلمه با جلدنا من بشیر و لا تذیر و جلدنا و الله

ع



جمع شود و کلام سنت از آن بالاتر باشد و **وَ اَنْذِرْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ يَوْمَ يَأْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ**  
 عطف است بر جمله کلام که موصول با فعل مفعول و دو بیت مرا تیکم معنی نیست و داده است شمار اعدای دیان  
 آنچه نداده است در بیان نشان پنج کی را از جهانان از کثرت عجز و بسیاری عجز و در این شب که بنی اسرائیل  
 از قبطیان بگریختن رود آوند و فرعون بالشکر خویش و قبل ایشان کرده و دریا یکنان را راه داده و بر روی جوشان  
 روز مهتاب گشته و سپیدند بر در و مقابل غایب از دید بر شست سار حیران و فرود از هر سه ساله صبیان و غیره  
 زنان بودند و از و سپید فرزندان و از و سپید بختی و سپید بختی و سپید بختی و سپید بختی و سپید بختی  
 بغیر چندین اورا یافتن ایشان در و ریاضه سایه کردن ابر در تیره و اذن من و سلوی و امثال آن از نعمت جلیل که خصم  
 بدیشان بود و از امور عظیم که ایشان را روی نمود **يَقُولُوا اَلَا كُنْضُ الْمَقْتَدِرِينَ**  
**الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَاَعْلَىٰ اَدْبَارِكُمْ فَتَقْلِبُوا فِي النِّسْبَةِ** در آیه سابقه امر بیاوردن نعمت  
 که چنانستی که بنی اسرائیل گفت فاما انفع بعد ذکر السمت بر وجه استیناف گفت یا قوم و خلوا الارض الایه موصول با جمله  
 یعنی التي کتب الله لکم معنی دیگر است و لا تروا عطف بر او جمله افتقروا فاستخرجوا جواب بنی آمده با فاقبضوا  
 مینسوب شده معنی نیست های قوم و زمین پاک و پاکیزه یعنی زمین بیت المقدس باز زمین شام که خدای تعالی  
 برای شما بنشیند و زمین شام و برآیند با من قرار و فرار بسیار اقامت نمایند و بر با شهاب پاره و دید و و اگر  
 و پشت بر سپهر که زبان زده و خایب شده باز گردید و ایست کرد مانند که بر اسپر علی السلام در زمین بیت  
 المقدس آمد و بر کوهی از کوه های زمین مذکور برآمد فرمان شد تا آنجا که نظر توانست آن مقدار زمین تو باشد و از تو و از  
 فرزندان ترا میراث بود و در آن زمین در آن وقت چهاران ساکن بودند و قدر از زمین تری موازنه چهار صد گز  
 یا چیزی که بدین داشتند میان ایشان هلال بن عوج که نام مادر او عنق است و بعضی عنق گویند دختر او مصلو است  
 الله علیه بود و از و داد جان دیگر و قاصبت و همیشه ممتاز می نمود و بیست هزار و سیصد و نوزده و سه گز در بر های از  
 داشتند از این و سیصد و نوزده کسی آمدست خود بنی اسرائیل آب از ابر خوروی و با های از قمر دریا بیرون آورد  
 و بگری افتاب بخت گردانیدی و آنرا خوروی و خورایندی و سه هزار و شصت سال عمر داشت تا زمان موسی علیه  
 یافت و عنق که مادر او بود هر گشتی از آن او سرگز می نمود و و با های نشسته او یک یک زمین گرفت و با این گرسنه  
 موازنه سپید و شصت کرده زمین چاده رفتی اول غوثی که در جهان بناختی رحمت قابل پس ارم بود و اول زنا  
 که کرد از عنق مذکور دختر او نام مادر هاج مذکور بر روی نمود چون از و زنا و اتع سوره خدای عز و جل او را بسلا  
 متلا کرد و آنچه او را بقضا و هاک رسانید حکایت کرده اند و در قصه آورده اند که موسی بالشکر خویش نزد یک  
 زمین مذکور فرو آمده بود و از و بقیه بر بختی موسی تقدیر کرد و اینانی را احاطه می دید و از و بر گرفت پیش

بادشاه آورد و بعضی گویند عاص بن سوح ایشان را خود دید بیکار پنداشت بیک کف دست خویش برداشت  
 در خار او رو پیش زن خویش انداخت و گفت ایشان آمده اند میخواهند با ما جنگ کنند چه سبکی ایشان را همچو  
 آرد و کم و پیش تو انکه زن تو گفت ایشان را بگذر تا بروند بر قوم خویش حکایت نمائند که چون ایشان خبر مذکور شد  
 ترسند باز گردند بعد یک اناری از باغ شکست برای خوردن پیش ایشان گذاشت نیمه از انار مذکور هر دو از ده  
 نفر اسیر ساخت بعد گفت ثواب دیدیم شما مذکور را خود برید چون ایشان از غلام یافتند سومی لشکر خویش  
 شتافتند یوشع امجدیه و از ده نفر و کالوس در راه شورش کردند و دل بغزم برین آوردند که خبر را پوشیده دارند  
 اگر خلق بشنوند ترسند جانب ایشان نروند اما موسی را خبر باید کرد او را بر آگاهی باند آورد چون در لشکر رسیدند  
 کیفیت خویش پیش در خلوت باز دیدند بعضی ازین دوازده پیش زنان خویش این حکایت گفتند و این سر از ایشان  
 نه منفعت از ایشان این خبر در لشکر سانی گشت و با شتهار و انتشار پیوست خوف در دلها و ایشان در آمد و لشکر  
 بفرمودی پیش آمد **قَالُوا اَيُّ مَوْتٍ هِيَ اِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَحْدَارِينَ** و **اِنَّكَ لَنْ تَذِلَّهُمْ اَحَىٰ يَحْيٰى جَوْ**  
**مِنْهُمْ هَآءِ** **فَاِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَاَنَّا ذَا خُلُودٍ** ان فيها مقول قالوا است تا كيد از از حجت است که آمدن پناهنده  
 صلی الله تعالی علیه وسلم برای تاخیر ان مقام امارت انکار مضمون جمله است بطریق ملامت انکار تزییل سماع منزه  
 سنکرشاید و ایراد جمله مکه باید و وجه تسمیه همان است که در جمله اولی گذشت و ذکر کرد به بیان پیوسته که در جمله اولی  
 جمله ثانیه خروج آنها با جزای خویش علف است بر جماعه سابقه تا کید اناناداخلون از حجت ایراد و بعد از تزییل و کالوس  
 یا از حجت است مشابهت و التلاح بر مخالفت ایشان امارت است که سماع در آمدن ایشان را بعد  
 برون آمدن جباران نیز سنکر باشد بطریق امارت انکار سماع تزییل و منزه تا کید جماعه سابقه بود قالوا جمله سنکر است  
 چنانست که کسی گفت ما ذاقالی قوم موسی عین قال موسی ذاک قیل قالوا یا موسی التمانیه معنی انیسبت گفتند ایشان  
 ای موسی درین قریه که واهی جبارانند و مردمان ستمگارانند بدستی مادرین قریه تا نهنگام بیرون آمدن ایشان  
 در نیاویم پس چون ایشان رسیدن آیند بدستی درآیند گانیم **قَالَ رَجُلٌ مِّنَ الَّذِينَ يَخْتَفُونَ**  
**اِنَّهُمْ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ اِذْ جَاءُوا عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَابِ فَاِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانِظَرُوا عَلٰى وُجُوهِ**  
**وَعَلَىٰ اَلْاَیْمَانِ اَلَّذِيْنَ فِيْكُمْ مِّنَ الَّذِينَ يَخْفَوْنَ** صفت سنت مر جباران جمله انعم الله علیها  
 دیگرست یا حال است بتقدیر قد بر طریق جبارکم حضرت صد و نیم ای قال رجلا من کثان من المستلین الذین  
 یخافون ایست و بها یوشع و کالوس ایضا بزرگ اسما ذلک بن موسی علیه السلام و رجلا من البیاضین ایست  
 بذلک استند لا انبلیه موسی علی فرعون و مشابهت معنی فانه کما نوا عظام الاجسام جنبا القلوب علیها جمله اولی  
 بطریق دخله علیه که بنیایا لیسفر الباب مفعول نیست مراد خلوا نیز استماع جمله قول قال است و اشرطه است فاما قالون







وَقَالَ

عَلَيْهِ السَّلَامُ در تیز وفات یافتن فرمود یوشع علیه السلام روی نمود و قائل علیه السلام بنی اسرائیل  
اگر مرا با حق از قرباقت با شما قطع کند من را از شما جدا کند و اگر من را از شما جدا کند من را از شما جدا کند  
جمله شما را طغیان است بر آن که در آید و اذ قال موسی لقومه لقد ربحت جاع مع میان دو قفسه است که هر یک  
در دو کوزه باری و عقوبت عانیان است قصه او در ذکر بنی اسرائیل بود که موسی را با حق می شناسند و یعقوبت پیوسته  
درین قصه ذکر قصیان قایل و یعقوبت پیوسته است و هر یک استغفار اعلام پیوسته است تا بداند انستین لغیا  
گشتگان بوی طلبه شود که رسول خدا است و علم او بی بر اعلام و ایام است از قرباقت مشاف از وی بتقدیر  
بنا وقت گذاردل است از بنای آدم با حق است مرستی اضافت است ای اهل علم بنای بنی نعیمت الی ابنی آدم  
نی وقت تقریب با قربان و متعلق به بنی اسرائیل است که از لغت با فهم میشود و حمل است که بنا در وقت  
قربان نیست حکایت شی و حدود خیر می بعد از وقوع او بود در هنگام وقوع او بنای بنی نعیمت است ای محمد  
و درستی خوان خبر و پس از دم بر ایشان که هر دو دل بر تقریب آوردند و برای خدا قربانی کردند پس از یکی مقبول  
گشت و قربانی دیگری مقبول نه پیوسته است و ایست کرده اند و حاضری ایشان از آدم علیه السلام با لغت  
با بار و رشد در سراسر که بارها و یک دختر یک پسر توانان زاد و مگر شیت طیل السلام که تنها بود با او  
چرا وی را وی نمود و نه فرزند شدند یا آنها پس و چهار صد و نه دختر آمدند تا اول که بارها  
قایل را با خواهر او زن بار دو م که همان گشت با پیل و خواهر او و بعد از پیوسته و خواهری که با قایل  
زاده شده بود در نهایت حال بنیود و خواهری که با قایل بود در حال بنیود و خواهر قایل بنیود و خواهر  
آدم صلوات الله علیه سلامه میان برادر و خواهر عقدی پیوسته و خواهر برادر بنیود طلال میگشت اما  
خواهری که با برادر میزدند آن خواهر آن برادر را نمیدادند چون قایل و با پیل و خواهر آن ایشان بزرگ شدند  
بلاغت یا قریب سیاحت رسیدند آدم علیه السلام خواهر قایل برای قایل تعیین کرد و دل بر دادن خواهر  
با پیل با قایل آورد چون خواهر قایل جمیله تر بود این قضیه او را مرفی نمود و گفت خواهر بن جمیله تر است و بن بدان  
منزله او را تریم که او را در نکاح خود آدم علیه السلام گفت هر دو قربانی بدید و قرب قربانها کینه قریب  
هر که مقبول شود برین خواهر چون سزاوار بود آدم علیه السلام همه حرفها داشتی و میان مسیحات است  
و خواص به شیا تو هستی بر فرزندی را حرفتی و منتی آموزانیده بود که او پیوسته در آن شغل مینمود و قایل حرف  
گشت و در نزدی داشت و با پیل جهت بر چنانیدن گوشت آن میگذاشت چون آدم علیه السلام خبری را قریب  
فرمود و هر یکی حرفت خویش توجه فرمود با پیل گوشتی فریز از رسته خویش آورد و شیر و سنگه غمناک  
کرد برای قربانی آورد و قایل پخته را از گوشت گندم برداشت و آن را در مکان قربت داشت و هر دو

نیست قربت کرد و ندل بر قبول قربت مذکور آوردند تا گاه تا تفسیر رسید قربانی با سبیل را سوخته گردانید و در زبان  
 زبان سوخته شدن قربانی علامت قبول بود و سوخته شدن ایشان قبول بود و قربانی قایل سوخته شدن  
 معاد شد که قبول یقینا و میان قایل و با سبیل مذکور است **سوال** لا تقتلکم الله فی حربه تا آخر  
 جواب ما ذلک الا انما یأمر بوجوب ما منع من لم یقبل قربانه لا قتال قبول قال است معنی نیست قایل  
 کشتن با سبیل نیست بر وجه ابعاد و لا قتال گفت روا نیست کرده اند بعد قربانی مذکور با سبیل و در این  
 گوشتن خود بود و علی که داشت از نیست مینمود قایل بر آورد گفت ترا خواهم کشت این گفت مرده و خواهم کشت  
 گفت تا حجت آنکه قربانی تو قبول افتاد و قربانی من قبول نشد و برین سبب تو خواهم بکشی پس فراموشی بر مرده و هر چه  
 خواهند داد فرزندان تو بر فرزندان من نخواهند بست و مردمان تو را بر من نمی خواهند کشت **قال** انما  
 یقتل الله من المذنبین **○** لیکن بیه طش و الی یدک لک لا تقتلکم الله فی حربه تا آخر  
 یدک الیک لا قتال فی آخرا الله رب العالمین **○** قال با مقول خویش جمله استانقت است چنانست که کسی  
 گفت ما ذل قال المطلب من اوجبا لقتل فیقتل قال انما یقبل الله من المذنبین لیکن بسطت الی آخره لام درین  
 بسطت سوطیه قسم بر شتر آمدن ما انا یا سبط جواب قسم چه باشد طر ا جواب قسم خداست شرط راستی  
 از جزا ساخت و ایراد جمله انما یقبل الله من المذنبین در جواب لا قتال است بیان مناسبت آن مقال  
 مفصل است صاحب کشف مناسبت بیان ایشان برین وجه ذکر کرده و ولایت برین صورت در بیان  
 آورده که ابعاد قایل قتل با سبیل ناشی از محرم بود که از قبول قربانی با سبیل و عدم قبول قربانی قایل روی نمود  
 این جمله بیان سبب قتل و عدم قبول مذکور شده و برای بیان برابری از برای که موجب قتل بود آمده و در اول  
 بود لکن بسطت الی دیگر لکن قبول قبول است **سوال** یا سبط در جواب لا قتالک مناسب و ملائم بود  
 جمله انما یقبل الله من المذنبین **○** بسطت در جواب بیان سبب نماند قبول شدن قربانی قایل مذکور و از قبول  
 جمله و یومنون در است با لایق بندگان العرش و من خواهم بچون بچون و یومنون با انما یا سبط  
 و حضرت اعراس او بخانه چون ملائکه یا سبط یا سبط الیک لا قتالک ملائم بود و تقدیم ملائم تا کی جمله بیان  
 نمود معنی اینست با سبیل گفت و عدم قبول و عدم آن مرا گنای نمی شود و ملائمتی با خداست زیرا که خطای سبب از  
 مستقیان قربانی قبول گفت اگر تو مستقی باشی و خدای قربانی ترا قبول نکند مرا گناه نبود و قایل مستقی نبود و با سبب  
 قربانی او قبول روی نه نمود زیرا که سبب و زید کار او بوقوع پذیر کشید و نیز قربانی را استیقام و قبول نپذیرد  
 و قرمت خدای را احاطه و اجمال نکرد و با سبیل در ابعاد قتل مکافات نیست لکن بسطت الی دیگر لکن ملائمتی ما انا یا سبط  
 یدک الیک گفت منی اگر دوست بر اندیشی کنی مستحق من تا بکشی ترا من است و مرا از کفر تا بکشم ترا زیرا که من سبب

فهرست





فرمان برداری داشت و گشتن برادر را آسان پنداشت پس برادر را گشت و ملک این چندین جرم عظیم گشت  
پس گشت از زبان زدگان و خایب و خاسرندگان در آفریده که قایل گشتن باین سخن است لیکن صورت گشتن  
نشدنست بدان جهت اقرارم بران نمیتوانست البتس همین بر صورت پرنده گشت پرنده و دیگر را گشتن قایل از  
البیس بر صورت قتل اموات همین طریق قایل برادر پرداخت سنگی بر سر او زد و او را میان ساختن بعضی گوشت قایل  
نخست طبیعت خویش بر صورت گشتن را اختراع کرد و نفس خبیث او این صورت را از خویش پیدا آورد و در وقت  
کرده اند تا آدم علیه السلام حاضر بود قایل با آنکه خواستش قتل داشتند اقدام نمیداد چون آدم علیه السلام در حج رفت  
این عمل از قایل و رغبت او حاصل گشت از شومی آن عمل جهان نخست گرفت طعوم و الوان و اسن تغییر و اختلاف  
پیوست و حشر با او میان ستایش بود و بدشاده این کار فرار نمود و بعد از آن بادی و غباری ظلمتی در جهان پدید  
آمد و هول و فرغ و در لهما درآمد و جبریل را از حسب تنفیض شدن عالم پر سپید جبریل نخستین قایل باین با آدم  
رسانید آدم علیه السلام شنیدن این خبر هولناک و غمناک گشت و دل او باندوه عظیم پیوست چون آدم از حج  
بار گشت قایل را از حال باین برسان گشت قایل جواب گفت مرا گاه سنان و نکرده بودی قیام صلیت عامه  
نفرمودی مرا چه لازم که گوش برین سوال نهادم جواب درین کار منم آدم علیه السلام از حجت باین غم و اندوه بسیار  
و بد قریب صد سال بعد ازین قضیه غمناک گفتند که ای آدم خورده بود و طفله که از آن لقمه حصول یافت قایل  
روی نمود قایل مذکور بشومی آنکه منشأ او لقمه حرام بود و حقوق پدر و جد برادر و روی نمود و برادر را بیکانه گشت  
مادر و پدر را عاق گشت و کار او بشاکستید که کفر در زید و بن آتش پرستی گردید حکایت کرده اند که البیس بر صورت  
آدمی بر قایل آمد گفت آتش که قربانی را نگرفت و قربانیهای باین پذیرفت از آن سبب بود که آتش را بیشتر  
مینمود اگر تو نیز بر آتش پرستی می از حجت عدم قبول فرمان برمی این پیوسته او را در آتش پرستی آورد و کافر آتش  
پرست کرد قتل و کفر بنیاد نهاد نزدیک بعضی فرقه پاجوج و ماسح از نسل او را و قبعث الله محمداً بآیه محمد  
فی الارض لیرقیه کیف یوایس سؤاۃ اخیه قال یوایسۃ عجزت ان  
اكون مثل هذا الغراب قال یوایسۃ اخی فاصبر من اللذین شیئ لیرقیه سبب است بقوله قبعث الله  
حال است فانیجه نیست جمله معطوف است بر جمله مخدوف اسی قبله و ترک فی العراء فحان علیه السباع و سائر اهل  
بالصنع غیر و تخیر قبعث الله غرابا یحیی فی الارض لیرقیه یوایسۃ سؤاۃ اخی فاصبر من اللذین شیئ ان اکون  
برای تو صبر است قال مستأنف است و جواب باصنع قایل چنین را می و کاس یا و لیتی سناوی نهضت سوی پای  
است الف بدل از یا است حی طریق یا غلاب جمله مذکور است با جمله که بعد است بقول قال سبب است ان اکون معطوف است  
بقدر برین قادیاری معطوف است بر اکون فاصبر من اللذین شیئ فاصبر من اللذین شیئ قایل باین با در حکایت

جانی گداشت پس از زده ترسیده از آنچه برداشت بار او بیکشید در پی او سنج نشیدید نمیدانست چه کند این کار را  
چگونه بسر برد یعنی برین طریق سبزه رفت بعضی گویند برین خال یکسال گذشت لیکن با فضا شد برای تحقیق حاصل است  
سوافق قرب بدت است شالفت قائل شدن بحدت بعینه است نفس برانگیزت خلعی را غی را که زمین میگرداند و در  
کشت بر او که می اندازد و بجاک پنهان میسازد تا قاصیل را نماند که صورت بر او برین نوع پوشیدن با یکگشتاسی و  
برین عجب است که عاجز شدم ازین که هیچ این را غی عمل کنم و عورت بر او در خال را بنویسم پس شیمان گشت و بخت و نداشت  
بیوست سوال شیمانی توبه بود پس این اخبار از توبه او باشد چو اسب مویشی گویند شیمانی از قتل بود لیکن  
بجز در شیمان گشتن بخت توبه روزی نمود و بعضی گویند شیمانی از فصول دنیا و انشت شیمانی بر وجه توبه نمی پناشت  
با آنکه گفته اند رنگ و سیاه گشته بود و اثر شومی حرم و در رنگ و روی او لایح عجز و حکایت آورده اند که  
او را سید پیغمبری میفرستاد که زخم او را میسوزید تا آنکه روزی فرزندی از فرزندان او سنی انداخت قایل مذکور  
را بجان مساخت بعضی گویند خدای عزوجل بروسی یاد نمی را گداشت او را در تالابان در گرم ترین زمینی  
گرم اندازد و در زمستان در سردترین زمینها میسوزد تا قیامت برین مبتلا و برین عذاب مضطرب  
شود و این آیه **ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَٰءِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا فَتَرَاهُمْ قَتِيلًا وَفَسَادٌ**  
**فِي الْأَرْضِ فَكَانُوا قَتِيلًا** **الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَهْدِي** **وَعَنُ أَحْيَاهَا فَكَانُوا أَهْلًا** **الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَهْدِي**  
جاء و مجروح و متعلق کتب است ای من اجل کمال القبح القتل و شناعة هذا الفعل کتبنا علی بنی اسرائیل این جبار و مجروح  
متعلق است بکتابنا ضمیر منصوب متصل بآن ضمیر نشان است جمله شرطیه یعنی من قتل نفسا تا آخر خبر آن است و اسم  
با اسم و خبر پیش مفعول کتب است سوال این حکم در حق همه آمده در تعلیق بکتابت بنی اسرائیل چه مخصوص شده  
جواب این حکم در توره بود از جهت آنکه توره نازل بر ایشان است تخصیص فرموده معنی چنین باشد از جهت  
قتل و زشتی این فعل بر بنی اسرائیل بنشینیم و باز داشتند ایشان از کشتن بنی اسرائیل بدست ایشان نیست بلکه  
راغب قتل نفسی گفته با این صبر بر غیر مرتکب شدن فساد و زمین چون کفر و لغی و قطع طریق و امثال آن  
چیزهای که موجب قتل است مرتکب شود پس چنانستی که همه مردمان را کشت و همه آدیشان را بملاک رسانید  
و هر که یک نفسی را زنده دارد پس چنانستی که همه مردمان را بر صیانت از مافات از تشبیه قتل نفس و این تعبیه جمله  
مردمان در کشتن کشنده بدل مقول در دنیا و طول مدت عذاب و تقدیم عدم استحال و عذاب آید بر طریق  
استحال در آخرتی زمین معنی قتل نفس واحد و قتل جمیع مردمان برابر بود از جهت فعل و قتل همه مردمان از جهت  
تسبب پیدا زنده پناهی در نشان قایل ذکر آن گشته و بیان آن بالا رفت و تواند بود و مجروح یعنی من اجل  
اولیای متعلق اصح من الهامین بود برین وجه من الهامین و قف نباشد در ذمک بود برین وجه چنانچه



یا ایشان را بر دو مندر یا دست و پا از جانب مختلفه یعنی دست راست و پای چپ بپایند یا ایشان را از زمین ایشان  
 دور افکنند یعنی از وطن که ایشان ساکن بوده اند و بپایند و در زمین دیگر ساکن سازند امیلمو منین عمر رضی الله تعالی  
 عنه کسی را از دار اسلام بپوشی و از حرب بلا کرد و از اسباب آید و از امیر المومنین غزوان علی ایشان گشت و ازین کار  
 بنده است پیوسته الا ان فی احدی گفت و بنویسند تا کید او جنبش نفی مذکور بر منی جاس در دار اسلام آورد ابوحنیفه رضی الله  
 عنه بمنین چه اختیار کرد و در معطوفات با او درین آیه علماء اختلاف آمده اند ال مختلفه از ایشان ظاهر شد بعضی حمل بر توهم  
 و تقسیم بر جنایات کنند و بر جنایتی جزا بر حسب آن را خند چنانچه تفصیل آن در کتب فقه آمده و بتبصر حج و توضیح بسیار  
 شده و در قطع طریق قتل مجز و غیر اخذ مال قتل گویند و در جمع کردن میان اخذ و قتل لصلب حکم کنند و در مجز اخذ مال  
 مقداری که در شریعت اعتبار کرده اند بغیر قتل قطع مجز لازم دانند و بعضی حمل بر تخفیف بجای و شاه را میان هر چهار نوع  
 مجز کرده اند و این صحیح نیست زیرا که اگر در صورت اخذ مال مجز و تخفیف میان قطع و قتل گویند قتل در غیر محل باشد و جزا را بر  
 بر قدر جنایت آید و معنی حدیث نماید قال علیه السلام لا یحمل اراة دم امر مسلم الا احدى ثلث سمان کفر بعد ایمان  
 و زنا بعد احضان و قتل نفس غیر نفس ذلک کما فی خبری فی الدنیا و کما فی الاخرة  
 حدیث عظیم و ذلک مبتدأ است مفری غیر مبتدأ است لعم حال است از معنی اشارت بر طریق نهایی شنیانی ال دنیا  
 حنفت است مفری عذاب مبتدأ است غلام صفت است و است مفری است فی الاخرة متعلق طرف مبتدأ است معنی است  
 یعنی جزا بر مذکور است و ایشان را در دنیا و مر ایشان را است عذاب غلام در آخری الا الیقین تا یقوا  
 من قیل ان تقدیرا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم این است نشان است از الدنیا  
 بجا بر بون شد و رسول و افا علموا است معنی انیت جزا بر مجاریان این چیزها است مگر کسانیکه تائب  
 و در راه پشیمانی از گناه مذکور بوند پیش از آنکه شما بر ایشان قادر شوید و برای منکر کردن و جزا دادن بگیرد پس  
 بدانند بدستی خدا غفور است گناه ایشان بنامزد و رحیمی است بر ایشان رحمت کند سوال اگر تغیر لعم شد و رحیم  
 گفتی اخضر و اخضر بودی وجه الطناپ چیست و در از بگردن سخن بر چه وجه مبنی است جواب اگر تغیر لعم شد و رحیم  
 گفتی بیان مغفور مرحوم تبصر حج بودی و برین وجه که مذکور شده بیان بر وجه کناپت آمده و الا کناپت الیخ من الصریح  
 و التلیح اولی من الیخ سوال اگر سارق از سرقت تائب میشود سرقه توبه ساقط نمیکرد و قاطع طریق اگر بیشتر  
 اگر فتن تائب میشود قطع طریق بود لازم نمی آید فرق چیست و این فرق بر چه مبنی است جواب ایجاب  
 قطع طریق مقرون است نشان شده و توبه مانع بدوجب نیست و در وجه ساقط سرقه و ساقط سرقه و ساقط سرقه  
 است نشان شده و واجب آمده حدی که در اخذ سرقه توبه مرفق نشود و وجه قطع طریق از جهت حقوق است نشان شده  
 و وجوب حد نشود و رافع نیکر و فاقترقا سوال در باب سرقه قیصر متصل بیان حد است مفسر تاب سلب طناپ

ح

واصلی فان الله یوب علیہ وارشده و شکایت که درین آیه اگر چه صیغه استثنایست معنی استثناء حاصل  
 آمده هر چه جنایت بر حق بعد از توبه معلوم گردد بنا بر حد و جزا شود چو اسباب لایسکه که این جمله در معنی استثناء  
 بود چه توبه که رافع عقوبت اخروی است مقتضی آنکه اخطا عالم از خدا دست نیافتی بود و حقوق معرفت و نیای افرام  
 نباشد نه بنی زنی عابد و پیش پیغمبر علیه السلام در مجلس مختلفه اقرار بر زنا کرد و خود را در معرض سنگسار شدن آورد  
 در هر مجلس پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در میفرمود او باز برنا اعتراف میداد تا آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه  
 سلم بعد چهار مجلس از محبت آنکه او عالم بود تا وضع حمل خدا در ناخیز آورد چون بعد وضع حمل آن طلب اقامت نمود  
 پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم تا وقت طعام بجز تاخیر فرمود و طعام بچهار تانی بر دست داده پیش پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم آورده و نفعه بخورد باز نمود گفت این همه از من استغنی گشت آن اقامت چه حصول پیوست پیغمبر صلی  
 تعالی علیه و سلم بر او اقامت حد کرده بعد از آنکه ثابت توبه او قسمت علی اهل المذنبه و سعادتی بران آورد و یا  
 الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيلة وجاهدوا فيه مستنبطه  
 تعالکم تفلیحون ○ اتقوا الله یا معطوفات خویش محله او فو با العقود بیانی دیگر است جمله اندیشه بر آن  
 تاکید تنبیه نکرست معنی آنکه در میان بود میان دو کلام متصل ساینه نمود تعالکم یعنی کی تعلیم و متعلق بقوله وابتغوا  
 الیه الوسيلة معنی آنست ای پیروسان من خدایم بترسید و از عذاب او بپرهیزید و از شرک و معاصی بازمانید  
 خود را از عذاب بگردد و معصیت برانید و بتوسیع عبادت او عمل برو خنید هر چه که بدان با کسی تسلیم جویند از بندگی  
 و قرائتی و عمل هر چه که در آن آنرا وسیلت گویند وسیلت بسوی باری عز و علا باشد و در راه خدا کوشش  
 کنند و خود را در عبادت و اخلاص افکنند هر نوعی از عبادت و کلیل سعادت است و این تناول است مجاهد  
 اگر که اصحاب سعادت را عبادت است در راه جهاد اصغر و اکبر و دین تا فوز و فلاح یابند و دوستی کارشیران  
 الذین کفروا انکم فی الارض جمعاً و جهنم ممتلئة بکم فایم من عدل  
 یوم القیامة ما تقبل منهم و کفر عذاب الیمح ان با اسم و خبر خویش فاعل است مفعول مخدوم که تزلزل  
 مراد از این نیست لام لیفتند و لام کی است متعلق است بهم که ظرف است قرست مران را خیر است اقرار و ضمیمه و در  
 که عذاب است برانی الارض و برو بخله تا و یل نذکور است ما تقبل جواب لو است جمله شرطیه بر آن الذین کفروا  
 و او جمله و لهم عذاب الیم عطف و جمله و لهم مافی الارض که خبر آن است و این جمله یعنی لان الذین کفروا انما یدام بقوی است  
 و جستن بسعیت محنت و کوشش کردن در راه اعت مولی است چه کافران که از شرک پیریزند و ایمان بحدیث بخوانند  
 و در تاخت خدا کوشش نکنند حال ایشان چنین باشد میلن حال ایشان بود تقوی و بحدیث کوشش نمود و چون  
 کافران بحدیثون جمله را سنگرزند تاکید کرد و چون جمله مذکوره منقرض طلب تقوی است عطف نکر و اخیر حرف عطف آورد







در طلب و قطع و لغو غرضی در سوائی بناید و در آخرت چنانچه در حق کافر عذاب و ایمان نعمت و در حق عاصی که بی تو بهر مرد  
عذاب بقدر گناه و در شیت و دانسته و تقدیر ملاک معنی بین تبیین ایشان است علی الکفر داشته معنی بغیر من ایشان  
الکفر نبه است بر تقدیر و کبر سوال می آید و از روی ظاهر هر شکل نمایانده که عذاب کسی که بر کفر میبرد و غفلان کسی که از کفر  
توبه کند و این اسلام بپذیرد و متعلق به شیت نیست هر دو بهر عمل مستقیم است و در حکم توبه هر یک تحقق میجویم مستحق  
آنست و در اصل این مشکل چنان است که این کلام از باب ترتیب بر شیت است و این بر این غرض است که ایشان بود از باب  
تعلیق نبشیت متفرق بر طریق و غیره و آن ذلک لمن یشاء فی نفسه گویند یعنی من یشاء فی الدنیا یا الدنیا  
مع التوبه کما السارق و غیر من یشاء فی الدنیا یا التوبه کما السارق و الله عیب کل شیء قد بر  
این جمله بر تریل است معنی اینست و خدا می بر هر چیزی که خواهد و نیست از عاصی یا عاصی و توبه که از عذاب کردن  
گناه آمرزیدن سوال قدرت بر مودوم باشد و مودوم بر قول این است شئی نیست و دانسته علی کل شیء و توبه که  
معنی است جواب شئی که متعلق قدرت بود در شیت و وجود یا خدیر و وجه مجاز او را شئی گویند چنانچه در متن  
قتل الله سلب زنده را که در عرضیت قتل است قتل پذیرند چنانچه در انما امره اذا اراد شیء ان یقول له کن فیکون  
آمده و مرادنا قولنا شئی از او نه ان قول که کن فیکون تحقیق شده یا انشی الرسول و انشی الذین  
یشاء عیون فی الکتاب است بر این دارد و من یشاء صلی الله تعالی علیه و سلم  
از او بگیر شدن کفر کفران و نفاق منافقان را شئی که نیست موصول با صله فاعل او است معنی نیست این  
فرستاده خدا اند و بگیر نکند ترا آنکه در کفر شتایی بنماید و بی تامل و توقف در کفر می آیند پیغمبر صلی الله تعالی  
علیه و سلم را از جهت تعلیم بزرگ نام سچو یا نوع ندانند نام پیغمبر در دنیا بلفظ یا سچو یا سچو نیاید و توبه که صفت است  
نوع او آید و بیان عظمت او روی نماید من الذین قالوا احسنایا فکما هم و انهم یؤمنون و انهم  
ومن الذین جاءوا فاة الله یؤمنون لیکن من الذین قالوا لیمن الذین یؤمنون لیکن من الذین یؤمنون لیکن من الذین یؤمنون  
و کم تو من یؤمنون قالوا لیمن الذین یؤمنون لیکن من الذین یؤمنون لیکن من الذین یؤمنون لیکن من الذین یؤمنون  
خبر بنده است محذوف است ای هم ساعون است و جواب ما نشان الفرقین و تو اندر دو ساعون است  
باشد من الذین نادوا غیره و جمله سغیره دارند بر این شک است از طایفه جهودان پذیرند و بلکه است مفعول است بر ساعون  
لام در زاید است بر کسی تقویت عمل سهم فاعل بر طریق انصار است از یایام برای غرض است بر طریق جابر از یایام  
ای ساعون کانت لیک و ان علیک بالزیاده و ان فی ان نیست از کسانیکه پیغمبر علی خود ایشان است و ان  
ایشان نگرفتند و در راه ایمان خلاص نرفتند از کسانیکه پیغمبر و درین بود ان اختیار کرد ندان بر هر دو طرف  
بمیان تو و کذب استخوان کنند با گویند و شکی ندارند کلام ترا یاد داشت و نقصان کنند و بر تو و شیء نابوده برین بنده

سَمِعُوا لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَكُمْ يَأْتُوا لَكُمْ يَحْيَى قَوْلَ الْكَافِرِينَ بَعْدَ مَا أَصْبَحُوا  
 سماعون خبری دیگرست مرتبند ای را که در سماعون سابقی - قدر است تا اینجا مبتدا می دیگر محذوف است و مجامع است  
 دیگر است لم یأتوا صفتی دیگر است مرقوم خبر فون الکلم صفتی دیگر است یا حال صفت یا مستانقه است در جواب اما  
 یفنون معنی نیست نبینندگان انداخته است قومی دیگر که بر تو نیامده اند و سماع کلام تو نگردد اند محذوف است خبر  
 سکنه بعضی را منع دیگر تا کلام تو تحریف کرده بر ایشان برسانند و ایشان را بر احوال محال قبول داده و نابوده و کلام گردان  
 يَقُولُونَ إِنَّ أُوتِيْنٰكُمْ هَذَا كَذِبًا وَلَئِنْ كُنْتُمْ نَبِيًّا فَمَا تُبَدِّلُونَهُ فَاحْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْوَالِدِ الْكَافِرِ  
 یا صفتی دیگر مرقوم را یا مستانقه است در جواب یا یقوله لکم و هر دو شرطی مفعول است سَمِعُوا لِقَوْمٍ آخِرِينَ  
 آید است میگفتند چون بر محمد صلی الله تعالی علیه و سلم بروید و حکم قضیه برسد اگر دهره شود یا این یعنی آنچه پیشتر است  
 در شریعت محمد همان باشد که ما گفته ایم پس اگر یکدیگر بدید و همان بسازید و اگر آنچه ما پیشتر ایم و آنچه بنشینید و از  
 محمد حکمی غیر آن بشنوید پس محذوف کنید و دل بران منتهی را و ایست کرده آنچه پیشتر یعنی یا شریعتی که در پیشگاه ایشان  
 هر دو محض بود و حکم را تا محض بود و بهر بود ایشان را چه این شریعتی که از جهت شرف ایشان استخوان بود  
 توتیه را در محل بیان حکم گردانیدند و بجلد و سیاه کردن مسوا کردن بر خربانه که نه چنانچه روی و نه روی و نه روی  
 در گوش ایشان رسانیدند خبر این در آن روز با پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بود و در روزی که در روزی که در روزی که  
 محذوف بنشیند و بی فرایند با پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم صورت سلیم داشتند و دل بر هوا داشتند بیخبر یکایک ایشان  
 جماعتی از خبر بیان با این زنان و زانیه بر بی فرایند آمدند گفتند شما با محمد صلی الله تعالی علیه و سلم دارید دل بران و غلبه بر او و جمل  
 بر وید و از حکم این قصه از روی پرسید اگر شریعت او را چه یکایک ایشان که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که  
 بر جم بود و گفتند جماعتی غیر بران با جماعتی از بی فرایند پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمدند و فرمودند که  
 بطریقی طلب حکم را آوردند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم را بفرمودند حکم را گفتند جماعتی که در روزی که در روزی که  
 آن تشریف حکم مذکور برافرازدند روی بر آن خور و خاوت قرار بندید و بی فرایند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم را  
 بر حکم ساختن این هنوز تا و بر بدین پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم را بفرمودند که در روزی که در روزی که در روزی که  
 علیه و سلم ایشان ملاز حال این پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم را بفرمودند که در روزی که در روزی که در روزی که  
 او شسته اند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم را بفرمودند که اگر اعتماد بر و دارد و او را بفرمودند که در روزی که در روزی که  
 که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که  
 بعد از آن پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم را بفرمودند که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که  
 توتیه بر این صورت را که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که

علی موسی و القاسم بن جعفر و فاق الکلم البحر و انما کم من بعد و اعرق فرعون و الله الذی یملک علیکم القیامه و انزل  
 علیکم القرآن السبیل و انزل علیکم التوریه و بین فیہ الاذکار و انزل تجدون فی کتابکم الذی آتیکم فیہ موسی الرجم علی من  
 ایمن ینوکل مدینه بهم من تراجمی که تمام است او این است و غلبت او یحیی است و قد تراثا یجسد من کتاب توریه چه  
 یاسید و در باب شان حکم چه میداند او گفت چون مرا سگند دزدی و دل پریشانند حق سعادتی آنچه حق است  
 باید گفت حق را نمی یابید نیست در توبه نیست یافته ایم اگر چه بارگاه عدول بر نه نامه نصیحت بهشتی باشد کما امیل فی المکمله  
 او ای ذنب و در زنا را بر سر او شرافت حکم او در جرم او و منش و عایشه شوق کشتن لبانک شود و پیغامبر صلی الله علیه و آله  
 علیه و سلم گفت چنین است و حکم در شرفیت با تشریف است و بعضی گویند چون پیغامبر صلی الله علیه و آله  
 حکم جرم کرد این صریح بر این اعتراض آورده بعد ازین پیغامبر صلی الله علیه و آله غایب است و معنی را گفته با وجود  
 حکم حکم کتاب است و اسی را چه است که در جرم را سجده آوردید او گفت از پیغمبر او در ملک باز نا واقع شده از دست  
 شرف او و جرم نکردیم و اعتراض در معنی فتوح نیار و در همین تا آنکه از تقریری نیز نا واقع شده و او را بر حکم توریه در مورد  
 جرم آوردند و در میان این باب موعظه کردند او در زاده ملک را با فقر و برابری آوردند تا از دست فرو نشاندن غوغا  
 جمع شدند و حکم بر جرم سجده کردند و در سواری کردن شرف باز کرده و حکم تا حکم بایل و ذلیل کی بودند و وضع و غیر  
 بر این نشود و بر او اینست کرده اند و حیوان این را در بار و در شتابی با او این معنی ملاست کردند و او را در صفت  
 در دست پیغمبر آوردند او گفت بدید سوگند دادن نمی اگر من از ملک خویش می سپردم انما را این سخن نمی پسندید  
 و آنچه گفته می گفتیم و از وی این حکم را می نفهمد و این معنی است یا اهل الکتاب قد جاءکم سوانا یدین لکم کثیرا اما کنتم  
 تفتنون من الکتاب و یعنفون انفسهم و انما یاب و ریاض است خویش بر برای موسی پیغامبر داشتند و دل بر ستمسار  
 کثیری که در و این معنی کثیر خطبوسید و گاه شستند پیغامبر علیه السلام جواب نداشت و در هر بار پیغمبر جواب نداد سیم  
 بار پرسید زبان بیان نکند و زیر که خدا گفته است و یعنفون کثیر و آن در مقابل مدینه کثیر لکم کثیرا اما کنتم تفتنون من الکتاب  
 مذکور شد و سیم و لایق لکم کثیرا اما کنتم آمده و این مدور لکم ان بر سوال گاه شستند و رسالت از کثیر مذکور این خبر  
 داشت اگر پیغامبر صلی الله علیه و آله سلم در میان آید میان او مخالفت قرآن نماید پس از آن از خواب پیغامبر صلی الله علیه و آله  
 لایق علیه سلم پرسید تمام صیحا می دانی نام قلبی جواب شنید گفت است گفتی و در راستی مفتی و باز شست و ولد  
 بخار و در دست ستمسار کرد پیغامبر صلی الله علیه و آله سلم شست به لکه را بخار و پدر غلبه یا ستم آن کی لذت ایشان  
 در میان آورده بود از آن کثیری که از اجزای فرزند از پیغمبر است و از یاد کرد ام است پرسید پیغامبر صلی الله علیه و آله  
 علیه و سلم و او شست باز دید که شست و ناخن و خون و سویی از ما و دست شست و شست و از پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم  
 بعد از این که در اعتراض آورده سخن می سپرد پیغامبر صلی الله علیه و آله سلم بگوید و بدین معنی مذکور و سلطان گشت





[illegible]















بود و در روایت آورده است که از عیسی بن مریم میسر و بعضی گویند چهار هزار پیغمبر بود که هر یکی شریعت بود  
تو به منوره جواب هر یکی شریعتی ملائکه داشتند که در آن را در خور تو می نمودند و لیکن از همه نخست با تو  
مختلفه شریعت موسی علیه السلام بود و چنانچه در شریعت پیغمبر حسب سافران و مقیمان و زنان و مردان  
و غایب و احراز احکام مختلف بود پس خود سوال پرسید و تقدیر منم که هفت است هر کس را جملنا متقبل کل حسنا  
نیاورد و از وی بچنانکه فضل کرد و خواست در تقدیر و تاخیر بیدار کردن سابع و هشیا کردن و محاط است و  
باعث شدن دست بر نظر و تامل که بدان معنی در دل با استواری قرار گیرد و ثبات و استقامت پیرو و بدانکه  
جبار و عجز و رفی و کل معقول و دو مست هر یک را از تقدیر او از جهت اهتمام مذکور است چه مقصود درین کلام بیان  
اختصاص شریعت هر یک بر یک قومی یا بر یک بنی است و بعد و تقدیر در منکم تعالیم خاص بر غائب است که از امتنا  
است پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاضر بود و از پیغمبران پیغمبر علیه السلام و امتان و دیگر غائب بودند  
بر وجه تعالیم بر غائب صیغه خطاب آورد و تنکیر شریعت و منها جا برای افراد است یا برای تعظیم و کس  
شاء الله لجهلكم امه واحداً خطاب مردمان راست و این سویدست مرتقدیر اول را که در دل  
جملنا منکم گذشته و بر تقدیر دوم از جهت احتراز از انتشار ضمیر این نیز خطاب مر پیغمبران دارند و تقدیر  
لجهلكم و فی ابد و احوال پذیرند این شریعت طایفه است بر فعل یا ساقه معنی نیست یا اگر خواستی خدا  
عز و جلانی مردمان از اهل تورتیه و از اهل انجیل و از اهل قرآن شما همه را یک گروه گردانید و می توانی و توافق و عمل  
بخشیدی سومی بکثرت خواندی مکان یک طریقه کردی و لکن لیبلو کف فی ماک  
الک کف لکن برایی است و لکن لیبلو کف چار و مجروح و متعلق است مفعول محذوف و اما لکن  
اما مختلفه و اقواما متعدد لیبلو کف معنی نیست و لکن شما اگر و همه را بشمارد گردانید چنانچه میان شما و شرک  
اختلاف انجاسید نماید و آنچه از خارج عالم دارد که است از شما که اعتراف میکنند و کیست که هر انسانی  
شرعی دیگر نظیر بری افغان چه بر قومی را ملائمه حال آورد و بشناسی بسین آمده و در شتی ملائمه بقدر او معین شد  
قامتند فوالله انما یست با غایت بیاید است پس خیرات را پیش گیر و نیکی و نیکوکاری پذیرد و بر  
هر شریعتی متفق برین است و مطلوب همه اینها همین است اقل و نیکی بکنید و بمقابل او معلوم است که  
از همه بدیها باز نماند و باید که بکسر کس بر نیکی که بحال او بلائمه یا استقامت او موافق تر باشد بیشتر آورد  
و هست بچنانکه بی آن بیشتر نماز و پیروی ساطع بر عادل و احسان و علما را فاداست و میان و با او از است و با  
را عبادت و از دقان را فکر و جمال و جلال خدا بمقبولان و از شک دنیا و عقبی و اغنیاء اجمود و سعادت و غلال را  
امانت و دین است و در آن را هر چه کردن معیار بلاغت خدا فی بلاغت نبوت و در آن را ب بلاغت خدا





و گاهی برای تحقیر بود اینجای برای تحقیر است که قول مذکور گاهی علیه و جرمی فحش است و آن کس که میگوید  
 الذین یحبون الله و یحبون رسول الله و یحبون اهل البیت و یحبون اهل الدار و یحبون اهل القبر و یحبون اهل النار  
 خویش را میگویند و بر کار خویش میگویند و بر کار خویش میگویند و بر کار خویش میگویند و بر کار خویش میگویند  
 عاشقانه اند و از این کلمات از حکم بیافزاید و از این کلمات از حکم بیافزاید و از این کلمات از حکم بیافزاید  
 میگویند یعنی طبیعت و متغیر است و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 معلوم است و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 یا برای توجیه بران معنی را میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 یعنی نشانه که بر تو بیاید و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 یقیناً و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 سن و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 یعنی لام معنی دارند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 یقیناً و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 ایقان دارند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 آموختن برای تاکید تفسیر مکرر است معنی آنست که در میان دو کلام متصل و میگویند و میگویند و میگویند  
 بر جمله لا یحبون الله و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 مگرید و بر حکم دوستی متناهیست و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 دشمنان با اعتبار آنکه دوست و دشمن دشمنی ایشان بدو میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 نباید کرد و ایشان را بدین معنی نباید آورد و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 بر فقه طبرستان و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 یا حال است یا جمله و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 دارد و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 از جهت حاجت ماست و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند  
 بر وجهی که است و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند و میگویند

ع

و قیاساً بر  
تفسیر سوره بقره

مقدر است که تا بهوت بر کفر و کافری مانند ایشان راه راست نگیرد و این پذیرنده فقر است **الَّذِينَ**  
**فِي قُلُوبِهِمْ مَقْتٌ يُكْفُرُونَ فِيهِمْ كَيْدٌ وَهُمْ يَقُولُونَ كُنْشَى أَنْ تُصِيبَهُ آفَةٌ أَوْ كَرْهٌ أَوْ مَخْلُوعٌ**  
اول است بر تری و جمله بسیار چون بگویند حال سستی یا وجهی بر عکس این مقال است و تواند بود و تری  
تبریر باشد بر دو جمله حال بود و تواند بود بسیار چون را بگویند دوم دارند بگویند بر او جواب داد این صفت است  
بندارند از این تفسیر با آثره مفعول بخش است و بخشش تا آخر مفعول بگویند است و جمله قریب الذین فی قلوبهم مرضی  
ای شک و نفاق بسیار چون فی مولا شتم باشد معنی انیت چندین آیه های غرضی را لایمان را بدایت شمس  
دل ایشان در امتداد نیاید و هم بدین سبب است که می بانی کسانی را که در دلهای ایشان مرض نفاق است اگر چه لایمان  
ایمان می آرند و باطن خلافه و شقاق دارند آن گروه دوستی ایشان با جماعت می کنند و ذم موافقت مصاد  
ایشان بر تری درین حال که پند می جویند و ضرر مصداقت و موافقت میگویند می گویم که ما را از سرستی حاشه  
و اضطرابی با ایشان دوستی بیشتر بریم برای روزی و روزی قعسی **لِلَّهِ أَنْ يَكُنِّيَ يَأْتِيهِمْ أَوْ آمَنَ**  
**مَنْ عِنْدَهُ فَخَصُّهُ عَلَى مَا كَانُوا فِي أَنْفُسِهِمْ يَكُونُ يَكُونُ** کافری شد بسیار است چه کرد و گفت  
ایشان سبب برای این که این سخن گویند و غلبه خویش و نداست ایشان جویند و عسی از ندای ترحیم است و ترحیم  
از کریم دلالت بر حق کند و دلیل بر حق و قیاس باشد و عیون است بر این یا فی و از تفسیر این سخن می پندارند  
معنی انیت نزد یک خدای فتح را با کاری و دیگر از آثار قدرت خود بسیار و فتح را که کسی فتح کند کسی  
فتح میجوید که پندار و او امرش کند و کسی قتل می قتل و او را بر می قتل کند و کسی عفو کند و وضع خویش  
بر ایل کتاب دارد پس ایشان بنا بر این که نفاق را در دلهای فرایض پنهان کردند از نفاق و او را تسلط  
پنهان کردند و بگویند **الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآلِهِ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآلِهِ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآلِهِ**  
**الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآلِهِ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآلِهِ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآلِهِ** ما را از توفیق حقیقت و بر  
قرآن با رفیع معتمد بود برای حکایت مقال و مومنان در هنگام ممدد گفتارند که این دو فقره و او  
بالفصل بقرآن معطوف است بر آتی مفسر سبب است **بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى آتَى الْمُؤْمِنِينَ إِلهَ مُنَافِقِينَ** و است  
برای تفسیر صفت منافق است جدا ایمانم یعنی فی شقاق و جهل و غیبه است از حقیقت است جدا ایمانم  
جهدی فی ایمانم تا که بدو تعاطی و جدا ایمانم بدل است از ایمانم یا حال سست است از ایمانم و می جدا ایمانم  
یا نصب او از جهت ظلمت بود برای انفس و یا باشد فی وقت جدا ایمانم یا نصب او از باب ضرورت و طلب  
باشد ای انفس و یا باشد سجد فی ایمانم انفس که گمان نیست چو سبب است بر طریقی است معنی جدا ایمانم  
و وقت قسم را لعنم گفته اند و وقت انفس را لعنم گفته اند و وقت انفس را لعنم گفته اند و وقت انفس را لعنم گفته اند

ثلثه  
الرباع

که سامع موافقت ایشان از مکران است معنی انیسبت میگویند مومنان ایشان یعنی منافقان سوگند خود وند  
 و در سوگند های خویش کوشش نمودند یا درین حال که در سوگند های خویش خداوندان کوشش بودند بدین ترتیب که ایشان  
 هر آینه با شما اند باطن موافقتند و بیرون شما از نازل بر حضرت شما میگزارند حیثیت انما انهم فاصحوا  
 تحسین اینست ○ و داخل مقول مومنان است حال است به تقدیر قدر معنی اشارت در سوره ایلیم  
 گوئیم قد حیثیت اعمالهم با مقول خداست پس بیل استنباط چنانست که سامع گفت کیف صار عالم قال حیثیت اعمالهم  
 معنی انیسبت کارهای ایشان ضلالت گشت و گردانها را ایشان افعیال پیوست در دنیا خور و زار گشتند و در  
 آخرت در درک اسفل رفتند پس گشت ایشان زیان بزوگان فانی و خاسرندگان کدام نسیان ازین بالاتر  
 کدام ضرر ازین برتر بعد عمر و کل بریا و نفاق مشقت کشیدند و در پیشین میبویست ندیدند بلکه بفرست وقت  
 ابدی رسیدند و حرارت غدا بر سر می چشیدند نفوذ با شد من ذلک قطع آن کو یک خاک نیز  
 غریب بدست بنیز بدو دست روی خود میخست و میگفت نهایی ای کافوس و درین بن  
 یک دانه نیافتم و غریب گشت یا ایها الذین امنوا من یرتد هیکم عن دینهم  
 فسوف یأتی الله بقیوم یحییهم و یحییون الله اذله علی المؤمنین اعبروا  
 علی الکفر باینست این آیت نیز مراد از فانی العقود را بیانی دیگر است یا ایها الذین امنوا برای تاکید  
 تشبیه مکرر است علی المؤمنین فی علی الکافرین متعلق اند با ذلت و عزه و جمله یحییهم و یحییون صفت است مکرر و اوله  
 و اخره هر یکی صفتی دیگر است معنی انیسبت ای مومنان هر که از شما از دین خویش مرتد شود و از اسلام سو  
 گند باز گرداند از درک ایشان مسلمانان دیگر را زیان بر آرد زیرا که بعد مرتد شدن ایشان خدای قومی دیگر را آرد  
 که ایشان را دوست دارد و ایشان را دوست دارند و حقوق او را بجان متین بجا آوند و توابع کنند  
 و مهربانی نمایند با شما بر مومنان عالمیان و قوان با شما بر نفی کافران و در ذکر اخره بعد ذکر اوله علی المؤمنین  
 تکمیل صفت مومنان را بر مومنان و کافران و انباشت که ذلالت اضطراری بود ذکر اخره علی الکافرین آورد و دفع و کم  
 کم و میجا آمد و فانی است بر علی الله و کایما فوجن کو مسة لا یسیعه این جمله با معطوف  
 خویش مصلحت است معنی انیسبت در اخره ما خدا را میجوید و از ملاقات او شگفتانند و ترسند  
 باز و از شتر باور آورده و از جواد باز غایت و خیر را بر همه ترسیم نکردند و اندک ذلالت فضل الله  
 یوی توفیق من یکشت است که ذلک بنده است فضل الله خبر تبت است یوتی من شایع خبر  
 و دیگر است ذلک اشارت است سوی مذکور از محبت و معبودیت و توابع با مومنان و نفرت از کافران  
 این جمله نیز بیل است معنی انیسبت آن یعنی نیل غنائل مذکور و در آن خفا تل سطور و اثر فضل خدا

علاست نفسی لطیف حق جل و علاست هر که را خواص بدو و بر سر هر که خواند این اوست  
 وَاللّٰهُ وَاسِعٌ كُلِّ شَيْءٍ ۝ این جمله تزیین بعد تزییل است معنی انیت و خدای منیع عطا  
 همه کلیات و جزیات و انیت را و است کرده اند و بعد دنیا و دنیا پر و خلقا را بنده کرده و بر تزیین  
 سه در عهد پیغمبر علیه السلام نبی بدان که ربان ایشان بود عیسی ماسن بود و بعد غده و برین آمد دعوی پیغمبری  
 کرد بعد از مدین حستولی گشت عامل پیغمبر را از بلاد یمن بیرون آورد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مدعی معاد  
 جبل در دنا یمن بنیشت فیروز دلیلی شب در آمد او را گشت شتر او یک نایت پیوست و شتر بی که او گشته شد  
 پیغمبری بر پیغمبر خبر آورد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بگشته شد از ایدان را خبر کرد و دم روز رخت  
 خود سوسو عالم بگاشد و در آخر ربیع الاول خبر گشته شدن او میلان مردمان رسید و دوم پیوسته گشته  
 کتاب که او نیز دعوی پیغمبری پیوست تا آنکه پیغمبر بگشت بن سینه رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم را  
 بعد فان المظفر بنی قحطالی و خلفه ملک پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در جواب او بگشتن فرمود ان الارض لله  
 وورثته من عباده و الفاقبه للمؤمنین امیر المؤمنین ابوبکر را بالشکر با نام ذکر و سید مذکور پیوست و حشی  
 قاتل حمزه که در لشکر ابوبکر بود که گشت و شتر مسینه مذکور بگشت پیوست و حشی مذکور میگشت در جالبیت  
 بهترین سوسنا را بگشت و در اسلام کترین کافر را یعنی مسینه که کتاب را زیر تیغ آورد و دم سوء طلحه بن خویلد که نبی است  
 گروه او را و بعد از دعوی پیغمبری کرد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم خالد و لید را بالشکر و قتال او آورد و سلم  
 مذکور شتر همت و جانب تمام رفت آنجا مسلمان گشت و بعد است پیوست و هفت گروه در عهد خلافت  
 خلیفه تحقیق امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه قراره خطفان بن سلیم بنی ربیع یعنی قسم شایبان  
 زن مسینه که کتاب که او نیز دعوی پیغمبری کرده بود کیده و بنی بکر بن دایل امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله تعالی عنه  
 لشکر کشید یعنی ایشان را زیر تیغ آورد و بعضی را مسلمان کرد و بعضی گویند اکثر برب من شدند و سلم  
 نزوح را انکار آوزند گفتند نماز خواهیم گذارد و بر سب سجد و خوانیم نماز و زکات که می طلبند و نخواهیم داد امیر المؤمنین  
 ابوبکر گفت سوگند خداست سوگند من باز نماند اگر باز دارند ایشان از من عتاقی یعنی تا تو نباشی تیر  
 که واجب باشد بر ایشان هر گز نباشد قتال کنم از جهت آن یکی در عهد خلیفه با همدی و صواب امیر المؤمنین عمر  
 ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه و آن غسان است طایفه کسبی او را انصاری ساخت بعد اسلام تر شد  
 و او را در یمن دم انداخت و این اخبار را از آینه پر و جیحا مجاز بود که بعد در و آیه ارتداد و ارتداد شده  
 انچه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم خبر کرده بود که واقع خواهد شد واقع گشت و ظهور پیوست بعد از تاد  
 ایشان جماعتی سوسی اسلام شافت و دولت ایمان و اسلام بایست و است کرده اند و توح









استغفار برای توبه یعنی توبه ای که خداوند بزرگوار بر حق اهل حق علی الانسان صین من الدین استغفار است و چون  
 انبیکم و ذلک استغفار است بترایان ماکه بزرگوار باطل ایشان سبب است و موجب فقر و مشقت است  
 و مشقت سببی است از جانب استغفار ضد برای ضد دارد بر طریق فشرحه فیما یلیه الیمین و یزید و یزید  
 تفسیر بود و من در من لغت استغفار موصول باشد جمله لغت استغفار یا معطوف خویش جمله من است موصول یا معطوف  
 محذوف منضات بقدر من لغت استغفار از شر بود یا غیر بقدر محذوف است بقدر هر چه بود و من لغت است  
 باشد و جمله استغفار دارند و جواب می بینی بگویند و توانند و که معذات و ذلک تقدیر کنند بقدر  
 من اهل ذلک گویند تقدیر چنین باشد انبیکم لغت من اهل ایمان الذین تدعونهم من لغت استغفار بزرگوار  
 من یا غیرت او چنانکه گذشت و ذکر آن یا لا اله الا الله و جمله ذلک غیر بکمالاً متعلق است بکمالاً تفسیر است از کمال  
 شر معنی انیس است بگوای محمد بدستی خبر یکم شمارا بدینی که بدتر است از آنچه شما از جهت نقصان فقر  
 و بلا و مشقت و محبت بدینا بدین یعنی دین یا گویند خبر یکم شمارا یکسا نیکی بدینا از قوم که شما ایشان را  
 باعتبار امور مذکوره بدینجا بیند و ایشان را از جهت مشاق مسطوره تقسیم است بدی سیدان و دین که  
 که فدای او را لغت کرده است و در ورطه غنیمت و چشم آورده است و بعضی از ایشان را بوزنه و خوک ساخته  
 و در بلای مسخ و تبدیل صورت نامانند و بعضی از ایشان را بحال کبر بستیدند و اطاعت شنیدان گزیدند  
 این معنی برقرره و بعد از طاعت و شکر بر صیغه ماضی و مضارع و فاعل است و نیز بگویند لغت استغفار سبب است  
 روی نموده و برقرره و بعد از طاعت که بعضی را به حسب دل و بر طاعت است و نیز بگویند لغت استغفار برقرره  
 و انرا نیز در اندر عهد با کسی برقرره فعل بر طریق حذر بود و جبر از جهت اضافت عهد سوخی او باشد و معنی چنان  
 آید و گردانید بعضی از ایشان را بوزن گنجان و خوکان و بوزن ستمه گو سالک و اطاعت کنند و شنیدان صاحب است  
 بوزنه شده و جواب آید خوک گشتند و بعضی بر و دروغ مسخ است و سبب است و در اندر جوانان ایشان را  
 مسخ بصورت بوزنه و پیران ایشان را بصورت خوک بنیدارند ایشان بدتر اند از روی بیکان یعنی بیکان ایشان  
 بدتر است بدتر بیکان کسانیت از بدتر بیکان صاحب بیکان بود بر طریق الکرم فی جملة و الحجب  
 داره و الشرف فی قبه و العلاء فی جنبه و گم شده و ترسند از روی بیکان و این کتاب است از این که ضلال  
 او اکثر است و این طایفه را بدتر دانید و گوی که اهل این در بدی نیست و بدتر خود هستند  
 سوا این شریف و افضل از شرف و افضل اند و لاله بر وجود اصل صفت و در بعضی خلد کنند پس لازم آید که درین  
 اسلام نفس بدی نباشد و در مسلمانان نفس ضلال بود و جواب القاف دین اسلام مسلمانان است  
 نفس شریف بعضی بر طریق فرض محال بود و یا باعتبار امور مذکوره از فقر و باری و مشقت و عذاب تقدیر شدیم

و مجازاً خصم باشد و اگر ذلک اشارت بر اذن کافران و انتقام ایشان یا سومی فقر و مشقت مومنان که  
 کافران بدان عیب میکردند دارند و دین ایشان را که موجب عقاب موبد نیست موجب عقاب مخلد و زار  
 ابد و خواری سرند بتر از عسرت و سفت و محنت و مشقت مسلمانان نبوازند و تفصیل اشکال نبود و سوال  
 مذکور در نشود و آنجا که فرمود **وَلَا تَجَاوَزُوا لَهَا صَبْرًا** و قد جاوزوا بالکفر و هم قد خرجوا به و الله اعلم  
**بِمَا كُنْتُمْ تَفْتِنُونَ** و جمله اذا جابر کم عطف است بر جمله اذا نادى تیمم الی الصلوة اتخذوا ما تروا و لعبا  
 و جمله قل یا اهل الکتاب فصل متبوع مناد و جمله قل مل ایتمکم بیان جمله معطوف و معطوف علیها معترضة است و جمله  
 و الله اعلم تکمیل است برای دفع و هم پوشید و ماندن کفر ایشان که آنرا پوشیده میدارند و هست بر پنهان کردن  
 آن میگمارند و اذا مذکور به طریق و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا انما برای استمرار است زیرا برای استقبال زیرا آنچه  
 ارتباط و هم قد خبر موصوفه بصیغه ماضی یا مجتبی است قبل دشوار است اما بر تقدیر استمرار لغو و مجتبی بود متضمن دخول  
 و خروج ماضی باشد و ربط مستقیم آید معنی مشکل نماید و جابر و معنی بالکفر و به حال نسبت ای قد دخلوا  
 ملتبسین بالکفر و هم قد خبر جوابه ملتبسین این برود و جمله نیز حال است از قالوا انما معنی نیست چون بودند منافقان  
 بر شامی آیند و خود را بر صورت مومنان مینمایند میگویند ایمان در ده ایم و تصدیق اسلام کرده ایم و حال  
 نیست که در آمده اند یا کفر در دل دارند و فقط انما بدو معنی بر زبان میرسانند و ایشان بدستی هر بار با کفر در آمده اند  
 و یا کفر بیرون آمده اند و بعضی بر کفر مانده اند و مسلمان نشده اند و خدای عالم است بداند آنچه از کفر در باطن میپوشند  
 و بداند آنچه دشمنی دارند و در این امر مسلمانان میگویند خدای سرور ما داند و پیغامبر و مسلمانان ابوی با گمانند آنچه  
 میپوشند پوشیده ماند و اظهار آن بر مردمان تواند سوال در و هم قد خبر موصوفه بصیغه ماضی یا مجتبی است  
 کرد و در قد خواهم سند الیه را مقدم نمایم و در سر حقیقت و این فرق بر چه مبنی است جواب شک نیست که  
 ایشان در هنگام آمدن بر مسلمانان کافر بودند مسلمان تعلیم و نذر آمدن ایشان با کفر مشبه و ترویجی نبود  
 تقوی سیاق نشود و ابا در نه گام سیر و آن آمدن بعد از صاحب شدن مسلمانان مشاهده کردن محاسن بیان منطقه آن  
 باشد که دل ایشان سوی اسلام باطل شود و محبت کفر از دل ایشان برود و ذکر خروج ایشان با کفر بخشیت مذکور  
 منطقه ترویج و تعلیم سند الیه بلای فادیت تقوی سیاق نموند و ترویج کثیر **وَلَا تَجَاوَزُوا لَهَا صَبْرًا** و الله اعلم  
**وَالْعَذَابُ أَكْبَرُ** و الله اعلم **وَالْعَذَابُ أَكْبَرُ** و الله اعلم **وَالْعَذَابُ أَكْبَرُ** و الله اعلم **وَالْعَذَابُ أَكْبَرُ** و الله اعلم  
 فی قلوبهم منی اگر تراسی منی نیز نباشد و بلکه بسیار خون فی الاثم و الله و ان حال بود و اگر تراسی منی تقدیم دارند جمله  
 بسیار خون مفعول دوم میارند لام ایست یا کافر یعلون تر جواب قسم مخدوف است بر از افعال ماضی فاعل  
 او ضمیر است و ما یعنی نکر و معنوی تعبیر است و مخدوف تقدیم مخدوف است و الله اعلم و الله اعلم

مساجد و محافل و انعام و انوار و جمله بخت تا آخر ترکیل است معنی اینست و بی بینی تو ای محمد یا ای مخاطب غیر من  
بسیاری را از اهل کتاب و مشرکان که در بزه کاری و دشمنی کاری و حرام خواری می شتابند و زبان کاری و دگر و ساز  
و خاکساری خویش درین کار در نمی یابند بسو گندای و می گندم که به چهری است که ایشان می کنند و سخت کاری است که  
دم آن میزند و دگر کارشایسته ایشان مسامحت است و در انهم و عدوان کولا ینما جهنم الوان کون و الا کجلا  
عن قور الخیر و الا شرف و اکبر **الشیخ** بطور لا تخفی عن است و جمله تقریر است  
مرقاچه عمل کافران و مذموم بودن کد ایشان چنانچه بر باغیان و دانشمندان و در باز و استن از آن کس ترضی  
شود و همه دانند که کار ناپسندیده و شان ناگوارین بود و معنی متعلق است به پیغمبر حتی اینست خیر از منب دارند  
ایشان زار بانیان و دانشمندان از دروغ گفتن و حکم ندای نهفتن و رشوة بر تحریف کتاب خداست و مال حرام  
خوردن کپش متاکون **ایضاً** معنی اینست که هر آینه  
به چهری است که در دروغ گوینان حرام خواریان میگویند و ناپسندیده کاریست که خود را در آن می افکند و تواند بود  
که تشنج ترک نمی شود از زبانان باشد و قبیح ساکت بود و دانشمندان از بیان حق بود و قالدت الی صوم  
**یكنا الله مقبول** که در آیات سابقه بعضی حکایت متضمن شکایت از یهود و بنی و عطف این جمله  
که متضمن شکایتی است بر شکایت سابقه سابق منور حق سبحانه تعالی چو فیاض خویش بر یهود و بنی و مشرکان  
کرده بود و ایشان را بسبب همیشه و غنا مفرط روی بدید و چون ایشان کفر و فسادند و به پیغمبر می محمد صلی الله علیه  
علیه و سلم نگریزند و توری را گردانند و از مسکرات و معاصی سر نیز میزند و می آید ایشان را بجهنم و بلا و عذاب  
گرد و کار ایشان از فراخی به تنگی و از غنا و عافیت فقر آورد و ایشان بتو به وزاری پیش نیامدند و دل بر خواستن و تقصیر  
نیارزدند بلکه بان تشنج و زشت کشادند و دل بر بیباکی و بی ادبی نهادند تا آنکه فخاص بن بازور گفت  
یا الله منفلوای حتی لا یطیع علیکم لکان یسبغ یعنی خدای می بخل و زریده و شک عطا کردید و پناهی می داد نمی داد  
پناهی می بختید نمی بخشید و دیگر این سخنند باز و استن او واجب ندیدند به هر حکم السامع شریک القابل شریک  
او گفتند و خجاستی که این سخن همه گفتند بسته شدن دست مثل است و در بخیلی و بسط ید مثل است و در جود است  
چنانچه در فی پیغمبر فرمان خدای عز و جل و علا شده خطاب و الا تجعل یک غلو لیه الی عنک و لا تبسطها کل البسط  
آمد و از کمال تقوی و عطا و نهایت و زافراط در سخا چنانچه محتاج سازد و در درگاه اقتدار اندازد و می شده حال  
بخیل را در اسلک عطا تشبیه کنند بحال کسی که دست خود را بگدون بسته و حال خود را بر شتر عطا کند بیکت بحال  
کسی که دست او شتران گشته اگر چه آنجا دستی نبود و زنی دست را که جواد بود و فراخ دست گویند و چون  
بود بسته دست خوانند وید اندر منفلوای گفتند و انباشت بکل کردن این سخنند و بفرمود و بی شبیه باطل باشد





گفتند و از شوم آن سیلا مبتلا گشتند و افکنندیم میان ایشان عداوت ظاهری و بعضی باطنی تا روز قیامت پنهانی بیکدیگر  
 مودت نگیزند و هیچ گاهی میان خویش التیام نپذیرند و ابتلاات نگیزند و این نیز برای تمییز عناینی است که بعد  
 محاربه آرد و در مقابل و از دیر یکی در کینه و بغض نباشند و در ظاهر سر یکی اعلی بود و در دل یکی دیگر در پیش و یکدیگر را  
 نگیزند و یک ساعت سامان نپذیرند که نام غلب سخت این بود و چه بالا تر ازین باشد **کتاب**  
**اَوْفَی سَمْعٍ وَاَنَا ذَاكَ الْحَرْبُ اُطْلَقَ هَكَذَا** **اللَّهُ** جمله استانفاده است چنانچه می گویند شد و اما التیام است  
 شتر شتر و غیا التیام قبیل کما او قد و اما الحرب لغوی است بمعنی نیست هر یک را ایشان آتش را بر سر یکی جنگ  
 با مسلمانان افزونند و یا اهل اسلام محاربه و مقاتله میکنند و دعای قتالی آتش جنگ را فرموده و عداوت  
 مسلمانان تا درنگراند از آن آتش مسلمانان را در امان داشتند و دستهای ایشان را از مسلمانان باز داشتند  
 با هر که در جنگ شتافتند و نصرت نیافتند و او ایست کرده اند که در آن وقت که علم اسلام افترا خستند  
 و سایه اعلی آسمان ساسی بعلیه علی السلام در جهان انداخته اند بسیاری از پیرو در بند محبوس بودند و پیش  
 ایشان ذات خدمت و بندگی مینمودند اما مقتدا و گفته لا تلقي بیوه یا ببله الا وجهه من اهل الناس یعنی  
 در شهری که یهودی در آیند و از خوارترین اهل آن شهر بایست و کسی حق آن سید را در حق  
**فَبَاكُوا** آنست که بر مصدق بر طریق ضربت سوطا می سیون سوعیا بفساد و افعال است ای سیون  
 و می فساد یا مفعول است ای سیون بفساد یا ظرف است ای سیون فی فساد این جمله عطف است  
 بر جمله سابق بمعنی نیست ایشان بفساد و یا از جهت فساد و یا در حالیکه فسادند سعی میکنند و در کار  
 فساد کوشش نمایند یعنی هر وجه که خدا می ایشان را در جنگ نظر نداد و گاهی در فتح بر ایشان نکند و همیشه  
 مقهور و مطرود و اندوهناک و مغضوب و مخدول اند از سعی بفساد نمی مانند و در راه فساد و و اند **وَاللَّهُ**  
**لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ** ○ این جمله تشریح است معنی نیست و خدا می نهانان را دوست ندارد  
 و فساد کنندگان را در جزو دوستی نیارد و **لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْاَكْثِيَةِ اسْتَمُوا وَاتَّقُوا اَلْبَكْبَكْرَةَ**  
**تَعْلَمُوا سِيْرَتَهُمْ وَكَلَامَهُمْ حَتَّى تَعْلَمُوا** ○ این با اسم و ضم فاعل است بر فعل محذوف را  
 ای و لو شئت ان اهل الکتاب استموا و اتقوا الکفر تا غنم سیما تم جواب است و لا دخلنا بهم جنات النعیم است  
 بر وجه شرطیه ممتنعه است برای بیان کمال فضل و امتنان و قبول توبه یا کثرت و غلظت عساکر و اگر کتاب  
 شدی که اهل کتاب ایمان آورده اند و متقی شده اند و پیغمبر گزیده و از معاصی پرهیز کرده اند بر آئینه دو  
 سیکر دریم از ایشان نجات ایشان را یا کفری و فلفلی می در سبب است ایشان سنت و بر آئینه در می آفرینند  
 را در جناتی که جامی انیم با و هنر است لیکن ایمان و توبه می ایشان تا بپشت گشت تکفیر سیات ایشان و

او خال در بنات سجود نه پیوست و لکن آنهم آقا موالی التوریه و الا انجیل و مآ انزل  
 الیه من ربهم کما کما ارض فوا یحصدون من تحت آن جلد صحرای مبدل  
 یعنی و ما انزل الیه من ربهم عطف است بر التوریه و الا انجیل لا کما جواب لو است جمله شرطیه است بر جمله  
 پیشه طلبیه معنی نیست اگر ثابت شدی که ایشان احکام توریه و انجیل و آنچه منزل است سوی ایشان  
 از پروردگار یعنی قرآن اقامت کرده اند کالیف پاکه در آن اند که در وسط است بجا آورده اند نه تکیه ایشان  
 از بالایی خویش و از فرومی خویش یعنی از برکات آسمان و برکات زمین بخور و دنیا از میوه های درختان که بالا ایشان  
 و از کشته ها که متصل زمین است یا از مسوه پاکه بر زمین افتاده است بر زمین مظلوم باشند و این عبارت است  
 رزق ایشان و از فراخی عیش و در جهان چنانچه آمده مقتصد است که این جمله ستافه است چون  
 در آیت سابقه گفت و لو انهم اقاموا التوریه و الا انجیل و ما انزل الیه من ربهم لا کما و من تحت ارجلهم  
 چنانستی که سامع اهل اول کلام اهل کلام گفت نقیل منجم آمده مقتصد معنی نیست یعنی از ایشان یعنی اهل کتاب  
 گروهی اند میان رونه و دوستان صرف اند و دشمنان محض اند جبهتی از دوستی و جبهتی از دشمنی دارند گاهی دل  
 بر بطایان می دهند ایشان برای دین سلام مقدانند درین راه قدم زدن تواند بعضی گویند مراد از آن مقتصد  
 گروهی اند که بر راه راست آمدند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم پایان آوردند و بر قصد بیل یعنی راه راست  
 و درست رفتند و از گمراهی بپاویان و ترسیان رسیدند چنانچه بعد از سلام بپاویان و چپ و راست رفتن  
 نصاری بنی بخوان و یحیر اراهم و نجاشی ملک حبشه و سلمان و امثال ایشان و گنبد و گنبد و گنبد و گنبد  
 مآ یقولون این جمله عطف است بر منجم آمده مقتصد معنی نیست و بسیاری از پیروان نصاری  
 بدخیزی است که میگفتند ایشان از غلو در عبادت و از شکاب اسباب شقاوت و شوق انگیختن و بار خستنا  
 عالی سخن یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ما یصلی علیک و ما یصلی علیک و ما یصلی علیک  
 تعالی علیه و سلم از آیات سابقه زشتی و اوصاف و ناشایستگی اخلاق اهل کتاب شنید و او را از ایشان کردار  
 ناگزیده و گفتارهای ناپسندین رسید و تحقیق گفتند اگر فرضیت زکات از ما برگیری ایمان آریم و طایفه دیگر گفتند  
 اگر سجده کردن فرمائی در دین تو و ما نیم چنانستی که پیغمبر رسید ما ذرا صانع حین یفعلون یا یفعلون و یفعلون  
 ما یقولون نقیل علی سبیل الاستیفاء یا ایها الرسول امحیی انیست اسی فرستاده خدا برسان جمیع چیزهای  
 از پروردگار تو فرستاده شده و تبلیغ کن آنچه وحی آن بر تو آمده و آن که گفت فکف فکف فکف فکف فکف فکف  
 اینست که رسالت در سالاته بعدی مفر و بعدی مفر و بعدی مفر و بعدی مفر و بعدی مفر و بعدی مفر و بعدی مفر  
 مستتر است و با شمار کلام برای پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم معنی نیست و اگرین کار کنی و حج

ع ۱۳

نویس

چیزی که فرموده شد در گوش خلق بیگانی تو تبلیغ مکره باشی رسالت پروردگار را اصلا و تقصیر کرده باشی و در  
 رسانیدن فرمان کوکار تعالی زیر که چون در تبلیغ خیانت ظاهر شود بر پنج سخن او اعتماد نماند این معنی رسانند  
 را همچون رساننده گردانند پس در رسانیدن وحی بگوش و پنج چیزی از اندک و بسیار پیش و در تبلیغ از کسی  
 خوف ندارد و شست و شوکت کسی خاطر آرد **اللَّهُ يَعْصِيكَ مِنْ الْبَنَاتِ** این جمله عالی است  
 معنی اینست وحی که بر تو منزل شده برسان بحال نیست که خدا می تواند که از مردمان جوهران  
 و ترسانان و سایر کافران حق سبحان تعالی و عده عصمت گردانند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم خوف جان برد  
 و در تبلیغ هر چه فرمان است بر دست دشمنان **اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**  
 این جمله ترتیل است موقت مرهمون سارا یلعنون و تاکید از جهت اتمام در اعلام مضمون این کلام بود  
 بر طریق اناسنق ملک قولاً ثقیلاً بغير ترو و سامع و انکار او بر اسی محض امانا اعتنا باشد معنی اینست بدست  
 که خدا صراطی نماید کافران را که دانسته است که ایشان اختیار کفر خواهند کرد و بر کفر و ضلال خواهند مرد و خود را  
 در ورطه تائید و عذاب خواهند آورد و از عدم ابتداء این چنین گمان در خاطر تلقی نیاید و در تبلیغ آنچه فرمان است  
 توقف نشاید تو در کار خویش باش دل خویش را باندوده کفر و ضلال خویش **قُلْ يَا هَيْهَاتُ الْكَاذِبُونَ**  
**عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ**  
 در آیه سابق ذکر تبلیغ پنج چیزی که منزل است بود و در اینجا تبلیغ یک فرمانی از فرمانها بر وجه ذکر خاص بعد  
 عام تحفین فرمود و توند بود که این جمله را بدل از بلغ ما انزل الیک و از تبدیل بعضی از کل بر طریق اید کم  
 بما تعلقون اید کم بانام و بنین ندارند معنی اینست بگو ای اهل الکتاب بنده شما بر پنج چیز از دین  
 و بر پنج امری از امور یقین یا بر پنج چیزی از امر مقبول و ثواب مامول تا آنجا حاصل آید از شما امر جلیل از اقا  
 احکام تورات و انجیل و آنچه فرو آورده شده است از قرآن و وحده و وعید شما و احکام آن و کتب هدایت  
 کشید **أَصْنَحْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ طَفِيفًا** و **مُصَدِّقًا** این جمله از باب طباب تکرار  
 بود مقصود او تا که باشد معنی این بالا ازین گذشته و ذکر او بمن قریب رفته **فَمَا تَكُنْ لَهُ عَصَا**  
**الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** فاب پیست معنی اینست پس نده که بین باشد تا بر کفر و زیدن قوس  
 که کافران و ناکر و بدین گروهی که سکارند که چون تبلیغ رسالت گزوی و فرمان خدا بجا آوری پس اگر ایشان تبلیغ  
 ترا قبول نکنند و ایمان بخدا نیارند ترا چیزی از آن دارد و ضلالت اسلام را چه کنی **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ**  
**هَادُوا فَلَا تَكُنْ لَهُمْ عَصَا** و **الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ** و **وَالَّذِينَ**  
**صَافَحُوا فَأَلْهَقْ** و **عَلَيْكُمْ** و **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ** و **وَالَّذِينَ**





که بخواهد بر حقیقت مآل حقش آورده و بپایان راهی معنای دیگر کرده نکته همیشه در این فرق بر چه مبنی است  
چون آنست که از جهت آنکه ایشان در حال قتل میغایج برانند هنوز مشغول در آنند بعضی را کشیده اند و محمد را که قایم  
نقاهم میباشند بخود میکشند برای کشتن گرد بگرد او میگردند و اینست که در اندیک روز برهنه  
پنجه را کشیده و بر روی پهلوی میمالند و با خنجر میزنند و صاحب شرع را در جهنم خویش داشت  
و دشمنان ایشان را از کرب و غم میگردانند و در کرب و غم ایشان نگذاشتند و در جهنم خویش را که گویان  
فیه شتت و قضموا و قضموا ان لا یملكون منه حساب بان میگردانند و بر فرج محمل آن بر خفیف از کرب و  
و خفیف ضمیرشان خوانند و سعی هر دو مختلف بر حسب اختلاف قرائه دانند و حسب معارف است بر جزای کاما  
که محذوف است و تواند بود که بر خمره فرقا که بود و فرقا قتلان معلوم بود و این چهار نیز داخل تعلیل و دلیل با  
سعی آیت چند آید و پیدا شد که ایشان باید اگر در دنیا میباشند و نگذیب و کشتن ایشان برایشان نیستند  
نخواهد ناد و آخرت عدلی نامزد ایشان نخواهد گشت و نگذیب قاتل بعقوبت نخواهد پیوست پس کور شدند  
یعنی رشتی عملی غمناک ندیدند کشتن سخن حق از کسی نشنیدند یا گوشه از دیدن علامات قدرت خدا  
و مشابه کردن عجزات رسول و انبیا و کشتن و انداز شستن بنانچه بینا میران از ایشان چنانچه در بیابانی افتاد  
و آنکه بپوشش گویند نه اند و شجره قاصد الله علیه و سلم عطف است بر جمله سابق معنی است  
پس قاصد بود و نه پیشانی آورد و خدای ایشان قبول کرد از ایشان را در موضع تنگی و نیکو کاری آورد  
و عطف است بر جمله سابق معنی است و اینست پست از ان باز که کور شدند و از دیدن  
عجزات و بر این باز ماندند و گشتند و بنا شدین سخن حق پیوستند دل بر طلب روجه خدا نهادند  
از این گفتار این نومن که حق نری اند چه تو که شاد و توشانی کسی ایشان شنایان بر روی حقیقت معنی که در خود  
آن نبود گفتار و شکی نیست که از حدیث است از ضعیف بود و در حدیث اهل کمال چه بعضی از ایشان بیا  
آوردند و فارهم کرده با قاعلی یکی از ایشان است بر روی تنازع و داد در عامل بطریق الکوا لبراعت است  
یا خبر است از حدیث است بر تقیه بر او ایستاده است و عمو و هموانی بر سرعت تقیه حرمی که مشتمل  
است است در صورتی که او را در پیانچه رید قاصد از جهت آنکه بر تقیه تقیه التماس با عامل می آید و او را نبود و شکی  
در هیچ چنانچه یقینان از یقینان و یقینان از یقینان که التماس با عامل نیستند و او باشد و یقینان از خفیه  
و از نوب التماس بلوغ الکوانی البرعیت پیدا اند و الله یصیر فیما یشاء من شئون  
این جمله مشتمل است بر معنی آنست که بعد از حال عمل کنندگان با حیر است و در معنی عمل میکنند ایشان  
این عمل از اعمال ایشان هر دو معنی بنمود و معنی کارهای از کارهای ایشان از خطره و در سنگین شده شود



ادور کلام مشرکان از جهت انکار موجودان است معنی اینست بسوگند یاد میکنم بدستی که کافر گشتند آنانکه  
 خدایا انا انت گفته جماعتی از مشرکان قائل بقیامت اند معنی هر چه را دواله و خدایا برانستیم سبب الیه میگوشید  
 سر او است که ایشان کافر باشند و مستحق لعنت باشند کزوند و کما بین ذالیه الا ان الله  
 قد اخذنا من قبله عهده ان لا یفعلوا مثل ما فعلوا و یفعلوا ما نهوا عن فاعله یعلم  
 فنی نکره مخصوصه شده هم ازین جهت مبتدا لاله بدلی سبب از محل من الیه امی من الیه الاله واحد  
 معنی اینست نیست هیچ معبودی بجز بگر الهی که یکی است معبودی دیگر معبودی نباشد و چون میبست قدان لا یفعلوا  
 عتقا یقولون کیستون الالدین کفر و افیه هم عذاب الالدین این خبر بطریق ذیل قسم افتاده تقدیم  
 بر شرط جواب قسم احکم جواب شرط داده از وی لفظ جواب قسم شده و از وی معنی جواب شرط آمده معنی  
 و بسوگند یاد میکنم اگر ایشان باز نمانند از آنچه میگویند و ترک ندهند راه اشراک را که دران می پونید هر آینه  
 برسد به مشرکان که نشان اند عذاب در دناک مقرون بایم و پاک هم در دنیا و جامع و اسقام و معصای الاله  
 و در آخرت عذاب ناکه معصای کفار و تنگی عذاب برای تقهیم سوال از قلم منی از قلت بود  
 استعمال او در عذاب الهیم چنان باشد چو اس استعمالی است که منی از قلت است در عذاب الهیم یا عتاب  
 فطاعت و نیت او بد که بر نسبت فطاعت به عذاب کثیر لیسر نیاید و وضع منظر موضع نفی درین خبر از  
 جهنت نفی برج بناط عذاب و اظهار جهت عقاب اقل لا یتوبون الی الله و کیست غفر و کفر  
 و الله غفور رحیم هر چه برای استغنام است فاعا لافه است معلوف علیه معذون است و  
 لا یستغفرون و عطف است بر فعل استغنی بر نفی پس نفی بر سر او و آید معنی و لایب متفرونه حاصل آید ای لا یعرفون  
 لاطلان یا یقولون فلا یتوبون و الیه یتقون و جمله مقرر شده است برای تحبیب نشان کفار و فجار در ارتقا  
 توبه و استغفار به تقار و جمله و استغفور رحیم ترتیل است معنی اینست انی استغفرا سید الملائه انچه میگویند  
 و غلط کردن در برانی که می پونید پس توبه نمی کنند و مستغفری بشوند عجب کارنی و عجب روزگاری که در راه  
 پویانند جمال بنمید اندازان باز تنبیه و نه و از انزال رجوع نمیکند بانیه جوع کنند و خود را در جبر غیبه مذکور  
 نمیکند و خدای غفور است خطایا امر زود رحیم است عطا یا بخش ما المسیحین این قرینه را لا یتوبون  
 قبل خلق من قبله الرسول جمله قد خلقت صفت است بر رسول یعنی مضایق بیج را این  
 میخوانند و یعنی او را الیه سید اند و بعضی زود و تقاضی می پونید ان استغفرا لثالثه میگویند از رسول  
 نمیدانند بنده خدا منی ندارند و قدر دیگر بر این نیست هر سه فرق توبه و استغفار و عتاب هر سه فرق مذکور شده  
 و چون منکران معصرا بخارند ما و الیه استعمال کرد و انما یاورد معنی این نیست بیج که پیغمبر صفت گشتند

[illegible]











مجتبایان و صاحبان را در تفسیرش ندانند کلام نجاشی بسبب آنکه از کتانی که بر صاحب شد  
 فرو آمدن چیزی یاد دارد که آنرا پیش من در تلاوت بازید جعفر طیار سوره طه تا آیه اهل انبیا حدیث است  
 خواند و بانچه که باید و شاید بر زبان راند نجاشی و این مجلس از کثرت شب و بیدار و بدو دستمالش میشدند و از بزرگی  
 که در کتاب شد که مریم چه سان است و از شان او چه چنان است جعفر طیار سوره مریم تا آیت ذلک عیسی بن  
 مریم قول الحق الذی فیہ میترون تلاوت کرد و باز ایشان را در گریه آورد و نجاشی با هم نهادند و از اهل صوامع  
 ایمان آورد و دین اسلام را تصدیق و انقیاد کرد و این آیه در باب ایشان نازل گشت و قهقهه کویه ایشان بشنیدن  
 آیه قرآن بتلوی پیوست و بعضی گویند نزول آیت در شان جیل مردیست هشت نفر از رهبانان شام و سی و دو  
 از حبشه که ایمان با شیل داشتند و دل بر ایمان بر پیغمبر جعلی انداخته و قرآن گماشتند بر پیغمبر  
 آمدند سیلان شدند معنی اینست و چون آنچه فرستاده شده است بسوی رسول بشنوند به پیغمبر  
 ایشان را که از آب آشامیدن و نشویند از آنچه حق را شناختند و معرفت او را شعاردل خویش ساختند  
 ایشان را چون حق پیشتر بدیده شود و انوار آن که بر ترو بالا ترو و ظهور یابد توان دیدن است چه حال  
 پیش آید و چه مرتبه رومی نماید سوال روایت کرده اند که بر امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله تعالی  
 عنه گرویی از عامیه آمدند و از وی درخواست کردند که چیزی از قرآن بخواند و در نظام نظم فرماید و در گو  
 ایشان برساند امیر المومنین ابو بکر آیتی بر خواند آنرا چشم ایشان روان گشت و از ایشان حالی و وجه  
 بنیان چیست امیر المومنین ابو بکر گفت کنا که کتب حق قست القلوب برین دایره ظاهر شد یا از یاد و جا  
 معرفت که ابو بکر بود از یاد و قیض و روح رومی نمود و قست القلوب فرمود و این معنی با کلام سابق موافق  
 نمی آید از روی ظاهر مخالف می نماید چو اسب بکار مردم از مشوق و طلب مقامی هست که انجا رسیده و قلق  
 و اضطراب مشتاق از حجت نازیدن چیزی نیست که آنرا ندیده طالب چون به نهایت مطلوب خود رسید  
 و بر قنای استعداد خویش حاصل شود از اتم گیرد و تمکین پذیرد از قلق و اضطراب باز ماندن نیست حد  
 در سلوک و تیر سنجاند و این مقام عالی است و درجه اکابر و اعالی است لیکن چون ناگهستن در قلق  
 و اضطراب فانی رستن صورت قسوت دل و ظاهر اثر سختی دلی است آنرا قسوت نام کردند و عا  
 مرتب بر آن وضع هر صورت متعصب آورده سوال چون معرفت حق را که نزد یک سماع قرآن سبب بکام  
 قلق با استقبال بود و تفسیر از معرفت مستقیمه در کمال و فواید بیغنه ماضی بجه و سیایع با است چو اسب  
 معرفت هر چه نیست زبان و حسی قبل است اما نسبت زبان بکار ماضی خواهد بود و تفسیر بیغنه ماضی نیز  
 اعتبار بیان نمود و یقولون کتنا انما کتنا مع الشهدا یقولون جمله مستان





در زمان ماضی ردی نموده چون اذ او را و اذا سئلوا برای استقبال بود لازم آید که سماع مذکور در کجا مستعمل  
 مستقبل باشد و جمع میان این دو وجه صیغه و صحت او بر وجهی است جواب این آیه در ذکر سماع  
 آینده و گریه آینده است سماع گذشته و گریه گذشته مذکور شد بلکه سماع آینده و گریه آینده از قصد گذشته  
 تبلیغ آمده معنی انیت پس ایشان را حق ندی هر وجهی را آنچه گفتند ایشان است باقر این سلیق که  
 دوال اند بر تصدیق و موجب اند بر بودن این گفتار از تحقیق و عده کرد که ایشان را جانی که برین جویها و  
 بود بدینهم و ایشان را در بشتهای مذکور خلوه و جاوید بخشیم و **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** **سُوءَ الْحَبَشَةِ**  
 این جمله ترمیل است معنی انیت و آن یعنی ثواب مذکور بر غیر نیکوکاران نیست و ثواب نیکوکاران است  
 و بدانکه ظاهر فائز بهیم الله باقوا امکان بناید بود که ایمان محض قول و مجرد اقرار بود تا موافق مذہب کراسه  
 شود و معنی انیت فائز بهیم الله باقوا فی قلوبهم و استتم فتناقل تصدیق و الاقرار چه اقرار بی تصدیق  
 گنایند و اقرار ظاهر را چون ویرم قلب را و اجی نماید و منافقان نیز اقرار بی تصدیق داشته اند و سوا ایشان را  
 مومنان نمی پنداشتند اما تصدیق بی اقرار اگر بپذیرا گراه و خوف جان بود یا از حجت فرست باشد یعنی بر  
 اعجاز است سزاوار اعتذار است و بر قول کسی که اقرار کن بود بغیر اقرار ایمان حاصل نمیشود و بر قول کسی ایما  
 مجرد تصدیق دارند و اثر بشرط اجرا احکام اسلام پندارند هر گاه اقرار بغیر عذر می موجب رضا باجز احکام  
 کفر و استحقاق بدین میشود و تارک قرار در جهالت طوع بغیر عذر بر سر و قول کافرست بر قولی کفر اصلی باشد و  
 بر قولی کفر ارتدوسی بود و **وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَكْذِبُوا** **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ**  
 این جمله حالیه است از قبیل و الحیش قاوم ذکر او از حجت اطهار و فوق ثواب مذکورست بی بیان شناعیت  
 صد او برین وجه از باب تمهیم بود معنی انیت و انکسانیکه کفر و زیدند و بدین اسلام نگرویدند ایشان را  
 مار باشند و دره و نوح معذب شوند یا **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ** **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ** **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ**  
 جمله لا تحرموا الملبسات ما حل الله لكم مر جمله او فوا بالعهود یا ای دیگر شش جمله ندانید برای تا کپی تنبیه بکسرست  
 ردو است کرده اند جماعتی صحابه که ارم و چند سی از یاران پیغمبر علیه السلام اختیار کردند و دل بر ترک  
 خطه و دستا آوردند و فرقه خود را برین آوردند که جامه شبیهین پوشند و در هیچ ذرات تن کوشند و زینت  
 دارند شب نماز گذارند سیلاب چشم روان دارند و در زمین مسیاحی کنند و خود را در بنایان افکنند و گشتند  
 و چربی بخورند و بعضی برین شدند که البتة و سبند و بعضی خستید کردند که بی خوش نبویند و راحت نداشتند  
 بچونید بعضی ترک زنان کردند و بعضی خراب کردن خانه لازم دیدند و حدیث اند ما بال انوارم فلو اک  
 و کذا لکنی اصلی و انام و اصول و فطر و نزع و حج النساء من عجب عن سستی قایس منی و در حدیث دیگر آمده

ع

یا ایها الاقوام تتریبون عن الشیء اخصه فالله انی اعلم بالله وانشدهم له خشیه و نیز روایت کرده اند که پیغمبر  
 علیه السلام گوشت خوردی و پالوده تناول کردی معنی اینست ای سونان بر خویش چیزی ای خوش آید  
 که حلال گردانیده شده است و ارم گردانید و حرام گردانید بنوعی که ای خدا برایت بداند که در آن بقای جان  
 و استیقامت نوع انسان بقاء و نسل فرزندان و تقویت اسلام و تکثیر است پیغامبر علیه السلام است و این نفع  
 عام باشد و آنچه متناهی است میسازد نفع آن مخصوص بذات هر یکی بود و نفعی که متعدی بود بهتر است از نفعی  
 که لازم باشد **فصل** و اما عطف است بر و لا تحریر معنی اینست و تجاوز میکند  
 از حد و در طلب تنفعت خویش بر آن اندازه که در مغفرت اسلام و اضطرار او و از ادراج افتید و در قطع نسل  
 و تقلیل اهل فضیلت کوشید مشغول شدن نیز آن شاید تا از نسل شما عالمی نماند که رین را به بیان علم تقویت  
 کند یا مبارزی روی نماید که اسلام را بجهاد و قوت و بدایا و شناسی آید که چهار ابعاد احسان و یاری و گپان و  
 بکیسات خسروانه سامان دهد و بپاسات بادشاهانه ارام بخشد که پسندد که این چنین جلالت فواید و خیرات  
 عواید بگذارد و دل بر منع خطوط و بازداشتن حقوق بگذارد **بسم الله لا یحب المعتقدین**  
 این جمله تزیین است معنی اینست بدستی خدای عزوجل تجاوز نکندگان حدود شریعت را دوست ندارد  
 و باز دارندگان حقوق ملت را و در حقیقت دوستی ندارد و در تفسیر آورده که عثمان بن مظعون پیش پیغامبر صلی الله تعالی  
 علیه و سلم آمد گفت بهیث نفس بر من غلبه کرده و دل مرا بر بعضی چیزی آورده و من میخواهم که کفر بمسئول گردانم  
 تا پیش تو یارسول الله بگذرانم پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود نفس تو چه میگوید و دل تو چه میخواهد  
 میخواهم از صحبت زنان بازمانم و خود را خسی گردانم پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم عثمان ازین خطر و خیال بازمان و حق  
 اتمه من روزه داشتن خود را خسی مناعتن است از جمیع در روزهای روزه باز دارد و تاثیر روزه و رشب در بدن  
 سستی آورد باز گفت میخواهم که کوه کبریا و از عشاق غلبت پذیرم تنها باشم دل کسی را به پیغمبری نرسانم پیغامبر  
 فرمود علیه السلام ازین خطر و خیال بازمان زیرا که در امت من کوشه گرفتار و از مردمان تنها گشتن و در سبب وقت  
 ستودن و قنطرنماز بودن سنت خوبی در مسیحی قنطرنماز نشستن است و صحبت مردمان بدوری پیوستنی باز گفت میخواهم  
 که سیاح شوم و در ایامت عالم بگردم پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود سیاحی اتمه من سفر حج است  
 و غیره کافران ستانند که در آن گشتن و در اطرافت عالم رفتن و همچنین دیگر و دیگر باز میدید از پیغامبر علیه السلام  
 رجوع آنان چه میکنند تا آنکه گفت در ذل نیگند که جمیع مال خود را در نیارم خود را فقیر و محتاج سازم پیغامبر  
 علیه السلام فرمود این که مال را نیست غیر بینی و فقیران را نماند نه چیزی و نیز باز که مسکینین قنای در ایامی دور و غم  
 حاجت او بشنای و موثقت یتیمان و دیگر و دیگر جای ماندگان پذیرد و فرزندان در عیال خویش خوش آری

و حقوق ایشان بگذارنی و اگر چیزی بعد از موت بماند در سه مرتبه از مسالمت بماند بهتر باشد ازین که مانای ایلیاکی  
 در بازنی و خود را غنی و محتاج سازنی باز گفت که در خاطر می آید که خوله که زن من است طلاق گویم و از او مهرگیری  
 و خلاص جویم پیغمبر علیه السلام فرمود زن را بگذار و شرطه طلاق او در خاطر مانده که مهر ببرد و مرا متهم کنی  
 که محرمات را بگذار و بیاز و وطن خویش بروی سوخی من آید یا باشد تیاق زیارت من قدم نهد و بعد وفات زیارت  
 اگر من کنه کسی که میرود بعد خود یکس زن یاد و زن یا سه زن یا چهار زن بگذارد و از روی نواب مرتبه صاحب  
 داده باز گفت یا رسول الله اگر او را سطلقه بگردانم از جماع او بان اتمم پیغمبر علی الله تعالی علیه و سلم این سخن را  
 نیز در کرد و نیت آن کار را در عرض طعن آورد و گفت مرد مسلمان چون زن یا کنی که خود را جماع کند و دم گذارد  
 حق ایشان زندگرو طی او معطل نیفتد و فرزندش نصیب نشود و فضل آن در باید و دعوی آن و صیغی در  
 باید و اگر و طی معلق گردد و او را فرزندش نصیب شود اگر آن فرزند پیش از بمیرد و در ره آخرت فرط او گردد  
 و برای ساخته کردن اسباب منزلی او پیش رو او باشد و اگر بعد از بمیرد کارهای دین و دنیا او خسته  
 بدو پیوندد و در روز قیامت برانی او نوری بود و در و شنائی باشد باز گفت اکنون میخواهم که گوشت نخورم  
 و دست بر خورون آن نرنگ پیغمبر علیه السلام فرمود ای عثمان ازین قصد و نیت باز نزن زیرا که گوشت  
 و دست میدارم و چون می یابم دل بر خورون آن میگمارم و اگر خدای خواهم مرا هر روز برساند و خورون  
 آن نصیب من گردد تا باز گفت یا رسول الله مرا خوش می آید که بخوشبویی نپردازم و دل خود را بطیب  
 آن خوشتر سازم پیغمبر علیه السلام فرمود جبرئیل مرا بخوشبویی ترغیب کرده خصومت را در روز جمعه ترک  
 آن را در معرض ناخوشی آورده بعده پیغمبر علیه السلام در در و خطور خاطر و فکر احوال او فرمود ای عثمان  
 ای سفت مرا عاف کن و از نظریه من روی بگردان که از نظریه من روی گردانده از من سنت من بازماند  
 و اگر از آن توبه نکند و بازدم بهایت من ندهد و بجان او تارک سنت خواند و روحی در او رسوی خود من بگردانند  
 وَ كَاوَا مَسَارِقَ قَوْمٍ لَّهِ طَبَا سَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَعْتَبُونَ بِهِ مُؤْمِنُونَ  
 عطف است بر ایچرمواد اتقوا الله عطف است بر و کلا و موصول با صله صفت است و از آنچه  
 روزی کرده است شما را خدای از رزق خلال بخورید و در تحمیل اذاعتاب خدای که پروایمان دازید  
 بر خورید و آنچه در دین بندگان او امضت کند اگر شما را بسود و نسیب بود دل بران بگذارید کَاوَا مَسَارِقَ قَوْمٍ  
 اللَّهُ يَا لَلْحَقِّ آيَةً مَا يَكُنْ لَكُمْ دَوَابِيتُ كَرِهَ أَنْ يَنْتَبِذَ نَبِيَّ مِنْكُمْ لِيُخْرِجَ طَبَا سَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ  
 که سبب است که اختیار کرده بودند در تحصیل آن انهم می نمودند و ارد شد از مواخذة بسوگندانی که  
 درین باب بخورده بودند و در حاصل کردن آن معنی نمودند و بیشتر سید در پرتو آیه بر وجه استنباط حکم







کنند و بعد هم تواتر را موجب عدم قرائت دانسته چه اگر قرآن بپوشی بحسب دلت تواتر تو نمی بینی و این عمل را  
 زیر اینچه عدم تواتر تواند بود که از حجت فراموش کردن بعضی نقل بود و عادت اگر چه مانع تقصیر قلبه است مانع  
 نیان باشد ذلک کفار و ایمانیکم اذا اختلفتم فی این جمله تریل است و این کلام محمول  
 بر ضیق معطوف است ای از اختلفتم و ششم معنی اینست آن یعنی آنچه ذکر کردیم و در بیان آوردیم کفار  
 سوگند های شماست برای کفارت جزیه جنت در بین تعیین کرده خداست چون سوگند خوردید و عادت شغوبید  
 و احفظوا ایمانکم این جمله معنی ششم است برای نگاهداشتن از سوگند و تحریر از عادت شدن در  
 معنی اینست و سوگند های خویش را از جنت نگاهدارید و خود را بر یار شدن بیارید تقصیر نام خدا بکنید  
 و عادت شدن از انتها حرمت نام و تبرید کذلک یباین الله لکم آیت که لکم  
 دشمنی است ای بیاناتی فلک البیان بیدار شد لکم آیت این جمله تریل است معنی نیست  
 همچنین بیان میکند خدا آیات کتاب خویش برای شما تا شما شاکر گردید و سپاس داری جویند یا ایها الذین  
 آمنوا لا یسموا انفسهم بالمسیسین و الاکذاب و الاکذ لکم در جنت من عمل الشیطان  
 فاجتنبوه لعلکم تفلحون جمله انما الهمز و المیسر آخر جمله او فوالعقود که در صدر سوره مذکور بود بیان  
 و گیرست جمله ندانید برای تاکید تنبیه مکرر نیست معنی صافی که در بیان بود و بین کلامین متصلین بیان نمود و او  
 فاجتنبوه سبب است جمله سبب جمله سابقه خبریه است معنی اینست ای مومنان نه تنبیه و نه قمار و نه مسیر  
 الضباب و از لام مکرر باید درشت از عمل شیطان پس از آن بر میاید تا رسد کار شود و خبریه مکرر خاص است که  
 بجوشد و مسک شود و گفت او برود و امام او یوسف و تخریق گفت او شرط ندارد و اشتراط رفتن مخصوص قول  
 ابو حنیفه ندارند و منسب قمار است یعنی مسیر گرفتن مال بخبر متعلق باشد چون گفتین با خدا رفتن و نرد و شیر و شرط  
 بگرد و باختن و الضباب یعنی بستانی که برای پرستش نصب کرده باشد و انما لام یعنی تیری برای که بعضی  
 نقشش می بری کرده اند و بر بعضی نقشش بر نهانی بری پیدا آورده اند اگر امری بری بیرون آید آن کار کنند و اگر  
 سخانی بیرون آید از آن کار باز مانده اند و شما میرید الشیطان ان یفزع بیکم الی حد اوة  
 و الیه ضاعوا فی السیر و المیسر و یسیرکم عن ذکر الله و عن الصلوة جمله پند است  
 بمؤمنین من عمل الشیطان را معنی اینست بدست می کشد شیطان مکر آنکه میان شما چون دشمنان  
 در آید بین هم و باختن قمار و شغی انگند و باز دارد شمار از ذکر خدا می و از نماز و ازین هر دو کار عظیم  
 شاق بچشم نفع کند که چون دست کردید از ذکر خدا و نماز باز نماند و همچنین میسر غالب را و نیست که مشغول  
 او از ذکر خدا می باز دارد و بر چه عادی باشد مشغولی شدن بند و بر کینه نماز و قتل آنکه مشغول







با مشقت کردار خویش حقوقیت و مسرت را در ناخوش کردن تشبیه یا کوئی تلخ کرده و بیسبیل تخیل در غرور  
چشیدن آوردن و چون محرم را کشتن صید حرام بود دلالت کردن و باعث کشتن و شبانه کردن تو  
رسانیدن نیز حرام باشد تخصیص قتل نیز از جهت آنست که مقتضای مقصود و رسیدن همانست و صید  
که در حالت احرام صید گردد و نیز کوه اختیار می و با ضبط از می طلال نگردد از جهت جنایت صنادید و دلالت  
مردار شود همچو صید و مذبح نجوسی و هر چه باشد کوه اختیار می و با ضبط از می طلال نگردد از جهت جنایت  
او قتل اشارت سوی این معنی است **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لَبَّاسَةً** جمله ستانده است چنانست که  
کسی گفت با بآل با وقع مناسب الاصطیاء فی الاحرام قبل النبی فقیل عفا الله عما سلف معنی آنست  
عفو کرد خدای از آنچه گذشت و تعلیم عفو پیش از ایشان در گذشت سوال که قبل النبی است گنا  
نیست در وجه جاری عفو و غفران بود و وجه منطوق و بال احصیان باشد جواب در شریع من قبلنا نیز محرم  
را اصطیاء حرام بود کسی از ایشان در زمان جاہلیت از جهت جمل بر اصطیاء و جبره منین و بعد و در شریعت  
جنایت گذشت منطوق سواخذ و انشت رقت کریم نظر عفو در کم گماشت و معنی **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ**  
عطف است بر فیلیا پیافه معنی آنست هر که سبوی عملی که در جاہلیت میکرد باز کرد و بعد از حصول علم نمی  
ازان باز آن عمل بیاورد خدای عفو و جمل از او انتقام کند و او با در عذاب و نکال **اَلَمْ يَكُنْ لَكَ**  
**ذُو النِّفَاقِ** این جمله تنزیل است معنی آنست خدای غنی است غنی است خدای غنی است خدای غنی است خدای غنی است  
بقوت خویش عذاب کند کسی را که مرتکب فعل حرام است **اَحَلَّ لَكَ صَيْدًا** و طاهر است  
**مَتَاعًا** لگن و لیسب یا کافه این جمله معطوفت پیوست تقدیر است مرا طلاق لا تقبلوا لصید  
و انتم حرم و بیان تفصیلی را که در این است متاع مصدر است معنی بقیع در عرب متاع گویند مایه المتاع  
مراد دارند چنانچه بیان گویند معنی مایه البیان پندارند و متاعا حال است یا تمیز و التمسیر عطف است  
بر حکم معنی آنست حلال گردانیده شده است بر شمار صید بخیر جمیل عام و طعم عام در یا یعنی گوشت را  
که متاع است بر خوردن می و منفعت گیرد و در کار و آن را که گوشتند که بگویند قدید گروه یا خوردن  
درین آیت امام شافعی فرموده باشد صید را معنی نمیدارد و تحمل اضافت بر است و ذوق حسی جمیع جانور  
آبی حلال پندارد و در این کتب و تفسیر و آو می آبی را حکم حل است نشان کرده و بر و آبی حرکت را نیز است نشان  
آورده و بر و آبی او را از جانوران آبی و آنچه بر صورتش حکار بان خشکی اند چون گاو آبی و ماهی آبی مانند آن  
حلال و نهشته و آنچه مانند صید و بری نیست جز اصناف نفع مانی حرام پنداشته و او حقیقتی است نشان  
از جانوران آبی جز ماهی حلال نمیدارد و غیر ماهی جانوران آبی را حرام نمی پندارد و صید را معنی اصطیاء







و زمان مسطور قیام بر مصالح مردمان و منافع دین و دنیا ایشان کاری گران است تا باینکه در هر  
خوشی و بدی گروانید بدستی خدای سید اندانچه در آسمانهاست از حرکات و سکنات و خواص این آیه که  
انتقالات کواکب و خضایق و فضائل آن و تفاوت میان ایشان و آنچه در زمین است از برکات و خالیات و  
نوشه و خضایق و تفاوت از ارضی و بقیع پس سید اندانچه در زمین است از برکات و خالیات و  
کسرت و زمین و تفاوت از ارضی و بقیع پس سید اندانچه در زمین است از برکات و خالیات و  
عظام امور و تفاوت جهان بر زمین که همان است که در آیه است و عظام امور و تفاوت جهان بر زمین که همان است که در آیه است  
از خصوص او بر کسی از ارباب عالم بود و این عظام امور و تفاوت جهان بر زمین که همان است که در آیه است  
اوسط شهر حرم متدانیست و مختص بمعالی عالم و سید اندانچه در زمین است از برکات و خالیات و  
پس تو این آیه را بشنود که تبارک و تعالی در این آیه و در هر چه بود و ذکر سنوات و ارض را بعد ذکر کعبه و شهر در زمین  
بدست لغت و نشر خوانند چه کعبه را منطلق زمین و شهر غرض که از نوع زمان است و زیارت عبارت از حرکات  
فلک است متعلق باسمان و آن آیه **وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** مع ان باسج و خبر خویش عطف است  
برین آیه و تعلیم مافی السموات و مافی الارض و درین کلام ذکر عام است بعد خاص بدانکه عالم بود و درین آیه  
نموده امور گرانیت است پس از آنکه درین آیه و عباد است در میان اجزای که چون خدای هر چه بدست  
جنانیت صید کنندگان در زمین حرم و زمان حرام و عبادت کنندگان در زمین کعبه و زمان شهر حرام بدست  
بعقوبات و مشروبات عبادات و انابات برسانند **وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ** و آن آیه  
**يَعْقُوبُ وَكَانَ حَافِظًا** در آیات سابقه ذکر حرکات اصلی و عارضی و منی از آن کرد و درین آیه تعلیم  
پوهید شد در از کتاب حرکات و بیشتر غفران آن آورد معنی انیسست بدستی خدای سخت است  
عقاب او از عقاب دیگر و نهی است مکرر و بدستی خدای آمرزنده است خطایا آمرزنده است  
و عبادت این جمله تعلیم است زیرا که عبادت عباد الله است و عبادت عباد الله است و عبادت عباد الله است  
بمعنای شدت عقاب یا شدت ایراد و ان الله غفور رحیم و معنی این هم کرد و عاصیان را در معرض عتاب  
غفران آورد تا خوف بار بما مقرون شود و سیدی غفران نبرد و معاذی الرسول **إِنَّ اللَّهَ**  
این جمله مقصود است برای بیان اینکه جمعیت تارکان انشال او امر و نهی و سنا عیان فساد و تنبی  
پیغامبران آن کند و هم مقصود فقهی و تحقیقی در نشان عاقد را و بفکند و کار او تبلیغ است و این  
مکرر و درین کار فقهی و فقهی نیاموده معنی انیسست بر رسول خدا و فرستاده حق سبحانه تعالی و در  
نبود مکرر ساینده آن را می رسد و چون تبلیغ زمان کرد خود را از عمره بیرون آورد و در

برورسانیدن بود قبول گشتن عظیمه او نباشد چون اگر رسانید محبت را طاهر گردانید از انچه از غلامی می بود  
 بر خوانند شمارا عذر نمی و حقی نماید که سیکه گفت او نخواهد شنید در دنیا و عقبی سزاوارش خواهد دید پیغمبر از آنجا  
 نخواهد بود و در شان او منقصتی نخواهد نمود و الله که حکم مآشید و ن و مساکت کثرت  
 تواند بود خطاب بر منافقان را بود کلام معنی و الله تعلیم ما تبون من فاقم و ما تکثرون من نفاق فیکم لیس و فاق  
 بود که خطاب بر اهل کتاب پندارند بر حکم الذین آتینا هم الکتاب یعرفونه معنی و الله تعلیم ما تبون من نفاق فیکم لیس  
 الرسول من الحق و ما تکثرون من استیقانه به معرفت الصدق پندارند و بر سر و تقدیر جمله معطوف بر جمله ما علی  
 الرسول الا البلاغ بود و متصل بدو باشد معنی نیست از خدا می پندارند از انچه اشی منافقان آشکارا میکنند از  
 وفاق و انچه پنهان میکنند از نفاق یا گویند خدای می پندارند از انچه اشی اهل کتاب آشکارا می آرید از انکار و  
 تکذیب از انچه پنهان میدارید از استیقان مقصود قل لا یستوی الی تحقیق کتب و القرآن و کتب و کتب  
 انچه کتب از انچه کتب خطای بر پیغمبر راست و این و می دیگر نیست مگر کسانی را که در راه از انچه کتب  
 روند و میان کمال و حرام فارق نشوند و مقرر نیست مقصود کلام سابق او را عجب که خطاب بر غیر معین را  
 و این کلام داخل مقول معطوف است و تواند بود خطاب بر پیغمبر بود و مراد خطاب است باشد برین وجه  
 خطاب بر اهل حق قل است خطاب خدای بر خود جل است معنی این نیست اشی می گوید و صحبت و طیب بر وی و این  
 بر آید بر وجهیست یا طیب و روی را یا جید بر این می حاصل نشود اگر چه بر اشی می گوید که شریعت نیست  
 آید و موجب رجحان نیست نماید فاقوا الله یا اولی الاکباب لعلکم تفلحون فاسبب است  
 یا اولی الاکباب جمله ندایه معتبره است بر می تلبیه و تحریر بر اقصای خود مندر از ایشان رواست که استقی  
 باشد و معنی و منایه بر روی خویش را نخواست معنی نیست پس از خدای تبارک و تعالی از معانی برین  
 ناز و عذاب خدا برینید و سزاوار گردید یا ایها الذین آمنوا لا تمشوا فیه الا تلبسوا فیه لعلکم تفلحون  
 تلبسوا فیه در حقیقت است مرا شمایر جمله لا تلبسوا فیه را شمایر تا آخر مراد فیه یا ایها المؤمنون و بیانی دیگر  
 جمله ندایه بر این تلبس فیه مکرر است روی است کرده اند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود  
 بیان کرد آن وقت که فرمود علیکم فیما اورد و حارث بن یزید و بعضی گویند اقرع بن حابس العاصی ندا  
 ام لا یدر زبان را ند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم ساکت ماند تا آنکه سوال را تکرار کرد و پیغمبر صلی الله  
 تعالی علیه و سلم لو قلت کل طعام لوجب علیکم ثم لو شکرتم لفضلتم فامروا کونی ما تکررتم بر زبان آورد و در شان  
 مذکور این آیه نازل گشت و این نظم بود و پیوست و صحیح است که روی پیغمبر صلی الله تعالی  
 علیه و سلم بالا رفیع بود و مقام کثرتش بود و وقت حدیث علی بن حباب سیال فلیسال فلیسأل فلیسأل

۱۳

من ختی الاخر تکلم بهاد مست فی مقامی اندا فرمود و مردمان گرو آیدند در سوال شدند مردوسی که مردمان در پیش  
او طعن میکردند پرسید من ابی یحیی مبر نام پدر او گفت صحبت منسب با او آرام پذیرفت مردوسی دیگر پرسید یا رسول  
پدر من کجا است یحیی مبر صلی الله علیه و سلم فرمود فی النار یعنی در دوزخ فرار او را بقوم ماوسی است  
او بدین سخن متعجب گشت و دل او بناخوشی پیوست یحیی مبر صلی الله علیه و سلم ان ابی زبک فی النار  
گفت تشبیه خاطر او پدر خود را با پدر او منعم کرد و در میان بودن ایشان در آتش سوز و یکی آتور و تاج حکم البلیه  
از اعمت طابت طیب دل او بود و صد مایه از دل او کم شود و این از بکارم اخلاق بود که یحیی مبر صلی  
الله علیه و سلم را روی نمود هر یکی از جنس می گوید یحیی مبر صلی الله علیه و سلم جوابان می شنید  
بعضی از جواب خوش میشدند چون سائل من ابی که طعن منسب از وفات و بعضی ناخوش میشدند چون سائل  
ابن ابی که از شنیدن فی النار ناخوش گشت در شان ایشان این آیه نازل گشت و این نظم بود و پیوست  
معنی اینست ای نونان چه سید از چیزهای که اگر ظاهر شود ناخوش شوید و آن **لَقَدْ نَزَّلَ اللَّهُ مُبَارَكًا**  
**حِينَ يَكُنُ اللَّيْلُ مُبَارَكًا** جمله شریفه بعد از این جمله اسمیه شود و بتقدیر و انهم  
ان سالوا عنها وقت نزول القرآن تبکم حال بود معنی چنین آید و شما ای مردمان اگر پرسید از شما  
در زمان نزول قرآن و اول آن **نَزَّلَ فِي قُرْآنٍ مُبَارَكٍ** ظاهر شود و وحی حکم آن **عَفْوَكَ اللَّهُ عَنْهُمْ**  
جمله ستانده است در جواب ناقص آمده بالسا تلین المذکرین بود یا جمله دعایه معترضه برای دعا باشد  
معنی اینست عفو کرد یا عفو کند خدای از شما از پرسیدن آنچه پرسیدید و بی حاجت رنج و تعب کشید  
سوال عفو در جریمه باشد و عمل مذکور از روی جریمه نبود و بعیر جریمه عفو چگونه روی نمود و جواب  
فعلی که از ان بنی و اید گشت و قیام و بیان پیوست امکان آن داشت که سنی بدین از ان واقع شود فعل  
مذکور پیش ازین حرام بود امکانی تنزل منزله وجود گشت و اطلاق عفو بر طین منیع فهم الکریم و سبحان المذی  
صفر جیم بعضی معجم داشته **وَاللَّهُ عَفْوٌ ذَكِيٌّ** این جمله تنزیل است معنی اینست خدا  
آمرزگار است گناه عفو و غفران پذیرد و پرو بار است گناهگار را بر روی مشائی نگه دارد **وَاللَّهُ**  
**تَوَّابٌ** چون **تَبَدَّلَ كَثْرَتُهُمْ** **أَصْبَحُوا أَكْفَرِينَ** این جمله تعلیل است یا حال است معنی اینست  
از مثل آنچه باطل میکنند و دم خواستن آن فرزند زیر که کسانی که پیش از شما بود از من جنس سوال کرد چون  
بغلاف طبع ایشان ظاهر شد قبول نکردند کافر شدند **وَمَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ تَبَدُّلٍ وَكَانَ اللَّهُ**  
**وَكَاذِبًا كَذِيبًا** این جمله معترضه است برای رد اعتقاد و عمل کافران در گذشتن بعضی  
و دیگر در آن و من درین سوره قرائه است برای تاکید عموم ثقی معقول و دیم بتقدیر است ای ماحول







و دیگران باندیشید بدین حوزة این تفسیر طلاق آیات امر معروف و نهی منکر بود یا ایها الذین آمنوا  
 شهادت و بیعتی که اگر احضار احد کفر الموت حین الوصیة اثنتی ذوا عدل منکم  
 روایت کرده اند که پس میان خویش عقد محبت پسند برای تجارت از بدین بوافقت و موافقت  
 زمین شام رفتند و نفرانی عدی و تمیم و یکی سندان بدیل سولی عمر بن عامر که بدیل فاکر و مرزبان  
 کالامی خود را در جوالی کرد و آورد جوالی مذکور نیز فیکان سلطنت سلیم کرد تا نگارند و بوشا و بسیار ندیده  
 هم در سفر مرده و پلان غریبه حق سپرد چون ایشان جوال مذکور را باز جستند و بر کالای بدیل مطلع گشتند و او  
 آنقدره منقش بدیر که در آن سید شقال فقره بود و خیا شت کردند که کالای که در آن جوال بود در نظر  
 نیامد و در جوال مذکور با کالای دیگر بر دوش بدیل مذکور سپردند و رفته اعتماد کرده گمان خیانت در دل  
 نیامد و ندانگاه مذکر که در آن ذکر آنقدره و سید شقال فقره بود یا فتنه بر حکم مذکره بدین اریان مذکر  
 بدین خیانت شتافتند و اریان مذکور بعد نماز دیگر که وقت هجوم مردمان و هنگام نماز توسایان است  
 پیش پیامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ایستادند و زبان بسوگند کشادند سوگند خورده خیانت آوردند و  
 بسوگند ندانگاه و رفته بدیل مذکور آوردند و سطور شخصی دیدند و قایلین را در سلطانیه کشیدند و قایلین گفت سن  
 و زوئیده ام از عدی و تمیم فرستاده ام باز توجه بر اریان مذکور کرد و ایشان را در مقام دعوی آورد و ایشان  
 گفته آوردند مذکور را از بدیل خریده بودیم هر دو نسبت قایلین مذکور فروخته ایم از ایشان گناه طلب کرد و ندانگاه نیامد  
 سوگند پرور شد متوجه شده که شما از فروختن بدیل که هورت شما علم ندارید و ایشان را در معرض و هوس  
 باطل نمی آرید بعد از آن تمیم مذکور رضی الله تعالی عنه مسلمان گشت و عدی بر دین نصرانیت مرد و بدیل  
 پیوست حکمای بیت کرده است محمد بن اسحاق از تمیم مذکور رضی الله تعالی عنه که بعد اسلام گفت  
 که من و عدی آوردند فقره بدیل مذکور را بر این درم فروختیم و با الفصدگان درم قسمت کرده استیم  
 چون مسلمان شدیم تر مال مذکور که بر درم و سوگند در رخ که خوردیم پیشمان گشتیم با الفصد و هم که استند  
 بود و در رفته بدیل را سیصد و با الفصد و هم دیگر که عدی خسته بود و آنرا نیز بر و چپ بر او اگر درم و بعضی گویند  
 تمیم پیش از صلح اقرار کرد و مال پرور شد بدیل آوردند بعد از آن بدولت اسلام پیوست این آیه در شان ایشان  
 تا نزل گشت و این نظم بر فیه است شعرا و عینکم متبایست معانف است سوی طرف میو ضرب  
 انما الامر یرشد بدین الوضیة بدل سبب از اذافه خیر و توانا بود و ایشان فاعل تعدد باشد بر طریق  
 انما یرشد اللص الجاد و شهادة و بیعتی که در میان محمد بن الحنفیه و امی مافرض علیه السلام پیش از آنکه ایشان را  
 یا ایشان بخدش معانف و خبر شهادة عینکم بود و تقدیر کلام شهادت تمیم و عدی حدیث است از حدیث

الموت طرف سنت مرشادة حين الوصية بدل سنت از و واعدل صفت سنت مرثان و اين جمله مر حكمة  
او فوا بالعقد و را که در صدر صورت بود بياني ديگر است و جمله يا ايها الذين آمنوا ابراهيمي تا كيد تنبيه كبر است  
معنى انيست اى سونمان گواهي بيان شايونى كى از شمار امر گن حاضر شود و لغات آن ظاهر گردد  
در هنگام و صفت و وقت توصيت گواهي دو مردى است كه عاقلت دارند و در احوال و افعال اعمال  
دل بزرگست و ركنى از نديا انچه موقوف است و شما گواهي و كس سنت از گواهيان از جمله شما اى خالبا  
يعنى از زمره مسلمانان او انچه در حق ما كويد انكلم صبر و تقوى في الاخرى فاصحابكم  
مضمينة الموت او آخران عطف سنت بر نشان من غير كرم صفت سنت مر آخران ان تتم فاعل است  
مرفعل عند و فترين ان فترتم مفتر است اى ان ضرتم في الارض ضرتم و اين شرطى است مستغنى از جسد  
اكتفا بما مضى فاصحابكم مضية الموت عطف سنت بر فترتم سوال چون شرط حضور است بالا كدشته باشد  
و ذكر فاصحابكم مضية الموت تكرار بود و جواب مقصود بشرط اينجا معنى فاست اى ان تعقب  
اصابت مضية الموت سفر كرم پس تكرار نيايد و سخن مكرردى تا ياد چدين شرط تعقب موت مسافر است  
و حضور مر شرطى ديگر است معنى انيست ياد و مردى ديگر از گواهيان از غير شما يعنى از كافران اگر  
مسافر شود پس چه شمار امر كى يعنى در سفر ميميرد چه بشهادت دو مردى از غير مسلمانان بر خست  
چون در سفر باشد بضرورت عدم حضور مسلمانان او انكلم صبر و تقوى في الاخرى فاصحابكم  
بالله ان اذ بكم لا تشترى به شتمنا و لو كان ذا قرى و لا تكلموا بشهادة الله  
انكلم صبر و تقوى في الاخرى فاصحابكم جمله ستانفست برامى بيان عمل بر تقدير و وقوع شك در صدق گواهي  
چنانستى كه سامع گفت كيف فعل ان اذ بكم لا تشترى به شتمنا و لو كان ذا قرى فاصحابكم  
مر آخران فيقتان يا شد عطف سنت بر تحسونا ان اذ بكم لا تشترى به شتمنا و لو كان ذا قرى فاصحابكم  
لا تشترى به شتمنا حكايه جواب قسم است بيان بقبول عليه است و لو انكلم صبر و تقوى في الاخرى فاصحابكم  
اى استويا كون مشهور را ذا قرى او غيره و لا تكلموا بشهادة الله فاصحابكم  
اشهد با دنى بلايه است اى شهادت امرنا مشر با دايها و نهانا من كتمانها و اخفاها مما هله انا اذ لم  
الاخرين ترشيل است يا تقبل سنت تا كيد او ارجعت انست كه اين جمله كذايت است از انا لا تشهد  
بما طل و لا تكلم حقا و مضمون اين جمله را بر سنى كسى عنه مدعيان خيانت منكر اند بر اكار مضمون جمله كند  
بصر اند معنى انيست اين دور انچه نماز ديگر كه وقت اجتماع مردمان و هنگام نماز ترساين است جسد  
وايشان را برامى تحقيق تغيير فرودن سوگند آيد چه وقت نماز ديگر را بطلان بطلان بطلان بطلان

در همه از ما می پندارند سوگند دادن درین وقت از باب تعلیظ سوگند بزبان بود چنانچه سوگند  
 در مسجد یا در خانه کعبه از باب تعلیظ سوگند بجهان باشد و بعضی از نمازندگان پیشین مراد دارند و بعضی اهل  
 دین آن گویان متعین پندارند پس سوگند خوردن بخدای اگر شک شود شهادت است گواهی و گمان بندگانه  
 در دفع و تنبیه سوگند خوردن که بدل نمیشود گواهی و این همای با معنی رشوت است تا نیمه گواهی در دفع بزبان  
 اگر چه مشهوره خداوند قدرتی بر دشمنان ما باشد و پیشوایان را که خدای بادی آن امر کرد و از کتمان آن  
 بنی و منع در ذکر آورد و تدرستی نشان هنگام که حال است تا نیمه گواهی در دفع بزبان را نیمه گواهی راست با پیش  
 هر آینه از گناهکاران باشیم فَاِنَّ عَذَابَكَ لَآ اَنفَعُ عَلٰی اَنفُسِنَا اَشْكُمَا اَشْكُمَا اَشْكُمَا اَشْكُمَا اَشْكُمَا اَشْكُمَا  
 مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِيْنَ اَسْكَنُوْا عَلَيْهِمْ اَوَّلًا وَلٰكِنْ فَتَقْسِمُ بِاللّٰهِ لَآ اَشْكُمَا اَشْكُمَا اَشْكُمَا اَشْكُمَا اَشْكُمَا اَشْكُمَا  
 مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِيْنَ اَسْكَنُوْا عَلَيْهِمْ اَوَّلًا وَلٰكِنْ فَتَقْسِمُ بِاللّٰهِ لَآ اَشْكُمَا اَشْكُمَا اَشْكُمَا اَشْكُمَا اَشْكُمَا اَشْكُمَا  
 مجروح علی است علی متعلق است بعینه و جمله شرط است فاخران بقداست ابقومان مقامها خبر مبتدا است  
 مبتدا با خبر جزا شرط است و جمله شرطی عطف است بر مضمون شرطی سابقه یعنی ان ارتبتم من الذین حال است  
 از فاعل ابقومان استحق علیهم الاولیان فاعل او مستاسی من الذین استحق علیهم الاولیان بالمشاهد  
 لن یجوز انما للقیام بها و تفرقها کذب الکاذبین و برقراره استحق بضمینه مجهول مفعول بالمسمی عطف  
 ضمیری بود که عاید برانهم باشد ای من الذین استحق الاثم و استوجب بالحمیانه علیهم الاثم برین قراة الاولیا  
 برنغ خبر مبتدا محذوف باشد ای هما الاولیان جمله مستأنفه بود یا بدل از آخران یا فاعل ابقومان دارند بر  
 برقراره نصب مفعول اعنی تیدارند و برقراره الاولین بر صیغه جمع بر صفت الذین باشد ای من الذین استحق  
 علیهم الاثم الاولین و تسمیه ایشان اولین از جهت سبق دعوی ایشان بر ذکر ایشان استحق است غیر مستحق  
 بر ابقومان مقامها و جمله مبتدا بحق من شهدا و تمنا حکایت جواب قسم است و با اعتدینا عطف است  
 بر شهدا و تمنا بحق من شهدا و تمنا جمله ان اولی المن الظلمین ترسیل است یا تعلیل و تاکید او بر طریق التاخر  
 لمن الاثمین است چنانچه ذکر آن گذشته و بیان او بالارافه منغنی نیست پس اگر ارجح یا فاعل یافته شود برین  
 این دو کس سوگند خوردند مذکور بر نگاری راستی شده اند و لما هر شود که در دفع گفته اند و سوگند هر دفع  
 خود را افروخته و دعوی رفع بر او خصم دعوی مادمی علیه یا خسته بین دو کس دیگر در مقام ایشان یعنی در  
 مقام سوگند یا استند بر کسی که مستحق شبهه اند و از ترند و شبهه است سوگند بخورند یا گویند که کسی  
 که مستحق شبهه و ثابت آمده از جهت غیابت بر ایشان است یا استند بر کسی که سوگند بخورند از ترند از قوا  
 ایشان اند و علم بحال ایشان و حیانت اعمال ایشان بیشتر و بیشترند این دو کس خدای سوگند خوردند



و قسم بر زبان آرند بر آنکه شهادت ما از شهادت ایشان درست تر است چه علم با محال ایشان اکثر است و ما  
از حق تجاوز نکردیم و باطلی بر زبان نیاورده ایم بدینشی ما آن هنگام که از حق تجاوز کنیم و دم از باطل ببریم  
هرگز عینه از ظالمان باشیم و از شتم کاران گردیم سوال چون در گواهی گویان اول کذب ظاهر گشت و در شکوفی  
ایشان تحقیق جوینست در گواهی و شبهه کنند ایشان صدق و حقیقت مانند و اصل تفصیل بتقصی آنست که مفصل  
در اصل صفت شریک باشد جواب بالا گذشت که میان مقبل و مغفل علیه شرکت در اصل فعل  
جایی تحقیق باشد جای بعضی بود چنانچه در ایشان اکثر من واجب تحقیق نشده و در فلان علم من انچه  
ذَلِكَ اَدْنٰى اَنْ يَّاتُوْا بِالْبَشَاهِدِ اَلٰى قَوْمِهِمْ اَوْ يَكْفُرُوْا اَنْ تَرَوْا اِيْمَانًا بَعْدَ اِيْحَادِهِمْ  
و لک اشارت است بر قیام دو کسی دیگر از قوام مدعیان کالایعده و حیانت او بسیار است  
ادنی آن یا تو یا الشهادة خبر است آن یا تو یا تقدیر بر این یا تو استعلق است با دنی بالشهادة علی حیبا  
متعلق اند یا تو او یا فوط است بر یا تو وجه تقابل میان معطوف و معطوف علیه تقدیر تقدیر معطوف علیه  
تقدیر شد است معنی اینست آن یعنی تخلف و شخصی دیگر از گروه مدعیان چون مدعی مدعی علیه  
وضع را مدعی علیه شوند و یا بخار آن ستمی بدین گروه نزدیک تر است بدین که بسیارند حاکمان این ابرو  
که باید و نشاید بر سر شهادت کرده شود و ایمانی دیگر بعد ایمان ایشان تا کذب ایشان ظاهر شود پس شهادت  
تقصیست که معنی از سوگند در دفع باز مانند خوف خدا یا خوف نصیحت فردنیا و بدانکه در تفسیر آمده است  
در آیه مذکوره دو وجه بسطور است یکی آنکه از شهادت بینکم گواهی مراد شود سوگند مراد بنود تا آخر ذکر  
گواهی باشد دوم آنکه از شهادت بینکم سوگند مراد باشد تا آخر ذکر سوگند بود و هر دو وجه بقیه  
منی آید و صحت پیچ یکی بر وجهی نماید بر اینچه ایشان فو اعدل آورد و شهادت اعدل و عدالت  
گروه و آن در شهادت بر وجهی که مخالف است بر طاعت استیم ازین جهت ابو عبیده طلحه که در آن  
المفسرین گفته اند گفته است لا اعرف فی القرآن آیه تشاکل خذ فی کثرة الاشکال و اقرب بصواب است  
که شهادت در صدر کلام از جهت اشتراط عدل و عدالت یعنی گواهی بود و شهادت در آخر کلام در حلیه  
شهادت است و این من شهادت است و معنی بدین باشد و ذکر شهادت بدین بیان اصل حکم دارند بیان قصه و  
فیندازند این کلام با و لا نکتم شهادة اشد میان شهادت بر تقدیر وجود شهادت بدین باشد و حلیه فان  
عشر تا آخر معطوف بر شرطیة محذوفه بقرینه بیاق بود اسی و ان لم یوجد شاهدان لاسکون لاسکون  
المذبحا علیه کالو عیین فی نذره الحما و شرفان عشر علی انما اشی علی ابن المذبحا علیه و هما ابو عبیدان  
نذره الحما و استحقاقا انما عینه کذب و نذرها الرضع فینما الرضاع من المذبحین کالو عبیدان فینما الرضاع

بدعوی الرفع مدعا علیه فیسئلان یا بشدیمینا احسن من ینبئنا برین و جاول و آخر کلام میفرماید و مستقیم آید  
 آنست چنانست که وقت حضور مرک و نه کام و نصیت شهادت و نفر عادل است از مسلمانان یا از قریبان  
 شما یا گویند و نفر دیگر از غیر شما یعنی از کافران یا مسلمانان اجنبی اگر حضور مرک در حالت سفر باشند و آنجا  
 مسلمانان و قریبان حاضر نباشند اگر شک در گواهی ایشان افتد ایشان را بداند بعد نماید دیگر که وقت کسبت  
 سوگند دهند که ایشان با خبر شتونی گواهی در دفع نداده اند و بعضی خطی لپوشیده اند پس اگر گواهیان نباشند  
 نه از شما و نه از ایشان مدعا علیه را سوگند دهند مدعا علیه درین قضیه جدی و مهم بود و عدم خیانت است  
 را انکار مینمودند ایشان را سوگند دهند پس اگر اطلاع یافته شود دیگر از مدعیان دل که اقرب بموصی اند یک  
 ایشان را بایستند سوگند خورند بگویند هر آینه سوگند ما سزاوارترست بقبول از سوگند ایشان و ما سزاوار  
 از حق نکرده ایم و عن ناحی بر زبان نیاورده ایم برین و جاول و آخر کلام ملتزم بود و در هیچ لفظی اشکال نشود  
 و انتم الله و اسمعوا فان جمله تریل است معنی نیست و از خدای تیرسید و آنچه گفته شود بشود  
 گواهی نایب و مدعی سوگند در دفع مؤخرید و الله لا یهدی القوم الفاسقین این جمله تریل است  
 معنی نیست و خدای رهنوی نکند فاسقان را یعنی کافران که دوام ضلال ایشان خواسته و ایشان را  
 بحکم از می و ایم فسق و فجور داشته یوم یجمع الله الرسل قیقول ما ذا اجبتهم قالوا لا علم لنا  
 انما انت علام الغیوب یوم بدل شمال است از انشای القوم یوم یجمع الرسل یا طرف است و است  
 القوم الفاسقین ای لایستدی القوم الفاسقین ای طریقه الخبیثه یوم القیامه یا طرف است و قالوا لا علم  
 لنا ای قال الرسل لا علم لنا یوم یجمعهم الله قیقول ما ذا اجبتهم الی وجه جمله قالوا با استیجابات معترضه است  
 برای تهدید کافران و تربیب ایشان یا یوم مفعول به است برادر کرد و واحد و ابرین وجه جمله از کرا  
 معترضه بود و جمله قالوا در جواب ما ذا یقولون استیجاب است با جمله از کرا که مقدم است بدل اشغال انداز  
 و القوم یوم یجمعهم الله قیقول ما ذا اجبتهم استیجاب است معترضه است منصوب بر مصدر است  
 با جستم ای اجابه اجتمه از آمده غبت یا گویند یا معنی الذی است اجتمه صله است ای ما الذی اجتمه  
 است قوام برای تقریر است معنی فعل مخاطب بر اقرار و جمله ما ذا اجبتهم مفعول مستقیل شیعین  
 بصیغه ماضی بر طریق و فتح فی الصور لا علم لنا مفعول است و قالوا انت ضمیر فصل است علام الغیوب  
 خبر آن جمله تریل است تاکید جمله از جهت ابراز مدح بادی بر وجه و کاد است و استواری است معنی آن  
 یا گویند و تیرسید روزی که خدای سپهریان را جمع کند و در باز پرس است افکنند ایشان در راه القوم  
 علم خدای عز و جل باینکه لا علم لنا انما انت علام الغیوب گویند یعنی ما را علمی نیست بدستی قوی و دانسته

ع





در بعض قراة اهل البيت علیهم السلام و فی بعض کتب خوانند و چون بر حروف مضامین تقدیر کنند  
انت سوال را بکند و اندر نیز الفیقه مضامین از تفصیل و افعال خوانند معنی هر کس آن دانند از طرف است  
بر او که می خواند و در آیات سابقه بفرماید که در او قرائت بخواند و به معنی صلیب الشبه علیه الفیقه و ذکر کرد  
و این جمله برانی اهل بیت علیهم السلام که در حق او بود و در حق او بود و به معنی صلیب الشبه علیه الفیقه و ذکر کرد  
و استنباط از هر یک از این کتب است که در حق او بود و در حق او بود و به معنی صلیب الشبه علیه الفیقه و ذکر کرد  
بسیار است و گویند که در حق او بود و در حق او بود و به معنی صلیب الشبه علیه الفیقه و ذکر کرد  
باشد و قال الله ان الله جسد است و در حق او بود و در حق او بود و به معنی صلیب الشبه علیه الفیقه و ذکر کرد  
نیز می گویند که در حق او بود و در حق او بود و به معنی صلیب الشبه علیه الفیقه و ذکر کرد  
بر تامل و در حق او بود و در حق او بود و به معنی صلیب الشبه علیه الفیقه و ذکر کرد  
که اهل بیت علیهم السلام در حق او بود و در حق او بود و به معنی صلیب الشبه علیه الفیقه و ذکر کرد  
تو که می گویند که در حق او بود و در حق او بود و به معنی صلیب الشبه علیه الفیقه و ذکر کرد  
علیه السلام گفت از خدا ترسید و از این چنین خواستید و اعراض کنید اگر شما سو منانید و در حق او بود و در حق او بود  
گفتند ایشان چه می گویند که در حق او بود و در حق او بود و به معنی صلیب الشبه علیه الفیقه و ذکر کرد  
شدن این کرم عظیم و چه می گویند که در حق او بود و در حق او بود و به معنی صلیب الشبه علیه الفیقه و ذکر کرد  
صدق و عدل و بهر وقت ترا باست و لعل داریم بشناخته این کار در خیر شما نه آرییم و بهر مشاهد انوار مشاهد  
باشیم و از علم عقلی و علم حسی آیم گویای و هم که از این مانت خورده ایم و این همه عیال کرده ایم برین طریق  
که بیان کردیم و قال الله اهل بیت علیهم السلام بوده اند و در حق او بود و در حق او بود و به معنی صلیب الشبه علیه الفیقه و ذکر کرد  
قال الله این سخن را بشنید و کافرند و از بدلیل آنکه با من است و از ایشان طلب ایمان کرده و طلب ایمان  
بیش از حصول ایمان بود و طلب چیزی در حالت حصول او تفصیل حاصل می یابند و بدلیل و تعلیم آن  
قد صدقند که چون علم به حق عیسی نزد یک ایشان منسوب به نیر فل مانند بود و پیش از نیر فل مانند به شکی  
باشد و نیز قول عیسی علیه السلام ان الله جسد است و در حق او بود و در حق او بود و به معنی صلیب الشبه علیه الفیقه و ذکر کرد  
می افکند و نیز خطاب کردن ایشان عیسی را با صفت و اضافت رتب بسوی عیسی علیه السلام و از خطاب  
یا رسول الله صریح شکی است و در حق او بود و در حق او بود و به معنی صلیب الشبه علیه الفیقه و ذکر کرد  
و اما نام زاهدان قول را در تحلیف کرده قابل این قول را از طرف حق و کفر از آن سولان و خالصان  
ایشان کافر نباشند و ایشان را به صفت کافری سخن است و نیز ایشان را بریدن تامل فیما





جمعه شریف است کلام سابق نیست و تاکید فانی اعذیه از حجت ابراز بعد بر سبیل و کاد است شرف معنی است  
گفت خدای عز و جل من فرود آورده ام بر شما مائده را پس هر که کافر شود و بعد از فرود آمدن مائده کفران و دزدی  
پس بد زشتی من عذاب کنم او را عذابی که عذاب نلکم آن نوع عذاب هیچ کی را از عالمیان چه ایشان و کشتند  
و این عقوبت در جهان مخصوص بود بر ایشان جز ایشان هیچ قومی بجلای خوک نشده و بدین وجه مستنوخ نمایان  
کسانی که روزی نیندند مائده را بینه نزل آن حق ندیده و گفتند که این فرستاده خدا نیست نمود از حسر  
عیسی نیست خدای ایشان را بصرت خوک منج و بگفتن در کوچه ها و سجا منعت خوردن آن در روانیت  
کرده اند که چون عیسی دانست که این سوالی ایشان سوالی علم و صلاح نیست نه سوال لعنت و وسوسه استیار  
کرد که سوال کند دوم خواستش در از می زند ایشان را گفت که غلامی بر در و زنه دارید بعد از آن دل برین  
گمارید ایشان سی روز و زنه بداشتند بعد از آن باز دل بر پسات گماشتند عیسی صلاوات الله علیه  
و سلامه خرقه از نو پوشید و دست بر پست بردست چپ نهاد و پای خویش چپانید  
و کعبه با کعب و ابهام با بهام ملحق گردانید و سر فرو کرد و دل و چشم را بزمی و گریه آورد و آنگاه آب  
چشم بر ریش روان گشت و از آن گذشت بر سینه پیوست بزمی و عاگرد و زبان و جان برخواست  
آورد اللهم ربنا انزل علینا مائده من السماء الی آخره آیه گفت دعا قبول افتاد و از اجابت کشارانگاه  
خوانی پوشیده میندلی میان در از می کنی بالایی فرو کرد که پانته خوان بالا و زوی سوی زمین نهاد گشت  
خلایق از مشاهده آن تعجب و تحیر پیوست چون به قریب زمین پیوست بر حالت طبعی با فرد بالا گشت  
عیسی می گریست و میگفت اللهم اجعلنا رحمة ولا تجعلنا عذابا الی کم اسالک من العجايب فتعطف الی  
اعوذ بک ان یکون نزل لما غفنا و زجر او اسالک ان تجعلنا عاقبة و سلامه ولا تجعلنا مثله و فتنه  
چون پیش فرود آمد بوی خوش آن در به شام خلق در آمد عیسی سر سجده نهاد و بعد آن سر آورد و خطاب  
حواریان زبان کشاد و گفت که بکشاید و به بند آن مائده را بکشید بهتر است از صلبه قوم یک کیکی  
از زوی محل بست نزدیک پروردگار حق جل و علا تا این مائده بخوریم و بشکریم و آریم حواریان گفتند  
بهتر و نیکوتر در عمل میان ما توئی بهتر اینست که بکشادین و دیدن این تو بادی بشوی عیسی برخواست  
چنانچه باید و ضرورت چنانچه شاید نماز آورد و بگریه و زاری پیوست بعد گریه بسیار بر سر مائده نشست  
بعد از اینم آمد خیر الرزقین گفت و بنیل از مائده کشاد بر دیدن آن دل نهاد و پای بریان لبها بود  
و استخوان دیده او سنج کرده و بر یکی روغن زیتون و در دوم شند و در سوم روغن زرد و در چهارم  
خیر و در پنجم قید و در ششم ماهی و در هفتم کل بود و نزدیک به آن سمک نک و نزدیک و هم آن سر که

خطا بر می نمود و بران انواع عجز و ناز و خور و ناز که نافرمانی است در برون و از فو که در تار و پود  
 عیسی علیه السلام گفت که این مانده نازل شده و این طعام که نه طعام دنیا است و نه طعام بهشت است  
 آمده طعامی است که خدای تعالی بقدرت بالغه خویش پیدا آورد بامرگن فیکون موجود کرد و پدید آمد آنچه خورند  
 بود بخورید و نام خدای بر زبان آرید و شکر بر یا فتن این نعمت گذارید و اریان گفتند تو اول بخور بعد  
 آن ما بخوریم تو اول دست بر زیر بعهده ما دست بریم عیسی علیه السلام گفت این مانده را شما خورستاید  
 شما سزاوارید که بخورید ایشان ترسیدند خوردن آن مشایخ بودند عیسی صلوات الله علیه چون دید که  
 ایشان را آوردند طعام مذکور بخورند و فقره بخورند و دستان و کوران و میخیزان و دیوانگان را طلب  
 کرد طعام مذکور پیش ایشان آورد و ایشان سرخوردند و باز ایشان را طعامی حاجت نشد تا آنکه مردند و اعراس  
 و اعراس که داشتند از ایشان ناکل شد و فقره ایشان رفت و حال بر فاجت پیوست و بعضی گویند  
 خوردند گان هزار نفر بودند و بعضی گویند هزار و سی صد و بعضی گویند پنجاه و اندک چنانچه فرمود آمده  
 بود همچنان بی نقصان می نمود بعضی گویند همان یکروز فرود آمده و بعضی گویند سه روز فرود آمده و بعضی  
 گویند هفت روز فرود آمده و بعضی گویند چهل روز وقت چاشت فرود آمدی تا وقت زوال ماندی بعد از آن  
 متصدرا گشتی و بسوی آسمان رفتی چنانچه ایشان آنرا می دیدند و سایه اومی نگرفتند چنانکه بالافتمی  
 و از نظر ایشان غائب گشتی و بعضی گویند چند روزی که فرود می آمدند و اول بغیب بود و یکروز فرود آمد  
 و یکروز نماند شدی مردمانی که اطراف و اکناف می آمدند و طعام مانده می خوردند و در مقامهای خویش  
 باز میگشتند و حکایت میکردند کسانی که خدای در باب ایشان خیریت خواسته بود ایشان را بسوی تقدیر  
 هدایت و بعضی دیگر انکار میکردند و روی به تقدیر نمی آوردند و بغیر پیش می آمدند و تعجب میکردند و نزل  
 از خدای نمیدانستند و سحر و جادوی می پنداشتند بر حکم و عید که فرمود بود ایشان را عذاب خدا  
 روی نمود و سی و سه نفر و بیست و پنج نفر و سی و سه نفر و سی و سه نفر و سی و سه نفر و سی و سه نفر  
 ایشان را دیدند از عذاب خدای بر سر سپیدند و روی عیسی آید و ازین حال خبر کردند عیسی در گریه  
 و ایشان نیز میگفتند حاجتی که منور شده بود و بسوی عیسی میگفتند روی بر زمین می آوردند و ایشان  
 بر جرمیه اعتراف می نمودند تا سه روز زنده بودند اگر زبان قال نبود و زبان حال تراری می نمودند تا سه روز  
 زیستند و بر حال خود گریستند و در کوچه ها میخاست خود را زنده بعد سه روز مردند و چنانچه ایشان را بهنج میبود  
 خدای عز و جل و این چنین عذاب کسی را روی نبود چنانچه حق سبحانه تعالی خبر داد آیه فانی اعذبه عذابا لا اعذبه  
 احد من العالمین در کلام مجید فرمود تا و بعضی گویند که بعضی از آنها به نسبت نیز بر صورت خود کشیده اند



این کلام بیان او باشد چو اینست گفتنی آنچه خدای بران امر کرد متعین معنی امر کردن آمده کلام معنی ما  
دارند این عید و الله تعالی فعل امر تبارک و تعالی این جواب محل نظر است زیرا که تعلق آن تفسیر تصریح قول و قلت  
که مقرر و قلت آن باز بدین آمده اگر چه متعین معنی امر است آن قسم و امر است آن باز بدین آمده مگر آنکه در قلت آن قسم  
و قلت آن باز بدین آمده و این قول فعلی که متعین معنی قول نیست عدم جواز منع گفتن چنانکه اضافت صفت  
سبوی موصوف را است و بعد از تاویل چنانکه گویند و قاعده منع منع است بعد از تاویل و این جواز تاویل فسر  
قاعده نه بدین آمده و این تاویل امر هم الا اما امری به تنقید آنست که امر عیسی غیر امر خدای نیست امر عیسی در امر  
خدای تعالی یکی است و آن عید و الله تعالی که تفسیر لفظی نیست تفسیر امر خدای است و بدین تفسیر امر عیسی  
که عین امر خداست نباشد چو اینست این عید و الله تعالی تفسیر امر عیسی است و امر عیسی حکایت از امر خدا  
که عبارت قاعده بودنی بود عبارت عیسی عید و الله تعالی در یکم روی نمود چنانچه بادشاه و پیرا گوید کتاب  
امری بگذاورد و پیرا بگوید السلام بگذاورد چنانچه در قل من کان عدوا لیجری فانه شره علی قلبک تحقیق  
شده با ای بسیار در کلام آمده و اگر آن مصدریه دارند تاویل مصدر عطف بیان ضمیر محو که در الا اما امری است  
یا بدل از و پیرا بعد از امری نتواند بود زیرا که آن مقول است و عبادت مقول نیست مقول است  
مستحب کلمات ابدال از ضمیر نیز منع کرده و ابدال او از جهت لازم نتیجه مبدل است مستلزام انتقاد ضمیر محو  
و در حقیقت تلایع بود و این مشکل است که نتیجه بودن مبدل از روی معنی است بموجب این تفسیر لفظی است  
و در مفصل آورده و نتیجه مبدل را بدین عبارت بیان کرد و تو امام فی حکم نتیجه الا اول ابدال منضم به شغل  
و منارفت التاکید و العطف فی کونهما تخمین لما یتحانه الا ان یستو ان الا اول و اطراف الا امری بقول  
پیرا بیت علامه جاکجا فلان و سبب تنه الا اول قسم کلام و در بعضی کتب دیگر همین معنی که در مفصل  
آورده و عدم اعتناء ابدال غیر المنعوب علیه محو در علم بران مترتب کرده معنی نیست گفته ام  
ایشان را که خبری که بدان با امر کرده و مرا بر ایشال آن آورده که پیرا خبری را که پیرا در کار نیست  
و پیرا در کار شما گفت علیه السلام اما دمت فیهم فکما تو قلت کننت انت الیقین  
علیهم و انت قبل کل شیء بنی و جمله کننت علیه السلام عطف است بر اقلت علیه السلام  
شاید بتضمین معنی رقیباً و جمله فلا یقینی کننت عطف است فاجمله سابقه است انت ضمیر مفصل است  
و جمله و انت علی کل شیء بنی تریل است یا حال است معنی اینست و من بودم بر ایشان گواه  
تا آنکه نمودم میان ایشان پس نگاه که مرا استوفا گردانیدی و پیرا می گوید تو گاه بان بودی و کار و  
ایشان و تو بر خبری گواهی دادی و پیرا می گوید ان کننت لعمرك ان لا یخف عنک



گفتند که اگر این چنین است و جمله شایسته آن تقدیر هم باشد که سبب باشد چنانچه چون عیسی اقرار کرد که تقدیر است  
 و ایشان در گفتار کردار خویش سبب را ندانند چنانچه که او عیسی پرسیدند ما ذایق این بفعل هم فقال تقدیر  
 کلامی حتی انیسست اگر عذاب است تو ایشان را سزاوارگان تو اند عذاب کردن ایشان سزاوار بود و اگر سزاوار  
 عذاب ایشان را گناهان ایشان شایان تو باشد زیرا که تو هم قوی غالب کسی نیز از این چیز نخواهی باز نماند و در وقت  
 حکمی همه کار تو بچگونگی است هیچ کسی ترا خلاف حکمت نتواند بداند است بسببها اگر این است در حق کافران  
 و کفر و ان در حق ایشان مناسب نبود و ذکر صفت حکمت و در ذیل از کفران کافران و استعمال آن در تقدیر  
 ایشان که متعین است ملازم نباشد و اگر در حق مومنان صفت یا جمله آنکه است التقریر الحکیم که متعین است  
 و غلبه است موافق نماید استعمال آن در کفران مومنان که متعین است یا سبب است یا جبر است  
 این آیه اگر در حق کافران و در حق مومنان تقدیر هم محمول بر عذاب دنیا باشد و کفران بعضی تا غیر عذاب است  
 بود و چنانچه در حق مومنان و کفران که متعین است یا جبر است یا سبب است یا جبر است یا جبر است یا جبر است  
 الجمل لم العذاب بران رفته اند و این هر دو در حق کافران متعین است استعمال آنرا که مخصوص  
 جرم است محمول است و اگر در حق مومنان دارند که آنکه است التقریر الحکیم چنانچه در حق مومنان  
 تقدیر کنند معین محمول و متعین زنند و اصول است که گویند تا پیش تکل بر مومنان و کافران استان تقدیر  
 در ایشان فرقه کافران است و آن تقدیر هم در حق مومنان است و استعمال آن که بر این عدم جرم است  
 و تقدیر کافران اشارت نسبی کمال قدرت و کمال محبت است که بر حکم کمال قدرت و کمال محبت کافران  
 نیز در دل امید واری آرد و آن در حق تقدیر هم که در حق مومنان است اشارت نسبی کمال قدرت و کمال  
 قدرت تا مومن بنظر و کمال قدرت و کمال قهر است در خاطر نیار و چنانچه حدیث آمده لا یعلم الا بحول الله  
 عند الله عز وجل لم یسأل من الجنة و لا عیال الا من کل الذی عند الله لم یسأل من النار سوال تعیل تقدیر  
 بجهل کافران عذاب که بنسبتی ای که بنسبتی است صاحب بنی ملازم محبت بود یا تقدیر ملازم نمی نماید جواب  
 تقدیر نسبی از باب تقدیر بود و بنسبتی و بالبرکت تقدیر را ملازم باشد و بعضی گویند چرا که آن تقدیر هم تمام  
 عباد که بجهل فانی اندید عذابا لا اندر از عالمین متعین است کمال تقدیر قال بزرگوار و جبر است یا  
 در جواب سوال شما که است چنانچه کسی گفت ما ذایق عیسی همین قال امشد لک فشیل قال تقدیر  
 هاتم عباد و کلامه قال الله هذا ایوم یقیع البدر فینجد فی هذا یوم یقرأه رفع خبر جبر است  
 جمله تقدیر الفضا و قدیم تقدیر است که قال تقدیر بر قراة یوم یقیع میمنه است بر قراة یوم یقیع  
 و یوم خبر است چنانکه یا لا رشت یا بجهل است تقدیر قال تقدیر البقره ای قال البقره یعنی یوم یقیع

حد قهرمانی فی يوم القيمة ان قال نیز معنی بقول است زیرا که این گفتار در قیامت خواهد بود و در روز  
 روی خواهد نمود و جمله مستأنفه است چنانستی که کسی گفت ما ذا یقول الله صین یقول ذلک فقیل یقول  
 الله کذا معنی اینست بگوید خدای در روز قیامت آن روز است که نفع کند درین روز صادقان را صدق  
 ایشان یعنی انبیا را که تبلیغ رسالت بعد از کرده اند و تبلیغ و حجی عجا آورده اند و بعضی گویند سونمان را  
 که تصدیق بعد از آن در روز قیامت و درستی ایمان می آرند قال الله تعالی اما المؤمنون الذین آمنوا  
 بالله ورسوله الی قوله اولیکم الضادون هر که در دنیا راستی و صدق و زریه درین روز نفع آن خواهد بود  
 عیسی و در دنیا هر چه گفت راست گفت صدق او را پیش از او است و سوره سوره خواهد گشت که  
 جَعَلْتُ بَیْنَهُمْ وَبَیْنَهُمْ حُجُلًا مِّنْ حُجُلٍ فَتَحْتَ آفَافَهُمْ فَمِنْ حَتَمٍ مِّنْ حَتَمٍ مِّنْ حَتَمٍ مِّنْ حَتَمٍ  
 مستأنفه است برای بیان منفعت صدق را یعنی صادقان را و صدق این نوع منفعت بود و این  
 نوع سودمندی باشد معنی اینست مرا ایشان را است با عجمی درویش فرود در قیامت آن یا  
 بهشتی که روان است فرود خانه بار آن جوهرها درین حال که مقدر است جاوید بودن ایشان در تسبیح  
 جان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَكَرِهُوا عَنْهُمْ وَكَرِهُوا عَنْهُمْ وَكَرِهُوا عَنْهُمْ وَكَرِهُوا عَنْهُمْ  
 راست در جات علایر اینجی خدای بشود شده است از ایشان و ایشان را بشود و انداخت  
 ذَالِكِ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ این جمله تریل است معنی اینست که این قومی گمراه  
 و رضوان پرستگاری عظیم و فوزی خلیل است مرا ایشان را الله مَلَكُ الْمَلَائِكَةِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهَا  
 و هو علی کل شیء قَدِيرٌ آن جمع است مرا مورد کوزه از تفصیل و تقاسیم چون تقدیر و منفعت  
 و منفعت و منفعت و تحلیل و تجویم و جمله و هو علی کل شیء قَدِيرٌ معنی اینست مرا خدای است یقین ملک  
 آسمانها و زمین و آنچه در ایشان از استیاست و او بر همه چیز قادر و توانا است همه چیز تواند و هر چه خواهد  
 پیدا کرد اندر هیچ چیز از ملک او خارج نتوزد و هیچ شیئی از قدرت او بیرون نباشد آسمان و زمین و آنچه در ایشان  
 بنظر است و قدرت و عالم و آنچه در عالم است و تحت تصرف قدرت او است مصلح هر چه کند هر چه  
 بر او شود و از او شود و بداند که این از باب حسن قطع است که متقرون بابتها کلام و رسیدن سخن بحمد  
 کمال و عمارت برین شعبه بقیت بقار الدهر یا کشف به و هذا و عالم الیه شامل و الله اعلم بالصواب  
 و الیه المرجع و المآب لا اله الا هو ولی توکل علیه و نحو سببی سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب  
 سوره و تعالیم کی است مگر سوره ای که می قل قالوا و هو من نزلنا من فترنی علی الله کذا یا سوره و ما قد و  
 و شرح قدره الی آخر الآیات که سلیلان و ندیده نالونی شده و بشود و پنجاه و شش آیه سه هزار و چهل

و در و کلمه دوازده هزار و چهارصد و سی حرف است و این سوره پنجم است از مسج لوال ربط این سوره با سوره  
مائده آنست که در سوره مائده ذکر اهل کتاب و در مائده ایشان است و درین سوره در مائده ایشان است  
مشرکان است و نیز در ختم سوره مائده ملک سلویت و ازین بود در که از این سوره ذکر خلق سلویت و ازین  
روی پیروی و نیز در ختم سوره مائده بیان کمال قدرت بحجج تقابیل تصرفات از انواع کرم و افاضت  
فیوض نعم که در تمام سوره مذکور است بیکر پیوسته و در افتتاح سوره انعام بیان استحقاق حجت که  
غرض از این سوره آنست که با اعتبار خلق جوهر و اجسام و انواع افعال و انعام بود مذکور گشت و نیز  
در ختم سوره مائده ذکر نعمت قدرت که در پیوسته کلی شایسته آورده و در آغاز این سوره بیکر سلویت  
و از این و طلمات و نوز که معظم آثار قدرت است بر دشت و آفرینش و از این طریق ذکر خاص انعام تمام  
بر عظمت و دلیل بر قدرت ساخت و بدانکه سوره را بحجج خدا بر ملک و جلال آثار قدرت و بیدار  
بدایع فطرت افشاند که در این زمان ندمت کافران که در راه معرفت بنهی مشتاقند و کمال قدرت و  
فطرت در نمی یابند بحکم الذین کفروا و بر همه بعد از آن در بیان آورد بعد از این خلاق من طبعین تا ختم  
سوره تقدیر و نشان سابق مذکور گشت باز بحجج تمام نعمت متبرون ندمت کافران بیکر پیوسته تا کلام بحجج  
نموده شد فی المسمیات و فی المراضی که نشان خداست رسید و کلام مذکور و ذکر ندمت کافران بعد از آن  
تا دهم آیه از سوره مائده درین سوره انعام بعد از جمله ذم و القاهر فوق عباده و حمل و کفر در نتایج و  
معطیات بر نشان سابق آورده تا آنکه در آخر سوره و نه الذی جعلکم خلائف الارض الا انکم کرم و سورت  
بدان مفتی گشت و کلام با اختتام پیوسته مشکل نیست جملها می که از یک باب است اگر مقام  
ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از این است  
هر یکی در مقصود کلی مقرر گیری است و صفاتی که در میان حمل مذکور و مذکور شده اعتراف آن با  
کلامها متصل آمده و حمل دیگر از ترسیلات و تکلیلات و سوکلات و مستحقات است و تعلیلات است و  
بسیار و جویب اطناپ از هر نوع و از هر باب در مملای که آید پیشینت اند و عونه بیان  
آن روی نماید و الله اعلم بالصواب و التائب لا اله الا هو ربی توکلی غنی و هو سبی

سورة الانعام و کلمه در بی مائده و خمس و ستون آیه  
بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و جعل الخلائف و التوفیر  
جمل خلق السموات و الارض باسلطون خویش علیه الذی است منزه و جلاله و عونه بیان

بر ابتدا است بعد خبر مبتدا است معنی انیس است هر قدر که می فرماید راست که آفریده است میفرماید  
 همه آسمانها و زمین از عظمت جواهر و آفریده است ظلمات و نور از عظم اعراض ظاهر آسمانها که یکدیگر  
 شغول است ذکر آن بصیغه جمع آورد و زمینها هر چند که متعذر است لیکن تکرار است جدا گانه نیست  
 و از جهت اتصال بیانیستی که همه یکی است بصیغه واحد ذکر کرد از جمله محسوسات از جواهر و سبب  
 از مسوات ظاهر گشته و از اعراض اوسع از تاریکی و روشنایی مبتدا نه پیوسته ایشان از جمله مخلوقات  
 ازین جهت منزه او را باشند که بحدی که مخصوص شوند در تفسیر آورده هر جا که در قرآن ذکر ظلمات و نور است  
 بکفر و اسلام تاویل کردند مگر درین آیه ظلمات و نور معنی تاریکیها و روشنایی آورده اند سوال میان  
 سموات و ارض جمع و افراد از جهت اتصال آسمانها و اتصال زمینها فرق کرد میان ظلمات و نور  
 و افراد که اسم جهت فرق آورده جوامع است ظلمات را اسباب یا سبب است چنانچه از جلال اسم  
 کثیفه و تراکم اشیا است و ظلمتی است که در شب پیدا آید و ظلمتی است که در سحر بود و ظلمتی است که  
 در کافر سحاب و امطار باشد از جهت کثرت سواد افراد ظلمات را جمع کرد و سطر در جنس حقیقه منفرد نیار  
 و سبب نور نار و اجرام غیبی چون آفتاب و ماهتاب و کواکب دارند و در اجرام مضییع جوهر نار مودع  
 پیدا در خارج شایع کشفات الزوال کواکب اجرام نوری و تاریکی گفته و حکما به تحقیق اوان الشمس منفصله  
 من النار کواکب رفته پس روشن شدند که نور و سبب و از ده که نار است باشد جهت باب و متعذر بود  
 چنانچه صاحب کشفات آورده فانه من جنس واحد هو النار ذکر کرد باعتبار اتحاد سبب و نور را  
 بقصد روشن بصیغه واحد آورده همچو ظلمات بقصد افراد جمع کرد و ذکر الذی کفر و الذی یؤمن  
 یحید کون هر دو بر هم اگر متعلق کفر را دارند بعد کون معنی سیلون و بحر عنون بود و تقدیر کلام هم الزوال  
 بمیان و بیرون عنون خدائی اقتضا میهم باشد معنی چنین آید پس همانکه پروردگار خویش است که این چنین است  
 دارد و این نوع جواهر و اعراض در وجودی آره برابر میدانند و توان خویش را که بر همه چیز قدرت  
 ندارد و بفرقه و قطره را چون نتوانند مساوی می دانند و بدانند که صاحب کشفات این را  
 معطوف است به و معطوف علیه او جمله الحمد شد با جمله و خلق الله السموات و الارض و جعل الظلمات  
 و النور نیز باشد خبر بر وجه اول عطف خبر بر انشای جمله می آید و نیز تقدیر ثانی عطف این جمله معنون او است  
 حسب ما یحب بر صله موصول که بنا بر احد است بدانند اولی آنست که محمول بر تقدیر اولی دارند معطوف  
 بر اقول انهم شد نیز از هیچ اشکال نبود و پنج سوال نشود هو الذی یحککم قسطنطنیه  
 و غیر قضای آنجا که به هر دو حق المخل بر ابتدا است موصول با صله خبر مبتدا است جمله الحمد شد

هتدا استغرق محامد و انقياد را می بود حق سبحانه تعالی بدان آن استحقاق هر محامد و انقیاد بیان فرمود  
 این جمله با معطوفاتش نشان خداست مقرر بیان استحقاق خدا امر حمد و ثناءست معنی نیست  
 او آن کسی است که شمار از کل انعم بر او را برای شما فایده معین گردانیده فردین متواترند و پیش از آن  
 لمح نماند و در تمثیل اجل سنی برای تمثیل در وجه قبضه قدیم نیست متاخر از قبضه سنی نباشد اگر قبضه  
 محمول بر اهل قاضی دارند و ظهور قاضی بر تراخی از متعلق پس دارند و این جمله بیان آیات و علامات  
 قدرت در انفس بزرگوار بعد بیان آیات قدرت که در افاق منست باشد کما قال الله تعالی  
 سنبرهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و جمله هو الذی قصر ضفت نیست بر موصوف این صفت است  
 نه و دیگر در این معنی اتفاق عقل و اطلاق اولی النبی است نیست بویان متفق بر انقیاد  
 فرد مانند و گفته باینکه قال الله تعالی و لن سالتهم عن خلق السموات و الارض ليقولن  
 برین طریق قضا حقیقی باشد قصر احصا فی موقوفه اجل استغنی عینک و مکره موصوفه مرفوع  
 بر اینست است عده خبر مبتداست جمله عطف است بر فعلیه سابقه با حال است معنی نیست اجل  
 معین بمقدور خداست یعنی معلوم حق اجل و علامت مقتدره بطاهر این آیت تشک کنند  
 در مقتول و اجل گویند چه تو قهر بگو بعد بگو موجب تعدد بود چنانچه در جباری اجل و است  
 رجلا و میریت برین تغایر رجال مذکور باشد اهل سبت رضوان شد علیم اجل اول را اجل همام  
 دارند و اجل سنی موت پیدا کنند و تواند بود که اجل اول اجل موت باشد و اجل دوم اجل بعث  
 بود و چون اجل اول موت بود و اجل دوم اجل بعث بود اجل موت یکی باشد معتزله که در مقتول  
 و اجل گویند خطاب به من لم یست بالبیات ما تلبیهم من تنوعت الاسباب الموت  
 واحد و اگر از جهت وقوع مکره بعد بگو تعدد اجل آید تخفیف تعدد اجل بمقتول ساینه شاید  
 در مقتول و غیر مقتول اجل تعدد بنود و غیر مقتول اتفاق است که تعدد اجل نباشد پس جاره  
 بنود که در همه اتحاد اجل دارند مقتول را نیست باجل خود پیدا کنند باید چنانچه اجل سنی گفته شد  
 قائل شوند و بر تاولی که درین آیه ایشان بران رفته اند برونند شوق است محض تر و است  
 بنی لمر تبیه و بی الشک ای تشکون و فین المر و هو الجلال ای تجادون این جمله نیز عطف است  
 بر و اجل مسمی عنه یا بر قاضی اجلا معنی نیست پس شما با این آیات در قدرت او تشک کنید  
 و با این حج قاطعه و بر این ساطعه در جلال و کمال او مجادله میکنید و هو الله فی السموات  
 و الارض یعلم سر کبر و یخسر کبر و یحکم ما ینکب یؤت



بر مبدء خلق من طين في السموات فلات مضمون مرمله را می و هو الله حکیم علیه بانه الله في السموات  
والارض يا متعلق بمضمون خبر است ای هو الله المعروف بالاولهيه في السموات و فی الارض علم  
سرم و هر کم یا معطوف خویش خبری دیگر است معنی اینست و او خدا می است معبود و شناخته بالکویت  
استوار معبودیت اله عالم یا یقین بالقطع تصرف کننده در آسمان و زمین است که آنرا پنهان میدارد  
و آشکارا نشا که آنرا پیش خدایتان پیدایم آرید و آنچه میکنید میدانند و جزا دادن و سزا کردن شوند  
فَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ  
درین جمله التفات است از خطاب صریح غیبت چه مضمون او شکایت نیست و در شکایت صیغه  
غیبت خوب آید تا در هنگام شکایت توجیه نیاید معنی اینست نمی آید ایشان را آیتی از آیات  
پروردگار ایشان مگر آنکه ایشان از معنی اعراف میکنند و از پذیرفتن و در دل گرفتن آن بکلی رو  
میگردانند فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ  
فادر فقد کذبوا برای تعلیل است و جمله براعراف دلیل است و فادر فسوف یا شیم برای تسبیب  
جمله سبب تکذیب است معنی اینست چون ایشان از آیات خدا می اعراف کردند و خود را در ان گام  
که آمده است ایشان را حق در ورطه تکذیب و انکار آن افکندند پس سطر فاجام بیاید ایشان را معصیان  
اخبار قرآن از عذاب و نکال که بدان استعزاز نمیکردند و معاقب میکردند و معتدب شوند بجزای  
و عقابی که آن را انکاری آوردند اَلَّذِينَ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ كَانُوا كَذِبًا  
مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ كَذَّبُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَكُنَّا مُتَعِدِينَ لَكُمْ فِيهَا آلاءَ كَثِيرَةٌ مِمَّا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ  
فَاَهْلِكْنَاهُمْ بَدَأَ تَوْبَهُمْ وَانْتَضَيْنَاهُمْ فَذَرَيْنَاهُمْ فَتَنَاءَ خَيْرٌ  
استقامت انکار است و جمله برای تقرر و عید عذاب ایشان است کم استقامت است جمله در محل مفعول  
الهم برقرار باب تعلیق یا استقامت آمده جمله لکننا هم فی الارض باجملی که معطوف است بر و نسبت است  
مرفوع منجد منضات ای من اهل قرن لکننا هم فی الارض ما در عالم مکرر مصدر است و مصدر معنی  
طرف شده ای بکننا هم فدهم تکلیما لکم مدارا حال است از اسما که معنی سحاب است علیه تعلیق  
بمدار اقران نبت و عصری و آن مقدار صد سال یا بیشتر و سال یا بیشتر و سال گفته باشد و از اهلکنا  
اول را در و هلاک فراوانست تا محط و اهلکنا هم استقیم معنی اینست آندیده اند که فزان اند  
ایشان چند از اهل قرن هلاک کردن اهل آنرا و خاستیم و ایشان بر سبیل استدلج و توفیق حفظ اند  
در تکثیر بر ایشان کثرت ایم ایشان و کفایتی پیش از کثرت شما و ایم و ابرار ایشان بسیار دارند



اورا قتل شکل رحل صاحب الوطاعت آرند و بدین صورت ملکیه خود را افتاد سازند و چون فرشته  
 را بصورت رحل می رسد خنجر بر دگر آنرا در التماس می استباهی انداختیم بر فرشتگی او و ایلی دیگر با  
 و اقل است برمانی و دیگر شایسته و بر آینه برایشان می کشیدیم و مشتبه و ملتبس می کردیم و آنچه ایشان  
 از امور رسالت بشنود و یا فتن نمی توانستند و ملتبس می داشتند فرستادن فرشته بصورت رحل  
 ایشان را فائده نکرده و پیچ سود نیاورد و و لکن استغنی می بود و قیل قیل است  
 و لقد استغنی عنکم و ال از جهت التماس با کتب و ضم از جهت اتباع تا خوانند معنی یکی دانند لازم  
 جواب قسم است این قسم لقد استغنی عنکم و ال من قبل که این جمله معترضه است برای شکایت  
 از که دارنا شایسته کافران و تنسیه پیغام بر علیه السلام بر استنرا ایشان روایت کرده  
 پیغام بر صلی الله تعالی علیه و سلم در مسجد بصره با جماعتی از صحابه بود و ایشان را وعده و نصیحت  
 می فرمود و ابو رحل یا جمعی از فرستادگان در آمد با استنرا و سخن پیش آمد و گفت محی این جماعت را ملک حبت  
 می گوید و لقد مر ایشان بر یا سجد برای تسلیم پیغمبر و وعده نصرت او و وعده نرانی ایشان بن آیه  
 نازل گشت و این نظم برود پیوست معنی نیست و بسوگند یاد می کنند هر آینه استنرا کرده  
 بجماعتی عظیم از رسول که پیش از تو بودند و در تبلیغ رسالت کوشش می نمودند یعنی پیغامبران عظیم الاقدار  
 طویل الاعجاز آرنندگان معجزات متین و رستاشندگان آیات مبین که معجزات می شدند و عورت کردند  
 کفار از نادانی و گمراهی سخن پیش آمدند فصحاء بالذین تخصوا و ایشتم ما کانوا یستحقون  
 این جماعت عطف است بر استنرا معنی نیست پس باید که بمانی که سخن می کردند و بر مسلمانان استنرا  
 پیش آمدند و جزا بر آن سخنان که سخن می کردند بدان قلی سیرونی فی الارض شهد انظروا کیف  
 کان عاقبة الکذبین که آیه سابقه ذکر فرکان بود اینجا محل مصدریه قتل برای تلقین پیغام  
 که با ایشان چه کردیم و قییم ایشان چه بود پس میل استیفاء روحی مفروضه و این فعل  
 است و ثم انظروا عاقبت هر دست عاقبة الکذبه این اسم کان است کیف کان خبر کان است از جهت  
 تقدیم مصدر مقدم شده و جمیع کان بتاویل مفروضه و انظروا است معنی نیست بگوای محمد  
 سیر و زمر که کشید پس بعد از عاقبت و تدبیر و اندک زمان تفکر نگویید چگونه بود عاقبت کار تکذیب  
 که خبر کان پیغامبران و کاذبان دانند کان ایشان یعنی در بلاد عاد و ثمود بروید و از سبب خبر  
 شهر را ایشان مستحضر شوید و در حوالی شهر را قوم لوط و اصحاب بدین رسید و از احوال ایشان  
 و حساب و زبانی شهر را ایشان پرسید تا بدانند که ایشان پیغمبر را تکذیب کردند یا نه

سخن در استماع این آیه است و بعد از آنکه استماع تمام و نظر در هر یک از اینها  
 و استماع ششم که برای تراخی است چه و چه باشد چو آب نظر کند بر زمین در شهر باغ و  
 شده کافران که بقایا عدو است از سبب آن مأموران محلی ترابی بود و چون متعلق است بمهمات در آن  
 زمان تدبیر و فرصت تأمل و تفکر محل آوردن نعم با است و قل لکن مافی السموات است  
 و الاکثر و قل لله این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه تینا و نقل مضرب است متقنا  
 برای تقرینش بمعنی حل مخاطب بر اقرار برای یکیت موصول با صله یعنی مافی السموات و الارض  
 بقدر است جاری و مجرور یعنی لمن خبر مبتدا است جمله است متقنا سیه مقرر اثبات قدره کامل است  
 و مقرر مضمون جمله ساقیه است لشذخیر مبتدا حذف است مافی السموات و الارض ای قل هذا  
 السؤال قل چو این معنی اینست بگو ای محمد مگر است آنچه در آسمان و زمین است بگو ای محمد  
 هر چه در دگر از رب العالمین است کتب علی نفسه الرخمة و عده کرد و واجب گردانید  
 خدای بر ذات خویش بفضل و کرم بر آمده تو رحمت را چه آنچه برگزیده مشتگان بسبب عصیان  
 ایشان کرده است از خاک و پوزه کردن و مسوخ ساختن بر آمده تو مکنه و ایشان امسوخ  
 گردانند و این جمله تکمیل نسبت نه چون در کلام سابق یعنی قل سیر و فی الارض ثم انزل و کیف کان  
 عاقبة المکذبین فکر و عبرت باحوال گذشته شنگان فرمود و گذشته شنگان را تقدیب مسخ و تقبیر صورت  
 واقع شده بود و موهم شود که درین است نیز بعضیان ایشان این چنین حال باشد و این نوع  
 مسخ و استیصال بود برین جمله این و هم را دفع کرد و جمله را برای دفع و اهم استیصال  
 بوجه تکمیل آورد و دید اندک عذاب بزه از وجوب است و نسبت و وجوب سوئی خدا بر وجه تشبیل باشد  
 رحمت او از حدیث متقین تحقق تو احب بنویسد از تشبیه حال او بحال واجب و واجب می نماید  
 لکیف یحکم فی الیوم القیمة لا ینبغ فیه الامم در جواب قسم محذوف است ای و امید جمع نکلی  
 بمعنی است ای لکیف یحکم فی یوم القیامة تواند بود که مرا و جمع جمع قبور بود ای حقیقت باشد  
 ای لکیف یحکم فی القیامة بمعنی چنین بود هر آینه نه در آینه هر شمارا در گور تا نارد  
 قیامت جمع خواهد کرد بعد همه را در حشر و نشر خواهد آورد این جمله نیز مقرر است مضمون کلام  
 سابق را با ثبات تقریر جمع در گور تا در روز قیامت یعنی کسیکه این چنین تقریر فی از و می بین  
 از وی تقریر تا ملاک عاصیان و زدن است از و است لاریب فی این جمله  
 مکره است مقرر یحکم را تا کنید لکیف یحکم از جهت و انکار کسانی است که روز قیامت را منکرند

انما رزقناهم معنی اینست نیست شکی در جمع کردن شما در روز قیامت و در روز جزا و سزا  
 الذین خسروا انفسهم فلهذا لا یؤمنون ○ وصول با جمله منصوب بتقدیر معنی  
 یا مفرح بخدوت بتقدیر معنی است ای هم الذین خسروا انفسهم یا بدل از کم ای یجمع الذین خسروا انفسهم  
 و این مشکل است در بدل ظاهر از معنی وجه بدل کن روان نیست مگر از ضمیر غائب و این جا ضمیر غائب  
 است بضررت و حریت الی المسکین و حریت فی المسکین و حریت بک المسکین و حریت بک  
 آنکه این را بدل بعض دارند چه الذین خسروا انفسهم یعنی جمع شدگان روز قیامت اند برین هر دو وجه  
 فهم لایق بودن تعلیل خسروا باشد چه ایشان خاص اند از ان جهت که موسی نه اند معنی اینست آنکه  
 که نعمتهای خویش را زیان کردند و خود را بر زیان کاری و زیان زدگی آوردند پس ایشان را من خواهم  
 و بتقدیر اسلام خواهم پیوست رسوال خسروا اثر از عدم ایمان بود و مسبب کفر باشد و راجع  
 ایمان از اثر خسروا چگونه ساخته در ذیل تبیین شود چگونه انداخته جواب خسروا اینجا معنی بران از  
 بارادت و قضا دارند و این سبب برای اینکه ایشان ایمان نیارند در حالت کفر و کافری جهان گذارند  
 و لکن ما تسکن فی لیل و النهار و هو السقیم العلیل ○ عطف است بر جمله شد ای قل ما فی السموات  
 و الارض فله باسکن فی الیل و النهار و اولی تعمیم نظم بر کان بود اینجا تعمیم در زمان روزی و معنی  
 و مراد است آنچه در شب و روز ساکن است و معلوم بود که همه او را برین سبب سوال شب و روز  
 سکون بود و در برای حرکت باشد چنانچه جامی دیگر گفت جعل لکم اللیل و النهار لتسکنوا فیها و لتتقوا  
 انفسکم فلهذا ذکر شمار اینجا وجه دارند و چگونه متعینند چنانچه جواب روز محل حرکت است فی جمله  
 و روزی سکونی نیز می باشد از شمس و غلطیدن راحت شب و تعین یا بر خوف معطوف عمل کنند ای  
 المسکن و حرکت فی اللیل و النهار یعنی گویند از سکون سکون کنونی و معادن زمین مراد بود چه شب و روز  
 و زمین سکون و قرار دارند زیرا که بر وایت کرده اند که کفار که پیش پستی می آیند و زمین معقالت شده  
 که از زمین گفتار که داری و زمین بیخام گذارنی حاجت تو آورد بر بهر مناسبتی که در برای تو  
 چنانکه تا تو نبی گردی و بی نیاز شوی در آن وقت این آیه فرو داد بقدرینه هر دو از وقت معادن و کنونی  
 ملایم بود و نسبت سکون نوعی آن در شب و روز توافق باشد و هو السقیم العلیل عطف شای بر شای نیست  
 یعنی نیست و او ضعیف است گفتار همه گویند بگان است خود و انما است که و این کلمات گاهی دانند جزا و ان  
 بجزا و گفتار ایشان توانند و هر کی را بدینچه تحقیق نیست برسانند قل اعوذ بالله العلی العلی العلی  
 و الارض و هو السقیم و لکن سبب این جمله و کلمات است که بر وجه استیناف و قل معذور است



است تمام برای اینکار معنی نفی است و تقدیم غیر است که نشان از انکار همان است از جهت اتهام برگزیدگان  
از جهت ارادت حضرت واقع شده دیگر نه انکار متعلق بخیر بود و فساد معنی باشد یا گویند جمله غیر است از جهت و لیا  
متفرع بر نشان نفی خداست که بنای است بر طریق اثر و وقوع بدان لایق نسبت چه کسی که نشان از نیست و  
صفات او چنین است غیر از اولی نگیرند ولایت دیگری بر خود نپذیرند قل بکفر نیست قبل سابق را بخیر  
فاطر بر صفت است نه بر طعم و لا یطعم جمله حالیه است معنی اینست بگوئی محمد غیر خدا از این است  
نگیرم و غیر او را ندستی نپذیرم چنانچه کافران غیر خودی را اولی میگیرند و ولایت نابوده بر خود می پذیرند  
یعنی این کلام نباید و این نشان نشاید و این بر وجه تفریق است معنی غیر خدا می را شما دوست میگیرید و ولایت  
نابوده بر خود می پذیرید خدای که آفریننده آسمان و زمین است چه بگفته آن این است و حال نیست  
که بخواند و خوراند و بشود با وجود او دیگر بر او دست گرفتن مقتضای عقل و سنجش خرد نبود سوال  
ذکر الطعام که از انعام که نعم است بنیاد و بنای است و آوردن لطیم بجا نعم بر وجه معنی است جواب  
اطعام معظم انعام است سبب بقاء خاص عام است چه مناط البقاء همان و ملازم احتیاج  
انسان است که طعام سبب بقاء است چنانچه خورد و انعام غیر محتاج نیز بود قل لانی اموت ان اکون  
اول من است که این جمله دیگر نسبت از جمله ای که بر وجه استیناف بقل صدر است تا کید  
جمله از جهت اظهار اهتمام در اخبار و اعلام نیست معنی اینست بگوئی محمد خبری فرموده است و ام که  
که اول مسلمانان باشم پیش از همه بوسم کردم و این نسبت قریش را بر نسبت اهل مکه بود یا بر نسبت به  
مومنان بعد زمان و آن باشد و لا تگوئن من المشركین عطف است بر قل یا مقل قل محمد است  
که بر امرت معطوف است امرت بکنز و قیل لی که از معنی اینست این سخن بگوید میانش از مشرکان و در حق  
شک آرندگان این بنی پیغامبر اصلی است بقالی علیه و سلم نظر بر مکان تقوی است که مناط تکلیف  
و ابتلاست نه امکان و قومی است که پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم از وقوع ترک معصوم و مبرا  
و تواند بود که پیغامبر انبی از مشرک بودن بر وجه تفریق بود یا محمول بر مجاز یا حذف مضایقت  
ولا لکن امتک یا شجانه و لکن اشکرت لعیطین عکاک گفته اند و در ولا تگوئن من المشركین  
و تواند بود که نمی پذیرد و سستی مشرکان باشد یعنی مشرکان را و نیستند از چه هر که قومی را دوست دارد  
بر حکمین احب قومنا فو منتم او از ان قوم نوز قل لانی انکاف ان عصیت کذی حد اب  
لوقه عظیم این جمله دیگر نسبت از جمله ای که بر وجه استیناف بقل صدر است و تا کید این جمله نیز  
از جهت اظهار اهتمام در اخبار و اعلام نیست معنی اینست بگوئی محمد خبری فرموده است و ام که



نه علو مکان که در اذان برآت و تراست است و هو آنکه بگوید الجنب یومئذین جمله عطف است  
بر جمله سابقه عطف شای پرشای است معنی اینست و او استوار کارست همه کارها و یکجاست و قرار  
آگاه است باحوال زندگان حوال همه داند و جزا و ادب تواند بخشش آتی نشیند اگر چه شهادت  
این جمله دیگر نیست از جمله ای که بر وجه استیناف بقل مصدر است ای شئی بنده است اگر خبر مبتدا است  
شهادت تمیز است و نن تفصیل محذوف است ای ای شئی اگر شهادت من کل شئی و مستفاد است  
تقریر معنی حل مخاطب بر اقرار است الله مبتدا ای است محذوف الحمد ای الله اگر شهادت من کل شئی  
و این جواب ای شئی و اگر شهادت واقع شد به طریق نعم یستأون عن النبأ العظیم آمده و قل یا مقل  
خویش بدل استمال است اند قل ای شئی اگر شهادت بمعنی قل هذا القول قل جوابه و شهید خبری است  
ای محذوف بالمبتدا و ای هو شهید یعنی و بینکم این جمله مستانف است در جواب ما و خبر تعلقات من  
اگر شهادت فعل هو شهید یعنی و بینکم برین وجه است محل وقف بود و بعضی ای شئی اگر شهادت من الله  
تقدیر کنند و مستفاد برای انکار معنی لا شئی اگر شهادت من الله گویند و الله مبتدا و شهید خبر مبتدا و  
و جمله معنی قل الله الذی لا شئی اگر شهادت من شهید یعنی و بینکم بنده برین تقدیر خبر جمله قل یا مقل  
خویش بدل از جمله قل یا مقل معانی با شهادت برین وجه است محل وقف بنو قل الله فقد شکیب  
بیشی و یکجاست شهادت شهید مبتدا و خبر بود یا الله مبتدا محذوف الخبر و شهید خبر محذوف المستدا  
بتقدیر الله اگر شهادت من شهید یعنی و بینکم باشد جمله قل الله اگر شهادت برین وجه است و سوال  
بر طریق الله الواحد القهار یعنی الیوم قل مکرر است برای تاکید معنی اینست بگو ای محمد ام خبر  
بزرگتر از روحی شهادت یعنی بگو ای که ام خبر برتر است نام او بگوید و بر شری شهادت او اقرار کنید  
تا هو او گواه بیارم و گواهی دعوی صدق خویش با گواهی سپارم بگو ای محمد خدای عز و علا گواه است  
میان من و شما یا منی چنین گویند خدای بزرگتر است از روحی گواهی او گواه است میان من و میان شما  
با گواهی و او می دانست که هذا القرآن لا یؤدی و کعبه و من بکعبه تا ای و من بکعبه القرآن شاد  
بهذا انصبت بیان قرب است بر طریق آن ندانم الصفح الاول و جمله و او می دانم بکعبه مفعول  
برای ما نیز شهادت توحید و رسالت که قرآن متضمن است لاند که متعلق است باو می دانم بکعبه  
بر ضمیر منصوب که مفعول است من اندر و ضمیر فاعلی بلغ فاندست بر قرآن ضمیر مفعول او که غایب بود  
بر من محذوف است ای و لا اندر من بکعبه القرآن معنی اینست و می گوید که ده شده است بسبب  
من این قرآن تا ای بل بلکه شمارانتر است از انعام و عید و قرآنی و غیره تا قرآنی بر شهادت و انعام

کسانی که از آدمیان و پریان زود آید و با قیامت بوجود روی نمایند و کسانی را که این دست  
 برسد و دلها پایشان بر مضامین آن مطلع شود و آنکه **لَا تَشْهَدُونَ** اِنَّكَ مَعَ اللَّهِ اَنْجَسَی  
 است تقیام برای انکار بر وجه توپیج بدست تو استمال این **لَا تَشْهَدُونَ** بدین میگویند که کافران بر وجه طل  
 مذکور گواهی با و کاوت در دست تو می سپیدند و تا انکه شهادت باطله مزید تو پیج و سبب انکار را  
 مستحق میشوند و این جمله متقبل است یا نه قبل الله شهادت یعنی و بیکم زیرا که انکار و تو پیج شهادتی که در خطا  
 شهادت اولی است بقر شهادت کردی یا بش محقق حقیقت او بود و جمله و او حی مقرر است خیار  
 گذشت و ذکر آن بالا رفت معنی انیست ای درستی شما را تا اینکه که با خدا می معبودان دیگرند گواهی مید  
 و بر باطل بوده آگاهی بینا یا بچندین گواهی و تحقیق باطل از باطل شاید قتل **لَا تَشْهَدُونَ** ای قاتل  
 به انکه شهادت در این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیفاء قبل مصدر است معنی انیست که  
 ای قاتل گواهی نمیدهم بر آنچه شما گواهی سپید و نیکویم آنچه شما نیکویت قتل **اِنَّكَ هُوَ اَنْجَسَی**  
 و احدی این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیفاء قبل مصدر است معنی انیست گواهی  
 محمد نیست خدا می گر معبودی واحد یعنی از این مفهوم که فرومود بود و فرمودی دیگر از و محال باشد  
 و **اِنَّكَ هُوَ اَنْجَسَی** که **اِنَّكَ هُوَ اَنْجَسَی** که **اِنَّكَ هُوَ اَنْجَسَی** که **اِنَّكَ هُوَ اَنْجَسَی** که **اِنَّكَ هُوَ اَنْجَسَی** که  
 انکه ما تبری از شرک است بر وجه و کاوت نذر جهنت انکار و شرود معنی انیست و بدستی شرک  
 از آنچه آنرا با خدا می شرک میکرد و ایند از آنچه آنرا باطل شرک می میخوانید **اَلَّذِينَ اَقْلَنَهُمْ**  
**اَلْكِتَابَ يَحْسَبُوْنَ كَمَا لَا يَحْسَبُوْنَ** اجماع همه در ایست سابقه ذکر مشرکان بود و سامع بعد ذکر شرک  
 شکر اهل کتاب و سائل از مقال ایشان بود و این آیه بر وجه استیفاء و در گذشت و حال ایشان  
 به بیان پیوسته و ازین آیه کتاب مرفوع المحل بر ایند است و جمله **يَحْسَبُوْنَ كَمَا لَا يَحْسَبُوْنَ** انما هم  
 خبر خفته است و به پیوسته به بناسب در پیوسته فونه عابد است بر پیما بر صلی الله تعالی علیه  
 و در آیات سابقه خطاب قبل مرینا میبر ان بود و این جمله التقات از خطاب سومی غیبت و پیوسته معنی  
 انیست آنکه کسانی که ایشان را کتاب یعنی توره و انجیل داده ایم و مضمون آن در و دایمی از پیوسته  
 نهاد و ایم نیفا سبب العفتی و حیل که در کتاب یافته اند همچو پیران خویش می شناسند  
 زیرا آنچه صفت او را در کتاب میخوانند و خیل و خیل که در کتاب دیده اند موافق می یابند و  
 و تحقیق در می یابند حتی را در یافته اند و از جهت نبیاست بگویند و بدین تصدیق کردن نشناخت  
**اَلَّذِينَ جَاءُوا اَلْاَنْفُسَیْهُمْ كَاْفٍ وَمَوْءِنٌ لِّلَّذِينَ نَسُوا اَلْاَنْفُسَیْهُمْ اَعْمٰی**

وقت لازم

وقت لازم

نخ





و بلائی که بدان مبتلا شود ندید در راه دروغ رونید و بدروغ و شوکت دروغ از شرک تبری بخوید  
 انظر كيف كذبوا على أنفسهم این جمله تقریرست مریان شناعیت مشرکان تصویرست  
 مرحافت ایشان و استقامت برای تعجب و استعجابست معنی انیست بنگاری محمد ایشان چگونه  
 دروغ گفتند بر نفسهای خویش خود را زیان کردند که استغراک خود را منکر شدند و چیز را که اعظم حد است  
 پیوسته نفی کردند شرک را و بودند کافرب گرد گشتند و باز تکباب مکاره پیوستند خود را در ورطه دیگر  
 آوردند تا آنکه دهنهای ایشان هر کرده گشت دوست و پانی ایشان در گواهی و از آن پیوست  
 و ضل عدههم مما كانوا یفتخرون عطفت است بر کند و معنی انیست بنگر چگونه دروغ گفتند  
 خود را زیان کردند و گم شدند از ایشان آنچه افترا میکردند از آنکه ناستوده و شناعیت نابوده گمان  
 میدادند و بران معتمدی شدند و منحصص من یستمع الکتاب این جمله عطفت  
 بر مضمون قبل سابقه بیان شناعیت قباح حال ایشان بود و چنانستی که گفت حالهم با سبب نفهم من  
 استیع الیک روایت کرده اند ابو سفیان حرب و ولید مغیره و نضر بن حارث و عقبه و شبیر  
 و ابو جیل و ابی بن ربیع و چندی از ایشان بر تلاوت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم گوش دادند  
 و هوش خویش بر در یافتن آن گماشتند ایشان نضر بن حارث را پرسیدند هیچ دریافتی همچو میگوید  
 و ازین گفتار چه میجوید نظر بن حارث گفت بشکل حکایت که شنیده گمان می نماید در گوش من مثل طبل  
 پیشانی می آید ابو سفیان گفت گمان میبرم آنچه میگوید صدق است و می پذیرم آنچه میگوید حق است  
 ابو جیل گفت کلا چنین است که تو میگوئی و جگمان است که در راه آن می پویی این آیه در شان ایشان  
 وار و گشت و این نظم در حق ایشان بود و پیوست معنی انیست بعضی نهنگان کسانی اند سومی  
 گوش میدارند و در یافتن شان تو دل میگمارند و جعلنا علی قلوبهم حسداً که آن یفتخروا  
 و فی آذانهم و حبسوا این جمله عطفت است بر استیع یا حال سبب بتقدیر معنی است  
 و گوید آئینه ایم بر دلمای ایشان پرده تا که باز از باز نیک در یابند اگر چه بخویند و در راه اند بپوشند  
 چون چشم خفاش از دیدن آفتاب محروم شده و چون و نیده را که از دیدن کاشات فی انفسه باند  
 و ان یروا کل آیه لا یؤمنوا بها و عطفت بر مجموع که صله من است معنی انیست بعضی از ایشان کسانی  
 که اگر چه از آیه بیست و هر مجز را مشاهده کنند ایمان نیاورند و بل بر عقیدتی ندارند حتی اذا جاءواک یجادلونک  
 حتی یبذبا ینه است از قبل مرزبانی حتی لا یبرحونه و بر سر حق او غل الیذا اینها جمله خبر طایر امن  
 معنی انیست کار ایشان بپشتانیه زنده یا آنکه چون بر تو بیایند یا تو میاید که گفته و سباحت ایشان آیند



برین الیوم یعنی یا حرف نداشت بنیادی محذوف است ای یا قوم لیتنا نرد و قالوا عطف است بر وقت  
 علی النار و قالوا کذا اذایت امر قلیلیا و تری خطاب تری یا مبر است با مخاطب غیر معین احدی تطبیق  
 مذکور و معتبره معنی انبیت و اگر میبری ای محمد یا ای مخاطب در زمان ماضی غیر معین آنچه در  
 زمان مستقبل خواهد شد درین محل که موقوف شود به معنی که بودند یا گویند چون واقف گردانند شوند  
 آتش را مشاهده کنند پس بگویند ای گروه ما کاشکی با یاد گردانید و بشویم شوی در دنیا و نگذیب نگینم  
 آیات پروردگار خود را و یا بشویم از معجزات و درین سلام را پذیرندگان و توانند و تری معنی مستقبل  
 دارند مستقبل متیقن الوقوع را که ماضی حکمی است محل وقوع لوپندارند و وقوع و قالوا که حکایت امر آید  
 است معنی مستقبل بعد از قبیل نوح فی البصیر فخرج من فی السموات باشد معنی چنین بود و اگر خوا  
 دید حال ایشان را در آن هنگام که در روز قیامت موقوف شوند یا بدان مطلع گردانند شوند هر آینه امری قطع  
 بر مبنی و سولی عظیم میباشد که اگر لو برای تنبی باشد جوابی نطلبند محتاج ستری صدری نشود معنی این  
 باشد کاشکی که به مبنی در آن هنگام که ایشان بر آتش موقوف شوند در میان نار مجنون گردند سوال  
 موقوف شدن ایشان بر نار و گفتن یا لیتنا نرد امریست آئینه در زمان گذشته واقع شده تری را  
 معنی ماضی و آتش چگونه آید و صحت این معنی چه نوع روی نماید جواب شرط و جزا و مقتضی آید  
 و هم چنین متمناست می نماید چون حکم لو چنین باشد انتقام شرط یا متمنا بلو منافی نبود بکل البداهه  
 کما کانوا یخفون من قبل الله و انما کانوا یخفون من قبل الله و انما کانوا یخفون من قبل الله و انما کانوا یخفون من قبل الله  
 این اضراب از عده نفی تکذیب و اثبات تصدیق با تمشی آن بر تقدیر و سوی دنیا با ثبات این  
 که و عده مذکور یا تمشی بسط بر ظاهر آثار بدیهه معنی است که ایشان از مردمان می پوشیدند و در اخفا  
 آن میگوشتند و از خلوص بیانست و خصوص صیانت و شرط دوم یعنی و لو بود و العاد و المانوا  
 عنه عطف است بر جمله بداهه ما کانوا یخفون من قبل الله و انما کانوا یخفون من قبل الله و انما کانوا یخفون من قبل الله  
 جمله از جهت رد انکار است که ایشان را در شان کذب خویش انکار و اصرار نیست معنی اینست نه  
 چنین است که ایشان از عده نمیکنند یا از زمینند بلکه و عده یا از زمین است که ایشان را انکار  
 شده عقوبت انچه پیشبینی در انظار آن از مردمان میگوشتند این سخن از جهت سخی عقوبت  
 میگویند و نیز موسی و بنی اسرائیل از عذاب می چوینند و اگر موسی دنیا را کرده باشد بودند یا از  
 جایی که درین ازان عاصی باشد و بدستی ایشان درنگویند و در راه کذب و باطل نپایانند  
 و قالوا ان فی الا حیا بیننا و بینکم و ما نحن بآله و انما کانوا یخفون من قبل الله و انما کانوا یخفون من قبل الله







که متفهمی نفع دنیاوی او بقاء عالم یا بقاء عالم است لیس نبود و است تعالی ما و الا محقق است با کار  
بر وجهی از هر یک بیان نمود و لیس را منزله مدعیان مبنی بر وزن آن و انکار معنی نمود و لیس از آن بر وجهی  
تر تزلزل کرد و نفی و استثنای بر وجهی قلب آورد و لیس را از آن جدا کرد و لیس را از آن جدا کرد و لیس را از آن جدا کرد  
لام تاکید است و لیس را از آن جدا کرد و لیس را از آن جدا کرد و لیس را از آن جدا کرد و لیس را از آن جدا کرد  
ولاد را از آن جدا کرد و لیس را از آن جدا کرد و لیس را از آن جدا کرد و لیس را از آن جدا کرد و لیس را از آن جدا کرد  
کسانی را که تقوی می ورزند و از معاصی و مناهی می پرهیزند و اعمال ایشان مستقیم نفع آخرت بود و سبب  
ثواب اخیری می گردد و آنرا تحقق گویند و این همه نیز برای اظهار بر وجهی توفیق است معلوم و معلوم  
مخدوم است ای الاستفاد و ما بینا معنی اینست ای فکر می کنند پس خیریت دار آخرت و  
منی یا بید نشاید که فکر نکنند آنچه دانستی است ندانند و قد نعلم الله انک الذی سیئ  
یتوکلون فان الله مع الذین یؤثرون و لیکن الظالمین بآیات الله یحذرون یکذرون و افعال  
خوانند و یکذرون از آن سبب یعنی وجهی که با دانند این جمله معترضه است برای نگوشتن شان کافران  
و نه است حال ایشان را و است کرده اند و غش بر شریعت ابو جیل ما گفت من و تو متناهییم که  
و یکسر نیست مرا این گمان می نماند چه میدانی صادق سبکی یا کاذب میخوانی ابو جیل گفت نعم اصادق میگویم  
که او هیچ دروغ نگفته و خبری به صدق و راستی نرفته و لیکن در وقتی که او را نقد می کنند منی قضی او و شفقت  
و نبوت پیرند باقی قریش چه کار کنند و بعضی گویند گاهی ابو جیل پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
اصداق کرده و شیا طین او را از مصافحه پرسیدند گفت و الله او اصادق می دانم و دروغ گو نمی خوانم  
لیکن بنا که عهد شدت را مشایخ بودیم تا او را استماع شویم و بعضی گویند شینی حارث و عامر و برادر او  
در ری می رفتند حارث نوبی گفت تعسا ای محمد بنی هلاکی با و محمد را برادر او گفت پیچیدن گاو و هلاکی او مجوز که  
او را استماع میگویی و ایام راه می میوید حارث گفت چون پیچیدن بسیدنی حارث را بر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
و چون صدق او در دل داری چرا بر ایمان نمی آوری و هم متابعی ابو نمیرنی بوافقت او و یاران و نمیرنی  
برادر حارث گفت قوم ما را بهتر ساختند و بزرگی و مهمتری ما پیدا کردند ما را تقلید کردند و در پیامبر  
نا آوردند و مهمتری خویش چو نه بگذاریم و چه بزرگی و ایمان آری هم حارث گفت معتبر می گذارند و یاران آری  
برادر حارث نمودن مسامت متوجه حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گشتند به حدیث ابو جیل  
پیوست پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت برین وقت آمدن و ایمان آوردن چه باعث گشتند  
و برین کار چه داعی شد که بمساعت پیوست و نه مذکور باز گفتند و متابعت نمودند از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم

صنی الله تعالی علیه و سلم بخود گشت که میدانستم که بر ایشان این کابینه است و تیاره توان بود و خدا  
بر و صبح توان آورد چون معلوم شد که ایشان صدق من معلوم دارند و با وجود آن از جهت حب جاه  
دریاست دل بر ایمان نمی گذارند اکنون معلوم گشت که ایمان آوردن دشوار است و کار ایشان در  
جز النار لا العار است فخر را بیدار توان کرد و خفته ساخته را به بیداری نتوان آورد و زان معرطن این  
آیت نازل گشت و این نظم بود و پیوست معنی انیست میدانیم ما بدرستی شان ایشان نیست  
هر آینه اند و همین میکنند ترا آنچه ایشان میگویند بعد معرفت حق در راه سگایه می پویند و تکیه بر ایمان  
اند و همین شدن نباید و بگفتار ایشان التفات نشاید زیرا که ایشان ترا تکیه می کنند بلکه آیات  
معجزات خدای را سنگر شوند سو الی ایشان حقیقت تکیه پیغامبر میگردد و الفاظ تکیه بصریح  
بر زبان می آورند نفی تکیه پیغامبر بقوله فانهم لا یکنونک چه نوع می آید و سطر ایت آن چگونه  
رومی نماید جو اب نفی تکیه محمول سنتی بر وجه انفراد یعنی لا یکنونک تنفیذ ابل مطلقاً هیچ  
تکیه آیات یعنی ترا تنها تکیه نمی کنند و تکیه آیات مانع می زنند یا محمول است بر نفی  
تکیه آیات مانع می زنند یا محمول است بر نفی تکیه در سراسر آن منافعی نیست مگر تکیه  
ظاهر ای لا یکنونک نفی بواطنهم و لکن الظالمین یکنونون آیات است بطاهر هم و کذا کذب و کذب و کذب  
من قبلک قصصاً علی ما کانوا و اودوا و احبوا انهم قصص و کذب که لازم در جواب قبهم است بقدر تفسیر  
حکمه مقرر و دیگر برای تکیه پیغامبر است معنی انیست لبوگند یار میگویم هر آینه بدرستی تکیه کرده اند  
پیش از تو پیغامبران بسیار فرستادگان خدای عظیم الا فقه ارس صبر کرده اند بر آنچه تکیه کرده  
شدند و ایذا رسانیده گشتند و پیوستند بعضی را در آتش انداختند و بعضی را تیشیدند  
بر کاله ساختند و بعضی را زالت میکردند و بعضی را بهوان و حقارت می آوردند تا آنکه ایشان را فقر خدا  
آمد و بهنگام فتح و ظفر و برآمد و کذب که کذب است الله کلمات است شرط است فقر است لا فایده  
جز است متعلق سبیل غیث و اگر در متفایع صفات نمودنی از باب الا صفا للقرآن بودی و جمله است  
یا مقرر معنی انیست و نیست نه لکن تکیه و گرداننده کلمات خدای را در باب نصرت انبیا مقبول  
شدن دشمنان ایشان ثابت بود چنانچه در کتب الله لا علیین انا و رسولی و انما التفسیر سلیمان و لقد سمعتم  
کتاباً علی ابی المرسلین انهم لهم المنصور و انما لایزال من منی و لقد جاءک من ربک کتباً و انما لایزال من منی و لقد  
جاءک لایزال من ربک عطف است جمله و لقد کذب برسل من قبلک من قول اخفش زانده است در انبیا ای و لقد  
جاءک من ابی المرسلین بر قبل اسبیه برای تعقیب است انی لایزال من منی و انما لایزال من منی و انما لایزال من منی



خدای جمیع کردن ایشان بر راه راست هر آنیکه جمیع کردی و همه را بر راه دین و اختیار اسلام آوردی  
 چون خدای جمیع کردن ایشان بر هدی خواهی بود بعضی را ایمان آورد و بعضی را بر کفر داشته خلاف ارادت  
 او اگر نخواهی نشود و مشقت بدان و رنج کشیدن در آن سبب زد و فلا فکون من الجحلیلین  
 فاسی نیست ثبوت مضمون اخبار مذکور نسبت برائی توحید منی بسطور معنی نیست چون این دانسته  
 که خدای جمیع کردن همه بر هدی خواهی بود و ایمان همه شوق بارادت خویش داشته پس نیایش از  
 کسیانیکه این معنی نمیدانند درین سر واقف شدن نمی توانند من القین بالله در رضی بالمقتدر  
 خطی بالسر و خلاف مقتدر و بنیود و نا حاصل شدن آن موجب حزن برای چه شود و اما استحب الیقین  
 یتمم من و المونی یتمم و الله تعالی که یود یجوز جمله مقرر جمله سابقه است معنی نیست از اجابت  
 نکنند مگر کسیانیکه نمیشوند کسیانیکه نشوند اجابت چگونه کنند از ایشان طلب اجابت شاید بر عذر  
 اجابت اندوه نیاورد و مردگان یعنی کفار چه از خودی اینجا بروجه استوار است مقرر چه کفار مرد  
 که ایشان بمردگان مانند و استجاب است دعوت کار زندگان است مردگان نتوانند ایشان اجابت  
 بعد مردن بعثت خواهند کرد پس ایشان را سومی حساب گاه خویش باز خواهد آورد آن روز خدا خواهد  
 و حالت خویش خواهند دید این زمان برگوش ایشان هر شده دعوت نشینوند اجابت نکنند  
 از نا شنیدن ایشان اندو گمین نباش از اعراض ایشان فلن خود را فراموش و فلا فکون من الجحلیلین  
 علیه آیه من کذب جمله حال سنت از لیسر نکال می لقولون و قد قالوا لا نزل علیه آیه من رب  
 معتصماتی که در میان بود در اثامی کلام روی نمود و قصه بالا گذشته که جارت بن عالم و جماعتی از قریه  
 از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم پیغمبر هستند و وعده ایمان کردن آوردند چون در معجزه تاختیر شد  
 لولا انزل علیه آیه من رب گفتند پیغمبر چون گشت این تعلیم پذیرد و پیوست معنی نیست و حال  
 نیست که گفته کافران چرا فرستاده شد بر محمد صلی الله تعالی علیه و سلم معجزه از پروردگار او چنانچه  
 با در خواستیم و چرا حاصل گشت آنچه نادران در ایمان داشتیم قبل ان الله فاکد علی ان یذکر آیه  
 نیزان بر صیغه مضارع معروف از باب تفعیل و افعال خوانند و معنی ریجسب آن دانست ای آیه فکون  
 این جمله دیگر سنت از جمله نامی که سفدر لعل نسبت معنی نیست بگوای محمد برستی خدا قادر است  
 برین که بگوید پیغمبر که شما میجوید و آیتی که شما از طایفه آن می پویند که قدرت او کامل است در همه  
 حکمت است با شد و از نا فرستادن پیغمبر که پیغمبر شما حکمت بود چه عیب نیست و در استیجاب است آن را لازم

و الله اعلم









و نیا خدای را خوانید و پیش او تضرع و باری کنید پس اگر خواهد از شما گشتن کند و دفع گرداند و نفرستد  
کنند کسانی که با او شریک میگرددند و معنی بر تقدیر سوم اینست خیر کنید اگر شما را عذاب آید و خیر است  
یا هول قیامت بیاید یا غیر خدا را خوانید یعنی بخوانید بلکه خدای را خوانید پس خدای آن را کشف کند  
اگر یا بعضی غیر آنچه خوانسته است از عذاب خواهد بود مطلق مقتدر بر همه چیز حق است همه ممکنات  
و شرف قدرت او بود و هیچ ممکن از قدرت او بی نیاید چنانکه ذکر آن بالا گذشت و بیاید آن بالا  
رفته و کفد اگر سگنگا ای امین قیامت فَاخَذَ مِنْهُمْ يَا كَذِبًا سَاءَ وَ الْقَسْبُ سَاءَ  
لَعَلَّهُمْ يَنْفَكُونَ لام در جواب قسم محمد و ن است ای قسم لقد ارسلنا ابراهيم معترضا بهت برای تسکین  
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از حق کافران و ایزد ایشان مفعول از سلنا میخورد و استغفار  
لقد ارسلنا الرسل فاخذناهم فصرح است عطفه است بر جمله محمد و ن ای کذبهم فاخذناهم فصرح  
اخذ بعد تکیب بود متصل از سال نباشد معنی نیست و بسوگند یاد میکنم هر کینه فرستادیم  
رسولان را بسوی امتانی که پیش از تو بودند ایشان بکذب پیش آمدند و رسالت را انکار کردند  
پس گرفتیم ایشان را بشدت و مغررت تا باری نمایند و بتوبه پیش آیند فَاخَذَ مِنْهُمْ  
بِأَسْمَانِمْ تَضَرَّعُوا فَاَسْمَانِمْ است لولا چون بر ماضی در آید برای تنذیم بود این پیشوا سازد  
یعنی چرا انکار داشتند و چون بر مضارع در آید برای تنذیم یعنی برانگیختن یعنی میرا می کند باشد  
و اینجا بر تضرع که ماضی است در آمده تنذیم تنذیم شده از جای هم با سنانا فَاخَذَ مِنْهُمْ تَضَرَّعُوا است و جمله  
مقرر است برای تنذیم معنی نیست پس چون آمد ایشان را عذاب ماخر التضرع نکردند باری  
و عاخری نمودند و بتوبه پیش نیامدند و مصدق و مؤمن نشدند تا توبه ایشان را قبول میکردیم  
و عذاب از ایشان بر میگرفتیم و لیکن قَسَمْتُ قُلُوبَهُمْ وَ كَذَّبُوا كَذَّبُوا الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا  
يَعْلَمُونَ عطف است بر مضارع جمله فاخذناهم بالاسمان و التضرع و التضرع و التضرع و التضرع  
فهم تضرعوا معنی انگیخت و لیکن سخت شد عذاب ایشان پس تضرع نکردند و باری نیامدند  
و بنیاد است شیطان پیش ایشان عملی را که میکردند و ماضی و ماضی که می آورند یعنی کار  
بد ایشان را پیش ایشان می بستند و بتوبه رغبت را در نظر ایشان خوب میدید و تضرع می کردند تا  
نشندند باری پیش نیامدند و عذاب در عذاب می آمدند استعجال حرف تنذیم و لانت برین است  
اینها تضرع از ایشان با قدرت و اسکان بوده اقتدار و توانائی حصول آن بر وی نمود  
چون کارنی که از آن عاجز بود و وجود آن مقدر و بنیاست که می توانست تضرع شود فَاخَذَ مِنْهُمْ تَضَرَّعُوا

فَمَا كُنَّا بِكَ بِكَرِهًا وَإِنَّكَ لَخِدَانٌ فَاسِقٌ ﴿٨١﴾ فَمَا كُنَّا بِكَ بِكَرِهًا وَإِنَّكَ لَخِدَانٌ فَاسِقٌ ﴿٨٢﴾ فَمَا كُنَّا بِكَ بِكَرِهًا وَإِنَّكَ لَخِدَانٌ فَاسِقٌ ﴿٨٣﴾  
 یعنی بر حسب بیان دانسته لما ظرف فتحاست و این جمله معطوف است بقوله و این هم الشیطان  
 ای زین اهل الشیطان ما کانوا یعملون فتحنا علیهم ابواب کل شیء لایستوانوا و اگر وایه من الیاسر و الله شرا  
 است در اجابتی حقیق معنی اینست پس هر گاه که فراوانش کردند آنچه بدان پند داده شده بود و آنچه  
 میخواستند از او میخواستند و آنچه پیش آیند بر زاری و توبه پیش نیامدند و بر معاصی مناسبت میزدند  
 کشادیم بر وجهی استدلای بر ایشان در باری از انانی و تندهستی و اسن و فراغ و غیر آن حتی اذکا  
 قیو خویایا و تو انما کنتم فیکر بکثرة و انظر است بر اخذنا هم حتی ابتدا می است بر جمله و آمده و بر  
 سرت الی الیلد حتی او علما بالرفع معنی اینست تا آنکه چون بدانچه داده شد و اندک نشد و پیوار و  
 نعمتهای خدای میثاومی و شادمانی میبستند ایشان را یکایک شیئی یا روشی گرفتیم و بجزایب و فساد  
 متاصل ساختیم فیا ذلک هم منکسر و انما حاجات است جمله عطف است بر اخذنا هم  
 معنی اینست پس هر گاه ایشان توبه نکشند و تخیالت و ضیعت پیوسته قطع و ایست  
 انهم و الذین فکلموهم عطف است بر اخذنا هم و این که انیت است از رسیدن بلائی و کشیدن  
 عنائی که بر ایشان این حال پیش آید و این صورت روی نباید معنی اینست پس بریدم شد پس انده  
 نومی که ظالم بودند آخر کردی که شکرگاری می آوردند یعنی تمام رقتند و دستهای گشتند و انکسرند  
 الله و است الی الیلد جمله ترخیل نیست و لالت بر حقوق نیست که اندیش میباشی ملک  
 ظالمان و که نعمتی عظیمه و عطیه عظیمه است مقرر افته که جمیع آن حمد باید و بوصول آن شکر شایسته  
 معنی اینست و هر مردی است که پروردگار عالمیان است و شکر بر حق جل و علا را که در کار جهانیان  
 است قل ان ربکم ان اخذ الله بکم فکرم و انهم ان کرم و انهم ان کرم و انهم ان کرم و انهم ان کرم  
 من الی الیلد و الله یا کرم و انهم ان کرم و انهم ان کرم و انهم ان کرم و انهم ان کرم و انهم ان کرم  
 معنی اینست بگو انی محمد انید انید مرا خبر کنید اگر خدای شخواتی شما و بینا میباشید و پیر و پادشاه  
 شما کند گوش شنیدنی شود و چشمهای شما عزیز و گلیرو و لایمی شما هر کرد و یکی و دیگری و در نیاید  
 نیست و میبودی جز خدائی که رفته را بیاورد و کم شده بشما باز نیاید و این هر که تواند کشاد و غیر او  
 این نعمت که تواند داد و انظر کیف کرم و انهم ان کرم و انهم ان کرم و انهم ان کرم و انهم ان کرم  
 این جمله معنی است باری یاد و دانیدن و مقرر گردانیدن معنون پس سابق معنی اینست بگو  
 چگونه آیات را بگویم و باز باز میباید پس ایشان بعد از این یافتن از تصور این اعراض میکند





که غیب نماند و انظار بر غیب میتوانم تا بدانم که مقتضات بطور خواهد پیوست و حصول  
خواهد گشت و من میگویم که فرشته ام که قوتی زیادت بر قوت بشر یا نه ام پس وی نمی گویم که امری که تو  
من و من کرد و نشود و تعلیم و تلقین بران از خدای عز و جل می آید از ناشدن چنین گویا می آید پس چنانچه  
بود و درنا پیدا آمدن آن چه باشد قلی لیکوی لا یجی و البصر یبصر و لیس است  
نحوه ای که بود چه استیانت قبل مصدر است معنی انیسبت بگوای محمد است که برابر باشد  
کو بر و بینا در خیال و هدای چه کور نشان نه بیند راه با سبب در نیاید و پیا راه بیند و در راه راست  
نشان بد و چنین سلمان چشم دل کشاده نظر بر نشان راه راست افتاده راه گم نموده خود را در ملک  
و تباهی و گمراهی بیند و کام چشم دل او کور گشته نشان بر راه راست با دراک او نه پیوسته راه راست  
ندانند و متصل رسیدن توانا اند که لا یفقه کس و س که این استقامت برای تو بیخ است فاعا طفا  
نعلون علیه و بن سبای الاترون فلا تفکرون معنی نیست انمی بیند نشان راه را پس فکر  
انمی گشتان یابند و بسوی هدایت شایید و آنشد ربه الذین یخافون ان یخسر و  
الی ریه ح این جمله است بر قل بل یستوی الاعمی معنی انیست برسان بخیر کی و می کرده  
شده است بر تو یعنی قرآن کسا که میترسند ازین که سوی حسابگاه پروردگار ایشان شکر کرده شوند  
بلکس که میترسند و یقین و لا یفقه کس و س که این است معنی انیست درین حال که نیست مر  
ایشان و از غیر خدا خصل و عا پاری و بنده و نه شفاعت کننده لعل لکم شکر و س  
معنی کل یقیوا متعلق است باند معنی انیست برسان ایشان را تا متقی شوند و پرنیگاری  
کنند برین وجه انداز بنده و آنکه مصدق بر قیامت اند و دارند تا در زمره متقیان در آیند  
و تواند بود که از الذین یخافون ان یخسر و اهل کتاب مراد شوند معنی چنین آید برسان بقرآن اهل  
کتاب را که ایشان اعتقاد بر قیامت دارند و از حشر میترسند و بشکران را که سگ قیامتند ترسانند  
چه نفع کند و انداز چه فایده دهد و تواند بود که از الذین یخافون یعنی مشرکان مراد شوند که ایشان  
اگر چه معتقد قیامت اند ولی از احتمال قیامت می ترسند سوال بر تقدیری که آیت  
بنده کوزه در حق کفران باشد قید من و نه مشکل شود زیرا که از قید من و نه بر حکم مفهم مخالف است  
و سستی خدا بی با ایشان می آید و چه قید نکند کور چه نفع و بی میاید چو آب قید در صورت عدم  
خوشی و بدیست و حکم خود و انتقام و بی و تا صریح غیر خدا بدین آیت و انتقام و سستی خدا و انتقام  
از به الاتن و گمراهیست با باشد چنانچه در و سار عوا الی منفی من بر یکم و خسته و غمنا السوت و الا یض

۵۵



بسیارند بر ایشان چیزی پس میان ایشان وجودی در افغانی یعنی از کار ایشان شایسته نیست  
و باز در آن ایشان را کاری نیست ایشان را هیچ نسبت طرفه ندارند و برای چه و در افغانی  
مِنَ الظَّالِمِينَ ○ جواب نمی است ای و لا تظنوا مکنون من الظالمین یعنی نیست ایشان را  
سایب آن و فی حجت از خود و در مگردان بین از ظالمات شومی و از شیطانات گزومی و کذا ذلک  
فَتَنَّاكَ فُتُونًا لِّتَعْلَمَ أَلَمْ نَخْلُقْكَ أَلَمْ نَعْلَمْ لَكَ فَلَمَّا تَلَوْتَ آيَاتِ الْكِتَابِ لَأَسْمِعَنَّ مَا تَقُولُ وَنُفَسَ الْكَافِرِينَ إِذْ يَقُولُ لَا تَحْزَنْ  
اِخْتَبَرْنَا أَيْضًا مِّنْهُمْ بَاعَلْنَا أَعْيُنَهُمْ وَفَعَلْنَا مَعْزَنَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ سَكَنًا فَمَن يَهْدِي اللَّهُ فَمَا لَهُ مَدِينًا  
لِّمَن يَهْدِي اللَّهُ فَمَا لَهُ مَدِينًا وَنُفَسَ الْكَافِرِينَ إِذْ يَقُولُ لَا تَحْزَنْ اِخْتَبَرْنَا أَيْضًا مِّنْهُمْ بَاعَلْنَا أَعْيُنَهُمْ وَفَعَلْنَا مَعْزَنَهُمْ  
وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ سَكَنًا فَمَن يَهْدِي اللَّهُ فَمَا لَهُ مَدِينًا وَنُفَسَ الْكَافِرِينَ إِذْ يَقُولُ لَا تَحْزَنْ اِخْتَبَرْنَا أَيْضًا مِّنْهُمْ  
این جمله محضه است برای آنکه فتنه شدن ایشان مجتهد من تعیینه و افرع بنو مکه این صورت دیگران  
را نیز رومی نموده معنی نیست همچو مثال گردانیدن عینه و افرع ببال و صیب و سلمان و امثال  
ایشان و مستور گردانیدن ایشان بدیشان مبتلا گردانیدیم یعنی از مردمان ای بعضی نوعی را نبوی  
و بعضی را بعضی اختیار افقتی اقبویار البعضی غفرار با دلائل مکتوبه ایشان در شان صفتی که فرموده ایشان  
ست این طائفه سبب که عباد کرده است خدا را ایشان از میان ماکتوبه کنند از کافران آنچه میدادند  
از دست تکاف و تنگ در ایشان از صفتی که کمتر است و نوعی که فروتر است اختیار و امتحان بر نسبت  
تا از مردون کسی است تا باند از حال او آنچه نمیدانستند و اختیار بر نسبت خدا آنست که اظهار کند آنچه در  
کسی میداند اَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ○ همزه برای انکار است و انکار نفی اثبات بود معنی  
اینست نیست خدای عالمه بر شکر کسانی که ایمان بید آورند و شکر بدارند یعنی عالمه است بیغایر  
صلی الله تعالی علیه و سلم بحال ایشان داشت تا در و بیکه اول لیل بگفتار کافران یکماشت و همزه ضعیفه  
تعالی عنه را غیر علم بحال ایشان بود تا در گشت اول در ملتس کنان شباعت نمود اما چیزی از مرتبه ایشان  
بر میآید و عمر خدا است تا هر کی خاطر را پذیرفتن مستول کافران دو هم بار بار سوم بار گشت و حشا  
عز و جللی از چنانچه عمر بحال ایشان عالمه بود که از نظر ایشان تبصره و تبصره می فرمود تا آنکه ایشان  
را ازین عمل باز داشتند و دل ایشان را بر خطا مرتبه ایشان نگذاشت عالمه خدای بحال ایشان  
ازنی سابق فهمیده بود این جمله که متفهمین تقریر است بر سیل تریل روی نمود و بلاذ اجزاء لایزال  
یَوْمَ مَنُونٍ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ كُنْتُمْ يَاسِينَ ○ همزه ضعیفه است برای انکار است و انکار نفی اثبات بود معنی  
الذین و درین صفت مظهر است برای تبصره و تبصره می فرمود تا آنکه ایشان

بر تو کسانیکه آیات ما یعنی آیات کتاب لکان قرآن است مومنین یا معجزاتی که برای ثبوت صدق تو در  
دعوی نبوتی است موقند پس بگو سلام من علیکم یعنی تحیت سلام یا عظمت سلام را انگاه در کتب  
بکم علی تقیید الرحمن جمله معلوم است مرنی این طرد و ابر سلام را بمعنی انیت فقرانی که ایمان  
آورده اند ایشان را از جهت فقر ایشان طرد مکن و اکرام شما چون بیایید سلام علیکم بگوید یا علی بن  
آغاز برای آنکه خدای تعالی و کریم رحمت را بر خویش لازم گردانید و رحمت خویش را بعبادت ایمان  
و شکر رسانید الله اکبر من عجل منکم شیء یجوز الیه شکر کتاب من بعد و اصله فکانت  
غفور رحیم ان بر قراءه فتح با اسم و غیر خویش بدل است از الرحمة و بر قراءه کسر تعلیل یا مستانف  
در جواب مالک الرحمة فانه غفور رحیم بر قراءه فتح ان با اسم مبتدا است خبر او تاب مقدس یا غفور  
مبتدا یعنی فانه مفسرست و بر قراءه کسر جمله غیر من عمل آمده و تفصیل معنی شریطه و در خبر مستعمل من شده و  
این کنایت است ان شد رحمة یا تعلیل است مخرج از محذوف را می من عمل سور سجده شکر تاب عنه  
یغفر الله و رحمة لان الله تعالی غفور رحیم و تاکید فانه غفور رحیم از جهت ابراز ثناء باری تعالی  
بر وجه و کات و استواری است معنی انیت بدستی شان انیت هر که بکند از شما بدی را بناد و  
و این قید و افعی است که بدی کردن خیر بنادانی نبود پس توبه کند و صاحب صلاح شود از پس آن که  
غزول بر حکم و عده ایشان را از مزد و گنا مان ایشان بخت و کذا لک تفصیل الآیات و لتسکین  
سبیل المؤمنین تبیین بقیة خطاب و نصیب بر سبیل نصب و رفع خوانند تبیین تعدی  
از اسبیه معنی الطهره و سبیل منصوب بر مفعولیت بود و بر قراءه غنیت تبیین از سبیلان الامر معنی  
سبیل مرفوع بر فاعلیت با جواز تذکره و تانیث باشد و کذا لک صفت مصدر محذوف است مرفعل  
الآیات ای و تفصلاً مثل ذلک التفصیل الذکور فی الآیات السابقة تفصیل الآیات و استنبین عطف است  
بر جبار و محذوف و وفی فی طهر المحی و سبیل المؤمنین و لتسکین سبیل المجرنین معنی انیت و محذوف  
که بیان کردیم بیان می کنیم آیات را تا طاهر شود زده مومنان و تا سبیل را کرد دره مجرمان و  
جمله و کذا لک تفصیل ترنیل است فذلک انی هیئت ان اعبدک الذین تدعون  
سبحن ذیون الله و اینها جمله دیگر است از جمله سانی که بر وجه استیفاء بقل مصدر است  
و اینانیت کرده اند که بعضی از مشرکان پیشین پیغمبر آمدند گفتند یا سبیل بعضی التنا  
حق تو من یا الهک یعنی بلب یا پدر است بعضی یا الهه ما را سبیل مکن تا یا الهه تو ایست ان اریم و دل  
بر لقب و حق تو بگزاریم ازین آیت نازل گشت و این بطنهم در و دیو است معنی انیت

بگو یا محمد بدیستی من نمی کرده شده ام ازین که پرستم آنان را که شما از غیر خدا میپرستید  
 باز داشته شده ام از عبادت آنان که از غیر خدا می عبادت او می یازید قل لا اتبعوا آلهکم لا  
 این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیناف بقل مصدر است معنی اینست بگو ای محمد بگو  
 شما را پس حق تعالی حکم آنچه شما بخواهید بگو ای محمد می پرستم چه می پرستم قد ضللت اذا و ما اتکم ما است  
 الم یحکم فی حق این جمله تعلیل است و جمله لا اتبع اهلکم دلیل است معنی اینست بدیستی مرا بوده باشیم  
 آن هنگام که بخواهی شما را پس روی کنم فرنام من در آن هنگام از راه راست یا بنده گان بلکه ناشی از  
 راه گم کرده شده گان که اتباع مرا آن گمراهی بود و سپس روی ایشان ابتدا باشد قل لا اتبع علی بنیة  
 من ربی و کذبتم به ما عشت فی ما تکتب علیکم و ان الله لا یهدی القوم الضالین  
 بقل حق این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیناف بقل مصدر است روایت کرده اند که نصر بن حار  
 در جرم کعبه ایستاده گشت گفت اگر محمد بر حق است بر ما عذاب فرستد این آیه در روایات آمده و در جواب  
 او نازل شده این جمله در ردیه کفار است انی علی بنیة من ربی بقول قل است و تاکید او از جهت  
 رد انکار است که بگویم حال سنجایی و قد کذبتم و قد کذبتکم فیما کذبتم و قد کذبتم فیما کذبتم  
 یا عباد سب پرستید و سب پرستید و سب پرستید و سب پرستید و سب پرستید و سب پرستید و سب پرستید و سب پرستید  
 است و او با فصل خویش اسمع است عذبی هزار است جمله خبری دیگر است این جمله ان حکم معلله است  
 مرفعی سابق معنی اینست بگو ای محمد بدیستی من کا بنم بر حقی ظاهر از پروردگار خویش در ابطال آنچه شما  
 می آرید نیست و نزد من عذابی که شما در پرستشانی آن بیگارید زیرا که نیست حکم بگو خدا می را نیست تصرف  
 مگر حق جل و علا را کار خدای ازین فوجید و بختی بیافته بگویند یقصر الحق یقصر الحق یقصر الحق  
 مناعت و یقصر یقصر یقصر یقصر یقصر یقصر یقصر یقصر یقصر یقصر یقصر یقصر یقصر یقصر یقصر یقصر یقصر یقصر  
 و معنی مختلف است خلاف قرارة دانند و جمله بر هر دو قرارة محال است از این معنی اینست نشان را  
 و در سب راقصه بیکدیگر و مدق واقعی در دلهای افکنده و هو یخیر الفاکهین این جمله عطف است  
 بر فعلیه سابق و تنجیل است معنی اینست و او بهترین جدا کننده گان حق از باطل باشند و برترین مشرق  
 کنند گان میان صبر و کذب بود قل لو ان الله استعذ به ما تکتب علیکم به لفتی الا هم  
 یسئلونی و ینکب علیهم این جمله دیگر از جمله ای که بر وجه استیناف بقل مصدر است معنی اینست  
 بگو ای محمد اگر ثابت شدی بدیستی نزد یک من است عذابی که شما را بستانید و در راه طلب آدمی بپوشید  
 کار من و شما تمام شدی و گفتار و کردار و زیاده فراموشی بپوشی و هر مستاصل گشتی





کز بر صورت عجله پندیده آورده و تمیز عطف است بر شرم الیه هر حکم در تعلق اعمال یا تنها اودت تجدد و کرد  
 فعلیه آورد و ضمیر ما موصوله محذوف است ای یا کاشتم تعلیل نه او آن کسی است که از شمار روح شهادت شب یعنی در  
 خواب می ستاند و شمار از کار باز میدارد و آنچه پس بگوید باز در روز می آید و تقیید بر شرمی منسوب  
 تقیید خود پس تقیید بر شرم بر نیک و در خواب نیست و اولت نکند و تقیید بر شمار بر نیک و سبب  
 شب لیل نبود بلکه اخرا کلام بر عافیت عالم نیست کسب در روز می باشد و شب بطلت میگردد  
 پس شمار از روز می انگیزد و هر یکی از خواب بر بخیزد و چنانچه مرده را بعثت خواهد کرد و در شمار خواهد آورد و تمام  
 کرده شود و ملتی که برای هر یک معین بود پس از بعثت بسوی حسابگاه خدا که محل خواب و شمار است برآید  
 عرض اعمال و شمار احوال و افعال باز گشت شمار شود پس شمار را آنچه بودید عمل کنند خبر خواهد کرد و  
 هر یک را در بیان خواهد آورد و **وَهُوَ الْكَاهِنُ فَوقَ عِبَادِهِ** عطف نسبت بر حاکم سابقه عطف شمار  
 استعدیه شمار معنی اینست او قادر است عالی است بوندگان خویش معلوم مکان است نه معلوم مکان  
 که حق سبحانه تعالی متره است از آن و **يُؤْتِي السَّلَاطَةَ حَفَظَةً** عطف است بر و هو القاهر فوق  
 عباده ای و بر سل حفظ معنی اینست و پیوسته بر شمارا نگاهبان از ششم الحسین قرآن هر یکی را دو  
 یکی کاتب حسانت و دوم کاتب سیئات چون بنشیند یکی راستا و یکی چپا بود چون شمی کند یکی پیش  
 پس یا کاتب حسانت بر کاتب سیئات امر بود و کاتب سیئات بر کاتب حسانت امر بود و چون بنشیند کاتب  
 حسانت یک چشم را از او بسته میشود و کاتب سیئات شوق بر استغفار میدارد و شش ساعت یا  
 توقف میکند اگر استغفار کند ننویسد و اگر سرماند یکی را کتاب کند گفته اند کتابان اعمال قلم ایشان  
 زبان ایشان بود و سیاهی ایشان آب و هین ایشان در عمل کردن بنده ایلاست بر چهار و صد و شصت تا آنکه  
 او را از ناله و آه فرو گذارند و اگر از ناله خیر میگردد و اگر از ناله بخوشی یا نیکو خندد و اگر از ناله شرم میکند و اگر  
 بشنود بعضی گویند هر یکی را چهار فرشته هستند و کاتب حسانت و دو کاتب سیئات بود و بعضی گویند دو در  
 و دو در شب و بعضی گویند پنج اند چهار بهین و یکی ملازم شب و دو در یا شش و بعضی اند اجزاء است که  
**الْمُقَاتِلَاتُ تَوَلَّتْ مُسَلَّاتٌ** و هر کس که بگوید **يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ** حتی ابتدا اینست و توقف فعل با نهی است مذکر اند  
 چست است که فاعل اینست فعلی است تا اینست و ایست و ایست با فعلی است تا اینست  
 تا بر طریق تیرل معنی اینست تا آنکه چون یکی از شمارا حرکت بیاورد و نه گام برود و می نماید زبان او را  
 فرشته تکلیم که قوس نام کان یا برای تقیید از اول است تا اینست یعنی بلکه تکلیم و همان او که بر زبان  
 مودلاند و حال اینست که ایشان در میان بدو دارند و در کار خویش غیر مقصود از آن گفتند این چنان است

بنگاه مومن را بر فرشتگان رحمت میگذارد و جان کافران بفرشتگان عذاب می سپارد فرشتگان رحمت  
جان مومنان را فرود رحمت میدهند و در مکانی که برای مومنان ساخته اند می نهند و فرشتگان عذاب جان  
کافران را بغصب حق می آگاهانند و در محلی که برای کافران معین است میرسانند و روایتی است که فرشته  
پیامبر صلی الله علیه و سلم بیاوردت بر سر مصطفی صلی الله علیه و سلم ملک الموت بر سر او ایستاده و دیدگشت  
ملک الموت از فقه قاضی مومن بدین سخن از ایمان او خبر کرد و ملک الموت را بر فرق نبوی آورد و ملک الموت  
گفت من در حق هر مومن رفیقم و در قبض ارواح او شفیقم چون جان بنده قبض میکنم و چون حالت اهل او  
در اندوه و ناله می بینم میگویی که من بنده یا مومزم آگاه باشید که معذورم و مرا بر شتاب یار بار بازگشتنی  
است و بر هر یکی از شما آمدنی است بر حذر باشید پس خانه از دریا از و بر نود که قدم من از بخار و دود و بر در  
در هر خانه قدم زدم بخیر است با اهل آن مصافحه میکنم خورد و بزرگ را بدانم و جان مغیر و کبیر را ستانم پس بعد از  
ای محمد اگر جان پیشه را بخوایم که قبض کنیم تا فرمان خدا نبود نتوانیم و فی الامر او مودعه را نتوانیم که حضرت رسالت  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ هفت است یا بدل از دست الحق صفت  
و یک است مرا شد یا صفت است مبرولی معنی نیست پس باز گردانیده شوند مردگان سوی حسابگاه  
مولی ایشان که حق است و وعد و وعید او صدق است **الْأَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْبَغَ الْأَلْهَاسِينَ**  
الاحرف تنبیه است و هو اسرع الحاسبین عطف است بر جمله **الْأَلَا لَهُ الْحُكْمُ** یا منقطع و تخریش تخریش است  
معنی نیست آگاه باشید مر خدا بر است حکم حاکم هو بود و بعلم کامل و قدرت شامل شرا و احکام هو بود  
و او شتاب ترین حساب کنندگان است حساب پیشینیان و پسینیان را در اندکی از یک یزدون کند  
و چه اعمال از نیکی و بدی تو در دم زدن میسرین گردانند **قُلْ مَنْ يُضْلِكُمْ ظِلْمَ الْبَرِّ الْإِلَهِي**  
**تَذْهَبُونَ تَقْضَىٰ وَخُفِيَ لَكُمْ أَنْجِيَانِ مِنْ هَذِهِ كُنْتُمْ كُونْتُمْ مِنَ الشَّكِرِ**  
خفیه لغو و کسر فارسی چنانچه بر صغیره غایب خوانند معنی حساب آن دانند این جمله دیگر است از جمله  
که بر وجه استیانت نقل بقدر نیست من هیچم مقول قیل سنت من ظلمات البر و البحر متعلق است بنحیکم  
تذخونه حال سنت تقضی و خفیه قال است بتقدیر ذوی تضرع و خفیه یا منقول سطر است شی تذخونه  
و یا تضرع و خفیه یا طرف است ای تذخونه وقت تضرع و خفیه لکن انجیانا لام موطیعه است قسم خود  
لکنون از روی لفظ جواب قسم لا از روی معنی خبر بر شما باشد و جمله لکن انجیانا تا آخر بیان است مژده  
مراد از ظلمات بر خست و در زمین دارند از ظلمات بفرغ شده و بر سر ندارند معنی انجیانا ای که شما

میدهد شمارا در محاسن خوف و مباحث ترس از پر و بجز درین حال که میخواهند اورا الفتن میخواهند و لکن درین  
 الشاکرین یعنی اگر ازین حادثه مانده نجات دهی و ازین در طاعت شخصی هر آنکه مالا درشت اگر آن باقیم و از  
 سپاس دانان و شکر گزاران گردیم قل الله یختصکم فیها و من کل کلمه شکر آن  
 تشریح میکند بچشم بر صیغه مضارع از باب تفعیل و افعال خوانند و معنی بر حسب آن دانند این جمله دیگر است  
 از جمله ای که بر وجه استیانت قبل مصدر است جمله است و بچشم مقول قبل سینه من بچشم شما من من ظلمات  
 البر و البحر و من کل کرب عطف است بر شما جمله ششم انتم تشکر کن عطف است بر جمله پنجم معنی انیت بگو ای  
 محمد خدای شمارا از ظلمات پر و بجز نجات میدهد و از هر سختی خلاص می نمیشد پس شما باندای اصنام را شریک  
 میکرد اندید و ایشان را در کار خدا داخل میدادید قل هو الله لا شریک له ان یتبعک حکیم کعبه  
 حد ابکم من فوقکم و من تحت ارجلکم اولیکم شیعما و ید یوق یعصکم یا من یعصی  
 این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیانت قبل مصدر است جمله هجدهم الفاعل را تا آخر مقول قبل است  
 معنی انیت بگو ای محمد خدای قادر است برین که بر انگیزد بر شما عذابی را از بالای سربهای شایعنی از  
 آسمان چون صاعقه و سنگ و جز آن بفرستد یا از زیر پاهای شایعنی از زمین چون خسف و زلزله و  
 غرق گشتن پیدا کند یا شمارا با گروههای مختلف بیاورد و میان طوایف گوناگون بر انگیزد تا مبتلا بمقتضا  
 غیر جنس شود و در وقت محالطت خلاف نوع خویشین مقتون گردید صحبت غیر جنس با همی غلطی و عجز از  
 فهمیم است و بعضی را عذاب و عقوبت بعضی بچنانند مقهور قاهر می گرداند و بعضی عذاب مذکور عذاب  
 از ظلم شلاطین دارند و جوع و احوال ایشان پیدا اند انظرو کیف نعصت لایست لک الله یعصون  
 یعنی نافرمانی نمین دارند و بعضی معنی تردد و تکرر پندارند و کیت برای استقامت است و استقامت  
 معنی تعجب است از آیات قدرت که گذشته و عجایب قدرت که ذکر آن بالا رفته یا آیات قرآن مراد بود  
 که در قرآن تکرار می پیوند و ازین جمله ترشیل است یا معترضه است برای تعجب معنی انیت بگو آیات را  
 چگونه بیان میکنم و بار بار چه نوع در بیان می آوریم آیات را محجب بیانی است و محبت بیانی است بهر آیت  
 مختلف آید و اشارات گوناگون روی نماید تا ایشان در پاید و دریافت آن منفعت یابند و کلام  
 ای قیوم ملک و هو الحق مال است از آیات و تفسیر بر البطله است و تذکره و تبا و قل قرآن  
 یا حال است از خدا یا معنی انیت و حال انیت که تکیه میکند و دروغ میداند قرآن را کرده یا از  
 حال که تکیه میکند و نا بوده میداند عذاب را قوم با شکوه تو و حال انیت که قرآن حق است یا  
 حال انیت که عذاب حق است قل انکم یوکیل و این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه



استیناف قبل صد است مقل قبل است معنی انیت بگو ای محمد نام من رقیب بر شما و میسم و کیل  
در تمام کارها شمار از شرکت نگذارم و از کفر باز دارم این کار بر در و گار است کار من تبلیغ و انداز است  
و تفسیر آورده که این آیه بآیه قتال منسوب گشته و حکم او پنج پیوسته لکل نیکه مشتق می شود و سوف  
تعالی است چون سامع و مدعی که ذکر آن گذشتند چنانست که از هنگام وقوع آن پرسید  
این جمله بوجه استیناف وارد گشت و مضمون آن بیان پیوسته معنی انیت هر چه بر این است  
و عدد و عید زمانی است که در آن زمان قرار گیرد و مکانی است که در آن مکان استقرار پذیرد و سرانجام خواهد  
دانست شما آن زمان چون مضمون آن اخبار ظاهر گشت و خواهد دانست آن مکان را که مشرکان  
را که مضمون و عدد و عید در وی ظهور خواهد پیوست نزدیک یاد و سرور دنیا و یا بعد نشود و جمله و سوف  
تعلیم ترسیل است در تفسیر بستی آورده و خاصیت این آیه ذکر کرده که هر که این آیه را بر کافری بخواند  
و آن کافرا به عید بر زندانی که در وی سبکند بدارد و در باز دارد و قیامت الیهین بخواند  
فی ایستاقا غیر من حی یخوضون فی حدیث غیبی این جمله معترضه است برای امر  
باعتزاز از مجال است کفار و جنب از تکاب مخالفت با شر با آنکه در حکایتی دیگر شنود از آن باز نا  
معنی انیت و چون بهینی و آنکسانی را که عرض میکنند در آیات ما در وی آیند در طعن و استهزا  
پس اعراف بکن از کافران در وی بگردان از صحبت ایشان تا آنکه در حکایتی دیگر عرض کنند و از طعن  
استهزا باز مانند و اما فی سبیلک الشیطان و لا یغنی عنک الذلکونی مع الذل و الظالمین ○  
نستیک بر صیغه مضارع از باب تفعیل و افعال خواهد معنی یکی دانست باز آمده است و حرف شرط  
برای تاکید در آید و اولی معنی پیدا کند و من شریک نیست بر شریک ساقط معنی انیت و اگر استهزا  
گرداند از منی مذکور ترا شیطان یعنی سبب شود مشغول گردانیدن یا شغال برای فراموشی آن پس بعد  
از یاد کردن منی مذکور و منع منطوق یا قومی که ظالمان اند و در کار خود استهزا از خداوند بکنندگان درین  
دلیل بیانیست برین که خصیان بدینها بران رواست و شیطان را بر ایشان دشمنیست  
و اگر کردن آن در دل ایشان بهرین است و ما علی الذین یشتقون من سحر کافرون  
شیخی و لکن یخسری لکما یحیی یشتقون ○ چون بآیت سابقه در هنگام غرض کردن فرا  
در طعن و استهزا است قرآن امر با عرض کافران کرد و شستن ایشان در حیرتی و منع آورد  
بسیلایان بران مکمل کردند و خود را برابر ارض و ترک قبول ایشان آورد و کافران دلشند نیست  
رفتار ایشان طعن و استهزا بیشتر کردن گرفتند بآیه و ما علی الذین یتقون من حسابهم هر چه





را پیش نهاده اولئك الذين آمنوا بآياتنا كذبوا انفسهم واذاب الله السوء  
 واما كاذبا كاذبا يكذبون گویند وندید است ایشانت است بر الذین اتخذا وادینهم لیسوا واول الذین  
 ابلوا صفت است مردان که لهم شراب من حمیم تا آخر خبر مبتداست واین جمله یعنی اذ لك ان  
 خویش معطله باشد و ذکر کرده که اینست ان تبسل با اراده ان لا تبسل نفس معنی اینست ایشان  
 است بای خویش بهنگام پیوسته نشوند بجز انهم خویش در معرض استیصال باشند و ایشان را سب  
 شرابی از آب گرم و عذاب در بر ناک بدینچه کفر میوزند و بجهاد دین اسلام نمی گردند بعد از آن  
 انهم نکند و سوخت سود ندارد مثل ان الله ما لا ینفعنا ولا یضرنا و  
 نرد علی آعقلنا انک اذا هدینا الله این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیانت  
 بقل مصدر است و شرو عطف است بر نه عوای اند عوای لا ینفعنا ولا یضرنا و ما نرد و عوای علی اعتقانا  
 روایت کرده اند که عبد الرحمن بن ابی بکر در آن حال که کافر بود و مادر پدر خویش را بعد اسلام  
 ایشان دعوت بر کفر کرد و تحمید ایشان بر پرستش بتان در زبان آورد این آیت وار گشت و این  
 نظم بود و پیوست و بعضی روایت کنند عیین بن حصین بر پیغمبر و عوای بتان عرض کرد و تحمید پیغمبر  
 بر اختیار ازین آیه زبان آورد و این آیت وار گشت و این نظم بود و پیوست معنی اینست بگوای  
 محمد ای پیغمبر غیر خدای چیز را که امید نیست در منفعت او و ترسی ندارد از مسخرت او یا در اندیشه شوم  
 بر پاشنای بای خویش یعنی از دین حق مرتد شویم دعوت او بعد آنکه خدای ما هدایت داد و در سب  
 توحید بر ما کشا و عاقل این کار نکند و دانای خود را درین درجه نیگند کاذبی است و قوله الشیطان  
 فی کاذب حیران جبار و مجرور حال است از ضمیر نه و اول اعتقانا انی کاشن کاذبی است و  
 الشیطان فی الارض حیران و حیران مالی دیگر است معنی اینست در حالت که باشیم چو کسی که او را  
 شیاطین در گمراهی انداخته حیرت زده و حیران مانده ساختند یعنی در محلی که ایستاده که راه نمی یابد  
 نه و حیران مانده هر جای نمی باشد تا به متخیر گشته اند چه کنند و کذا هم سومی قد مرزند که آخبر  
 قد عوای الی الله ای ائست با که طرف مستقرست مالی دیگر است اصحاب فاعل فعل  
 جمله یعنی عوای است بر اصحاب را آیتنا فیه یقولون آیتنا جمله بنیه است مرید عوای الی الله  
 آیتنا فیه قرآنی که بهر خوانند بعد حرف بهر و وصل الف هدی را از جهت التمام ساکنین حرف کنند  
 و بر قرآنی که الف خوانند و الف مبدل باشد از بهر بنا که از جهت فتح ماقبل معنی اینست درین  
 محلی که بهر و حیران مانده را یاران اند او را سومی راه را نیست معنی اینست و میگنید بیاسوی ما



اذ قال مفعول فعل محذوف است ای و اذ که در ذوال ابراهیم است بر قل اندوه من و در  
 انکار ما الا یعنی و الا یعنی که در میان ما باشد یا بیشتر کان بود استقامت برای انکار مفعول قال است و جمله  
 انی اراکم ترسید است و دیدن او پدر را در صفت ضلال کنایت است اندوه من و در حال تاصال نبود  
 نشان نماید پسین ملازمت کنایه سازد که ضلال پذیر بر وجه کنایت و ترک تفسیر بحال باشد  
 اقرب است و آنکه استعمال کنایت که از تصریح ابلغ بود و اصوب است و تاکید جمله از ان جهت بود که پدر  
 ابراهیم خود راصال نمی دانست در مضمون جمله انکار می نمود تا سبب انکار سابقه را تعدیل است و از بدل  
 از این معنی انیسب و یاد کن ای محمد بنکامی که ابراهیم پدر خویش از راکت و نیکوای و نصیحت  
 او چیست که بتان را آغوش نیگیری و جمادات را بالو بیت می پذیری بدستی که ترا و قوم ترا در  
 گمراهی ظاهر می بینم و درین سخن نیکوای می نویسم و کذا لک نومی ابراهیم مکه کوفه است  
 التسمی و الا که من الموقنین نری ابراهیم حکایت حال ماضی است ابراهیم  
 بصورت فعل مضارع برای استحضار صورت بدیع ملک آسمان و زمین است و ذلک اشارت است  
 عارف بودن ابراهیم علیه السلام بطلان عبادت اصنام که خدای او را بدان عارف گردانید و بر وجه  
 انکار بر پدر امتداد اصنام آگاهت گویند و کذا که صفت معذرت محذوف است عزیزی و لیکن عطف است  
 بر محذوف ای استدل بها و لیکن من الموقنین و چهار وجه و متعلق است بر نری و ملکوت یعنی ملک است  
 زیادت و اذ تا برای مبالغت است مفعول دوم است مزی و ابراهیم مفعول اول است و است  
 کرده اند که ابراهیم علیه السلام را بر صخره بیت المقدس استاده کردند و در آسمان فرجه گشادند و او را  
 در آن فرجه بر عجاایب آسمانها اطلاع دادند و در زمین نیز فرجه پدید آوردند بر عجاایب زمین مطلع کردند  
 باطلاع بر مصنوعات اصنام را شناسخت و ادراک بمقدورات و مخلوقات را وسیلت معرفت قادر و  
 خالق ساخت معنی گویند و بنود ملکوت السموات و الارض است که ابراهیم صلوات الله علیه و است  
 و ناسخات کتاب بنظر فکرش دید و فرو رفتن ایشان در زمین او را عارف صانع گردانید چنانچه ابراهیم  
 را بطلان عبادت نهان نمودیم بر بطلان آن اعتقاد ملکوت آسمان و زمین نمودار کردیم غایت را شناخت  
 و بدل بر تصدیق الوهیت فوحدانیت آورد و نمودار ملکوت آسمان و زمین برای نشان بود تا بنظر پدر  
 مخلوقات بر وجود خالق استدلال کند از خداوندان عرفان و ایقان باشد فکما یحک حکیه  
 البلی با کوه گما قال هکذا استی بر و انیت کرده اند نموده و بن کفایت که با و شایه  
 و بعد از او اشتهار غریبه و شیون غریبه روشنی نمود چنانچه بعضی در آیه المیزانی الذی طبع ابراهیم فی ربه در سوره

بقدر گذشت و به تشریح و توضیح پیوسته و همداوگان بنات بود و هر یک که بافتن نیل او باز نمودند که  
درین سال فرزندی زاده شود که دعوت سوی غیر وین تو کند و بتلین تزلزل کند و در مملکت تو غوغا کند  
مرد و لعین فرمود از چیرگی در دل شاعرسان است پیش وین آن آسان است مردان را از زنان زیاده  
طهر باز و آید و کسان را بر زنان بازدارد اگر بیدار شود بکشد و قتل کند تا این سال بگذرد  
آوردن خویش را در طهر یافت بر جماع او شتافت حاصله گشت و با براسیم بلوق پیوست کاهن پیش  
مرد و در قتل غیر متعلق شدن بچشم معهود گشتند بچ که دکه سیکه سیم و در معصوم قتل گشت و انچه  
مقدر بود بمحصل پیوست نمود و گفت زانی که پیش ازین حمل داشتند بگذارید دل بچستن پسرا  
که زانید بگذارید بر حلی که بعد از شب پیدا آید حکم بچستن بر دی لازم نماید و تیز و ایت کرده اند  
با و ابراهیم را چون وقت نداشتن نزدیک رسید مخفی شده در جوی خشک خزید آنجا بار نهاد ابراهیم  
را زاده و در جای پنهان کرد و خبر ولادت و تعیین مقام آن برآورد و آفرشتا  
ابراهم را آنجا یافت برای او خانه زیر زمین ساخت ابراهیم را آنجا انداخت و از جهت خوف سحر  
سنگی بر داشت و در خانه داشت بعضی گویند زن آفر را چون در زده گرفت پنهان شده شتافت  
تا آنکه در کوچه غاری یافت در آن غار در آنجا پناه داد و بچ را آنجا گذاشت سنگی بر در غار داشت  
هر بار پنهان شده آدمی در خانه مذکور یا در غار مسطور در آمدی پستان در وین او ندادی و او را  
چنانچه رسم مادران است شیر دادی ابراهیم در غایت مادر انگشتان دست خویش میکیدی هر بار که  
مادر او در آمدی در میکیدن انگشتان دیدی گفته اند از یک انگشت شیر میکیدی و از انگشت دیگر شکر  
و از انگشت دیگر روغن و از انگشت دیگر آب خوردی و بعضی گویند جبرئیل علیه السلام ایستاد  
او را در کام او داشت از شیر روان شد ابراهیم بطلبه را با نهادم یا اگر بپیش پیران تو آنگاه در اندک  
مدت بسیار با او در چون یکساله گشت نه ساله نمیداد تا آنکه خطام پیوست و از یکیدن پستان انگشتان  
مستغنی گشت بعد از آن مادر او طلبام آوردی گفتی کردی تا آنکه نهفته ساله شد و در  
با مادر گفت بمن بی پرورنده من کیست مادر گفت پرورنده تو منم باز گفت پرورنده تو کیست  
گفت پدر تو باز گفت پرورنده پرورنده من کیست گفت منم و گفت پرورنده منم و کیست مادر  
گفت سبکت باش و بقی دیگر رفتی بنیدر آوردن من بی سوال کرد و پدر جواب گفت آنگاه باز گفت  
من زبانی او گفت تا باز گفت منم بگفت گفت منم و باز گفت منم و بقی پدر و مادران  
بعده ابراهیم پدر او گفت بیایم پیوستیم کنی را که ترا و بخواهیم است پدر غضب کرده باز گشت







[illegible]











معنی اینست و سیرگی را از ایشان قتل دادیم بر عالمیان زیرا که خویش فضل کلی را بر همه عالمیان فضل  
 اخیری و من ایما نضج و ذری نضج و اخوانهم و اجتنابهم و هدایتهم  
 الی صراط مستقیم عطف است بر ظاهر که معمول فضلنا هم بر بعضی است ای و فضلنا بعضی را هم و  
 استیانتا هم عطف است بر فضلنا و بدینا هم عطف است بر اجتنابنا هم معنی اینست و بعضی را با ایشان  
 افضلیت و قتل خشیدیم و بعضی فرزندان و برادران ایشان و مفضل گردانیدیم ایشان را بکمال  
 اجتناب بر گردیم و بنهادیم صراط مستقیم و دین تویم رسانیدیم ذلک هدی الله یحیی  
 به من یشاء فمن عبادکم ذلک اشارت است بر بدی که معجزه دنیا است و اسم اشارت  
 مذکور مرفوع المحل بر اینست و بدی الله خبر مثبته است من عباده بیان من است مفعول ایشان  
 محذوف است جمله میدی بمن ایشان حال است از معنی اشارت جمله ذلک بدی ایشان است  
 تزییل است معنی اینست آن ای می مذکور در اینجا می مسطور بر اخذ می مخصوص بحق تبارک و تعالی  
 است بدین بدی راه نماید از بندگان خویش کسی را که خواهد و کو اشرک کو الحیط عنهم مسا  
 کائوا یعملون این شرطیه معترضه است برای بیان قباحه شرک و زیان کاری آن  
 معنی اینست و اگر ایشان بعد از این اصلنا و جدنا اشرک میزدند هر آنچه ناجیه شود از ایشان  
 آنچه از عمل نیک میکردند اولئک الذین اتینهم من الکتاب و الحکم و النبوة  
 این جمله تزییلی دیگرست مضمون کلام سابق مقررست معنی اینست ایشان آنست که ایشان  
 را کتاب و حکم نبوت دادیم و زمام حکم بردست ایشان نهادیم پیغمبر گردانیدیم و با صلواتنا  
 و اجتنابنا رسانیدیم فان یکفر بها هولو کافرا فقد وکلنا بها قومنا لیسوا بها یکفرا من کافریه  
 و شرطیه که بعد از است بایب کلام سابق است معنی اینست اگر کفار که بر کفر مانند و کتاب  
 و حکم نبوت نکرند پس بدینستی که گماشته ایم بقصد یقین این امور گردوی را که نمیشوند ایشان بدین  
 امور کفر و زنده و نه ایشان از بدی مذکور روی گرداننده و دین اسلام را منکر نشوند و یعنی اهل دین  
 معظم و الصابر یکرم و بعضی گویند غایب بومان از آدمیان و پریان از اهل کفر و زندقه و کتبات  
 و حکم و نبوت نکرند چه زیان کند و کفر ایشان درین امور چه نقصان آفت اولئک الذین  
 هدی الله و فیهم ائمه ائمه و اولئک مرفوع المحل بر اینست موصول باب  
 خبر مثبته است فادریهیم ائمه پیغمبر است متعلق است و ائمه بانیانست و ادعای  
 او خوانند و بعضی بر روی بدی است معنی اینست این مذکور را نگاشته اند که راه نموده است ایشان را

خدا این لازم نیست بر تو سبب می ایشان اقتدا و این اقتدا او سوا فقت است نه اقتدا او سبب است  
 با این اقتدا فاضل سببش را است پس فضل ایشان بر وثاقت نشود و هر ازان سوا فقت در دین  
 حوا فقت در اصول دین نیست که نسخ نپذیرد و صورت تبدیل نکند و نه در فرع دین و اگر نه موافقت  
 در مشنات لازم آید و اتباع اعمالی که در حق با تخریم پیوسته روی نماید مثل لا استلکوه کلک  
 آج سبب از این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیناف بطل تصدیق معنی نیست  
 این کلمات برای خدای میگویم بدان بدلی دنیا و می بخیریم این کلمات را که گوی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
 این جمله تعلیل است معنی آن نیست نیست این تبلیغ مگر نیاید برای عالمیان حاضران و غائبان نزدیکان  
 و دور ماندگان و معلوم است که غائبان از منطقه دادن اجرد و در طلب و تحقیق احوال ایشان با مقدار  
**وَمَا هَكَذَا إِلَّا اللَّهُ** صحیح فقت در روایت کرده اند مردی فریاد از جبار سید و پیشین  
 علیه السلام آمد مجاد که بی توجیه بنیاد کرد و منباحشی معنی پیش آورد و پیغامبر صلی الله تعالی علیه  
 وسلم بر شفت بر وجه لطیفه او را گفت سوگند میدهم ترا سخندانی که بر سوسی تو بر تو فرستاد و نور  
 تحقیق را در و تاب داد و اینست بگو زده راستی و صدق بگو ان الله یفعل ما یشاء و در تو نیست  
 یعنی چون این سخن واقع در تو نیست از سر صدق بود آری گفتن سائنخ نمود و پیغامبر گفت و نه است  
 السمین لعنه الله علیه و بسیار خورده و گوی روزه نمی داری دل بر نمی و اندیشه نمی آری بفضیلت و ترن  
 آیه سانی پیوسته بدین سبب فریاد گشته بود که از غضب بر شفت ما انزل الله علی نبینا من شیء  
 چون از پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم باز گشت سخن او با شفته پیوسته است از و ناخوش  
 شدند با تکرار تو پنج پیش آمدند که تو توبه است را که محبت ما است منکر شدی و بعضی ستم باطل نابود  
 لغتی او را از مقتدائی دور کردند و بجای او مقتدای دیگر گرفتند و بعضی گویند جماعتی از یهود پیش  
 پیغامبر آمدند گفتند چنانچه شوسی کتابی را از آسمان آورده بود تو نیز کتابی بیار از آسمان بعد از دل  
 تقدیر و ایمان ما بکار آید که شک اهل الکتاب ان تنزل علیه کتاب من السماء فعدنا لها موحیه  
 اکیمن ذلک فقالوا انما انزلنا من السماء فاحذتهم الصاعقه تطهیر ما بیننا و بینکم آیت دیگر متضمن اقبال مکرر پیغمبر  
 و اقوال ناپسندیده ایشان نازل شد غضب کردند و دلی بر سلب تنزیل آوردند گفتند و انزلنا  
 انزل علیه کتاب و لا علی سوسی و لا علی عیسی و لا علی نبین من شیء پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود  
 و لا علی احد من شان ایشان این آیت فرود آمد و بعضی گویند که خدا را از تکرار کردند و ایمان  
 تقدیر خدای بر خویش نیاد و زنده در شان ایشان آیت فرود آمد و با عر خدا شد حق

و اما و صفوا الله حق و صفا او با عظمت و الله حق عظیمه او با آوازه حق ایمان این جمله معترضه است بر آنکه  
 رو سقالت کافران و اطهار و جالت ایشان معنی اینست و نشناختند خدای را حق شناسان او چنانچه  
 بالستی یا صفت نکردند خدا را صفت کردن چنانچه نتوانستی تعظیم نکردند او را استوار عظمت او چنانچه  
 شاید یا ایمان نیاوردند بر خدا چنانچه باندازه قالوا ما نزل الله علی کس من سواک من سواک است  
 بر معنی نفی که معشورین و ناقدرانند حق قدره است از قبیل ما خارب فلان چنانچه امی انتفی سرفتمند  
 حق المعرفه اذا قالوا ما نزل الله علی بشر من سواک معنی اینست خدای را نشناختند که در باب تمسک  
 بنسب کلی پروا نداشتند فی جلیل را بنکر شدند و وصفی بنزلی را نفی کردند ما نزل الله علی بشر من سواک یعنی  
 نفرستاده است خدا بر هیچ بشری چیزی گفتند قل من انزل الکتاب الذی سجد له من سواک  
 بشور اقا همدی للکتاب این جمله دیگر است از جمله های که بر وجود نبی شایان  
 قبل معصومت بر این استقامت است استقامت بر این تقریر است معنی حمل مخاطب بر اقرار بود است  
 از خصمیر یا از اکتانج معنی اینست بگو ای محمد اگر خدا بر بشری چیزی نفرستاده است فرستند  
 کتابی که موسی بر روی خود درین حال که انقضی و شنائی و اینها بی سبب است که بود و تحت لوسه  
 تو اهلین نبی و انوار و شعاع کتب است و تجفون نه تبذرونها و تجفون بقیعیه معنی و خطاب  
 خوانند معنی بر حسب آن دانند این جمله حال مقدره است یا بدل از جمله است تبذرونها صفت  
 قرطیس است و تجفون کثیر اعطفت است بر تبذرونها یا بر تجفون معنی اینست میگردد آن را  
 و لها سها که پیدا میکند و بسبب یاری را از آن چون علیه پیغامبر و صفت بود و حکم و اقبال آن شیخ  
 و علی کما که تعلق و انوار و کما با و کما این جمله حال است بتقدیر قید یا عطوف است  
 بر فتنه و معنی اینست علم داده شده اید از کتاب خدا آنچه نمی دانستید شاید نه پیران شما  
 قل الله و کما که تعلق و انوار و کما با و کما این جمله حال است بتقدیر قید یا عطوف است  
 شد و احد القهار بعد من الملک الیوم ثم فزیم عطفت نیت بر قبل معنی اینست بگو ای محمد خدا را  
 کتاب را بر زمین بی آن بگذار ایشان را در غرض کردن باطل و رفتن در ناحق و در حالت که کار بیاف  
 میکنند گفتاری که هیچ فایده ندارد و پنج سوخته نیارد و میگویند و هذا کتب ان الله صفا که  
 الذی بین بسبب این جمله عطف است بر مقولای قل انزل الله و هذا کتب  
 کتاب معنی اینست و این قرآن کتابی است که از خدای معذوق آمده است و ازنده بر کتاب  
 بلکه پیش از نازل شده کتاب را در وجود ایدن نشانی پدید آورده بر وجهی که پیش از آن









برای شما ستارها را تا در تائیکها خشکی و تری را پدید آورده و مقصد هر غنمی سوی ستاره آن است شما  
 فَذَرْنَاهُ أَهْلًا يَتْلُو رَبِّكَ كُؤُوتًا ۝ این جمله ترتیل است معنی اینست بدستی بیان کن  
 آیات را بر اینی گردی را که بدانند و فهم گردان توانست و هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُم مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ  
 فَجَعَلَ مِنْهَا تَجَرُّدًا وَنَسْتًا ۝ معنی ظرف مکان یا مصدر بر تقدیر فیکم متفرع و یکسره قاف بر صفت  
 اسم فاعل تقدیر فیکم متفرع از تقدیر اول مستودع را نیز ظرف مکان یا مصدر بگردانید و بر تقدیر دوم  
 از مستودع معنی اسم مفعول جویند عطف است بر شمار سابقه مستودع است و معنی فیکم استیداع  
 فاعل الاصلاب و مستقر نشی الارحام یا فیکم مفعول مستقر از فوق الارض و موضع استیداع تحت الارض  
 یا فیکم مستقر کبر القاف بطول العمر و مینکم مستودع بقصره معنی اینست و او آنکسی است که آفرید شما را  
 از یک نفس یعنی از آدم پس مر شمار است جای قرار گرفتن در اصلاب پدران و جابر و ولایت و استی  
 در ارحام مادران یا گویند در شمار است بالا زمین قرار گرفتن در یزیدین بود ولایت و شش تن یا گویند  
 بعضی از شما قرار گیرنده اند در زمین بدر از می عمر و طول آنکه و بعضی بود ولایت می مانند بگو تا می و قرب  
 اجل این کمال قدرت است که از یک تن جهانی آفریند و از ایشان زمره را برگزیند فَذَرْنَاهُ أَهْلًا  
 الْأَلْبَابُ لِقَوْمٍ يُفْكَهُونَ ۝ این جمله ترتیل است معنی اینست بدستی بیان کن که در هم آیات را  
 مر گردی را که در پیا بند و استعدا و دارند که را بر است یا بند و ذکر نجوم و اینها را بید ایشان که احسا  
 ست محتاج سوی تدقیق نظری و تکیه فکری نیست لفظ علم آورد و این یعنی انشاء از نفس و احد  
 از محسوسات نیست محتاج سوی تعقل و تفکر است فقد که متفهم وقت نظر است استعمال کرده بی هُوَ  
 الَّذِي أَنشَأَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً عَظُفًا ۝ بر جمله و هُوَ الَّذِي أَنشَأَ کُم معنی اینست و او آنی  
 که آب را از آسمان فرستاده و ابرهای بارنده را فیضان و باران داد فَاخْذُوا حِثًّا ۝ اینست پس  
 که از شکی عطف است بر ترتیل و درین القیات است از جانب سوی فیکم معنی اینست پس  
 بیرون آوردیم ما گاه به خبری که از زمین بیرونیدیم از برکات زمین آنچه را طبع بشود  
 فَخَذْنَاهُ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَجَاءُكَ الْكَافُ ۝ عطف است بر فعلی سابق معنی اینست پس بیرون  
 آوردیم از آن زمین سبزه را که بیرون می آریم از آن سبزه دانه را که تو بر تو داشته درون مشر چون  
 آنچه را مجتمع در خوشه چون گندم و جو و سایر حبوبات کاشته و ناکاشته و مِنَ الْخَلْطِ مِنَ ظُلُمٍ ۝  
 قِسْمَانِ ۝ فَاذْنَبْ ۝ فَاذْنَبْ ۝ فَاذْنَبْ ۝ فَاذْنَبْ ۝ فَاذْنَبْ ۝ فَاذْنَبْ ۝ فَاذْنَبْ ۝ فَاذْنَبْ ۝ فَاذْنَبْ ۝  
 و این صفت است هر قنوانه سن التعلیل خبر نمیداد است پس طلقا بدل است حال است از من التعلیل











و درست نمی نعلست و درست بالفت نیز خوانده اند و بر قرآن و درست همین معنی است و بر قرآن درست  
 با تا تا نیت ساکن یعنی مضت و قدرت باشد معنی نیست و همچنانکه در کلام سابق بیان کردیم و گویانید  
 و کرات ذکر آورده ایم اکنون نیز بیان میکنیم قرآن را دیگر و دیگر و اینم آیات آن را و برای اینکه در محبت  
 کار مجمل بگویند تعلیم کرده و نوشته پیشینان آورده یا گویند این آیات و بر نیز گفته و بقدمی و کنگلی است  
 ظاهر کنیم قرآن را و پیدا آری آیات آن را برای قومی که برانند یعنی اهل برانند و انشاید و انشاید و انشاید  
 قومی که خدای بر دل ایشان مهر کرده است فهم کردن چیزی توانست و حق را دانست و شمع ما آویخت  
 الیک صفت یک این جمله است انعم الله علیک و علیٰ اهل بیتک ما افاض علیک و علیٰ اهل بیتک  
 فقیل انا و اهل بیتنا و اهل بیتنا و اهل بیتنا و اهل بیتنا و اهل بیتنا و اهل بیتنا و اهل بیتنا و اهل بیتنا  
 و اهل بیتنا و اهل بیتنا و اهل بیتنا و اهل بیتنا و اهل بیتنا و اهل بیتنا و اهل بیتنا و اهل بیتنا  
 آن کلام الله و جمله حال است از ربک معنی نیست نیست خبر خدا و بودی بحق نزد او  
 پرستش مطلق و آخرش عین المشی که عطف است بر اتم معنی نیست و روی گردان از  
 مشرکان و اندو گمین منبش در نا گردیدن ایشان بعد از تبلیغ فرمان گردگار و بعد از نزع عبده آن  
 ایشان از قریب مرسان و دل خود را بنا گردیدن ایشان اندو گمین گردان و مضمون این آیه قتال منشی  
 کشت و قتال ایشان بفرخیت پیوست و کوشش الله و ما آشکر کوا و این جمله ترتیل است  
 مرا عرض عن المشرکین را معنی نیست و اگر خواستی خدای عدم شرک ایشان را مشرک نمی شنند لیکن  
 چون خدای شرک ایشان خواست شرک ایشان بخواست خدای باشد و بارادت قییم او بود و در  
 کردن آن اندوه چرا باید دید و در آن آله آن برای چه سنج باید کشید و ما جعلناک حکیم و حفظک  
 و ما آنت حکیم و یو کیل و این جمله ترتیل و دیگر سنن معنی نیست و نه گردانید می ترا  
 بر ایشان نگاه باین که در میان غلبت ایشان از شرک یکوشی و از کفر و کافری ایشان سهوشی و نه تو بر ایشان  
 گماشته شده تا نعم کار ایشان بخوری و در تحمیل آن سنج بری و لا تسبوا الذین ینذرون  
 من دون الله قیسوا الله عذبوا الیک فیه عذاب و اینست کرده اند و سلمان الله کفار را  
 و شما می گفتند و ایشان بکافات خدای با و شما دادند برای نفی آن این آیه و اذ گشت و منع  
 شما باین از و شما معبودان کفار ظهور پیوست و این جمله متصل است با عرض فیه و تدرج جواب نیست  
 و اما سنجیده و معبود مطلق است از باب خبریه سنو کلامی فیه و الله سبب است و علم  
 معنی نیست و شما به بید الله مشرکان را نیز که و شما و به نبی ایشان خدای را و شما و ادنی

به تقدیر و ظلم غیر مقتضای علم و شناسنامه و ادب الهی ایشان هیچ سود ندارد و این چنین زیان عظیم می آید که  
 چنین کار برای چه باید کرد و خود را درین معرض برای چه باید آورد و سوال نکویشان از ایشان از واجبات  
 است و نه میت آن از حیل طامات است نهی از آن چگونه آید و باز داشت از آن چه نوع شاید چه  
 طاعت چون معنی سبوی شری بود و مستلزم فتنه شود و شر گردد و نهی نپدید و چنانچه نهی از منکر که از واجبات  
 است و شایسته است که از حیل طامات است چون مقتضی شد و فتنه گردد و معصیت بود و نهی عصبه شود  
 كَذَلِكَ ذِكْرُ كُلِّ امْتٍ عَمَلِهِمْ جِوْنِ خُدَايَ عَزَّوَجَلَّ که جهان متفق بر الوهیت است و است  
 کتب سالکین خلق السموات والارض ليقولوا الحمد ما کمال اتفاق ایشان بر خالقیت است و هم  
 آید که ایشان و شناسنامه نمید و این چنین و سمت بر خویش نبندد و این هم کرد و این جمله تکمیل آورد  
 معنی اینست هم چنین برای هر امتی عمل نشت ایشان آراسته ایم و ایشان را بر آن مبتلا ساخته ایم  
 ثُمَّ اَلَّا يَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ این جمله عطف است بر جمله سابقه  
 معنی اینست پس سبوی حسابگاه پروردگار دیان باز گشت ایشان است باز خواهند گشت  
 و بعد حساب بخوار و منزه اعمال خویش خواهند پیوست پس بدانچه ایشان میکردند خبر خواهد کرد و گویا  
 ایشان پیش ایشان بنیدخواهد آورد و اَقْسَمُوا لِيَا اِلَهَهُمْ لَنِ كُنَّا مِنْ جَمَاعَةِ الْمُفْسِدِينَ  
 اَيُّهُ كُفُّوا عَنْ هَذَا وَاذْكُرُوا اَيَّامَ الْاَوَّلَى كَذَلِكَ يَذَّكَّرُ لَعَلَّ يَتَّقُونَ این جمله مقرر شده است و اینست کرده اند چون آید ان نشاء منزل علیه  
 من السماء آیه قنصلت اعناقهم لها خاضعين فرود آمد مشرکان گفتند فرود آید بر ما این معجزه را و او  
 ایمان آری هم دول بر تقدیر تو گویا ایم مسلمانان گفتند ما بکن یا رسول الله تا این معجزه پیدا آید  
 و کذب و عده ایشان زوی نماید این آیه نازل گشت و این نظم بود و پیوست جمله یا منتم صید  
 صفات است عال واقع شده مادل است بکوه از باب پرت پرده تا اول شوقی و افسوس و باین ایمان هم و اول  
 باشد جدا ایمان هم حکایت قسم بود لام موطیه قسم در آن جاز هم تقدیم حکایت مذکور سابقه نیز گفتن  
 از روی لفظ جواب قسم بود و از روی معنی جواب شرط باشد معنی اینست و سگند خوردند هر آینه  
 اگر بیا بد بر ایشان سجده بر آئینه بدان معجزه ایمان آزند دول بر تقدیر آن گمارند قل انما الايات  
 هي من الله این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیناف بقل بعد است معنی اینست  
 گواهی محمد آیات نزدیک خداست متعلق بقدرت و ارادت حق بطل و علاست و اما اینچه  
 انما لا اله الا الله ان بر قرآه فتح منزه بحدید است مرد و مایشعرم و بر قرآه کسیر منزه  
 مفعول مایشعرم حذف باشد کلام معنی و مایشعرم نالیکون دشمن بود کلام مایشعرم تمام کنند

اورا محل توقف داشتند آنرا کلام ابتدائی برای اظهار علم حق بود تا گویا جمله تقدیم بلوح باشد چه جمله  
 و ما یشرکم با یکدیگر بمنهم بلوح بعد از ایمان ایشان دارند سماع را ساکن از اینها اذ احبارت الیه و منون  
 پیدا کنند جمله استقامتیه انکاریه که مستلزم امتناع است معنی و ما یشرعون و ما یشرعون و ما یشرعون  
 باشد چه ایمان منم معنی انیت و چه اگامند شمارا ای مومنان که بدینستی آن معجزه چون بیاید و این  
 آیه چون روی نماید ایشان ایمان نیارند و آن را سحر پندارند یا گویند و چه اگامند شمارا ای مومنان  
 که بدینستی آن معجزه چون نیاید و این آیت چون روی نماید ایشان نیارند و آن را سحر پندارند یا گویند  
 و چه اگامند شمارا ای مومنان آنچه خواهد بود از ایشان بدینستی آن معجزه چون برایشان آید از ایشان  
 ایمان روی نماید و تصدیق نکنند و سحر پیش می آید و قُلُوبُ أَفْئِدَتُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ کَمَا  
 کُتِبَ لَهُمْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّسْوًّى ذَٰلِكُمْ يَوْمُ الْحِسَابِ  
 لم یؤمنوا متعلق است بلام یؤمنون اول مرة طرف هر کالم یؤمنوا و تدبرهم عطف است بر وقت قلب  
 یؤمنون حال است از مفعول و تدبرهم معنی انیت و دیگر دایم مادلای ایشان را از قبول حق و حقیقت  
 ایشان را از روی صدق میناچه ایمان نیارند اول کرت که معجزه ظهور یوست و علامت صدق پیداست  
 چه پیش از اقتراح معجزات و طلب آیات معجزات دیگر و شریب برین نشیاق تهر و حنین شب  
 و انجلا ب شجر و بیرون آمدن آب از انگشتان سلیمان بن مردمان بدان ظاهر شده بود و سحر یکی در ظهور حق  
 و ثبوت صدق پسند مینو چنانچه ایشان بعد مشاهده معجزات تصدیق نکردند و بعد معاینه ایمان نیارند  
 بعد ظهور معجزاتی که آن را میجویند و بعد حصول آیات که در ره طلبان می پدید میسر تصدیق نخواهند کرد و  
 ایمان نخواهند آورد و بگذریم ایشان را در گمراهی و سرکشی کور و دل بسته و سیر گردانی پیوسته  
 به ایشان راست دست آورده باشد و نه پایی گردیز تا ندانند که چه کنند و در هم گام کار نیست

ع ۱۹

وَلَوْ أَنَّنَا نَرٰ رَبَّنَا لَكُنَّ عَيْنَاهُ لَكُنَّ عَيْنَاهُ لَكُنَّ عَيْنَاهُ

عَلَيْهِمْ كُلُّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا لِيَوْمِ هَٰذَا يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّسْوًّى ذَٰلِكُمْ يَوْمُ الْحِسَابِ  
 قبل از کسفات و فتح یا معنی عیان و قبل از بدو ضربه جمع قبل معنی قبل و زمان خواهند و معنی بر حسب  
 اختلاف قیامه مختلف و اندامی نو ثبت استا روایت کرده اند که کفار پیش بنیاد برین نشیاق تهر و حنین شب  
 علیه وسلم آمدند طلب معجزات بعدین کردند یعنی اگر قریش بنگران فرود آیند بعبودیت که دارند بنایند و گویا  
 بنیوت تو هستند و سر در غلامت تو نیست یا قصی بن کلاب و جد عیان که امیران و اعیان عرب بودند

ع ۲۰



زنده گردید و پیش ما سخن گویند و از ما تقدیر نبوت تو خبر میدارند و ایمان آوریم و کفر نگذاریم این آیت نازل  
گشت و این نظم نور و دیو است و این جمله عطف نیست بر فعلیه سابق یعنی بروا قصه ما باشد چه ایما بهم یا  
منقرضه است برای بیان سوختن کافران و حرمان ایشان از نعمت ایمان و بیان اینکه ایشان بجزایات ایمان  
نخواهند آورد اگر چه بخواهند ایشان است پیدا آید بقدری خواهند که بدو را برای شریعت با ائمه و غیر  
فایل فعل مخوف است یعنی ولو ثبت انما نزلنا الیهیم لکن لکنهم لم یؤمنوا لکنهم لم یؤمنوا جواب شرط  
است معنی اینست و اگر ثابت شدی که فرشتگان را سعی ایشان فرود آورده ایم و مردگان را  
خواست ایشان زندگانی داده ایم و در کلام آورده ایم و خبر خبری را بر ایشان از حیوانات انفس و سایر  
و پیرندگان از کس تا کس بر وجه معاشه و مشاهده منتشر کرده ایم یا گویند خبر خبری را از همه کائنات  
گوایی و بپندیر تو چه میانی شوند بر تقدیر ایشان بر انگیخته ایم نمی بودند برین صفت که ایمان آرند  
استیازه و عنای و بگذرند لیکن بسیاری از ایشان جانها نند در ادا وافی بپندگانه هر چند که بجزایات  
ظاهر پیدا آید و آیات جلیه روحی نماید بغیر خواست حق چگونه ایمان آورند و بغیر از اوست مقلب القلوب  
چه نوع دل بر اسلام گرانند و کذلک جعلنا لکل نبی هدایا و شیطانی انما هم المجرمون  
بعضی از بعضی خوف القبول غرور و او تو شکست که شکست منافعت کون  
کنند که صفت مخوف است اسی و جلا مثل ذلک الجبل جعلنا لکل نبی هدایا و دوم مفعول جعلا است  
شیاطین الانس بدل از عدو ایا شیاطین الانس مفعول اول است عدو است مفعول دوم لکل نبی متعلق است  
بعد و او از شیاطین و سوسه کنندگان یا ستمران و بکاران مراد اند که کار دیوان میکنند و گفتار کردار  
ناشایسته در دلها می افکنند و اصناف معنی است یعنی و سوسه کنندگان که از جنس آدمیانند و سوسه  
کنندگان که از جنس پریانند از یاران بد آموز و منافقان بد و هر که بر فسق آرند و بر کارهای بد بکارند و  
از مالک و یار زخته اند و علیه محلی است و از ثقات عروسی است که میگفت شیاطین انفس معنی منافقان  
بذیر من سخت تر است در فرستادن شیاطین جن از فرستادن یاران و یاران شیطان جن بدینهم و بیاری  
نگرینیم بطا هر شیاییز و مبعوض بگریزد و قرین بداریار دایم و در صحبت خویش بدینانهم و حکایت او بشنوم  
و در سری که اندازد و در هم میجو شیطان راه بد نماید و کار زیشت فرماید بخود نزد و در بلا جولی دفع نشود و در  
خبر آمده که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از شیاطین جن و انس نفوذ کرده و نفوذ باشد جن شیطان  
الانس و لکن بزبان آورده کسی گفت یا رسول الله آدمی دیو می باشد گفت آری آدمی که دیو صفت  
باشد از دیو زبان کار تو بود و صفت آدمی دیور که صورت فرزند آدم بود و تو اند بود که مراد از شیطان



الانسان الجن کفار باشند یعنی کفار این و کفار جن و جمیع شیطانی و کفار ربک عطف است بر قبضه سابق معنی  
ایست و چنانچه کرده اند بسم برای ترا دشمنان از کفار انسان و جنیان درین حال که از میگویند بعضی  
از ایشان مرعوبی را سخن ناخوشانسته و کفار را خواسته خیر نمیکند یعنی سخنی آراستیه بر طریقه که برید و دل را  
و اگر خواستی پروردگار تو ایشان را خیر نمیکند بکنند نمیکردند و اگر بخت بد بود و پستی که انچه ایشان از کار کرد  
و بپوشید و کار بد آوردن که نمی آرند بیا رند نمی آورند خواهی بود که بکنند کردند و بخشش پست بود  
که بیا رند آوردند فذلک هو و ما یقترفون ○ فاسییم است معنی انیست این ایشان را  
یا قرا ایشان بگردل بر صحبت و الفت از ایشان بدار و لایق صغری الکینه آفرید که الذین لا یؤمنون  
یا لا یؤمنون و لا یؤمنون و لا یقترفون ○ و لغوی عطف است بر مفعول  
زیرا که او مفعول له بتقدیم لام ای یوحی بمعنی الی بعضی ز حرف القول المبرور و لغوی المبرور الذین  
معنی انیست سخن آراسته را القا میکنند و از میگویند تا بفرموده تا بپایان کند موعود این و آنها  
کسانیکه ایمان یا خیرت نمی آرند و بواسطه و عقاب اخروی تصدیق ندارند و سخن مرعوب را خوش  
کنند و خود را در معاصی و مناهی انگند آفرید الله استغنی حکم او و الذین انزل الیک الکتاب  
مقصود و الذین انزل الیک الکتاب یعلمون الله بمثل ما یکتب یا حکم  
مشکل بر صیغه اسم مفعول از باب فاعل و تفصیل بخواهد معنی بر حسب آن دانند و بدست کرده اند  
مشترکان قریش میان خویش و پیغامبر حکمی از اخبار یهود و استمان و انشای فی حبشند بر پیغامبر  
میگفتند میان ما و خویش حکمی حق فاحکم بیننا یا یحیی کوا این آیه نازل گشت و این نعم پروردگار است  
استفهام برای اگر سرسینه ملحد نقل شده بر وجه استیفاء آمده معنی انیست بگو ای محمد نشاید  
که غیر خدای را حکم جویم و نباید حکم غیر خدای را رضی شریع و محال نیست که خدای بر شما که انچه در کتاب  
بمید و منافع و معارف علم داده است و دوی میانی از هر بابی است و نشان از تصدیق هر کتابی است  
عالم حلال و حرام تفصیل بیان کرده و ذکرش و باطل تشریح آورده و آن کسانیکه ایشان را کتاب داده اند  
و احکام شریعت بر ایشان فرستاده اند بپایانند که کتاب بر ایشان نازل شده و بیانی بشرح آمده  
مفسر الطبرانی و بیان صدق مطلق فلا ینکون من الکفارین ○ فاسییم است و خطاب  
بر پیغامبر است بر وجه تخریص از انکه با مخاطب غیر معین است معنی انیست پس بجا نشان از انکه  
یعنی گویند که است تو از شک آرندگان در حقیقت گمان و در نزد او و بدین حد و در جواب  
یا منبأش تو از شک آرندگان و در کار بزرگ اخبار خود و ان و بخت نکست و یراک صدقاً و عدلاً

کلمه و کلمات بر ضمیمه مفرد جمع خوانند معنی بر حسب جمع و دانند این جای هر قسمی است برای مدح کلام خدا  
و ستایش کلمات حق جل و علا معنی اینست و تمام گشتیه و بکمال پیوسته از روی صدق و عدل  
کلمات پر در و گاه سخنان که در کار تو که در وعد و وعید گفته است حق است و هر چه در روی از گذشته  
و آیند خبر کرده صدق است و عده نصرت مستلزمان بر کافران کرده یقین بخیران خواهد بود  
و عید مخدول کافران بی مشی روی خواهد بود که امید دل که کلمات حق است این جمله نصرت مستلزمان  
کلمات را و تواند بود که جمله باشد یا بسبب بی معنی اینست بحدل گفته اند نسبت کلمات خدا  
و تغییر گفته و نیست مر کلام حق سبحانه و تعالی است در ان است چهار است و چهار نسبت تبدیل نمیدهند و تغییر نگیرد اما  
نسخ بیان مدت است تبدیل نبود و تخصیص بیان ابتدائی است تغییر باشد نسخ را تبدیل بر نسبت ما  
میخوانند و تخصیص تغییر بر نسبت فهم میدهند و **هَذَا الشَّيْءُ الَّذِي يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنِ اسْتَعْتَصَمَ بِهِ** این جمله تزیین است معنی  
اینست که ما فاش شویم کلام شده و دانست بدانشی جز انست مقام ایشان که در **وَلَا تَقْلَعُ أَكْثَرَ**  
**مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّهُ اللَّهُ عَنْ سَبِيلِهِ اللَّهُ أَكْثَرُ مَرَّةً فِي الْأَرْضِ عَابِدِينَ كَافِرِينَ** است چه حکم نفس حکیم  
اکثر صفت ایشان است ذکر صفت کنایه از موصوف شده چنانچه را است **لَا يَفْقَهُ الْفَالِقَاتِ** است  
ایز ایشان آمده این جمله هر قسمی است برای رد مقالت کافران و نمی پذیرد و موافقت ایشان  
روا نیست کرده اند که مشرکان پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه السلام رفته بر این کلمات گفته اند  
که ما بتان را که بصورت می پسیم از روی معنی خدای را پس پیش میگیم ایشان را شده و میبایم و ده اسفند بهیچ  
اگر تو نیز با ما موافقت کنی و در پیش ایشان برنی از میان ما خلاصت بر خبر و در لهای یکدیگر آید و در این  
در نشان ایشان باطل گشت و این نظم نوبه و پیوست معنی اینست که طاعت کنی تو ای محمد صلی الله علیه و آله اگر اکثر  
زمین انداز راه خدای را گمراه کنند تو در بیخشی افکند **إِنَّ اللَّهَ الْبَاطِلُونَ وَأَنْ هَؤُلَاءِ يَفْقَهُونَ**  
ان نافی است نمی بینجون **الَّذِينَ لَا يَصْنَعُونَ شَيْئًا** و انهم عباد الله و شیعیان الله است و جمله اینهم  
یخوضون غفلت است بر این جمله را بقیه معنی اینست پس از روی حق گفته اند ایشان را که گمان و انداز که معبودان  
ایشان نزد یک خدا می خردند و از حجت خویش ایشان را پیش خدا علی شفع خود پیش می پندارند  
مصرع نری تقوی فاسد روی خیال محال و ندانند ایشان را که دروغ بگویند و شفاعت کسی شاید  
آن نیست **يَوْمَ لَا يَنْفَعُكَ شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ هَؤُلَاءِ أَهْلُ الْأَعْيُنِ** و **هَؤُلَاءِ أَهْلُ الْأَعْيُنِ**  
اعلمیم تقوی است و هر چه در پیش است بر تقوی قبول و توانند و در زیر آنچه است تقوی عمل در معقول و غیر  
و اسطر عمل از معقول است ای علم بر تقوی بر طریق و انصب منها بالسبب القوانین غیر بالقوانین

[illegible]

آنست که جمله در میان کافران مست و کافران خود را افضل بنمایند بلکه مستدیان با دیان میخورند و برضو  
جمله ایشان را انکار از راست تا کید جمله حسب قوت انکار است معنی اینست بدستی بسیاری از  
هر آینه گره می کنند بهوای نفس خویش بغیر علم می انگیند این که بگوید حق تعالی با کمال  
این جمله ترخیل است تا کید از جهت و کاهت ترخیل است معنی اینست بدستی بروردگار تو  
همه و اناتراست اینجا و کت یکان از خود در گفتار و کردار نماید و بدست و باطل است  
این جمله عطف است بر کلام معنی اینست حلال کرده خدای را بخورید و گناه اشکارا و پنهان بگذارید و انان  
اشکارا از اعمال جوارح چون حل مساکم بدین مردمان بود و چون غیبت خوردن و خمر خوردن و مجلس  
مجلس باو از بلند و نکاح محارم و غارت کردن و غضب کردن بر وجه مکاره و مجاهده و امثال آن باشد  
و گناه پنهان چون عزم نبدی و اعتقاد بی باطل و قتل و سرزدن و کشتن کشتی بجز هر چنانچه کسی نداند  
و سب از در این ان یکسب و ان الا شریکین که با کافران این جمله ترخیل است  
تا کید جمله از جهت آنست که اگر کتاب ایشان عصیان را ملوح مدعی غمخوار جمله بود از جهت ترخیل سامع ملوح  
سائل تا کید جمله سلخ نموده معنی اینست بدستی آنانکه گناه را کسب میکنند و معیست را ترک نمی شود  
زود باشد که جزا داده شوند جزا آنچه اقرار میکردند و کلامی که اقرار میکردند و کلامی که اقرار میکردند  
فکیه و الله فی شئ چون کافران اکل نیست رافق نیستند و گناه بودن آن را منکر اعتراف و اکل  
متروک التمسیر بر طریق اولی فتنه نداشتند و فتنی بودن از انکار نیست جمله که کفر و الله فتنی یا تو اگر آورد  
و ضمیر نه فتنی عاید بلکل متروک التمسیر بود بر طریق اعدا لوا هو اقرب للتقوی ما ید برضو و لا تا کلام  
محکم نکر اسم الله علیه باشد و نه فتنی ترخیل است و جمله و لا تا کلام معطوفه باشد و در ظاهر الاسم  
و باطنه بر وجه ذکر خاص بعد عام برای اظهار اتهام و تواند بود که عطف باشد بر کلام اما ذکر اسم الله علیه  
و حمل میانه معترضه بود معنی اینست و بخورید از نزد بوی که نام خدای برود که کرده نشود و خرج او پدر  
نام خدای مقرر نیامده مگر آنکه ترک تشبیه بنسبانی بود چه ترک بعد از انبیا بنسبانی مقرر ذکر باشد و اسم الله  
رحمة الله علیه ترک تشبیه عدا تیراقامت ملت اسلام مقام ذکر در حکم ذکر دارد و متروک التمسیر  
بر احوال بخار و در این نمی راجع بر بیای کفار کند که ذمیه ایشان را با قیامت ملت کفر مقام ذکر اصنام  
در فرطه نا اهل غیر الله برافکنند و ضمیر و نه فتنی نیز میاید بر بیای کفار دارد و فتنی نا اهل غیر الله  
بخارند چه آیت اوست اهل غیر الله بر فتنی را با اهل غیر الله بدست گیر کرده و درین آیت همان فتنه آورده  
و بعضی بر قول کسی که متروک التمسیر عامه الی اناسی احوالی گویند و لا تا کلام محکم نکر اسم الله علیه است







اول است اکابر مفعول دوم است فی کل قرینه ظرف لیکر و فیها متعلق است بجهلنا و جمله ما کبر و  
 بانقسم حال است و ما بشعرون عطیت است یا حال و جمله و کذا تک تا آخر نیز عطیت است بر جمله کذا  
 زمین یا حال است معنی اینست چنانچه گردانیدیم در مکه پیران مکه را گنجانان و بزرگان او را بد  
 گردانان همچنین گردانیدیم در سیر و بی بی بجزانان را بزرگ گردیم و ایشان را بزرگ اعمال خست او را بد  
 را مگر کنند و ایشان را در پیدی و در سگالی افکنند و مگر نمی کنند ایشان مگر با شستایی خویش که مگر  
 ایشان هم ایشان را زیان میکند و هم ایشان را در بدنامی و ناکامی می افکند و ایشان را برین معنی  
 شوزندارند و کفر و کفر از زبان می پندارند و انما جاء لکم آیه و کالوا انفسکم حتی توفی  
 مثل ما اوتیتم مثل الله تعالی جمله مفسره است بر روی بیان سوره کافران و مجود ایشان بر او  
 کرده اند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مبعوث گشت و معجزات نبوت بطور پیوسته و  
 بن معصوم گفت اگر این کار حق بودی یا بستی مرا روی نمودی که من در عمر از محمد بزرگترم و در عالم و  
 بیشتر و در کمال قوی ترم و ولید مذکور و ابو مسعود ثقفی گفتند که ما ایمان نیاچیم تا آنچه بر رسولان می  
 و پیغمبران می نماید بر ما برسد و ما را هویدا شود این آیت نازل گشت و بود و پیوست بعضی گویند  
 او جهل گفت که نبی میان ما را در شرف مزاجم آمدند و در بزرگی معارضه شدند تا آنکه گشتیم مجود و  
 که میان ایشان در پیش دستی گردیدند و ماندن هیچ یکی از ایشان نیستند درین وقت میگویند  
 میان ما پیغمبری است سوی او می آید و نشان پیغمبری روی می نماید بخدای تا از او شنود نشود مگر آنکه  
 بر ما می آید و نشان پیغمبر را روی نماید این آیت نازل گشت و این نظم بود و پیوست معنی آنست  
 و چون بیاید ایشان را آیتی از آیات قرآن یا معجزه از معجزات بر وجه حجت و برهان بگویند بزرگان  
 نیاریم و دل بر تصدیق آن نداریم تا نمایان ایشان و نشان چنانچه می آید بر رسولان حجتین مرتبه که در  
 ایشان نبوت و تباهی است موجب و بال و نکال و مستوجب ضلال و گمراهی است الله اعلم  
 حجت یحیی علیه السلام بر رسالت بصیغه جمع و منفرد خوانند معنی بر حسب آن دانند حجت تبای  
 بکمال مفعول به نیست مفعول محذوف و نشان را می تعلیم مکان جمله رسالت نه مفعول اعلم چه اسم تفصیل در  
 مفعول بر این عمل نکند و جعل معنی تفصیل نیست که تا در مفعول طلبید معنی خلق و احداث بود و مقتضی  
 یک مفعول باشد و این جمله است تا آنکه است که چون ذکر رسالت افتاد و هر کسی دل بر این درین  
 چنانست که کسی پرسید لایق این درجه چیست و نیز لایق این مرتبه چیست جواب آنست که علم حجت  
 یحیی علیه السلام ذکر کرده بر سبیل استیثان و آفرین معنی اینست خدا می تواند عالمیست میداند

و اینها  
 در تفسیر  
 سوره بقره

جامی که گنج رسالت خویش را بر سلاطین زمین و آسمان و در مرتبه او را بر پیا  
افراد نوع او بر می آرد هر کس را بطلیم قدیم لائق آن مرتبه دانسته بود و اندر دیگر کردن انوار الهی نوع او بر می آرد  
بغیر از او را نمی توان رسید و انتقام بغیر از او نیست و توان دید و استیلا بر او این مراد پس بلند است  
آنجا بهوش رسید و توان رسید و استیلا بر او این مراد پس بلند است  
بسیار کار و ایستادن درین بین برای تخفیف است و جمله استانه است چنانست که سامع چون  
از ایشان قول مذکور شنید از شرمی که ایشان را بر سر رسید گفت با او ایستیم بهذا القول یعنی  
ایشان را بهین کلمات چه شرم خواهد بود چه بلای می خواهد بود و قلیل است سیسیا لئین الایه معنی است  
تحقیق است که خواهد رسید و همان را او کافران را خواری در روز جزا و عدلی تنبی از قدرت خدا  
جل و علایت نبی بودن ایشان مگر گفته و بد سگالی و زنده قهرن بشود الله ان یجعله لیسه  
صد که الی الله و من یجعله ان یجعله لیسه صد که الی الله و من یجعله لیسه صد که الی الله  
ضیق السکون یا و تشدید بار بکسوره و حرمان بفتح را و کسر او خوانند معنی یکی دانند فاعلیل است  
برین معنی که با وجود عقل از کافران وقوع کفر و ظلم بیانچه مضمون آیت سابق نیست جز ایا شده و با وجود  
ظهور حج و ضوح دلائل جبر و خفقت ایشان چگونه نبوده ماند معنی اینست زیرا که هر کس را  
میخواهد خدا که لا اله الا الله که گشاده سازد و دل از خوشی اندازد و برای و زیدین این سلام و کرم و  
بشرع پیشا بر علیه السلام و هر کس را خواهد که گمراه گرداند و بهملکه و اومی کفر برساند بگرداند سینه او را شک  
که در وی چیزی و نیکی گنجینه نیست که در وی نگه دارد و چند نپذیرد و این آیه صریح است در رد مذاهب معتزله  
که کفر و غشال را متعلق با اوست خدا می ندارد و خدا می غرض جل را بر قیاس نه پندارند که کاشما  
یصدق فی الشک و یصدق بر صیغه مضارع از باب سجع و یصدق فرج یصدق و یصدق فرج یصدق  
خدا شده معنی بر حسب آن خوانند ما و کافرا کافرا است این جمله جمل است از تفسیر صدره که مضاف  
مفعول است بر طریق آنکه سبب همگی آن یا کل الم اخیر و یثا و ترکیه و او بر آمدن کلان است  
معنی اینست چنانست که بر میزد و بهوی آسمان اسلام را کاری و دشوار اند و بهیرون از طاقت خود  
خواند سبب نیت دارد و موجب سرگردانی چنانست که از سولن جهان بر میزد و بهوی آسمان  
توان دانست که این حال بر وجود شواهد و برین چه گشتگی و میرت روی نماید که لایق است  
الله الی حسن حتی الذین لا یؤمنون Q این جمله مضاف است معنی اینست که  
میگرداند خدا بر کفر و ایمان را بر کسائی که ایمان نمی آرند و دل بر کفر می گیرند این آیت تفسیر



۸۲۷  
 در اثبات انفسام  
 کلام فرشتگان بشنوند که اینان را خبر کنند و نیز در عرب چون کسی در دوا می نمودن کردی در آن دوا می فرمود  
 بسید هذا الدوی من سفله قومه بر آوردی تا آنکه آنجا بودی التجا نمودی و تضرع کردی چنانچه از انفسام است  
 که میان قوم خویش خبر کنند که آدمیان از دانی میگیرند و نیکی را یاد میدهند و بعضی از آدمیان جنایات را میگویند  
 خویش خطوط میرسانند و یاد از انانی و کثرت خطوط و بهره مند گردانند و بعضی از آدمیان را که تعجب کرده  
 بودی بر این مایه ای نقیصه است آدمیم و بجز او سزا رسیدیم قال انکار مشوا لکم الخلیل است فیها  
 الا کما کشف الله و قال معنی بقول سبب بر طرفی که فی القصید و مخاطب برین خطاب است جنیان که اند  
 و آدمیان اند که متابعت ایشان در زنده و مودعت ایشان گردیده اند و جمله مستانفست است چنانست  
 که کسی گفت ما ذالقول الله لم یمن قبولون و کما فیقول قال الله انتم کما فیقول فیما الا اشار الله معنی  
 انیسست بکونید خدائی اتقی خدائی بنیاست درین حال که درو حاد وید باشد مگر آنچه خدا خواسته است  
 از او شده و دنیا و از شده آخرت پیش از آنکه در دفع در آید و بعضی گویند مگر آنچه خواهد که از آتش در زهر  
 برود آن چنان حسد است که از نایب سروی آن بنایند جدا شود تا آنکه از روی آتش که منین ایشان را  
 باز از زهر بر در آتش افکند و بعضی گویند مگر آنچه خدا خواهد از خدائی دیگر غیر آتش هر خدائی که باشد  
 لا ربک حکمکم علیکم و این جمله ترسیل است و تا یک جمله از جهت تیراوشان بنابر باری بر وجه  
 و کاد و استواری است معنی انیسست بدرستی بدو کار تو حکیم است همه کردار او چنان است  
 که باید و همه گفتار او چنان است که شاید و داناست همه چیز نماند و خردا و سزا آتی تواند و کذا لا ربک  
 تعوی و بعضی الظالمین بعضی که کائنات را کسب نمودند و این جمله مستتر است بر این که کسب کائنات را  
 سزاترین کار است معنی انیسست و چنانچه مسلط گردانیدیم جنیان را بر اناناسی گفتار که ایشان و  
 کردند در کارهای او بودند و سخنان ناصح گفتند و از ایشان اطاعت خویش مستند به چنان الی و کذا و اینها  
 بعضی ظالمان را بر بعضی آنچه من ظالمان بر خلق سبک کردند ظالمان و دیگر ایشان گفت و ایشان را در  
 مذهب و ملاک افکند پس بنیای آنچه است بلکه و نذا ایشان از ظلم میفرز و نال و از کار کار است و ناصح  
 ایشان بعد از خدای عزوجل هر دو فریاد را انتقام کند و در نذا که شایان آن باشد و افکند و ناصح  
 ایمن و الا انکم یاتیکم و مثل و است که یقظون حکمکم که ای قبی و نذا و کذا و کذا و کذا  
 یو و کذا و کذا در آیت یا معشر الجن که بالا گذرشته و عهد جنیان کافر و آدمیان که متاخران  
 ایشان اند و درین است از ام ایشان و حجت و استحقاق انتقام ایشان روی نمود و این بود  
 و اگر است بتقدیر و بقول با و آنکه معلوم بود بر بقول سابق الهم یا لکم و کذا و کذا و کذا



و انکار نفی اثبات باشد ای خدا که رسل و تو را ندیده که استقامت برای تفریق و یمنی جمل محاب  
 بر او قرار داده اند آنست که ایشان اقرار کنند با مدعی رسل با قرحجت بر ایشان ثابت شود معنی نیست  
 ای گروه پریان و آدمیان آریا مدعیانند بر شما از جنس شما فرستادگان درین حال که بر شما آیات  
 مرا قصه میکنید و شما را از دیدار من هول آن روز و تیر سینه من دعا کذا استنصحنن کاعلی انفسینا  
 قالوا یعنی مستقبل است چنانچه بالا گذشت جمله است چنانست که کسی گفت ما و ایقولون  
 قالوا که معنی اینست که این ایشان بر نفسهای خویش گواهی دادیم و زبان با عتراف گناهم گارے  
 گشادیم بر رسل بر تا آنکه در تبلیغ رسالت کردند و با تخطیب ایشان کردیم بدیشان ایمان نیادیم  
 سوال جای از گفتار و ائمه زبانا کنا شکرین خبر کرد درین آیت شهدنا علی انفسنا و شهدنا علی  
 انفسهم انهم كانوا کافرین آورد میان دو گفتار مختلف جمع چگونه شود و توفیق چه نوع بود و جواب  
 در روز قیامت موافق بسیارست در موقفی منکر شوند و ائمه زبانا که شکرین گویند و در موقفی  
 شهدنا علی انفسنا اقرار کنند باختلاف زمان و مکان تعرض نبود و تناقض نباشد و عکس شاهد  
 کما یؤمنون بالله و یؤمنون بالآخرة و یؤمنون بالانسان و یؤمنون بالانسان و یؤمنون بالانسان  
 کرد و از گفتار و کردار نشانسته آورد و شکرین و اعلی انفسهم کما یؤمنون بالله و یؤمنون بالآخرة  
 این جمله عطف است بر قال معنی اینست و گفتند ایشان شهدنا علی انفسنا بر نفسهای خویش گواهی  
 دادند و زبان با عتراف گشادند که بد رستی ایشان کافر بودند و با یغیا میزان مخالفت نمودند و بدینکه شکر  
 نیستند که آدمیان را از جنس ایشان رسل بوده ایا درین پریان را نیز از جنس ایشان رسل بوده یا نه  
 درین باب میان علما اختلاف روی نموده بعضی گویند بظاهر آیه یا معشر الجن و الانس الهم یا اهلکم رسل  
 منکم متین که گفته مرخصیان را از جنس ایشان رسل گویند که هر قومی با جنس خویش پیوسته یافت دارد و از  
 خویش با ایف و انیشن می پندارد و هر یکی از جنس خویش فایده و بزرگی و بزرگواری و بزرگواری و بزرگواری  
 با فضل پروردگار علی و مسلم پیوسته بخون و افس بوده و در شایع هر دو فیل بر حسب حال ایشان احکام  
 شریعت و کالیف دین بیان فرموده هم ازین جهت ابرائی نقلین گویند و هر دو پیوسته احکام شریعت  
 از دو بوبند از جنس جن رسل بوده هشت و شکر خطاب مرجع است مختلف از جن این بود و این است  
 را بعد از غرض مذکور حجت مشهور است که از جنس انبیا نیست ازین جماعت توان داشت و اصل این معنی  
 توان داشت و این آن که یکن و یکن مملکت القبر بظلم و اهلها کفون است  
 و این است که در هر سال در این است و در این نیز خود وقت البقیه است انی الامر ذلک یا مبدء است





و کار روی مملوئی آثار خدا میگردند و در قسم الیه خویش میافزودند و اگر در قسم الیه ایشان افتد و کسی پیدا شود  
و کشت بوفاسی کامل آمدی بستمیداشتم و بیرون آن نبوی قسم خدای دل نمی گذاشتند و اگر وقت او  
آب از قسم الیه باطله آب بانی قسمی که برای خداست و او آن میشنید و بانی میشنید و اگر کسی که سر  
خداست جانی قسم الیه باطله ایشان آب و آن میشنید بر بازداشتن آن دل نیگماشتند و هیچگاه خدا  
خداوند غناست و محتاج نیست و ایشان فقیرند محتاج اند و همچنین اگر در قسم الیه باطله مرده را و  
بجای غنیمتی پیدا شد و دل بر ناخوشی میگماشتند و نمی خوردند و اگر در قسم الیه مرده بزرادنی داشتند  
نمی شدند و آن را می خوردند و نگفتند که خدای من است و محتاج نبوده و غیر او فقیر و محتاج باشد در آیت  
و صلیو شد خبر کار الحین و اقصوا بانند چون ایامهم شکایه از احوال قبیله مشرکان بود و این آیت در کتاب  
یک قسمی از اقسام است بر طریق ذکر خاص بعد از عام است و عمل نیست بدان آیت محل بیانیه مشرک  
چنانچه بالا گذشت و وجه این امر هر یکی بذیل آن تخریر است معنی نیست و میگردد اندیشه  
برای خدا را از آنچه خدای عز و جل از کشت و مواشی آفریده و از شایع و منافع پیدا گردانیده و بگمان  
خویش میگویند این حصه مرخدا را است و این نصیب الیه ما است پس آنچه مشرکان ایشان را آفرید و  
خدای نیاید و آنچه در حصه خدای نیاید و آنچه در حصه خدای نیفراید آن در حصه مشرکان ایشان برسد  
سأله ساء لک انما یجوز بانکره منصوبه است بضمیر نهاده منصوص بضمیر مخرب است اسی ساء لک  
میگردد و لک از این جمله تزییل است معنی نیست ای حکمی است که حکم میکنند کافران این حکمی که واقع است  
از ایشان و کذا لک زین که لک از این کلمه قبل او که دلهو مشرک و کاهو روایت کرده اند  
بشرکان و خذلان از حیات و عن میگردند و بدروغ امر نا آشدند لک میگویند و یعنی از ایشان  
نزد میگردند و از اهرام می نمودند اگر را این چنین می شود و آخرین از این کنیم و برای قربانی حدیث ساریم چنانچه گویند  
که عبد المطلب پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم نزد کرد و هم سپرد و هم عبد الله سپرد و هم سپرد  
بر فرج او بر حکم نذر اقام نمود اقرار بحدیث شد و بر فرج شتران او و تبدیل حدیث فرج کرد و در قربانی  
کردن او را این آیه تلخیص این معنیست بر قرآن این بعد فعل مجهول تنزل بر فعل مفعول المسمی فاعله است  
شکر که هم بر صفات الیه است با صفت مضاف است بسوی فاعل اولی و هم مفعول آمده بیان صفات  
و صفات الیه بر صفت مضاف شده و فاعل بیان صفات و صفات الیه در کلام عرب بغیر  
نموده و در شعر نیامده چنانچه هر کجا می بینیم بقرآن الی خیر او و در غیر شعر شاذ بود و شایسته چون  
عز و د است و منافق فصاحت نباشد و بر قرآن خیر او و هم در شعر گویند با صفت مضاف بسوی مفعول

و برقع شرکایم بفعل محذوف است بدلائل این و بر قرائت نیز بر صیغه معروف و نصب قتل و جبر اید  
و برقع شرکایم و شرکاء قاعل برین بود قتل اولادیم بنصب قتل و جبر اولادیم بفعل باشد و کذا لکن در  
تقدیر صفت مصدر محذوف و اندک کلام بتقدیر نیزین مثل تنبیه لیسلم المال و بجزیه که ما برین اکثر است  
قتل اولادیم بنیدارند و این جمله عطف است بر جمله و جعلوا القدر مجاور الی آخره و جمله برین کتب  
من انکسر قتل اولادیم شرکاء و جبریم که افند بود و جواب فرمیدن معنی اینست چنانچه اراسته شده است  
و دشمنان را قباچه ساقچه چون تقسیم مالی میان خود بتان هم جان آراسته شده است و بسیار می شرک  
گشتن فرزندان و فرج کردن ایشان بنیام بنیان اگر دود و کج و عیب و بیستخو لام و در هر دو  
بر قرائت برین بر صیغه معروف است معنی برین قرائت غیغه مجهول متعلق برین بدل اولی برین و انکسر  
لنتمکوا المقتولین بالقتل و الاولاد و الاقام علی التلف و القاتلین بالجرم و الا سبع معنی اینست  
آراستند بر می ایشان قتل اولادیم تا هلاک کنند و مقتولان تلف غالبان را بجزین و اسب برین  
و رویار یان کنند تا بر ایشان و بر ایشان را بچشند و غیر دین را بادی نیا نیند و امر را بر ایشان  
مخلط گردانند تا در ورز شرک و کفر رسانند برین و خبر برین مبتدا گردانند و ایت کرده اند که  
اسمیل علیه السلام داشتند و هست بر محاطات آن میگما شتند بدین ابتیایست و افرعات درین  
بر ایشان پوشیده گشت و با حلاط و شستبیه پیوست چیز را در نظر ایشان آراسته نبود که درین علیه السلام  
بنود و او شتاء الله ما قتلوه این جمله معترضه است معنی اینست و اگر خدای خواستی که ایشان  
این کار را نکنند و برین فوئیل را در شستبیه نیکنند و درین خود را در شستبیه نمی افکنند و لیکن چون  
خدای خواست بود اختیار آن از ایشان روی نمود و این آیه نیز در اطلاق تدبیر مقتدر صریح بود و بودن بر  
و فرج و جبر و شر متعلق با ربیت حق تا بهت شود فذل جهم و ما یقترون فذلیم فاحسبیم  
برین لکن برین لکن برین و ما یقترون عطف حبت بر ضمیر منصوب در فریم معنی اینست پس بگذارد  
و افرات ایشان را تا هنگام جزای ایشان آید و بعد از ایشان خودی نماید و قالوا هذه آیتهم  
و حوت جهم و لا یطعمهم الا من شاء و یخیرهم متعلق قالوا است و جمله قالوا عطف است بر و جعلوا الله  
من الحشر و الا فاعلم نصیبها خبر آن کرداری از گفتار می شتند ایشان است معنی اینست و گفتند  
که بر این ایمان و خورش یعنی الهامی و حشری که ایشان میان خدایه شرک قسمت کرده اند و پیش و پسند  
الهامی نیست مجرم گشته و منع بر نوسیده خور و آفر اگر کسی که با خواستهم فقر او سبب است و ایمان و جهل  
و جهم سبب اید و نام این قول را بر غیر میزنند و در راه و جهم دکان خفته و آنها محترمت ظهور و کسا









تجارت این استان و خلل و خنثی آنکه حال و قدر و استیلا و شمار و جویب در وقت انشا  
موجود نیست بلکه مقدر است و اصل اسم است مرا بنویسند از شکل زمین و شمار و جویب و فسیح  
آنکه عاید نخل و زرع است تمام کل و اصل منها معنی اینست در فسیح و شمار و جویب و فسیح که  
در قدر است گویند چون بودن میوه و جویب آن پیدا آورد و رنگ و بودن میوه و فسیح و شمار و جویب که  
بودن است و شمار و جویب که بودن است و شمار و جویب که بودن است و شمار و جویب که بودن است  
حال است از زمان این انشاء و الزام حال که در متشابه و غیر متشابه معنی اینست که  
پیدا آورد و انرا پدید کرد و در حالت که متشابه است و رنگ و صورت این یکسانند و غیر متشابه است یعنی یکسان  
در مرقه باعث باشد مذاق بعضی شیرین پیدا بد و بعضی را خلاف آن در می باید که گویا  
مردمان از آن است متعلق است با قبل و بعد و قال یا قبال چنانچه در قد علم کل این است  
کاو و اشتر و این رزق اند گفته اند و ضمیر نخل و زیتون و زمان است تمام و کل و شمار و جویب که  
بخورید از میوه آنچه ذکر کردیم چون میوه آورد و درختی که میوه ندارد و سوال میوه اند خوردن میوه  
پیش از میوه دار شدن بود قبل از آنکه بر چه فایده باشد چو است فایده و تکمیل است و فسیح اینها  
آنکه کسی گمان برد که خوردن میوه و خوردن میوه و خوردن میوه و خوردن میوه و خوردن میوه و خوردن میوه  
کرد و قید آورد و تکمیل آورد و آنکه خوردن میوه و خوردن میوه و خوردن میوه و خوردن میوه و خوردن میوه  
داشتند و این عطف است بر انشاء شیر و بخورید حتی که واجب است و در خوردن میوه و خوردن میوه  
گشتند بدید در هنگام برزق آید در شمار و جویب و کل و شمار و جویب که خوردن میوه و خوردن میوه  
فقر است بکنند و بدان شمع شده و سخانی آن و جویب و کل و شمار و جویب که خوردن میوه و خوردن میوه  
بر انشاء است سابقه معنی اینست که از طرف یکدیگر می مال را می نهند زمین و دنیا در محل نا فسیح  
و بعضی گویند از حد تجاوز نکنند یعنی چندان در میدان که خود محتاج شده سوال نکنند چنانچه و این دیگر است  
و لا یسئل ما کل انفسه و تقصد بلو ما خسر و لا یسئل ما کل انفسه و تقصد بلو ما خسر و لا یسئل ما کل انفسه و تقصد بلو ما خسر  
نیای غنی نمائند و این است که در با انفسه در دست خردید و خوردن و این خانه و خوردن و خوردن  
اینها و لا یسئل و در شان او بزرگ گشت و اینی ذکر کرد و خوردن و خوردن و خوردن و خوردن و خوردن و خوردن  
این چو بزرگ است یا تمایل و چون تا اسیر و بلو و جویب و کل و شمار و جویب که خوردن میوه و خوردن میوه  
بمعنی اینست که بدستی خدای میسران را و دست نداد و جویب و کل و شمار و جویب که خوردن میوه و خوردن میوه  
جسمی که در وقت است و جویب و کل و شمار و جویب که خوردن میوه و خوردن میوه





عقل نمیدانند و حکم خدا را بداند چنانچه نکرده اند به بخت انبیا قائل نمایند تا بوحی پدایند پس ثابت  
 شده بر تحریم آنچه حرام می پندارند چنانچه از عقل و حسن و فعل ندارند مرا قبح کنند یعنی که دارند با گمانند که شنا  
 صا و قانند و غیر تحریم برستی میگویند و بعضی گویند مالک بن لوط که صاحب راسی بود و میان کفار صانع  
 اعتبار نمود پیش پیا مبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمد و در مجلس معن و آند گفت رسید و است باراک طرم  
 میگرددانی چیزی را که بزرگان ما از احوال پیدا کنند و حرام می گفتند پیا مبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود  
 خبر کن مرا که بچه و سائبه و حیل و حامی را آبا و اجداد شما از کی باز حرام گفتند و صیدگاه باشد که در تحریم  
 آن رفته اند و گفتند ویر باشد با آبا و اجداد فرمود پیش از این چنین یافته ایم و هم برین وجه دریافتیم پیا مبر  
 صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود تحریم آن چیست بر همه از بزرگان شماست من این را نگفتم ام و در تحریم  
 گرفته ام این آیه فرود آمد پیا مبر صلی الله تعالی علیه و سلم نفی نسبت محرم و سائبه و حیل و حامی سو  
 خویش یا مالک بدین آیه مجاب کرد و برین مباحثه او را در الزام و اتمام آورد و گفت آن وقت انشا الله  
 از ولج بدرستی خدای از انعام هشت جفت پیدا کرد و پنج یکی را در خیر حرمت نیاورد و بعد تفصیل  
 از پیش دو جفت اند و از نزد و جفت اند میان این از هر نوع دو نر و ماده و در پنج جفتی حکم حرمت تنها  
 اگر دو نر حرام بودند و بیعت بر کورت حرام شوند همه انارش حرام گردند و اگر از حیث ناخچه در گرفته است  
 آنرا از بد آنها هم پندارند و در گرفتن از بد آنها بیعت حرمت دارند همه انعام از نر و ماده حرام گرد و نر و ماده  
 بحرست پیوند و چه از بد آنها و همه درین معنی یکسانند بقیم حرمت کسی قائل نیست باز از جمله  
 هشت جفت چهار ذکر کرده بود چهارمی دیگر تفصیل بیان فرمود و انکار حرمت هر نوع ذکر کرد و بر آن  
 که بالا رفت و بر تفصیلی که گذشت مالک بن لوط مذکور متحیر گشت انچه ان منطلقی با انکار پیوست برین  
 روایت ثانی از ولج مفعول انشای نموده و یا منصوب براغرا باشد و جمله تقرر و مقال مشرکان و تحر  
 حجت شناخت حال ایشان بسبب قلی الذکرین معترضه است برای تلقین انکار ایشان معنی است  
 خدای عز و جل هشت جفت را از انعام موجود گردانید از پیش دو جفت و از نر و جفت از هر نوع دو  
 نر و ماده از هر حرمت آورده یا ناخچه در گرفت است آنرا از بد آنها نادگان از شناخ و از دگان ایشان  
 خبر کنید مراد ناخچه شنیدند اگر شما راست گویید و من الا یل الشنن و من البقر الشنن و من  
 الذکرین حرما و الا الشنن اما اشتک علیک علیه السلام اما الا الشنن عطفه نسبت بر و من  
 الشنن و من البقر الشنن جمله قلی الذکرین معترضه است برای تلقین حجت انکار تحریم پیا مبر صلی الله تعالی علیه و سلم  
 آن بالو رفت معنی اینست و از شجر و جفت و از گاو و دو جفت انشا کرد و از هر نوع نر و ماده پیدا

آورده و ایشان را در تاج انداخته و سبب خلع و ذریقه ساخته گواهی محمد از و مژد کور یا اناست  
 با تاج ایشان را بر مقتضی عقل حرام گردانیده یا سبب متضمن این معنی رسانید شما به بنوعت قابل نهاید  
 بر فرد و دومی و سبب با اعتقاد نماند و ظاهر است که عقل مقتضی آن نیست عقل گویید که عقل موجب این  
 معنی است **أَمْ كَيْفَ تَقُولُ لِمَنْ آمَنَ وَهُوَ حَقٌّ أَنَّ اللَّهَ بَدِّلَ دِينَهُ بَعْدَ الْإِيمَانِ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْكَافِرِينَ**  
 از اول و سبب مقام از ثانی و سبب مقام از ثانی غرض و دلیل بر کثرت است و آنکه بود و سبب مقام از دومی انکار  
 متولد است معنی اینست یا خود شما حاضر بودید آن وقت که خدا بی شما را تخریم این وقتیت کرد و  
 حکیم خود را شمارا آگاه گردانید و همه دانید که این معنی است پس تحریم شما بی معنی است و شک نیست  
 کسیکه این دعوی کند سزاوار انکار مستحق قبیح باشد و مقتضی بر خدا کرد و عطف بر جل **فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ**  
**أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَلَيْسَ لِلَّهِ الْبَاطِنُ الْغَاطِبُ** فاسیه است من استقامه برای انکاری لا اظلم من  
 علی الله کذباً معنی اینست پیش کنایه است از کسیکه انحراف را می کند و دروغی را بر بند و نامردمان  
 را بغیر علم گمراه کند و از راه نیک در راه بد برد شک نیست که بغیر علم راه نانی کردن و نشان راه گفتن  
 گمراه کردن را از راه بدون است **وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** این جمله تشریف  
 چون جمله من اظلم تا آخر مفعول این جمله بود و تقدیم مفعول تا کنید جمله مانع من معنی اینست بدست  
 خدا راه حقان را بمانان از گمراهی ایشان بر کفر خویش و ایمان باز داشت پیوسته **قُلْ لَا أَجِدُ فِي**  
**سُورَةِ الْبَقَرَةِ مِثْلًا مَكْرُومًا عَلَى ظَاهِرٍ يَظَعُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِثْلًا نَبِيًّا أَوْ مِثْلًا نَبِيًّا**  
**خَيْرٌ فَإِنَّهُ يُجْعَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیناف  
 نقل مبعوث است چون بعینه ثابت و تدبیر و مقینه بر رفع و نصب خوانست و سبب است به رفع اسم چون  
 بنصب خبر او داشته رواست گرفته اند تا پیافا صلی الله تعالی علیه و سلم مالک بن عوف  
 بنحاجه نماید و بجهت نزدی فالب آمده مالک بن عوف چون از حجت گفتن خبر از پیافا صلی علیه السلام  
 پرسید در بجهت و سبب و وصیله و حامی که بزرگان ما را گفته اند تو چه سبب گویی در تفسیر ایشان کدام  
 حکم می بینی یا علی قل لا اجزنا آخر نازل گشت و این نظم بود و پیوسته الا ان يكون مثله مبشئ من  
 ای لا اجد من حامی وقت الا وقت کون المعلوم مثله بود و ما مسفوحا الی آخره او دنا عطف است بر  
 لهیه تنبیه در قرآنه رفع و در مقینه منسوب به فعل محدود بود ای او اعلم انما مسفوحا او لحم خنزیر و لحم خنزیر  
 حرام از مسفوحا عطف است بر منسوب سابقه لغیر الله معقول ما لم یسم فاعله دست مرا بل تخمین و  
 و جمله اهل لغیر الله نیست معنی اینست بگو یا محمد نمی یابیم در آنچه برین دعوی آمده

ح

محرم بر طویر مذکور کہ بجز دگر آنکہ مراد یا خون ریخته شد یا گوشت فوگت باشد زیرا آنچہ ہر یکی ازین سبب  
درین نسبت در شریع و طبع نجس است یا باشد فحقی یعنی مذہبی کہ اورا بر آوردن و ذکر کردن غیر خدا و  
در بیج او اقبال کردہ شدہ و بیج او بنام غیر خدا بی فروسل آمدہ حقیقتہً باسم اللہ تعالیٰ یعنی دانستن  
یا حکما یا قیاساً کہ کفر مقام ذکر بتان سوال مذہبی است کہ متحرک التعمید نسبت عالمی و سایر مذہب  
بذکر اسم اللہ علیہ جہرام بود و ان غیر ہر پارہ مذکور باشد جہرام مذکور چگونہ آید و بصورت بیان چہ نوعی نماید  
جواب حقیقی نیست تا سوال وارد شود بلکہ قہراً اضافی بر نسبت تجرید و سائبہ و وصلہ و داعی  
را حرام میدانند و میتہ و دیم و لحم خنزیر و مراخیہ بنام بتان ذبح کردہ اند و حرام نمی پندارند برین ہیئت سوال  
وارد نشود و بدو جود محرمات و دیگر اشکال نبود سوال بخندہ تعلیم را بعد ذکر طاعم برای چہ آورد و شکر  
ذکر چہ فائدہ دارد و جواب ذکر تعلیم بعد ذکر طاعم دلالت میکند برین کہ منتظر در وقت ہم مذکور نیست  
طعم بود حیثیتی دیگر چون بودن او مسروق یا مفسوب یا ریشوث یا التعمید یا اللہ و فائدہ آن مذکور شدہ  
سوال قل لا اجد فیما اوحی نفی وجدان است و از نفی وجدان نفی وجود نمی آید و مقصود درین محصل نفی وجود  
ست نہاید نفی وجدان چرا کہ و لیس فیما اوحی اسے محرم چہ بنیاد و جواب نفی وجدان آنچہ  
وحی شدہ از غیر صاحب و وحی نفی وجود نبود و اما نفی وجدان از صاحب یعنی نفی وجود بود و نفی وجدان از  
از نفی وجود باشد اذ الکنا یہ ابلغ من النیرج و بالتلویح اولی من التصریح نمایا فتن سقنا خبری ہما کن در  
اموری کہ بر وحی مشہور مستلزم نبودن و است یا این کہ ادب است اگر حق یقین باشد بر صورت ظن بیانند  
و از جهت احتیاط در معرض قطع نیارند چنانچہ در مالی الاری الہدایہ ام کان من التائبین گفته اند کہ سلیما  
علیہ السلام تہنن سیرا لانت کہ ہر ہر نیست غائب است مع ذلک نفی رویتہ خویش کردہ و زبان غیبت  
او ام منقطعہ کہ کہ شک است آورد و تہنن اجماعاً بطور حدیثی و لا یأید فائدہ شک عقود و تہنن  
سیرا تہنن است بر تہنن الحزن بر استیلاست محمول بر حدیث خبر و خبر است اسی ہنن اضطر غیر طاع و لا عباد یبعوا  
او نیز تہنن لان زکات غفور لریم و تہنن اضطر غیر طاع و لا عباد مقرر صغیر است بر اسی بیان حکم مضطر صغیر  
ہر کہ مضطر شود و از جهت خوف پلاک بپا کرد و بر قدر ضرورت بخورد و درین حال کہ غیر متعارف کنندہ است  
بپس برستی پروردگار تو آمرزندہ است خطایا آمرزد رحمت کنندہ است عطا یاختہ صفت متعزت و  
تہنن کنایت است از حصول فعل امر زیدن و تہننیدن و تہنن سابق مرصنون جملہ باعتبار معنی ملک عند  
طوع بود و تقدیم طوع تا کہ بعد سیانہ شود و درین اشارت نیست ایوی قول ابو یوسف رح کہ کل این خیرات  
در وقت اضطرار مباح می گویند بلکہ بزودہ خیرات رفتہ انہم میشود بخوارا بلکہ کفر و وقت اگر اہ یا بقا







این چیز را که شما هم می بخورید و آن شهید و اولاد شهید که معصوم و غار در آن شهید و سید مرتضی  
 پس اگر گواهی دهند که آن تکذیب و زور و فحاشی ایشان تو با ایشان و کی برگواهی مایه گواهی ایشان  
 اعتماد و بدار و که تتبع آیه الدین که با ایشان و الدین که یومنون بالآخره و حکم بر حق و بعد از آن  
 معصوم است و فلا تشهد و بلکه برهم بدون جانت معنی نیست و پس روی سخن هوا که کسانی را که یا  
 ما را تکذیب کردند آن زور و معصوم کذب و آخر آورند و کسانی را که با خیرت ایمان می آرند و ایشان  
 اصنام را پروردگار خویش برابر میدارند و این نباید نظر بر اختیار بود و نظر بر هست نباشد قل تعالوا  
 اننا فاعلمون و بگویم حکیم است و الا تشهد که این جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استیناف  
 اقل مصدر است اقل جواب امر است مجزوم شده با حرم بر حکم یا موصوله با ضمه مفعول مرا تل را یا ما را  
 استفهامیه است یعنی ای شیء مفعول به است مجزوم را و این جمله تاویل آنکه تعین با حرم مفعول است مرا تل  
 الا تشهد که به الی آخره صاحب کشف را نمی داشته و آن مذکوره را مفسر پیدا نشسته بدلیل عطف او امر بود  
 و بودن فعل تلاوت بمعنی قول و ایراد کرده که تمایز بیان مجزوم خواهد بود امر نامی که معطوف به دوست بیان  
 حرم چه نوع شود جواب گفته چنانچه تمایز بیان تحریم در معنی است امر بیان تحریم جدا ماسوره است  
 معنی نیست گواهی محمد و شرکان را بیا شد بر خوانم آنچه حرام کرده اند و استند بر و در کار شهادت و بگویم  
 که چیز می را بخوانی شرکاء مگردان و خدا را یکی دانست و یا لوالدین احسانا که امری احسا  
 یا لوالدین احسانا ایجاب احسان مستلزم است تحریم اینها معنی نیست نیکوئی کنید با پدر و پدر  
 نیکوئی کردنی و احسان و زری احسان و زری دینی و لا تقنوا اولادکم من اسلاف نسی است  
 معطوف به بر احسانا مستدرست معنی نیست و فرزندان خویش از جهت فقر بشید و از عسرت  
 و تنگی معاش ترسید فتن نرد فکروا ایضا ههنا سخن مبتدا است و نیز رقم و ایام هم خبر است  
 تقدیم سند الیه بر خبر فعلی به ای تخفیف بود کلامی سخن نیز رقم لا اثم باشد و جمله تعلیل است بر نسی سابق  
 و دلیل است معنی نیست از جهت فقر فرزندان را کشید از فقر و گرسنگی ترسید زیرا که زرق سید هم  
 شمارا و ایشان را و لا تقنوا اولادکم فاحشوا و فتنوا و ما بطن معطوف است بر نسی سابق با طهر با معطوف  
 خویش به است از فحاش معنی این است زشت تها و کار ناما شایسته را نرد یک بشوید یعنی معصوم  
 را آنچه ظاهر است از گناهان جوان و ناچهار است از گناهان دل گردانید و لا تقنوا انفس الیه  
 حذر الله الا بالحق و عطف است بر لا تقنوا معنی نیست و ما شید نفسی که حرام  
 گردانیده است کشتن آنرا خدا مگر آنکه کشتن او متوجه شود بحقی متحقق چون قصاص و دیت با حق





۲۹۷۵۱۲۲

CALL No. { شمس کتاب } ACC. No. ۲۷۱۰

AUTHOR ۱۸ شمس کتاب

TITLE لغت کرمو ج

608-9 52

THE BOOK MUSEUM

Class No. ۲۹۷۵۱۲۲ ACC. No. ۲۷۱۰

Author ۱۸ شمس کتاب

Title لغت کرمو ج

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
608-9 52	26/4		



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

